

[Afghanistan Digital Library](#)

adl1182

<http://hdl.handle.net/2333.1/80gb5nsf>

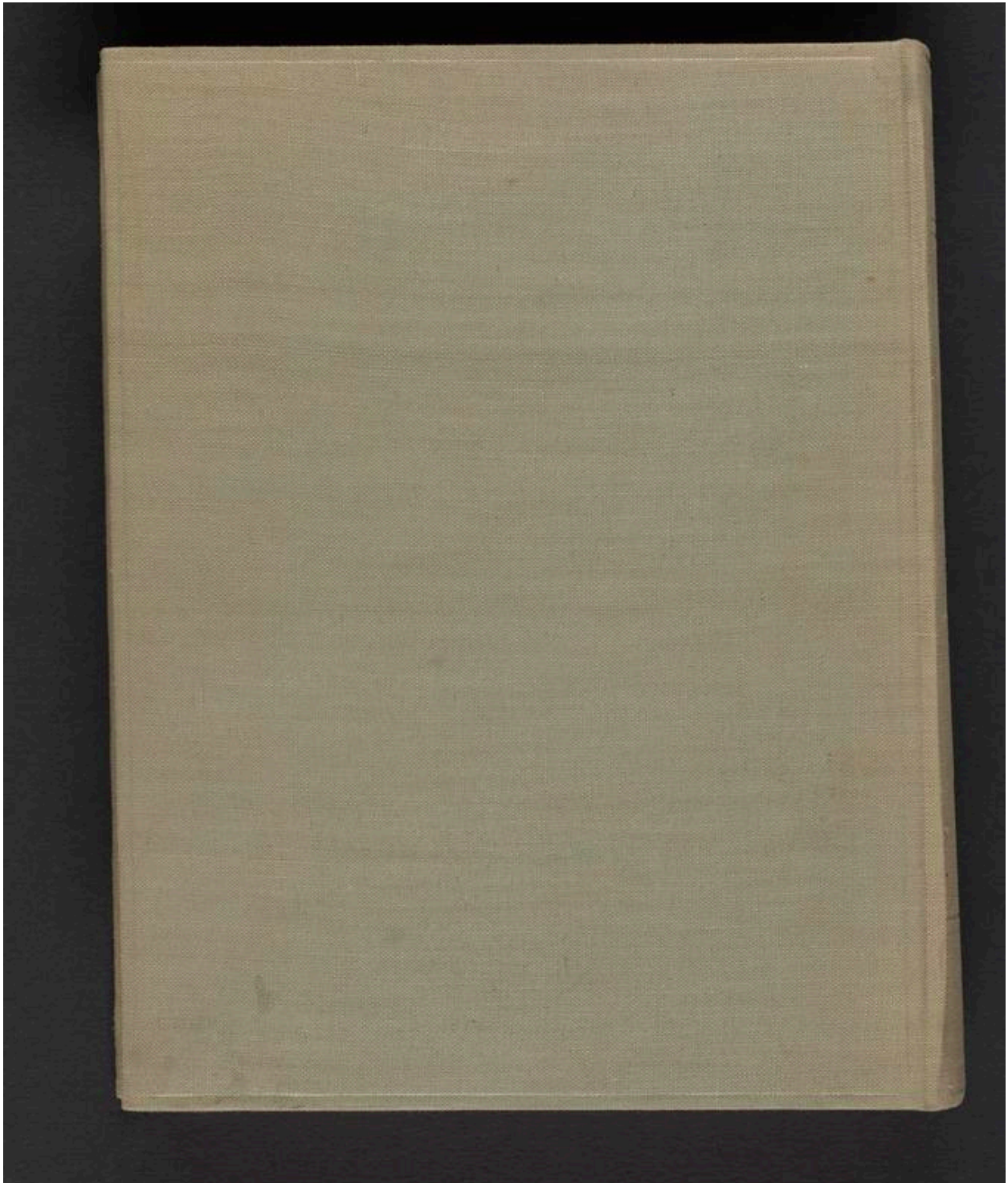


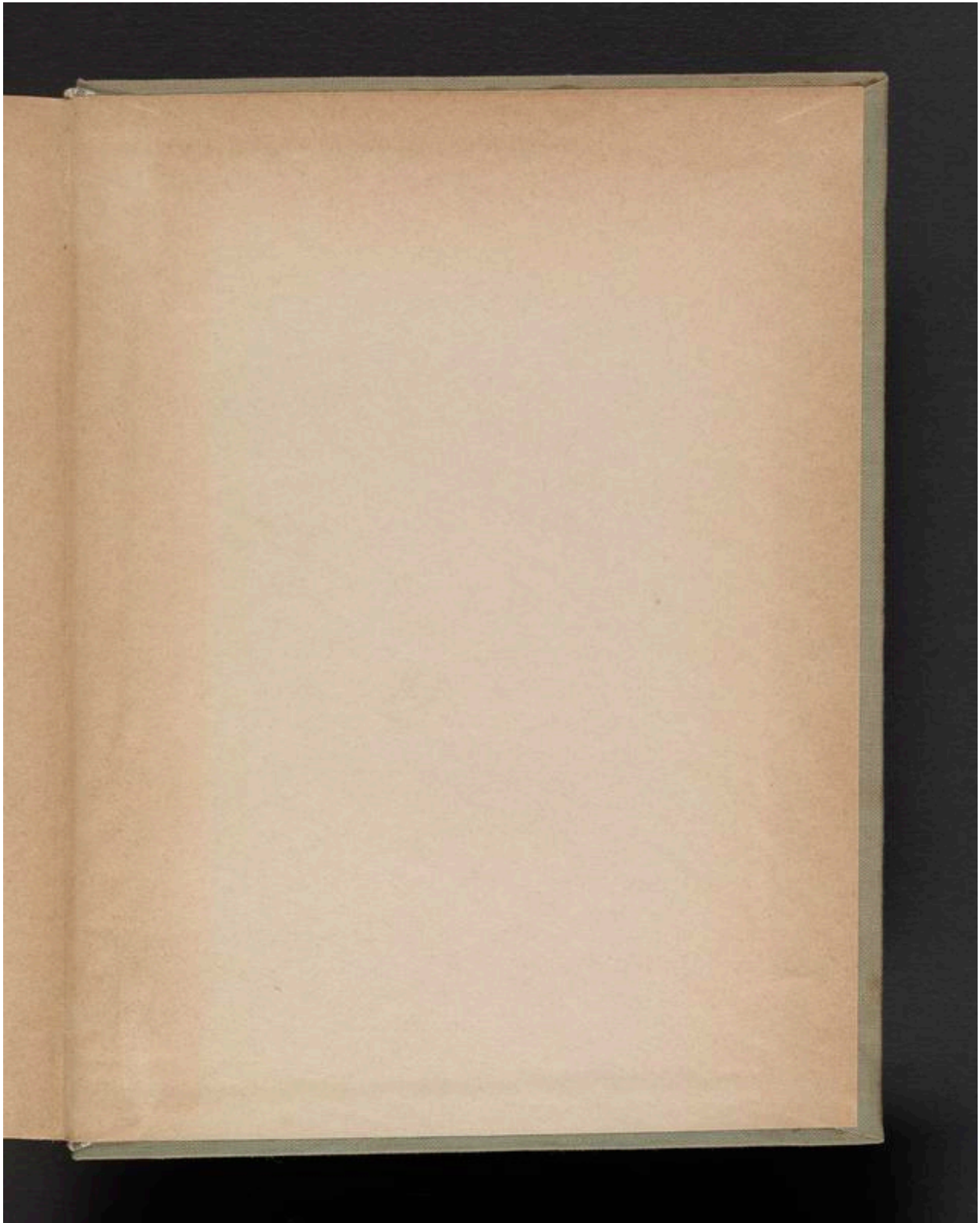
This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

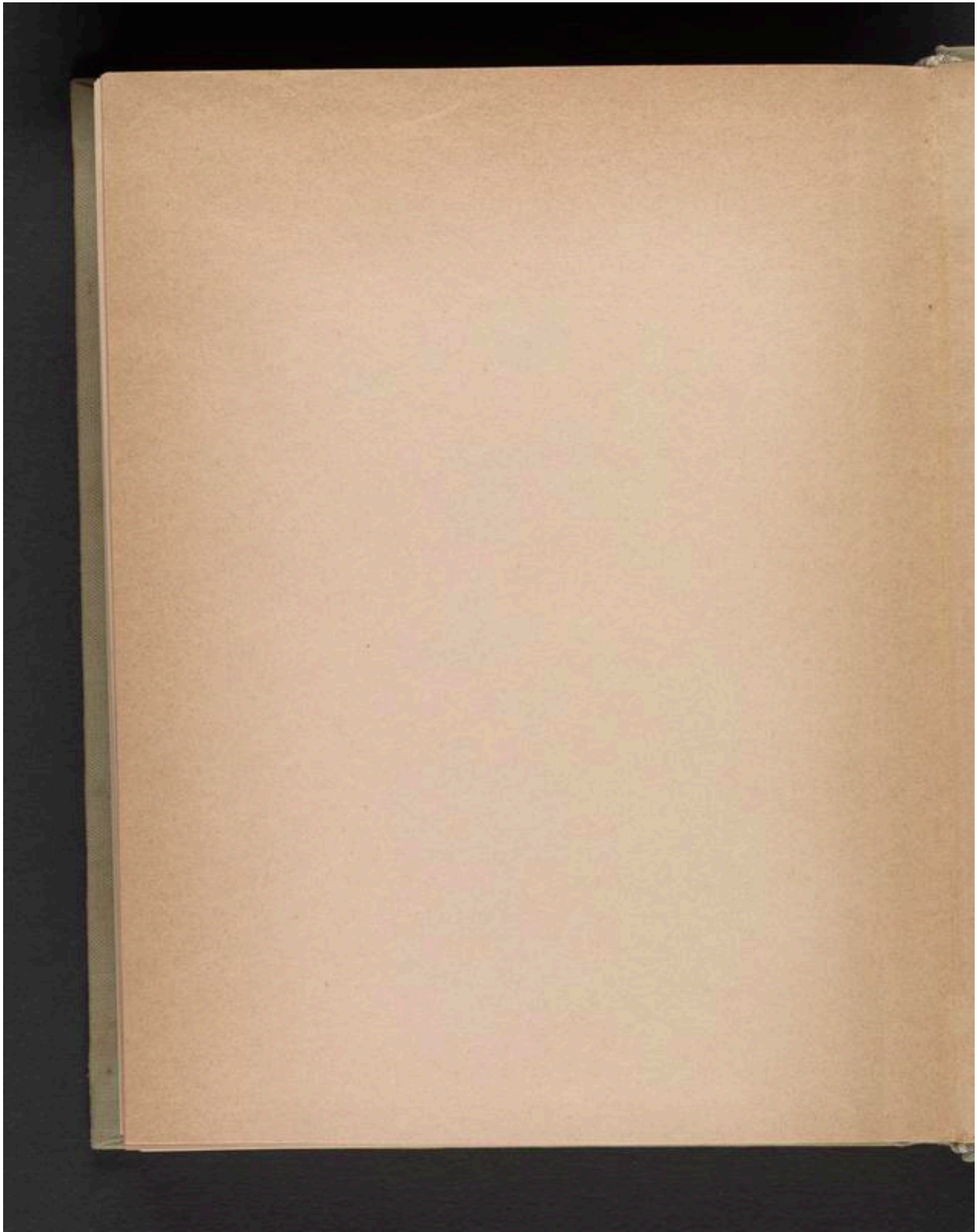
When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

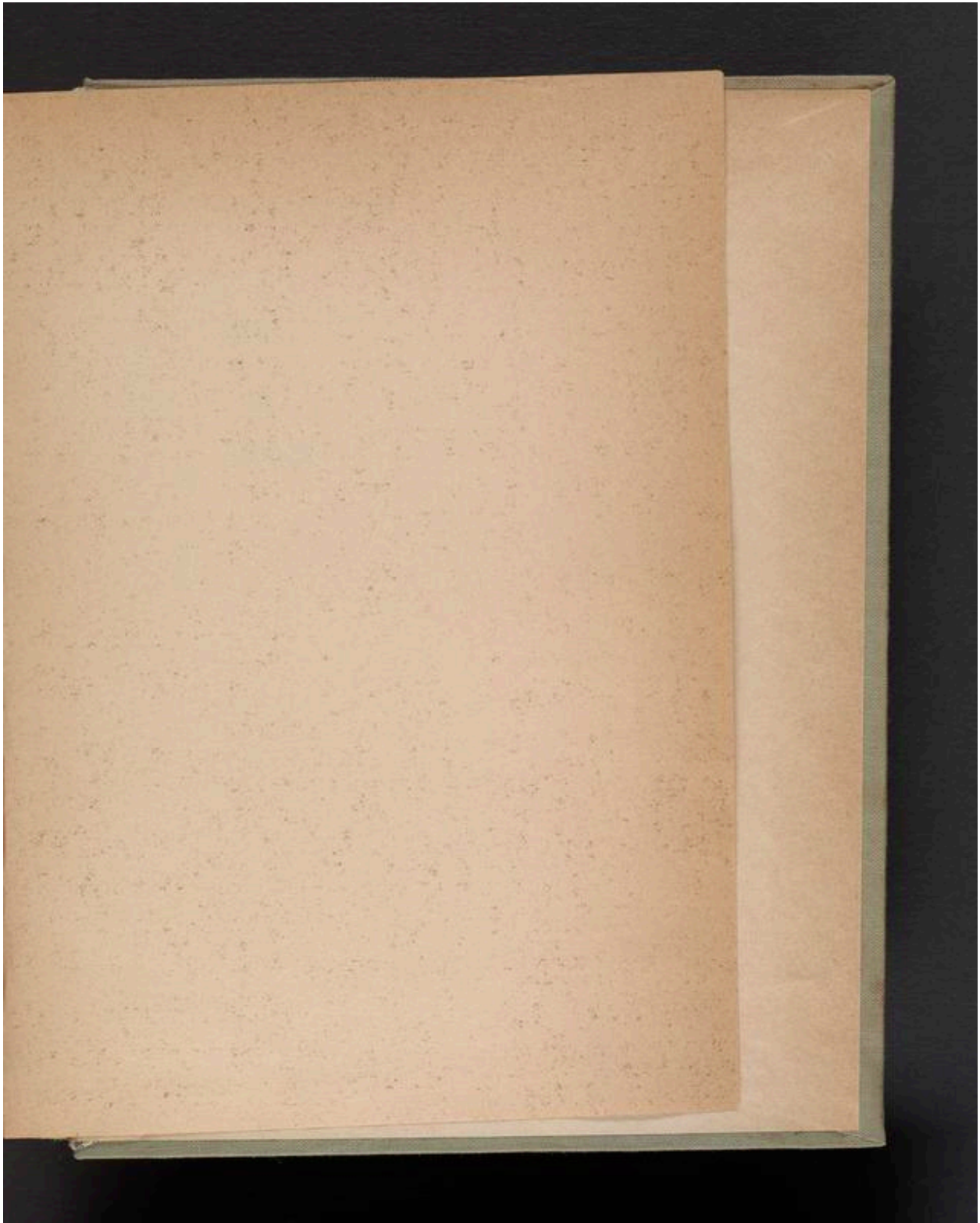
All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu









تاریخ

افغانستان

جلد اول

بھار ش

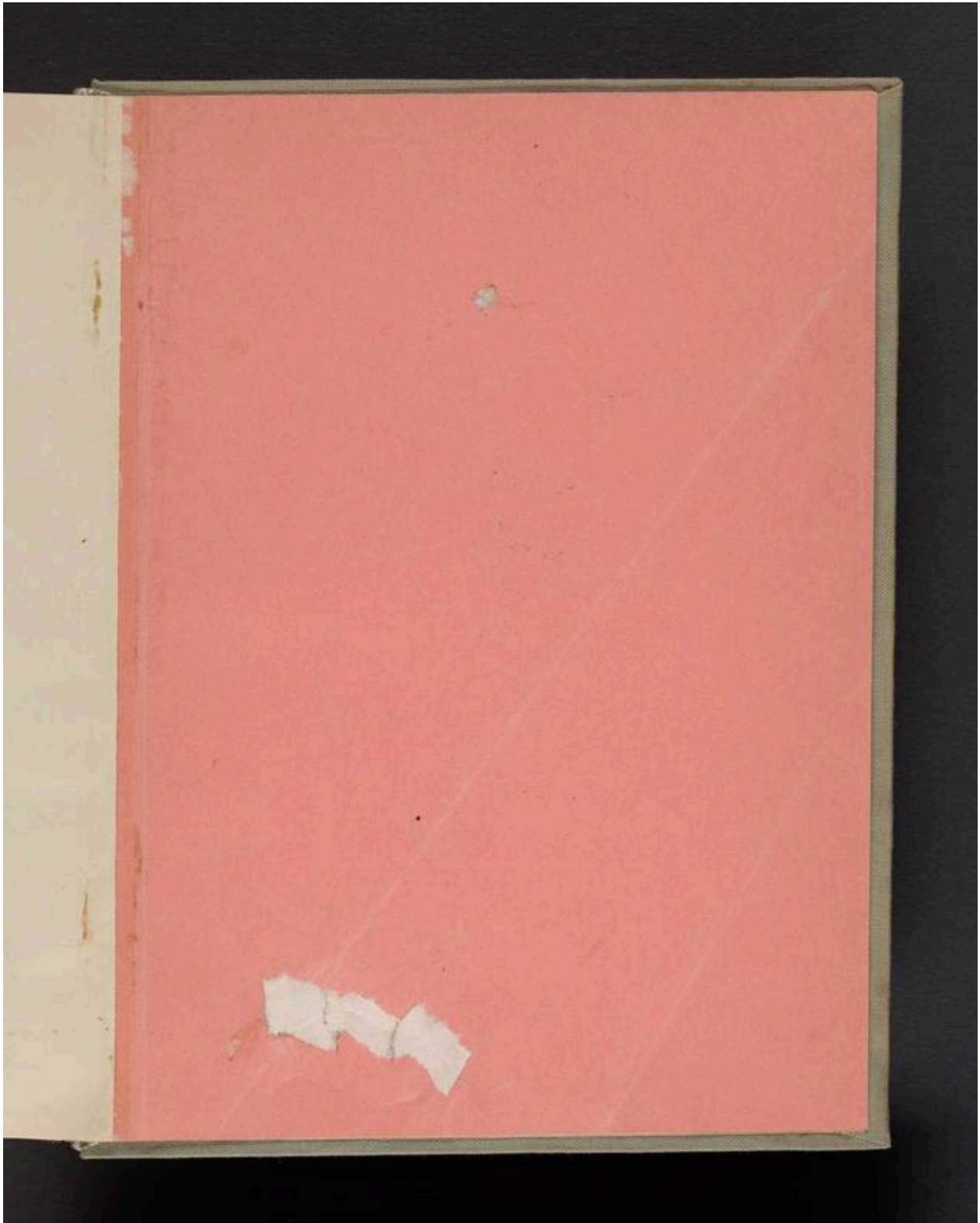
احمد علی کہزاد

قسمت اول فصل عجم

لشکر کشی ہای اسکند

بھار ش

محمد عثمان صدیقی



تاریخ افغانستان

جلد اول

ازادوار قبل التاریخ تا سقوط سلطه موریا

نگارش

احمدعلی کهزاد

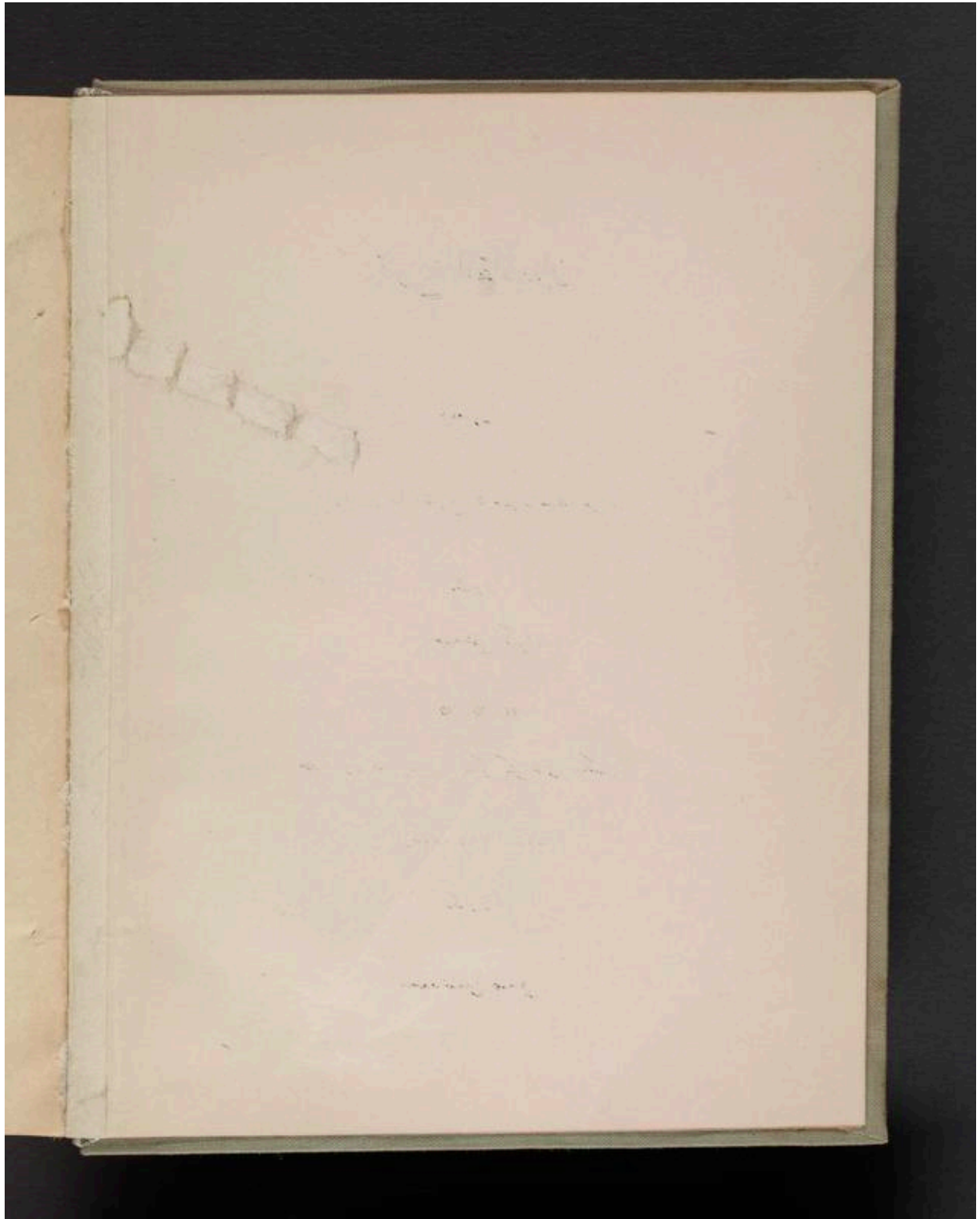
• • •

حصه اول فصل پنجم « لشکر کشی های اسکندر »

از صفحه ۳۶۲ تا ۴۲۶

نگارش

محمد عثمان صدیقی



(الف)

فهرست مضامین

فصل اول

صفحه	مضمون
۱	نظری به دوره های قبل تاریخ
۵	دوره کلمکوالی نیک
۷	اسیای غربی
۹	درخواستی آریانا - حوزه سند
۱۳	بلوچستان
۱۳	انوزدیک مر و
۱۴	مساعدت خالک آریانا
۱۵	کشمیات در سیستان افغانی
۱۸	آبادی نمره اول
۱۹	آبادی نمره دوم
۲۱	ارتباط خارجی و نتیجه
۲۴	لاجورد و رول آن در مر اودان آریانا

فصل دوم

۲۷	آریا، کثله با ختری هندواروپائی معدنیت ویدی
۳۲	نشانه زبان
۳۳	آئین و معتقدات

(ب)

سنجده	مقدمه
۳۳	اسماء
۳۴	سرود بگوبند
۳۵	اورتا
۳۵	مهاباراته
	مهدظهور و پرورش آریا
۳۶	معنی کلمه آریا
۳۷	آریاورته
۳۸	آریانا و بیجه
۳۹	آریاها در باختر
۳۹	انتشار آریاها از باختر به دو طرفه هندو کش
۴۱	ریشه «آریا» در يك عدد نامها
»	هروبو
»	هراوی تی
»	آریا کما
۴۲	آریاسپ
»	اریستوفیل
»	ارنا کانا
»	اریوس
»	آریانا
۴۴	حدود آریانا
۴۶	سرود ویدی
۵۰	ویدیاودا

(ج)

صفحه	مضمون
۵۰	سرود های «بلهیکا» یا بخدی (سرود های قدیم و مجهول)
۵۶	سرود های جنوب هندو کش (سرود های معلوم)
۵۸	ریگ و ید و تقسیمات آن
۶۲	مدرسه های ادبی و تاریخی ریگ و ید
۶۴	تاریخ سرود های ویدی
۶۶	محل ظهور سرود های ویدی

معلومات جغرافیائی ویدی

۷۰	رود کوبها (رود کابل)
۷۱	کرومو (رود خانه کرم)
۷۲	گومانی (رود خانه گومل)
»	سونی (رود خانه سوات)
۷۳	راسا (رود خانه کتر)
۷۴	«تريشتا ما» یا «ای تاپها»
»	سپته سند هو (هفت رود)
۷۵	گند ها را
»	حوزه ار غندا ب
۷۷	بلهیکا بلخ
۷۹	کوه منجوان و قبیله مورجاوات

تذکرات بعضی قبایل

۸۰	بهاراته
۹۰	یکتیا

(د)

صفحه	موضوع
۹۸	اقتدار شاه و قبیله پلتنها
۹۹	کننداری ها
۱۰۰	ستاگیدی ها
۱۰۱	ایاربتی ها
۱۰۲	دادبگی ها یا تاجیک ها
۱۰۳	الینها
۱۰۵	جنگ های دی روداسا
۱۰۶	بریسا یا (بریشی)
حیات اجتماعی	
۱۱۰	حوزه اکتوس و شمال هندو کش
۱۱۴	در جنوب هند و کوه
۱۱۵	خانواده (کولا)
۱۱۷	کوئراو کوشتی
۱۱۸	گرا مه
۱۱۸	ویس یا و یسه
۱۱۹	عدم طبقات و کت در آربانا
۱۲۱	حکومت شاهی
۱۲۵	سپها و سمیتی با مجلس عوام و اعیان
۱۲۶	عروسی
۱۳۰	مقام زن در جامعه و بدی
۱۳۲	بازی و ورزش

(۵)

۱۳۱	مضمون
۱۳۲	اسب سواری و اسب دوانی
۱۳۲	طاس بازی
۱۳۲	انین ورقه‌س
۱۳۳	خواندن و موزیک
۱۳۴	ساعاته
۱۳۵	جنگجویی و اسلحه
۱۳۶	البسه
۱۳۷	زراعت و ما‌الداری
۱۳۹	سنت
۱۴۰	خزرک
۱۴۱	عقاید
۱۴۷	اندرا
۱۴۸	وارونا
۱۴۹	اگنی
۱۵۰	سوما «ربا النوع»
۱۵۱	سوما «مشروب»
۱۵۶	سوما و نخیلات ریشی‌ها
۱۵۸	سوما و هوما در ریگ ویدو اوستا
	زبان ویدی
۱۶۰	زبان ویدی

(و)

صفحه	مضمون
	مهاجرت آریاهما از آریانا طرف هندو فارس
۱۶۶	بطرف هند
۱۶۸	داسیاو
۱۷۰	شاخه غریب باعادی و پارسیوا

فصل سوم

مدنیت اوستائی

عمومیات

۱۷۲	افتخارات محیط و نژاد
۱۸۱	اوستا و اولین خاک آریائی
۱۸۲	تأثیرات خاک آریانا
	زرتشت سینه‌مان
۱۸۵	آزربشی های عصر ویدی قازر تشریح سینه‌مان
۱۸۸	زرتشترا زرتشت سینه‌مان بازارتشت سینه‌مان
۱۹۱	خوشا و ندان و بستگان زرتشت
۱۹۲	زرتشت در افسانه‌ها و روایات تصویری
۱۹۳	روایات یونانی
	اوستا
۱۹۵	اوستا
۱۹۶	اوستای اولی باباختری
	اوستای نو

(ز)

سنجه	مضمون
۱۹۹	تقسيمات اوستا
۲۰۰	كلمات ها
۲۰۲	اهميت اوستا در تاريخ آريانا
	تشكيل نظام سلطنتي آريانا در بخدي
۲۰۶	ارنام هوريشو يا « فرشاهي آرياني »
۲۰۹	از اوستا تا شعر ابي داستان سراي قرن ۳ هجري
	پاراژانا
۱۱۴	پيشداديان بلخي
۲۱۶	يما پادشاه
۲۱۸	اخطار ورود سردى و اتخاذ ترتيبات لازمه
۲۱۹	شهادت ودا
۲۲۲	يما ، جم و جمشيد
۲۲۳	يما و جام سومبا يا جام جم
۲۲۴	اولين ياشتخت آريانا
۲۲۹	تعبير واقعي اين كلمه
۲۳۱	تري تونا « فريدون »
۲۳۲	گر ساسيه
	كاوي
۲۳۶	كواني « كيسانى »
۲۳۸	كاوي كواتا ، كي كوات
۲۴۱	كاوي بوسان ، كاوي بوسا ، كي كاوس

(ح)

۳۴۳	مضمون
۳۴۳	کاور، هوسراوا، کی خسرو
۳۴۶	توزا باطوس
	دودمان اسیه
۳۴۵	دودمان اسیه
۳۴۸	اسپ و باختر
۳۴۹	اروت اسیه (لهراسیه)
۳۵۰	وبست اسیه (کناسیه)
۳۵۳	مجاربات ویشناسیه
۳۵۷	جامی زرنشتر و پیر دارپوش
۳۵۸	زری ویری
۳۵۹	خانبدان هوکوا
۳۶۰	سپنتو دانا
۳۶۵	اشوری هاو آریانا
	سرزمین اوستائی
۳۷۲	سرزمین اوستائی
۳۷۵	آریانا و ریجه
۳۷۷	سعدیه
۳	هورو
۳	بخدی زیبا
۳۷۸	نیسایا
۳	هرای و

(ط)

۲۷۸	ویکره نه
۲۷۹	«اوزوا» یا «اوروه»
»	خنمنا
۲۸۰	هری ورتی
»	«را کـا» یا «ره کـه»
۲۸۱	کخره
»	«ورنا» یا «ورنه»
»	«رانکه» یا «رانگا»
۲۸۲	کوهای آریانا
۲۸۳	هریتی بازر
۲۸۳	زرددهازا
۲۸۶	سیامکه
۲۸۶	وفره بانت
۲۸۶	سپینه ورنه
۲۸۶	سپینتودانا
۲۸۷	پویانی ری سنا
۲۸۸	کوسرادا
»	پوراننا
»	سپی نا کونا کیری
۲۸۹	ستیرا
»	پورواتاوا
»	رود خاله ها
۲۹۱	هیتو منت

(ی)

صفحه	مضمون
۲۹۱	خواسیه
"	هواسترا
"	فراداتا
۲۹۲	هوانا کوهیتی
۲۹۳	فلمر سلطنت و امیراطوری دودمان یاراداتا و کاوی واسیه
۲۹۵	اوستامدبا و فارس و شاهان ایشان رانمی شناسد
	آئین اوستائی
۲۹۷	ملاحظات عمومی
۳۰۳	سویه اخلاقی
۳۰۴	هومتنه، هورخته، هورشته
۳۰۵	مقایسه بین بعضی نامهای ارباب انواع ویدی و اوستائی
۳۰۷	عناصر طبیعی
۳۰۷	آتش
۳۰۸	آب
۳۱۳	میتھرا
۳۱۵	ارباب النواع اوستاع روی مسکوکات شاهان کوشانی
۳۱۷	ارواح بستگان اجداد
	زندگانی اجتماعی
۳۱۸	طبقات اجتماعی
۳۲۲	صحت و زیبایی بدن
۳۲۳	عروسی
۳۲۵	ترقی زراعت
۳۲۶	جنگ و اجوات جنگی
۳۳۱	زبان زند

(ك)

فصل چهارم

سلطه بیگانه

صفحه	مضمون
۳۳۲	هخامنشی ها
۳۳۵	مرکز اولین مدنیت سامی ، کلدو و عیلام
۳۳۷	آشوری ها
	اما دی یا ماز
۳۴۱	امادی یا ماد
۳۴۲	اولین تذکر اسم مادی (ماد)
۳۴۳	مادها از خلال کتیبه های آشوری
۳۴۵	ظهور سلطنت ماد
۳۴۸	فرا اورتس و محکوم ساختن قبیله یارسوا
۳۴۹	سپا گذارسس
۳۵۰	ظهور حمله سیتی ها یا اسک، می ها استیاک
	پارسوا «پارسواس»
۳۵۲	فارسی ها
۳۵۳	هخامنشی و دیگر عشا برو قبایل یار سوا
۳۵۴	وضعیت هخامنشی هایش از سیروس
۳۵۶	سیروس و احفاد او ، عصر تاریخی
	سلطنت انشان یا سوزیان یا شوش
۳۵۷	کمبوجیه

(ل)

صفحه	مضمون
۳۵۸	داریوش و احفاد او
۳۵۹	باقی احفاد او
	آریانا و هخامنشی ها
۳۶۱	آریانا و هخامنشی ها

فصل پنجم

حصه اول

اشکر کشی های اسکندر از مقدونیه تا هایر کانیه

۳۶۴	اسکندر مقدونی
۳۶۵	دولت هخامنشی
۳۶۶	مشون کشی اسکندر
۳۶۸	مرگ داریوش سوم

اسکندر در آریانا

۳۶۷	حرکت اسکندر از هایر کانیه به یارت و هرای و
۳۷۰	اولین اقدام ملی بر ضد اسکندر
۳۷۲	حرکت اسکندر جانب سیستان
۳۷۴	حرکت اسکندر در آریاسپ
۳۷۶	دومین اقدام سانی بارزاس بر ضد اسکندر
	اسکندر در آرا کوز یا
۳۷۸	جنگ سانی بارزاس
۳۷۹	حرکت اسکندر بطرف پارویامیزادی
۳۸۱	اسکندر به قفقاز
۳۸۴	مقصود از کوه های قفقاز چیست؟

(۲)

صفحه	مضمون
۳۸۵	عبور از هند و کش
۳۸۷	بسوس
۳۸۹	اسکندر در باختر یانه
«	باختر
۳۹۱	اوزبوس
۳۹۰	از باکتر یانه بطرف سوگدیانه * عبور از رود آمو
۳۹۳	سوگدیانه و مقامات مهم آن
۳۹۴	بسوس در دست اسکندر
۳۹۵	وقایع سفدیانه * اسکندر در سواحل جاگیر اتریش * ظهور سببی نامینس
۳۹۷	اسکندر به اقصی
۳۹۸	ظفر سببی تا مینس
۳۹۹	تذکر بعضی از شهرهای مهمه سفدیانه : مار کشدا
«	اسکندر به اوگریانه
»	اسکندر به اسپجانه
»	برگشت بباختر یانه
۴۰۰	شورش در سوگدیانه * عاقبت سببی تا مینس
۴۰۳	اسکندر و ورکمانه
۴۰۵	قتل کلبیتوس
۴۰۶	نیاری سفر هند
۴۰۷	عبور از هند و کش
۴۰۷	آمیپی شاه تکسیلا

(ن)

صفحہ	مضمون
۴۰۹	اسکندر در نیکابا - پردیکاس و ہفتیون
"	حرکت اسکندر
۴۱۲	جنگ بالاساکی ٹوٹی
۴۱۴	جنگ بازبرا
۴۱۵	فتح اور نوس
	اسکندر در ہند
۴۲۰	مراجعت از اورنوس
۴۲۱	عبور از اندوس و ورود بہ تکسیلا
۴۲۲	اسکندر و بیوروس
	بازگشت اسکندر
۴۲۳	اعلام بازگشت 'مراجعت اسکندر
۴۲۴	حرکت بطرف بابل و مرگ اسکندر
۴۲۵	اوضاع امپراطوری بعد از مرگ اسکندر
	حصہ دوم
	سلطنت موریہ
	نفوذ موقتی دولت موریہ در جنوب ہند و کش' شیوع دین بودائی در
۴۲۷	افغانستان
۴۳۲	مقابلہ چند را کویتا با سلوکوس نیکاتور یونانی
۴۳۴	ہند و سارا
۴۳۵	آشوکا

(ق)

صفحہ	مضمون
۴۳۷	فراہین سنگی
۴۳۸	وضعیت سیاسی چکوٹکی رہنما اسو کا باسا کھین جنوب شرقی آریانا
۴۴۰	دیانت بودائی و آریانا
۴۴۱	دیانت بودائی
۴۴۳	مہفل مذہبی واعزام میاچین
۴۴۵	سقوط آخرین عناصر موریا ازدرہ کابل
۴۴۷	خاتمہ جلد اول

—•••—

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

خوشبختم که یازده سال قبل با نگارش مقالات کوچک و متفرق وارد تتبع در تاریخ قدیم افغانستان شده و با عشق مفرط دنیا را این کار را بلا وقفه ادامه دادم و امروز بیاری خدای متعال موفق میشوم که جداول تاریخ افغانستان را بخواهند گن گرامی عرضه دارم.

افغانستان در اثر موقعیت جغرافیائی خود در چهار راه آستانه آسیای مرکزی در عالم تاریخ و تهذیب آسیائی و شرقی از روزگار آن باستان تا امروز مقام مهمی داشته که همین مراتب آن برای ما و برای انکشاف مزید علوم و تهذیب بشری کمال اهمیت دارد.

تتبع در زوایای تاریخ کشور که جمعی از مورخین و نویسندگان افغانی درین سالهای اخیر به آن متوجه شده اند کاری است که همه اقوام جهان نسبت به خویش و مملکت های خویش انجام داده و میدهند و این امر در راه مزید شنا سائی و تحکیم روابط متقابلته تهذیبی ملل بی مدخلیت نیست. ما خود میدانیم و بیگانگانیکه پیش از ما کم و بیش در اطراف سابقه و موجودیت تاریخی افغانستان متوجه شده اند خوب ملتفت هستند که این مملکت در عصر حاضر و فزون جدید بنام «افغانستان» و در دوره اسلامی فزون وسطی به اسم «خراسان» و در ازمنه قدیم باستانی بنام «آریانا» بنامد میشد. مورخین افغانی به احترام نوعی تاریخی و طبقه بندی تاریخ کشور خود، در دوره های متقابلته این نامها را استعمال کرده و میکنند و غیر از آن چاره نمی متصور نیست.

پس اگر در فصول اولیه تاریخ مملکت ما اسمای «آریا» و «آریانا» می آید از آن قطعا فکر تئوری های تژادی (راسیزم) نباید افتاد زیرا در نظر ما و در تاریخ مملکت ما این کلمات از خود مفهوم جدا گانه تاریخی دارند و این مفهوم واقعی طوری در نام مملکت و در اسمای رودخانه ها، شهرها، علاقه ها و برخی از قبایل ما حل و مزج است که جز موجودیت تاریخی ما و کشور ما شده و بتیتر آن جبل حوادث تاریخی است.

افغانستان مانند هر مملکتی در دوره های طولانی تاریخ خود جز رومندی داشته و کوچک و بزرگی هائی را دیده. تد کار کشور کشتائی ها و فتوحات و ترسیم حدود مملکت در چوکات امپراطوری های وسیع و همین حدود جغرافیائی آریانا طبق مندرجات اوستا و نظریات «اراتوستن» و «استرابون» و «پتلیوس» همین واقعات مستند تاریخی است که همگان از آن مطلع اند و جاندارد که کسی آن را به مقاصد سیاسی محض تمییر کند.

فائده تیکه با نوشتن تاریخ افغانستان برای ما متصور است تحکیم روح وحدت قومی و ملی ما در چوکات کشور ما است که آرزوی قلبی همه ما را تشکیل میدهد و ما را برای مزید همکاری و بسط تعلقات برادری با ملل آزاد جهان آماده میسازد. امید است سلسله دوره تاریخ افغانستان که جلد اول آن حالا و بقیه آن در آینده به تدریج از طرف بنده و رفقا و همکاران محترم من نوشته و نشر خواهد شد در روشن ساختن صفحات تاریخ افغانستان موثر افتاده و از نقطه نظر همکاری در زمینه تحقیقات تاریخی و تهذیبی بشری مفید ثابت شود. «احمد علی کهزاد»

فصل اول

نظری به دوره‌های قبل تاریخ

چون بشر همیشه در فکر توسعه معلومات خود بوده و هست، هر وقت در هر زمینه‌ای که بیک نقطه واصل شده بفکر افتاده است ناقد می‌بیشتر گذارد و احاطه دانستی‌های خود را بیشتر وسعت دهد. این آرزو بصورت عمومی نظر به تقاضا و تاثیر زمان و مکان کم و بیش بطی و سریع بوده ولی در یکی دو قرن اخیر من حیث زمان و در عرب من حیث مکان سرعت بیشتری بخود گرفته است و موضوعات بسیار کوچک که شاید چند گناه بیشتر توجه کسی را هم جلب نمیتوانست مورد دقت قرار گرفته و حتی با توسعه اهمیت خود شاخه علم علیحدگی گشته.

تاریخ همیشه با بشر بوده و هست و من حیث منبعی که از آن پاره معلومات کشیده شود چیز تازه و نوی نیست بلکه میتوان آنرا در جمله یکی از قدیم ترین مظاهر دانش بشری حساب کرد زیرا بهر وقت و در آنجا که مرآه جمع شود انسان به رنگی و تعبیری در بین راه کار کرده، خواه بصورت قصه بوده خواه بصورت داستان و افسانه‌های شفاهی، خواه بصورت نقش عین و افعات در معارفها و احجار کوهها و خواه بصورت اقسام مختلف رسم الخط تصویری و نیمه تصویری و سونی و غیره. بناءً علیه در مفکوره قدامت تاریخ من حیث تاریخ شبهه‌ئی نیست ولی همان طوریکه سایر شعبات دانش بشری توسعه یافته و حتی در بعض موضوعات شاخه‌های بالکل جدید بمیان آمده است تاریخ هم تحول کرده، توسعه یافته و یک سلسله علوم جدید، انترویسولوزی

(۲)

(تاریخ طبیعی انسان) آنتو لوزی (شرح خصوصیات بدنی نژاد های بشر)
مردم شناسی ، عتیقه شناسی ، فولکلور و غیره و غیره بمیان آمده و بذات خود
هر کدام آن امروز وسعت یافته و دارای شاخه های جدا گانه شده ولی همه آنها
در حقیقت برای يك مقصد واحد كه تاریخ باشد كار میکنند .

انسان کنجکاو همیشه در سدد بوده و هست تا به نیروی حدس و خیال
و به دستبازی چراغ عقل و فکر سلیم برده های تاریخ زمانه های گذشته را پاره
نموده واقعات هزاران سال قبل را نگاه کند ، به بیند و باز قدمی بیشتر گذاشته
و اسرار مجهول کو ایف حیات و ما حول و ما ورای خود را کشف نماید .

از گذار شانی كه همین الآن واقع میشود تا آنچه كه در قدیم ترین
زمانه ها گذشته و هنوز نیروی فكر بشر به كشف آن موفق نشده است
همه بالا استشنا جزو تاریخ است و يك خط فاصل این دوره طولانی را به دو حصه
جدا میکنند و آن رسم الخط و تحریر است .

گفتیم كه انسان همیشه در سدد كشف و دانستن واقعات نهنه زنده گانی خود
و ما حول خود بوده و هست . این كار بزرگك بعضی روشن ساختن تاریكی های
گذشته تنها به دستبازی حدس و خیال نمیشود . یگانه چراغی كه در بن راه
بصورت مثبت روشنی انداخته میتواند رسم الخط و تحریر است كه چكو نگی های
واقعات گذشته را روی پارچه های گل خام و بخته ، در سینه كوه ، بالای
سفحات سنگ و استخوان و ظروف گلی و پوست درخت و حیوانات و روی اقسام
پارچه ها و كاغذها محافظه نموده و بدست ما رسائیده است .

پس دوره هائی را كه پیش از ظهور رسم الخط گذشته بصورت عمومی
عصر قبل التاریخ و زمانه های را كه از موقع ظهور رسم الخط با بنظر
واقع است عصر تاریخی گویند و مقصود اساسی از بن تفكیک محض سهولت كار
و روشن ساختن موضوع است چنانچه هر چه به دوره های خود نزدیک میشودیم

(۳)

از طبقه بندی های مختلف کار میگیریم .

ملتقت باید بود که چون رسم الخط در تمام دنیا یکبار و بیک وقت ظهور
نموده است دوره تاریخی و قبل التاريخ دنیا هم يك حد مشترك ندارد
و يك خط واحد این دو قسمت را در تمام دنیا از هم جدا نمیتواند بلکه
هر حصه حتی هر مملکت و هر قوم از خود حدود علیحده دارد که بتاریخ
معینی تصادف میکند ، عبارت دیگر در حقیقت مادو نوع تاریخ و دو نوع
قبل التاريخ داریم : تاریخ و قبل التاريخ خصوصی هر حصه و هر مملکت
و هر قوم و تاریخ و قبل التاريخ عمومی دنیائی . صورت اولی مربوط مر ا حل
حیات يك قوم و اهل يك حصه زمین و يك مملکت است و صورت دومی معیار
زندگانی پیشقدم ترین کتله بشری را در مراتب مدنیت مخصوصاً در ایجاد
رسم الخط استاد میگیرد .

قبل التاريخ در مراتب حیات بشر عبارت از يك عصر نیست بلکه مر حله
انبساط قوای فکری و مادی است و این مر حله رادسته های بشری در نقاط
مختلف و در اعصار و زمانه های علیحده طی نموده اند . زمانه درین زمینه رول
فرعی بازی میکنند بیشتر تطور و تحول زندگانی بشر باید در نظر گرفته شود (۱)
فراغوش نباید کرد که تنها وجود رسم الخط هم مقصود ما را بر آورده نمیتواند
بلکه توانائی ما به خواندن آن هم شرط است زیرا بسیار اقوام رسم الخط
و تحریر داشتند و ما از خواندن آن عاجز بودیم در این صورت بودن و نبودن
رسم الخط فرق نمیکند بهین جهت " اترو سگ ها " سا کتین قدیم ایتالیایا
و " هیتیت ها " که در آسیای صغیر زندگانی داشتند با وجود داشتن رسم الخط
در مراحل قبل التاريخی قرار داده شده بودند و آهسته و آهسته باقرائت
رسم الخط و کتیبه های آنها وارد دوره تاریخی شدند .

چون رسم الخط تصویری و صوتی در مصر و بین النهرین در حوالی ۳۵۰۰

(۱) قبل التاريخ شرق تالیف مورگان ملاحظه شود .

(۴)

و ۳۰۰۰ ق م پیداشده روی رفته حد فاصل دوره های تاریخی و قبل تاریخ شرق را به سهولیم هزارسال ق م فرار میدهند .

تجسّات قبل تاریخ بیشتر از همه جا در خاک های فرا سه وارو پایی غربی و سپس دروادی نیل و بین النهرین ابسط یافت و آهسته آهسته به پیمانته های کم و بیش در فارس و هند و چین و جاپان و جزایر شرقی الهند و استرالیا و امریکا عمومیت یافت و هنوز بطور دلخواه در تمام روی زمین عملی نشده و با وجود ابسط تجسس در بعضی نقاط بصورت عمومی وسعت نیافته است . در کشور ما از ۱۹۳۶ با منظر شروع شده و بجایش که این فصل با شد . بعد از چیدن باره مقدمات ضروری ناجائی که معلومات اجازه میدهد سببت خبا هم کرد .

زندگانی بشر در دوره های قبل تاریخ تقریباً همه جا بیک شکل بوده و باختلاف خاک و نژاد فرق زیاد نمیکند . شرقی ها ' غربی ها ' اهالی مالیزی و افریقای مرکزی ' باشندگان آریانا و هند و چین و بین النهرین و مصر و فارس همه تقریباً بیکسان تحول نموده و موادی که برای ساختن ادوات اولیه و قدیمه آنها بکار رفته همه جا عبارت از سنگ چقماق طبیعی ' سنگ تراش یافته سیقل شده و استخوان است اسول ساخت و شکل ادوات آنها از قبیل کاردو تیر و آلات دیگر مخصوص شکاف کردن و زدن و کوفتن و بریدن شبیه بهم و قابل مقایسه است ازین رو مدققین این گونه تجسّات بعد از یک سلسله مطالعات ادوات سنگی در نقاط مختلف برای هر دوره سنگ اشکال و معیّرات و نام هائی قابل شده و بعد از مطالعه جزئیات و پهلوهای مختلف حیات چوکات های معینی برای هر دوره تعیین کرده اند که در حقیقت مقصود از سهولت کار و طبقه بندی هائی مرور زمانه و تحولات استعداد بشری است که حین عدم رسم الخط گاهای عوش آن از ادوات سنگی کار میکنند و گاهی از ظروف تیکری و وقتتی هم از آلات

(۵)

سنگی. مابدون اینکه داخل جزئیات شویم برای نسل موئع از آنها نام می بریم: دوره اولیه حجر، دوره قدیم حجر، دوره متوسط حجر، دوره جدید حجر « ۱ » که بعضی ها بصورت ساده آنرا به دو مرحله قدیم و جدید حجر تقسیم نموده و برای اول آن دو دوره الف و ب قابل میشوند و اصولی ترش همان تقسیم سه گانه دوره قدیم و متوسط و جدید حجر است « ۲ » که در اولی ادوات سنگی بیشتر شکل طبیعی داشت در دومی بیشتر دست خورد و در سومی صیقلی گردید. چون در مراحل اخیر این دوره پهلوی سنگ صیقلی ظروف کلمی و فلز هم پیدا شده است آنرا به اسم جدا گانه « کلکولی تیک » یا « انه اولی تیک » یاد میکنند « ۳ » در خاک کشور ما آریانا هنوز مربوط به دوره هائی فوق تحقیقاتی عملی شده بناء علیه مستقیماً وارد دوره کلکولی تیک یا « انه اولی تیک » شویم.

دوره کلکولی تیک

آخرین دوره جدید حجر یا دوره سنگ صیقلی زار در شرق عموماً به دو حصه تقسیم میکنند یکی دوره طولی تر که زمانه هائی پیش از کشف فلزات را در بر میگیرد و دیگر دوره که در آن سنگ صیقلی و ظروف تیکری و فلزات یکجا مستعمل اند و آنرا برای تمیز از حصص قدیم تر بنام های فوق یاد میکنند. در دوره جدید حجر شرق ظهور ظروف کلمی در حوالی ۲۰ هزار سال ق م شروع شده چنانچه آناری در عصر بمیان آمده ولی سائر قسمت های شرق به زمان های تازه تر و مختلف داخل این دوره کرده و مظاهر آن

(۱) اسم و رسم لفظ لاتین این نام ها به ترتیب ازین فرار است:

اول Paléolithique دوم Archéolithique سوم Mésolithique چهارم Néolithique

(۲) بشریت قبل تاریخ تألیف «زاک مورگان»

(۳) Enéolithique, Chalcolithic

(۶)

بدون اختلاط فلز خیلی کم دیده شده است (۱) قراریکه به تحقیق رسید.
 مس در خاک های شرقی بار اول در حوزه اکسوس (انو نزدیک مرو)
 و نواحی قفقاز در حدود ۶۰۰۰ م بمشاهده رسیده و از این جاها در حوالی
 ۵۵۰۰ م در عیلام، در حدود ۵۰۰۰ م در مصر و در ۴۰۰۰ م در اراضی
 بین سواحل خزر و خلیج فارس بمیان آمده است و بعضی ها به این عقیده اند
 که فلزات با سومری ها از حوزه اکسوس به نقاط غربی نشر گردیده است.
 رویهم رفته دو رشته کلکولی تیک یا انه اولی تیک را در مصر به دو مرحله
 تقسیم میکنند که اول آن از ۷۵۰۰ تا ۵۰۰۰ م و دوم آن از ۵۰۰۰ م
 تا ۳۵۰۰ را که شروع ظهور رسم الخط و دور تاریخی است در بر میگردد.
 معمولاً به این عقیده اند که زندگانی شکاری که در دامان کوهای نقاط
 مرتفعه دوام داشت در مصر در حوالی ۷۵۰۰ م به پایان رسیده و مردم
 در جلگه ها و کنار رودخانه ها پیاپی شده اند و بازمین و زراعت بیشتر تماس
 حاصل کرده اند ازین جهت آثار محل استقرار و قبرها بالاتر از خطی
 که طبقات نیل بدان رسیده نتوانند کشف شده. طرف گلی که در آتش
 آزادبخته شده کشف گردیده، در مرحله دوم آثار عمرانی و دیگر چیزها بمیان
 آمده است که به تفصیل آن کاری نداریم.

بین النهرین و عیلام از نقطه نظر ساختمان اراضی شباهت زیادی
 به دلتای نیل دارد و محل بود و باش و نقاط آبی دانی در تنگ های بین النهرین
 و تپه های سوزیان بمشاهده رسیده و مناسبت باره، ممیزات محلی اختصاصات
 این دوره را در اینجا بنام سوز اول و سوز دوم تقسیم کرده اند. همین قسم
 مظاهر این دوره که آنرا مدنیت کلکولی تیک میخوانند در هزار اول و دوم
 سوم، چهارم، پنجم م نظر به پیشرفت حفاریات و تجسس از تپه های مختلف

(۱) تاریخ قدیم اسبابا نالیف Pere Bayier-Lapierre ملاحظه شود

(۷)

فارس، و خاک آریانا، قدیم از حوزه آکسوس، حوزه هیرمند، نال و جاله وان در بلوچستان و حوزه اندوس (سند) هم پیدا شده و ثابت گردیده است که این مدنیت از حوزه اندوس تا وادی نیل ساحه وسیعی را فرا گرفته بود اول معیارات آنرا بصورت عمومی باز وجود آنرا در خارج خاک آریانا شرح داده و سپس به تجسائی که از ۱۹۳۶ با بنظر ف در داخل خاک مملکت بعمل آمده می پردازیم.

اسیای غربی : تا اوایل قرن ۲۰ علمای تاریخ و باستان شناسی با ذریعی که در دست داشتند مدنیت هائی را در وادی نیل و دجله و فرات و دیگر نقاط مدنی آسیای غربی روشن نموده رفتند که تمام آن جزء دوره تاریخی است و ثابت شد که اوایل عصر تاریخی آسیای غربی در حدود ۳۵۰۰ سال ق م تعیین میشود بعد ازین در اثر اقدامات تازه تر که به ترتیب در بین النهرین و فارس و از ۱۹۲۲ با بنظر ف در وادی سند و بلوچستان و در ۱۹۳۳ در شمال آکسوس (انو نزدیک مرو) و در ۱۹۳۶ در افغانستان (نادر علی سیستان) شروع شده است. از حوزه های رودخانه های بزرگی که ذکر شد شواهدی بمیان آمده که روی هم رفته در عمومیات نقاط مشترک زیادی دارند و در اثر مقایسه و مطالعات طولانی علمای بزرگ غرب قابل شده اند که در دوره ۴-۵ هزار سال ق م یک مدنیت بزرگ از وادی نیل و سواحل بحر سفید گرفته تا حوزه های سند و گمشکا اقبساط داشت که در اساس عمومی بهم مشترک اند و در اختصاص محلی هر نقطه طبعاً نظر به موقعیت خود باره معیارات جداگانه داشت. چون درین دوره آثار سنگی و تیکری و فلزی بهلوی بهلوی پیدا میشود. آنرا بنام دوره و مدنیت کلکولی تیک یاد میکنند.

در بین النهرین قبل از خانواده سلطنتی «اوراک» که مصادف به اوایل عصر تاریخی میباشد این مدنیت بزرگ را نظر به تقاطعی که از آن شواهد و آثار پیدا شده و باز نظر به طبقات جداگانه آن بنام همان جاها به سه دوره تقسیم

(۸)

نموده اند که بنام‌های (دوره عبید) (دوره اوروک) (دوره جمدت نصر) باد میشوند و هر دوره‌ای طبیعی در ساخت و رنگ و شکل ظروف گلی آثار سنگی و فلزی باره معیاراتی از خود دارند. در تل‌های عیلام و تپه‌های سوزبان که باز هم از نقطه نظر جغرافیای طبیعی مربوط به خاک بین‌النهرین است همین تجسّات با تعیین طبقات اول و دوم سوز بعمل آمده. در خاک فارس عین همین تفصیلات اجرا شده و یکسده علما مثل مورگان، یزارد، هرز فلد، گریشمن، سمیت در تپه‌های موسیان، بندر بوشهر، برسه، یولیس و تپه سیالک و حصار و جیان و غیره حفاریات نموده‌اند و نظر به ارتباطی که معطای آنهاست آینه‌ها و سایر اشیاء میکنند به تفصیل بعضی حصص می‌پردازیم. موسیوگر پشین مدیر هیئت حفاریات فرانسه در افغانستان با کشفیاتی که شخصاً در تپه‌های سیالک و جیان بزده کاشان و غیره نموده مراتب مختلف این دوره را در این نقاط تا مقارن هزار اول ق م که تاریخ ظهور آنها در آن جا میباشد کشف کرده است.

از روی کشفیاتی که در خاک ایران کنونی بعمل آمده چنین معلوم میشود که متناهی در حوالی ۳۰۰۰ ق م از جنوب غرب از حوالی بین‌النهرین که کانون مدنیت سامی است تقسیمات مرکزی آن کشور پیش آمده و اساس مدنیت نوینی را گذاشتند که آنرا «پروتو عیلامی» یا مدنیت سوزبان خوانند. درین عصر تصویر از روی ظروف گلی کم‌شده و اشکال ظروف تغییر کرد و زیورات خیلی زیاد و آینه‌های فلزی و زیورات لاجورد از مقابر مرده‌ها که روی زمین اطراف رهاش کور میکردند پیدا شده است. این مدنیت را عیلامی‌ها به حصص غربی فارس رواج دادند و مال آنهاست. قرار نتیجه‌ای که از حفاریات کاشان بدست آمده بین ۳۰۰۰ و ۲۰۰۰ ق م چیر تازم می‌درین قطعات بوقوع نه پیوسته.

(۹)

در حوالی ۱۲۰۰ ق م در کرد و تواج کاشان صورت گور کردن مرده تغییر کرد. ظروف منقوش وجود ندارد و ظروف سیاه با اشکال توجای آ را گرفته است. آلات و ادوات مفرغ بمشاهده میرسد. زیورات طلائی زیاد است در آخر ۱۱۰۰ ق م آهن هم ظهور میکند. فرار عقیده موسیو گر بشمن در فارس آخرین مرحله حیات کاشان شروع زندگانی آریائی را و نمود میکند و در حوالی ۱۰۰۰ ق م با اول در سالنامه های شاهان ائوری نام های خاص آریائی پیدا میشود تا اینکه در قرن ۸ و ۹ ق م قبایل آریائی آمادی (ماد) و یارسوا (پارس) هر کدام بتوبه خود در کتیبه های شاهان ائوری ذکر میشوند. درین وقت قریه ها بزرگ میشوند و شکل شهر مستحکم بخود میگیرند. روی بعضی تپه ها را خشت فرش کرده اند تا ساحه ان برای تعمیر و وسیع شود و روی آن قصر و عمارات ساخته اند و دورا دور آنرا دیوار کس کرده اند. استحکامات شهرها و قلعه ها نشان میدهد که مردم تازه وارد یعنی (آریاها) شهزاده گان و رؤسا و شاهان و دسته نجبا داشتند. اجام های اسپ و دیگر علایم و ادوات سواری و سوار کاری مثل: سر نیزه اسر تیر فلزی و شمشیر و غیره هم کشف شده و تمام اینها ظهور قوم سوار کاری را در ارضی غرب دشت لوط در فارس نشان میدهد که عبارت از آریاها باشند که از طرف شرق از باختر و سائر نقاط آریانا بدان طرف رهسپار شده و سامی ها جارا برای آنها خالی کرده بطرف غرب می نشینند و این اولین دفعه فی است که از روی شواهد ما دی علایم ظهور آریائی ها در حوالی ۱۰۰۰ ق م در خاک سامی نشین فارس و مدیابا به ثبوت رسیده است و تفصیل رفتن آریائی ها را از باختر بطرف شرق و غرب در فصل های آینده خواهیم دید. اینجا محض از روی کشفیات قبل التاریخ روشنی که فی درین مورد افکنده شد. در حواشی آریانا - حوزه سند: بیشتر اشاره نمودیم که از ۱۹۲۲ به بعد نجسات قبل التاریخ برای روشن کردن مدیبت کلمکولی تیک در حوزه سند

هم شروع شده است این کشفیات از طرف "سرجان مارشال انگلیس" در نقاطی
 موسوم به "موهنجو دیرو" و "هرپه" و بسیار جاهای دیگر که همه بطرف سواحل
 راست جریان اندوس واقع است بمیان آمده و نتایج آن انقلاب بزرگ در آذهان
 علمای تاریخ و نظریات ایشان افکند. سرجان مارشال "انگلیس" مظاهر این
 مدنیت را به بومیان وادی سند که ایشان را بنام "درادیدی" یا "هر چیز
 دیگری که یاد کنیم نسبت میدهد یعنی عقیده دارد که این مدنیت مربوط
 کسانست که پیش از ظهور آریاها در حوزه سند زندگی داشتند. اگر چه
 این نظریه خلاف عقیده علمای بومی و وید شناسان هند است زیرا ایشان
 آریاها را باشندگان اصلی پنجاب و آریانا میدانند و لی اینجا بدان کاری
 نداریم خصوص که نظریه علمای هندی در مراکز علمی اروپا مورد قبول هم
 واقع نشد. بناء علیه به ذکر وجود و مظاهر مدنیت دوره کلکولی نیک
 در حوزه سند که مقصد اساسی ما است می پردازیم:

کشفیات "موهنجو دیرو" و "هرپه" دفعتاً صفحه نومی در تاریخ باستانی حوزه
 سند و شرق آریانا باز کرده و معلوم شد که حوزه سند و پنجاب هزاران سال
 قبل از عصر ویدی و ظهور آریائی مهذبند در خشنای بود که واجد خواص
 محلی بود و حتی از بعضی پهلوه از مدنیت های معاصر خود در بین النهرین و مصر
 هم برتری داشت.

حفریات "موهنجو دیرو" ثابت نمود که باشندگان حوزه اندوس در چهار هزار
 و سه هزار سال ق م یعنی شش هزار و پنج هزار سال پیش از امروز دارای
 ثقافت خیلی عالی و ممتازی بود که از هر پهلوه با مدنیت های کشور های آسیای
 غربی عصر ملام و سوزیان همسری میکرد و مظاهر مدنیت دوره کلکولی نیک
 در حواشی سرحدات شرقی آریانا بکمال ابسط رسیده بود. اگر بیشتر
 داخل جزئیات شده و عمیق شویم خواهیم دید که باشندگان وادی سند درین

(۱۱)

دوره دارای حیوانات خیلی منظمی بودند. شهرها داشتند مرتب با جاده‌ها و سرک‌ها و حمام‌ها و غیره زراعت در میان آنها ترقی نموده بود گندم و جو در میکاشتند. درخت‌های خرما مینشانیدند تجارت آنها ترقی بود و بهر طرف رفت و آمد داشتند. بسیار حیوانات مثل فاطر و شترهای کوهان دار که تا حال به بخدی مشهور است. گاو میش، گاوهای شاخ کوتاه، گوسفند، خوک، سگ، قیل اشتر را اهلی نموده بودند. برای حمل و نقل عراده‌ها داشتند که بلاشبه ذریعه ترکاو کش میشد. در کار فزانات خیلی ماهر بودند و زیورات و اسباب‌های طلائی و نقره‌ئی و مسی آنها کشف شده است. سرب و قلعی را نیز می‌شناختند. اسلحه جنگ و شکار آنها عبارت از تیر و کمان و نیزه و تیر و قمه و گرز بود تیر کوچک داس، اره، اسکنه، پاکی آرمس و روی درست میکردند. چاقو و کارد، چیزهای برنده از فلزات فوق‌یاسنگ‌های سخت میساختند. هاون و دستاس نزد آنها مجهول نبود. ظروف خاکی ایشان از تیکر بود که ذریعه چرخ بایکی درست میکردند. در بعضی اوقات آرزازنگ هم می‌نمودند. زیورات نروتمندان از فلزات قیمتی و مس مذهب و عاج و دیگر سنگ‌ها ساخته میشد و غیر باعموماً سدف و خزف کاشی کاری را استعمال می‌نمودند.

نزد باشندگان دوره کلکولی تیک وادی سند رسم الخط مجهول نبود. اگر چه این رسم الخط خواص هندی دارد ولی شبیه به رسم الخط معا سرش در اشیای غربی و شرقی قریب مینماید و مانند آنها میتوان آن را رسم الخط تقریباً تصویری خواند.

خلاصه باند کار مراتب فوق باید اظهار نمود که: بصورت عمومی مدنیت اندوس با تاقافت دوره کلکولی تیک آسیای غربی و مصر موا وقت داشت. بر علاوه حوزه سند از خود صاحب بارهٔ میزانی هم بوده که در غرب آسیا در مدنیت سومری‌های بین‌النهرین دیده نمیشد. بطور مثال شنا سائی پینه

(۱۲)

و کشت و کار آن مخصوص اینجا بود و غرب آسیا و مصر نادر هزار سال بعدتر هم از آن خبر نداشت.

هکذا قرار نظریه سر جان مارشال ساختن شهرهای مستحکم و حمام‌های بزرگ و خانه‌های مستر بیج باشندگان * مو هنجو دبرو * و * هر به * چیزی است که در دوره های قبل تاریخ مصر و بین النهرین دیده نشده البته در آسیای غربی بول زباد در ساختمان معابد و مقابر سلاطین خرج میشد ولی توده عوام زنده گانی خیلی بست داشتند و بعنازل بسیار ساده و بسط گلی اکتفا می نمودند حال آنکه در وادی اندوس بهترین عمارات مال توده عوام بود. باشندگان دورم کلکولی تیک وادی اندوس در صنعت هم خیلی ها مهارت داشتند. سر جان مارشال میگوید: * مهر هائی که در آن گاوهای کوهان دار و غیره کنده شده از نقطه نظر صنعت هیکل تراشی خیلی قابل تمجید است و گفته میتوانیم که تا عصر کلاسیک یونان نظیر آن به آسانی بمیان نیامده. * بدین قرار مدقق انگلیس اظهار نظر به میکند که دوره سنگ مخصوصاً دوره سنگ صیقلی و باز عصر کلکولی تیک که قسمت اخیر این دوره است در هند و مخصوصاً در حوزه سند رونق زیادی داشته و اینجا درین دوره ها برای حیات بشر خیلی ها مساعد بود.

تفصیل مدنیت عصر کلکولی تیک وادی سند که بعقیده سر جان مارشال مربوط به باشندگان پیش از آریائی این قطعه میباشد در سه جلد بسیار بزرگ بنام * موهینجو دبرو و مدنیت حوزه سند * نشر شده در اخیر مقدمه که در ابتدای جلد اول طبع شده ضمناً تحریر است: * قرار اکثر قراین چنین مینماید که از وادی اندوس تا نیل در تمام این قطعه وسیع اسیم مدنیتی از قدیم ترین زمانه ها و زبده و در عین حالیکه این مدنیت درین ساحت وسیع عمومیت داشت هر قطعه واجد ممیزات

(۱۳)

محللی هم بود که در اثر آن تفاوت های محلی با اشکال مخصوصی بمیان آمده است . (۱)

پس بامختصر نذکار فوق که مستند به تحقیقات علمی میباشد در بن شبه ئی نمیمانند که مدنیت کلکولی تیک در شرق آریانا در حوزه رود سند که سرحد طبیعی و تاریخی کشور ما و هند میباشد ترقی کامل داشت و مظاهران تا ۶ هزار سال ق م هم به مشاهده پیوسته است .

بلوچستان: قرار تحقیقاتیکه در بعض نقاط بلوچستان مثل (نال Nāl) و جالهوان قریب گویته و غیره جاها بعمل آمده معلوم میشود که شواهد مدنیت کلکولی تیک طوریکه دروادی اندوس دیده شده درین جاها هم انبساط داشت .

* انو * نزدیک مرو: در ۱۹۳۳ هجرت امریکائی تحت نظر (یومیلی) R. Pumpelly در دوتیه مقام * انو * قریب مرو تحقیقات نموده و از آنجا هم ادوات سنگی و مفرغ و ظروف نیکری مربوط به دوره کلکولی تیک کشف شده است . بین ظروف دوره کلکولی تیک سیستان و آنهاییکه در * انو * بدست آمده در تخنیک و رنگ و تزئینات شباهت زیاد موجود است . این نظریه از طرف مستر * اندروس * هم تصدیق شده بلکه مشارالیه در ادوات سنگی و مفرغ این دو جا شباهت های زیادی می بیند (۲)

پس با همین بیانات مختصر درین زمینه اکتفا کرده میگوئیم که شواهد مدنیت عصر (کلکولی تیک) در حواشی شمال آریانا در حوزه سفلی اکسوس آمو دریا و مرگیان * رود مرغاب * هم کشف گردیده .

بانتقدکار مراتب فوق و تگهای که به چهارگرد افق افکننده شده در مطالعه

(۱) ده صفحه مقدمه جلد اول کتاب (موجودی و مدنیت وادی سند) نگارش سر جان مارشل ملاحظه شود .

(۲) فصل ۳۰ کتاب ایترموست اشیا تالیف سر اوژل استن ملاحظه شود .

مطلبی که موضوع بحث ما است به چو کات طبیعی و تاریخی آریانا تماس حاصل نمودیم و حتی بصورت غیر محسوس از بعض نقاط داخل حدود تاریخی آن هم صحبت کردیم . چون حوزه اندوس مخصوصاً مناسقه غربی آن داخل خاک تاریخی آریانا ای قدیم است و « مهنجودپرو » و « هرپه » بایش از ۷۰ محل دیگر که از نقطه نظر قبل التاریخ مطالعه شده و بطرف غرب اندوس افتاده و بعض نقاط آن تا وزیرستان جنوبی و دیره جات و بنیر هم انبساط دارد ، واضح گفته میتوانیم که در نتیجه تحقیقات « مهنجودپرو » و « هرپه » روشنی زیادی به وضعیت دوره کلکولی تیک حصه شرقی آریانا افتاده است .

همچنین بیائیم به (نال) و (جالهوان) قریب کوبته که داخل بلوچستان اند و بلوچستان عبارت از (جدورزیای) قدیم است که بشهادت همه مورخین کلاسیک یونان و لاتین جنوبی ترین ولایت آریانا بود . پس از روی نتایجی که از نقاط مذکور بدست آمده خواهد زد گمانی دوره کلکولی تیک در حصه جنوبی خاک تاریخی آریانا قدیم هم تصدیق شده است .

بهین ترتیب تحقیقاتی که از طرف هیئت یومیلی امریکائی در (اوب) قریب مروده از چو کات تاریخی آریانا دوری ندارد بناء علیه مظاهر مدنیت و حیات عصری را که مطالعه میکنیم در شمال اکسوس در سفیدان غربی و حوزه سفلی مرغاب حوالی مرو هم مشاهده رسیده است . همچنین قسم تحقیقاتی که سر اورل استن در اطراف هامون و خاک های سیستان نموده همه داخل چو کات آریانا و روشنی است که از طرف حصه غربی مملکت به این مسئله می افتد .

مساعدت خاک آریانا : خاک آریانا برای زندگی عصر کلکولی تیک خیلی هم مساعد بود . بیشتر در تعریف این دوره و حیات مربوطه آن تشریح دادیم که زندگی دوره کلکولی تیک از روزی آغاز میشود که بشر از بلندی ها به حوزه رودخانه های بزرگ فرود آمده است چنانچه بطور

(۱۵)

مثال از وادی نیل و حوزه بین النهرین اسم بردیم چون درین وقت سیدشکار کم شده و زراعت و مالداری بیشتر معمول گردیده است بشر به زمین بیشتر علاقه پیدا کرده و در نتیجه قریه ها و حتی شهر هادر وادی های حاصل خیز و هموار رودخانه های بزرگ ظهور کرد آریانا از نقطه نظر ساختمان طبیعی خاک خود هم بلندی هادارد که باشند گان قدیم آن حیات دوره شکاری را بد انجاها سپری کرده اند وهم وادی های رودخانه های بزرگ و مساعد ما نند اندوس در حاشیه شرقی 'اکسوس در حواشی شمالی و هیرمند در عین وسط حصه غربی مملکت که به هامون سیستان منتهی میشود. حال از روی تجسس و کشفیاتی که بعمل آمده مدینت عصر کلکولی نیک در ۵۰۰ هزار سال قم و نزدیک ترنا مقارن هزار اول قم عموماً در وادی های همین رودخانه های نیل- دجله- فرات اندوس اکسوس' هیرمند و غیره بعمل آمده و با وجودیکه این قبیل تحقیقات تازه در داخل قلمرو موجوده کشور ما شروع شده گفته می توانیم که خاک آریانا رول بزرگی در ظهور و پرورش و ارتباط پهلوی های مختلف این مدینت بزرگ بازی کرده است.

کشفیات در سیستان افغانی: تا ۱۹۳۶ در داخل قلمرو خاک افغانستان تحقیقاتی در زمینه قبل التاریخ شروع شده بود. در اثر تحقیقات 'سراوزل استن' در سیستان و کشفیات 'سرجان مارشل' در بلوچستان هیئت حفريات فرانسه معصم شد که بار اول در سیستان افغانی به این گونه اقدامات مبادرت ورزد. موسیوها کن و 'موسیو کریشمن' با همکاری خود در سال مذکور وارد 'قلعه کشک' یعنی مرکز سیستان افغانی شده و بعد از مطالعه اراشی هیئت دو حصه شده دسته ای به (نادعلی) محل (زرنج) بایتحت باشکوه قدیم سیستان که به ۱۲ کیلومتری جنوب قلعه کشک واقع است مشغول حفريات شدند و دسته دیگر در وسط ریگزار قریب (ناروساز) در نقطه ای که ۲۵ کیلومتر از آب

دوری داشت مقدمات کار را فرا هم آوردند. و برای اینکه نقاط مذکور خوبتر شناخته شود اول به معرفی آنها می پردازیم:

نادعلی: (۱) نقطه‌ای که روی نقشه امروز بنام (نادعلی) یاد میشود و یک منطقه خیلی وسیع خرابه‌زار، یک قلعه جنگی جدید ساخت و یک قریه کوچک بلوچی را دربر میگیرد محل (زرنج) یا بنسخت قدیم سیستان است که از جمله شهرهای خیلی کهن و باستانی آریانا بحساب میرفت. زرنج شهری بود در حاشیه شرقی هامون سیستان و اصل ریشه نام آنها از اسم او ستائی هامون که زیره Zareh باشد بنیان آمده بود و میگوید که در نزد دریاچه (زرایو) (Zarayo) یا (زرایانگ Zarayangh) (۲) می‌گفتند و از آن کلمه زارانگ Zaranka بنیان آمده. (آرین) باشندگان شهر زرنج را زرنجی Zarangi و بطلمیوس از آنها به اسم ذرانجی Drangi یاد کرده است و این تذکرات هر کدام بجای خود نشان میدهد که شهر زرنج و باشندگان آن از زمانه‌های قدیم معروف بودند خرابه‌های این شهر باستانی هنوز ساحه وسیعی را پوشانیده و تقریباً در وسط آن تپه بزرگی است که بواسطه سرخی رنگ خشت‌های آبادی‌های قدیمی که هنوز بقایای تهداب دیوارهای آن فراز تپه مذکور موجود است بنام (سرخ داغ) یاد می‌شود تقریباً به فاصله چهار سده متر جنوب سرخ داغ تپه دیگری است موسوم به (سفید داغ) ارتفاع این تپه تقریباً مانند تپه اول الذکر (۳۰ متر است) و دامنه‌های آن با شیب پایان شده و در آن قطار خشت‌های خام مشاهده میشود این دو تپه دو نقطه مهمی است که وجود شهر مهم و قدیمی را در اینجا یاد دهائی میکنند. سرخ داغ بذات خود اصلاً مقبره و سفید داغ قلعه جنگی بوده است.

(۱) به راپورت موسیو کریشن در سالنامه ۱۳۱۷ مراجعه شود.

(۲) متن مقاله موسیو کریشن رئیس فعلی هیئت حفاریات فرانسه در افغانستان. به ترجمه این مقاله در سالنامه ۱۳۱۷ مراجعه شود.

(۱۷)

به فاصله ۱۵۰۰ متری جنوب غرب سرخ داغ تپه سومی وجود دارد که از حیث بلندی از دو تپه فوق الذکر پست تر و از نقطه نظر ساحه از آنها وسیعتر است و فرازان عمارت نازم ساخت بالا حصار ناد علی دیده میشود که فعلاً قوای عسکری در آن رهاپش دارد.

راهی که فعلاً از «قلعه کنگ» به طرف «قلعه فتح» میرود از این شهر ویرانه عبور میکنند و حد بعد بعضی قسمت های دیوار خارجی آن بنظر میخورد.

اینجا را مردمان محلی «دشت مرتضی علی» مینامند. پارچه های نیکر براف که روی زمین را پوشانیده ارائه میکنند که این شهر اسلامی مانند سایر شهرهای دیگر سیستان در ۱۳۸۴ بدست تیمور لنگ خراب شده است.

بطرف شرق، شمال، و شمال شرق پارچه، پارچه، بقایای دیوارهای شهر قدیمی حد بعد هنوز با برج است. این دیوارها از خشت خام ساخته شده بود و از روی ارتفاع فعلی آنها که به ۴ - ۵ متر میرسد بصورت قیاس گفته میتوانیم که تعمیرات تدافعی شهر خیلی مهم بود.

بطرف مشرق «سرخ داغ» بزرگترین پارچه این دیوار قریه کوچک بلوچ موسوم به «قلعه نظر علی خان» را از وزش بادها نکه میدارد. بطرف شرق قلعه و آبادی های متصل آن خرابه های شهر قدیمی دیگر افتاده است. و صورت این خرابه ها با خرابه های شهر اسلامی «دشت مرتضی علی» فرق دارد. اینجا مانند شهر اخیراً ذکر خرابه ها مسلسل پشت هم نه افتاده اند بلکه گاه گاه میدان های همواری دسته ئی از خانه هارا از هم جدا ساخته و گاهی فراز تپه های کوچکی فقط خانه یا رهایشگاه مهتری دیده میشود و دورتر يك سلسله خرابه های دیگری وجود دارد که مزارع و کشت زارها آنها را از خرابه های فوق الذکر جدا میکنند. از روی بقایای فعلی این شهر که تقریباً تا دو نیم کیلو متر مربع را در بر میگیرد چنین معلوم میشود

که این شهر مانند بسا شهرهای عصر قدیم در داخل محوطه دیوارهای خود بملاوه
خانه و منازل اهالی باغ ها و مزارع هم داشته چنانچه وضعیت شهر بابل هم همین
طور بوده است .

اغلب عمرات این شهر که آنرا « زرنج » یا بتخت قدیم سیستان میدانند باخشت های
کوچک بخته ساخته شده بود . در روی زمین از تیکر های معموله سرخ بسیار کم
دیده میشود و در میان آنها پارچه های خاکی با سیاه نادر است .

موسبوها کن و موسبو گریشن با همکاران خود تحقیقات را در دو نقطه شروع
کردند یکی در تپه « سرخ داغ » و دیگری در « ساروتار » و عجلانآ را پورت موسبو
گریشن « راجع به تپه « سرخ داغ » در دست است و در سالنامه ۱۳۱۷ هم نشر شده
است . تپه سرخ داغ به یک کیلو متری شرقی راهی افتاده که « قلعه کنگک » را به
« قلعه فتح » وصل میکند . این تپه قریب ۲۰۰ متر طول ۵۰ تا ۶۰ متر عرض
و ۳۱ متر بلندی دارد . سه رخ آن یعنی شرقی ، شمالی ، و غربی خورده شده
و سرانسیب دارد . و رخ جنوبی با نشیب ملا یعنی پایان میشود و نقطهئی که برای حفر
انتخاب شد قریب دامنه غربی واقع میباشد .

آبادی نمره اول :

عمراتی که روی سطح تپه واقع بود و آخرین مرحله آبادی و اشغال آنرا
نمایند کمی میکنند از گذرند زمان و آسیب روزگار خسارات زیاد کشیده . عمارت
مذکور بالای تهدایی نباشده که از خشت های نیم بخته و بخته آباد شده و یک سطح
غیر منظمی تشکیل داده بود که از ۳ تا ۴ متر ضخامت داشت . دیوارهای این عمارت
همه افتاده و در قسمتی که در بعمق حفر بات خالی میشد حصهئی دیوار معلوم شد
و از خشت خام تعمیر شده بود . در مجاورت آن پارچه های زیاد خشت بخته که به الوان
سفید و آبی رنگ شده بود بدست آمد . این خشت ها سطح داخلی اطاق را تشکیل
میداد . به فاصله ۱/۵۰ بالای زمین در میان خشت های نیم بخته مجرا های

آمد هوا بصورت بیضوی با مربع کشیده شده بود .

آبادی نمره ۲ :

در اخیر حفريات بعمق ۷/۷۰ و ۱۲/۵۰ قطارهای خشت خامی پیدا شد که هنوز پايان ميرفت . این خشت ها با توده‌ئی که تشکیل داده بود برای این مقصد به جدار تپه چسبانیده شده بود تا سطح بزرگتری بدست آید . آنجا آبادی دوم برپا شده بود که حفريات فقط در يك گوشه آن عملی گردیده و ادامه کارها به زمانه دیگری موکون گردیده است . در دیوارهای خار جی خشت خام و در دیوارهای داخلی خشت خام و پخته بکار رفته است تیکرهای آبادی نمره اول عبارت از پارچه های ظروف گلی معمولی است که بکلی از تزئینات رنگ عاری میباشد . رنگ گل ظروف مذکور تصواری سرخ یا خاکی است . خیره آن چندان صاف نمیشد و لب های ظروف مذکور نسبتاً ضخیم است و با چرخ ساخته شده در میان ظروف جام هائی که ته آن هموار و دهن آن کمی کشاده است و مرتبان هائیکه دهن آن مختلف است دیده شده . در میان اشیای چودنی سرهای بیکان سه گوشه خیلی مهم است . بکی آنها چون از خود دندان هم دارد تیرهای عصر سیتی را راباددهائی میکند . دیگر از قسم اسلحه باب نوک خنجر چودنی هم کشنده از جمله اشیای مروج خانه و آرایش يك سوزنی یافت شده که سر آن هموار و اخیر آن مدور میباشد و دیگر گوشواره نقرهئی بدست آمده است .

روی زمین آبادی نمره اول پارچه های ظروف سنگی بقایای بشقاب ها کاسه ها و هاون هائی بدست آمده که از سنگ سخت سیاه یا خاکی تیره خیلی قشنگ ساخته شده و مواظبت زیادی در ساخت آنها بکار رفته . اشیای استخوانی کم دیده شده و جز يك بین و يك تکه چیز دیگری بدست نیامده .

در آبادی نمره دوم تیکر ها با اقسام و اشکال متنوع دیده شده و موسیو کریشمن آنرا به ۴ دسته تقسیم نموده :

(۲۰)

اول: تیکرهای عادی و ظروف آن عبارت است از مر تیان های گل زرد یا سرخ: گیلای هائی که تنه آن هموار است و تزئینات مخطوط دارد. آبخوره های کوچک، خاکری رنگ، جامها و سربوش های بزرگ با تزئینات مخطوط و بریده بریده.

دوم: تیکرهای سرخ که ظروف آن کمیاب است و بعضی هائی هم که پیدا شده عبارت از طشتمک هائی است که تنه آن هموار با کمی برآمده و جدار اطراف آن تنگ یا کشاده میباشد و از خاک میده صاف خیلی بخته و لشم ساخته شده و رنگ آن سرخ مایل به نسواری و یا شیرچائی میباشد.

سوم: تیکر های خاکی سیاه که نمونه های ظروف آن هم کمیاب است و فقط بعضی پارچه های گیلای که تنه آن هموار است، یک جام و پارچه دراز نوله چیز دیگری بدست نیامده (۱)

۴: تیکرهای ملون: ظروف مر بوط این دسته از خاک هائی ساخته شده که دارای رنگ های زرد، گلابی سرخ میباشد. ظروف یک رنگ سیاه یا سرخ کمیاب است. اغلب اوقات در تزئینات ظروف چندین رنگ بکاررفته و صنعت کار کوشش نموده تا رنگ روشن را در مقابل تیره بیاورد چنانچه سفید و زرد متناوباً با سیاه و سرخ کار شده، اختلاف رنگ ها زیاد است، علاوه الوان فوق رنگ از نچی با اختلاط سرخ و زرد بدست آورده شده، سرخ زرد نما و جگری هم دیده میشود.

نقش های ظروف مذکور عبارت از اشکال هندسی خیلی ساده است که بدون وجود کدام مایع گلی دیگری که روی آنها زده شده باشد مستقماً بالای جدار ظروف رسم شده و عموماً خطوط دایره و ی راست یا منحنی، مثلک ها و دایره ها کشیده شده است. از دسته تیکر های رنگه فقط دو قسم ظرف بدست آمده یکی مر تیان های شکم برآمده که تنه آن هموار و گردن آن کشاده است و دیگری یکنوع سربوش ها که در وسط خود برجستگی برای گرفتن دارند.

(۱) از این نوع تیکر و ظروف در تیه سیاه نزدیک کاشان بسیار پیدا شده

(۲۱)

در آبادی نمر دوم از قسم اسلحه پیکان با سر تیر بشکل برگ بید بسیار دیده میشود که در آبادی نمر اول از آن اثری نبود.

پیکان های سه پهلو هم بدست آمده، تکمه گل کمر بند، پن و بازو بند هم کشف شده است. از اطاق های آبادی نمر دوم تپه سرخ داغ سه چیز طلایی بدست آمده یکی دسته پیش قبض بشکل تکمه محذب که به اطراف خود چهار سوراخ دارد، سالاً این دسته از چویدن ریخته شده و روی آنرا باورقه طلا گلپت نموده اند و روی آن شکلی بصورت (S) بر جسته معلوم میشود. دوم صفحه نئلی که روی آن کدام چیز نصب بوده و تزئینات بر جسته بشکل مارپیچ دارد. سوم یک پوش باقطی کوچک. از اشیای سنگی چیزیک هاون کلان و دودسته آن چیز دیگری دیده شده از تباط خارجی و نتیجه: بیشتر گفتم که نجسوات درزینه قبل التاریخ در سیستان

افغانی نازه شروع شده و حفریاتی هم که در تپه سرخ داغ بعمل آمده عین شروع کار را نشان میدهد زیرا از ۳۱ متر بلندی تپه فقط ۱۲/۵۰ متر یعنی تقریباً یک نالت آن حفر شده و ۲۱ متر دیگر آن باقی مانده تا به سطح جلگه برسد و تجربه ثابت نموده که عموماً آبادی های قدیم تر یا بان تراز سطح جلگه میباشد بناء علیه پاره معلوماتی که عجا لتاً در دست داریم مر بوط به دوآ بادی و دوعدر اخیر زنده گسانی تپه سرخ داغ است که بحیات یا شند کان زرنج در هزار اول قم روشنی خفیفی می اندازد بناء علیه هنوز انقدر شواهد در دست نداریم که بسافق خارجی مقایسه کنیم و اگر مقایسه هم کنیم مظاهر دودوره اخیر آبادی سرخ داغ است که قسمت های قدیم آن هنوز دست نخوده معذک اینقدر میتوان گفت که ظروف گلی ملون آبادی نمر دوم سرخ داغ با ظروف گلی چندین رنگ «نو» قریب مر و شباهت بهم میرساند چنانچه این دورا موسیو کریشمن بهم مقایسه کرده و مستر اندروس بصورت عمومی در تخنیکورنگا و تزئینات ظروف دوره کلاکولی نیک سیستان و «نو» مشابهت های زیادی می بیند. قرار نظر به موسیو کریشمن بعضی ظروف گلی سرخ داغ مخصوصاً ظروف گلی خاکی سیاه و پارچه

نوله افتنا به که بالا ذکر کر دیم به اشیائی که از مقابر نمره B تپه سبا لک
 (۱) نزدیک کاشان پیدا شده شباهت دارد. ختی بنظر به او از نقطه نظر اسول
 معماری هم میان سبالک و سرخ داغ شباهت موجود است.

موسیو کریشمن در اخیر را بورت خود راجع به سرخ داغ چنین اظهار نظریه
 میکند: «قسمتی که تا حال حفریات شده فقط شواهدزند گمانی دود ورة اخیر
 این تپه را وانمود میکند که هر دو مربوط به هزار اول قم میباشد» در تپه‌ئی که
 ۳۱ متر ارتفاع دارد و از آن جز ۱۲۵۰ متر حفر نشده امکان دارد که
 آبادی های قدیمی تراز سطح فعلی جلگه یابان تر باشد چنانچه در تپه های فارس
 اغلباً این نظریه به حقیقت پیوسته است. چون هنوز ۲۰ متر دیگر حفر نشده
 فقط از روی رقم ۲۰ متر به جرئت فرض کرده میتوانیم که در طبقات تحتانی
 معلوماتی را جمع به ظروف تیکری سه هزار و چهار هزار سال قبل پیدا شده و مسائل
 ارتباط آن با تیکرهای تپه های فارس و وادی سندروشن تر گردد»

از روی چند سطر فوق معلوم میشود که با وجودیکه این قبیل تحقیقات تازه شروع
 شده معذکارتباط مدنیت دوره کلکولی تیک وادی سند و بلوچستان و مناطق شمال
 اکسوس و اراضی بین خزر و خلیج فارس و دور تر تا سوزیان و عیلام در بین النهرین
 به وادی هلمند و حوزه هامون سیستان تعلق دارد. «سراور ل استن» اظهار
 نظریه میکند که حوزه هیرمند و سیستان هم دوره های مدنیت کلکولی تیک را
 دیده و سیری کرده. «موقعیت سیستان و رولی که در بین زینه بازی کرده مخصوصاً
 توجه مدقق انگلیس را بخود جلب کرد. وی نویسد که موقعیت سیستان بین «سوز»
 در غرب و «انو» در شمال و بلوچستان و حوزه سفلی اندوس بطرف جنوب شرق

(۱) حفریات سبالک جلد دوم تالیف موسیو کریشمن

(۲۳)

خیلی مهم است و همه این نقاط از يك مدنیت قبل التاریخ مستفید بودند (۱) سرورل استن در باب تشابه مظاهر این مدنیت هم عمیق شده و میگوید * معلوم نیست که قرابت مظاهر مدنیت در اثر مهاجرت بمیان آمده بافتوحات یا مر اودات دوستانه دران دخیل است چیزیکه واضح است عمومیت مدنیت است و از حوزه سند (موهنجو و پرو) جنوب پنجاب (هریه) بلوچستان (نال) اناری بدست آمده که از پهلوهای مختلف بکطرف با مدنیت قبل از سومری بین النهرین و مدنیت های يك و دوم سوز و از طرف دیگر با مدنیت ماورای بحیره حزر (شمال ا کسوس) شباهت زیاد دارد. چون سیستان در میان این همه نقاط متذکره راه طبیعی بود از امکان بعید نیست که در ارتباط نقاط مذکور به رنگی از رنگها دخیل باشد. «اگر روی نقشه دیده شود دلتای هیرمند تقریباً يك فاصله پنصد میلی از «انو» و «موهنجو و پرو» افتاده بین ظروف نیگری قبل التاریخ دوره انه اولی تیک یا (کلکوتیک) سیستان چه در شکل و چه در تخنیک و چه در رنگ و ظروفی که هیئت امریکائی یو میلی از (انو) کشف کرده شباهت زیاد است چنانچه این نظریه از طرف مستر اندروس Mr. Andreuss هم تصدیق شده است. «(۲)

پس از روی بیانات فوق واضح معلوم میشود که با وجودیکه تحقیقات قبل التاریخ در دلتای هیرمند و سیستانی افغانی تازه شروع شده و هنوز در کل صفحات مملکت ادامه نیافته باز هم چه از روی همین تحقیقات مقدماتی چه از روی کشفیاتی که در حوزه اندوس و شمال ا کسوس و به حواشی سرحدات تاریخی آریانا تعاس دارند و از روی نظریات عمومی مدققین بزرگی که در طی مطالعات فوق از آنها نام گرفته شد بدون چون و چرا خاک آریانا نه تنها در صحنه بزرگ مدنیت کلکولی تیک که از حوزه سند تا وادی نیل انبساط داشت شامل بود بلکه هسته مرکزی

(۱) صفحه ۹۰۶-۹۰۵ اینر موست ایشیا تالیف سرورل استن

Innermost Asia by Sir Aurel Stein

(۲) فصل ۳۰ کتات اینر موست ایشیا تالیف سرورل استن تا آخر درین موضوع مطالعه شود

(۲۴)

و عامل ارتباط بهلو های مختلف آن شمار میرفت و با مثال کوچکی درین
زینہ بیشتر روشنی می اندازیم .

لاچوردورول آن در مرادوات آریانا: در مرادواتی که آریانا در زمانه های

قبل التاریخ و اعصار قدیم تاریخی با کشورهای کهن جهان داشته یک چیز بصورت عمیق
روشنی می اندازد و هیچ کس از وجود آن منکر شده نمیتواند و آن لاچوردوست قرار
شهادت مورخین قدیمه معدن لاچورد در زمانه های باستان به استثنای شمال شرق
آریانا یعنی بدخشان در هیچ یک نقطه دیگر زمین پیدا نمیشد و محصول طبیعی بود
منحصر به کشورها این معدن قیمت بهادر دره بمکان بدخشان در نزدیکی راه
« کران » و حوالی قریه « فر گامو » وجود دارد و هنوز هم استخراج و صادر میشود .
مدققین در مطالعات خویش چه در زمانه های قبل التاریخ و چه در اعصار
قدیم تاریخی هر جا که اثری از این سنگ قیمت بها یافته اند نتیجه چنین گرفته اند
که مرادوات تجارتی و رفت و آمد میان همان نقطه و گوشه شمال شرقی کشور ما برقرار
بود اینک در سطور ذیل اول نقاط و طبقاتی را که لاچورد از آن پیدا شده
با ذکر تاریخ آن خاطر نشان نموده و بعد در اطراف آن تبصره میکنم :

(۱) تپه سیالک نزدیک کاشان . ازین جا اشیای کوچک لاچوردی از طبقه

سوم به بعد پیدا شده و تاریخ آن به مناسفه اول هزار چهارم قم نسبت میشود .

(۲) سرزمین سومر . اینجا از مقبره های شاهان سلاله « ایور » (حوالی اخیر

هزار چهارم قم) یکمده زیاد اشیای طلائی و نقره ای بدست آمده که در آن

قطعات و تکیه های لاچورد نصب است . هکذا از آبدی می موسوم

به « علم » ارغنون هائی بدست آمده مزین که در آن سحنه های میتولوژی

و داستانی را با صدف و عقیق سرخ و لاچورد زینت کرده اند .

(۳) در بین النهرین در اوائل دوره ظهور رسم الخط (حوالی ۳۰۰۰ - ۳۵۰۰

قم) از طبقه ای که آراء جمدهت نصر « گویند اشیای لاچوردی کشف شده است .

(۲۵)

(۴) در سوز و طبقه چهارم نیوسیاك (قریب كاشان) از طبقه می که بارچه های گل با نوشته های قبل التاريخ بدست آمده زیورات زیاد مزین بالا جور د کشف شده.

(۵) در مصر از مقبره توتان خامون Toutankhammon که تاریخ آن به حوالی ۱۴۰۰ ق م نسبت میشود اشیای زیادی از سنگ لا جور بدست آمده .

(۶) در عیلام از خزانه شو شیناك Chouchinak (حوالی ۱۱۰۰ ق م) آثار لا جور د یافت شده . (۱)

از روی پاره ملاحظات فوق معلوم میشود که لا جور د حصص متمتھالیه شمال شرقی آریانا در ۴ هزار سال ق م یعنی ۶ هزار سال بیشتر از امروز در تمام کشورهای غربی آسیا از خاک های فارس گرفته تا وادی نیل انتشار یافته بود . در سرزمین سومروین النهرین و اراضی جنوب سواحل خزر و خلیج فارس که زیر نفوذ عیلامی آمده و در سه هزار ق م کولتور عیلام در آنجاها قوت گرفته بود لا جور د معروف و عمومیت داشت و پیش ازینکه رسم الخط در بین النهرین در حوالی ۳۰۰۰ و ۳۵۰۰ ق م ظهور رکند اشیای لا جور د ی در طبقات مدنیت آنجا بدیده میشود .

لا جور د و زیورات و اشیای لا جور د ی در خاک های فارس و حوزه های دجله و فرات یعنی خاک سومرو عیلام محدود نمانده بلکه به سر زمین فراعنه هم رسیده است چنانچه طوریکه اشاره کردیم از مقبره « توتان خامون » که تاریخ آن به ۱۴۰۰ ق م نسبت میشود اشیای زیادی از سنگ لا جور د باقیته اند .

پس لا جور د بدخشان و وجود آن در نقاط مختلف آسیای غربی حتی در ۶ هزار سال قبل دلیلی است قاطع و آنچه در زمینه مدنیت های قبل التاريخ عصر « کلمکولی نیک » آریا نا و ارتباط آن با کشورهای غرب آسیا و عمومیت این مدنیت بزرگ از حوزه اندوس تا حوزه نیل نوشتیم همه را بصورت بارز و روشن تأیید میکند این را هم بیشتر مستند به نگارشات سراورل استن گفتیم که سیستم و حوزه

(۱) مقاله لا جور د و رول آن در تاریخ مرادات آریانا با کشورهای غربی آسیا در شماره اول مجله آریانا ملاحظه شود .

(۲۶)

هیرمند (۱) با موقعیت مساعد جغرافیائی خود در اول عمده‌ئی در اعصار قبل التاریخ در انتشار پهلوهای مختلف مدینت کلکولی تیک این ساحه بزرگ بازی کرده است. لاجورد و انتشار آن در نقاطی که ذکر رفت باسراحت تمام نشان میدهد که شش هزار سال قبل راهای رفت و آمد و تجارت حتی در نقاط صعب‌المرور و حصص خیلی کمستانی آریانا که بدخشان باشند وجود داشت و این راه طبیعی از یکطرف به جلگه فراع باختر و حوزہ‌های شاداب و مدینت پیروز رودخانه‌های حصص غربی آریانا مخصوصاً حوزہ هیرمند و سیستان وصل بود و از آنجا قرا را کثیراً احتیالات از مجاورت نقاطی که ذکر کردیم به سواحل دریای سفید و وادی نیل منتهی میشد. «بازنولد» در جغرافیای تاریخی خود از وجود لاجورد در این بقعه قدیم مصر و اشور صحبت کرده و به این نتیجه میرسد که در قدیم ترین ازمئه تاریخ میان آریاهای باختری و ساکمین کشورهای غربی آسیا باشند گان سواحل دریای سفید روابطی برقرار بود. مستند بر تاریخ‌هایی که بیشتر بصورت محقق معین کردیم گفته میتوانیم که نه تنها در قدیم ترین زمانه‌های تاریخی بلکه حتماً در دورهای قدیم تر که جز زمانه‌های قبل التاریخ شود روابط میان آریاهای باختری و کشورهای غرب آسیا برقرار بود آریاها قرا را بیکه در فصل‌های آینده شرح خواهیم داد قدیم ترین عنعنات تاریخی ادبی حماسی خویش را در باختر و سایر نقاط آریانا بمیان آورده و در حوالی ۲۰۰۰ ق م بنای مهاجرت را بطرف شرق (هند) و غرب (فارس) گذاشتند. شرح این مطالب با تفصیل در فصل و موقع معینه‌اش می آید اینجا مربوط به تجیسات قبل التاریخ همین قدر متذکر میشویم که قرا کشیاتی که در تپه سیالک نزدیک کاشان در خاک فارس بعمل آمده آریاها در حوالی ۱۰۰۰ ق م در اراضی ماورای سحرای لوط ظهور کرده اند (۲) و ایشان طوریکه در فصل‌های آینده دیده خواهد شد مهاجرتی هستند که در حوالی (۱۹۰۰-۲۰۰۰ ق م) از باختر از راهای دره‌های رود هیرمند و سیستان بدان طرف حرکت کرده اند.

(۱) سر جان مارشال در صفحه ۸ مقدمه جلد اول موهنجو دیرو و مدینت وادی سند میگوید که بشر در حوزہ‌های نیل و فرات و کارون و هلند و اندوس و یکنسان مدینت خود را انبساط داده است.
(۲) این نظریه مستند به نتیجه‌ایست که موسیو کریشن از روی حفريات خود بدست آورده است.

فصل دوم

آریا

کتنه باختری هند و اروپائی

مدنیت ویدی

با تگار شات فصل اول روی هم رفته اینقدر معلوم شد که خاک آریانا با وضعیت مساعد ساختمان و موقعیت طبیعی خود مسکون و دواوی مدنیت بزرگ بوده و این خود ثابت میکند که چندین هزار سال بیشتر ازین قابل رهایش بشر بود. با وضعیت موجود هنوز به رت عمومی و دقیق اظهار نظر به نمیتوان کرد که باشند گان ۴ - ۵ هزار سال قبل کشورها و هزاران سال بیشتر ازین از نقطه نظر عرق و نژادی که بودند؟ یا همین آریاها بودند که مراتب اولیه حیات قبل التاریخ را سپری میکردند و این نظر به ایست که به عقیده ویدشناسان هند و جمعی از دانشمندان غربی سر میخو ر دزیر اعلامای هندی باختر و سایر حصص آریانا و پنجاب را مسکن اصلی و اولی آریاها میدانند و اینطور هم نظر به دارند که از ۲۰ هزار سال پیش که مصادف به اولین ظهور ظروف نیکری در مصر و به بعضی عقیده ها شروع دوره کلمکولی نیک دران دیار میباشد آریاها مراتب اولیه حیات قبل التاریخ خود را در اینجا میگذرانیدند جمعی از علمای غربی هم که موضوع زبان های کتنه باختری و شعب هندی و ایرانی آنرا مطالعه میکنند به وجود زبان مادری آریائی در حدود ۸ هزار سال قبل در باختر و حوالی قریب آن قایل میباشدند. ازین ها استنباط میشود که باختر کانون اولیه و اصلی آریا به معنی جامع عنصر هند و اروپائی با اقلاً مرکز اولی آریا به معنی کتنه باختری بود. صورت دومی این است که باشند گان کشور ما در دوره هائیکه با لا ذکر شد مربوط کدام عرق دیگر بودند و بیش

(۲۸)

از بنکه آریا ها در باختر ظهور کنند کسان دیگری که از نقطه نظر عرق با ایشان فرق داشتند در اینجا زبانی میگردند. این ها مسابلی است که تحقیق میخواید و هنوز یکطرفه و قطعی در اطراف آنها چیزی نمیتوان گفت تا جائیکه از روی قدامت « وید » و « اوستا » و مخصوصاً از روی هم آهنگی این دو مأخذ قدیم در تریسیم د استان ها که از زمانه های خود آنها خیلی ها قدیم تر بوده معلوم میشود احتمال پیدا میکند که آریا ها باشند اصلی این سرزمین باشند یا اقلاً همین « کنتله باختری » که اصطلاح اسم آریا از روی روایات تاریخی و ادب مخصوص آنها است در دور های بسیار قدیمی که اشاره نمودیم از عنصر هند و ارو پائی جدا شده و مراحل حیات دوره « کلکولی نیک » خود را در اینجا سپری نموده باشند. بهر حال این قضایا در روشنائی تحقیقات جدید روزی حل خواهد شد و اینجا حتی المقدور از نزدیکی به مسابلی که هنوز تا ریک است خود داری کرده عموماً مسابلی نژاد هندو ارو پائی را که درین یک و نیم صد سال یکطرفه و قطعی حل نشده به سرعت مطالعه میکنیم.

به اصطلاح عمومی ارو پائی « آریا » به معنی جامع دسته ای از اقوام را در بر میگیرد که زبان آنها بهم قرابت دارد و تمام از و باوحه ای از آسیای قریب را اشغال کرده اند این معنی کاملاً اصطلاحی است و نبوت و مورد استعمال تاریخی ندارد.

به معنی کوچک تر اسم « آریا » مخصوص شاخه از عنصر هند و ارو پائی است که بین کنگا و سواحل خزر افتاده و باشند گان افغانستان و فارس و حصه از شمال غرب هند را در بر میگیرد و پسان ها خوا هم دید که این دسته را « کنتله باختری » میخوانند. این معنی اصطلاحی و فرضی و وضعی نیست بلکه سراسر جنبه تاریخی دارد و دو ماخذی که از آریا های کنتله باختری مانده یعنی مجموعه سرودهای ویدی و اوستا کلمه فوق را بصورت « آریا » و

(۲۹)

« ایریا » در مورد خود استعمال کرده اند و در قدیم ترین دورهای ادبی مامعمول و مروج بود گذشته از دو ماخذ « وید » و « اوستا » مور خون کلاسیک یونانی در مملکت ما از قومی بنام « اری و Arioi » و از خاک ها می بنام آریا Aria (خوزه هری رود) و آریانا Ariana (افغانستان قدیم) یاد کرده اند و اینها هر کدام مدارك دقیق و صحیح تاریخی است که راجع به انتساب آریاها درین سرزمین درست است و دیگران فاقد آند و نشان میدهد که همان کلمه که به تعبیر اورویائیها به معنی جامع به اقوامی نسبت میشد که در زبان شباهت به هم دارند و بصورت اسطلاحی و فرضی در مورد آنها تطبیق میشود در مورد اهل و خاک کشور ما با سوابق و شواهد تاریخی استعمال میشد و هیچ کس ازین امر انکار نمیتواند. (۱)

خوشبختانه خودارویائیها هم معنی کلمه (آریا) را بصورت وضعی و جامعی که ذکر شد گذاشته و برای اقوامی که من حیث شباهت زبان به این کلمه یاد میکردیدند اسمی ترکیبی « هندو آریائی » یا « هندو ژرمن » را بمیان آوردند و به این صورت آریا مجدداً به معنی قدیم و تاریخی خود برگشت .
بیشتر گفتم که موضوع « آریا » و « آریائی » اصلاً و اساساً در اثر تفصیل قرابت هائی بمیان آمد که در زبان های دستهئی از ملل بمشاهده رشیده و این مسئله در جمله بزرگترین کشفیات عصر ما است که با خود يك سلسله مسایل خیلی مهم و دلچسپ دیگر را روی کار آورده است .

در مناصف دوم قرن ۱۸ بکنفر مبلغ فرانسوی انکتیل دوپرون « Anquetil-Duperon » در سال ۱۷۶۱ به هند آمده او ستارا نزدیادسی های هند مطالعه کرد و در ۱۷۷۱ او لین ترجمه آنرا به محیط اوریا عرضه داشت .

(۱) صفحه ۹ کتاب آریاها تالیف ژورژ پواسن « Les Aryens , Par Gorges Poisson »

(۳۰)

مجامع علمی ملتفت شدند که زبان کتاب مذکور یعنی «زند» با سانسکری شباهت دارد. بکنفر از مبلغین دیگر فرانسوی «کور دو Coeurdoux» در ۱۷۶۷ مکتوبی در کادمی ادبیات و حفظ آثار فرانسه نوشته و باراول موضوع شباهت بین کلمات سانسکریت یونانی و لاتین را وانمود کرد. در ۱۷۸۶ مستر ویلیام جان William Jones در خطابه‌ای که در انجمن آسیائی کلکتا ایراد نمود نظریه قرابت زبان‌های سانسکریت و یونانی و لاتینی 'حتی جرمنی و سلتی را در زمین نهاد. این مطالعات ادامه یافت و چون در اوایل قرن ۱۹ موضوع قرابت السنه اقوام هندواروپائی با دلائل علمی ثابت شد طبیعی این نتیجه بمیان آمد که اقوام مذکور از یک نژاد بوده و در اصل و مبداء بهم اشتراک داشتند. به این ترتیب موضوع تجسس خانه اصلی و اولی آریائی طرف توجه علما قرار گرفت. از آن وقت تا حال تقریباً یک و نیم سده است که جمعی از علمای ملل مختلف درین زمینه مطالعه و اظهار نظریه میکنند و هر کس از بهلولی مطالعات خود را شروع کرده و با قلمه پاره دلائل کانون اولیه آریا را در نقاط مختلف مثل شمال اروپا، اسکانندینا و فنلند، جرمنی، حوزه دانیوب، شمال بحیره اسود جنوب روسیه شبه جزیره بالکان، بین اوزال و التائی، آسیای مرکزی، سائیربا، پنجاب و غیره معین کرده اند که محض تذکر آن و نظریات و اسمای علما به جلد های ضخیم پوره میشود بنا برین ازین همه جزو بحث ها یک قلم سرف نظر نموده به اولین نظر به عمومی که مهمترین و موثق ترین همه میباشد و دو منبع بزرگ آریا (سرودیدی و اوستا) اثرات میدهند را جمع میکنم. در اولین وهله‌ای که موضوع آریا را قرابت السنه اقوام هندواروپائی بمیان آورد عقیده اولی و عمومی برین قرار گرفت که سرزمین اولیه آریائی در دامنه های شمال هندو کس عبارت از حوزا کوس یا صفحات باحتر است. برر گشربن طرفدا این نظر به مکس مولر Max Muller

(۳۱)

(۱) فرانسوا لنورمانت (Francois Lénormant) (۲) بود

بالا اشاره کردیم که در بن یک ونیم صد سال راجع به تعیین مهد اولیه
 و اصلی آریائی مطالعات زیاد شده و نظریات گوناگونی بیان آمده و با
 تحقیقات آینده مهد اولیه آریا هر جا معین شود شود مسئله‌ئی که همه در آن
 متفق اند و متفق خواهند بود و با هر نظریه‌ئی که تا حال بمیان آمده موافقت کامل دارد
 و تازه ترین نجسبات آنرا تأیید میکند این است که باختر کانون و مهد آن
 کتله آریائی است که در افغانستان و هندو فارس منتشر شده اند اگر غیر از یک
 کانون اولیه به کانون‌های فرعی دیگری قائل شوند و فرضاً باختر آن کانون
 اولیه نباشد بدون چون و چرا کانون فرعی آریائی‌های افغانستان و هندو فارس خواهد
 بود و برای آنها مهد و کانون اصلی هم بشمار میرود بنا علییه از جر و بحث‌های بی مورد
 و درهم و برهم که بیش از یک نظریه شخصی ارزشی ندارد صرف نظر کرده مستقیماً
 به استناد موثق‌ترین ماخذ آریائی متذکر میشویم که اوستایگانه کتابی است که اسم
 گرفته و بصورت واضح مهد اولیه شاخه از اقوام هند و اروپائی یعنی «کتله
 باختری» را که خود را «آریا» خوانده اند در «ایرانا و بیجه» قرار داده است.
 این مطلب کمی باز یکی دارد و شرح میخواهد. در بن شبهه‌ئی نیست که اقوام
 هندو اروپائی از یک نقطه واحد منشعب شده و در خاک‌های آسیا و اروپا پراکنده
 گردیده اند. این نقطه واحد نامی داشته و هر جائی که بوده بوده ولی آریائی
 های باختر زما تیکه دارای ماخذ ادبی و مذهبی شدت خاطر قدیم را اسم و سفت
 و موقعیت معینی داده اند که از روی آب و هوا و بمیزات جغرافیائی و تشخیص
 بعضی رودخانه‌های آن میتوان اثر این حوزه‌علیای سردریا و کسوس قرار داد
 لذا به تناقض نظریات قسمتی از مدققین کاری نداشته موضوع آریا را در
 کشور خود از «ایرانا و بیجه» اوستا و «بخدیم سربرام» شروع میکنیم

Lectures on the science of languages 1861-64

Manuel d'histoire ancienne de l'Orient 1869

(۳۲)

تشابه زبان :

درین شبه‌ئی نیست که آریاها عموماً از هند گرفته تا منتهای غربی اروپا منتشر شده اند و زبان های آنها بهم شباهت دارد. معذالک در میان تمام السنه اقوام هند و آریائی زبان سانسکریت و زنده کم تر از یکدیگر فرق کرده و بیشتر بهم شباهت دارند و محض از لحاظ تشابه زیاد آنها گفته میتوانیم که مرکز حیات و مهاجرت آریائی نقطه بوده که این دو زبان در آنجا حرف زده میشد اینجا فوراً سواحل در میان می آید که این نقطه کجاست؟ جواب سول خیلی آسان وبدون اقامه دلایل گفته میتوانیم که عبارت از حوزه آکوس «باختر» میباشد و بدشتا سان عموماً به این معترف اند که قسمت قدیم سرود ویدی در غرب «سندھو» در «کایسا» و دیگر نقاط آریانا به میان آمده و قرار اشاره این سرودها سرودهای قدیم نری هم بوده که پیش از عصر مهاجرت در کانون حیات آریائی سروده شده است. غیر از باختر هیچ نقطه ئی بین هندو فارس صلاحیت چنین مقامی را ندارد زیرا با مطالعه دقیق که در متن سرود وید و اوستا از نقطه نظر زبان و ادب و جغرافیه و توپوگرافی محلی و غیره بعد آمده ثابت شده است که باختر مرکز زبان سانسکریت و زنده «۱» است و بعد از انتشار آریائیها ازین نقطه به دو طرفه هندو کش تمام آریانا حیثیت کانون بزرگ این دو زبان را پیدا کرده است. تشابه بین زبان سانسکریت و زنده از یک و دو و صد و هزار کلمه گذشته باجزئی تغییری در صوت کلمات که آنهاهم قانون معینی دارد فقره های کامل یک زبان دیگر میشود و این امر طبیعی حکم میکند که دولهجه

(۱) «زبان زنده همان زبان اوستا است و ازین جهت بعضی ها آنرا «اوستائی» برخی «باختری» گویند. دارمستر مرکز انبساط این زبان را در جنوب هند و کش در حوزه اراکوزی «ارغنداب» قرار میدهد و نظریه او راجع به پینو این است که یا از «زنده» یا از زبانی که نزدیک به «زنده» است منشعب شده.

(۳۳)

مذکور شاخه های يك زبان واحدند که با بعضی لهجه های دیگر که ذکر آن در اینجا مورد ندارد دسته السنه باختری را تشکیل میدهد.

پس از روی تشابه فوق العاده زبان سانسکریت و زندق ثابت میشود که روزی متکلمین این دو زبان در يك نقطه که عبارت از «باختر» باشد یکجا زندق گمانی داشتند و این جامه پرورش و نشوونمای «آنها» بشمار میرود. بالاخره از همین جا به سائر نقاط آریانا و هندو فرس مهاجرت اختیار کرده اند.

آئین و معتقدات : همان طوریکه زبان سانسکریت و زندق خیلی نزدیک اند

معتقدات کسانیکه به این دو زبان متکلم بودند هم شباهت زیاد داشت. آئین آریائی قراریکه از خلال سرود وید و اوستا معلوم میشود در اساس فرق زیادنداشت و پاره اختلافتی که مرور زمانه بمیان آورده بیشتر مربوط به جزئیات است و اساس مشترک و قدیم آنها را پوشیده نمیتواند پس از روی معتقدات هم گفته میتوانیم که قبایل آریائی خصوص آنهاییکه بیرون کتب وید و اوستا بودند در اوائل وهله در يك قطعه زمین میزیستند که عبارت از باختر و سائر نقاط آریانا میباشد.

افسانه ها : از روی افسانه ها و اساطیر باشندگان افغانستان، هندو فرس

و غیره هم اینطور معلوم میشود که باختر و سرچشمه اکسوس کانون نژادی بوده و از آنجا مردمانی به چهار گرداقق پراکنده شده اند. میگویند در میان اهالی جواریامیر قصهئی معروف است که قرار آن نوع بشر در دامنه های یامیر زندق گمانی داشت و در اثر انفلاق آتش احجار از هم پاشیده و مردم از مجرای چهار منخرج طبیعی دره های اندوس و اکسوس و سر دریا و قارم به چهار جانب افق پراکنده شدند.

فارسی ها و افسانه های آنها به این نظریه معترف است که اجداد آنها از خاک

باختر برآمده و از آنجا بامها جرت های بی دریغ بخاک های جنوب خزر و مجاور خلیج فارس انتشار یافتند.

اساطیر هندی هم به این نظر به موافقت دارد که عناصر آریائی از شمال هندو کش از راه دره های کابل و گومل و سوات به حوزه پنجاب رسیده اند. سرود ریگ وید :

اولین کتاب سرود های آریائی یعنی «ریگ وید» اگر واضح و مستقیم راجع به مسکن اصلی واولی و قدیم آریائی چیزی نمیگوید از اشارات غیر مستقیم متن سرود پاره معلومات مفیدی بدست می آید که از ان خطوط حرکت و مهاجرت آریائی ها در آریانا و از آریانا به کشورهای مجاور (هند و فارس) واضح معلوم میشود و راجع به مسکن اولیه آریائی هم روشنی خوبی می افتد. در سرودها جملات « صد زمستان » و « سدخزان » زیاد استعمال شده و ازین برمی آید که آریاها پیش ازینکه به «سپتهدند هو» باعلاقه هفت دریا (پنجاب فعلی) برسند در منطقه سردی زندگی داشتند که زمستان آن کشال بود و تقریباً ده سال را دربر میگرفت با آنکه به نقاط معلوم حرکت آنها که در جنوب هندو کش واضح و معلوم است میتوان به صفحات شمال سلسله کوه مذکور رسید و در آنجا این منطقه سرد را در سرچشمه اکوس و از ارضی همجواری آن که عبارت از بدخشان عالی و منطقه بین اکوس و سردریا باشد قرار داد.

در فصل اول سرودهای «ریگ وید» حین صحبت از استعانت «اندرا» چنین اشاره شده که از «منزل قدیم» خود بکمال فرا رسید. این «منزل اندرا» یا (Indralaya) را بعضی مآخذ دیگر (۱) واضح در شمال هندو کش قرار میدهند. «منزل قدیم اندرا» به معنی دیگر «عمان» مسکن قدیم آریائی است و به یان ترتیب سرود ریگ وید هم برای تعیین مهد آریائی ما را به طرف باختر و سرچشمه اکوس و از ارضی متصله آن رهنمون می کند.

(۱) در صفحه ۱۸ Tre Aryanisation of India by Dutt ماخذ مذکور بنام های Sabdaratnavali, Amaraksoha یاد شده

(۳۵)

اوستا: اوستا کتاب آن دسته آریائی‌های کتله باختر که بطرف هند و فارس مهاجرت نکرده و در موطن خود باقی ماندند راجع به «مسکن اولیه» آریائی نسبت به سرود ریگا وید واضح تر صحبت میکند. در «فرگارد» اول «وندیداد» که حصه سوم اوستا میباشد شانزده قطعه اراضی زیبای اوستائی ذکر شده که شرح آنها در فصل مدنیست اوستائی خواهیم دید. به تعبیر اوستا این قطعات یکی بعد دیگری بمیان آمده اند و اولین آنها «ایریاناویجو» نام داشت و دارای زمستان سخت و طولانی بود و حتی علت اصلی مهاجرت آریائی‌ها را هم از این قطعه سرما و خنک قلمداد میکنند و به دلایلی که پایان شرح میدهم واضح معلوم میشود که اولین قطعه خاک اوستائی یا مهد اولیه آریائی عبارت از سرچشمه اکوس و اراضی متصل آن بود.

مهاباراته: مهاباراته که مجموعه رزمی است و میتوان آنرا ادامه ادبیات

«ویدی» خوانند از یک عده قبایلی مثل: مالا Malas، مالا Malas و مالا و Malavas اسم می‌برد که در دیگر ماخذ سانسکریت بصورت «مادا Maddas» «ماداوا Maddavas» «مادرا Madra» و «مادراکا Madrakas» یاد شده اند و چون «باهیکا» در ادبیات سانسکریت بصورت باهلیکا Bahbka هم آمده و این نام نام بلخ است. یروفیسر «یرزی لوسکی J. przyluski» نتیجه گرفته میگوید که قبایل مذکور از بلخ به پنجاب آمده اند و درین مرحله باز میبینیم که مهدا یکمده قبایل آریائی به شمال هندوکش به باختر نسبت میشود.

مهدظهور و پرورش آریا: باشر حیکه گذشت از روی نشابه زبان معقدمات

و از روی افسانه‌ها و داستان‌ها و اساطیر و باز از اشارات و تذکار صریح منابع خود آریائی یعنی سرود ویدی و اوستا و مهاباراته واضح معلوم میشود که مهد ظهور آریائی قطعه خاک سرد بین سرچشمه اکوس و سردریا بوده و از اینجا

بطرف جنوب به سغد و باختر منتشر شده اند و باختر مهد پرورش و کانون تهذیب
 و مرکز مملکت داری ایشان بشمار میرفت . با شهادت منابع خود شان
 « آریا » Arya همین کتله را گویند که در باختر هزاران سال
 پرورش یافته و به تدریج در دیگر نقاط آریانا پراکنده شده . حصه می هم
 از آنجا به خاک های ممالک مجاور انتشار یافت . اگر چه تنها کلمه
 « آریا » هم این دسته را از سایر موج های هندو آریائی مجزا میکند ولی
 برای اینکه مغالطه پیش نشود میتوان آنها را بنام « کتله آریائی باختر » خواند .
معنی کلمه آریا : آریا از نقطه نظر دیانت به معنی پرستنده ، معتقد ، قربانی

دهنده آمد ، و مفهوم اصطلاحی اولیه و قدیم آن نجیب ، شریف ، بادار ، آقا
 مالک ، اختیار دار است و با کثرت استعمال در موارد مختلف یکدهه صفات
 دیگر از قبیل جوان مردی ، مهمان نوازی ، رشادت ، دلاوری ، وطن دوستی ،
 جنگجویی و غیره بدان پیوست گردیده و در هر کدام از این صفات مفهوم نجات
 هم آهنگی دارد . فراموش نشود که این کلمه مفهوم اجتماعی و سیاسی بزرگی
 هم دارد . زمانیکه آریاها به در طرفه هندو کس اقامت داشتند دانا بان آنها برای
 تمیز خود از بیگانگان و از سایر شاخه های هم نژادان خود به این فکر افتادند
 که برای قبا بل خود ولو هر قدر متعدد هم باشند نام واحدی وضع کنند تا از تفرقه
 برکنار بمانند و به هم متحد باشند . برای این مقصد نام « آریا » میان آمد و بر همه
 یکسان اطلاق میشد .

طبیعی این نام با مهاجرین آریائی به هند هم انتشار یافت ولی در مفهوم آن
 به تدریج تغییرات پیش شد . برای اینکه آریاها با یومیان هندی مخلوط نشوند
 طبقات اجتماعی پیدا شد که عبارت از « کشاتریا » ، « برهمنان » ، « ویشیا » و « سودرا »
 میباشد . اولی بر نجیبی جنگجویی دوم بر روحانیون سوم بر اهل حرفه و پیشه

(۳۷)

اطلاق میشد و چهارمی طبقه « اچوت » را که از یونان اولیه هند بود در بر میگرفت و به این ترتیب طبقه « سودرا » یا « اچوت » - آریا خوانده نمیشد .

آریاورته : دانا یان قبایل ویدی یا « ریشی ها » برای تمیز کتله آریائی از دیگران

و با کی عرق و خون و تقویة روحیات آریائی در نسل و بلند نگه داشتن معنویات افراد همان طور بکنه بر خود نام مشخص و بامسمی گذاشتند برای خاک مسکونه خویش هم اسمی وضع کرده بودند که تحولات آنرا مطالعه میکنیم . درین هیچ شبهه نیست که ریشی ها برای ادای این مطلب از اسم « آریا » و ترکیب آن با کدام کلمه دیگر که مسکن ، خاک ، سرزمین ، رهايشگاه ، مهد و غیره معنی داشت اسم مرکب ساخته بودند که معنی آن « خاک آریا » ، « مسکن آریا » میشد و آن عبارت از « آریاورته » است .

این اسم مرکب از دو کلمه « آریا » و « ورته » است . معانی و مفهوم اولی شرح یافت و دومی خاک و جای معنی دارد . معنی لغوی و ترکیب آن « جای و مسکن آریا » میشود و بصورت اصطلاحی آنرا چنین هم ترجمه کرد . اند : « سرزمینی که آریا در آن نسل بعد نسل تولد شده است » (۱) . آریاورته ابتدا به معنی محدود « مهد تولدی » آریا یعنی سرچشمه و حوزه ا کسوس را در بر میگرفت و بعد از بکنه آریاها از باختر به دیگر نقاط دو طرفه هند و کس انتشار یافتند تمام مملکت مازعانی بنام « آریاورته » باد میشد . امکان دارد که کلمه « ورته » در جنوب هند و کس مخصوصاً در حوزه ارغنداب « ورشه » هم تلفظ شده باشد زیرا وقتیکه قبیله « بهاراته » از مملکت مابله هند مهاجرت کردند بوزن « آریاورته » آنجا را « بهاراته ورشه » نام نهادند . « ورشه » هنوز در بیستوی ارغنداب بصورت « ور شو » باقی مانده و « چرا گاه » معنی دارد . چون چرا گاه از نقطه نظر مفهوم با اولین مراتب زندگی آریائی ارتباط دارد و زمانی را یاددهائی میکنند که این قوم هنوز مالدار و زراعت

(۱) صفحه ۵۸ « هندریک ویدی » تالیف داس

بیشه بود، «ورشو» با چرا گاه بنظر ایشان بصورت مادی و معنوی اهمیت خاص داشت و هیچ از امکان بید نیست که در صفحات شمال هندو کش و حوزه ارغنداب که هر دو برای تربیه حیوانات خیلی مساعد است «آریا ورته» بار اول در مورد «چرا گاه آریا» استعمال شده و با فرق لهجه در جنوب هندو کش و سواحل ارغنداب با همان مفهوم خود «آریا ورته» شده باشد و وقتیکه قبیله «بهاراته» با حیوانات خود به حوزه «سندھو» (سند و پنجاب) سرازیر شدند آنجا را بنام خود «بهاراته ورته» موسوم ساختند

ایرینا و بیجه :

بعد از مهاجرت دسته از آریائی های کتله باختری به هند و فارس آنهاییکه در وطن قدیم خود باقی ماندند در اثر مقتضیات زمان در زبان ' آئین' متعقدات و دیگر ممیزات خود باره تغییراتی بمیان آوردند . چون زبان تحت تغییرات آمد در نامها هم از جنبه صوت و لهجه باره تغییراتی پیش شد و عوض «آریا ورته» «ایرینا و بیجه» عرض وجود کرد .

این اسم نو هم مرکب از دو کلمه است یکی «ایرینا» و دیگر «بیجه» ایرینا همان کلمه «آریا» است که بیشتر معانی و مفهوم آنرا مطالعه کردیم . «بیجه» کلمه ایست که عوض «ورته» یا «ورشه» بیان آمده و در معنی با کلمه اول الذکر فرق ندارد . زیرا «بیجه» هم مسکن و جای معنی دارد و معنی مرکب «ایرینا و بیجه» مانند «آریا ورته» مسکن آریا میشود .

همان طور بکه کلمه «ورته» یا «ورشه» تا امروز در پیشو بصورت «ورشو» به معنی «چرا گاه» باقی مانده «بیجه» هم عیناً شکل تلفظ و معنی خود را محافظه کرده و در میان پیشونهای ارغنداب به معنی جای و مسکن استعمال میشود . چیزنوی که در میان این دو کلمه دیده میشود حرف (ن) با کلمه (تا) است که در زبان اوستائی با ختر یا زند معنی نسبتی دارد و مسکن آریا را مسکن آریائی ساخته . ایرینا و بیجه بصورت «ایرینا و بیجو» ر «اران و ج» هم آمده .

(۳۹)

اوستا سرزمین « ایریانا و بیجه » را کشار رود خانه « وانگوهی د بتیا » قرار میدهد و این رودخانه عبارت از آمودریا است . « سرپرسی سایکس » در تاریخ افغانستان (۱) می نویسد که : « اران و ج Eranyez » خانه اصلی آریائی بین رودخانه اکسوس و ایگزارت واقع بود پس گفته میتوانیم که آریانا و بیجه مندرکه اوستا علاوه بر اینکه یادی از خاطره قدیم مهد اقوام هند و اروپائی میدهد باممیزات مخصوص اوستائی خود قطعه زمین نسبتاً سردی است بین سرچشمه سردریا و آمودریا که بامفهوم وسیع گوشه‌ئی از بدخشان را هم دربر میگیرد .

آریاها در باختر : قراریکه از روی سایر منابع مخصوصاً اوستا معلوم میشود آریاها بیشتر در اثر سرما و خنک از ایریانا و بیجه مهاجرت نموده و از راه سفده (سفد بان) و مورو (مرو) به بخدی (باختر) آمدند . از حوالی پنج هزار سال قم تا ۲ هزار قم اقلاد سه هزار سال در باختر بود و باش داشتند . حیات آنها در اوایل خیلی ساده و طبیعی بود و شکل خانوادگی داشت و اهسته آهسته قلعه‌های مستحکم و قریه‌ها و شهرها بمیان آمدند . زندگانی آنها در اوایل بیشتر جنبه مالداری داشت و پسان تر شکل نیمه مالداری و نیمه زراعتی بخود گرفت ناینکه به تدریج جنبه زراعتی آن ترقی کرد . در اوایل اداره بدست پدرهای خانواده بود تا اینکه به تدریج رئیس قلعه و رئیس قریه بمیان آمده و اولین پادشاهان آریائی در بخدی بنای حکمفرمائی را گذاشتند و حیات به دور بخدی خیلی متراکم شد و جای برای رهایش مردم و چراگاه حیواناتشان محدود گردید .

انتشار آریاها از باختر به دو طرفه هندو کس :

در حوالی ۲ هزار قم آریائی های باختر چه در اثر تراکم تعداد چه بواسطه تنگی جای بنای جنبش و حرکت را در باختر گذاشته و به تدریج چه در صفحات شمال و چه در دره‌ها و مناطق جنوب هندو کس پراکنده شدند . از روی پاره

(٤٠)

معلوماتی که سرو در بیک وید و اوستا درین زمینه میدهد تا اندازه کافی سمت حرکت و نقاط مهاجرت آریا به دو طرفه هندو کس واضح میشود. از سرود «و بدی» چنین استنباط میشود که قبا یل و بدی از دره های هند و کس در کاپیسیا یعنی حوزه کوه دامن یابان شده و از اینجا تقریباً راهای طبیعی مجرای رودخانه هارایش گرفته بطرف مناطق شرقی و جنوبی و جنوب غربی منتشر شده اند دسته رودخانه «کو بها» یعنی کابل و معاونین ارا پیش گرفته و از راه های نجر و رتکا و سرربی و لغمان به حوزه رود کتر رسیده و از اینجا به حوزه سواستو یعنی رودخانه سوات منتشر شده اند.

دسته دیگر از حوزه کاپیسیا و کو بها بیشتر بطرف جنوب رفته به دامنه های سپین غر برا گنده شده اند و از اینجا به دره های زیبای «کر و مو» یعنی کر م و «گرماتی» یعنی گومل و دیگر نقاطی که از آب های رودخانه های سفید کوه و کوه سلیمان آب میخورد منتشر گردیدند.

همین قسم دسته دیگر به حوزه شاداب سراسوانی یعنی از غنداب رفته در اراضی گرد و نواح آن مسکن گرفتند مانند قبیله معروف «بهاراته» و عشا بر مربوطه آن.

آریاهائی که در بدخشان علیا و دره های نورستان اقامت دارند بنام «هومو الینوس» یا نیپ کستانی یاد میشوند و در مورد آنها اصطلاح آریاهای کستانی خوب تر تطبیق میشود. از زوی اوستا اینطور معلوم میشود که آریاها بعد از حرکت از «ایر یانا و بجه» به سعد بان و مرو منتشر شده و بعد به سوا حل چپ اکسوس به بخدی منوطن گردیدند و از اینجا به مرچی بطرف صفحات غربی در نسیابا (میمنه و اندخوی) و حوزه سفلی مرغاب و هری و ا (وادی هری رود) منتشر شده و مو چی هم دره های هندو کس را عبور کرده در «ویکره تا» یعنی دره کابل و «کخره» یعنی حوالی غزنی پرا گنده شده اند. سپس باز حوزه هری رود شاخه بطرف وادی

(۴۱)

ایتمونت یعنی هیرمند و هری واتی یعنی حوزه ارغنداب پایان شده و بازار دره کابل و غزنی موجی بدان طرف ها سر نشیده است با از هر دو جانب. مقصد در این است که اریائی های با خنر به دو طرف هندو کش بکسان پرا گنده شده و با هر دو وقت تمام زوایای کشور را مملو ساختند. این مهاجرت ها و جابجا شدن های آنها را عموماً بین سال های ۱۹۰۰ و ۱۵۰۰ ق م فرار میدهند.

ریشه « آریا » در يك عده نام ها :

با انتشار اریاها به دو طرفه هند و کش واستقر ار آنها درین نقاط اسما و کلمات اصل آریائی در مورد رود خانه ها ، شهرها ، قبائل و غیره بسیار استعمال شده و بعضی های آن تا امروز از بین نرفته از آن جمله یکی خود کلمه « آریا » است آریا با تخریفات مختلفی که زاده مقتضیات نقاط مختلف است در يك عده نام های خاص نقاط کشور ما محافظه شده و این بجای خود دلیل بزرگی است که عموماً میت این کلمه را درین سرزمین نشان میدهد و بطور مثال از چند نمونه ذکر میکنیم :

هرویو Haroyu : نامی است که اوستا برای خطه شاداب وادی هری رود

داده درین کلمه ریشه قدیم (آریا) گنجا دیده شده که از آن در روز زمانه کلمات : هری ، اری ، آریا ، هرات بمیان آمده است .

هراوی نی : این نام را اوستا به قطعه فشتک ارغنداب داده این جا هم کلمه (هرا) ریشه قدیم (آریا) را نمایندگی میکند . در کلمه ارا کوزی که یونانی ها در مورد این منطقه استعمال کرده اند ریشه قدیم شکل (ارا) بخود گرفته است و حتی اگر به دوره اشوری ها هم بالا برویم (ارا) در اسم « ارا کونس » ، « ارا کونی » دیده میشود .

آریا کا Ariaka : شهری بود در ولایت مار جیان که باشندگان آن آریا

« آریا کی » Ariakai میگفتند و دیده میشود که در نام شهر باشندگان آن کلمه (آریا) با شکل کامل خود موجود است .

آریاسپ Ariaspe :

یکی از شهرهای مهم در انجیان بود و قرار نظریه آریین کنار رود هیرمند وقوع داشت . اهالی آنرا « اریاسپه » یعنی « آریا های سوار کار » میگفتند . کلمه آریا در نام شهر و باشندگان آن هر دو بدون جزئی تغییر و تحریفی دیده میشود .

اریستوفیل Aristophyles :

بطرف غرب ولایت بارویا میزاد (ولایت کابل) مردمانی بنام « اریستوفیل » زندگی میکردند که بطلمیوس از آنها اسم برده و « اندره برتلو » عین مفهوم (آریا) را به این کلمه داده و ایشان را مردمان نجیب نژاد خوانده است (۱) در اول این اسم کلمه آریا بصورت (اری) ظاهر است .

ارتاکانا Artakana :

یکی از شهرهای خیلی کهن حوزه شاداب هری رود شهر ارتاکانا است که پیش از ظهور اسکندر مرکز ولایت آریا و اقامتگاه نجبا و شهزادگان این خطه بشمار میرفت . ریشه کلمه آریا بصورت (آر) در اول این اسم هویدا میباشد . اریوس : نام رودخانه هری رود است (ری) یا (اری) که در این اسم ملاحظه میشود تحریفی از کلمه (آریا) یا (هریوا) است پس اگر نجس شود ازین قبیل نامها در میان اسمای شهرهای قدیم و رودخانهها و قبایل کشور مازیداست که کلمه آریا با بصورت کامل یا با جزئی تغییر و تحریف در آنها موجود است و ریشه آن بیک نگاه شناخته میشود .

آریانا : با شرحیکه بالا داده شد شبیه نماید که آریاها به تدریج از باختر به تمام نقاط دو طرفه هندو کن انتشار یافتند و وجود کلمه آریا در نامهای رودخانهها

(۱) صفحه ۵۹ آریانا تالیف کهزاد .

(۴۳)

و شهرها و یکعده قبایل یادگاری است که انتشار و توطن آنها را درین سرزمین ثابت میسازد و کثرت استعمال این نام خود بخوردلیلی است که نمرکز آنها را از همه جا بیشتر در مملکت ما و انموده میکند. ریشه قدیم «آریا» که در دیگر کلمات نشان دادیم با مفهوم قدیم چندین هزار ساله خود از بین نرفته و در عنعنات باشندگان اینجا باقی ماند. در سانسکریت «ودا» یعنی زبانی که سرود ویدی در آن گفته شده و آنرا بعضی ها زبان «آریا» یا «اریائی باختری» هم میخوانند صورت جمع «آریا» «آریان» میشد. آریان نجیب و آریان نجبا معنی داشت و چون «آریان» یعنی «نجبا» به دو طرفه هندو کش جا گرفتند کشور خود را به نام خود «آریانا» یعنی «مسکن نجبا» خواندند و این کلمه چنین به میان آمد که (نون) آخر کلمه (آریان) را فتحه نسبتی دادند «آریان» اسم مکان تشکیل گردید. این فتحه را بعضی ها به (ه) و بعضی ها به الف تبدیل نموده اند ولی برای سهولت لهجه و فرقی که میان صورت جمع و صورت اسم مکان باشد نوشتن آن بصورت الف مرجح است و این همان کلمه «آریانا» است که بمعنی «مسکن نجبا» از زمان انتشار آریاها به بعد در مورد کشور ما استعمال شده و قدیم ترین نام مملکت ما میباشد درین هیچ شبهه نیست که مفهوم (مسکن آریا) و نسبت آن به خاک های مستعد و طرفه هندو کش از یادگار های استقرار اریائی است که بیش از انتشار و عمومیت آنها به همه جا در قطعات محدود به شکل (آریاورنه) (آریاورشه) (آریان و ریجه) (ایریان ریجه) ظهور کرده و بالاخره قلمرو وسیع تری را که از جریان رودخانه های پامیرو هندو کش اب میخورد بنام (آریانا) مسمی ساختند. عبارت دیگر این اسم مرکب از دو جزء است یکی (آریا) که اسم خاص و همان نام قدیم چندین هزار ساله است که قبایل آریائی ویدی بصورت اسم مشترک برای خود وضع نموده بودند و دیگر کلمه (نا) که در حقیقت همان (نون) مغربه است که در عصر اوستائی به کلمه «ایریا» پیوست شده و مفهوم نسبتی دارد

(۴۴)

پسان‌ها به این وزن و آهنگ اسمای زیادی عرض و جود نمود مانند: (ساکتانا)
مسکن (اسکائی‌ها) « در انجیانا » مسکن زر نجی‌ها « بکتر بانا » مسکن
باختری‌ها و غیره .

آریانا اسم با مسمی و قدیم مملکت ما از دوره های ویدی و اوستائی به بعد
فراموش شده و در خاطر های توده مردم مانند سرود ها و دیگر عنعنات تاریخی
حفاظت شده رفت . اولین کسی که این اسم را نذ کار داده مورخ یونانی اراتوس تنس
Eratosthenes است که در نیمه اول قرن سوم قم می زیست . اصل نگارش خود
او در دست نیست بلکه استرابو جغرافیه نگار و مورخ یونانی (۶۰ ق م - ۱۹۰ ب م)
از زبان او کلمه آریانا را نذ کار داده است . علاوه بر استرابو ' بطلیموس ' ،
پلینی ' ایولودوروس ارتمیس Apolodorus of Artemis از آریانا اسم بردمانند .

حدود آریانا :

قراریکه از روی متن اوستا (۱) و شهادت انکاشات مورخین و جغرافیه
انکاران یونان و لاتین بر می آید آریانا حدود و سرحدات مشخص و معین داشته
و تاجائی که معلوم میشود سرحدات مذکور هم بیشتر طبیعی بود
حدود آریانا قراز انکاشات استرابو بدین قرار بود : سرحد شرقی رود اندوس
(سند) حد جنوبی اوقیانوس بزرگ (بحر هند) خط شمالی آن کوه پارویامیزوس
و یک سلسله کوهستانی بود که از شمال هند تا در بند خزر امتداد داشت . قسمت غربی
آن را خطی معین میکرد که یارتبارا از مدیابو کرمان را از فارس و یار م تا کنه
Paratakené جدامی ساخت . استرابو در نظریات خود این جمله را هم علاوه
میکند که آریانا بعضی حصص فارس مدیا ' بکتر یا سفدیان را هم در بر میگرفت .
زیرا باشندگان این نقاط تقریباً به یک زبان متکلم اند (۲) ' ایولودوروس ' هم این

(۱) ولایات آریانا بواسطه متن اوستا در فصل سوم داده شده است .

(۲) صفحه (۳) تجسن در ابتراد های افغانستان تألیف بیابو

(٤٥)

جمله اخیر « استرابو » را تا نید و تکرار نمود میگوید که آریانا بعضی حصص فارس
و مدیا و مناطق شمال باختر و سفدیان را در بر میگرفت . مشار الیه مخصوصاً این
تکته را خاطر نشان میکند که بکتریا یا قسمت عمده آریانا بشمار میرفت چنانچه بزبان
ادبی تر میگوید که « باختر مرز آریانا است » پس بدون اینکه اینجا به تفصیل
نظریات نویسندگان اروپائی پرداخته شود با معلوما تیکه از نویسندگان کلاسیک
یونان و لاتین به ما رسیده میتوان گفت : از زمانیکه مورخین و جغرافیه نگاران
مذکور به کشور ماناس پیدا کردند یعنی سه چهار قرن پیش و یکی دو قرن
بعد از عهد مسیح سرحدات آریانا نزدیک باشندگان آن کاملاً مشخص و حدود معین
داشت به این ترتیب که سرحدات شرقی و جنوبی آن طبیعی معین بود . شرق آنرا
از کلمکت تا اوقیانوس هندرو داند و س (سند) معین میکرد و سمت جنوبی آن را
اوقیانوس بزرگ یا بحیرة هند محدود ساخته بوده چون بکتریا یا قسمت عمده آریانا
و مرز این کشور زیبا خوانده شده نه تنها جزه لا یشجرای آن بلکه بهترین ولایت
و مرکز آن شمرده میشد استعدیا که همیشه در اوار باستانی صمیمه و جزء باختر محسوب
میشد قرار شهادت مورخین کلاسیک یونان و لاتین داخل آریانا بود پس سرحد شمالی
آن عبارت از « سردریا » یا رود سیحون بود . میماند قسمت چهارم یعنی غربی آنرا
خطی معین میکرد که کرمان و یارتیا را به آریانا مربوط میساخت و مدیا و فارس
را بطرف غرب میگذاشت به این ترتیب حدود آریانا از نقطه نظر اوستاو مورخین
کلاسیک و معتبر یونان طوری بود که شرح یافت در فصل آینده ولایات و قطعات
خاک آریانا از نقطه نظر اوستا شرح داده شده است .

سرود ویدی

یکی از معیارات برجسته آریائی که بیشتر مربوط به کتله آریائی باختر می باشد این است که این توده نجیب از قدیم ترین زمانه‌ئی که تا حال بصورت سریع علما به تعین آن موفق شده اند از خود منظومه ها و سرودها یا زبان دیگر يك دوره « ادبیات شفاهی » داشتند که منبع معلومات ماوسر چشمه تمام افتخارات خود ایشان بشمار میرود .

فهمیدن موضوع و دوره ادبیات شفاهی ا گر برای دیگران کمی مشکل باشد برای ما افغان ها اشکالی ندارد زیرا زبان پښتو واجد چنین دوره بوده و حتی میتوان گفت که دوره ادبیات شفاهی این زبان خیلی ها طولانی تر بوده است و چون زبان پښتو شاخه از السنه باختری آریائی است مدتی دوره ادبیات شفاهی را در اصل زبان سرودها بيموده و بعد حينیکه در اثر مهاجرت ها و دور شدن شاخه های آریائی باختر از هم دیگر لجه ها از هم متفاوت گردیدند پښتو هم با وضعیتی که اختیار کرد تا زمان انتشار رسم الخط عربی دوره ادبیات شفاهی خود را ادامه داده است .

ادبیات شفاهی و تحریری در اصل مفهوم حقیقی فرقی ندارد جز به اینکه آنچه بزبان گفته میشود توسط علامه یا رسم الخطی به قید تحریر هم در آید . زمزمه بآلب و ذهن و زبان چیز طبیعی است که با خلقت انسان یکجا خلق شده و تحریر بآهر گونه علامت یا رسم الخطی که باشد نمونه‌ئی از مراحل تعامل بشریت است که هر قوم و کتله و ملتی نظر به موقعیت جغرافیائی و تماس و کایف تاریخی قسمی از آن را در زمان و دوره معینی مالک شده است .

ادبیات شفاهی زمزمه زبان و نوای دل است که از دلی برخو استه و بزبان نشسته است درین زبان و بزبان های دیگر تکرار شده تا از راه گوش به حافظه ها جای گرفته و در دل ها تاثیر افکنده است جای این گونه ادبیات همیشه حافظه

و زبان و گوش و دل بوده در همین جاها تولد و نشو و نما یافته و محافظه گردیده است .

ادبیات شفاهی نسبت به ادبیات تحریری طبیعی تر است همان طوریکه بی تکلف حرف میزنیم بی تکلف سرودها و منظومه های این دوره هم سروده شده ساده است پیرایه ندارد . آنچه چشم می بیند و دل احساس میکند از زبان می بر آید .

چون صحبت و تکلم کار طبیعی همه نوع بشر است لازم می آید که همه اقوام دنیا ادبیات شفاهی داشته باشند . حتماً این طور هم است پیش از ایجاد رسم الخط نزد هر قوم و بعد از آن ادبیات شفاهی بوده و است ولی عموماً آن ادبیات از مراحل ابتدائی تجاوز نکرده و اگر تجاوز هم کرده محافظه نشده است و در نتیجه اثری از آن باقی نمانده لذا میتوان گفت که ادبیات شفاهی و مخصوصاً حفاظت آن قرن هاسینه بسینه یکی از اختصاصات آریائی ها و باز دقیق تر اگر بگوییم یکی از معیارات مختصه کتله آریائی های باختری است .

ادبیات شفاهی آریائی مدت های مدید در بدن و سینه به سینه انتقال یافت چون در خانواده های آریائی قدیم انتقال میراث معنوی اهمیت زیاد داشت پدر خانواده که مربی این کانون کوچک هم بشمار میرفت سعی میکرد تا فرزندانش خود را از نمره سرمایه معنوی هم مستفید کنند و این یگانه عاملی بود که تا موقع فرارسیدن تحریر سرودها و منظومه ها قرن های متعددی حفظ کرد و نگذاشت که بالکل محو و ناپدید شود البته یک قسمتی از این سرودها آریائی که از همه قدیم تر بودند از بین رفته اند و در اطراف آن مفضل تر صحبت خواهیم نمود .

آیا دوره ادبیات شفاهی آریائی یا سرود گوئی ، چطور شروع شده ؟ و علت آن چه بوده ؟ آیا محض شوق ادب و شعر گوئی این مجسمه را بمیان آورده با کدام علت اساسی تری درین مورد مدخلیت داشته ؟ درین شبه نیست که این مجسمه محض در اثر احساسات عشقی کدام شاعر و احتیاجات خالص ادبی

(٤٨)

بمیان نیامده بلکه قراریکه از زوی ترجمه « وید » (دانش مذهبی) و « رینگ
 دید » (سرودستایش) استنباط میشود سرودهای ویدی در حقیقت زمزمه نیاز دل
 و نوای ستایش قلب توده آریاییست که شاعر حساس و دقیق با آهنگ و وزن
 کلمات و لطافت خیال خویش آریایی دیگر داده است. بناء علیه گفته میتوانیم
 که شالوده سرودهای « ویدی » و اس اساس آن تخیلات مذهبی و ستایش است
 و چون مفکوره آئین مذهبی آریایی بر ستایش عناصر طبیعی و مظاهر بدیع آن
 قرار داشت طبیعتاً از خلال ابیات آن توصیف عناصر زیبای طبیعت معلوم میشود.
 نگاهی به تاریخ ادبیات ملل واضح میسازد که وجود آریاییان با انواع و مجسم
 ساختن قوای طبیعی و نام گذاری برای آنها در عالم ادبیات امر از اینکه احساسات
 شاعر و گوینده به نظم باشد یا به شریک و فوق العاده مهم بازی کرده و صحنه را که شاعر
 میخواسته ترسیم کند ملون و مرموز، فشنگ زینا ساخته است. زندگانی شاعر
 با شور عشق و سوز دل تخمیر یافته، جنبه میخواد این « شور و سوز » را در عالم
 خیال خود ترسیم کند هر چند عناصر طبیعی و مظاهر زیبای طبیعت نام های فشنگ
 و اشکال و وضعیت های مخصوص و لطیفی در او هام او داشته باشد کلام او که در
 حقیقت هیکل تراشیده شده روح او است فشنگ تر « زیبا تر » و گیرنده تر و جذاب تر
 و کامل تر می آید و بر شنونده بیشتر تاثیر میکند چنانچه یکی از علل عمده ترقی
 یونانی ها در شعب مختلف صنایع ظریف هیکل تراشی « ادبیات (نظم و نثر و
 خطا به بیان) موسیقی، معماری، حجاری و غیره و وجود آریاییان با انواع و اساطیر
 مر بو ط آن بود. با وجودیکه اساس سرود ها تلقینات مذهبی است و لحن زبان
 و کلمات و اسول بیان و طرز تفکر و صورت اظهار آن در قالب شعر طوری بعمل
 آمده که بر هر شنوندهئی تاثیر میکند و در زیبایی و لطافت خیال و تشبیهات بکر
 طبیعی ادبیات بشر کمتر نظیر آن را سراغ داده میتواند.

(۲۹)

گویند گنان این سرود با « ریشی های » فرزانه ودانا کسانی بودند که بر همه دانستی های متداوله وقت معرفت داشتند . شمه بیست که در اوائل وهله جنبه روحانیت آنها بیشتر بود ولی در عین زمان شاعر و خطیب و ادیب هم بودند و رهنمائی توده چه در امور مذهبی و چه در حیات اجتماعی و سیاسی کار آنها بود . ریشی ها بچیت دانایان قوم و مفکرین جامعه در حیات اجتماعی آریائی و زنده نگه داشتن عنعنات و تقویه قوای روحی و اتحاد قومی و رهنمائی مردم به مدارج عالی اخلاقی رول مهم و بزرگی بازی کردند . ایشان با وجود نفوذ فوق العاده که در میان مردم و نزد روسا و در دربار شاهان داشتند گاهی مانند روحانیون کلمه خود را حیثیت شاهی نداده بودند بلکه محض برای بهبود و برتری قوم خدمت میکردند . خطابه ها میدادند ، سرود جذاب میساختند و افکار پسندیده و روشن در دماغ توده مردم تولید میکردند . ریشی ها در میان توده عوام و نزد شاهان محبوب و محترم بودند و شاهان آریائی در امور مملکت داری از افکار و روشن نظریات صائب آنها استفاده میکردند . بصفت ریشی علما و شعرائی در هر دو طبقه مردان و زنان وجود داشت و نام های ریشی های هر دو طبقه بکرات در سرودها تذکار رفته ، بهر حال سرودهای آریائی که میخواهیم درین محبت مطالعه کنیم از قریحه توانای همین ریشی ها تراوش کرده . ایشان اولین شعرائ کشور ما و منظومهها و سرودهای شان اولین مظاهر ادبی مملکت ما است . سرودها از نقطه نظر ادب مقامی دارد پس بلند و شامخ و ادبیات بشر نظیر آنرا کمتر سراغ داده خواهد توانست . علاوه بر جنبه ادب و زبان سرودها یگانه منبع مطالعات آریائی میباشد و تمام تحقیقاتی که از دو سه سال باینطرف در اطراف مسایل آریا و آریائی و غیره بعمل آمده و می آید عمده اش بر اساس متن سرودها و ملحقات آن استوار است چون سرود های ویدی در تاریخ ، ادبیات ، زبان ، مطالعه لغات ، اعلام تاریخی و جغرافیائی

داستان‌ها بدرنگ، مميزات عرق و خون و نژاد و سجاياى اهالى کشورها و روشنى
ريادى مي‌اندازد و اساس تمام مطالعات آريائى ميباشد مختصراً از بهلو هاى
مختلف آرا مطالعه ميکنيم :

* ويد * يا * ودا * : مجموع سرود هاى معلوم آريائى که بما رسيده
به چهار دسته تقسيم ميشود که آن را بنظر به قدامت و موضوع به نام هاى (ريگ ويد)
* بجزر ويد * (اتر ويد) (سام ويد) تقسيم نموده اند و پسان راجع به هر کدام نشر بجانى
خواهيم داد * عجالتاً بدين ملاحظه اکتفا ميکنيم که در نام هاى چهار گانه
مذکور کلمه (ويد) تکرار شده و بطورينکه از زبان * ما کس مو ار * اولين
مدقق زبان و عديت وى در نهميد مقدمه طبع اول کتاب سرود هاى ريگ ويد
(۱) ذکر گرفته احتمال دارد که (ويد) اولين کلمه نى باشد که از زبان آريائى
برآمده معنى کلمه (ودا) اسلاً (دانائى) است زيرا از فعل (ويسد)
دانستن مشتق شده و بدورت دقيق تر و اصطلاحى آن را (دانائى مذهبي)
يا (دانش مقدس) تعبير ميکنند . زيرا سرود هاى (ويدى) در اصل اساس
عبارت از يك رشته نخبيلات مذهبي است که در قالب الفاظ زيبا و قشنگ و با آهنگ
و موزون * شکل شعر را بخود گرفته است

سرود هاى * بلهيك * يا * بخدى *

سرود هاى قديم و مجهول : مجموعه سرود هاى آريائى که چهار کتاب ويد را
تشكيل داده و قديم ترين آن دسته * ريگ ويد * ميباشد عبارت از آثار منظومى
است که در زمان استقرار آرياها در حوزه هاى شاداب رودخانه هاى جنوب
هندو کش سروده شده و به تدريج دامنه آن با مهاجرين بطرف شرق و جنوب
و غرب آريانا و ماوراي * سندھو * ادامه يافته و قسمت هاى جديد * ريگ ويد *
و سه کتاب ديگر وى در خالك هاى * هفت دريا * پنجاب فعلى بميان آمده است

(۱) جلد اول سرود هاى ريگ ويد تاليف PAL, Ph. T.H Griffith, M.C.I.E * گرفت *

(۵۱)

با وصف این حال بادکارهای فراوانی چه از خاک و چه از باشندگان غر بسند در آنها موجود است بهر حال عجالتاً به این مطالب کاری نداریم زیرا حدودی که سرودها در آن سروده شده است بیان شرح خواهد یافت لذا به این می پردازیم که این سرودها یعنی مجموعه چهارگانه کتابی را که ذکر شد «سرودهای معلوم» میخوانند زیرا به هر کیفیت که بوده ذهن به ذهن تا به صراحت رسیده است. آنچه درین مبحث گفتنی هستیم این است که سرودهای آریائی منحصر و محدود به همین آثار منظوم فوق نمیباشد بلکه یادگار و نماینده یک دورهٔ ثقافت ادبی بزرگی است که شواهد قدیمهٔ آن بکلی از بین رفته چنانچه خود سرودهای ویدی بار بار به این مطالب اشاره میکند. اگرچه با تفحص اشعار مجهول ویدی بدست نمی آید معذالک تذکار آن از نقطه نظر مراتب تاریخی ادبیات ویدی در آریانا خیلی مهم است زیرا سرزمینی که در آن سرودهای مجهول سروده شده سرزمین آریانا و مخصوصاً قسمت بلهیکا یا بخدی زیبا است. تعریح مطالب اینکه سرودهای مجهول بین عصر ویدی و زمان استقرار آریاها در حوزه اکوس (باختر) بمیان آمده و این خود وانمود میکند که سرودهای مجهول باید سراسر در آریانا و حصهٔ زیاد آن در حصهٔ شمال هندوکش بمیان آمده باشد بیشتر گفتیم که (سرودها) در حقیقت منظومه‌های روحانی بود که از زبان آریائی‌ها بیرون شده و چون آریائی‌ها پیش از شروع مهاجرت در بخدی هم زبان به توصیف عناصر طبیعی گشوده طبعاً حکم میتوان کرد که اولین بازچه نظم و شعر در شمال هندوکش سروده شده است و چون مهاجرت شروع شده بود اثرات آن به دیگر نقاط انتشار یافته شواست. همین طور سرودهایی که در اوائل مهاجرت در سایر نقاط شمال هندوکش یا جنوب آن ظهور نموده است هر بواسطهٔ قدامت شواهدی از خود باقی نگذاشته و از همین جهت است که در سرودهای ریگ ویدی که قدیم ترین حصهٔ اشعار معلوم را تشکیل میدهد از رود گابل و سوات و کرم

وگوهل وغیره اسم برده شده است .

اگر متن سرودهای (ریگ وید) بنظر تعمق دیده شود در آن چندین مراحل ادبی مشاهده خواهد شد در صورتیکه تنها متن «ریگ وید» دوره های مختلف را وانمود کند طبیعی مینماید که بیشتر از آن حتماً دوره های دیگری هم بود. و ذوق ادبی به اندازه ای پرورش یافته بود که زمینه را برای ظهور سرود های (ویدی) مساعد ساخت. دوت Dutt در موافقه خویش موسوم به آریائی ساختن هند The Aryanisation of India صفحه (۵۵-۵۴) مینگارند که اختلافات بزرگ متن «ریگ ودا» بجای خود جز باد کار کوچکی از یک دوره وسیع سرودهای ادبی مقفود نمیشد و تغییرات واضحی که در دوره (ویدی) در خود زبان سرودها بمشاهده میرسد نشان میدهد که پیش از سرود های دوره ویدی حتماً یک عدد زیاد سرود های دیگری هم بوده که متأسفانه مقفود شده و بمانده اند. چنانچه متن «ریگ وید» درین باره شهادت میدهد و جمله های «دانایان قدیم» و «سرودهای قدیمی که بلباس نوی عریض اندام نموده اند» و «سرودهایی که در زمانه های قدیم ترکیب شده اند» (۱) هر کدام بجای خود واضح و سریع بیان میکنند که دوره ادبی محض با سرودن منظومه های «ریگ وید» که قدیم ترین آثار ادبی دوره (ویدی) مینماید شروع نشده بلکه پیش از آن دوره بزرگ دیگری بوده که آثار دوره ویدی نمونه با باد کاری از آن بشمار خواهد رفت جمله (دانایان قدیم) اگر چه کوتاه و خلص است ولی مفهومی سریع دارد و واضح میگردد که زبانشها و مردان فرزانه و بصیر بر دانش متداوله وقت که عبارت از قوانین مذهبی، مراسم قربانی، اشعار و سرودها، اصول تربیه اولاد و خانواده و تربیه حیوانات و فن و مجاریه وغیره باشد پیش از عصر ویدی در میان آریائیها

وجود داشت از جمله دیگر * سرود های قدیمی که بلباس نو عرش اندام نمودند* این مطلب فهمیده میشود که سرود های قدیمه در عصر ترکیب منظومه های «ریگ وید» از خاطره ها کاملاً فراموش نشده بود و تا اندازه مئی کافی در حافظه ها و جود داشت که تغییرات سبک ادبی عصر «ویدی» بعضی ها را بلباس نو در آورد .

قرار نظریه «آرتز مکدونل» (۱) «مجموع سرود هائی که کتاب «ریگ وید» را تشکیل داده است در عرصه چندین صد سال بمیان آمده است» اگر سبک گفتار و طرز تخیل شعرا و تفرقه دوره ها و مدرسه های ادبی که در آن تمیز داده اند مد نظر گرفته شود میتوان گفت که ظهور مجموع سرود های ریگ وید از چندین صدسال هم بیشتر وقت گرفته . چون سرود های «ریگ وید» یعنی قدیم ترین قسمت های سرود معلوم ویدی بعد از جدا شدن شاخه هندی و فارسی از باختر بمیان آمده و محل ظهور آن قراریکه بعدتر دیده خواهد شد دامنه ها و ادبهای جنوب و جنوب شرق هندو کش است بدون شبهه و تردید گفته میتوانیم که سرود های گمشده و مجهول که اینجا مورد بحث ما است در شمال هندو کش در کانون قدیم آریائی در «بخدی زیبا» بمیان آمده و جا دارد که آنها را بنام «سرود های بخدی» یا «سرود های بلهیکا» بخوانیم .

با وجود اینکه «سرود های بلهیکا» یا بخدی در دست نیست و آنرا بنام سرود های گمشده و مجهول خطاب میکنیم در اصل وجود آن بیش ما شبهه و تردید نیست و علاوه بر اشارات صریح سرود ویدی دلایل عقلی و نظری و عملی در دست است که بخدی را کانون قدیم ترین سرود های آریائی بخوانیم و ظهور قدیم ترین سرود آریائی را بدانجا نسبت دهیم علاوه بر تشابه زبانی که من حیث زبان میان سرود های ویدی و گات ها و سائر قسمت های اوستا موجود

(۱) صفحه ۴۵ تاریخ ادبیات سانسکریت نگارش «آرتز مکدونل»

است من حیث اصطلاحات ادبی و شیوه‌های بیان و طرز تخیل و موضوع گفتار هم قرابت زیادی دیده میشود. اگر سرود ویدی قدیم‌ترین مظهر ادبی و منظومه های ادبی آریایی باشد و از جنوب هندو کش شروع شده و بطرف شرق جانب «سندھو» ادامه یافته باشد. میان آن و متن اوستا که در حوالی ۱۰۰۰ ق م در بخشی بمیان آمده آ تقدیر هاشباهت باقی نمی ماند حتماً بیش از دور و ویدی در شمال هندو کش سرود ها و منظومه های زیادی بمیان آمده و اصطلاحات و طرز بیان و سبک گفتار آ تقدیر در روحیات ریشی ها و طبقه منور ریشه دوانیده بود که در سرود های اوستائی تاثیر بخشید. از طرف دیگر همین طور که قسمتی از سرود های آریائی ویدی گذشته و بدست نیامده، حصه قدیم سرود های اوستائی هم مجهول است و اگر این دو قسمت مفقود « ویدی » و « اوستا » بدست می بود حقائق خود بخود روشن میگشت و هیچ کسبختگی میان قسمت های گذشته و معلوم « ویدی » و حصه های معلوم و از بین رفته اوستا دیده نمیشد ولی چه چاره که حتی سومین نمونه ممیزه نبوغ ادبی بخشی یعنی قسمتی از شاهنامه دقیق بلخی هم گذشته و بدست نرسیده است.

« از تر مکدونیل » که بیشتر از او اسم بردیم میگوید . « که شعرای حصص قدیم « رنگوید » از همکاران منقدم خویش یاد کرده . بابت دانش و احاطه آنها را تمجید نموده اند. ایشان سرود ها و پارچه های منظوم متقدمین را میخواستند تجدید نموده و با این آرزو از اشعار اجداد خویش و شعرای باستانی یاد آوری کرده اند » (۱)

از روی بناات فوق معلوم میشود که بیش از عصر مهاجرت و رفتن شاخه های آریائی هندی و فارسی از باختر و سائر نقاط آریانا بطرف شرق و غرب دوره

(۱) صفحه ۴۵ کتاب تاریخ ادبیات سا سکریت « نگارش » آرتر مکدونیل

A History of Sanskrit literature by Arthur. A. Macdonell. M.A.Ph.D.London

(۵۵)

ادبی در شمال مملکت ما گذشته که میتوان آنرا بنام « مدرسه بخدی یا بلهیکا »
یاد کرد و اکثر سرودهای مجهول و گمشده ثمره آن بود. درین دوره که تجدید
حدود اولی آن کار مشکلی است و در اخیر آن قبایل آریائی در تمام زوایای
آریانا منشعب شده و آماده حرکت به ممالک همسایه بودند ریشی‌های فرزانه و دانایان
نامی در شمال آریانا وجود داشت که در فن سرودن اشعار فربه‌توانا و مهارت
نامه داشتند و شعرای دوره « ریگ وید » با افتخار از آنها یاد آوری میکردند
و تجدید سبک آثار و گفتار آنها را یکی از آرزوهای قلبی خویش میشمردند. از بیانات
فوق که مستند برند کار بعضی نکته‌های متن خود سرودهای (ریگ وید)
است چنین استنباط میشود که دوره (ریگ وید) تقریباً یکسئوع دوره تجدید
ادبی بوده و شاید آرزوی زنده کردن یادگار شعرای قدیمه و سبک و طرز گفتار
آنها که از مفاخر اجدادی آریائی بشمار میرفت باعث شده باشد که شعرای
دوره « ریگ وید » من بعد نشیده‌های خود را در کانون خانواده‌گی محافظه کرده
و بدر به بسر نایب زمان کثبات انتقال دهند. پس درین شبهه نیست که پیش
از شعرای عصر « ریگ وید » شعرای مقتدر در میان آریائی‌ها وجود داشت ولی
معلوم نیست که چرا آثار آنها مانند سرودهای ویدی باقی نمانده است قدامت
یک علت آن شده میتواند ولی دوره (ریگ وید) هم قدیم است. اگر گفته شود
که شاید آثار پیش از عصر (ریگ وید) کم و محدود بوده و از خاطره‌ها محو شده
باز هم صحیح نیست زیرا طوریکه دیده شد آثار دوره (ریگ وید) جزئیاتی از
(عظمت دوره ادبی قدیم) نمی‌باشد لذا بعضی دلایل و موجبات را در نظر گرفته
گفته میتوانیم که شعرای سرودهای (ریگ وید) بکنوع (رنسانس ادبی) را
شروع کرده در سدد بر آمده اند که دیگر آثار منظوم خویش را که در عین
زمان قوانین مذهبی اصول خانواده‌گی، مراسم قربانی، و نواهای آتش بار عشقی
دران نهفته است نگذارند که از بین برود و بدر خانواده گوشش کند که

حتماً بعنوان (میراث معنوی) آن پارچه‌های لطیف را به اولاد خود منتقل سازد . شعرای عصر (ربیک بوید) نه تنها برای حفاظت آن آثار خویش اقدامات جدی کردند بلکه در سده تجدید وزنده کردن اشعار قدیمه و سبک گفتار اجداد خویش هم برآمدند و حتی المقدور تا جائیکه حافظه‌ها کمک میتوانست درین راه صرف مساعی نمودند ولی تا جائیکه خود سرودهای ربیک بوید شهادت میدهد درین راه موفقیت شایانی نصیب آنها نشد جز اینکه بصورت مبهم بگویند که در زمانه های قدیم در میان اجداد ما شعرای نامی و گرامی نری وجود داشت . راجع به تعقیب سبک شعرای قدیم طبیعی اقداماتی شده و احتمال دارد که باتتبع در سبک نگارش و ساختمان و ترکیب کلمات قدیم ترین سرود های (ربیک بوید) این مطلب تا حدی برآورده شود زیرا خود مجموعه سرود های ربیک بوید هم بذات خود از نقطه نظر شکل و ساختمان کلمات و لهجه و آهنگ نماینده چندین دوره ادبی می باشد که ازان بعدتر صحبت خواهد شد .

سرودهای جنوب هند و کش

سرودهای معلوم : برعکس سرودهای گمشده و مجهول که بالا ازان بحث کردیم دسته سرودهای دیگری به ما رسیده و در دست است که آنرا معمولاً بنام سرودهای معلوم یاد میکنند و با تفرقه مدرسه هائی که ازان صحبت خواهیم کرد يك قسمت آن روی هم رفته در دامنه ها و وادی های جنوب هند و کش بمیان آمده است . سرود های معلوم بیشتر خا طره های آن دوره حیات آریائی را یاد دهبائی میکنند که آریا ها از بخدی به جنوب تیغه هند و کش فرود آمده مدتی در وادی ها و دره های دو کوه (بویائی ری سنا) (هندو کش) و سینتاگو ناگیری (سپین غر) منتشر و مستقر شدند و از میان آنها شاخه به ندر بیج از راه های طبیعی مجرای رودخانه های خروشان که ازین دو کوه بزرگ سرازیر میشود

بطرف حوزه رودخانه سندھو (سند) و ماورای شرقی آن مهاجرت کردند .
 سرودهای معلوم آریائی بک دسته سرودها و منظومه ها و آثار ادبی زیاد
 و مبسوطی را در بر میگردد که از جنوب هندو کش و وادی های کوه بها (کابل)
 کرومو (کرم) ، گومانی (گومل) ، سراسوانی (ارغنداب) ، راسا (کشر) ، سواستو
 (سوات) ، شروع شده و بکنار کتیکا که بیش از یک دفعه در سرودها ذکر نشده
 خاتمه می پذیرد . سرودهای معلوم آریائی که روی عمرفته در جنوب آریانا
 بمیان آمده همه اش در یک نقطه و بیک عصر ظهور نکرده بلکه مربوط به
 زمان و مکان مختلف است . و قسمت عمده آن بنام سرودهای ویدی یاد میشود
 و هر کب از چهار کتاب است و قدیمترین آنرا (ریگ وید) گویند و عقب آن
 یک سلسله کتب و ملحقات دیگر می آید . چون مجموع این ادبیات وسیع از
 طرف جمعی از مدققین مطالعه و طبقه بندی شده اول به ذکر نظریات و تقسیمات
 عمومی پرداخته و پسان از زاویه خصوصی تر صحبت می کنیم .

موضوع قدسیت سرودها و معتقدات آریائی ها مبنی بر اینکه آن را
 الهام آسمانی تصور مینمودند چیزی است طبعاً بی اساس و خیالی که قدامت
 زمان در افکار آنها نشانیده بود و الهام آنها را میتوان الهام دل شاعر قیاس
 کرد که داخل قالب کلمات قشنگ و موزون شده و بشکل پارچه شعر لطیف
 عرض وجود کرده است . ازین جهت مجموع سرود های ویدی را دو حصه
 میکنند یکی « سروتی Cruti » یعنی (الهام شده) و دیگر قسمتی که ازین
 خواص بری میباشد .

(۱) « سروتی » یعنی آن قسمتی که آریائی ها (الهام) تصور می نمودند
 عبارت از چهار کتاب (وید) است که آنها را بنام (سانهیتا) Sonhita یعنی
 (مجموعه) هم یاد میکنند و بواسطه مفهوم منظومات خود به اسم عام تر
 (ریگ وید) (یجور وید) ، (سام وید) (اتروید) مشهور شده است .

(۲) آن قسمتی درم که جنبه الهام بخود ندارد و بنام « برهانا Brahmana » یاد میشود عبارت از يك سلسله آثار خورد و بزرگی است که عموماً از هر اسم و تعبیرات فورمول های مذهبی بحث میکند و هر يك از چهار کتاب فوق بگده برهانا ها بخود ملحق دارد .

ارابیا که Aranyaka (تفکرات جنگل) و (یوپا نیشاد) Upanishad (الهامات مخفی) را بعضی ها علیحده و بعضی ها تحت عنوان (برهانا ها) حساب کرده اند .

نا گفته نمائید که بعضی علما تقسیمات دیگری هم در مجموعه ادبیات « ویدی » نموده و مخصوصاً (قسمت سروئی) را به سه دسته واضح و معین ذیل هم تقسیم نموده اند :

(۱) اصل سرودهای ویدی که قسمت عمده آن در مجموعه (ریگ وید) گرفته شده است .

(۲) بقیه سرودها که بیان تر سروده شده و سه کتاب دیگر ویدرا تشکیل میدهد بایک عده تعبیرات که در اطراف آنها نوشته شده است .

(۳) آثاریکه دران افکار فلسفی بیشتر تمرکز دارد مانند از نیا کا (Aranyaka) و یوپا نیشاد Upanishad که معمولاً آنها را بعد از برهاناها قرار میدهند (۱)

ریگ وید و تقسیمات آن : در میان سرود های معلوم آریائی و ادب عصر ویدی قدیم ترین همه مجموعه است که بنام سرودهای ریگ وید یاد میشود و قرار تقسیماتی که گذشت جزء ادبیات (سروئی) است و قدیم ترین حصه آن را تشکیل میدهد مجموع سرودهای « ریگ وید » قرار نظریه مدرسه

(۱) برای اینکه مجموع آثار ادبی (ویدی) تذکر باید سلسله آن مختصراً ذکر شد و اگر نه به استثنای سرود های (ریگ وید) مابقی به صورت مستقیم به تاریخ باستانی آریانا آقدرها ربط ندارد و متعلق به حوزه پنجاب است .

(۵۹)

« سا کالاکا » که منحصر به فرد است مشتمل بر ۱۰۳۸ « سرود » است که آن را روی هم رفته به ده کتاب با قرار اصطلاح « ویدی » به ده دایره « ماندالا Mandala » تقسیم نموده اند . تا گفته نمائند که در تقسیمات سرود « ریگ وید » رویه مصنوعی و تازه تر دیگری را هم اتخاذ کرده اند که مجموع سرودها را به هشت برخه (هشتانه Ashtata) و هر برخه را به هشت ادیان Adhyana و هر حصه اخیرالذکر را به پارچه های دیگر تقسیم میکنند ولی این تقسیمات اساسی ندارد و مصنوعی است و در کتاب های که در آن معمولاً سرودهای « ریگ وید » را ترجمه نموده اند همان اصول اول الذکر و تقسیمات دهگانه مراعات شده است تقسیمات دهگانه سرودهای (ریگ وید) به این جهت اساسی شمرده میشود که از آن بعضی ملاحظات و نتایج تاریخی هم بدست می آید فرار دقتی که مطالعین و ارباب تحقیق در متن سرودهای « ریگ وید » و معنی و مفهوم و ساختمان کلمات و لهجه و آهنگ جملات و غیره نموده اند به این نتیجه رسیده اند که شعرای آریائی که آنها را (ریشی richi) میکنند به دسته دسته با خانواده خانواده بزرگ تقسیم شده بود و هر دسته یا خانواده شعرا اشعار و منظومات بک کتاب را سروده اند بلی چون آریائی ها بیشتر از مادیات به محافظه معنویات اهمیت میدادند هر شاعر کوشش نموده است که آثار خود را در خانواده خود محفوظ دارد و به این ترتیب هر کتاب به خانواده تعلق گرفته است . قرار مطالعه متن سرودها این مطلب تضحیح یافته است که در کتاب سرودهای « ریگ وید » بصورت عمومی خواص مشترک ندارد معذک شش کتاب آن که ازدوم ناهتمم باشد باوجود بکه اثر خانواده های علیحده و احفاد آنها می باشد واجد نقاط مشترک هم است . این شش کتاب یا حصه ریگ وید بهر خانواده هائیکه تعلق داشت در میان احفاد همان خانواده سینه به سینه نگاه شده رفته زیرا طوری که گفتیم هر خانواده آن را (وراثت)

(٦٠)

خوبش گفته محافظه نموده است و ازین جهت آنها را (کتابهای خانواده) نیز گویند؛ معذک آنچه در آنها مشترک است بلان متحدالشکل است که در مابقی حصص (سرود ریگ وید) دیده نمی شود درین شش کتاب سرود ها بترتیب از باب انواع قید شده و همیشه اوائل کتب مذکور به سرودهای (اگنی) ربالنوع آتش و (اندرا) ربالنوع جنگ شروع میشود و به تدریج کم شده سرودهای مابعد متن هر کتاب کوتاه شده میرود و حتی تعداد افراد - مصرع و تعداد حرکات و سیلابها هم کم میشود. اما تعداد خود سرود ها در هر کتاب به ترتیب کتب زیادت میکند. ازین بلان و ترتیب واحد استنباط میکنند که این (شش کتاب) مجموعه اولیه می بوده که در اول و آخر آن کتاب اول و هشتم علاوه شده است؛ سرودهای این دو حصه کنار خانواده های واحد نیست و عدد زیاد و مختلفی در آن دست زده اند (١) سپس کتاب نهم درین مجموعه علاوه شد. این کتاب بافضل سراسر وقف سرودهایی است که بتوصیف (سوما) تخصیص دارد بالاخره کتاب دهم حصه ایست که در آن سرودهای تازه و قدیمتر هر دو جمع است و قرار بعضی نظریه ها عبارت از مجموع سرود های میباشد که در تقسیمات فوق نیامده است. طوریکه بیشتر اشاره شد بعضی ها کتاب دهم و اول و هشتم را درین حساب آورده اند برای اینکه دقیق تر ماهیت کتب سرودهای ریگ وید معلوم شود قدری داخل جزئیات می شویم :

کتاب ٢-٣-٤-٥-٦-٧ هر یک مشتمل از یک سلسله سرود هائی است که تعداد آنها به ترتیب زیاد میشود و وحدت شکل و اشتراك و خواص عمومی آنها حکم میکند که هسته « ریگ وید » همین ها و مابقی کتب دیگر به آنها علاوه شده باشد. کتاب اول « ریگ وید » درخور دقت است زیرا از سر تا اخیر آن

(١) بعضی ها کتاب اول و هشتم و دهم را در یک حساب مگیرند صفحه ٤١ کتاب

(٦١)

بيك پيرايه نمى باشد و در آن هم دو حصه قابل شده اند و ميگويند كه ٩ مجموعه
كوتاه كه حصه دوم آن را تشكيل ميدهد به رويه وسبك (كتيب خانوادگي)
تر كيب شده و تقريباً براي كتيب فوق الذكر يكتنوع نميديد و نمونه گردیده است .
در كتاب هشتم سرودها به آن ترتيب و ارتباطيكه در (كتيب خانوادگي)
دریده ميشود نيامده اند و ارتباط سرود های آن بين يكديگر بيشتر به اين قسم
است كه بعضى فقره ها و پارچه ها تکرار در آنها ذکر شده اند اگر چه نام
خانواده « كانوا Kanva » در آن عموميت دارد ولي كثرت شكل قطعه بندي
اشعار آن به آن مقام عليحده ميدهد .

حصه دوم كتاب اول طور بكيه ذكر شد به جمع كتيب خانوادگي در آمد
حصه اول آن كه از سرود اول تا ٥٠ را در بر ميگيرد خواصي دارد كه به
كتاب هشتم شباهت بهم ميرساند و بواسطه شكل قطعه بندي اشعار آن كه از
اختصاصات مدرسه ادبي خانواده (كانوا) است بيش از مناسفه سرود های آن
به اين خانواده تعلق ميگيرد . معذلك ما بين اين دو حصه هم چيز های مشتركی است .
كتاب نهم مشتمل بر سرود هائی است كه همه در اطراف صفات (سوما)
سروده شده . در بن شبهه نيست كه سرود های اين كتاب وقتي بشكل مجموعه
در آمده است كه هشت كتاب ديگر جنبه واحدی بخود گرفته از روي اشكال
طبقه بندي اشعار معلوم ميشود كه همان خانواده هائيسكه در تصنيف كتيب ٢
ناهفت دست داشتند در كتاب نهم هم بي مندرجات نيستند از طرف ديگر سرود های
(سوما) كه مقصد از مندرجات اين كتاب باشد با كتاب اول و هشتم هم شباهت
بهم ميرساند . چنين معلوم مي شود كه در زمانيكه سرود های خانواده های
مختلف را دسته بندي نمود كتاب های عليحده تشكيل ميدادند سرود های
مخصوص سوما را از ميان همه كشيده و كتاب عليحده ساخته اند ولي ملتفت
بايد بود كه اين نظريه به جديد بودن اين كتاب دلالت نمي كند زيرا اگر

بعضی سرود های آن به عصر ظهور کتب مذکور نسبت میشود بعضی سرود های دیگری دارد که با مندرجات اوستا خیلی شبیه است و این مسئله کار سرود های مذکور را به عصری میکشاند که قبایل آریائی هنوز از کانون باختر بطرف هند و فارس برفته بودند و این خود کمال قدامت آن را تأیید میکند کتاب دهم وقتی بمیان آمده که ۹ کتاب دیگر از ترتیب برآمده و کاملاً وجود داشته است مصنفین کتاب دهم کسانی اند که با مفهوم مندرجات ۹ کتاب دیگر آشنائی دارند و در فضای معنوی آن کلان شده اند از روی شکل و مواد آن با نظر باری راجع به تازگی کتاب دهم بمیان آمده است چنانچه از نقطه نظر اساطیر ارباب انواع بملاحظه میرسانند که به استثنای آنها نیکه حائز مقام و اعمیت بزرگ بودند مانند (اکمنی) و (اندرا) بعضی های دیگر مثل ربه النوع سبح از بین رفته اند اگر از نقطه نظر زبان هم ملاحظه شود کتاب دهم نسبت به ۹ کتاب دیگر تازه معلوم میشود . حروف علت در سرود های آن زیاد شده و وقفه نادر گردیده است کثرت (ل) در عوض (ر) که از خواص سانسکریت تازه تر است در آن عمومیت دارد . صورت جمع کلمات که به ایزاد Asas بعمل می آید رویه کمی گذاشته هکذا لغات قدیمه اکثراً از استعمال برآمده و جای آنها را لغات تازه تر اتخاذ کرده است خلاصه ملاحظات فوق هر يك میرساند که کتاب دهم آخرین مرحله ادبی سرود های (ریگ وید) است .

روی هم رفته سرود های (ریگ وید) کاریک روز و یکنفر نیست چندین سدسال گذشته تا این مجموعه را دسته های خانواد های شعرا و اسلاف آنها بمیان آورده اند .

مدرسه های ادبی و تاریخی ریگ وید (۱) : در میان آثار معلوم ویدی

ریگ وید قدیم ترین سرود های معلوم تنها مجموعه ایست که حصه زیاد آن در داخل

(۱) ریگ به معنی تمجید و ستایش و وید به معنی دانش است مجموع سرود هایی را که این اسم

بر آن اطلاق میشود میتوان « سرود ستایش » ترجمه نمود .

(۶۳)

خاک آریانا سروده شده و من حیث ادب و زبان و تا ریخ و جعفر افیه و عنذات و رسوم و عادات و حیات اجتماعی و غیره بیک دوره مهم زندگانی ما و آکشو رما روشنی می اندازد، مجمع غ سرودهای ریگ وید که تقسیمات داخل آنرا مطالعه کردیم من حیث زمان و مکان فرق دارد. چنانچه «وی وین دو سن مارتن» فرانسوی درین مورد می نویسد: «سرودهای ریگ وید بلاشبیبه به زمان و مکان مختلف بمیان آمده، حین مطالعه پارچه های متعدد داین مجموعه وسیع دقت زیاد باید کرد که غیر از اشارات انسابی و پاره چیزهای دیگر که در خور سنجش است میان سرودهای قدیم تر و آنها که بماتر دیک تراندهودت خیلی زیادی گذشته» (۱) موسیو واله دو بوسن چنین اظهار میدارد: «میدانیم که آریانا میان خود می جنگیدند، بطی حرکت میکردند و در عصر «ریگ» در منتهای شمال غربی هندو افغانستان شرقی بودند و در اینجاها نشادر یک قرن ها وقت گرفته است بین سرودهای قدیمه و جدید، بین سرود جدید و برهما نا، هاسدها سال سبزی شده، تنها اگر به تقسیمات مدارس برهما ناها، به السنه ساله های استادانی که مدارس مذکور به آنها مربوط است و به تذکار استادان از منتهای سابقه نگاه کنیم هر کدام بجای خود ظاهر میسازد که نشاد آنها چندین قرن وقت گرفته است» (۲) مطلب ما اینجاد سرود ریگ وید است که به اساس نظریات مدققین و محضو سا آنچه بالا ذکر شد میان قدیم ترین بار جهان که در خاک افغانستان سروده شده و جدید ترین آن که در پنجاب معل آمده قرن های طولانی گذشته و در این میان بعقیده ما کس مولر زبان سرودها پاره تحولاتی نموده که در آن بمناسبت پاره وقایع داستانی و نیمه تاریخی و ادبی میتوان مدارس تعیین کرد، مخصوصاً وادی های رودخانهها

(۱) صفحه ۶ مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند تا لیب، وی وین دو سن، مارتن

(۲) صفحه ۲۱۹ هند و اروپائی و هند و ایرانی، هند تا حوالی ۳۰۰ سال قبل از م

(۶۵)

موقف طولانی و سخنه وقوع یاره حوادث مشخصی است که بجاهایش از بعضی از آنها درین فصل صحبت خواهم کرد.

تاریخ سرودهای (ویدی) : تعیین تاریخ سرودهای (ویدی) چهار نقطه نظر مراحل ادبی چهار پهلوی مراتب مهاجرت ازهر نقطه که باشد خیلی مهم است گذشته از اهمیت عمومی این مسئله تعیین تاریخ سرودهای ویدی برای ما اهمیت خاصی دارد زیرا آن طوریکه بیشتر ذکر شده علاوه بر سرودهای مجهول و گمشده که به بخدی نسبت نمودیم قدیمترین حصص سرودهای (ریگ وید) هم در قسمت های جنوب و شرق افغانستان سروده شده است.

نا گفته نماند که موضوع تعیین تاریخ سرودهای ریگ وید چیز آسان نیست زیرا هیچ چیزی درست نیست که بصورت مثبت درین راه کمک کند ازین جهت این موضوع از مرتب مدیدی علمارا بخود مشغول ساخته و بجز اختلاف نظر چیز دیگر هنوز بدست نیامده است.

(مکس مولر) سرودهای ویدی را به چهار عصر تقسیم میکند.

(۱) سونر اما یا مجموع عشر یفات عبادات از ۶۰۰ تا ۲۰۰ ق م

(۲) برهمانا یا تعبیرات آداب مذهبی از ۸۰۰ تا ۶۰۰ ق م

(۳) عصر ماتر Mantras یا عصر جدید ریگ وید از ۱۰۰۰ تا ۸۰۰ ق م

(۴) عصر شاندا Chandas یا قدیم ریگ وید از ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ ق م

ولی در جای دیگر بملاحظه میرساند که سرودهای ریگ وید شاید در (۱۰۰۰

۱۵۰۰) - (۲۰۰۰ - ۳۰۰۰) ق م سروده شده باشد. هیچ يك قوه بشری بصورت

یقین و دقیق تاریخ آن را تعیین نمی تواند. (۱)

ادمایر Eod Meyer قدیمترین حصص ریگ وید را از ۱۵۰۰ بلشدتر قرار میدهد.

موسیو و تریبتس Winternitz درین مورد چنین می نویسد (۲) کتیبه های

(۱) بعضی از وید شناسان هند تاریخ سرودها را تا ۳۰ هزار سال ق م هم بلند میبرند.

(۲) صفحه ۲۱۸ کتاب هند تا ۳۰۰۰ سال ق م تنالیه و اله دیو سن

اشوکا نشان میدهد که آریائی ها در قرن سوم ق م به جنوب هند رسیدند و مدرسه های ویدی باندا یا Bandhayana و غیره مربوط به منطقه جنوب هند است. ازین معلوم می شود که استعمار این منطقه بدست آریائی ها به قرن ۷ یا ۸ ق م شروع شده است پس امکان ندارد که آریائی ها را در حوالی ۱۲۰۰ و حتی ۱۵۰۰ در شمال غرب هند و افغانستان قرار داد زیرا ابو هلز Bühler میگوید: (فرض نمودن این مسئله که کتله آریائی با وجود مخالفت های داخلی به ۵ یا ۶ یا ۸ قرن ۱۲۳۰۰۰ میل مربع زمین هند را اشغال کرده و در آن دولت تاسیس نموده باشند بیخردی و مضحکه است)

او ادنبرگ Oldenberg میگوید درست است که ۷ قرن وقت زیادی است و در چهار قرن در امریکا تبدلات زیاد رخ داده ولی مقابله این دو بهم مورد ندارد. زیرا میدانیم که آریائی ها بین خود می جنگیدند. سیر رفتار آنها بطی بود. در عصر ریگ وید در منتهای شمال غربی هند و افغانستان شرقی مستقر بودند و در آنجا ترکیب سرودها چندین قرن وقت گرفته است. بین زمان انشاء قدیم ترین سرودها و جدیدترین آنها بین جدیدترین آن و برهمانا قرنها گذشته است. در باب برهمانا تقسیم مدرسه ها - سلسله طولانی علمائی که مدرسه های مذکور به آنها ارتباط دارد. تذکار علمای زمانه های گذشته هر کدام بجای خود ارائه میکند که تکمیل این همه کارها قرن ها وقت گرفته است. بالاخره ایویا پانشاداها هم از یک سلسله زیاد علما بحث میکنند و در عصر یکه ایویا پانشاداها انشاء شده است آریائی ها فقط بربیک حصه کوچک هند قابض بودند پس برای تمام این چیزها هفت قرن مدت زیادی نیست.

پس گفته میتوانیم که عصر ویدی از ۵۰۰ باقرار تحقیقات جدیدتر از ۸۰۰ ق م بالاتر در زمان مجهولی انبساط داشت. اگرچه معمولاً این عصر را بین (۱۲۰۰-۵۰۰) (۱۵۰۰-۵۰۰) (۲۰۰۰-۵۰۰) تعیین میکنند

(۶۶)

اما هیچ کدام آن برای خود دلیلی ندارد. آنچه واضح است تاریخ اخیر این عصر است که به ۵۰۰ یا ۸۰۰ ختم میشود. اوائل آنرا به ۲۰۰۰ یا ۳۰۰۰ ق م بیوست باید نمود.

پروفسور کیت Keith برعکس آنچه ذکر شد عصر ویدی را تازه تر می شمارد شروع بر همانا را به ۸۰۰ ق م و قدیم ترین سرودها را که بطور مثال عبارت از «سرود شفق» باشد به ۱۲۰۰ نسبت میدهند و میگویند که ازین بالاتر سرودهای ویدی را برده نمی توانیم زیرا اگر اوستا مربوط به قرن ۶ است از نقطه نظر زبان بین متن اوستا و سرودهای ریگ وید تشابه خیلی زیادی است.

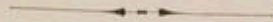
محل ظهور سرود های ویدی: قبل برین سرودهای آریائی را روی هم رفته به دو دسته عمومی تقسیم نمودیم: یکی سرودهای گمشده و مجهول بختی و دیگر سرودهای معلوم جنوب هندو کش. این تقسیمات تصریح میکند که قدیم ترین سرودهای آریائی در قدیم ترین کانون رهائش و تهذیب آنها در «بخدیم سریرام» یعنی «بخدی زیبا» بمیان آمده. طوریکه بیشتر شرح دادیم این نظر به که آریاها در شمال هندو کش قطعاً سرودی نداشتند غلط محض است و با هیچ منطبق و دلیل برابر نمی آید و متن سرودهای معلوم جنوب هندو کش به اشارات متعدد آنرا تکذیب میکند. درست است که سرودهای قدیم بختی در دست نیست و ازین رفته ولی همان طوریکه در میان سرودهای شرق سندهو و پنجاب سرود های زیاد دامنه های جنوب هند و کش در ج است که گفته میتواند که سرود های «ریگ وید» که قدیم ترین مجموعه منظومه های ادب ویدی است و حصص قدیم آن در جنوب هندو کش سرود شده شامل بعضی قطعات مدرسه قدیم بختی باشد. بعد از اینکه در حوالی ۲۰۰۰ ق م مهاجرت از بختی شروع شد و یکدسته بزرگ قبایل آریائی به جنوب هندو کش و دره های خوش آب و هوا و وادی های سرسبز و خرم آریانای جنوبی و شرقی منتشر شدند به اصطلاح خود

(۶۷)

ریسک و بدبا تجدید سبک شعرای قدیم دوره جدید ادبی به میان آمد. شعرا و دانایان
سخنور با طوری که خود آریاها میگفتند «ریشی‌ها» در سدد بر آمدند که نقش
قدم سلف را تعقیب نموده، ذوق ادبی و سرودگویی را تجدید نمایند. در نتیجه
خانواده هائیکه شعر سرائی میراث اجدادی آنها بود دست بسکار زدند، ذوق
تجدید یافت و بازار سخن رونق پیدا کرد. بنام علیه میتوان گفت که تجدید
روح ادبی شعر سرائی از یانی ویدی در دره‌های کوبها (کابل)، گوهانی (گومل)
کرومو (کرم)، سواستو (سوات) یعنی آریانای جنوبی و شرقی شروع شد. ازین
جهت روی هم رفته محل انشای سرودهای معلوم را به اراضی نسبت میدهند که از
کاپیسا تا پنجاب اسیاط داشت. مبحث جغرافیائی این فصل که به استناد خود
سردها و تبصره و تحقیقات مدققین بزرگ شرقی و غربی نوشته شده بزبان روشن
و فصیح نشان میدهد که صحنه ظهور سرودهای آریائی کجا است؟ ما اینگونه
که سرودهای ویدی عمدتاً در خاک‌های تاریخی کشور ما یعنی اینطرف مجرای سندھو
(سند) سروده شده. بی این مطلب ما نیست بلکه میخواهیم دو چیز مهم را به
ملاحظه برسانیم اول اینکه آریاها خیلی‌ها بیشتر از عصر مهاجرت و دوره ویدی
در کانون قدیم خویش دریاختر به سرود سرائی آغاز کرده اند و دوم اینکه
سرودهای آنها کار بکروز نیست و همه اش در یک نقطه بمیان بیامده بلکه از
روی زمان و مکان شروع و احنتمی داشته که من حیث زمان از کنار کوس
(بخدی) تا کشنگا را دربر میگیرد. بخدی جانی است که اول زبان سرودها
در آنجا پرورش و نشوونما یافته و بعد از آن ظرفیت کافی ادبی پیدا کرده است.
بخدی و ریشی‌های مقتدر آن خیلی‌ها زبان خود را مستعد سرودگویی ساختند
و این موضوع از روی بختسگی و روانی منطومه‌های جنوب هندو کش روشن
میشود. ریشی‌های مدرسه کوبها و کرومو و گوهانی و راسا و سواستو و سندھو
روح تازه‌ئی در ادب آریائی دمیدند و افتخار تجدید سبک و مدرسه قدیم بخدی

(۶۸)

به ایشان عابد میشود . این کار در اراضی غرب سندهو (سند) محدود نمائند
بلکه بامهاجرت آریاها به اراضی ماورای شرقی رودخانه مذکور ادامه یافت
و قسمتی از مجموعه ربگورید و سه کتاب دیگر ویدی که حتماً در آنها سرودها
و خاطره های این طرف سندهو به تناسب زیاد موجود است در خاکهای پنجاب
سروده شده و مخصوصاً تحت انتظام و ترتیب در آمد و قسمت های نازمی که زاده خود
محیط بود مثل بویا نیشاد بر هماناها و راعا بانا و غیره به ترتیب بمیان آمد .



معلومات جغرافیائی ویدی

سرودهای ویدی با وجودیکه مجموعه منظومه‌های مذهبی است از نقطه نظر جغرافیه هم میتوان از آن معلومات مفیدی کشید. آریاها که در عصر ویدی در دو طرفه هندوکش زندگانی داشتند صحنه زندگانی و پرورشگاه عنعنات خود را خوب می‌شناختند. آریاها که از نقطه نظر آئین و معتقدات باعظاهر طبیعت تماس زیاد داشتند در شناسائی خاک مسکونه، خط عمومی کوهها، جریان رودخانه‌ها، دره‌ها و راه‌های بزرگ مهاجرت، سمت وزش بادهای گل‌ها و گیاهای خودروی کوهی، کوه‌های مخصوص روئیدن گیاه سوما و غیره معرفت زیاد داشتند. معلوماتیکه در زمینه جغرافیه از متن سرودها استخراج میشود خیلی مهم و مفید است زیرا آریاها را روی صحنه خاکشان گاهی در بلپیکا، گاهی کنار «کوبها» (رود کابل) و «گوماتی» (رود گومل) و «کرمو» (رود کرم) و گاهی در دامنه‌های کوه‌های بلند آریانا مجسم نشان میدهد و واضح دیده میشود که آسمان نیلسگون و شفاف و کوه‌های بلند و رودخانه‌های خروشان و زمین مستعد آریانا در تشکیل شخصیت و سجایای مادی و معنوی آریا چقدر مدخلیت داشت. در این هیچ شبهه نیست که با از بین رفتن سرودهای قدیم که در مبحث سرودها آنها را به عنوان «سرودهای مجهول» یاد کردیم صفحات شمال هندوکش نسبت به مناطق جنوب آن کمتر اسم برده شده و سرودهای معلوم ویدی از نقطه نظر جغرافیه بیش از همه جاها سندهو (سند) و معاونین غربی و شرقی آنها می‌شناسند ولی این مسئله بیشتر به جمع آوری سرودهای متفرق و طبقه بندی‌های آن ربط دارد و چون حین جمع آوری آنها و تدوین جزوه و کتب بیشتر سرودهایی گرفته شده است که بین «کاپیسا» و پنجاب سروده شده اند طبیعی معلومات جغرافیائی هم راجع به این منطقه بیشتر است چنانچه اگر از این چوکات معین بیرون برویم

(۷۰)

می بینیم که «گنگا» مثلاً بیش از بیک دفعه در تمام سرود نیامده بنا علیه گفته می‌شود آنیم که سرودها همین سرودهایی که در دست است و مجموع آن چهار کتاب وید را تشکیل داده و قدیم ترین آن سرود ریگ وید است آریانی شرقی و جنوبی را که از کاپیسا تا «هفت دریا» شود بخوبی می‌شناسند و با اینکه سرودهای قدیم از بین رفته و بیشتر به استناد سرودهای نازده حرف می‌زنیم باز هم حوزه سراسوانی (ارغنداب) در جنوب غربی و (بلهیکا) (بلخ) در شمال هندو کش یاد شده و «هلیرات» جرمنی و «شاندراداس» مدقق هندی این نقاط را شامل قلمرو جغرافیائی ویدی میدانند و بایان نقاط مربوطه کشور خود را بیکه بیکه مطالعه میکنیم.

ملنقت باید بود که معلومات جغرافیائی ویدی بیشتر به رودخانه‌ها تعلق می‌گیرد و علت آنهم واضح است که حوزه شاداب رودخانه‌ها بیشتر آریائی‌ها را متوقف ساخته و مراسم قربانی آنها عموماً کنار رودخانه‌ها بعمل می‌آمد ازین رو اسم رودخانه‌ها بیشتر در خاطرات آنها باقی مانده و بیشتر بارچه‌های سرود در تعریف و توصیف آنها وقف شده است.

رود کوبها (رود کابل): «کوبها» که یونانی‌ها آنرا «کوفن» یاد میکردند عبارت از رود کابل میباشد که با تمام معاونین خود در حوالی اتک به رود اندوس میریزد. دره «کوبها» و رود «کوبها» نزد ریشی‌ها یا شعرای آریائی عصر ویدی خیلی معروف بوده و چون از قدیم ترین زمانه‌ها تا امروز طبیعی ترین راه بین افغانستان و هند بشمار میرود آریائی‌ها بعد از اینکه از باختر حرکت کرده و از دره‌های هندو کش فرود آمدند مدتی در حوزه شاداب «کوبها» مستقر شدند و حین مهاجرت بطرف شرق آریانا و پنجاب بیشتر در امتداد همین رودخانه سیر میکردند. رود کوبها در «سرود رودخانه‌ها» که در تو سیف رودخانه بزرگ «سندهو» سروده شده و در جزوه پنجم و دهم سرود ذکر شده و اینجا

(۷۱)

بطور مثال یکی دو پارچه را ترجمه میکنیم :

«..... ای سندهو تو اول آبهای خروشات را به رود خانه تریشتما
 Trichtoma، راسا، Rasā، سونی Cuti و کوبها Koubha مخلوط میکنی و بعد روی
 همان عراده خود گومانی و کرومو را میکنی.....» (۱)

در این پارچه علاوه بر رودخانه کوبها (کابل) از رودخانه گومانی (کومل)
 و کرومو (کرم) و یکعده معارین دیگر سند اسم برده شده و از آنها علیحده
 ذکر میکنیم.

پارچه از سرود ۵۳ کتاب پنجم صفحه ۵۲ جلد اول سرود ریگ و بد
 (۲) به عنوان «ماروت» رب النوع باد..... ای ماروت از آسمان
 یا وسط هوا یا از نقاط نزدیک دست بیا، از پیش ما بسیار زود مرو، مگذار که
 «راسا» «کرومو» «انی تاها» «کوبها» ترا معطل کنند. مگذار که «سندهو»
 ترا متوقف سازد یا رود بارخروشان «سارایو» راه ترا مسدود سازد. بیا بطرف
 ما فویضات خود را با ما لطف کن.....

درین پارچه رود خانه کوبها (کابل) و کرومو (کرم) و عده از معارین
 غربی رود سند ذکر شده است.

کرومو Kroumou (رودخانه کرم) : این رود خانه در «سرود رودخانه ها»
 بنام «کرومو» و در یک سرود دیگر با مختصر تغییری بصورت «کرامو Kramou»
 ذکر شده و عبارت از رودخانه کرم میباشد. دره کرم مانند دره کابل یکی از
 راه های طبیعی است که از بلندی های آریانای جنوبی بطرف جلگه اندوس
 میرود. این دره بین تهل و سنید کوه افتاده است.

(۱) صفحه ۱۳ کتاب مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند تالیف ویوین دوسن مارتن
 Etude sur la géographie du Nord-Ouest de L'inde
 (۲) جلد دوم سرود های ریگ و بد ترجمه Ralph. T.H. Griffith صفحه ۴۹ کتاب
 مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند تالیف ویوین دوسن مارتن.

(۷۴)

کرم مرکب از دو حصه است قسمت کپستانی (حصه‌ عالیای دره) و جلگه وسیع که مابین مجرای رودخانه و سفیدکوه منبسط است. سفیدکوه با «سپین‌غر» مانند جدار بلندی فراز دره و جلگه استاده در حصه‌های کرم ۱۶۰۰۰ فوت بلندی دارد و زمین جلگه ۵ هزار فوت از سطح بحر بلند است دره کرم خیلی زیبا و قشنگ و خاک آن نهایت حاصل خیز است و انواع میوه‌های لذیذ به منتهای فراوانی در آنجا بار می‌آید. باشندگان فعلی دره کرم توری و زیری مسعود درویش خیل است و از خود دو شاخه احمدزائی و اتمان زائی دارد. رودخانه «کرومو» در دو پارچه سرود که ترجمه آنرا در مبحث رود کابل دادیم ذکر شده است. شاخه‌ئی از قبیله بیرومند بکنها در عصر ویدی درین دره زیبا مستقر و مسکون بودند و تا حال احفاد و عشایر آنها در آنجا زندگی دارند.

گومانی Gomatī (رودخانه گومل) : رودخانه «گومانی» که عبارت از رود گومل میباشد در سردو ریگ وید همیشه بارود «کرومو» بهلو به بهلو ذکر شده و قریب بکدیگر هم واقع شده‌اند و از جنوبی ترین معاونین سندهو بشمار میرود «ری وین دوسن مارتن» میگوید که قبایل ویدی مدت مدیدی در علاقه بین سند و «وتناستا» اقامت داشته و سواحل مقابل تا کوه‌های سلیمان مد نظر آنها افتاده بود بنام علیه علاقه‌ئی را که «گومل» آبیاری میکند خیلی خوب میشناختند. علاوه برین نام «گومانی» در اسمای سانسکریت اعصار بعدتر بکثرت استعمال شده. این دره حاصل خیز و شاداب برای تربیه زمه‌های ماده گاو خیلی مساعد بود.

سونئی Cvēti (رودخانه سوات) : از سردو «رودخانه‌ها» ترجمه حصه‌ئی را که بارودخانه کابل و معاونین آن ارتباط داشت بیشتر دادیم. در آنجا رودخانه‌ئی به نام «سونئی» هم یاد شده این رودخانه عبارت از «سوات» است که از دامنه‌های جنوبی هندو کش شرقی سرچشمه گرفته و به رود کابل میریزد. «مگاستنس» سه قرن پیش از عهد مسیح این رودخانه را بنام «سواستس» یاد کرده و بطلمیوس

(۷۳)

آترا « سواستوس » میخواند .

تا گفته نماند که در یکی از سرود های جزوه ششم ریگ وید رودخانه‌ئی به نام سواستو Souvastou (۱) هم آمده . در « مهاباراته » در فهرست اسمای علاقه شمال غرب هند این اسم وجود دارد . موسیو « لسن » این رودخانه را عبارت از « سو-یو-فا-سو-تو Sou-po-fa-so-Tou » میداند که هیوان-تسنگ زائر چین دریاد داشت های خود ذکر کرده . این رودخانه هم عبارت از سوات است ولی به قسمت علیای آن اطلاق میشد و گندهارای شمالی را سیراب میکرد . تذکار این رودخانه در سرود ها و مهاباراته نشان میدهد که آریاها مدت مدیدی در سواحل آن مسکن داشتند . سوات علاقه سرسبز و شاداب است و خاطرهای آریائی از قربانی های زیادی در کنار رودخانه خروشان آن تذکار میدهد .

راسا Rasa (رودخانه کنر) : این رودخانه چندین مرتبه در سرود های ریگ وید ذکر شده . در سرود « رودخانه ها » در جمله معاونین رود کابل هم آمده چنانچه ترجمه این پارچه بیشتر داده شده این کلمه را من حیث لغت « آب » یا « رودخانه » ترجمه کرده اند « ری وین دوسن مارتین » اظهار میدارد که موقعیت آنرا باید بین رود سوتی (سوات) و کوبنها (کابل) تجسس کرد و میتوان گفت که « راسا » عبارت از مهمترین و شمالی ترین معاون رود کابل میباشد و رودخانه چترال به این صفات موافقت میکند . رود چترال در عرف ما بیشتر بنام « کنر » معروف است و این همان رودخانه ایست که در منابع کلاسیک بنام « خوا سپس Khoaspes » یاد شده . رودخانه کنر از حیث مقدار آب بزرگترین معاون رودخانه کابل است که از دامنه های بلند هند و کش سرچشمه میگيرد . حصه علیای آن بنام چترال و کاشغر هم معروف بوده و یکعهده رودخانه های سیلابی دیگر از نورستان بدان منتهی میشود مانند « لندي سين »

(۱) صفحه ۵۳-۵۴ مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند « وی وین دوسن مارتین »

(۷۴)

که در بریکوت به آن می‌ریزد و رود خانه «بیج» که از دره نور گذشته و در جغه سرای به آن یکجا میشود. در مجاورت این رود خانه یعنی در نورستان قبیله معروف آریائی «الیناها» مسکن داشتند و تا امروز مجزات عرفی خود را به بهترین وجهی محافظه کرده اند.

نریشتاها Trichtámá با انی تابها Anitabha: رودخانه «نریشتاها» در سرود ریگ وید بکدفعه ذکر شده آنها در پارچه مربوطه رود «کوبها» (کابل) متعلقه سرود رودخانه ها است که ترجمه آن گذشت و بعد از رودخانه «راسا» در جمله معاوین رودخانه کابل از همه بیشتر اسم برده شده در یک سرود دیگر در جزوه چهارم ریگ وید در یک جمله می که عیناً از حثت موضوع به پارچه فوق الذکر شباهت دارد این رودخانه بنام «انی تابها» یاد شده. بعضی مدققین به این نظریه اند که این دو اسم جدا گانه نام های یک رودخانه میباشد. برخی «انی تابها» را «انی تیاها» Anityabha یعنی «رودخانه مرفقی» میخواند. بهر حال خواه هر دوی آن یک رودخانه بوده یاد و از معاوین رودخانه کابل بشمار میرفتند.

سپته سندهو (هفت رود): در سرودهای ریگ وید علاقه بنام «سپته سندهو» ذکر شده که اوستا عین آن را بنام «هپته هندو» یاد میکند و معنی تحت اللفظی آن منطقه «هفت آب» یا «هفت رودخانه» میشود بعضی ها میگویند که از این رودخانه ها دوی آن خشک شده و پنج دیگر علاقه پنجاب امروزی را تشکیل میدهد. بعضی های دیگر درین حساب رودسوات و کابل را هم علاوه میکنند که با پنج رود پنجاب «هفت رود» عصر ویدی پوره شود. پنج رودخانه پنجاب که در سرودها ذکر شده اند ازین قرار اند: (۱) ویتاستا Vitasta (هیداسپ) و بات یا جیلیم (۲) اسیکنی Asikni (چاندرا تا کا) یا «چناب» (۳) پاروشنی Parushni یا ایراوانی «راوی امروزه» (۴) ویباس Vipasa «به آس» (۵) ستردی Cuturdi «ستلج».

(۷۰)

حوزه گنگاراسرود ریگ وید خوب نمیشناسد و خود رودخانه گنگ جز بکدفعه بیشتر ذکر نشده.

گندهارا: در صفحات بیشتر دیدیم که «سرود ریگ وید» به چه تفصیلی رودخانه کابل و معاونین آنرا میشناخت. گندهارا که عبارت از دره کابل است و تا حوالی پشاور موجوده را در بر میگیرد و رودخانه کابل و معاونین آن از آن عبور میکنند بدون شبهه نزد ریشی ها معلوم بوده و از جزئیات خواص این سرزمین آگاه بودند. گندهارا باوادی سرسبز و پر علف و دامنه های پر گیاه و جنگلی که دارد برای تربیه حیوانات خیلی مساعد بوده و بزاین قطعه در سرودها خیلی تعریف شده است «شاندرا داس» معلم تاریخ هند قدیم در کالج کلکته اظهار میدارد که گندهارا از روی سرود ریگ وید زمینی معلوم میشود غنی از رملهای بزرگ و گوسفند (۱) بهر حال حیوانات اینجا تا زمان حمله اسکندر حتی تا امروز شهرت دارد ولی مقصد اینجا این است که اسم گندهارا از اسمای ویدی است و شعرای آریائی آن دوره این خطه زیبارا بخوبی میشناختند.

حوزه ارغنداب: طوریکه بالا ذکر شد درین مسئله شبههئی نیست که سرودهای ریگ وید و شعرای عصر ویدی آریائی شرقی و جنوبی را بخوبی میشناختند بعضی ها به این عقیده اند که حوزه ارغنداب و ارا کوزی هم از نقطه نظر جغرافیه در سرودهای ریگ وید ذکر شده بزرگترین طرفدار این نظریه «هلبرانت» است آیا آنها نیکه طرفدار این نظریه اند چه دلیلی دارند و آنهائی که نیستند چه نظریهئی پیش میکنند. اینک موضوع را ذیلاً مطالعه میکنیم: در سرودهای ریگ وید رودخانه نی به نام «سراسواتی» Sarasvati چندین بار ذکر شده بعضی ها مثل «مکس مولر» و «کیت Keith» آنرا رودخانه «سروستی Sarusti» میدانند که عبارت از «سراسواتی» عصر برهنمی است و رود کوچکی میباشد که

(۱) صفحه ۲۱۲ «ریگ ویدیک کلچر» تالیف «داس»

(۷۶)

از جنوب «امباله Ambala» گذشته و پیش از رسیدن به سندھو در راه در ریگ‌ها جذب میشود حال آنکه «سراسواتی» متذکره ریگ‌وید رود بزرگی بوده که حتی بفت بزرگترین رودخانه‌ها یاد شده و «سراسواتی» برهمنی که حوزه آن تنگ و سرچشمه آن بایرف تصادم ندارد و در راه خشک میشود قطعاً بحساب رود بزرگت نمیرود.

جمعی از مدققین که «روت Roth» و «زیممر Zimmer» و «برث Barth» در آن جمله میباشند به این فکر اند که «سراسواتی» ریگ‌وید عبارت از اندوس (سند) میباشد زیرا معنی آن (رودخانه پر آب) است. چون رود اندوس خودش بنام «سندھو» بکثرت ذکر شده گفته میتوانیم که «سراسواتی» ریگ‌وید غیر آن باشد. به این مناسبت عدلی از مدققین مخصوصاً «هلبرانت» به این عقیده است که مقصود از «سراسواتی» ریگ‌وید رود خانه اراکوزی «ارغنداب» است که در اوستا بر طبق قانون سوئی زند (س) آن به (ه) تبدیل شده و «هراوتی» تلفظ میشود. نظر به هلبرانت در خوردقت و مورد توجه جمعی از علما واقع شده و نظریه معقول است زیرا «سردستی» پنجاب رود کوچک و کم آبی است که حتی به جریان اندوس هم رسیده نمیتواند به این صورت چطور رودخانه بزرگ یا بزرگترین رود متذکره ریگ‌وید را تشکیل خواهد داد «سندھو» چون از خود نام دارد به این نام همیشه ذکر شده چطور آنرا «سراسواتی» بخوانیم؟ چیز دلچسپ دیگری که اینجا باید ذکر شود و ذکر آن هم به نائیدمطلب ما تمام میشود این است که رود «سراسواتی» قرار بیکه گفتیم در ادبیات ویدی رود خانه پر آب و آب دار معنی دارد. در این مفهوم «هراوتی» نام اوستائی این رودخانه هم مضمر است و «ارغنداب» عیناً همین معنی را افاده میکند زیرا این اسم موجوده مرکب از دو کلمه است «آب» و «ارغند» که «خشمکین و تیز» معنی دارد (۱) و بصورت اصطلاحی

(۱) صفا ۴۵ برهان قاطع

(۷۷)

میتوان آنرا رودخانه برآب و خروشان خواند .

ناگفته نماند که «هلیرانت» تنها «سراسوانی» را «هراوتی» و ارغنداب
تعبیر نکرده بلکه یکمده قبایل و جنگ های شان را در حوزه این رود خانه
بزرگ قرار میدهد و تفصیل موضوع در بحث تذکار بعض قبایل دیده شود .
پس این چیزها هر کدام بجایش نشان میدهد که برای آریائی های عصر ویدی
و آنتائیکه سرودهای وید یادگار زندگانی شان است حوزه شاداب و مستعد
ارغنداب مجهول نبود . چیز دیگری که این نظریه را بیشتر محکم میسازد
راه چمن و راه بولان است که از آسان ترین راهای حوزه سند بشمار میرود
در صورتیکه آریائی های مهاجر راه دره کابل ، سوات ، کومل ، کرم ، را
تعقیب نموده باشند طبیعی باید از راه دره بولان هم به حوزه سند پایان شده باشند
سرف نظر از اینکه مدققین قبیله « بهالانا » را که در جنگ « ده ملک » شامل
بودند به دره بولان نسبت میدهند .

بلهیکا - بلخ : درین هیچ شبه نیست که بخدی بلخ به شهادت همه منابع قدیم

و به تعبیر عموم مدققین جدید کانون رهایش و مدنیت آن شاخه هندواروپائی بود
که در آریانا و هند و فارس انشار یافتند و نام آریاهم فقط وقتی بمیان آمد
که این شاخه در باختر متوطن گردید ، یعنی به زبان دیگر اصطلاح آریا
منحصر به «کشته باختری» است که ازان « آریانا » یعنی مسکن آریاها هم
ساخته شده و مدنیت های ویدی و او ستائی ازان اشکال آریا و ایریا بمیان
آوردند و با مهاجرین این دو اسم به هند و فارس هم نشر شد . معذک از « بلخ
و باختر » در سرود ریگ وید اثری نیست .

علت این مسئله واضح است که اجتماع آریاها در باختر مربوط بیک زمان
و سرودهای ریگ وید متعلق به زمانه دیگری است که خیلی ها جدید میداند .
علاوه برین در قسمت سرودها شرح یافت که قرائن شهادت خود سرودهای ریگ وید

یک‌حسبه زیاد و قدیم سرودها که بیشترش در شمال هند و گن سروده شده بود بکلی از بین رفته و امروز جزء مجهولات است. به این ترتیب علت این امر واضح میشود که چرا : مبلخ و باختر در سرودهای ریگ‌وید که از حیث زمان به عصر مهاجرت و از حیث مکان به جنوب هند و گن و پنجاب نسبت میشود تذکار نیافته چنانچه همین جهات را مدققین غربی و هندسی مد نظر گرفته « هلیرانت » « برون هور » و « شاندراداس » میگویند که مبدأ اولی « ودا » مخصوصاً هند و پنجاب نیست بلکه افق جغرافیائی آن اراضی کابل زمین را دربر میگیرد و تا ارا کوزی و بکتریان هم انبساط داشته (۱) فراموش نباید کرد که اگر « ریگ‌وید » از بلخ و باختر اسم برده اند وید (Atharva veda) که کتاب دیگری از جمله چهار کتاب سرود ویدی است اینجار اینام « بهلیکا » Bahlhika ذکر کرده و این نام در « مهاباراته » و ادبیات سانسکریت کلاسیک ذکر شده و قبایل متعدد و معروف آریائی که از باختر به ماورای « سندھو » و پنجاب مهاجرت کرده اند بنام « بهلیکه » Bahlhika شهرت زیاد داشتند چنانچه جزئیات به تفصیل در مبحث قبایل ذکر شده است. اصل ریشه این کلمه « بهلی » یا « باهلی » Bahlī است که اگر (ح) آن به (خ) و (ل) آن به (د) تبدیل شود ازان « بخدی » یا « باخدی » ساخته میشود و این نامی است که اوستا به شهر کهن و زیبای بلخ داده است .

به این ترتیب می بینیم که « انروید » و « مهاباراته » و سائرم اخذ سانسکریت مهد قدیم و خانه باستانی اصلی کتله آریا را فراموش نکرده و ریشه ها اگر در اثر مهاجرت از مرکز آریائی خود دور هم شده اند باز هم از ماورای جبال و رودخانه های خروشان همیشه به آن نقطه اساسی و مهد تریبه و ثقافت و نظام

(۱) صفحه ۸۷ کتاب هند تا ۳۰۰ سال قم تالیف «واله دوپوسن» صفحه ۱۸۴ ریگ‌وید یک کلچر تالیف «شاندراداس» نظریه ما مبنی بر اینکه سرودهای گذشته و مجهول در بعدی سروده شده اند در صفحات گذشته شرح یافته .

(۷۹)

اجتماعی و شاهی خود بنظر محبت و احترام نگریسته و اعتراف دارند که قبایل
آریائی چه خورد و چه بزرگ از آنجا حرکت کرده اند .
کوه منجوان و قبیله موجاوات : در مبحث سوم ما به اسناد «انروید» ذکر
خواهد شد که گیاهی که از آن این مشروب تهیه میشد بالای کوه «منجوان»
می‌روئید . این کوه در کجا بود ؟ قرار اش را اینکه سرودهای اخیر یعنی متن
«انروید» میدهند این کوه در حوالی قریب غرب دره کابل و قوع داشت در
«انروید» متصل به «کننداریس» یعنی باشندگان کندها را قومی موسوم
به «موجاوات» هم ذکر شده و بلاشبهه مسکن آنها در مجاورت کوه منجوان بود
چون کننداریس ها باشندگان قسمت شرقی دره کابل میباشدند و قبیله موجاوات
در مجاورت آنها زندگی داشتند گفته میتوانیم که کوه «منجوان» هم متصل
به کندهارا (حصص شرقی دره کابل) بوده و به این صورت سر راست به جایی
میرسیم که کوه «منجان» در آن واقع می‌باشد این کوه بین نوریستان و بدخشان
افتاده و کوه تل معروفی هم تا امروز به همین نام شهرت دارد .

تذکار بعض قبایل

همچنان که در سرودهای ویدی بعض رودخانه های جنوب و شرق آریانا اسم برده شده از يك عده قبایل متعدد هم ذکری بمیان آمده که مدققین بعضی های آنها را با قبایل امروزی افغانستان و پنجاب تطبیق داده توانسته و برخی دیگر مجهول است و مطالعه و تطبیق بکار دارد برای تاریخ قدیم کشور و باشندگان مملکت ما این موضوع از موضوعات خیلی حیاتی و مهم است و با روشنی آن تشکیلات و شاخه های قبایل افغانستان در هر دو قرن روشن خواهد شد و کتب چهارگانه وید و اوستا و مهابارته هر کدام به نوبه خود درین زمینه مهم پرتو خواهد افکنند چون سرود ویدی قدیمترین منشاء است که بزرگوار از ما و بعضی قبایل مسکونه کشور ما صحبت میکنند درین فصل مقام بزرگی برای آن قابل شده ایم تا اولاد افغانستان اجداد خود را بروی صحنه مدنیت ویدی دیده و ملتفت شوند که ایشان چه سهم بزرگی در ایجاد این مدنیت داشتند. ناگفته نماند که موضوع تشخیص قبایل و باشندگان افغانستان در عصر ویدی و اوستائی و دیگر دوره های بزرگ تاریخ ملی همان قدر که مهم است اشکال نیز دارد ولی با جنبشی که در زمینه تبعات تاریخی و جغرافیائی وطن پیدا شده یقین کامل داریم که درباره این نجسات کوچک و نامکمل به نیروی اولاد دانشمند کشور و روشنی تحقیقات تازه روز به روز مکمل خواهد شد.

بهارانه: در موضوع این مبحث دو نفر از دانشمندان شرق و غرب یکی «وی وین دوسن مارتین» فرانسوی در کتاب «مطالعات جغرافیائی و ساکنین اولیه شمال - غرب هند به استناد روایات سرود ویدی» و دیگر

«تری پندارا کومار» معلم تاریخ کالج کلکتہ در کتاب «آریائی ساختن هند» (۱) تتبعات مفیدی نموده اند. این دو نفر هر کدام به نحوی داخل موضوع شده و با مختصر اختلافی که بیشتر به رویه مطالعات هر کدام آنها مربوط است بحث کرده اند ولی از خلال مطالعات آنها معلوم میشود که یکی از مهمترین قبایل آریائی یا یکی از مهمترین قبیلہ کشانریا یعنی جنگجوی آریائی قبیلہ بهارانه Bharata بوده که مدققین فوق الذکر بیشتر آنها را در آخرین قطعه ورود و تهر کنز شان در هند مطالعه کرده اند و ما با دانشمند دیگر فرانسوی «واله دیوسن» ایشان را در باختر و آریانا دیده و از اینجا مانند پارہ قبایل آریائی دیگر که امروز در پنجاب مسکون اند آنها را نیز تا هند میرسانیم.

«بهارت» یا «بهارانه» یکی از قبایل خیلی مهم کتله آریائی باختری است که بعد از فرود آمدن در جنوب هندو کش بعضی عشایر آن از راه وادی ارغنداب و برخی از راه های دره «کوبها» و «کرومو» و «گومانی» به پنجاب انتشار یافته اند (۲) برای تأیید نظریه ارتباط «بهارانه ها» به «بخدی» و انتشار آنها از اینجا به جنوب هندو کش و بالاخره به پنجاب و ماورای آن معلومات دقیق تری هم در دست است. بزرگترین منبعی که درین حصه به ما کمک میکند «مهابارانه» یا بزرگترین مجموعه رزمی است که صحنه جنگجویی قبایل و عشایر مختلف و پهلوانان نامی آنها را ترسیم میکند و بنام خود آنها شهرت یافته. مطالعه این اثر و تحقیق در اطراف نام های خاص آن اعم از اینکه اسم محل و باشخص باشد برای تاریخ باستانی کشور ما اهمیت فوق العاده دارد و در اطراف قبایل قدیم ما روشنی معنایی می اندازد زیرا در حقیقت سرود وید

(۱) Aryanisation of India by Kumar Dutt.

(۲) پروفیسر (سن) میگوید که (بهارانه) اصلاً اسم کدام محل حاصل خیز بود و (بهارتی) سردارده با داروفایق معنی داشت.

(۸۲)

واوستا و مها بارانه اوراق يك كتاب كهن اند كه صفحات آن به تدریج به زمانه های مانزدیک شده میرود به این ترتیب بعد از ویدواوستا «مها بارانه» سومین ماخذ مهمی است که بما کمک های زیاد و مفیدی میرساند .

منابع سانسکریت مخصوصاً «مها بارانه» از عشایری مانند (Malas) (مالا) (Malas) یا (مالاوا Malavas) صحبت میکنند که قرار نظریه «واله دوپوسن» فرانسوی (۱) قرابت زیادی به (ماداد Meddas) ، (ماداو Maddavas) (مادرا Madras) و (مادراکا Madrakas) دارند و این نام ها هم به اسمای دیگری که بصورت (بهادرا Bhadras) و (بهالا Bhalas) آمده اند شباهت زیادی بهم میرساند. قرار نظر به مدقق مذکور تمام اسمای فوق بلك عدده قبایل و عشایر دیگر اکثراً بصورت مجموع به نام «بهلیکه» Bahika یاد شده اند. «بهلیکه» در ادبیات سانسکریت بصورت «بهلیکه» Bahlika هم آمده و این نام یکی از نام های قدیم «بلخ» است. بناء علیه مدقق مذکور و پروفیسر «پرزوی لوسکی» Przulski به این نظریه هستند که با احتمالات زیاد بهلیکه های پنجاب و بلخ در حقیقت يك چیز بودند و از بلخ به جنوب هندو کش آمده و از آنجا به حوزه اندوس و هاویرای آن انشار یافتند .

مها بارانه درین زمینه هنوز هم معلومات دقیق تر میدهد زیرا در آنجا تذکار رفته که «بهادرا Bhadra» جدّه داستانی قبیله «مادرا Madras» عیال و پوشیت اسوم Vyushitaceva بود. کلمه «اسور» که در آخر نام این شاه آمده همان «اسیه» است و واضح نشان میدهد که مشارالیه از احفاد دودمان سلاله معروف شاهان اسیه بلخ بود .

پس مطالب فوق که بیشتر بامتن «مها بارانه» مجموعه رزمی قبیله بهارانه تائید شده واضح معلوم میشود که عشایر این قبیله بزرگ و بدی و دیگر قبایلی

(۱) ۱۴ و ۱۳ هندو عصر موریا، بربرها، یونانی ها، پارت ها و بوجی ها تألیف واله دوپوسن .

(۸۳)

که صفحات این کتاب به نقل وقایع آنها رنگین است از باختر برآمده و به جنوب هندو کس فرود آمده اند و از آنجا به هند انتشار یافته اند چنانچه «واله دیوسن» دریایان مطالب فوق نظریه یرو فیسر «برزی لوسکی» را چنین تذکار میدهد: خیلی ها بیشتر از نهاجمات هندوسیت ها و اسکائی ها حتی خیلی ها بیشتر از لشکر کشی های اسکندر باختری ها از افغانستان پایان شده برای خویش در هند راه باز کرده و اقلاً پنجاب را تسخیر نموده بودند. (۱)

یانی Panini عالم بزرگ صرف و نحو که در قرن ۴ ق م در حصص شرقی آریانا در مجرای سفلی رود خاوند کابل در حوالی قریب انک می زیست و موجود کلمه سانکریت برای زبان «پشه» میباشد در صرف و نحو خود قبایل «کشور دراک» Kshudrakas «مالاوا Malavas» را در جمله بیهیکه یعنی بلخی ها حساب میکند «یودهایا Yodheyas» و «ار جو نایانا Arjunayana» که با «مالواها» قرابت نزدیکی داشتند طبعاً بشمار عشایر آنها میروند.

قبیله بهاراته از خود یک شاخه بزرگ دیگر داشت که در سرودها بنام «بهارا دواجا» ذکر شده و یکی از یاد شاهان آنها موسوم به «دیواداسا Divadasa» یک سلسله جنگ هائی در حوزه ارغنداب نموده که از آن در موقعش صحبت خواهیم کرد. عشیره «بهارا دواجا» مردان جنگی و ریشی های بزرگی میان آورده و تالیف جزوه ششم سرود ریگ وید به آنها نسبت میشود. قبیله بهاراته روی گرفته خیلی قوی و نیرومند بود و چون ریشی های بزرگی مانند ویسوامیترا Vicvamitra در میان آنها وجود داشت از سایر قبایل آریائی بیشتر بفکر برتری و تفوق و تمرکز قوا و اداره و تسخیر اراضی و فتوحات افتاده بودند چنانچه قبیله ده گانه آریائی در جنگ معروف «ده ملک» که در آن «یکتها» یکتویس، پارت (بختون ها) الیناها (نورستانی ها) و دیگر قبایل کشورها

(۱) صفحه ۱۴ هند در عصر موریان، بربر ها، یونانی ها، سبت ها، پارت ها و بوجی ها
تالیف «واله دیوسن»

شامل بودند و از آن علیحده بحث خواهیم کرد در اثر تبلیغ ریشی آنها
 «ویسوامیترا» متحد شدند و «جبهه بهارانه» را در مقابل «سوداس» شاه دیگر
 آریائی که در خاک هند بیشتر داخل شده بود تشکیل داد. (۱)

قبیله بهارانه با تمام عشایر خورد و بزرگ خود مدنی در دامنه های جنوب
 هندوکش و سپین غر بود و باش داشته و به تدریج طرف وادی «سپته
 سندھو» (بنجاب) پیش رفته اند. از روی دو قضیه مهم که عبارت از دو جنگ
 معروف آریائی در میان خود شان میباشد و یکی آن در سرحدات شرقی آریانا
 بنام «جنگ ده ملک» و دیگری در حواشی جنوب غر بی آن در حوزه
 (سراسواتی) (۲) یعنی از غنداب واقع شده و به جنگ های «دیواداسا»
 پادشاه معروف است و در هر دوی آن عشایر و ریشی ها وزعما و ملکان و حتی
 شاهان بهارانه سهیم بودند بدون شبهه و تردید معلوم می شود که بهارانه ها
 عموماً از دوراه، از راه وادی کو بها (دره کابل) و وادی از غنداب و دره بولان
 به ماورای «سندھو» انتشار یافتند و چون قبیله تیر و مند و مقتدری بودند هند (۳) را

(۱) *Etude Sur la géographie du Nord-Ouest de l'Inde* ۱۶۶
 par: Vivien de Saint-Martin

(۲) سراسواتی رودخانه (آب دار) معنی دارد و بصورت اصطلاح می توان آنرا رودخانه
 بزرگ ترجمه نمود این نام را بعضی ها به اندوس (سند) هم داده اند ولی (سند) خودش بنام
 مخصوص خود (سندھو) بکرات تک کار یافته. «واله دیوسن» میگوید که این اسم به رودخانه
 اراکوزی (ولایت قندهار) هم داده شده. بعضی وید شناسان مخصوصاً (هیلبرانت) عقیده دارد
 که (سراسواتی) رینگ ودا غیر از (هرا ویتی) اوستا یعنی از غنداب میباشد (صفحه ۲۱۰ هند
 و اروپائی و هند و ایران - هند تا ۳۰۰ سال ق م تألیف واله دیوسن) (۳) نام هند از روی اسم
 رودخانه سند که سرحد طبیعی آن قطعه و آریانا است بیان آمده رودخانه سند در سرود ویدی
 «سندھو Sindhu» یعنی بخش رودخانه خوانده شده منسکه عین این کلمه (سین) هنوز در پیتو
 رودخانه معنی دارد. زبان (زند) یا اوستائی با قاعده عمومی که دارد (س) آنرا به (ه) تبدیل کرده
 و از آن «هندو Hindu» ساخت. یونانی ها که نسبت به کشور همسایه شرقی از اهالی مملکت ما
 معلومات بگرفتند از کلمه «هندو» (اندیکه Indike) یعنی (کشور هند) ساختند و این اسم بتدریج
 وسعت و عمومیت یافته و کل آن را در بر گرفت: (صفحه ۳۸ هند مدنی بخش *L'Inde civilisatrice*
 تألیف سیلون لوی. صفحه ۲۰ ایران بازنوید ترجمه انگلیسی نریمان)

(۸۵)

بنام خود مسمی ساختند و بوزن «آریا ورته» اسم قدیمی که در «آریانا» بدان مانوس بودند آنجا را «بهاراته ورته» یا «بهاراته ورشه» یاد کردند این اسم در هند و ادبیات قدیم هند شهرت زیاد دارد و میتوان آنرا اسم ملی آن دیار خواند (۱) کلمه «ورته» و «ورشه» قابل دقت است و از شرح آن هم یاره معلوماتی بماندست میدهد. بیشتر گفتیم که «ورته» و «ورشه» هم تلفظ شد. این مسئله پوره معلوم نیست که این تغییر تلفظ چه وقت پیش شده شاید آنقدرها زیاد قدامت نداشته باشد اگر داشته هم بوده وابسته به نقاط مختلف و صورت تلفظ اهالی آنجا بوده باشد. شاید در شمال هندو کس این کلمه «ورته» و در جنوب آن «ورشه» تلفظ میشد و با در همین جنوب هندو کس در قسمت شرقی «ورته» و در قسمت جنوب غربی «ورشه» تلفظ میکرد چنانچه هنوز هم در آنجاها فرق صوت «سخت» و «نرم» مثلاً در (ش) و (خ) موجود است. بهر حال کلمه «ورشه» را عنبر میتوان در کلمه «ورشو» بپشتویافت. «ورشو» در پستوی مرتع و چراگاه معنی دارد چراگاه از کلماتی است خیلی ها قدیم و مفهوم آن با اولین مراتب زندگانی آریایی ارتباط دارد و زمانی را بیاد میدهد که این قوم هنوز «مالدار و زراعت بیسه» بود بلکه جنبه مالدارانی آن عمومیت داشت کله‌های گاو بهترین دارائی آنها و تعداد گاو و دیگر حیوانات معیار ثروت مندی ایشان بشمار میرفت به این صورت «ورشو» یا چراگاه بنظر آنها بصورت مادی و معنوی اهمیت خاصی داشت. چنانچه در مبحث حیات اجتماعی آریایی خواهیم دید که «آغیل» و «چراگاه» چه رول مهمی در تشکیلات قبیلوی آریایی بازی کرده است. بهر حال هیچ از امکان بعید نیست که در صفحات شمال هندو کس و حوزه ارغنداب که هر دو برای تربیه حیوانات خیلی مساعد

(۱) موسیو سیلون لوی بزرگترین هند شناس دنیا در صفحه (۳۸) اثر خود موسوم به «هند مدنیت بخش L'inde civilisatrice می نویسد که نام «بهاراته ورشه» یگانه نام ملی است که «بهاراته‌ها» به هند دارند.

(۸۶)

است «آریا ورته» باراول در مورد «چرا گاه آریا» استعمال شده باشد و با فرق آنچه در جنوب هندو کس و سواحل ارغنداب با همان مفهوم خود «آریا ورته» شده و وقتیکه قبیله «بهاراته» با حیوانات خود به حوزة «سندھو» سرا زیر شدند آنجا را بنام چرا گاه خود «بهاراته ورته» نامیده باشند.

پنکه جانا: این اسم مرکب از دو کلمه است «پنکه» به معنی (بنج) و «جانا» به معنی (قبیله) و اسم اصطلاحی است که در سرودریگ وید در مورد دینج قبیله آریائی اطلاق میشود. اسمای این بنج قبیله بصورت کامل مشخص و یقینی یکجا پهلوی هم در سرودریگ وید ذکر نشده ازین جهت در تعین آنها مدققین هر کدام نظریه‌ئی دارند بعقیده زیمر Zimmer این قبایل عبارت اند از: «Anus» «دریوهو» «Druhus» «یادو» «Yaduo» «تورواشا» «Turvasas» و «پورو» «Puruo» (۱) «مستر مکدونال» هم به همین عقیده است ولی فاضل هندی «ایناس» شان را «داس» معلم تاریخ قدیم هند دریوزورسینه کلکته اظهار میکند که اگر قبیله معروف بهاراته هم درین جمله گرفته شود بهتر میشود. علاوه برین مشارالیه «یادو» و «تورواشا» را یک قبیله و «پورو» و «ترتسو» «Trtsus» را قبیله دیگر قلمداد میکند.

ارتباط این قبایل پنجگانه میان خودشان و یارای قبایل دیگر هرچه باند بدان کاری نداریم چیزیکه مربوط به فصل عصر ویدی تاریخ کشور ما مهم است این است که اجزای قبایل پنجگانه «پنکه جانا» همه در جنگ دهم ملک با «پکنها» (یکتویس، پارت) بختون ها و «الیناها» نورستانی ها و دیگر قبایل کشور ما شامل بودند و «جبهه بهاراته» که بیشتر بدان اشاره شده با طرفداری آنها قوی تر شده بود.

(۱) صفحه ۱۲۲ Recvedie India تألیف ا. س. داس. صفحه ۱۶۰ Recvedie Culture

(۸۷)

مدققین از روی تعبیر سرود های وید اظهار میکنند که قبایل پنجگانه عموماً بهم متحد بوده و باداشتن تماس با یکدیگر زندگی گامی میکردند ، در عرف و عادات و یاره سجایای دیگر از خود تمیزات علیحده داشتند .

معروفترین این قبایل پنجگانه بعد از « بهاراته ها » قبیله « پورو » بود بعضی ها به این نظر است که این دو عشایر يك قبیله بودند در سرود ریگ وید بهاراته ها و « پوراوا Paouravas » یعنی « اولاد پورو » خیلی شهرت دارد در صورتیکه (پورو) و (بهاراته) شاخه های يك قبیله باشند هیچ شبه ئی باقی نمی ماند که آنها هم مانند بهاراته از باختر به جنوب هندو کش و از آنجا به ماورای « سند هر » انتشار یافته اند . « شاندراس » مسکن آنها را در دره علیای اندوس و حواشی کندهارا (۱) قرار میدهد . بهاراته و پورو قبایل جنگجو و تیر و منند کتله آریائی باختر بعد از رسیدن به پنجاب و وادی کشنگاه در این سلطنت های آریائی رادران قطعه بمیان آوردند و « مهاباراته » و « پورانان » به نقل داستان های رزمی و عشقی آنها رنگین است . سایر قبایل « پنکه جانا » آقدر شهرت زیاد ندارند و در جنگ « ده ملک » مجدد آ از نظر ما خواهند گذشت .

جنگ ده ملک و جبه بهاراته

وقبایلی که در آن شامل شدند : در میان وقایع تاریخی که از میان سرود های ویدی استخراج شده یکی جنگ بسیار معروفی است که در میان خود قبایل آریائی بعد از حرکت و مهاجرت از حصص شرقی آریانا کنسار رود خا سه پاروشنی Parushni (ایرازانی = راوی) بمیان آمده و به جنگ « ده ملک » یا « ده بادشاه » یا « ده قبیله » معروف است . مدققین این واقعه را از پهلوهایی مختلف تجزیه و مطالعه کرده و نظر به اهمیتی که دارد در آن خصوص آثار مستقلی نگاشته اند .

(۱) صفحه ۱۶۰ ریگ ویدیک کلچر .

این جنگ برای تاریخ عصر ویدی کشور ما و مخصوصاً برای روشن کردن اسمای یکمده قبایل بزرگ و تماس و روابط آنها بایکدیگر و اشتراك مسای آنها و بسا مسایل دیگر در خور اهمیت زیاد است. نظیر این جنگ، جنگ دیگری هم است که میان قبایل آریائی در حوزه سراسوانی (هراوتی-ارغنداب) واقع شده و در آنهام پاره قبایلی سهم بودند که اولاده آنها هنوز در حصص غربی افغانستان زندگی دارند. چون از تحلیل این واقعات بیش از پیش براسما و موقعیت قبایل باستانی ما در عصر ویدی روشنی می افتد در سلسله قبایل، این جنگ هارا ازین جهت آوردیم تا اسمای قبایل یکدفعه روی صحنه بیاید بعد تا جائی که معلومات در دست است هویت بعضی های آنها را روشن تر میکنیم:

بیشتر متذکر شدیم که قبیله بزرگ و نیرومند « بهاراته » یا شعب و عشایر خود بعد از اینکه مدتی در جنوب هندو کش مستقر ماند از راهای « کوپها » و وادی ارغنداب و دره بولان به وادی « سندهو » پایان شدند و در ماورای آن پیش رفتند. جنگ « ده ملک » از واقعاتی است که سر راه حرکت آنها واقع شد. و حتی در تجزیه عشایر این قبیله مهم و اتحاد قبایل دیگر دخالت زیاد دارد. علت ظاهری این جنگ عزل و برقراری دو نفر ریشی مشاورین مذهبی است و اصل قضیه چنین است:

« سوداس » پادشاه پسر « دیواداسا » پادشاه قبیله « بهاراته » مشاور مذهبی داشت موسوم به « ویسوامیترا » Visvmitra که اسلاً از خانواده ادب درست « کوزیکا Kusika مربوط قبیله « بهاراته » بود. این مشاور مذهبی به قوه روحانی و تدابیر سنجیده و نفوذ معنوی خود به « سوداس » کمک زیاد نموده و مخصوصاً در فتوحات حوزه « ستردو Sturdu (ستلج) و « وپاشا » Vipasha (به آس) مداخلت زیاد داشت به علتی که درست فهمیده نمیشود شاه روزی مشاور مذکور را عزل و عوض او شخص دیگری موسوم به

(۸۹)

« واسیستاس » Vasistas را مقرر نمود و در نتیجه مخالفت های سختی میان
 درویشی مذکور و خانواده ها و قبایل شان رخ داده « و بسوا میترا » چون
 در بیان و تدبیر خیلی مقتدر بود و نفوذ زیادی در میان قبایل داشت فوراً بر علیه
 « سوداس » داخل اقدامات شده بعضی عشایر خرد قبیلۀ « بهاراته » را که
 « شاه و شاعر » یعنی « سوداس » و « و بسوا میترا » به آن مربوط بودند با قبایل
 اتحادیۀ « پنکه جانا » و دیگر قبایل بزرگ و با شهامت مثل « پکتها » (پکتویس
 یارت ، یا پختون ها) ، « الیناها » (نورستانی ها) ، « بهالانا » (باشندگان دره
 بولان امروزه) ، شیواها (باشندگان قریب اندوس) و غیره را بهم متحد
 ساخته « جنبه بهاراته » را بر علیه « سوداس » تشکیل نمود درین جنگ
 « سوداس » فاتح بر آمد و ملکان قبیلۀ (انوس) و « دریوهو Druhyu »
 کشته شد و یکی از عللی هم که احفاد قبایل ده گانه آریائی که یابان اسمای
 آنها را به ترتیب ذکر میکنیم در خاک آریانا یا افغانستان زندگانی میکنند هم همین
 است که بعد از شکست جنبه « و بسوا میترا » ایشان به کشور خود ماندند و دیگر
 به فکر مهاجرت نه افتادند .

اسمای قبایل ده گانه قرار ذیل است :

- (۱) الیناها Alinas (نورستانی ها)
- (۲) پکتها Pakthas (پکتویس ، یارت ، پختون ، پختانه)
- (۳) بهالاناها Bhalanas (اهالی موجوده دره بولان)
- (۴) شیواها Chivas (اهالی قریب اندوس با اهالی شیوکی کابل)
- (۵) ویشانین ها Vishanins
- (۶) انوها Anus
- (۷) دریوهوها Druhyus
- (۸) تورواشاها Turvasa

(۹۰)

(۹) یادوها Yadus

(۱۰) پوروها Purus (ساکنین اندوس علیا و باشندگان حواشی گندهارا)

* * *

بکتها : مانند قبیله معروف « بهارت » که از باختر تا ماورای سند هو سیر و حرکت آنها را ترسیم کردیم ، بکتها هم یکی از قبایل معروف « ویدی » کثله باختری است که پیش از عصر مهاجرت در جامعه آریائی در باختر می زیست در حوالی ۱۹۰۰ و ۲۰۰۰ ق م که آغاز مهاجرت آریاها از باختر محسوب میشود قبیله بکتها دو حصه شده شاخه ئی باقبایل و عشائر دیگر که معروفترین آنها در جزه پنسکه جانا یعنی قبایل پنجگانه و اتحادیه « ده قبیله » اسم برده شده اند به جنوب هندوکی فرود آمده و بالاخره در دامنه های کپسار و مناطق دشوار گذار جنوب شرقی آریانا مسکن گرفته و آنجا را بنام « مسکن بکتها » معروف ساختند و این موضوع را با بان مفصل تر بیان میکنیم حصه ئی که مهاجرت نکرد مانند بسا قبایل دیگر در باختر به زند گسانی ادامه داده و در همانجا ماند این شاخه مدنیت ویدی و اوستائی را در بخدی گذرانیده و حتی تا حوالی وسط قرن سوم ق م که « ارساس » پارتی یکی از رؤسای آنها بطرف غرب رفته و بر علیه یونانی های شامی اعلان استقلال میکند نام و نشان آنها در باختر مشهور است. از بکتها بایارتها یا بختون هائی که در بخدی ماندند شاخه ئی با مهاجرینی که بطرف غرب رفتند به ماورای غربی هر رود حوزه های « انرك » و کشف رود را تا نزدیکی های سواحل خزر اشغال کردند و آنجا به نام شان « پارتیا » یعنی سرزمین « پارتها » شهرت یافت که یکی از غربی ترین ولایات آریانا بود. با اشاره و معلوماتی که هرودوت میدهد شاخه کوچکی هنوز هم بیشتر بطرف غرب رخت کشیده و در حصص غربی ارمنستان رحل اقامت افکندند و در آنجا هم خودشان بنام بکتیس یا بکتویس و خاکشان به اسم بکتیکام معروف

(۹۱)

شد و این غربی‌ترین شاخه کتله بکنهای بخدی است که تاریخ نشانه ایشان را کم نکرده است.

اسم بکت، بکتی، بکتها در بخدو بخدی و با کترا (شمال) و ابا کترا (شمالی) در صفحات شمال هندو کش دریا کت و بکتها و بشت و بشتیخا و بشتو نخوا در بیرامون در طرفه «سپین غر» سمت جنوب آریانا، یارت و یار تیا حوزه کشف رود و اترک یعنی هیرکانیا با ولایت یار تیبای آریانا، در بکتیس و بکتویس و بکتیکا در ارمنستان غربی همه جا اثر بخشیده و فقه اللغت همه اینها را به هم بیوند میزند. حالا که اصل این قبیله مهم و تاثیر نام ایشان شرح یافت قرار مرامی که این فصل ایجاب میکند شاخه جنوبی «بکتها» را که در سرود و بدی ذکر شده مطالعه میکنیم آن شاخه قبیله بکتها که از بخدی به جنوب هند کش فرود آمد در عصر ویدی در دره‌ها و دامنه‌های دو طرفه سپین غر مستقر و مقیم شد قرار بکه بعدتر خواهیم دید سرود های بکر بددر جنگ «ده قبیله» و جاهای دیگر از ایشان نام میبرد و در بعض موارد از شاهان آنها هم اسم برده است. نام و نشان این قبیله باستانی کشور در مرور زمانه همیشه زنده و نمایان بود و مورخین بزرگ هر کدام از آنها اسم برده‌اند. هرودوت پدر مورخین در قرن ۵ قبل از میلاد از قوم «بکتی» یا «بکتیس» یا «بکتویس» و از خاك مسكونه آنها «بکتیکا» یا «بکتیا» از هر دو ذکر کرده و رسم الخط یونانی این نام‌ها و محل بود و باش شان واضح نشان میدهد که مورخ مذکور از قومی بنام «بشت» و از قطعه خاك مسكونه آنها به اسم «بشتیخا» یاد مینماید. «استرابو» و «پلینی» از ایشان نام تعبیرند زیرا آنها بیشتر نام‌های عمومی را استعمال کرده‌اند که هر کدام آن بیش از چندین قوم و قبیله را در بر میگرفت. بطلمیوس از آنها بصورت ضمنی ذکر کرده و خاك آنها یعنی «بکتین» را بطرف جنوب پاروپامیزاد قرار میدهد زیرا مشارالیه در تعریف ارا کوزی (حوزه ارغنداب) میگوید: که ارا کوزی را از یارو پامیزاد یعنی از خطه‌ئی

(۹۲)

که بجنوب آن باید « بکتین » یعنی خاک « بکتینیا » را جستجو کرد کوهی موسوم به « پرسوتس Persuetes » جدا میکند .

هر دوت بکتیس ها و خاک مسکونه والبسه و عرف و عادات و بعضی شهرها و رؤسای آنها را خوب میشناخته و با وجودیکه معلومات او خیلی کم و بیش از چند جمله‌ئی نیست معذک جملات او هر کدام بجای خود بسیار مهم و از آن بعضی نظریه‌های اساسی بدست می‌آید . در باب لباس و اسلحه آنها می‌نویسد : « بکتیس‌ها Paetyces لباسی داشتند از پوست و تیر و کمان آنها به شکل و نمونه محلی خود شان بود . رئیس ایشان ارتینت Artynite پسر ایتهماتر Ithamatre نام داشت . »

نقطه مهمی که از یاد داشت های هر دوت بدست می‌آید تشابه عرف و عادات بکتیس‌ها با باختری‌ها است که بذات خود از مسایل مسلمه است و شهادت صریح مورخ معروف یونانی هم آنها را تأیید میکند زیرا میگوید که باشندگان حوالی شهر کسپاتیر Caspatyre (کابل) و اهالی سرزمین « بکتیک » یا « بکتیخا » از روی عرف و عادات با باختری‌ها شباهت زیاد داشتند . (۱)

پس درین شبهه‌ئی نیست که « بکت‌های » هر دوت عبارت از کتله « بکتون » امروزی و « بکتیای او » عبارت از « بکتیخواه » سه چهار صد سال قبل و « بکتوخواه » است که تا امروز ازین نرفته . حالاکه شکل باستانی این کلمه را باقیم مفهوم جغرافیائی قدیم آنها در چوکات آریانا ذکر میکنیم .

« بکتیکا » یا « بکتیخا » متذکره هر دوت از نقطه نظر جغرافیائی عیناً قطعه « بکتوخواه » امروزی را در بر میگیرد و شامل اراضی است که شاخه های کوه سلیمان و سفید کوه یعنی « سپینا گونا گیری » اوستاوسپین غرامر و زی دران منبسط میباشد و از آب های جاری آن سیراب می‌شود . بیلو حدود شمالی این قطعه را

(۱) صفحه (۲) این اثر Etude Afghane par V. Henry Paris. 1882

(۹۳)

نقاط مر نفعه سوات و پنجکوره و سواحل جنوبی رودخانه لوگر (لوگر تا بطلیموس) و کابل (کسیاتیر هرودت و کابورا و کاروارای بطلیموس) تعیین میکنند. حد جنوبی آنرا که علاقه بشین و شال و دره بوری میداند که به اندوس منتهی می شود. حد شرقی آنرا جریان اندوس و فاصله غربی آن نقاط منتهی الیه غربی کوه سلیمان بود و سمت جنوبی امروزه با علاقه روه و ننگرهار و حصص شرقی يك حصه زیاد خاک مذکور را در بر میگیرد.

قرار تذ کار هرودت چهار قوم در «یکتیکا» پهلوی هم زندگی داشتند یکی گنداری Gandari که از زمان سرودهای وید بهمین نام در همین حصه زیست دارند. دوم «اپاریتی» Aparytae سوم «ستا گدی» Satagyddae. چهارم دادیکی Dadicae که از هر کدام آن علیحده ذکر خواهیم کرد. اولی قراریکه گفتیم عبارت از اهالی گنداهارا دومی (افریدی ها) سومین به بعضی تعبیرها قبیله «ختک» و چهارم عبارت از قبیله «دادی» بادادیک یا «تاجیک» می باشد و محل بود و باش آنها به جنوب حواشی خاک قدیم مسکونه «ستا گدی ها» بود (۱) بطلیموس صاحب جغرافیای کلاسیک قدیم شرق که از ولایات و شهرها و قبایل آریانا مفصل صحبت میکند در تقسیمات جغرافیای خود از «یکتیکا» = «بنتیخا» اسم نمیبرد بلکه آنرا داخل ولایت ارا کوزی آورده است و این ولایت آریانا شامل علاقه امروزی غزنی و سلسله کوه سلیمان تا اندوس بود. شاید يك گوشه شرقی آن جزء ولایت پاروپامیزاد هم آمده باشد زیرا خاک قطعه اخیرالذکر از هزاره جات و کابل تا سواحل اندوس انبساط داشت و نورستان و دادستان را در بر میگرفت با تفصیل فوق واضح معلوم میشود که «یکتیکا» = «بنتیخا» حصه ثنی از جنوب شرقی آریانا بوده و در تقسیمات جغرافیائی کلاسیک داخل

(۱) صفحه ۵۸ نزادهای افغانستان تالیف یلو.

(۹۵)

درین سرود قراریکه ملاحظه می شود یکتها (بیتون ها) بهالا نا (اهالی دره بولان یا سا کنین حواشی لغمان) ، الیناها (نورستانی ها) ، شیواها (سا کنین حواشی اندوس یا شیو و شکی یا شیوکی کابل) ، ویشان ها همه یکجا ذکر شده و اتفاق همه آنها را در نبردی ذکر میکند .

سرود بیست و دوم جزو هفتم صفحه ۱۵۳ جلد دوم فرد ۹ : ... ای اسون ها Asvins (۱) بر عراده ها و کر دو نه های جنگی نان سوار شوید بر نشیمنگاه طلائی خود قرار گیرید ، شما ای کسا تیکه دارای ثروت و ثول گزاف و هنگفتی میباشید .

با کمک هائیکه به یکتها و ادریگو Adhrigu نمودید «بابهر و Babhru» از دوستان خود جدا شد .

با ایشان ای اسون ها اینجا بیائید ، بشتابید و عجله کنید و آنچه ضرر و مرز رسیده است التیام بخشید ...

* * *

در اینجا مقصد از یکتها شاه قبیله یکتها است . هکذا «ادریگو» و «بابهر» هم اسمای شاهان است . ازین دو فرد این سرود چنین استنباط میشود که شاعر کدام قصه جنگ را ترسیم میکند و برای فیروزی پادشاه یکتها و «ادریگو» که شاه کدام قبیله متحد است از ارباب انواع ستارگان صبح استعانت میخواهد و ایشان به سواری عراده های جنگی فوراً به کمک «یکتھا» و ادریگو پادشاه رسیده و ایشان را به فیروزی تشویق میکنند و مریشان و زخمی های آنها را بر ستاری مینمایند ازین سرود واضح معلوم میشود که قبیله یکتها در عصر ویدی در جنوب هندوکش از خود شاه و نظام اداری داشتند و بعضی شاهان قبایل دیگر آریائی هم حلیف و متحد آنها بود و متفق بر علیه مخالفین آریائی یا دشمنان خود میجنگیدند .

(۱) اسون ها عبارت از ارباب انواع دو ستاره صبح است که آنها را بصورت دوسوارکار تصور می نمودند .

سرود اول صفحه ۲۶۰ جلد دوم جزوه هشتم : «ای اندرا از تو با آنقدر
 بزرگی و عظمتی که داری تمنی میکنیم که ما را به دادن گاوهای شیری غنی بسازی
 همچنانیکه «مکادن» (۱) به مدهه بانی Nipātthia و بی بانی Medhyatithia
 (دو نفر شاعر معروف) در جنگ لطف و مرحمت کرد. بدان سان که به صفت محسن
 به قبیله کنوا Kanva (۲) به شهزاده نراسادسیو Trasadsyu و بیکته (پادشاه بیکتها)
 و به داساورا Dasavraja دادی. بدان سان که ای اندرا به گواریا Gosarya
 (تحت حمایت اسون) و رجیسوان Rijisvan (تحت حمایت خود) گاوهای شیری
 و طلا لطف فرمودی .»



در دو فرد این سرود شاعر از (اندرا) رب النوع جنگ گاو شیری که مهمترین
 وسیله زندگانی و معیار دارائی آریائی بود میخواهد. معلوم میشود که شاعر
 این سرود مرد غربی بود چنانچه دولت و دارائی و رمه های دو نفر شاعر دیگر را
 مثال می آرد. بهمین ترتیب شاعر از همکاران خود گذشته احسان (اندرا) را
 در باب قبیله (کنوا) که یکی از خانواده های معروف شعرای ویدی است و یک
 شهزاده دیگر و پادشاه بیکتها و دوسه نفر دیگر بیان میکند. ازین جا معلوم میشود
 که «اندرا» رب النوع جنگ به قبیله سلحشو بیکتها و پادشاه ایشان نظری خاص
 داشته و این قبیله از قبایل ثروتمند آریائی بشمار میرفت و رمه های گاو
 و حیوانات زیاد در تصرف آنها بود.

سرود ۶۱ جزوه دهم صفحه ۴۶۵ جلد دوم : «سخن گوی خوش ایند در
 طوفان جنگ این دعا را بر زبان راند تا جنگ را از اسون ها Asvins ببرد

(۱) یعنی «محسن» صفت اندرا است.

(۲) یکی از قبایلی است که ریشی های آنها در ساختن سرود سهم زیاد داشتند.

(۹۷)

هنکامیکه کریم ترین از باب انواع والدین بکتها را نجات داد « هوتا های
هفتکانه » (۱) را مورد حمله و هجوم قرار داد شیواوانا Chyavana (پسر یکی
از شعرای قدیم) به مقصد تقدیم تحائف فریبده با ادویه زیاد مذبح را آماده ساخت .
توروا یانا Tervayana خوش آواز ترین موجودات مشروبات نذر را مانند
سیلاب ریخت که زمین را زرخیز و شاداب کند ...

* * *

قرار یاور فی صفحه ۲۶۵ جلد دوم سرودهای رینگ وید پیشل Pischel وید
شناس معروف در اطراف سه مصرع اول این سرود تحقیقات عمیق و مفصلی نموده
و چنین معلوم میشود که این مصرع به یک استان قدیم « توروا یانا » پادشاه جوان
بکتها و « شیواوانا » پسر یکی از شعرای قدیم ربط داشته ؛ پهلوان های این داستان
« توروا یانا » پادشاه جوان بکتها و « شیواوانا » پسر « بریکو » یکی از شعرای نامی
زمانه های عسری ویدی آریانا است . درین داستان دو تن از از باب انواع آریائی
هم مدخلیت دارند که یکی « اسون » رب النوع ستارگان سبح و دیگر « اندرا »
رب النوع جنگ است .

از خلال مصرع هائی که ترجمه آن گذشت چنین معلوم میشود که شاید بین
قبیله بکتها و قبیله شاعر مذکور جنگی رخ داده باشد پادشاه و شاعر از هم رنجیده
باشند و کار بجنگ کشیده باشند بهر حال برای اجاز فیروزی « شیواوانا » شاعری
که از خوردی علاقه نمی به « اسون » رب النوع ستاره های سبح داشت مذبح را
به انواع ادویه و خوشبوئی ها پاک و آماده نمود و تحائف فریبده تقدیم
نمود تا بر شاه بکتها و قبیله او غالب آید ولی (اندرا) رب النوع جنگ طرفداری
قبیله سحلسور بکتها را نموده قربانی را متوقف ساخت و روحانیونی را که مامور
ذبح بودند بر انداخت . انگاه « توروا یانا » پادشاه جوان بکتها برای خوشی

(۱) « هوتا » علمای مخصوص قربانی را میگفتند و برای اجرای قربانی های بزرگ
و مهم از ایشان کار میکردند .

خاطر اندرا مشروبات را مانند رودخانه سیلابی نذر کرد و در نتیجه بر مغالین
خوبش مظفر و فاتح بر آمد

اقتدار شاه و قبیله بکتها: اگر در سرود ریگ وید دقت شود معلومات کوچک
و متفرق زیادی بدست می آید که روی هم رفته از مجموعه آن اقتدار قبیله
بکتها و اهمیت آن در میان سایر قبایل ویدی و رول بزرگ شاهان آنها بارز
و هویدا میشود.

بیشتر از جنگ « ده ملک » از « سواداس » پادشاه و اتحاد ده قبیله بر علیه
او صحبت کردیم. پدر کلان « سواداس » شاه بود مو سوم به « دی ووداسا Divodasa »
که سرود ریگ وید برای او قدرت خیلی زیادی قایل شده و او را بصفه پادشاه
ببر و مند و جنگجو تصویر کرده اند. یک سلسله جنگک های با قبایل متفرق
آریائی نموده که صحنه آن اراکوزی است و از آن در جایش ذکر خواهیم کرد.
« دی ووداسا » در تمام جنگ های غالب بوده و هیچ قبیله با او مقابل شده
نمی توانست چنانچه بکجا ذکر است که تودو مو قلعه جنگی « سموارا Samvara »
رئیس مقتدر قبیله اسورا Asura را بکمل اندر او بران کرده ولی با این همه اقتدار
در یک جنگ که در آن « آبو Ayu » و « کونسا Kutsa » شاهان قبیله مقتدر
پورو Pouru هم متحد او بودند در مقابل نوروایانا Turvayana پادشاه جوان
بکتها شکست خورد. « شاندراداس » در صفحه ۳۵۶ اثر خود « ریگو دیک
کلچر » میگوید که این تنها دفعه ایست که « اندرا » دی ووداسا پادشاه را
در محاربه کمل نکرده و در پادشاه بکتها بر او غالب آمد. از اینجا اقتدار قبیله سحشور
بکتها و اهمیت آن در میان قبایل ویدی بخوبی واضح میشود و بر علاوه این
هم ظاهر میگردد که « اندرا » همیشه در عملیات جنگی به قبیله بکتها یاری میکرد
چنانچه در اثر جنگی که بیشتر هم ذکر شد بکتها در اثر مساعدت « اندرا » سه
موفقیت و فبروزی نایل شدند.

(۹۹)

قبایل دیگری که به شهادت « هرودوت » بایکتها پهلوی به پهلوی در یکتیکا
زندگانی داشتند چهاراند: گنداری ها، ستاگیدی ها، یاریشی ها، داریکی ها
طبعی این چهار قوم مانند خود یکتها همیشه در حدود یکتیکا نموده و در سائر
نقاط آریانا هم منتشر شده اند و ذیلاً راجع به هر کدام آنها بازه معلوماتی میدهم.

گنداری ها: بیشتر متذکر شدیم که اسم « گندهارا » من حیث قطعه خاک
در سرود ریگوید ذکر شده، بعضی ها این تذکار را مفهوم نژادی هم میدهند
ساکتین گندهارا (دره کابل تا اندرس) در تمام دوره های تاریخ بخت خاک
خود « گنداری » یا « گندهاری » یاد شده اند. همان طور یکه اسم « سندھو
گندهارا » Sindhu Gandhara را تمام منابع قدیم سانسکریت تکرار کرده اند
او ستاهم پهلوانی را اسم برده که کلمه « گندهارا » در اسم او موجود است
و عبارت از « گنداروا » Gandarewa می باشد که در « رام یشت » بابست ۱۵
فقره ۷ جن جنگها بایهلوان توانا و تیرمند کابلی « کرساسیه Keresaspa »
(۱) ذکر شده و کرساسیه بر او غلبه یافته است. چون « گنده اروا » بحیث
ژنی اب و اعماق آب تلقی شده و سخنة مقابله های کرساسیه را به سیستان هم نسبت
میدهند خالی از امکان نیست که « گنداروا » ژنی هالون سیستان هم بوده باشد
بهر حال مقصود اساسی ما اینجا تذکار این مسئله بود که او ستاهم پهلوانی را
به اسم « گنداروا » ذکر کرده و چون باشند گمان گندها را از قدیم ترین
زمانه هائی که سراغ داریم بطرف غرب مهاجرت ها کرده اند خالی از امکان نیست
که اسم گندهارا یا بعضی پهلوانان و داستان های آن از شرق آریانا به غرب
آن انتقال نموده باشد. از روی حوادث تاریخی چنین معلوم میشود که گنداری ها
همیشه و کاملاً در حصه اصلی خود مسکون نموده بلکه به دیگر نقاط هم

(۱) دارمستر در ترجمه زنداوستا به فرانسه جلد دوم صفحه ۵۸۶ یا ورق ۱۸ می نویسد
که داستان های کرساسیه مخصوصاً به سیستان و علاقه کابل تعلق می کرد.

(۱۰۰)

پراکنده و منتشر شده اند. از آن جمله به نقاط ماورای شمال هندو کش حتی
ماورای آمو و (سغدیان) در سیستان و حوزه ارغنداب و در بعض نقاط شمال
غربی آریانا، میگویند آنها تیکه به سغدیان منتشر شده اند بنام «کننداری Candari»
معروف شدند بعضی ها در کلمه «قندهار» هم اسم قدیم «گندهار» را می بینند
و نظریه آنها هم تا بک اندازه معقول است زیرا باشندگان گندهارا به دفعات
از حوزه شرقی رود کابل به حوزه ارغنداب مهاجرت کرده اند و یکی آن مهاجرت
قرن ۶ و ۵ مسیحی است که در اثر ورود کوشانی ها از صفحات شمال هندو کش
و استقرار آنها در دامنه های جنوب و حوزه رود خا نه های شرقی آریانا
بعین آمده است و کننداری ها کاسه آب «Fou» را که یکی از یادگارهای
مهم بود بزم بود با خود از اندوس علیا به وادی ارغنداب بردند با این هم
تذکار این امری مورد نیست که اسم موجوده «قندهار» از نام «گندوفار»
بزرگترین پادشاه دودمان مستقل پهلوا بعین آمده زیرا مشارالیه به اسم
خود شهری در حوزه ارغنداب بنام «گندوفار» یا چیزی شبیه آن بنا کرده بود (۱)

ستا کیدی ها: یکی از کهن ترین اقوام کشور ما است که «هرودوت» و بطلمیوس
هر دو از آن نام می برند و حتی نزد عیلامی ها و بابلی ها هم شهرت داشتند و نزد
آنها به اسمای «ستا کوی Saatlakouis» و «ست گوسو Saatlakouis» یاد
شده اند. (۲) هرودوت آنها را با کننداری ها مربوط و جزء یک ولایت شمار
نموده. ستا کیدی ها با اهالی اراکوزی هم تماس داشتند. قرار نظر به اندر
برتلو (۳) ایشان در کوه های بارو یا نیزر حوزه علیای هیرمند و نقطه که حالا غزنی

(۱) در عهد گندوفارس یکی از ملقبین مسیحی بنام «ست توماس» تا حوالی کابل
آمده و شهری را در حوزه ارغنداب به اسم «گندوفار» یاد کرده است. (۲) صفحه ۳۶
کتاب هند قدیم مرکزی و جنوب شرقی به اساس نظریه بطلمیوس الف «اندره برتلو»
(۳) «اندره برتلو» یکی از مدققین فرانسه است و بر جغرافیای بطلمیوس تفسیر و حواشی
بنام هند قدیم مرکزی و جنوب شرقی تحریر نموده است.

(۱۰۱)

در آن آباد است بود و باش داشتند «راولسن» چنین اظهار میدارد که قرار احتمال ایشان در منطقه مرتفعه رهایش داشتند که از یکطرف از کابل تا هرات و از جانب دیگر از سرپل تا سواحل هیرمند ابطاط داشت. در اسم آنها دو کلمه می بینند «ستا» یا «ست» به معنی (سد) و «گیدی» به معنی «ماده گاو» که ترجمه مرکب آن «مالکین سد ماده گاو» میشود (۱) بعضی ها در کلمه «ستک» که درین اسم موجود است کلمه «خنک» را سراغ میدهند. بهر حال از روی ترجمه نام به اساسی که ذکر شد معلوم میشود که مردمان مالدار بودند و قراریکه «برتلو» و «راولسن» حدود مسکن آنها را تعیین کرده اند در یکی از دوره های تاریخ کهستانان هر گزی آریانا را هابشگاه آنها بود. از روی لباس شباهت زیادی به گذداری ها داشتند. حصه بالای بدن و ران های خود را اکثر آبرهنه میکذاشتند. شمشیر کوتاه و راست استعمال میکردند و بند آنرا از شانه چپ خویش میگذرانیدند.

ایاریتی ها: ایاریتی ها قومی است که محتملاً در یکی از دامنه های جنوب سین غر می زیست بعضی ها ایشان را با یاریتی های Paryetae بطلمیوس مقایسه کرده اند. نام آنها کهستانی معنی دارد زیرا در «زند» و «سانسکریت» کوه به صورت «پوریو Pauru» و «باریوه Paruh» هم آمده (۲) ایاریتی ها در جنوب شرقی آریانا زند گامی داشتند. «بیلو» در کتاب نژادهای افغانستان (۳) ایشان را به استناد تذکار هرودوت در علاقه «بکتیا» قرار میدهد و این علاقه ایست که سمت جنوبی و شرقی افغانستان را تا سواحل رود سند دربر میگیرد. «بیلو» در کتاب خویش ایاریتی ها را عبارت از «ایرید» یا «ایریدی» میداند

(۱) از احتمال بعید نیست که «گیدی» بکتوخ کوسفندی دبه هم بوده باشد چنانچه کوسفندی های هرارگی را هنوز هم «کوسفندی گدی» گویند.

(۲) «پروت» و «پروتی» در منابع سانسکریت صورت مذکور و موث اسم زنی کوه است.

(۳) صفحه ۵۷ - ۵۸.

(۱۰۲)

و «افر بدی» یکی از قبایل بزرگ و معروف یختون است. این تشخیص از روی فقه اللغة هم کاملاً مقرون به حقیقت است زیرا از کلمه «ایبار بتی» سه سبوت کلمه «ایر بتی» «ایر بدی» «افر بدی» ساخته میشود و محل اقامت موجود آنها در قسمت های شرقی کندهازا نشان میدهد که ایشان اقلاً از عصر هرودوت با اینطرف در مسکن قدیم خویش مستقرو یا بر جامانده اند. دادیکی ها Dadicae یا دانا جیک ها: هرودوت محل اقامت ایشان را در بکتیکا قرار میدهد و ازین معلوم میشود که یکی از شعب بکتی ها «یختون ها» بودند و با کندیاری ها ناشندگان صفحات شرقی آریانا تماس و پیوستگی داشتند از «دادیک ها» به عنوان دادیک کسی دیگر نام نبرده ولی استرابو از قومی به اسم «دردی» Dardae و بطلمیوس بنام «دارادری» Darradraee یا «داراندی» تذکار داده اند و احتمال زیاد میرود که مقصد از بیک قوم باشد.

بطلمیوس خاک مسکونه «دارادری ها» را در شمال غرب «درانجیانا» بین آریا «ولایت هرات» و اراکوزیا «ولایت قندهار» قرار میدهد و میگوید در حصه که بطرف «آریا» افتاده «داراندی» Darrandai «در حصه که بطرف اراکوزی واقع شده» بکنزبوا Bactrioi بود و پاش دارندو خاک بین آنها به «ناتا کته» Tatakenè «موسوم است (۱)» «راولسن» در ضمیمه کتاب ۷ حصه اول جلد چهارم تاریخ هرودوت خود شرح داده میگوید: احتمال دارد که در عصر جغرافیه نگار یونانی مصری به این منطقه مهاجرت نموده باشند ولی خاک اصلی آنها بیشتر بطرف شرق در حدود غزلی و اطراف رود خاسته آن بود و با یکدام حصه دیگر دامنه های پارس و پامیزوس مسکن داشتند و با کندیاری ها مجاور و در تماس بودند.

(۱) صفحه ۳۱۳ هندقدیم بطلمیوس تالیف «مکدونالد کرتدل»

(۱۰۳)

این « دادیک ها » که مولفین یونانی و لاتینی از آنها یاد کرده اند از قبایل قدیم و از شاخه های آریائی این کشور اند که امروز بنام « تاجیک » یعنی به همان نام باستانی خود در نقاط مختلف آریانا زندگی میکنند و از قدیم ترین زمانه ها تا امروز با سایر قبایل مسکونۀ آریانا یکمال عمر یکی و هم آهنگی زیست کرده اند .

اندرو برنلو میگوید که اسلحه « دادیک ها » شبیه به یا ختری ها بود دادیک ها یا تاجیک ها عبارت از همین مردمانی هستند که در زبان زبند « آریانا » بیشتر مرکز قل آن صنجات جنوب کشور بود بنام داکو Daqyou یاد شده اند یعنی کسانی که بیشتر به زمین و کشت و زراعت علاقه داشتند . ملاحظه مینمائید که کلمه دهقان از همان کلمه « داکو » به میان آمده است و دهقان در قرون اول اسلامی بلندترین عنوان نجابت و فضیلت بشمار میرفت .

الیناها : الیناها (نورستانی ها) قبیله مهم دیگر ویدی است که جنگ «ده ملک» آنها را معروف ساخته و با یکتها و دیگر قبایل معروف ویدی آریانا به تبلیغ «ویسو امیرا» ریشی دانشمند جبهه بهار آنها را تقویت بخشیدند . قراریکه در ترجمه بعضی پارچه های سرود بیشتر دیده شده الیناها غیر از جنگ «ده ملک» در دیگر موارد هم در سرودها اسم برده شده اند و بیوستگی آنها با یکتها و کنتداری ها و دیگر قبایل چه از روی مسکن و چه از روی نصب العین و مفاد و چه از حیث تذکرات سرود در عصر ویدی ثابت است .

الیناها یا نورستانی ها در گذشته شمال شرقی آریانا دره های صعب العبور و مرتفع هندوکش جنوبی را اشغال کرده و از همان زمانه های عصر ویدی که قبایل بیشتر بجای خود مستقر شده اند تا حال بجای خویش باقی مانده اند . الیناها چون در دره های خیلی دشوار گذار زندگی داشته و دارند و قطعه مسکونه آنها از راه های بزرگ رفت و آمد کنار افتاده در موز زمانه تماس شان با سایر قبایل بیش از پیش

(۱۰۴)

کم شده و از همین جهت است که بمیزات عرق و زبان و کولتور و عرف و عادات قدیم آریائی در میان آنها خوب تر محفوظ مانده و ازین جهت بعضی از مدققین ایشان و باشندگان شغنان و روشان و بعضی حصص دیگر بدخشان و پامیر را از روی عرق به سفت «هوموالپینوس» یعنی «آریائی های کوهی» یاد میکنند بعضی های دیگر ایشان را در قطار «داردها Darids» می آرند و داردها از اقوام خیلی قدیم کشور ما بوده و در حاشیه شمال شرقی آریانا سکونت داشتند و هنوز هم در علاقه های دشوار گذار نورستان و چترال و دارستان زندگی دارند. پلینی از ایشان بنام «داردی Dardiae» صحبت کرده و غیر از «دادیک» هائی میباشد که احفاد آنها امروز بنام تاجیک موسوم اند.

بهر حال البتاهای خون و میزات آریائی را بوجه احسن محافظه کرده و مطالعه حیات و عرف و عادات و زبان آنها روشنی های بزرگی در تاریخ قدیم کشور ما می اندازد و جادارد که برای معرفی آنها و کولتور و مدنیت قدیم شان آثار جدا گانه و مستقلی نوشته و نشر شود. آنچه ما از کولتور و ثقافت آریائی خیر داریم و در جای معینش درین فصل خواهیم نگاشت آنرا بش بارز در میان احفاد این قبیله نامی دیده میشود.

«واله دویوسن» فرانسوی اظهار میدارد که از روی بعضی علائم چنین معلوم میشود که «داردها» یا «دارادها Daradas» از زمان های خیلی قدیم از جای خود شور نخورده اند. زبان آنها خیلی قدیم است و بعضی کلماتی در آن یافت میشود که شکل «ویدی» را محافظه کرده است. زبان ایشان را «گریسن» زبان «پیساکا» نامیده و علت آن این است که شباهت زیاد یکی از پراکریتهائی دارد که در کتب صرف و نحو هندی بنام «پیساکا» خوانده شده ولی بصورت عام تر زبان آنها نزد علماء بزبان «داردیک» شهرت بیشتری یافته (۱)

(۱) صفحه ۶۳ هند و اروپائی هند و ایرانی. هندا ۳۰۰ سال ق م. تالیف «واله دویوسن»

(۱۰۵)

جنگ های دی ووداسا: قرار بکنه متد کر شدیم «دی ووداسا» که شاه جنگجویی بود باقبایل مختلف آریائی محاربه نموده ازان جمله یکی سلسله جنگ هائی است که يك دفعه باقبایل «داساسا» «Dasas» و «پانی» «Pani» و دفعه دیگر باقبایل «بریسایا» «Brisaya» و «پاراواتا» «Paravata» نموده و صحنه آن حوزه ارغنداب است. چن ازين جنگ هم هویت یاره قبایل جنوب غربی آریانا روشن میشود. مذکر آن می بردازیم و حتی المقدور بر هر قبیله می تبصره میکنیم. صحنه این جنگها حوزه رود «سراسواتی» «Sarasvati» یعنی «هریوتی» اوستا منطقه ارجح اعراب و ارغنداب فعلی میباشد. نا گفته نماند که معمولاً (سراسواتی) را رود سرسوتی تعبیر کرده و این جنگ را مانند محاربات دهملك یا (ده پادشاه) به خاک پنجاب كنار رود مذکور می برند ولی بعضی های دیگر که «هیلبرنت» «Hillebrandt» پیشقدم آنها میباشد و جلد اول کمبر بیج هستری آف اندیا (صفحه ۸۷) نظریه او را تذکار میدهد به این عقیده اند که (سراسواتی) عبارت از رود (هریوتی) است که قرار قانون عمومی که بین زبان (ویدی) و «اوستائی» موجود است «س» آن به «ه» تبدیل شده است علاوه برین «هیلبرنت» مذکور برای تحکیم نظریه خود نام های اقوامی را که در صحنه کارزار وجود داشتند بنام هائی تعبیر میکند که در ولایت آریا کوزی و مجاور آن بسان ها بعبان آمده چنانچه «پاراواتا» سرود های «ویدی» را «پاروئیتی» «Paructae» میداند که بطليموس در وادی ارغنداب قرار میدهد هکذا قبیله «بریسایا» را به نام «برسنس» حکمران ولایت «اری» مقابسه می نماید (۱) اگر چه کمبر بیج هستری آف اندیا بعد از ذکر مراتب فوق اساس این نظریه را ضعیف می شمارد برای ما تذکاران مهم و تجسس مزید در (۱) (داسا) را عبارت از (داهی) و (پانی) را عبارت از (پاریان) تصور می نماید که در خاک های آریانا زندگی داشتند.

(۱۰۶)

اطراف آن ازان مهمتر است زیرا یکی از واقعاتی را یاد دهانی میکند که سحنه آن در اطراف وادی از غنّداب قرار میگیرد و بر خلاف معمول که سرودها با تذکار نامهای کویها - کرومو - گوهانی - سوواستو رودبارهای جنوب شرقی آریانا را یاد دهانی میکند با تذکار جنگ (دی ووداسا) با اقوامی که ذکر گرفت حوضه (سراسواتی) از خلال سرودهای ویدی ظهور میکند. حالا که سخن به اینجا رسید میخواهم پیش از اینکه در اطراف این موضوع تتبعات دقیقی بعمل آید راجع به دو قبیله (بریسایا) و (یاراواتا) ملاحظات مختصر خود را بیان کنم. بریسایا (بربخی) : قبیله (بریسایا) که جنگ آنها با شهزاده (دی ووداسا) در سرودهای (ریگ وید) ذکر شده و (هلبرانت) سحنه جنگ ایشان را در اراکوزی قرار میدهد قبیله است که تا امروز نام و نشان آن در افسانه های محلی اراکوزی (ولایت قندهار) از بین نرفته است. اسم قبیله از زمانه های سرودهای «ریگ وید» تا حال تغییر نکرده و عیناً یک چیز است که با رسم الخط پیشین سرف «س» آن از روی شکل تحریر به «خ» مبدل شده و او از همان سوت سابقه مانده. چنانچه قبیله مذکور امروز «بربخی» یاد میشود. و الف که بعد از «س» و «ی» در کلمه «ریگ وید» دیده میشود از اختصاصات زبان سانسکریت «ویدی» است که در سانسکریت وسطی هم از این رفته و در پیشین طبعی مراعات آن نشده و «بریسایا» «بربخی» گردیده است. افسانه های محلی قندهار مسکن قبیله «بربخی» را در سواحل راست هلمند در «کسلایس» «قلعه بست» قرار میدهد و از روی افسانه ای که جناب محمد گل خان نوری در کتاب ملی هند را جمع نموده اند معلوم میشود که آوازه جنگجویی عصر ویدی آنها دهن به دهن به گوش های مردمان موجوده هم اثر بخشیده چنانچه افسانه مذکور نقل میکند که شهزاده این قوم با یکعده رفقای خود از شهر بست برآمده در «مغل کوت» هند سرزمین «گواریان» را از مغل ها به زور میگیرد طبیعی

(۱۰۷)

در افسانه موجوده که بر طبق روحیات محیط امروزی تر تیب یافته نام شهزاده
 و دیگر پهلوانان و محل وقوع کارزار و حریف آنها تغییر کرده و شکل عصری
 بخود گرفته است. نا گفته نماند که این رنگ و روغن نو که افسانه مذکور را
 رنگ آمیزی کرده است هم بی جنبه حقیقت نیست زیرا فراریکه پایان تر ذکر
 خواهیم کرد شاخه از قبیله (بریخی) دز زمانه های مقارن عصر سلطان محمود
 غزنوی و یا بعدتر در عصر مغلها به هند مهاجرت کرده و در نتیجه مابین آنها
 و مغلها زد و خوردی پیش شده است. بهر حال موضوع افسانه (فتح خان)
 (بریخی) را عجلتاً کنار گذاشته به تحقیق خویش در اطراف قبیله مذکور
 و نام آن ادامه میدهم.

چنین مینماید که این قوم در موقعیکه آریائیها از حوضه اکوس به وادیهای
 آریانا منتشر می شدند بین حوضه هیتومنت (هلمند) و هر ووتنی (ازغنداب)
 مسکن گزیده و در وادی های دورود خانه مذکور به زراعت و حیات مالدارانی
 پرداخته باشند در موقعیکه مستر (G.P. Tate) راجع به تاریخ و توپوگرافی
 و خرابه ها و اقوام سیستان تحقیقات میکرد در صفحه ۳۱۵ جلد چهارم اثر خود
 (۱) راجع به يك قبیله افغان که آنرا «بریخی Barechi» میخواند هم تحقیقات
 نموده می نویسد که «این قبیله در منطقه چکنسور و دلتای هلمند مجاور (نادغلی)
 (۲) مسکن داشتند ولی حالا در وادی هلمند در قاطی موسوم به (لندی بریخی)
 و (پلاک) و غیره زندگی میکنند ایشان از اینجایا (نیرانیها) به منطقه دیگری
 موسوم به شوراولک (۳) نقل مکان نمودند. بریخیها در علاقه خاش مضافات ولایت
 قندهار بافت میشوند. مردان این قبیله بیشتر زراعت پیشه اند. در شوراولک

(۱) Seistan. A memoir on the History, topography, ruins and, people of the
 contry

(۲) زرنج قدیم یا بنغت ساکتانا.
 (۳) بین گرشک و خاش رود واقع است.

(۱۰۸)

و هلمند هم بر یکی هاشتر وانی می‌کنند و از زمانه هائیکه تجارت بیشتر بابل، چستان ذریعه حیوانات عملی می‌شد حیوانات آنها در مقاومت و سخت سری معروف بود. در ۱۸۸۶-۱۸۸۷ در شور اوک بمن گفتند که بر یکی هادر زمانه‌های بسیار قدیم از طرف غرب در اینجا آمده‌اند. بر یکی‌ها در سلك لشکر ملی آزادخان افغان زیاد شامل بودند و مردانه می‌چنگیدند و با وجودیکه کاملاً کوچی نیستند. حیات شان بیشتر به تریبه حیوانات ورمه‌های بزرگ سفند بسته است.

پس از روی تشریحاتی که گذشت دیده میشود که بر یکی قبیله بزرگی است که در ابتداء در دوطرفه هلمند پراکنده شده و حیات دهقانی و مالداری را پیشه نموده بود و احتمالات زیاد دلالت میکند که این قبیله عبارت از عمان قبیله (بریسایا) باشد که در زمان سرود های (ریگ وید) در اراضی بین ارغنداب و هلمند می‌زیست و با مرور زمان عدّه آنها زیاد شده و بیشتر در حاشیه رودخانه‌های مذکور منتشر شده‌اند و بهمین منوال تا زمانه شکوه غزنویان در همان منطقه مانده و با ادامه حیات کوچی و مالداری در امتداد هلمند به نواحی زرنج یا بتخت قدیم سیستان هم انتشار یافتند و چون اولاده چنگیز آن قطعه زبیر او بران و «باغ آسیا» یعنی سیستان را تیمور با خاک یکسان ساخت قبیله مذکور که تا آنجاها انتشار یافته بود پس بطرف سرچشمه هلمند مراجعت کرده در حوالی قلعه بست و شور اوک و غیره متمرکز شدند. ملتفت باید بود که عناصر این قبیله مانند ساقیابل دیگر افغان در پنجاب هم وجود دارند و در آنجا به نام (ویرخ) Varaiich معروف شده‌اند بعضی افسانه‌ها رفتن ایشان را به هند به عصر سلطان محمود غزنوی نسبت میدهند و هیچ شبهه نیست که ایشان در قنوجات هند در سلك قشون سلطان شامل بوده باشند بعضی‌های دیگر مهاجرت آنها را به هند معاصر سلطان جلال الدین فیروز شاه میدانند که اول در حصار Hissar متمرکز شده و ۵ قرن قبل به (گواراوالا) Guyarawala نقل مکان دادند و افسانه

(۱۰۹)

فتح خان بریخی بکمال و شاحت جنگجویی و مهاجرت ایشان را در هندو
اشغال منطقه رابه قوم دران قسمت بخوبی تصویر میکند .
طبیعی نسبت دادن قبیله (بریخی) به (بریسایا) عصر ریگ وید تا یکد رجه
بعضی ها رابه حیرت خواهد انداخت ولی یاد کر مراتب فوق گمان میکنم زمینه
برای حیرت گسان نماید زیرا این دو اسم انفافی از روی لهجه و صوت برابر
نشده اند بلکه قراریکه ذکر رفت تحقیقات و نمود میکند که از عصر سرودهای
ریگ وید تا حال این قوم در همان منطقه خودمانده و شجاعت و سجاایای مردانه
آنها را تا امروز افسانه و داستان های ملی تصدیق میکند .

حیات اجتماعی

حوزه اگسوس و شمال هند و کیش: رویه‌رفته جامعه آریائی را در آریانا نباید به دو صورت مختلف دید یکی در شمال هند و کیش در بخدی و از ارضی مر بوطه و متصل آن و دیگر در جنوب هند و کش و حوزه معاوین غریبی رود «سندھو» (سند)

اگر چه مناسبانه با از بین رفتن سرودهای اولیه قدیم که تحت عنوان (سرودهای مجهول بخدی) از آنها صحبت کردیم زمینه معلومات ما از روی سرودها راجع به چگونگی جامعه آریائی باختری محدود شده معذک از روی باره اشارات سرود معلوم ویدی و روشنی که اوستا به خالیکاهای آن می اندازد معلوم میشود که نظام اجتماعی آریائی در شمال هند و کش در صفحات بخدی خیلی اسیاط یافته بود: آریاها بعد از بسکه از آریانا و بیجه (۱) از راه سفد به بخدی رسیدند و اینجارا کانون تهذیب خویش قرار دادند. اقلآ از ۸ هزار یا ۵ هزار ق م تا دو هزار ق م که شروع عصر مها جرت است چندین هزار سالی را در آن خطه گذرانیده و به تدریج از وضعیت خانوادگی به عشیره و قبیله و جامعه بزرگ و از خانه های مجزی و ده نشینی به قریه و قصبه و شهرهای کلان رسیده اند

(۱) در اثر حفریاتی که از طرف کنار کنان موزه ارمتیاز وانجن تاریخ تهذیب مادی ا کادمی علوم روسیه شوروی در ۱۹۳۹ در «تالی برزو» نزدیک سر قند بعمل آمده مدالی تبری پیدا شده و مردی را نشان میدهد که نصف بدش گاو است و یک نفر از علمای روسیه «بورسوف» آنرا تصویر گویت شاه (Gopatchal) پادشاه شیان معرفی کرده و «تره ور» Trever یک نفر دیگر از علمای روسی آنرا همان آدمی میداند که نیم بدن آن گاو است و در اوستا ذکر شده و عبارت از «گومرد» یا «کیومرث» است یکی از نتایجی که مدقق اخیر الذکر ازین کشفیات میگیرد این است که مینگوید نام قدیم سفد «گاو» Gava بوده و «ارانوج» عبارت از همین جایود و این نتیجه با نظریه ما موافق است زیرا ما آریانا و بیجه را در شمال شرقی سفد بین سر چشمه اگسوس و ابگرارت قرار میدهم.

چنانچه اوستا «بخدی» را بصورت شهر بزرگ و زیبا و دارای بیرق های بلند
تصویر میکنند .

طوالت دوره اقامت آریائی ها در حوزه اکوس و ترقی مراتب حیات اجتماعی
آنها از روی اشتراك ثقافت مادی و معنوی آریائی های آریانا و مهاجرینی که
در هند و فارس رفته و از روی اشتراك و تشابه زبان و دیانت و غیره بخوبی معلوم
میشود زیرا اگر جامعه باختری در زمان پیش از مهاجرت ابتدائی می بود
و مردم دور از هم ' خانواده ' خانواده و مجزی زیست می نمودند چطور اشتراك
زبان و دیانت و دیگر مظاهر زندگی بعیان می آمد؟ به این دلائل به جرئت
میتوان گفت که جامعه آریائی باختری که اساس اولیه آن به روی خانواده
گذاشته شده بود بعد از طی مراحل زندگی مالداري و البساط کشت و زراعت
و اقتضای حیات زراعتی و ترقی مراتب آن جامعه بزرگ و مترامی بعیان آمد
و نظام سلطنتی آریا بار اول در اینجا تشکیل گردید .

در فصل سوم دیده خواهد شد که چطور متن اوستا از آستانه زمان خود
به عقب نگاه افکندند و سلسله شاهان آریائی یا خستری را
به ارباب انواع میرسانند این از باب انواع که اوستا یاد میکنند
سرودهای عصر ویدی هم تذکار مینماید و درین سرودها باز نکاتی موجود
است که به دانایان قدیم و سرودهای اولیه و در نتیجه به ثقافت قدیم تری
اشاره مینماید که عبارت از ثقافت و تهذیب مشترک کتله آریائی باختری است
که در طی آن زبان ' دیانت ' ادبیات و غیره مراتب کمال خود را پیموده و این
چیزها وقتی به مدارج بلند رسیده میتواند که حیات جامعه مترقی و اهالی پهلوی
هم در مراکز بزرگ و بصورت مترامی زندگی نمایند

پیشتر متذکر شدیم که اوستا سلسله شاهان باختری را به ارباب انواع
میرساند . بنظر اوستا صورت اول جامعه باختری طوری بوده که در آن از باب انواع

(۱۱۲)

زندگانی و حکمفرمایی میسر کردند چنانچه آریایی مهاجر هندوهایشگاه
 «اندرا» را در شمال هندو کش قرار میدهد.

«اندرا» رب النوع جنگ بزرگترین ارباب انواع آریائی شمار میرود
 و چون پادشاهان آریائی قرار متن سرودهای ریگ ویدوارستا احقاد و جانشینان
 از باب انواع بودند میتوان گفت که اولین نظام شاهي در باختر بمیان
 آمده است.

قرار تحقیقاتی که در ۱۹۳۹ در شمال اکسوس در «نلی بزو» نزدیک
 سرقدن حالیه بعمل آمده تصاویر میکلی روی ظروف گلی پیدا شده که نصف
 پایان بدن آن شکل گنا و روی سر آن بشکل انسان است و علمای روسی میگویند
 که «گویت Gopat یا» «گویت شاه» را تصویر میکند که در حوزة اکسوس
 «سغد و باختر» و در بعض نقاط آسیای مرکزی داستانهای او معمول بوده و تصاویر
 او را می ساختند (۱) و «گویت» یا «گاویت» مرکب از دو کلمه است یکی «گو»
 و دیگری «یت» و هر دوی آن آریائی است. معنی کلمه (گو) معلوم است. یت
 یا «پاتی» کلمه ئی بود که در آخر اسما ملحق میشد و معنی رئیس و سر کرده
 را افاده میکرد مانند «گو ترا پاتی» رئیس اغیل، «ویس پاتی» رئیس قریبه و
 غیره. همین قسم کلمه «گو» در عصر ویدی در بسیاری از تشکیلات اجتماعی آریائی
 داخل بود مانند «گو ترا» یعنی محل حفاظت گاوها یا اغیل و «گوشتی» یعنی
 چراگاه مشترک گاوها، اولی هسته تشکیل عشیره و دومی عامل تشکیل قبیله
 گردید پس «گویت» که آرا علمای روسی «پادشاه شبان» تعریف کرده اند
 و تصاویر او روی ظروف گلی و روی یک مدال تیکری از سواحل راست اکسوس
 از سغد بان پیدا شده و حتماً در صفحات باختر هم پیدا خواهد شد اشاره

(۱) صفحه ۷۱ الی ۸۶ کتاب آثار شعبه تاریخ تهلید و منابع شرقی جلد دوم. مقاله مذکور
 به قلم K.B. Trever روسی تحریر شده.

به تشکیلات سلطنتی اریائی در حوزه اکوس به عصری میکند که حیات اریائی
کشف باختری بیشتر شکل مالداری بخود داشت (۱).

در اوستا مخصوصاً در گویش Gos yast بصورت غیر مستقیم اشاره های به
این موجود نیمه انسان نیمه گرگاور شده و اورا یاد شاه شبان خوانده اند (۲).
و احتمال زیاد میرود که قرار نظریه علمای روسی اسم «گومرت» عبارت از
«گومرد» باشد که نازد نسا و بر او از شمال اکوس کشف گردیده است.
بهر حال مقصود از تذکار این مطالب دو چیز است اول جامعه اریائی در شمال
هندو کس در بخدی مراتب حیات اجتماعی را در هر زمینه پیموده و امور اداری
و حکمرمانی هم از روسای عشین و اغیل و قبیله و قریه به بالاتر قی کرده است
چنانچه «گویت» یا «گویت شاه» که اورا «یاد شاه شبان» خوانند یکی از مراحل
متوسطی است که امروز بسا سند و عکس نشان داده میتوانیم دوم
اینکه با کشف تصویر «گویت شاه» بار اول یکی از اشخاص متذکره اوستا
از حوزه اکوس کشف شده و این امر علاوه بر اینکه ثابت میکند که اوستا مال
این حوزه شاداب است این را هم دانمود میکند که شاهان متذکره آنهم همه
از همین جا (بخدی) حکمرمانی کرده اند.

«دی دین دوسن مارتن» و فنیکه سرودهای ویدی را مطالعه میکند و حد
متوسط آنرا به قرن ۱۵ ق م قرار میدهد میگوید که: «درین عصر امپراطوری های

(۱) بعضی ها گویت شاه را شاه آریاها در آریا نوبچه میخوانند صفحه ۲۰ نوبه سوم زند
اوستا ترجمه دار مستتر چاپ اکسفورد ۱۸۹۵

(۲) در پنداهش گویت شاه موجود نیمه انسان و نیمه گرگاور رسم شده و تصویری عیناً
بهین ترتیب از سواحل راست اکوس کشف شده. یکی از علمای روسی موسوم به «ترتور»
Trever به این نتیجه رسیده است که اسم گومرت اصلاً «گومرد» بوده. از روی «گویش»
اوستا صفحه ۱۱۰، ۱۱۴ زند اوستا ترجمه دار مستتر چاپ اکسفورد (۱۸۹۵) معلوم میشود
که «پاما» و «هوسراوا» یاد شاهان دود مان پیشدادی و کیانی بلخ از «گوس Gos» یا
«گوسردن Gosurn» (زوان گاو) استعانت خواسته اند.

بزرگ و مترقی در باختر و کناره دجله و فرات وجود داشت و در خاک مصر
 خاندان رامسی‌ها سلطنت می نمودند، (۱) از بن تذکار مختصر واضح معلوم
 میشود که در عصر ویدی که آریاها در جنوب هندوکش پراکنده شده بودند
 سامی‌ها در حوزه بین النهرین و آریاهای کتله باختری در شمال هند و کن در
 باختر امپراطوری ناشکوه و مقتدری داشتند که عبارت از همان سلطنت‌های
 نیرومند آریائی باراداتا (پیشدادی)، کاوی (کیانی) و اسپه بلخ میباشند.
 یکی از مسابلی که ترقی حیات اجتماعی آریائی باختری و تراکم نفوس را
 در سفحات شمال هندوکش ثابت میسازد خود موضوع مهاجرت است که در
 حوالی (۱۹۰۰-۲۰۰۰ ق م) آغاز میشود. اثر حیات در جامعه باختری ترقی
 نمی کرد، اراضی زراعتی چراگاهها محدود نمیشد چرا آریاهایی جهت تن به مسافرت
 و مهاجرت میدادند، این موضوع بوضاحت نشان میدهد که حیات اجتماعی
 آریاهای باختر قبل از عصر مهاجرت به منتهای ترقی و انبساط رسیده بود.

در جنوب هندو کوه: آریائی‌ها و فتر که در حوالی ۲۰۰۰ ق م بنای
 مهاجرت را گذاشته و چیزی بطرف غرب و چیزی بطرف جنوب هند و کوه
 فرود می آمدند بیشتر خانواده، خانواده و عشیره، عشیره حرکت می نمودند
 و این وضعیت بزرگترین عاملی است که در تفرقه شیراز زندگی آنیها در
 جنوب هندو کوه و سایر نقاط آریانا دخالت نموده و وضعیت را چنین ساخته است
 که نظام اجتماعی خود را دوباره بر روی خانواده گذاشته و از آن عشیره و
 قبیله تشکیل نمایند و از ده نشینی به شهر نشینی برسند علت عمده که آریائی‌ها
 بعد از خروج باختر به سایر نقاط آریانا دارای تشکیلات بزرگ اجتماعی نشدند بیشتر
 همین است که مهاجرین بصورت غیر محسوس، خانواده، خانواده و با عشیره
 عشیره وقت و زمین را دید، حرکت می کردند و آقادر دوره طو لانی در يك
 نقطه تمرکز نداشتند که صورت حیات شان از قبیله بالاتر برود چنانچه این

(۱) صفحه ۱۰ مقالات جغرافیائی شمال غرب هند

وضعت نه فقط در خاک اصلی آریائی بلکه نزد مهاجرین آریائی هندی و فارسی هم مشهود است و از همین جهت است که مهاجرین هند بعد از تمر کزو اجتماع کنار گنگا به تشکیل سلطنت پرداختند و با رسوا و آمادی بواسطه خور دی قبایل از فشار اشوری ها رنج بردند و بعد از قرن ها در اثر نزید تعداد قبایل تازه وارد و تمر کزو و ترا کم آنها خویش را از زیر یوغ اسارت سامی ها رها کردند. بهر حال چون نظام اجتماعی اولیه و قدیم آریائی به اساس خانواده و عشیره و قبیله شروع شده اینک تحولات آنرا در بلا مطالعه میکنیم.

خانواده (Kulasy): درین شبهه نیست که اساس اولیه حیات آریائی در باختر و سائر نقاط آریانا به روی خانواده گذاشته شده و خانواده هسته تشکیلات حیات اجتماعی آنها را تشکیل داده بود آریائیانها کانون خانواده گی را خیلی محترم و مقدس می شمردند زندگانی خانواده گی در اثر عروسی اصولی بمیان آمده و نظام خانواده تحت نظارت پدر که رئیس روحانی و اداری بود سربرستی و اداره میشد. خانه با مفهوم عائلوی و خانواده بحيث اولین کانون کوچک ساده و پر کیف در حیات اجتماعی اولیه آریائی رول مهمی بازی کرده و روح آنها وجود زن بود چنانچه «و بسوا میترا» ریشی بزرگ و فرزانه این فلسفه حیاتی را به این وجیزه ادا کرده که: «زن خانه است» عروسی که نهاد تشکیل حیات خانوادگی میباشد نزد آریائی ها در اثر عشق و علاقه طرفین انجام میگرفت. عموماً در یک خانواده آریائی ناسه پشت اعضا وجود داشت و از آن غالباً تجاوز نمیکرد زیرا طوالت عمر در میان ایشان نسبتاً کم بود و یکی از آرزوهای آنها که از خلال سرودها معلوم میشود طوالت عمر است.

بدریه کلمه «پاتی» Patti یعنی (پادار و مالک) یا پیتری Pitri یعنی (نژاد هنده)

مسمی بود این اسم از فعل (پو Po) یعنی غذا دادن اشتقاق شده و اشاره میکند
 که پدر غذا دهنده خانواده بود . مادر مسمی به ماتری Matri بود این اسم از
 فعل (ما Ma) اشتقاق یافته که معنی آن (انداز ، کردن و تقسیم کردن) است
 و اشاره میکند که تقسیم خوراک و غیره در خانه وظیفه مادر بود . بسز به کلمه سوتا Suta
 و سوتو Sunu یاد شده که معنی آن (طرح شده یا عربده) میباشد دختر ابراتی
 Brati میگفتند این کلمه از (بری Bri) اشتقاق شده و معنی آن « دسترس »
 میباشد .

در سرود های ریگ وید در تذکر اسمای اعضای خانواده ترتیب ذیل اتخاذ
 شده که اول اسمی از کان مردانه که عبارت از پدر و پسر باشد و بعد از آن
 از کان زنانه که عبارت از مادر و دختر است تذکر رفته اند .
 اگر چه در خانواده آریائی بین شوهر و زن مساوات کامل وجود داشت
 و زن خیلی محترم بود معذالک پدر بواسطه نیروی طبیعی رئیس خانواده بشمار
 میرفت ؛ قربانی کردن و خواندن سرود های مذهبی در کانون خانواده و طبقه
 پدر بود چنانچه او را « هارتی Harti » یعنی قربانی کننده و « هاروی Harvi » یعنی
 خواننده سرود ها مینامیدند . مقام پدر در خانواده آریائی خیلی مهم است زیرا
 علاوه ریاست اداری و روحانی هر بی و معلم اطفال خود هم بشمار میرفت . مشارالیه
 مکلف بود که هر چه سر مایه معنوی داشته باشد همه را به اولاد خود منتقل
 سازد و این کار از وظایف اولیه مذهبی آنها حساب میشد و همین رویه سبب
 شد که سرود های آنها نماندند . پدر آریائی با اولاد خود در وف و مهربان بود
 حق نادیده اولاد خود را داشت ولی درین راه مبالغه نمیکرد چنانچه بکنفر که
 پسرش را کور کرده است همیشه در سرود هاطرف توبیخ واقع شده است . در
 میحث سرود ها متذکر شدیم که هر جزوه سرود ریگ وید کاریک خانواده بود
 ازین پوره معلوم میشود که خانواده های ریسی ها چه حیثیت کانون بزرگ

علمی و ادبی بخود داشت و چطور اعضا و حفاذ خانواده هادر حراست میراث معنوی
سرف مساعی میکردند .

ار کان زنانه در خانواده آریائی مقام خیلی محترم وار جمند داشت . هادر
با وجود بکه طبعاً مطیع شوهر خود بود صاحب اختیار خانه بشمار میرفت و در
تربیه دختران خویش وظیفه بزرگی بدوش داشت . دختر جوان در خانواده
آریائی عزیز و گرامی بود و عامل مسرت و خوشی تلقی میشد . در تربیه پسران
و دختران بطور مساوی توجه میشد چنانچه ریشی ها و شعرای بسیاری در میان
طبقه نسوان آریائی در عصر ویدی وجود داشت .

گو ترا Gotra و گوشتی Gosthi در مراتب حیات اجتماعی آریائی بعد از
خانواده ' عشیره می آید و کلمه (گو ترا) آریائی رامیتوان در مقابل عشیره
انتخاب کرد . معنی لفظی این کلمه (محل حفاظت گاوها) است و معلوم میشود که
خانواده هائی که برای حفاظت گاوهای خود بک آغیل مشترک داشتند جزو
بک عشیره بشمار میرفتند چون در مراتب اولی حیات آریائی مال داری رول مهمی
بازی میکرد و معیار دارائی آنها به تعداد حیوانات بسته بود . طبیعی در تقسیمات
اجتماعی آنها هم دخالت زیاد داشت و آغیل مشترک عامل تشکیل عشیره گردیده
بود . این ' گو ترا ' یا آغیل مشترک حیوانات از خود سر کرده ئی داشت که او را
(گو ترا پاتی Gotra-pati) میگفتند و خانواده هائی که حیوانات شان در بک
آغیل بود او را مشترکاً انتخاب و ازو اطاعت میکردند .

عمین قسم خانواده های متعددی که بک (گو ترا = آغیل) مشترک داشتند
چرا گاه مشترک هئی نیز مالک بودند که آن را (گوشتا Gostha) یا (ورا جاجا Vraja)
میگفتند و خانواده ها و عشیره ئی که بک (گوشتا) یعنی چرا گاه مشترک داشتند
بنام (گوشتی Gosthi) یاد می شدند . پس میتوان گفت که گو ترا یعنی عشیره از
چند (خانواده = کولا) و گوشتی که آن را عشیره بزرگ تر تر جمه میکنیم از چند

گوئری یا عشیره تشکیل شده بود . خانواده هائیکه بيك (گوئرا) مربوط بودند بحيث بيك خانواده بزرگ (Mahakula) تحت اداره بيك رئیس اداره می شدند و دختران و بچه هائی که بيك (گوئرا) تعلق داشتند میان خود در وابط خویشاوندی داشتند .

گرامه Grama از اجتماع چند (گوئتی) بيك (گرامه) تشکیل می شد معنی لفظی این کلمه « مجموعه » و « تجمع » است . زبمر Ziumer جرمنی (گرامه) را (عشیره) ترجمه میکند و از نقطه نظر مراتب حیات اجتماعی آن را بین خانواده و قبیله قرار میدهد ولی تعبیر صحیح تر آن همان است که اول ذکر شد آریائی هادر مهاجرت های خود تمام بيك (گرامه) که مرکب از مجموعه چندین (گوئتی) یا عشیره های بزرگ بود یکجا تحت نظارت سر کرده می حرکت میکردند که او را (گرامنی) Gramani یا رئیس بيك « گرامه » میگفتند وقتیکه آریائی ها در کدام نقطه می متوقف و به زراعت مشغول میشدند قریهائی را که چندین (گوئتی) تحت نظارت رئیس مشترکی در آن زندگی مینمودند هم (گرامه) میگفتند چنانچه این کلمه مفهوم قریه را یکمال صحت در گوشه شمال شرقی افغانستان در نورستان حفظ کرده و تقریباً نام های اکثر قریه جات آنها به کلمه « گرام » تمام میشود .

ویس Vis یا ویسه Sisah : از (گرامه) یا لاتر (ویس) یا (ویسه) بود چنانچه با شندگان چندین قریه را معمولاً (ویسه) میگفتند و آن را (مستقر شوندگان) ترجمه کرده اند . برخی کلمه جانا Janah را هم مترادف (ویس) آورده اند و برخی مجموعه چندین (ویس) را بيك (جانا) تعبیر کرده اند . بهر حال قطعه خاکی که در آن چندین قریه وقوع داشت و اصول زراعت و روش زندگی آنها بيك رنگ بود بنام جانا یا Janapada یاد می شد و از اهالی آن بيك قبیله تشکیل میگردد . چنانچه بیشتر از (بنکه جانا) یعنی پنج قبیله

(۱۱۹)

منذ کر شدیم و بنام « پنسه کشیتییه (Pancaksitayah) یعنی (پنج زمین) یا (پنج کشت) هم یاد می شدند. رئیس يك (ویس) را (ویساتی (Vispati) یا (راجان (Rajan) می گفتند و کلمه اخیر در مورد شاه و پادشاه هم استعمال شده است و جائیکه پادشاه در آن زندگانی میکرد آن را (پور (Pur) می گفتند و شکل قلعه مستحکم بخود داشت چنانچه هنوز هم این کلمه مفهوم قدیم خود را از دست نداده و درست مشرفی جاهائی داریم که اسم آن به این کلمه منتهی میشود مانند فتح پور، سلطان پور و غیره پس روی هم رفته مراتب حیات آریائی را از بالا به پائین چنین میتوان تقسیم کرد: جانا، ویس یا ویسه، گرامه، گوشتی یا (ورا جا)، کوترا و کولا. از روی کلمات کوترا (آغیل) و گوشتی (چراگاه) و مفهوم اسطلاحی اجتماعی آنها یعنی (عشیره) و (عشیره بزرگ) معلوم میشود که حیات اولیه آریائی بیشتر جنبه مال داری و کوچی بخود داشت. (گرامه) یا قریه و ضعیف سیار هم بخود میگرفت و آن در زمانی بود که چندین گوشتی یا عشیره بزرگ یکجا حرکت میکردند و از استقرار آنها در يك نقطه قریه های ثابت تشکیل می شد میان قریه ها راه رفت و آمد حیوانات و رزمه ها وجود داشت سران قریه و تجار کراچی ها هم داشتند که اسب آن را میکشید و از هر قریه ئی بطرف (پور) یعنی قلعه مستحکم یا ارگ شاهی راهی رفته بود.

عدم طبقات و کست در آریانا: آریائی ها در دوره حیات خود در باختر و زمانی که در جنوب و شرق آریانا مستقر بودند (کست) یا دسته بندی های اجتماعی را که بعدا در هند تولید شد تمیشتناختند یعنی مفهوم طبقات روحانیون و جنگجو و دهاقین و توده عوام در بین ایشان وجود نداشت و علت آنهم این بود که هنوز عوامل و موجبات ظهور تفرقه بمیان نیامده بود و علتی در بین نبود که روحانیت و عسکریت و دهقانی از هم تمیز شود و همه آن در حقیقت کار همه کس بود. طوریکه

در مبحث خانوادہ دیدیم پدر هر خانوادہ بیشتر ائرو حانی کانون کوچک خویش
 شمرده می شد: تعمیل مراسم قربانی و خواندن سرود های مذهبی همه کار
 او بود بناء علیہ هر پدر آریائی مرد روحانی بود که بکمال شفقت و مروت و ظایف
 مذهبی را با عاطفہ پدری یکجا اجرا میکرد. اگر چه در جملہ حواشی شاه بک
 عدہ روحانیون بودند و مخصوص بکفر مشاور مذهبی او شمرده می شد که
 در وقت آرامش عوس شاه مراسم قربانی را اجرا میکرد و هنگام جنگ با قرائت
 اوراد مذهبی زمینہ فتح را فراهم می نمود ولی باز هم طوریکہ طبقہ برهمنان در
 هند از سایر طبقات مجزی بود در آریانا شکل طبقہ مخصوصی بخود دستگرفته
 بود بلکه میتوان گفت که در اثر همین وجود مشاور ریت مذهبی بود که طبقہ
 روحانیون دارای مقام بلند در جامعه شده و از زمانہ های بعد مفکوره اشتراک
 مساعی حکومت بارو حانیت باقی ماند همین طور عسکریت در زما نیکه جامعه
 خانوادہ خانوادہ بوده و حیات اجتماعی بیشتر شکلده نشینی داشته باشد آیا
 دفاع خانوادہ و قریه و طبقہ تمام اهل خانوادہ و قریه میباشد از بن جهت
 عسکریت و جنگجویی هم کار طبقہ مخصوصی بود.

هكذا دهقانی . در جا معنی گذر کرت دهقانی و کشت و کار اراضی هم بهیچ
 صورت بکدام طبقہ معین تخصیص یافته نمیتواند چنانچه اعضای خانوادہ
 آریائی وقتیکہ با زمین و کشت بیشتر علاقه پیدامی کردند بلااستثنا به زراعت
 مشغول می شدند. پس به این ترتیب آریائی های آریانا باوصف اینکه به خانوادہ
 و عشیره و عشیره بزرگ و قبیلہ و قریه تقسیم شده بودند تفرقه به معنی طبقات
 اجتماعی یا کست که پسان در هند دیده میشود در میان آنها وجود نداشت و بک
 فرد در عین زمان روحانی امر جنگی و دهقان بود و بکمال درستی مفهوم
 هر یک از کلمات فوق را در موقعش ایفا میکرد.

طبقہ بندی جامعه که معمولاً در هند بنام (کست) یاد میشود وقتی صاحب

مفهوم خارجی شد که آریائی های مهاجر با عرق سیاه پوست هندی که آن را از خودیست تر تصور میکردند در اراضی شرق اندوس مواجهه شدند . نفرقه نیکه دره وقع جنگ و نهاجمات پیدا شده بود با سیر فتوحات آنها بخاک پنجاب بیشتر شده و برای نگهداری خویش و خون خویش از لوٹ بیگانه در سدد بر آمدند که از آنها بر کنار مانند . جنگ آریائی های آریانا و داسیوس های بومی هند طوریکه اقتضای هر جنگ است در نظام حیات آریائی های مهاجر تغییراتی بمیان آورد . محیط تو و علاقه با مردمان دیگر آن رامعین تر ساخت چنانچه بار اول فرق اجتماعی (بر همانا) رو خانیون (را جانا یا با کشاری یا) شهزادگان با جنگجویان و «ویسیا Visya» شهری ها و «سودرا» یعنی طبقه بومی اچوت ظهور کرد و تا امروز بکمال شدت دوام دارد .

حکومت شاهی : اساس حکومت آریائی حکومت شاهی بود و این اساس بصورت طبیعی از امریت پدر در کانون کوچک خانواده شروع شده به کلان عشیره (گوترا بانی) و ملک قبیله (گرامه بانی) و رئیس قریه (ویس بانی) و شخص پادشاه (را جان) و نظام سلطنتی منتهی گردیده است . آریائی ها بصورت دموکراتی زندگی می کردند و در اطاعت رؤسای خود مراتب را دیده از پدر تا شخص پادشاه مقام هر کدام را بجایش احترام می نمودند و رؤسا هم بنوبه خود از پدر گرفته تا کلان عشیره و ملک قبیله و رئیس قریه به زیر دستان خود مهربانی داشتند . همچنین شخص پادشاه بارؤسا و ملکان و عشایر و قبایل و قاطبه رعیت به منتهای لطف و مهربانی و کمال شفقت رفتار می نمود .

ناجائیکه از خلال ادبیات و بدی معلوم میشود حکومت شاهی در اثر احتیاج عامه مردم بمیان آمده و خود آنها اساس آنرا گذاشته بودند و شاه هم انتخابی بود . در بعض سرود ها از حکومت شاهی ارثی هم صحبت شده ولی بیشتر اوقات در انتخاب شاه قوه بدنی و لیاقت اخلاقی و اداری دخالت زیاد داشت

در انتخاب پادشاه ریشی‌ها، (داناویان) «گرامنی‌ها» یا رؤسای دهات و مجالس عوام و اعیان که بنام‌های «سمتی» و «سپها» یاد شده‌اند هر کدام اظهار نظریه می‌توانستند. پسان‌ها که رژیم شاهی مقتدر شد سلطنت ارثی بیشتر رواج پیدا کرد. شاه به کلمه (راجان) یاد می‌شد و معنی اصلی آن «نجیب» بود. قبیله شاهی محترم بود و اعضای آن به نام راجانایا Rajanaya خوانده می‌شد. پادشاه لباس فاخره، مزین باطلا و جواهرات استعمال می‌کرد: در دربار صاحبین و حواشی قریب شاه مرکب بود از اعضای قبیله شاهی، مشاور مذهبی که بنام «یوروهیتا Purohita» یاد می‌شد و معمولاً قریب تخت پادشا می‌نشست و در اداره امور به او مشوره میداد. گرامنی (رؤسای قبایل) سوتا Suta یا عراده ران شاهی، سنانی Senani با «سردار سپه» و غیره. پادشاه شخصاً قشون را در جنگ قیادت می‌کرد. سواره نظام و عراده‌های جنگی از او حمایت می‌نمود. عابدات دولتی را بیشتر مالیات رعایا تشکیل میداد و چون پول و طلا نسبتاً کم بود بیشتر مالیات جنسی از قبیل جنوبات و حیوانات می‌برداشتند. پادشاه در قلعه مستحکم بازرگ که آنرا «پور» می‌گفتند زنده گانی می‌کرد.

بیشتر متذکر شدیم که جامعه آریائی در شمال و جنوب هندو کش پیش از عصر مهاجرت و بعد از آن دو دفعه مراتب اجتماعی را بشرحیکه ذکر رفت بيمودند و در هر دو مرتبه مراتب به نظام شاهی منتهی شده است.

درین هیچ شبه‌ئی نیست که اولین نظام شاهی آریائی در باختر بعمل آمده و افتخار اولین مرکزیت جامعه آریائی و ظهور اولین حکومت شاهی به این قطعه زیبا نسبت میشود با وجودیکه متأسفانه سرودهای قدیمه بما نرسیده است معذالک سرودهای معلوم و پندی و متن اوستا «مهابارانه» شاهانی را یاد آوری میکنند که سلاله نسب آنها بالا رفته و به ارباب انواع متصل میشود چیز عجیبی که این مفکوره را نائید میکند موضوع لزوم انتخاب شاه است که متن اوستا

(۱۲۳)

و سرود ویدی و سائر قسمت های قدیم ادبیات سانسکریت مانند « مهابهاراته »
بیک لهجه از آن صحبت میکنند و ستاوت مذکور میشود که « اهورامزدا »
« بمای قشنگ » را خواسته و گفت: « قوانین مرا در میان گروه مردمان
تبلیغ نما » یا ما خود را مستعدا انجام این وظیفه بزرگ ندیده و استنکاف ورزید.
و در نتیجه حامی و پادشاه منتخب گردید. در مهابهاراته ذکر است که چون
مردم بعزت نبودن شاه در مضیقه بودند و خود را بی سرحس میکردند از « برهما »
در خواست کردند که شاهی برای آنها انتخاب کند. برهما (مانو) را
احضار نموده و گفت پادشاه شو مشارالیه اشکال وظیفه شاهی را عذر آورده
و استنکاف ورزید آنگاه مردم پیش شده و به او اطمینان دادند که این وظیفه را
قبول کند و از سنگینی بار سلطنت ترسد زیرا با دادن عسکر و قوه و پول
و حیوانات او را کمک خواهند کرد و به او اطاعت خواهند نمود.

به این ترتیب واضح دیده میشود که روح این دو منبع یک چیز است و با وجود
فاصله زمان و مکان لزوم سلطنت در مراتب قدیم حیات آریائی بکنوع
تصویر شده است.

قراریکه بیشتر تحت عنوان حیات اجتماعی آریائی در شمال هند و کش
شرح داده شد بعد از طی مراتب مختلف نظام سلطنتی آریائی با اول در صفحات
شاداب و حاصل خیز باختر تشکیل شد و پادشخت آن شهرزیبای بخدی بود.
آریاها بعد از انتخاب پادشاه در اطاعت او امر سحیح او میکوشیدند و به او اظهار
علاقه و محبت میکردند. برای تقویت بنیان سلطنت مالیات معموله را که بیشتری
جنسی بود می برداختند ریشی ها و دانا یان قوم به کلمات جذاب و عبارت موثر سرود
مدحیه می ساختند و از آریاب انواع سعادت و سلامتی شخصی و فر سلطنتی او را
خواهش میکردند چون سرود مدحیه مذکور سنگ اول نهادن شهنامه های
آریانا، خراسان، افغانستان است اینک بعضی پارچه ها را از « اتاروه و دا »

افتباس وتر جمه میکنم: (۱) «پادشاهی مرتزاست و با همه شکوه خویش بتورو آورده است مانند مالک و حکمفرمای یگانه مردمان بدرخش.

ای پادشاه! بگذار همه آسمانها ترا اسلا بزنند و مردمان بتو خدمت کنند. مردمان قبيله و این قلمرو پنجگانه آسمانی ترا پادشاه خویش میدانند بر فراز قدرت شاهي و نقطه اعلی حکمفرمایی شاهانه بنشین و آنگاه مانند مرد مقتدري بما ثروت و گنج ببخش.

و ابستگان ترا اسلا خواهند زد و بسو بتو خواهند شتافت اگهی مانند منادی و مبعشر فعالی با تو همراه خواهد رفت.

بگذار فرزندان شان از دوستی به راه بهتری رهنمونی شوند تو ای مرد مقتدر باجها و تحایف بیشماری خواهی دید.

* * *

«ای اندرا این شهزاده مرا تجلیل نما، بلندکن وقوت بده، او را حکمفرما و یگانه رهنمای مردمان بساز، دشمنانش را بپراکن و رقبایش را بدست خودش بسیار تادر مجادله ها و کشمکشها تفوق و برتری ازو باشد.

او را از ده گاوهای شیری و اسپها بهره بده و دشمنانش را از ان محروم بساز. ای اندرا بگذار هنگامه بزرگی و شهزادگی او در آفاق شنیده شود و هر دشمنی را، همه بدخواهان او را، به او بسیار مغلوب کن.»

* * *

تو ای پادشاه بر همه بزرگی، رقبای تو و تمام کسانی که با تو مخالفت میکردند یائین تر از تو هستند.

تو یگانه حکمفرما و رهنما و پیشوایی و اندرا همراه و معاون تست. فتح

(۱) این پارچه ها را از روی متن انگلیسی عالیقدر خاقلی بزواک مدیر عمومی پستوتوله لطفاً ترجمه کرده اند.

و فیروزی بیاور ، مانند شیر خود های دشمنان را بگیر و مانند پلنگ بدخواهات را پراکنده ساز .

ای حکمفرما و پیشوای یگانه ، دشمنان را مغلوب کن . بگیر و آنچه را در دست شان است بدست آور .

سبها رسمیتی یا مجلس عوام و اعیان : آریاها به اساس نظامی که در بنو قتها آنرا « دمو کرانی » یاد میکنند زندگی داشتند و در کار های قبیله ای و حیات قریه رده و امور بزرگ مملکتی از مشوره و نظریات و افکار تمام طبقات توده کار میکردند و برای این منظور مجالسی داشتند که دوی آن معروف است « سبها Sabha » اصلاً مجلسی بود که در قریه ها تشکیل شده و در آن معاملات کوچک ده و قریه را فیصله می نمودند این مجلس در هر قریه بزرگ تشکیل میشد و برای انعقاد آن در هر قریه به اطاق و محل معینی وجود داشت و در آن همه مردم بلا استثنا شامل میشدند و در آن مشاجرات و معاملات خویش را فیصله می نمودند و حتی از محل انعقاد آن برای بعضی بازی ها هم کار میکردند و از بعضی اشارات معلوم میشود که زن ها هم در آن شامل میشدند این مجلس شباهت زیاد به جرگه های قبیله ای ما دارد که هنوز هم قبایل کوه نشین و کوه چپی برای حل و فصل بعضی کار های داخل قبیله خود تشکیل میدهند .

« سمیتی » هم یک نوع جرگه قومی بود ولی مانند « سبها » همه توده مردم بلا استثنا در آن شامل شده نمی توانستند بلکه مخصوص ریشی ها و نجبا و اعیان قوم بود چنانچه بسکجا در سرود ریسگ و بد اشاره شده است که ای اندرا رفقای تو یعنی کسانی که اسپ ها و عراده ها و رومه ها و دارائی دارند در مجلس سبها داخل میشوند . ازین جمله معلوم میشود که « جرگه سبها » مخصوص طبقه اعیان و بزرگان قوم و مملکت بود .

مدققین در اطراف مفهوم مجالس فوق‌الذکر بصورت‌های مختلف اظهار نظر به کرده‌اند و بعضی هردوی آنرا عبارت از یکتووع مجلس میدانند و میگویند که اریاها در عسرویدی بلا استثنا در همه مجالس خود شامل شده میتوانستند ولی باز هم به فرق آنها قرار بکه بالا شرح داده شد اظهار نظر کرده‌اند. در مجلس دومی یعنی در «جرگه سمیتی» شخص پادشاه هم شامل میشد. «زیمر» Ziumer میگوید که پادشاه در مجلس «سمیتی» انتخاب میشد ولی بدون شبهه مجلس سبها هم در مورد انتخاب شاه بی‌مدخلیت نبود چنانچه بک فقره رنگ وید میگوید «همه مردم ترا به پادشاهی انتخاب کرده‌اند» و این نتیجه رأی تمام توده مردم است که در مجلس‌های سبها در قریه هادرا انتخاب پادشاه خود اظهار رأی کرده‌اند.

چیز دلچسپی که هنوز در میان قبایل افغان موجود است وجود مقرراتی است که در جرگه‌های قومی و قبیلوی خویش از آن کار میگیرند. این قوانین مانند «لندی‌های» ببتو که شاعر آن معلوم نیست وضع‌کننده معینی ندارد و حتماً در آن از مقررات قدیم جرگه‌های سبها و سمیتی آثار زیاد موجود است و در جمع‌آوری آن باید صرف مساعی زیاد بعمل آید.

عروسی: بیشتر ذکر نمودیم که اساس اولیه زندگانی اجتماعی آریائی به تشکیل خانواده استوار بود و چون بگانه وسیله تشکیل این جامعه کوچک و مقدس عروسی میباشد. مسئله از دواج نزد قبایل آریائی نیکوترین عمل مقدس بشمار میرفت. در جامعه که اساس اصلی زندگانی بر خانواده و ده و قریه گذاشته شده و پدران به انتقال معنویات و سرودها به اولاد خود از روی عقیده مکلف بودند طبعاً عروسی از مقدسات شمرده میشد.

عروسی در میان خانواده‌های آریائی با مسرت بزرگی استقبال میشد و از خود مراسم ساده و زیبایی داشت. مهمترین عامل خوشی عروس و داماد

(۱۲۷)

وسعدت خانواده این بوده که بیوند ازدواج آنها به اساس عشق استوار بود. آریائی همان طوریکه شیدای مناظر زیبای طبیعت بوده و توصیف ماه و خورشید و ستاره و شفق از خلال سرود های آنها جسته جسته معلوم میشود و در امور زندگانی همیشه طرف زیبا و مقبول آنها نگاه میکرد در انتخاب همسر و رفیق حیات جز راه عشق طریق دیگری نمی بینم. آریائی ها در عصر ویدی مانند قبایل چادر نشین امروز بکمال آزادی و آزادی حیات نیمه دهقانی و مال داری خود را در مراتع سرسبز و دامنه های خرم کوهها بسر می بردند. زن ها و دوشیزگان جوان در کشتزارها و دامنه های کوهها و در میله ها و مجامع عمومی مخصوصاً در «سامانه» که بکنوع میله عمومی بود با جوانان در تماس بودند و به آزادی همسر خود را انتخاب میتوانستند.

بیشتر در مبحث خانواده ذکر نمودیم که دختر جوان عامل مسرت خانواده بشمار میرفت اینجا علاوه میکنیم که جوانان آریائی بصورت عمومی دختران را خیلی دوست داشتند و تنها صدای آنها کافی بود که تازهای قلب حساس بسیاری را به تکان آورد چنانچه در یکی از سرودها منجمله ذکر است: «جوانان صدای دختر جوان را بقدری دوست دارند که رب النوع ستایش خود را از زبان بشر بشنود» این جمله کوتاه يك عالم عشق است و به اندازه مقام دختر جوان را در جامعه آریائی بلند نشان میدهد که از آن برتر تصور نمیشود. عشق اگرچه يك كلمه است و يك مفهوم دارد و عروسی آریائی بر اساس آن گذاشته شده است معذالک چون دل آریائی منبع احساسات لطیفه و تمام حواس او محکوم نوای حسن بود هر چه داماد و عروس جوان و زیبا می بودند مراسم عروسی آنها در عالم معنویات به بیشگاه آریا با انواع به مراتب بلند مسرت تلقی می شد چنانچه جمله ئی از خود سرودها شاهد این قول است:

« برای اینکه از باب انواع با آوازه‌های پرمسرت خود در مسرت عمومی شرکت
جویند باید داماد جوان و عروس فشنک باشد »

بلی این موضوع نه تنها در جمله فوق ذکر شده بلکه بار بار در سرودها به آن
اشاره رفته زیرا تنها چیزیکه آربائی‌ها از آن تنفر داشتند زشتی و بدرنگی بود
چنانچه میگفتند (زشتی مانند گرز آهنینی است که مردها را میزند) در سورتیکه
بدگلی و بدرنگی را جوان های آربائی به (گرز صدمه رسانی) تعبیر کنند
خود قیاس میتوانید که این قوم حسن دوست تا چه اندازه عاشق زیبایی بودند
و در انتخاب همسر خویش بکدام پایه جمال و زیبایی را اهمیت میدادند .

در باب لزوم قطعی ازدواج اگرچه بیشتر اشاره شد ولی در خود سرودها
این مفکوره را به اندازه بیک تعبیر ساده و فشنک ادا کرده اند که انسان بحیرت
میرود . میگویند : (زن به اندازه‌ئی برای مرد ضرور است که زه برای کمان)
نگاه کنید این جمله ساده در خود چه تشبیه بکروادی و چه مفهوم بزرگ
اجتماعی دارد .

دخترانی که بدون مراعات عشق شوهران متمول انتخاب می نمودند بنظر
خوب دیده نمیشدند . دختر کوریامعیوب به آسانی شوهر نمی یافت اگر کسی حاضر
به گرفتن آنها میشد معانعی هم در بین نبود . عروسی در عروسی اقسام مختلف
داشت . معمولاً رضائیت طرفین دختر و پسر شرط بود ولی در آخر رضائیت برادر
و یا والدین هم دخالت داشت . بعضی اوقات دخترها را دزدی کرده و می بردند
لیکن این کارها عموماً به رضائیت خود دخترها بعمل می آمد . به ریشی‌ها بواسطه
معرفت و دانائی شان بیشتر دختر میدادند .

اصول عروسی بعد از موافقت طرفین چنین بعمل می آمد که داماد لباس های
نو پوشیده و بادوستان و خوبشاوندان به خانه عروس میرفت . طبیعی عروس هم
لباس های عروسی پوشیده و منتظر داماد و داماد خیل می بود . یکی از مراسم عمده

(۱۲۹)

عروسی این بود که داماد دست عروس را گرفته و هر دو با لای تخته سنگی می ایستادند و داماد به عروس خود میگفت: «من هر دهم و تو زن 'من سامان' «Saman» هستم و تو 'رك' «RC» من آسمان هستم و تو زمین 'اینجا من و تو یکجا میشویم و از ما اولاد بعمل می آید» بعد از انجام این عمل داماد دست عروس خود را گرفته و او را به دور آتش خانواده میگرداند نگاه در عروسی که گاوهای سفید آنرا میکشید و با گل های خود روزینت بافته بود با برای ساز و موزیک و خواندن سرود عروس را بخانه خود می برد و مراسم خوشی چندین روز دوام میکرد.

اربابا در آریانا معمولاً يك زن میگرداند؛ پسران هادر میان مهاجرین آریانی در هند گرفتن چندین زن هم رواج یافته بود. پدر و مادر در ازدواج دخترهای خود سن و سال آنها را بیشتر مراعات میکردند و کوشش داشتند که دختران بزرگ را اول تر شوهر بدهند. در سرود رینگا وید موضوع دخترانی که شوهر نکرده و در خانه پدر بزرگ شده بودند بکرات ذکر شده چون سلسله نسل يك خانواده با داشتن پسر دوام میگرد آریاها تولد پسر و کثرت آنرا در خانواده بیشتر نیاز میگرداند. آرزوی بلند شوهر در يك خانواده نو تشکیل داشتن حیوانات اهلی برای تربیه و تغذیه ' پارچه زمین برای کشت و زراعت و انتظار پسری بود که هر کدام با نشان دادن مراتب دانش و رشادت عضو مفید خانواده گردد.

عدم پسر در يك خانواده به منزله ناداری تلقی میشد و در چنین مواردی گرفتن پسر خواننده ها متوسل میشدند. بعد از وفات شوهر زن عموماً در خانه شوهر می ماند و کمتر اظهار علاقه به شوهر دیگر می نمود.

علاقه بین زن و شوهر به مفهوم صحیح آن در سرودها ترسیم شده و عین

(۱۳۰)

احساسات آنها از دو قره ذیل معلوم میشود: «داما دعروس را طوری تعقیب میکند که آفتاب از عقب شفق در خشان ظاهر شود» و «زن در خانه شوهر مانند ستاره قطب ثابت قدم است».

مقام زن در جامعه ویدی: با وجود اینکه از خلال سرود ها چنین معلوم میشود که آریاها در عصر ویدی نسبت به دختر ' تولدی بسر را در خانه خود نیاز میکردند این مسئله دلیل شده نمیتواند که مقام دختر وزن در خانه و در جامعه عصر ویدی پست و حقیر بوده باشد. چون نگه داری و شوهر دادن دختر عامل نشویش خانواده شمرده میشد و بسر برعکس به خانواده خود کمک های مادی رسانیده میتوانست ازین جهت به تولدی بسر بیشتر مایل بودند. در نریبه خانواده که پدر و مادر متکفل آن بودند بسر و دختر فرق نداشت و هر دو یکسان تعلیم و تربیه میشد. طبیعی بسر بیشتر با پدر خویش در کار های بیرون خانه شریک بود و دختر رادر کانون خانواده مادر نریبه میکرد. دلیل روشنی که در عصر ویدی تعلیم و تربیه دخترها وزن ها را ثابت میسازد وجود یک سلسله «ریشی ها» با شاعرهائی است که از میان طبقه نسوان آریائی در عصر ویدی ظهور کرده و ایشان مانند ریشی های که از میان مردان برخاسته اند در تمام شعب معرفت وقت آگاهی داشتند. شعر میساختند مراسم قربانی را اجرا میکردند و سرود هائی بنام از باب انواع می سرودند و ازین رهگذر مقامی مساوی با ریشی های مرد در جامعه اشغال کرده بودند و اسامی بعضی های آنها قرار آتی است. شهزاده خانم «کوشا» شاعره معروفی بود و اشعار او در کتاب اول ریگ وید سرود ۱۱۷ و کتاب دهم سرود ۳۰ و ۴۰ قید است. «لویامودرا» شاعره معروف دیگر است و نمونه کلام او در کتاب اول سرود ۱۷۹ گنجانیده شده همین قسم «ما ماتا» «ایالا» «سوربا» «اندرائی» «ساسی» هر کدام شاعره های معروفی بودند

(۱۳۱)

و نمونه های سخن آنها در کتب مختلف سرود ریگ وید قید است (۱)
 یکی از بزرگترین ریشی‌ها « وِسوامیترا » میگوید که: « زن خانه است »
 این جمله کوتاه و پر معنی نشان میدهد که وجود زن عامل تشکیل کانون خانه
 و خانواده است. درین شبهه نیست که سر رشته امور خانه در عصر ویدی متوجه زن
 بود معذالک به کارهای بیرون خانه هم به شوهر خود کمک میکرد حتی مثال
 های در سرودها داده شده که زن ماشوهر خود در جنگ و مقابله دزدها
 شرکت می جست .

(۱) برای اینکه قدرت کلام و طرز تخیل یکی ازین شاعره ها معلوم شود پارچه شعر
 شهزاده خانم « گوشا » را که در کتاب اول سرود ۱۷۷ ذکر است و دوست عزیزم یزواک
 ترجمه نموده اینجا میدهم .
 « ای اسون (ستار گمان صبح) عراده شما که سریعتر از خیال است . عراده تکه آت را
 اسپهای دلیر و تندمی کشند . بسوی مردمان می شتابد . که امیر وید تا متر لگه یا کان را جستجو
 کنید . ای دلاوران و پهلوانان اینجا راهبشگاه مایابید .
 شما ای صاحبان کار نامه های عجیب « وندانا » Vandana را برون آورید تا مالک
 فیروزی و شکوه گردد . مانند زرافانی که مدفون باشد . چون کسبک در سینه تپاهی و فنا خیسیده
 باشد . مانند آفتاب که در حلقه ظلمت پنهان باشد .
 ای « اسون » شما به معاونت قوت ها و نیرو های بزرگ تان . آن مرد باستانی « شیواواتا »
 را به آغوش جوانی سپردید . شما ای « ناساتیا » عراده تان را بکارید تا دختر آفتاب را
 با همه شکوهی که دارد بردارد .
 شما ای کسانیکه همراه جوان هستید و با اسپ های گند می خویش با با لها چابک بر واز
 میکنند « بیوجیو » را از بین امواج بحر بیرون کردید .
 ای صاحبان کار نامه های عجیب ، زمین را شیار کردید . و جو کاشتید برای انسان
 شیره غذا دادید « داسیو » (بومیان هند) را با کرنای خویش از میان بر داشته دور افکندید
 و به « آریا » روشنی وسیع ورخشندگی دادید که به آفاق بخش شد .
 ای بزرگان ! من از شما استعانت میکنم . ای « اسون » به نیازهای من به دیده لطف بشکرید
 ای « ناساتیا » بمن ثروت زیاد و تنول کثیری بدهید که با اطفال همراه باشد .
 این کار نامه های بزرگ و شجیعا نه شما که آن را در دوره های باستان کرده اید مردم
 میداندند . نیاز میکنم که ای صاحبان قدرت و نیرو . دعا های من در حالی شما خطاب شوند که
 فرزندان دلیر و شجاع در اطراف من ایستاده باشند .»

بازی و ورزش : از سرود های ریگ وید و اشاراتی که در موارد مختلف شده معلوم میشود که قبایل آریائی در عصر ویدی و بیشتر از آن به انواع ورزش و ساعت تیری ها و بازی ها در هوای آزاد در داخل خانه مشغول میشدند از مشاغل عمدتاً آنها در هوای آزاد یکی شکار بود که نه تنها وسیله ساعت تیری بلکه یکی از منابع بزرگ زندگی آنها هم بشمار میرفت تیر و کمان و سنگ شکاری استعمال میشد پرند ها را با تور و دام و بعض حیوانات مثل گرگ و شیر را به نلک می گرفتند هکذا در چاهای که روی آنرا خس پوشک میگردند بعض حیوانات وحشی را می گرفتند .

اسب سواری و اسب دوانی : آریا های عصر ویدی به اسب سواری و اسب دوانی و سواری عراده ها نیکنه اسب آرا کش میگرد شوق مفرط داشتند راجع به اندازا يك جمله یکی از سرورده چنین میگوید : « ای اندرا به کک ما از نقاط در دست به سواری دو اسب زیبا بیا و این سوهارا بنوش * يك جای دیگر چنین ذکر شده : « پهلوانان ما با اسب ها پرواز کرده بکجا آمدند » همین قسم از اسب دوانی و اسب دواننده تذکرات زیادی در سرودها داده شده .

طاس بازی : یکی از مهمترین سرگرمی آریاها در عصر ویدی چه در هوای آزاد و چه در داخل خانه بکنوع بازی بود که با طاس اجرا میشد اگر چه اصول آن پوره معلوم نیست اینقدر گفته میتوانیم که بعض اوقات با سه و گاهی با چهار و گاهی هم با پنج طاس بازی میشد و در هر ده کده و قریه همان جایی که مجلس قبیلوی « سبها » دایر میشد معمولاً مردم برای وقت گذرانی و اشتغال به چنین بازی ها هم جمع میشدند . ریگ ویدتقلب و خدعه را در بازی یکی از جنایات بزرگ حساب میکنند .

اتن ورقص : قرار بنگه از بیانات سرورده معلوم میشود در عصر ویدی و بیشتر از آن مردان و زنان اتن می انداختند ورقص میگردند ولی معلوم نمیشود که زن و مرد

(۱۳۳)

یكجاهم رقص می نمودند بانه . اتن طور بیکه امروز در میان قبایل افغان و نورستانی معمول است عیناً به همین رویه در عصر وید در میان آریاهای آریانا معمول و مروج بود . جوانان آریائی کاکل های دراز خویش را باروغن چرب کرده و در حالیکه خویش را با کگل های قشنگ خود روزینت میکردند ، دسته دسته آواز خوانده به میدان های اتن حاضر میشدند . اتن مانند امروز عموماً در هوای آزاد و در میدان های عمومی بعمل می آمد چنانچه واضحاً در کتاب دهم سرود ۷۶ فقره هشتم يك جمله چنین میگوید و گردشخیم مانند مردانی که اتن می انداختند بهو بلند میشد ، اتن جنگی عبارت از همین اتن عادی بود که در آن نفری به تعداد زیاد شامل میشدند . این اتن با آواز نهب دهل بهترین وسیله نئی بود که جوانان را در میدان جنگ گرم میساخت .

در عصر ویدی رقاصه هائی که بیشه آنها رقص بود هم وجود داشت در موقع اجرای مراسم عروسی و دفن مرده رقص های مخصوص معمول بود . در بعض جاها به رقص دختران جوان هم اشاره شده .

خواندن و موزیک : آواز خواندن و مراتب قدامت آن تنها به نژاد آریائی اختصاص ندارد بلکه میتوان گفت که بشر از هر عرق و نژادی که باشد در قدیمترین مراحل زندگی آواز خواندن را بنوعی بلد بوده و برای کلماتیکه رنگ شعر داده بود شیوه خواندن هم حتماً داشت . از عمو میات گذشته اگر آریاها و مخصوصاً آریاهای عصر ویدی را در آریانا نگاه کنیم خواهیم دید که آواز خواندن و تغنی در میان آنها خیلی معمول بود در میان کتلهائی که شعر گوئی کار میرائی خانواده های آن باشد ، مردمانیکه حفظ سرودها را از وظایف اولیه مذهبی و خانوادگی خود بدانند . خانواده هائیکه رکن بزرگ آئین آنها روز سه مرتبه خواندن سرودها باشد چیز طبیعی است که آواز خواندن از قدیم ترین زمانهها تا عصر ویدی و بعد از آن در میان ایشان معمول

(۱۳۴)

بوده و به مراتب ترقی رسیده بود. قبایلی که شعر میگویند، سرود میسازند
این می‌اندازند: امکان دارد که آواز نخوانند.

همین طور موزیک، در حالیکه شعر، سرود خواندن، این باشد موزیک
از لوازمات آنهاست. موزیک بعقیده پروفیسر «کیت» Keith در عصر ویدی
مراحل ابتدائی خود را بیموده بود ازین نظریه معلوم می‌شود که آریاهای آریانا
مراحل اولیه موزیک را بیموده و اساس موزیک آریائی ازینجا به ماورای
شرقی اندوس تشر شده است. آریاها در آریانا سه نوع ادوات عمده موزیک
یعنی آلات تاردار و آنهائیکه با برف و دست زده میشد همراهی میشاختند و آنها
را به نام های «دندوبهی Dundubhi»، «وانا Vana» و یونا Vuna یاد میکردند.

یکی از شعرای ریگ وید میگوید که: «آواز توله از رهاشگاه مسعود» یا ما
شنیده میشود. چون رهاشگاه یا ماد در شمال هندو کش عبارت از همان قصر
«وارا» است که در بخدی بنانهاده بود گفته میتوانیم که در قدیمترین مراحل
زندگانی خود آریاهای آریانا به اساس موزیک بلد بودند و پادشاهان بزرگ
بخدی در ترویج آن سرف ماسعی زیاد میکردند موزیک علاوه بر اینکه در
مجالس سرود راتن و مراسم عروسی و دربار شاهان کمال عمومیت داشت در
مجاربه هم مورد احتیاج بود و برای تشجیع و تهیج جوانان و ترسانیدن دشمن
بهترین وسیله بشمار میرفت. یکنوع نشیده های مخصوصی که در محضر
پادشاهان و سرداران قومی و بزرگان خوانده میشد به «دناس تیونی»
Dnastutis یاد میشد و اشعاران بیشتر شکل مدحیه داشت.

سامانه: این کلمه در سرود ریگ وید زیاد ذکر شده و عبارت از یک نوع
میلهئی بود که در میدان های آزاد اجرا میشد درین میله تمام طبقات جامعه
مرد، زن، پیر، جوان، اطفال، ریشی ها، پهلوانان، ورزشکاران، سوارکاران
همه شامل میشدند و در آن ابراز لیاقت و هنر نمائی میکردند. ریشی ها پارچه

(۱۳۵)

های شعر و سرود خود را میخواندند. جوان ها اقسام مظاهرات ورزشی بعمل می آوردند و سوارکاران به اسب دوانی و مسابقه میادرت می ورزیدند. دخترها و زنانها برای ساعت تیری و حتی انتخاب همسر در بین میله شرت میکردند این میله بعضی اوقات شب و گاهی هم روز تشکیل میکردند. اگر شب دایر میشد تا صبح دوام میکرد و اگر روز بعمل می آمد تا شام دوام مینمود. انواع بازی ها و آتن و رقص از طرف شامل شوندگان اجرا میشد و موسیقی نوازان و خوانندگان بانوای موزیک و خواندن خوبش حاضرین را مسرور و مشغول مینماختند. جبه ها و میله های ملی که امروز معمولاً در اوائل بهار در نقاط مختلف افغانستان در هوای آزاد تشکیل میشود به میله « سامانه » عسر و بدی شباهت زیاد دارد و یونانی ها این خاطره قدیم را تحت پروگرام معینی آورده بودند.

جنگجویی و اسلحه : جنگ و جنگجویی یکی از مشاغل عمده آریائی ها

بود. زندگی نیمه کوچی و نیمه زارع که بیجا شدن قبایل را از یکجا بجای دیگر ایجاب میکند طبیعتاً این کتله باشهامت را برای مجادله آماده ساخته بود. در موقع جنگ عموماً تمام قبایل آریائی شامل می شد خود شاه شخصاً دستجات جنگجویان خود را سرگرد میگرد و روحانیون و شعرای قبایل با خواندن دعا و مناجات و اشعار رزمی روحیات جنگجویان را بلند برده و راه فیروزی را برای ایشان آماده می ساختند.

پادشاه و نجیبای سلحشور در میان عراده های جنگی سوار شده و میجنگیدند در این عراده ها دو نفر جا می گرفت یکی سرباز و دیگری عراده ران اولی بطرف چپ و دومی بجانب راست می نشست و تا اندازه زیاد کامیابی سرباز به قابلیت عراده ران مربوط بود سائر مردم عوام قبائل پیاده میجنگیدند و از خود دسته های خورد خوردی داشتند. اسلحه آنها عبارت از تیر و کمان، نیزه و تبر

قمه. فلخمان بود و مهمترین همه تیر و کمان بشمار میرفت. زره و کلاه خود نزد ایشان مجهول بوده. سرباز خود به سر کرده زره می پوشید و قمه در کمر میزد و کمان را به دوش می افکند. چوب تیرهای آنها قسماً از می بود و بیسکان آن را از شاخ یا از قلز می ساختند. تیرهای زهر آلود هم گاه گاه استعمال می نمودند با وجودیکه اسپ سواری و اسپ دوانی نزد آریائی ها بسیار معمول بود و بر علاوه در کس کردن عراده های جنگی هم از آن کار میگریفتند ولی در سرودها از استعمال سواره نظام در جنگ تذکری بمیان نیامده است.

البسه: آریائی ها عموماً ازیشم گوسفند بافته می شد و عبارت از دو باسه پارچه بود. قراریکه در میان اطفال امروزه نورستان معمول است پارچه های پوست را هم بصورت لباس استعمال میگردند آریائی ها به تزئینات سرور خود سلیقه و ذوق مخصوص داشتند وزن و مرد هر دو فرقه زیورات طلائی بازوبند، گلو بند، گوشواره، انگشتر حلقه کفش و غیره می پوشیدند لذا از هر نقطه نظر که دیده شود یادگارهای حیات عصر (ریگ وید) یا تمام جزئیات آن هنوز در میان قبایل افغان مشاهده میشود و جوانان زیبا ورشید افغان انگشترها، حلقه ها، گوشواره ها و حلقه کفش و بازوبندها بصورت پوش تعویذ و غیره استعمال میکنند. درین شبهه نیست که زندگانی قبلوی و دمو کراسی قبیله افغان حیات نیمه مالدار و نیمه زارع با تمام ملحقات آن که عبارت از رعمه داری، استعمال لینیات در غذا، شوق آئین و رقص و بسا چیزهای دیگر می باشد مظهر زنده حیات عصر ریگ وید آریائی های افغانستان است پس هیچ غرابت ندارد که مردان قبایل در آرایش خویش بگوشتند و انگشترها و بازوبندها و گوشواره ها استعمال نمایند. همین طور گذاشتن موی سر و کاکل تا سرشانه از یادگارهای قدیم آریائی است که آن را به مواظبت چرب میگردند و شانه می نمودند زن ها موهای خود را می بافتند و مردها در بعضی مواقع آن را بیج بیج داده

(۱۳۷)

بیک طرف شانه میگردند. از اختصاصات قبیلهٔ *Vasishtas* این بود: که کاکل‌های خود را بطرف راست تاب میدادند. ککل کردن هوی نزد آنها مجبول نبود. امارش را عموماً میگذاشتند و مانند جوان‌های افغان که در روزهای اعیاد ملی ککل‌های طبیعی را به سرویخن خود میزنند. عصر ویدی هم در مواقع خوشی و میله‌های قومی جوان‌ها به کاکل‌های چرب کردهٔ خود ککل‌های خود را میخلا میدند.

زراعت و مالداری: آریائی‌های عصر ویدی نه تنها زراعت بیشه و نه محض مالدار بودند بلکه به هر دو دست داشتند ولی با وجود اینکه زراعت و مالداری هر دو در میان آنها معمول بود بیشتر به مالداری و تربیهٔ حیوانات اشتغال می‌ورزیدند. در بعضی قسمت‌های سرودی که در مورد بکنها ذکر شد بسیار در دیگر اشعار داشتن گله‌های گاو و گوسفند و اسب مخصوصاً ریه‌های گاو را زیاد التماس نموده و آن را یکی از علائم دارائی و نیک بختی تصور می‌نمودند.

شعرا و قتیکه اشعار مدحیه و غیره برای قبیله میخواندند بطرف راست آنها بصورت بخشش و حق الزحمه *یک-راس گاو* و میگذاشتند و گاو علاوه بر اینکه در قله و سایر حوایج زراعتی استعمال می‌شد در کشیدن کراچی‌ها هم بکار می‌افتاد اسب بیشتر در کشیدن عراده‌های جنگی و در روانیدن که یکی از ورزش‌های مخصوص آنها بشمار میرفت استعمال می‌شد دیگر از حیوانات خانگی آنها گوسفند و بز و سگ بود که برای شکار و حفاظت ریه و نگاهبانی آنها هنگام شب بکار میرفت. آریائی‌های مالدار اگرچه در اوائل بیشتر به تربیهٔ حیوانات شوق داشتند چون در افغانستان منبسط شدند بطوریکه (مکدوئل) در صفحهٔ ۱۶۶ ادبیات سانسکریت میگوید میانی اولیهٔ زراعت را از مملکت مافرا گرفتند و چون کلمهٔ قله (*Krish*) در سانسکریت ویدی و اوستانی هر دو معمول است نظریهٔ فوق را تقویت میکنند. زراعت در عصر ریگ‌وید در میان آریائی‌های آریانا ترقی نموده بجائی رسید که بر علاوهٔ اینکه مایحتاج و خوراکیهٔ شان را تکافو

میگرد وسیله داد و ستد و تجارت آنها نیز گردید. قولبه آنها فرار بکه « اتروید » شرح میدهد يك قسمت فلزی داشت که گاو آن را میکشید و زمین را شخم میکرد چون زمین شخم شده بود روی آن دانه می پاشیدند و بواسطه جوی های سر باز آبیاری میکردند موضوع دروغله باد اس و دسته کردن آن و گذاشتن دسته ها در خرمن و تشکیل خرمن و کوبیدن و پاک کردن آن با غرابال همه بکرات ذکر شده. دانه که میکشند خوب معلوم نمیشود که چه بوده سرودها آن را یاوا Yava یاد کرده اند (۱) و از روی بعض سرودهای تازه میگویند که مطلب از کشم بوده ولی یقین معلوم نیست که مقصد از « یاوا » آریائی های عصر برنج و بد افغانستان چه بود. نورستانی ها بکتوع نان نازک را که از آرد ارزن می پزند « یاوه » گویند.

تربیه حیوانات اهلی و مخصوصاً نکه داری رمه های گاو شیری بز و گوسفند و بز گاو در عصر ویدی خیلی عمومیت داشت علاوه بر اینکه شیر بز و گاو در غذا و خوراک گاو نریب « شروب سومامد خلیت زیاد داشت از پشم و پوست این حیوانات برای تهیه لباس خود کار زیاد میکردند. گاو و مخصوصاً گاو شیری در حیات و نظام اجتماعی آریائی از قدیم ترین زمانه ها تا عصر ویدی و بعد از آن دخالت و اهمیت زیاد داشت. هر خانواده آریائی بکعبه کافی حیوانات اهلی داشت. خر برای حمل و نقل اسب برای سوازی و کس کردن عراده های جنگی ماده گاو و بز برای شیر بز گاو برای قولبه و سگ برای حفاظت خانه و منزل استعمال میشد. اگر چه اسب در انتشار و پیشرفت آریائی و مهاجرت و جنگ ها و فیروزی های آنها کمال مدخلیت داشت ولی اهمیت گاو شیری اگر از آن زیاد تر نبوده کمتر بهیچ صورت نبود. خانواده های آریائی در عصر ویدی هر کدام به اندازه کافی گله های گاو داشتند و بیشتر دیدیم که وجود رمه های حیوانات

(۱) در نورستان نان ارزن نازک را (یاوه) گویند.

(۱۳۹)

مخصوصاً رمه‌های گاوهای شیری در تشکیل آغیل و چرا گاه و بصورت غیر مستقیم در مراتب مختلف نظام زندگانی اجتماعی آنها تاثیر افکننده بود. قراریکه از سرودها استنباط میشود علامه دارائی خانوادهای آریائی داشتن رمه‌های حیوانات و مخصوصاً گاوهای شیری بود. پادشاهان هر کدام رمه‌های شاهی داشتند و ویشی‌ها را که سرودهای مدحیه میساختند و دیگر خدمات اجتماعی بعمل می‌آوردند بکعبه گاو بخشش میدادند و موضوع اکثر سرودها را انقضا و خواهش حیوانات تشکیل داده است.

تا جایی که از سرودها برمی‌آید چنین معلوم میشود که حتی واحد خریداری و تبادل اجناس هم گاو بوده چنانچه مقدار معین گیاه سوما را در مقابل یک کعبه معین گاو تبادل میکردند و چون حیوان قابل تبادل را «پاسو Pasu» میگفتند مدت‌ها این کلمه معنی دارائی را افاده میکرد چنانچه رومن‌های قدیم کلمه «پیسو» یا «پکوس Pecus» را به معنی ثروت استعمال میکردند (۱) و حتی زمانیکه بول هم در میان آنها بمیان آمد به «پکوس» یا «پکو Pecu» مرسوم شد در قطار بخشش عده گاو بسان بخشش عده اسب و خروشت و عراده حمل و نقل و غیره بمیان آمد. اهمیت گاو و لزوم آن در عصر ویدی باعث شده بود که حتی در همان عصر هم از کشتن آن احتراز کنند چنانچه بعضی از ریشی‌ها این مسئله را قدغن کرده بودند.

صنعت: تا گفته نمائیم که آریائی‌های عصر ویدی افغانستان بکلی از مبادی صنعت بی بهره نبوده بلکه تا اندازه کافی صنعت در میان ایشان خصوص در اواخر عصر (ویدی) پیش رفته بود. از همه بیشتر صنعت چوب در میان آنها ترقی کرده و نجاری نزد آنها بیشتر با اختیاری بشمار میرفت زیرا نجار احتیاج بزرگ و اساسی آنها را که عبارت از عراده‌های جنگی و کراچی‌های مخصوص کشت (۱) یسه که تا حال در کشور ما در عوض بول استعمال میشود به این کلمه بی ارتباط نیست.

و زراعت بود تهیه میکرد چون مانند بختون ها و نورستانی ها ظروف خا نسکی آنها کمتر از چوب بود ازین جهت هم اهمیت صنعت کار چوب بیشتر حس می شد. مشروب کوهی (سوها) مخصوصاً در ظروف چوبی نوشیده میشد. نا گفته نماند که تجارهای ایشان در تزئینات عراده های جنگی بسیار میکوشیدند و شعرا مهارت خویش را به کسانیکه عراده ها را درست میکردند مقایسه کرده اند.

بعد از تجار با صنعت کار چوب، صنعت کار فلز که روی عمر فته آهن گر و مس گر و زر گر امروزی را در بر میگردد نزد آنها با اهمیت تلقی می شد. مشارالیه در کوره های که با بال پرندگان بیکه میکرد سنگ معدنی را میکشادخت، دینگ های خورد و دینگر ظروف معمولی را از فلز میساختند. در سرودها فلزی بنام «Ayas ایاس» ذکر شده لیکن واضح نمیتوان گفت که مقصد از آن چه بوده معنی مس، آهن و برنج هر سه را از آن میتوان کشید شاید قلمی باشد. دباغ و صنعت دماغی هم در میان آنها معمول و مروج بود. کار بافت تنگه و بوریا ازنی بیشتر به زن ها تعلق داشت نزد کار این مطلب در اینجا بی مورد نیست که پیشه وری و دست زدن بیک ازین حرفه ها در عصر ریگ و بد چیز بست در جامعه نبوده بلکه اسباب افتخار همگان بشمار میرفت و کسانیکه به پیشه های فوق الذکر مشغول بودند با شرف ترین اشخاص قباایل بشمار میرفتند.

خوراک: در غذای آر بائی ها بر طبق زندگانی قباایل ما لدار شیر مدخلیت زیاد داشت که خالص یا مخلوط با حبوبات خورده میشد. مسکه هم زیاد بمصرف میرسید. از آرد حبوبات با شیر و مسکه کلهجه درست میکردند سبزی و میوه جات در تغذیه شان مدخایت زیاد داشت. گوشت قربانی حیوانات مثل ترگاو و گوسفند و بز هم بمصرف خوراک آنها میرسید. در مواقع میله های عمومی بیشتر ترگاو ها را میکشند و از روی عنوان (اتی تیکوا Atithigua) یعنی (کشنده ترگاو برای مهمان ها) معلوم میشود که بعضی اشخاص بصورت خصوصی وظیفه دار این عهده

(۱۴۱)

بودند. چون آریائی‌ها اسپ هم گناه گناه قربانی میکردند درین مواقع گوشت آنرا نیز میخورند ولی بواسطه قلت قربانی اسپ گوشت آنهم کمتر و بصورت غیر عادی بمصرف میرسید. ماده گاورا بواسطه اینکه شیر میداد و از شیر آن خورا که های مختلف بدست می آمد نمی کشتند و آنرا (اگونیایا Aghonyaya) (غیر قابل کشتن) میدانستند ازین جا معلوم میشود که احترام ماده گاو در میان آریائی های هند چیزی است که ناعصر ریگ وید اثرات آن معلوم میشود معروفترین مشروباتی که آریائی‌ها استعمال میکردند (سوما) است که از عصاره کدام گیاه کوهی و شیر و عسل ساخته میشد. چیدن گیاه سوما در کوهها و کشیدن عصاره و اختلاط آن با شیر و عسل کارزنها بود. مشروب سوما بعد از مهاجرت شاخه آریائی‌ها از افغانستان به هند از بین رفته و در عصر اوستائی هم بنام هوما باقی ماند. سوما اگرچه در عصر (ریگ وید) خاصیت مخصوص مذهبی بخود گرفته بود و بیشتر در مواقع اجرای مراسم قربانی صرف می شد ولی اینهم دال به این است که این مشروب در میان توده عوام عمومیت زیاد داشت. مشروب دیگری که در عصر (ریگ وید) در میان عوام رواج داشت (سورا Sura) نام داشت که از عصاره حبوبات استخراج می شد و واضحاً دارای خواص مستی آور بود چون محل روئیدن بت سوما یکی از نشانی های محل اقامت آریائی است در آن زمینه بحث علیحده هم نوشته شده است.

عقاید: آریائی‌ها در مراتب اولی و قدیمترین روزهای زندگانی خود در «آریانا و بچو» و بخدی از دین و آئین معنی اصل کلمه هیچ نوع آن را نمی شناختند اما طبعاً مناظر زیبا و قشنگ طبیعت و قوه های مجیر العقول و عجیب آن در ایشان تاثیر نموده آفتاب ایشان را گرم میکرد. ماه سیاهی شب را به نور قره قام خود روشن می ساخت. ستارگان در دل شب با تالو و اشکال الماس نمای خود ایشان را واله می ساخت. رعد و برق از ماورای لایتنهای

(۱۴۲)

فضا آنها را تهدید می نمود ، ظلمت خوف انگیز شب چون فرا میرسید طبعاً ایشان را افسرده می ساخت و باز دمیدن صبح ، سپیده شفق ، طلوع آفتاب و حرارت منفعت بخش آن روح تازه در ایشان دمیده افکار سیاهی را که از تهدید شب عائد شده بود در وی نمود بهمین نوع مناظر بدیع و شکفت آور طبیعت و تغییرات دائمی صحنه آن دائماً ایشان را بخود مشغول ساخته بکنوع جذبه در آنها تولید میکرد چنانچه همین جذبه است که آهسته آهسته نزد آریائی ها در مراتب اولی حیات ابسط یافته شکلی بخود گرفت که آن را میتوان « احترام عناصر طبیعی » خواند . دین آریائی مربوط مظاهر طبیعی بود و امید استفاده از عناصر و ترس از آن طبعاً ایشان را مربوط به طبیعت ساخته آهسته آهسته آنها را اول به احترام و باز به تمجید و توصیف قوای طبیعی رادار ساخت و از همین جا است که هر حلقه دومی در سیر مراتب مذهبی آریائی بمیان آمدن و از آن پایان تر صحبت خواهیم کرد .

بیشتر گفتیم که از سرود ویدی نمیتوان به آسانی دین آریاها را به معنی اصل کلمه شرح داد . این موضوع اگر چه شرح بسط زیاد میخواهد ولی باز هم به چند کلمه می میتوان گفت که سرود ویدی با وجودیکه در اثر احتیاج میرم مذهبی بمیان آمده و اجدقوانین و نظام و اصول و اساس و فروعات و مراسم مشخص یک دیانت معین نیست . بعضی از مدققین به این موضوع اشاره میکنند که در سرودها آثار دیانت های مختلف دوره های قبل النار بیخ آریائی تاثیر افکنده و بصورت پراکنده مظاهر آنها معلوم میشود . روی هم رفته در دیانت آریائی در عصر ویدی مخصوصاً در عصر « ریگ وید » بکعده قوای سری مظاهر عناصر طبیعی بنام های « وارونا » (آسمان پرستاره) ، اندرا (رب نوع رعد و جنسگ) ، سور یا میترا (مهر ، آفتاب) ، اگنی (آتش) ، سوما (مشروبی که از گیاه کوهی و شیر و عسل ساخته میشد) ، ماروت (باد) ، آسمان ، زمین ، شفق ، شب ، روز ، ستاره

(۱۴۳)

صبح و شام و غیره و غیره اسم برده شده هکذا درین ردیف اسمای بعض شاهان هم تذکار رفته که اشاره به احترام و پرستش اجداد میکند مبداء و اصلیت شخصیت های مذکور آنقدرها روشن نیست و داستان های مربوطه آنها قسمت های متضاد هم دارند معذالک سرودها روی هم رفته در توصیف و ستایش آنها رقف شده و معلوم میشود که آریباهای عصر ویدی عناصر طبیعی را نامها و شخصیت معین داده و آنها را با داستان های کهن پرستش اجداد مخلوط کرده اند .

آریبا عناصر پرستی آریبائی چه مراسمی داشت ؟ و این مراسم در کدام جای و محل معین انجام میگرفت بانه ؟ بطوریکه بیشتر اشاره کردیم مراسم مذهبی آریبائی آنقدر مشخص نیست که اینجا شرح یابد و اگر بیاورم مراسم هم داشت مربوط به قربانی و نوشیدن سوها و یارده چیزهای دیگر بود که با شروط و اساس معین مراسم کلی مذهبی را نمایندگی نمیتواند . قراریکه ظاهراً معلوم میشود میتوان مراسم مذهبی آنها را دو حصه نمود : یکی مراسم رسمی مانند قربانی ها و صرف سوها و دیگری مراسم خانوادگی . در قسمت اولی بیشتر ریشی ها و طبقه منور شرکت می جست و دومی در کانون خانواده روز سه یا پنج دفعه بعمل می آمد . ریاست مراسم مذهبی در کانون خانواده متعلق به پدر بود و مادر و دیگر اعضای خانواده در آن شرکت می جستند مراسم دیگری در اوقات معینه سال در کانون خانواده صورت میگرفت . ریشی هائی که اصلاً از روی پیشه روحانی بودند فقط در بعض مراسم معینه خانوادگی مانند مراسم عروسی ، وفات ، و در دادن آتش در کانون خانواده جدید و غیره مداخلت میکردند .

به این ترتیب گفته میتوانیم که آریباها برای اجرای مراسم مذهبی بنام معبد کدام محل مشخص و معین دیگر نداشتند و چون مراسم مذهبی آنها مانند خود مفکوره آئین شان ساده بود معبد و عبادت آنها اشکال و تکلفی نداشت . بعضی مراسم قربانی که خارج خانه بعمل می آمد عموماً در یکی از

نقاط قشنگ دامن طبیعت اجرا میشد. لذا این را هم میتوان گفت که دامن طبیعت معبد آنها و شنیدن تمجید و توصیف عناصر طبیعی و کارنامه‌های خارق العاده اجداد عبادت شان بود.

قربانی یکی از مشخصات آئین آریائی عصر ویدی است و آنرا بگونه مجبوریت و قرضی تلقی میکردند که ادای آن بر هر فرد و خانواده لازمی و حتمی بود زیرا تصور میکردند که به این ذریعه ارباب انواع در حل مشکلات با آنها شریک شده و طرفین از آن برخوردار خواهند خورد چنانچه درین مورد میگفتند: « قربانی کنید تا ارباب انواع غنی شوند آنگاه شمارا مستعد و غنی خواهند ساخت... از غذا موجودات پیدا میشود از باران غذا بمیان می آید و از قربانی باران میخیزد... کسیکه به گردش این عراده کمک نمیکند سزاوار زندگی نیست.» (۱)

درین شبهه نیست که آئین ساده و ابتدائی آریائی با تحول تدریجی مراتب مختلف را بپمود و قوای طبیعی آهسته آهسته درمخیله آنها صاحب شخصیت و نام و نشان و صفات و سجایای علیجده گردیده است. از خلال سرودها اینطور هم حس میشود که مجموع تمام عناصر مفید و نورانی را «دوس Davos» یعنی «ذرات درخشان» میگفتند و در اکثر زبان های هند و اروپائی نام «خداوند» (ج) از همین کلمه با جزئی تغییراتی بمیان آمده و در بیشتر مفهومی لغوی آن به شکل (دیوه) یعنی چراغ باقی است «دوس» کلمه بود که به آن بلااستثنا تمام ارباب انواع و مظاهر مفید و نورانی طبیعی را یاد میکردند و حتی قوه مافوق کل را بنام «دوس پاتر Dyeus Pater» مسمی ساخته بودند ازین رو بعضی ها به این نظر به هم رسیده اند که آریاها پیش از عصر اوستا

صفحه ۲۵۵ کتاب ذیل تالیف واله دیوسن

Indo-Europeens et Indo-iranien. L, Inde jusque Vers 300 av. J. C.

حتی درخور قوی‌بندی هم موضوع وحدانیت خداوند (ح) را حسن نمود. بودند. بهمین
 اساس بعضی از مدققین اظهار میکنند که آریاها اگر چه در ظاهر امر قوای
 طبیعی را تمجید و ستایش میکردند با الواسطه خالق کل آنها را هم میشناختند.
 «مستر داس» در اثر خود موسوم به «ریگ وید یک کچر» (۱) تحت عنوان
 «وحدت در تعدد» درین موضوع به تفصیل وارد شده و اظهار میکند که در سرود
 ریگ‌وید تعدد اسمای ارباب انواع مثلاً: اندرا، میترا، وارونا، اگنی و غیره
 نام‌های مختلف یک ذات واحد است. مشارالیه درین مورد نظر به «مستر گریفت»
 (۲) را چنین می‌آرد: «نمونه‌ای که شعرا ذکر کرده اند همه در حقیقت اسمای
 یک ذات واحد است که قدرت ما فوق کل را تشکیل میدهد و از خود مظاهر
 مختلف دارد.» مستر داس بعد از ذکر فقرات متعدد متن سرود ویدی تحت
 عنوان «پراجپاتی» که در ریگ‌وید بنام «هیرانیه کر بها» ذکر شده و معنی
 تحت اللفظی آن «هسته طلائی» است سرود ذیل را می‌آرد که از آن مفهوم
 وحدانیت و یگانگی ذات خداوندی روشن میگردد و ترجمه آن قرار اتی است:
 «در شروع خلقت نوری تجلی کرد. او مالک تمام مخلوقات است. او
 زمین و آسمان را آفرید. آیا او آن نیست که قربانی‌های خود را به او تقدیم کنیم؟
 او که نفس داد او که قوت بخشید او اهرش راهمه ارباب انواع می‌پذیرند. سایه
 او فناپذیر است. آیا او آن نیست که قربانی‌های خود را به او تقدیم کنیم. او که در سایه
 عظمت خود بیکانه پادشاه ذی‌روح و جنبندگان است. او که بر انسان و حیوان یکسان
 سلطنت میکند. آیا او آن نیست که قربانی‌های خود را به او تقدیم کنیم؟
 او که هیماوات، سمودرا، راشا (۳) شاهد عظمتش میباشند. کسی که این
 همه مناطق از آن اوست. آیا او آن نیست که قربانی‌های خود را به او تقدیم کنیم
 او که قدرتش آسمان را نورانی و زمین را محکم نسکه داشته. او که آسمان‌ها را

(۱) صفحه ۴۷۲ (۲) مستر گریفت یکی از مترجمین سرود ویدی میباشد (۳) نام‌های گوه
 و اویانوس و رود خانه است.

برقرار نموده، او که بیعایش طبقات فضا درید قدرت او است. آبا او آن نیست
 که قربانی های خود را به او تقدیم کنیم؟
 او که قدرتش حتی بر آب های غریب بوده مستولی است. او که «افوق تمام ارباب
 انواع است. آبا او آن نیست که قربانی های خود را به او تقدیم کنیم؟
 او که خالق زمین است معاشر نمیرساند. در سایه نظام معین حکمفرمانی
 میکند. آفرید کسار آسمان و آب های درخشانده و غریب بوده است. آبا او آن نیست
 که قربانی های خود را به او تقدیم کنیم؟
 ای «یراجیانی» جز تو کسی دیگر به این مخلوقات حیات نداده. استدعا میکنیم
 خواهشی را که برای آن قربانی شو تقدیم کرتا ایم بر آورده شود و ثروت مند گردیم.»
 * * * * *
 تا کنون نماند که در آخر عصر ویدی نزد شاخه آریا های مهاجر هندی بعضی عقاید
 تازه فونوی هم پیدا شد. جادو و جادوگری در عقاید آنها داخل شد و حتی بعض حیوانات هم
 طرف تمجید و ستایش واقع گردید که بدان کاری نداریم و بیشتر منحصر به هنداست.
 * * * * *
 مهمترین عناصری که نزد آریایی ها در عصر ویدی به شکل ارباب انواع
 درآمد بود قرار ذیل اند:
 د دیوس Dyaus آسمان
 پریثیوی Prithivi زمین
 آفتاب به نام های مختلف مثل: سو بار، ساو یثار، یوشان، متیرا،
 رودرا و غیره باد که بنام های وایو Vayu و اتا Vata و ماروت Marut باد می شد.
 اگنی Agni آتش
 اندرا Indra (رب انواع رعد یا جنگ)
 سوما (مشروبی که از عصارهٔ یکم نوع گیاه کوهی مخلوط با شیر و عسل ساخته میشد
 و با حرارتی که در بدن تولید میکرد در صفت ارباب انواع قرار گرفته بود)

(۱۴۷)

وارونا: رب النوع آسمان ستاره دار

برای تعیین شخصیت های بعضی های آنها ذیلاً کمی نشر بح میدهیم
«اندرا»: قرار بکه از خلال متن سرودها معلوم میشود مهمترین تمام
ارباب انواع آریائی اندرا بوده که اصلاً در اوائل و هله رب النوع حامی
کدام قبیله فاتح بوده و قرار بکه در مبحث (بکتهها) ملاحظه شد. قبیله
سحلشور «بکتها» را همیشه حمایت می نمود اندرا چون حامی جنگجویان
بود علامه فارقه اورعدو برق یا آتش آسمانی را تصور می نمودند و رفته رفته
بکلی شکل رب النوع جنگ بخود گرفت در جنگ هائی که آریائی ها بر علیه
داسیوس ها بومیان هندی نموده اند همیشه از اندرا استعانت و فیروزی میخواستند
سده هائی که بنام اندرا می دادند بیشترش مشروب سوم بود اندرا نوای
توله و مستی مشروب کوهی (سوما) را دوست داشت و چون این دو چیز
از اختصاصات کتله آریائی این عصر بود میتوان گفت که اندرا نمونه کامل
فرد و ذوق آریائی عصر ویدی و پیش از آن شمرده میشد «اندرا» در کشتار
حیوانات خارق العاده مخصوصاً مارهای بزرگ و اژدهای کوهی هم صرف
مساعی زیاد نموده و قصه های اژدها که در عصر بودائی رونق زیاد پیدا کرده
و تا حال در مخیلات ساکنین افغانستان وجود دارد منبعش را عجالتاً تا سرود
های عصر (ریگ وید) بلند برده میتوانیم قصه های اژدهای کوهی و خرابه ها
و غیره که امروز در میان ما مروج است سراسر از خلال سرودهای ریگ وید
معلوم میشود. اینک بک گوشه را بصورت نمونه ترجمه میکنم (۱)

«میخواهم کارهای اندرا را بیان کنم. اولین کارهائی که به زور سلاح
انجام داده است. مشارالیه مار رازده است شکم کوه را در انده است تا آب
مجرا پیدا کند مشارالیه ماری را که در کوه بود زده است برای او تراشتار

(۱) صفحه ۳۱ کتاب مدنیته قدیم هند.

اسلحه‌ئی ساخت خروشان آب‌ها مانند کارها بوغ زده مستقیماً بشتاب بطرف
بحر پایان می‌شدند .

• • •

وارونا : وارونا که او را رب النوع آسمان تعبیر میکنند بررگترین
رب النوع آریائی و سرچشمه حیات بخشا و نیکوکاری بشمار میرفت و با اندرا
که همیشه در جنگ و قتل دستباز بود فرقی کلی داشت نسبت به اندرای جنگجوی
« وارونا » رب النوع باشکوهی بود که مقام رب الارباب بخود گرفته بود
آریائی‌ها آفتاب را چشم آسمان را لباس و طوفان باد را نفس او تصور میکردند
و ایجاد آسمان و زمین و باد را به او نسبت میدادند. عقیده داشتند « وارونا »
همه چیز را می‌بیند و می‌شنود و نظام جهان را اداره میکند آریائی‌ها از اندرا
نزوت و فتح میخواستند و از وارونا التماس می‌نمودند که ایشان را از حزن
و کدر و ارهاوند بیخشا بدو عفو کند. یکی از سرودها که روح معتقدات آریائی را
نشان میدهد چنین آغاز میشود .

« آنکه دود نیای بدین وسعت را از هم جدا کرده « و ارونای « با عظمت
است . آسمان را بزرگ و بلند آفریده ستاره گان را جدا کرده و زمین را
وسعت بخشیده من بخود میگویم چه وقت به جوار وارونا ملجا « خواهم یافت؟
چه وقت بادل صاف اثرات رحمت او را خواهد دید؟ ای وارونا من میخواهم گناه
خود را بدانم من از آنهایی که میداند بر سان میکنم تمام عقلا متفقاً بمن يك
جواب دادند که وارونا بر علیه توفیر شده‌ای وارونا این گناه بزرگ چه بوده
که به سزای آن دوست شاعر را میزانی؟ آن را بمن بگوای کسی که مغلوب
نمیشوی و ذات خودت خودت را نگاه میکند آیا میشود که باین عرض عبودیت
از گناه پاک شوم (کتاب هفتم سرود ۸۶ ترجمه بر کین) (۱)

(۱) از روی ترجمه بر کین از صفحه ۳۳ - ۳۴ کتاب مدیات قدیم هند ترجمه شد .

(۱۴۹)

اگنی: اگنی رب النوع آتش است و چون آتش در کانون خانوادگی آریائی همیشه بود اورا صاحب اختیار دائمی خانه بارب النوع کانون خانوادگی تصور می نمودند که آبادی و فراخی زندگی و ازدیاد نسل از برکات او بود چنانچه ازین جهت او را پدر انسان میدانستند و در موقع تولد طفل نوزاد میگفتند « ستایش کن اگنی درخشانی را که اینجا حاضر است و بشو حیات بخشیده زندگی ما را اطوالت بده ای اگنی منقسم حیات تو که تقویه می بخشی تو که رخساره ات از مسکه پر است و در آغوش مسکه تولد شده می مسکه عسل و شیر گاو را بنوش بالای این طفل مانند پدر بر سر هوا طبت کن . »

اگنی رب النوع قربانی هم شمرده می شد و چنین تصور میرفت که از میان چوب مذبح برآمده و نذر و تحایف و قربانی را می خورد . اگنی در مخلیله آریائی ها جاودانی بود زیرا چنین عقیده داشتند که اگنی مانند جرم آسمان و باد و طوفان دریای درختان جنگل مخفی است و با تالاب و برق آسمانی تولد میشود و چون از آب های اولیه هم اگنی بمیان آمده لذا قدامت زیاد دارد پدر ارباب انواعی میباشد که در اثر تقدیم قربانی ها ظهور کرده اند .

سوما: سوما در عصر ریگ وید عبارت از عصاره گیاه کوهی بود که قرار افسانه ها عقابی از آسمان آورده بود و در کوه « منجوان » می روئید دختران وزن های آریائی عصاره سفید یا زرد گون این گیاه را در زیر اشعه ماه از دامنه های کوهها جمع نموده با آب و شیر و مسکه و عسل مخلوط کرده ازان مشروب مفرح و سحت بخشی می ساختند و در حین اجرای مراسم مذهبی به نام ارباب انواع نذر میکردند و بیشتر مردان طبقه شریف از آن می خوردند .

چون این مشروب قوت میبخشید و دماغ را مفرح می ساخت آریائی ها تقویت دل و اعصاب ، فرحت دماغ ، قوه عضلات ادامه حیات و حتی زندگی جاویدان را از نوشیدن آن انتظار داشتند و این خصایص کار را بجائی رسانید

که سوما هم در صف ارباب انواع قرار گرفت .
 سوما و نوشیدن آن یکی از مراسم بزرگ و تحایفی است که آریائی ها بنام
 ارباب انواع خود تقدیم میکردند و قرار بیکه در مبحث علیحدۀ این فصل خواهید
 دید محل نشو و نمای گیاه سوما کوه های افغانستان بود نوشیدن این مشروب
 تا آخرین مراحل عصراوستائی در ممکت ما معمول و مروج بود . چون گیاه
 سوما را در روشنی ماهتاب جمع میکردند و بیش ازینکه عصاره آن گرفته شده
 ساقه های آن را در آب و شیر میکذاشتند و در انجام تبسط می شد تصور میکردند
 که از اشعه ماه چیزی در آن حلول کرده ازین جهت عصاره زرد کون آن را
 قطرات طلائی آسمان یا «شبنم مهتاب» تصور می نمودند که سبک گاهان بر گیاه
 مذکور ریخته و آن را نشو و نما میداد . در میان ارباب انواع آریائی آنکه
 از همه بیشتر به شرب سوما میل داشت اند را رب النوع جنگ بود تا صاحب
 نیرو و توانائی شود .



آریائی ها تا جائیکه از خلال مضامین سرودها استنباط میشود ارباب انواع
 مجرد که مفهوم معنوی را نمایندگی کند کمتر داشتند فقط یکی دوتائی قهر و
 عقیده و غیره را نمایندگی میکرد و بر خی دیگر عبارت از صفات ارباب انواع
 فوق الذکر است که در دماغ ها بعضی اوقات شخصیت علیحده جایز شده است .
 تا گفته نمایند که بعضی ارباب انواع آنها جوهره جوهره و دسته دسته هم بودند
 مانند «میترا - وارونا» یا ماروت - واسو Vāsu و ادیتیا Adityae و غیره .
 آنچه که روی هم رفته در آئین آریائی های عصر ویدی قابل ذکر است این
 است که جلو روابط بین انسان ها و ارباب انواع بدست انسان است که با تقدس
 و قربانی آن را اداره میکرد و برای حصول آرزوهای خود نذر و قربانی هم میکردند
 ارباب انواع آریائی طوریکه ترسیم شده اند قوی بودند و نسبت به عدالت

(۱۵۱)

و خیر اندیشی، بیرومندی داشتند. قراریکه بالا ذکر شد تنها (وارونا) با حضور خود همه جا و با خبری از اعمال انسان تنها رب النوع آنها است که بیداری و مواظبت وجدان بشری را ترسیم می توانست.

ساده ترین نذر آنها مراسمی داشت خانواده کی که پدر با همسر خود در کانون خانواده اجرا میکرد و عبارت از شیر و مسکه و حبوبات بود و جزئیات مراسم آن معلوم نیست. قربانی بزرگ عبارت از کشتن اسب بود که شاه و دولتمندان و رؤسای قبیله بدان اقدام میکردند.

جسد مردگان را عموماً در خاک پنهان میکردند آینه مردگان آنها از روی سروده‌ها چندان روشن معلوم نمی شود گاهی از روی بعضی قسمت‌ها استنباط میشود که با آب‌ها یکجا می شدند، برخی الحاق آنها را با نباتات اشاره میکنند و بعضی هم میگویند که بعد از مرگ دوباره زنده شده با یاما «Yama» اولین پادشاه متوفی یکجا با ازاد علیحده زندگی بسر می بردند. (۱)

سوما: در میان ارباب انواع آریائی که رول مهمی در حیات و آئین آریائی بازی کرده یکی «سوما» است که اصلاً و اساساً یکنوع مشروبی بود که یسان اصول ساخت آنرا بیان خواهیم کرد. این مشروب با داشتن خواص صحتی و حرارتی که در بدن تولید میکرد آهسته آهسته شکل رب النوع بخود گرفت و بعد از آتش آسمانی «اندرا» و زمینی «اگنی» بنوبه سوم از وستایش میکردند چنانچه تمام جزو نهم و چند سرود مختلف دیگر همه وقف صفات و کمالات او است و از روی کثرت تذکرات اسم او میتوان «سوما» را سومین رب النوع آریائی خواند.

آریاها در مهد تهذیب قدیم خویش یعنی کوه پایه‌های آریانا از محصولات

(۱) راجع به دین آریائی از مبحث (دین در ریک دو) صفحه ۲۸ وما بعد کتاب مدنیت‌های

قدیم تألیف (کورتی لیه) استفاده شده است.

طبیعی کشور، از عصا زه یکشورخ گیاه و عمل و شیر و شیر و بی بنام سوما درست
 میکردند. عین این کلمه «سوما» یا «نغیر» (س) به (ه) که قاعده عمومی بین زبان
 سنسکریت ویدی و اوستائی است در باختر و سایر نقاط آریانا در عصر اوستائی
 «هوما» خوانده میشد اگرچه «سوما» و «هوما» اساساً نام همین مشروب بود ولی
 تنها در مورد خود گیاه که یکی از مرکبات آن شمرده میشد هم اطلاق میشد
 این گیاه را آریائی های کتله باختری در ادوار مدنیت های باستانی
 خود میشناختند و آنرا گیاه مقدسی میشمردند و دافع شر و بلیات و مقوی جسم
 و روح میدانستند. طوریکه در سرود های ریگ وید جزو مهم برای منافع
 و ستایش «سوما» وقف شده در اوستا هم قسمتی بنام «هوم بشت» ازان صحبت
 میکنند. سوما در معتقدات آریائی های باختری عصر اوستائی افسانه کوچکی
 هم دارد که قرار آن مبداء اولیه این گیاه در آسمانها بوده و عقابی موسوم به
 «سینا» (Cyena) از کوه بلند «هرینی ری زا» (Haratibareza) برداشته و روی
 کوه های بلند یورپائی ری سنا (Upairisaena) (هندوکش) ستیرا (Stacra) کوه های
 تیرا (Kusrada) (کوه کوراسون غور) پورانا (Paurana) (پروان) سی
 تا گوناگیری (Spita-gaona-gairi) (سفید کوه) و سایر کوه ها پراکنده ساخت (۱)
 از روی تذکرات اوستا واضح معلوم میشود که این گیاه در قلل و دامنه های
 مرتفعه کوه ها و اراضی کهنستانی می روئید. قراریکه بالاد کردند اوستا یک بشت
 کامل را بنام «هوم بشت» در بین زمینیه وقف کرده و از نقاطی که این گیاه
 در آن می روئید مفصل در صورت دقیق ذکر کرده. کوه هائی را که گیاه «سوما»
 در آن هائی روئید و احاطی آنها در اوستا ذکر شده بسیاری از مستشرقین
 (۱) فقره یازدهم همیشای دهم یا هوم بشت دوم صفحه ۴۴ کتاب آریانا نگارش
 مولف. صفحه ۵۰۷ Indien Studie مورخه ۱۲ می ۱۹۳۱ (مدرسه مطالعات شرقی لندن)

(۱۵۳)

مخصوصاً «سر اورل ستن» انگلیس مطالعه کرده و تحت عنوان «جغرافیه اوستا» در ۱۸۸۶ کنفرانسی درین زمینه و دیگر مسایل مربوطه در هفتمین کنفرانس بین المللی مستشرقین دروین داده است و دارمستتر هم در ترجمه زنداوستای خود از آن استفاده نموده از روی این همه مطالعات دقیق علمی معلوم میشود که از نقطه نظر اوستا کوهائی که گیاه «سوما» یا «هوم» در آن ها میرویند فقط کوهای آریانا یا افغانستان بود چنانچه بالاتر در مقابل اسمای قدیم اوستائی کوهای مذکور نام های امروزه آنها هم نوشته شد و آشکار گردید که سلسله هندو کس بانام شاخه های آن و کوه های سفید کوه و تیرا و کوهستانات غور و کوه پروان و غیره آنها قاطی بود که گیاه معروف در آنها میروید. انحصار کوهای آریانا از نقطه نظر اوستا برای روئیدن سوما دلیل دیگری است که اوستا آنها از نقطه نظر جغرافیا خاک آریانا را خوب تر میشناخته و کانون خاک آریائی های اوستا اینجا بود.

همین قسم اگر بالاتر برویم سرود های ویدی هم متصل از «سوما» وصفات و رنگ آن با کلمات و استعاره های بس شاعرانه سجت میکند چنانچه بیان بدانها اشاره خواهد شد. ولی مانند اوستا راجع به محل نشوونمای این گیاه سربحاً چیزی نمیکوید ولی این خالیکاه را «عتر وید» که کتاب دیگری از جمله چهار کتاب سرود های ویدی است پر میکند زیرا در آنجا واضح تذکار رفته که گیاه سوما روی کوه (موجاوات) یا بهتر تر بگوئیم کوه «منجوان» میروئید مدققینی که از وضعیت و نام های جغرافیائی افغانستان اطلاع کافی ندارند با وجود سراحت اسم «منجوان» اشتباه کرده و محل آنرا به بعض جا های دیگر افغانستان و پنجاب تعین کرده اند حال آنکه نام این کوه بدون کدام تعبیر کلی بهمان شکل قدیم خود تا امروز باقی مانده و عبارت از کوه (منجان) است که بدان کونلی هم معروف شده و راه رفت و آمد بین نورستان و صفحات بدخشان است

(۱۵۴)

که از راه دره جرم عملی میشود. بین کلمه (منجوان) و (منجان) فقط يك (و) فرق است و با مثال های متعددی که در دست است (و) و (الف) چون هر دو حروف علت اند در تلفظ صوتی (و) حذف شده و (منجوان) (منجان) گردیده است به این ترتیب و با دلایل جغرافیائی دیگری که پایان ذکر میشود درین هیچ شبهه و تردیدی نیست که (منجوان) سرودها همان (منجان) فعلی است که شاخه ئی از کهنسازان جنوب شرقی هندو کش را در بر میگیرد. علاوه برین در «عتر وید» قومی موسوم به «منجوات» هم ذکر شده که بعقیده A. Macdonelle (۱) عبارت از قبیله ایست که در مجاورت کوه «موجارات» یا «منجوان» میزیست و با قبیله «گنداری» متصل و همسایه بود. چون قبیله گنداری در گندهارا میزیست و گندهارا متعلقه بین کابل و پشاور را در بر میگیرد این هم دلیل دیگری است که واضح موقعیت «منجوان» را در منجان امروزی قرار میدهد و قبیله «منجوات» در اراضی مجاور شمال گندهارا در لغمانات و بعضی حصه های نوزستان زندگی داشت.

«مورگنسترن» G. Morgensterne تحت عنوان (نام «منجان» و بعضی نام های نقاط و مردمان هندو کش) مقاله مخصوصی شایع کرده (۲) و ضمناً می نویسد که فارسی زبان های کاتی Kati و کلاشه Kalasha کافرستان با اختلاف جزئی تلفظ اینجا را «منجان» میخوانند.

بهر حال «عتر وید» فقط کوه «منجوان» یا منجان را جای نشو و نماى بته سوما قلمداد میکند و «هوم پشت» اوستا از تمام گروه های بزرگت آر یا نا نام می برد به استناد این دو منبع قدیم گفته میتوانیم که این گیاه را آریائی هادر مراتب

(۱) صفحه ۱۵۳ کتاب ادبیات سانسکریت نگارش «ا. مکدونل»

(۲) این مقاله در صفحه ۴۳۹ کتاب ذیل نشر شده.

(۱۰۰)

حیات قدیم ویدی و اوستائی خود در آریانا بخوبی میشناخته و در ادبیات و آئین و رسومات حیات اجتماعی آنهارزول مهمی بازی کرده است .

«سراورل استن» مدقق و جهان گرد معروف اسکلیس تحت عنوان «افدرا» نبات هوم و سوما مقاله فصل در اطراف این گیاه نوشته (۱) و اظهار میدارد که گیاه هوما و سوما که در الحال هم یارسی های هند استعمال میکنند نباتی از خانواده «افدرا Ephedra» یا «افدرا فولیاتا» (Ephedra foliata) است در همین مقاله تذکر کرده که «ئی تی شن» که در هیئت جدید سرحدات افغانی شامل بود در طی راپورتی اظهار نموده که Ephedrapaacyclada در دره هری رود و باد غیس هرات بنام هوم Hum هوما Huma و بهما Yehma معروف است و از بلوچستان گرفته تا دره هری رود و باد غیس در اراضی سنگلاخ و ریگی میزوبند . قرائن نظر به داکنتر موصوف این گیاه بنام «هوم بندک Hum-i-bandak» هم یاد میشود «سراورل استن» به تائید نظریه داکنتر «ئی تی شن» اظهار میکند که در مسافرتی که در ۱۹۱۰ در امتداد سرحدات افغانی و فارس نمودم به گیاهی برخوردیم که اهالی بنام «هوم Hum» باد میگردند «سراورل استن» بعد از این بیانات اظهار میدارد که این «افدرا» همان «هوما» یا «سومائی» است که در متن اوستا و سرود ریگ وید بکرات ذکر شده آن گاه به تائید تکارشات اوستا بکه بکه که های افغانستان را به رنگی که مختصر آید بیشتر ذکر شد نام می برد و از روی رهایش آریائی ها در دامن های جنوب هندو کش و دره های (سپین غر) به سورت قطعی ثابت میکند که گیاه سوما یا هوما به شهادت کتب قدیمه و تحقیقات جدیده نباتی بود که در سر زمین افغانستان می روئید و هنوز هم می روید .

ساختن مشروب سوما: قرائن که ادبیات قدیم کشور ما را یکدیگر به بیبرایه های

(۱) این مقاله در صفحه ۵۱۰ تا ۵۱۴ مجله ذیل نشر شده است .

(۱۵۶)

مختلف وانمود میکند ساختن مشروب «سوما» کنار زنان و مخصوصاً دختران دوشیزه بود که دسته دسته به دامان گوها گردش کرده و این به را جمع میکردند سپس آنرا روی نخته سنگ های صفا میده کرده و عصاره آنرا از پارچه های پشمی ساخت خودشان میگذرانیدند و به آن مقداری شیر و عسل علاوه میکردند ضمناً این را نیز نباید فراموش کرد که همان طور یکسوماها در کهستان افغانستان می روئید عسل هم یکی از محصولات بزرگ این مناطقی بود و هست در دامنه های جنوب هندو کش مخصوصاً هندو کش شرقی در گندهارا و دامنه های سیمین غر به مقدار زیاد پیدا میشود. دره های لغمان، کنرها و نورستان و باجور و مهمند و همچنین کهستان جنوبی نقاطی هستند که در آنجا اهالی به تربیه زنبور عسل پرداخته و سالانه ازان حاصل زیاد میگیرند بناء علیه گفته میتوانیم که عسل که جزو دوم ترکیب مشروب سوما است هم یکی از محاسیل طبیعی خود دره ها و کوه پایه های افغانستان مینماید.

سوما و تخیلات ریشی ها: ریشی ها با شعرای عصر ویدی ما با ظرافت طبع و تخیلات لطیف خویش راجع به سوما قطعات زیبا سروده رنگ آمزه صدای ریختن آنرا در جام اصول تهیه آنرا با سرینجه سیمین دوشیزگان به کلمات و استعاره های خیلی لطیف و شاعرانه تعریف نموده اند و تذکار مختصر آن علاوه بر روشن ساختن مطالب تاریخی قدرت طبع و تخیلات شیرین شعرای ما را نیز معرفی میکند. برای اظهار اینک سوما با انگکشتان بلورین دختران جوان تهیه میشود می نویسند: «دختران دیواسوات یعنی ربه النوع آفتاب طالع یاده تن دوشیزگان جوان که خواهران ممدبگر اند عصاره سوما را میکشند.» این دود دختر جوان دوشیزگان آفتاب طالع عبارت از انگکشتان هر دو دست اند که تخیل شعرای ویدی ما ازانها ده خواهر ساخته است.

موضوع صاف کردن مشروب مذکور را با پارچه های پشم گوسفند و ریختن

(۱۵۷)

آنرا در کوزه های گلی و خم های بزرگت به صور مختلف ترسیم نموده و ضمناً میگویند: «جوی سوما مانند گاوهای شیری که به جنگلی داخل شوند در میان خم ها میریزد.» یا اینک: «ارباب انواع مانند پرنده بال کشاده و در میان خم ها نزول میکند.»

مخلوط شدن عصاره سوما را در میان خم ها با آب به این تعبیر کرده اند که «گای بوغزده و در چمن زاری درآید» یا اینک: «وقتی که سوما جامه ای از آب برتن میکند با نواهی سرود خوانندگان در میان خم ها دور میریزد.»

شعرای ویدی آب را معمولاً مادر سوما و عصاره اخیر الذکر را فرزند آب میخوانند. و وقتی که روحانیون شیر را با عصاره سوما مخلوط میکردند لباسی از پوست گاو در بر مینمودند برای تصویر صدای ریختن مشروب سوما در خم ها شعرا اصطلاحاتی بکار برده و ضمناً چنین گفته اند: «قطرات شیر بن سوما چون به جدار خم میخورد انعکاسی شبیه به غریو سربازان بلند میشود.» خود آواز ریختن مشروب مذکور را به کلمات غرش و «غ ترگاو و حتی غرش رعد تشبیه کرده اند و در چنین موارد سوما را با ترگاو خوانده و بابه آن تشبیه نموده اند و آب را که در آن شیر مخلوط بوده با نبوده به صفت ماده گاو یاد کرده اند. رنگ درخشان عصاره سوما که میتوان آنرا به زرد کم رنگ شیره های مهمایی امروزی تعبیر کرد چشم شعرا را بخود جلب کرده و آنرا در سرودها به اشعه آفتاب که در عین زمان زردگون و درخشان و حیات بخش است تشبیه نموده اند.

چون سوما شربتی بود مفرح و قوت بخش ریشها مقتون اثرات آن شده و آنرا «شربت آسمانی» یاد کرده اند و حیات جاویدان را از شرب آن انتظار داشتند چنانچه آنرا (Amrita) یعنی فنا ناپذیر لقب داده بودند.

از پهلوی معتقدات به این عقیده بودند که سوما ثنا گو بنده و نوشنده خود را

به عالم رستگاری رسانیده به دیار (بمادشاه) حیات جاویدان خواهد یافت .
 در بعضی از سرود های اخیر "ریگ وید" سوما را بصورت مینم به "مہتاب"
 تشبیه کرده اند . در "عتر وید" چندین بار سوما به معنی "ماہتاب" آمده
 و "بجور وید" می نویسد که همان تابشی که از روشنائی ماه می ناید عیناً از رنگ
 مہتابی سوما هم تلالو میکند . در برہمانا Brahmanas این مفکوره خوب تر شرح
 یافته زیرا در آنجا مرقوم است که علت خورد شدن ماه بعد از شب چهارده این
 است که ارباب انواع ماه زرد رنگ آنرا که اسباب بقای حیات میشود
 میخورند و از اینجا معلوم میشود که قرار معتقدات آن وقت گمان میکردند
 که در حرکتات بیکر "ماه" مقداری سوما هم است که ماه حیات جاویدان
 ارباب انواع آسمانی را تشکیل میداد .

عین این مطلب در یوینیشاد Upanishads چندین مرتبه تذکر یافته
 که "ماه" عبارت از "سوما پادشاه" مشروب ارباب انواع است که شماینگاه
 در بساط لاچوردی فلک در تلالو برق ستارگان این جام آسمانی را برداشته
 و سر میکنند آهسته آهسته به تدریجی که ماه خورد می شود غلش این
 است که هر شب ازان مقداری نوشیده میشود تا اینکه خط باریک لب جام هم
 ناپدید میگردد . آنکاه آفتاب وظیفه ساقی بخود گرفته و سبککاهان چون
 بر میخیزد "باشعاع طلائی خویش این ظرف تهی را پر میکنند و به تدریج وانداک
 اندک تا شب چهارده "قدح آسمانی" دوباره از مشروب حیات بخش مملو میگردد
 و از شب چهارده به بعد باز بساط نوشیدن سوما آغاز می شود .

"سوما" و "هوما" در ریگ وید واوستا: تشابه بین زبان سرود های ویدی که
 آنرا معمولاً بنام "سانسکریت ودا" یاد میکنند بازبان گات های واوستا به
 اندازه می زیاد است که بعد از قدری تعمق هر کس حکم میتواند که این دو زبان
 بابه عبارت بهتر تر این دو لهجه شاخه های یک زبان مادری باختری اند که

(۱۵۹)

با هرور زمانه از هم سواشده اند چنانچه هر کدام ازین دو زبان بذات خود بصفت «باختری» یادشده اند. علمای زبان شناسی با تحقیقاتی که درین زمینه نمودند از نقطه نظر صوت اختلاف چندی بین زبان سرودهای ویدی و متن اوستا یافته اند که ذکر تفصیل آن اینجا امکان ندارد و مربوط به موضوعی که سردست است متذکر میشویم که (س) سانسکریت ویدی در اوستا به (ه) تبدیل میشد و به این ترتیب «سوما» «هو ما» شده است.

اگر آنچه راجع به این مشروب در رنگ وید و اوستا ذکر شده بهم مقایسه شود معلوم می شود که بیش از جدائی و مهاجرت شاخه های آریائی هندی و فارسی از آریانا سوما با هو ما در اساطیر و معتقدات و حیات اجتماعی عصری که این دو شاخه کتله مشترکی تشکیل میداد رول مهمی بازی نموده است. رنگ وید و اوستا هر دو نسبت به اهیت و عنصر و مبداء و ترکیب و خصایص ممیزه و دیگر صفات این مشروب هم زبان اند. هر دو میگویند که برندهئی دانه گیاه آنرا از آسمانها آورده است. هر دو متذکر میشود که این گیاه در قلال و دامنه های کوه ها و نقاط مرتفعه می روئید. قرار هر دو منبع واضح معلوم میشود که کوه های آریانای قدیم اختصاص به روئیدن و نشوونمای این گیاه داشت. در هر دو جا سوما «شاه گیاهان» خوانده شده. در هر دو خواص سحی و صحبت بخش آن بیک رنگ تذکار رفته در هر دو متذکر میشود که نوشیدن آن باعث طوالت دوره حیات بود. طریق ساختن آن در هر دو ما خذ یکسان ذکر شده هر دو منبع افسانه ها و داستان های مربوط به سوما و هو ما وایک قسم نقل میکشند. خلاصه تشابه بیان در دو ماخذ اولی قدیم آریانا به اندارهئی زیاد است که میتوان معلومات یکی را هو به هو به دیگری تطبیق داد.

زبان ریوی

در اوائل این فصل (صفحه ۲۹) متذکر شدیم که * موضوع در آریا *
و * آریائی * اصلاً و اساساً در اثر تفصیل قرابت هائی بمیان آمده که
در زبان های دسته‌ئی از ملل بمشاهده رسیده است . سپس در صفحه ۳۲ تحت
عنوان * تشابه زبان * به این موضوع اشاره کردیم که : * در میان تمام السنه
اقوام هند و اروپائی زبان سانسکریت و زنده کمتر از هم فرقی کرده و بیشتر بهم
شبهت دارند * . مقصد از تذکار این دو حصه یاد آوری از تماس است که
تا اینجا به موضوع زبان شده و به این اساس بدون اینکه در جزئیات داخل
شده بتوانیم قدری بیشتر در عمومیات صحبت میکنیم . گفتیم که تشابه زبانهای
اقوام هند و اروپائی موضوع مطالعات آریائی را بمیان آورد . تفصیل اینکه
چون علماء تشابه زبان را در میان یکمده اقوام مختلف دیدند طبعاً حکم کردند
که ایشان يك روزی در يك نقطه واحد زندگانی داشتند .

چون نقاط واحد مذکور به جهانی که بیشتر مطالعه کردیم عبارت از حوزه
علیاً سردریا و اکوس و اراضی متصل آنست . آریاها زمانیکه در مهید اولیه خود
زندگانی داشتند طبعاً به زبان واحدی حرف میزدند که آریا عموماً * هند
و اروپائی * گویند . هر موحی که از نوده اصلی جدا شده و بطرف غرب آسیا
و اروپا رفته و یا بطرف جنوب فرود آمده و در باختر مستقر شده
و بسا هنوز هم به جای خود مانده و کمی بطرف شرق و جنوب شرق
ناحوزه تارم و سنکیانگ منتشر شده اند از آن ها خانواده های بزرگ * هند
و آریائی * بمیان آمده است و این است حال خانواده های لائین و ژرمن
و اسلاو و یونانی قدیم و غیره در اروپا که اینجا به آن کاری نداریم و از زبان

آن شاخه هند اروپائی صحبت میکنیم که به تاریخ قدیم کشور ما بصورت مسقیم
نماس و ارتباط دارد .

بیشتر متذکر شدیم که آن شاخه هند و اروپائی که از مهداولی (حوزه علیای
مردریا و کوسن و اراضی متصل آن) جدا شده و بطرف جنوب فرود آمد و در بخدی
متمرکز شد ، کلمه آریائی باختری را تشکیل داد که کلمه « آریا » به استناد
شواهد تاریخی در مورد آنها تطبیق میشود . زبان این خانواده را مدققین بنام
« آریا » یا هندو ایرانی یا « باختری » یاد میکنند و کلمه باختری اولین تسمیه
ایست که از طرف علمای زبان درین مورد اطلاق شده است . علما ازین خانواده زبان
دو شاخه بزرگ کشیده اند که معمولاً یکی آنرا « هندی » و دیگر آنرا
« ایرانی » میخوانند و فی حد ذاته هر کدام ازین شاخه در کانون اصلی خود
یعنی باختر و آریا نامیان آمده و بعد از انبساط و تکامل پسان به دو طرف شرق و
غرب با مهاجرین آریائی به هند و فارس منتشر شده است .

این طور هم اظهار نظریه میکنند که زبان خانواده آریا با باختری تقریباً
در ۱۵ یا ۱۶ قرن ق م در اراضی وسیعی که از یازس و مدیا تا پنجاب انبساط داشت
و سعدیان را هم در بر میگرفت تکلم میشد به این حساب هم میبینیم (۱) که کانون
این علاقه وسیع که زبان « آریا » در آن حرف زده میشد آریانا بود بیشتر
گفتیم که خانواده های شرقی و غربی این زبان که علمای زبان آنها را هندی
و ایرانی خوانده اند اصلاً و اساساً در آریانا بمیان آمده است واضح تر این
مسئله را چنین میتوان تشریح داد که سر حلقه زبان های که از آن خانواده
لهجه های هندی و ایرانی پسان تر تشکیل شده اند یعنی زبان « ودا »
و زبان اوستا « زند » هر کدام با نمونه ها و شواهد ادبیات پخته و مکمل خود

(۱) صفحه ۵۷ کتاب هند و اروپائی هند و ایرانی هند احوالی ۳۰۰ سال ق م تألیف
« لوی دولواله دیویسن » از سلسله تاریخ دنیا جلد سوم .

در آریانا، بمیان آمده و بعد از انتشار آنها بطرف شرق و غرب از آن ها لهجه های در خاک هند و لهجه هایی در خاک های مدیافارس عرض وجود کرده است و اینجا درین فصل از زبان ویدی سرودها تا ظهور سانسکریت صحبت میکنیم میگویند که تمایلات بطرف ظهور یک زبان دیگر از اصل تنه هند و ایرانی با آریا با اختری در زمان های قدیم حس میشد نایبند که زبان هند و آریائی Indo-Aryen بمیان آمده و در سرودهای ویدی شکل خود را تثبیت کرد و میتوان آنرا عوض « هند و آریائی » زبان « ویدی » خواند این زبان را در اوائل ساده و لهجه عامیانه فی تصور میکردند ولی یسان ها ثابت شد که بلاشبه یک زبان پخته و زبان علمی علما بود و تا یک اندازه قسمت مصنوعی هم داشته ولی حد و اندازه آریا معین نمیشد. و کرناگی Wackernagle میگوید که « میان روحانیون زبانی حرف زده میشد که از نقطه نظر صوت با زبان سرودهای ویدی یکی بود و به علت نداشتن اصطلاحات شاعرانه از آن فرق داشت. موسیو میثیه این را اظهار میکند که زبان سرودها چون زبان مذهبی بود در لغات آن بعضی صناعات دیده میشود ولی چنین نظر می آید که لهجه معینی بوده و از خود شکل و دوره حیاتی داشته.

موسیو « و کرناگی » این را هم میگویند که سرودها به شکل ثانوی بدست ما رسیده. سرف و نحو ویدی شکل قدیمی دارد و در آن کم و بیش اشکال قدیم قبل تاریخ دیده میشود این مسئله فراموش نشود که سرودها در عصر نسبتاً جدید بعد از تحولات زیاد زبان بدست آمده چنانچه بعقیده میثیه متن اسناد روایتی نسبت به زمان مولفین قدیمه آن تحول کرده و بدست ما رسیده و ازین جهت حروف (bi) و (di) در لهجه سرودها تنها به (i) ادا شده و جای (r) را در اکثر موارد (l) گرفته است.

با وجود تمایلات قدیمه خود در زبان سرودها هم مظاهر پراکریته ها یعنی شروع ظهور شاخه های دیگر دیده میشود درین شبهه نیست که اولین مظاهر انشعاب از زبان

(۱۶۳)

آریا یا باختری یا هند و ایرانی به زبانی نسبت میشود که شاخه ایرانی بنای
 شکل را گذاشته است سپس در عصر ویدی و در اطراف مدرسه آن اشعاب شاخه
 ها و ظهور لهجه های دیگر دوام نموده است و خود زبان سرودها از لهجه های
 عامیانه کلمات و اصطلاحات زیادی را گرفته که چیز آن در عصر ظهور متن سرودها
 داخل آن شده و چیزی هم در موقع تثبیت آن در خاطرها جزء آن گردیده
 است بعد از عصر ربیک و دهمین زبان سرودها به تدریج ایساط یافته و از آن
 زبان سانکریت بمیان آمد ماست چنانچه این تحول در سرود ویدی بر آثار
 مابعد ظاهر است (۱) به این تفصیل که کتاب دهم "ربیک" بین جزوه های اول
 آن و بقیه مجوعه های سرود شکل بین الیسی دارد و قسمت اخیر ادبیات ویدی
 و برهما و یوگیشاد از زبان منظم شده ای که به سانکریت موسوم شده است
 فرق زیاد ندارد و نشان میدهد که چطور مرحله به مرحله بطرف ظهور سانکریت
 نزدیک میشوند

سرف نظر از سرودهای مجهول شمال هندو کس که بصورت غیر مستقیم درین
 مبحث از زبان پرویسر میباید هم بدان اشارت رفت چون قدیم ترین سرودهای ویدی
 در خاک آریانا و در جنوب هندو کس بمیان آمده واضح معلوم میشود که زبان
 ویدی در آریانا مخصوصاً در آریانای جنوب شرقی کس وجود کرده و بنای
 اشعاب لهجه ها از زبان ویدی در اینجا گذاشته شده و آخر هم تحولات اخیر آن
 بنام سانکریت معروف شده است پس ادبیات ویدی مخصوصاً قسمت سرود
 ربیک وید اولین نمونه اولی زبان ویدی آریانا است. سانکریت نامی است
 جدید که تا قرن ۴ ق م هم وجود خارجی نداشت و پابینی یکی از علمای سرف و نحو
 که اصلاً از آنک بود زبانی را که "پشه" میگفتند از حشو و زواید پاک کرده

(۱) فراریکه در صفحه ۱۹۲ هندو اروپائی و هند و ایرانی هند تا حوالی ۳۰۰ سال ق م
 تحریر است Le Pere Calumette به این عقیده است از نقطه نظر زبان و سیک. همان کتاب
 اول ویدی و آخر آن بیشتر از ۲ قرن فاصله است.

تحت نظام صرفی و نحوی در آورد و «سم کری نه» یا برابر کرده شده نامید و نام
سانسکریت عرش وجود کرد.

راجع به زبان پشتو اگرچه تا حال تحقیقات مکمل علمی بعمل نیامده معذالک
اینقدر متذکر میشویم: در باب اینکه پشتو از زبان آریائی یا هند
و ایرانی یا باختری برآمده شبهه نیست. میماند مسئله دوم که آیا پشتو یک
یک از شاخه های زبان آریائی یا باختری مربوط است. در اینجا تا حال نظریات
علمای زبان مختلف است. بعضی ها به این عقیده اند که پشتو از جمله زبان های
ایرانی است. بزرگترین طرفدار این نظریه موسیو میولر Fr. Müller است
و میگوید که زبان افغانی اگر از زنده برآمده افلاً از لهجه دیگر باختری مشتق
شده که زنده تنها نمونه محفوظ آنست در رابطه پشتو بازند همان است که فارسی
موجوده با فارسی هخامنشی دارد (۱) دارمستتر هم در اوایل به این نظریه بود
که پشتو از زنده برآمده بعدتر کمی تغییر نظریه داده و گفت که پشتو نه از زنده
بلکه از زبانی مشتق شده که موازی بازند بوده. قراریکه می بینیم نظریه میولر
و دارمستتر تقریباً یک چیز است.

بعضی های دیگر به این عقیده اند که پشتو حلقه ایست که زبان
های خانواده هندی و ایرانی را بهم پیوند میزند. طرفدار و مدافع
این نظر به دا کتر ترومپ (۲) است و پشتو را بین خانواده هندی و دسته
ایرانی زبان مستقلی میدانند ولی نسبت به لهجه های ایرانی به براکریت ها
زردیک تر می شمارد. برخی دیگر چنین نظریه میدهند که پشتو اسلاً مربوط
به لهجه های ایرانی است ولی مجاورت طولانی با آریا های هندی سبب شده

(۱) صفحه ۵ کتاب مطالعات افغانی تالیف و عاثری پاریس ۱۸۸۲ Etude Afghanes
par V. Henri

(۲) مطالعات افغانی صفحه ۵ تالیف «هانری»

(۱۶۵)

است که پراکریته‌ها در آن تاثیر اندازد .
بهر حال حقایق هرطور باشد با تتبعات آینه‌روشن خواهد شد عجا اتماً
اینقدر میتوان گفت که پیشو از زبان آریا با باختری که بیشتر تعریف آن
گذشت منشعب شده و انشعاب آن با بصورت مستقل و مستقیم از آن بعمل آمده
یا از يك زبان دیگری که موازی بازند از آن جدا گردیده منشعب شده و یا قرار
بعضی نظریه‌ها از خود زبان زند مشتق شده است . مسئله هرطور باشد با تعریف
اصطلاحات زبان که قبل برین شرح دادیم پیشو از جمله زبان‌های باختری است
و طبعاً باید خواص و منزای بسای لهجه‌های هندی و ایرانی در آن موجود باشد .
همین است حال زبان‌های دسته « داردی Dardic » که زبان‌های نورستان
ما و پشه‌ئی و اورمری و غیره در آن داخل اند . بعضی‌ها به این عقیده اند که
دسته داردی از جمله زبان‌های ایرانی است که بصورت آزاد از هند و آریائی
Indo-Aryen مشتق شده و برخی بر آنند که اصلاً هند و آریائی است ولی
دسته ایرانی در آن تاثیر افکنده . عده دیگر مثل گریسن چنین فکر دارند که
به هیچ‌یک از دو دسته فوق مربوط نیست بلکه لهجه آریائی است که در میان
ایرانی و هند آریائی ابسط یافته و جدیدترین نظریه هم نظریه مارکنسترین
است که دسته داردی را دو حصه میکند یکی دسته « کافری » که بعضی شباهت‌ها
به ایرانی دارد و دیگر « داردی صاف » که بدون شبه مربوط به السنه هندی
است و چیزیکه محقق است این است که بعضی عوامل آن شبیه به السنه ایرانی
و بعضی‌های آن شبیه به هند و آریائی است . بهر حال مقصود ما از تفکیک
خانواده‌های السنه هندواروپائی نبوده و تنها مختصراً موقعیت زبان ویدی
را شرح دادیم و ضمناً این نکته را هم خاطر نشان میکنیم که با تفصیل نظریه علما
که فوقاً گذشت طبیعی باید زبان‌ها و لهجه‌های آریانا و اجد خواص السنه می
باشد که به دو طرف شرق و غرب در خاک‌های هند و فارس منشعب شده اند .

دو باجرت آریاها از آریانا بطرف هند و فارس

طرف هند: قراریکه در سراین فصل دیدیم آریاها بیشتر از عصر
ویدی و دژطی این دوره در اراضی در طرف شمال و جنوب هند و کش
منتشر شده و در اواخر عصر «ریک وید» شاخه هائی از راه های طبیعی
یعنی مجرای رودخانه هائی که بطرف شرق و جنوب و جنوب غرب آریانا
جاری هستند جانب حوزه سندھو (سند) و در ماورای شرقی آن منتشر شدند.
درین شبههائی نیست که بعضی از شاخه های آریاها از صفحات جنوب هند و کش
بگذرند و به يك زمان بطرف حوزه سند رهسپار شده اند بلکه آهسته آهسته
و بصورت غیر محسوس تغییر محل داده اند و رودخانه های کوبها (کابل) کر و مو
(کرم) کومائی (کومل) راسا (کنر) سوتی (سوات) سراسواتی (ارغنداب)
هر کدام آن مدت های طولانی ایشان را متوقف ساخته چنانچه در موضوع
سرودهای جنوب هند و کش متذکر شدیم که هر يك از رودخانه های مذکور
آنقدر قبایل مهاجر را متوقف ساخته بود که کنار آن يك سلسله سرودها برآیند
و مدرسه ادبی بمیان آرند. بهر حال آریا های مهاجر در سیر حرکت خود
بطرف شرق آریانا به رودخانه بزرگی رسیدند که آنرا محض رودخانه یعنی
«سندھو» یاد کردند و مدت مدیدی در کنار این رودخانه بزرگ و تاریخی
که سرحد طبیعی آریانا و اراضی ماورای شرقی آن شمرده میشد متوقف
شدند و يك سلسله خاطرات توقف نسبتاً طولانی شان را درین علاقہ ثابت میسازد.
در میان قبایل آریائی کتله باختری که از همه بیشتر وارد سواحل سندھو شد
قبیله معروف بهارته و عشایر مربوطه آنست. همین قسم بکعبه قبایلی که در
جنگ های «ده قبیله» ذکر شده اند از همه بیشتر کنار سندھو رسیدند چون

(۱۶۷)

قبیله بهارانه از روی عده و قوه نسبت به دیگران تفوق داشتند از راهای شرقی و جنوبی وارد حوزه سند شدند و در ماورای شرقی آن بیش رفتند.

بهارانه ورشه: قبایل آریائی که کنار رودخانه بزرگ شرقی آریانا رسیدند آنرا محض به اسم عام رودخانه (سندھو) یاد کردند. ایشان سرزمینی را که بطرف شرق این رود خانه افتاده بود نمیشناختند و اراضی مذکور نام مشخصی نداشت تا اینکه پیشرفته و از ممیزات طبیعی آن آگاه شدند. چنین معلوم میشود که قبیله «بهارانه» که پیشتر حرکت آنها را از بخدی به جنوب هندو کش شرح دادیم با نیرو و اقتداری که داشتند قبایل دیگر مهاجر آریائی را در خاکهای ماورای شرقی سندھو تحت تاثیر خود گرفتند ازین رو تمام داستانهای رزمی قبایل آریائی که حین حرکت آنها بطرف شرق بمیان آمده همه بلااستثنا بنام قبیله «بهارانه» به اسم «مها بهارانه» یعنی «بهارته های بزرگ» موسوم شد.

چیز بزرگ دیگری که عظمت این قبیله را نشان میدهد این است که ایشان با انتشار خود در ماورای شرق سندھو اراضی بین این رودخانه و گنگارا بنام «بهارانه ورشه» یا «بهارانه ورته» یعنی «چراگاه بهارانه» یاد کردند و این اولین نام جامع و بزرگ و مشخصی است که برای هند داده شده و موسیو سیلون لوی هندشناس معروف فرانسوی اظهار میدارد که «بهارانه ورشه» اولین نام ملی هند است. قراریکه در کتاب آریانا هم شرح داده ام «بهارانه ورشه» مرکب از دو کلمه است یکی (بهارانه) که اسم خاص قبیله موسوف است و دیگر کلمه (ورشه) که در پیتوی حوزه ارا کوزی تلفظ و مفهوم قدیم خود را محافظه کرده است. (ورشه) بصورت «ورشو» در پیتوی حوزه ارغنداب «چراگاه» معنی دارد و به این ترتیب اسم مرکب (بهارانه ورشه) را میتوان «چراگاه بهارانه» ترجمه نمود حیثیکه بهارانه ها با حیوانات خود از آریانا به اراضی ماورای شرقی سندھو منتشر شدند خاک حوزه سند و ماورای آنرا بنام چراگاه خود موسوم ساختند و «بهارانه ورشه» اولین نام ملی هند شد. کلمه هند قراریکه پیشتر در یکی از

یاورقی‌ها ذکر شده اسمی است که از روی کلمه «سندھو» نام آریائی رودخانه
سند بمیان آمده است .

داسیو: آریا‌های مهاجر وقتیکه از سرحد تاریخی آریانا یعنی رود سندھو
بطرف شرق پیش رفتند با ساکنین محلی و بومی هندمصاف شدند و ایشان را بنام
«داسیو» یاد کردند. آریا و داسیو دو کلمه بزرگ و عمومی است که در سرودهای
ویدی هزاران مرتبه تکرار شده. قراریکه از مندرجات سرودها معلوم میشود
آریا‌های عسر ویدی داسیوها را بنظر تنفر میدیدند و چون سرودها بیشتر جنبه
مذهبی دارد اختلاف کثله آریا و داسیو در اوائل امر بیشتر از جنبه معتقدات
معلوم میشود زیرا ایشان را به سمت «بی‌دین» «دشمن آریا با انواع» «کسانیکه
قربانی نمیدهند» تلقی کرده‌اند. علاوه بر اختلاف عقیده از روی قیافه و چهره
و رنگ پوست بدن هم میان آریاها و داسیوها اختلاف بوده چنانچه ازین نقطه نظر
میتوان از سرودها دو علامه ممیزه آنها را بیرون کشید: یکی سیاهی پوست بدن
و دیگری پهنائی دماغ .

درین شبیهت نیست که این دو چیز در مشخصات نژادی بی‌تاثیر نیست و در اکثر
موارد در جمله عوامل تمیزتیب‌های نژادی محسوب میشود. سیاهی پوست داسیو
در سرودها چندین جا تکرار شده و درین شبیهت نمی‌ماند که نسبت به پوست آریا‌های
مهاجر پوست بدن داسیوهای بومی هندسیاه بود چنانچه یکی از سرودها گوید
«ای اندرا آریاها را که قربانی میدهند در جنگ‌ها محافظه کن. اندرا برای
آریا هزاران ککمک در طی محاربات همان محارباتی که منبع افتخارات است
میزسازد. برای مفاد مانو اندرا بی‌دین‌ها را به اطاعت وادار ساخت
و دشمنی را که پوست اوسیاه است هلاک نمود» (۱). مانو در سرودها یاد
آریا خوانده شده و دشمنان پوست سیاه عبارت از همان داسیوها میباشند

(۱) صفحه ۱۱۵ مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند تألیف «وی وین دوسن مارتین» .

در جای دیگر آریا بنام « پوست سفید » در مقابل داسیو در يك جمله آمده و واضحتر مقابله آریا و داسیورا وانمود میکند . « در اثر تقاضای زیاد اندرا و به تعقیب او ماروت (۱) تندرو برداسیوها و سیموها حمله کرد ، ایشان را با ضربات رعد خود هلاک ساخت و گشت زارهای ایشان را میان دوستان پوست سفید خود تقسیم نمود » (۲) از روی این دو جمله معلوم میشود که یکی از علائم ممیزه نژادی آریا و داسیوهای هندی رنگ پوست بود .

همین قسم شکل دماغ داسیو و پهنائی آن جلب نظر شعرای آریائی را نموده و آنرا در مقابل دماغ بلند و باریک خود علامه ممیزه قرار داده اند از روی این دو سفت نژادی سیاهی رنگ پوست و کلفتی و پهنائی دماغ مدققین عموماً به این نتیجه رسیده اند که داسیوها یعنی باشندگان پنجاب قبل از ورود آریاها از آریانا عبارت از همان اقوام بومی سیاه پوستی بود که مدققین اروپائی عموماً ایشان را بنام در اویدی یاد میکنند .

میان داسیوها و آریا های مهاجر جنگ های خیلی سخت و خونینی بعمل آمده است . از بعضی اشارات سرودها معلوم میشود که داسیوها خیلی متعدد و مقتدر بودند و قلعه های جنگی و مستحکم زیاد در حوزه پنجاب داشتند چنانچه به بعضی روئسای آنها ۹۹ و ۱۰۰ قلعه نسبت داده شده است و مقصد از آن اشاره به تعداد زیاد قلعه های آنها میباشد . داسیوها در جنگها مقابله های خیلی شدیدی کرده و خساراتی به آریاها هم رسانیده اند چنانچه این مطلب از بعضی سرودها معلوم میشود و آریاها از آریاب انواع خود مخصوصاً از « اندرا » و « اکشی » حیوانات و رمه های از دست رفته خود را مجدداً مطالبه میکنند . بهر حال داسیوها در اثر فشار لاینقطع و ورود مهاجرین جدید آریائی

(۱) رب النوع باداست

(۲) ریگ و داسنهپتا . مسترواسن جلد اول صفحه ۲۲

(۱۷۰)

بعد از مقابله های چندین قرنه اول به کوه های شمال پنجاب پناه گزین شدند
و آخر آنجا را به تدریج ترک گفته و راه قسمت های جنوبی هند را پیش گرفتند .
یکی از عکس العمل های بزرگ تصادم آریا و داسیو در خاک هند ظهور طبقات
یا « کست » است که بیشتر هم بدان اشاره شد و علت مهم ظهور آن تصادم باداسیوها
بود زیرا آریاها برای محافظه عرق و خون خود حتی المقدور کوشش داشتند که
باداسیوها مخلوط نشوند و به این ترتیب طبقات چهار گانه بر همانا (روحانیون)
کشاتریا (جنگجویان) و بسیا (اهل حرفه) و سودرا یا طبقه پست اجوت به بیان آمد
شاخه غربی یا امادی و پارسوا : همان طور که آریاها از بخدی به
جنوب هند و کن منتشر شده و شاخه بطرف شرق در خاک های هند پراکنده شد
بعد از دو هزار ق م که آنرا ابداع حرکت و مهاجرت ها از بخدی میدانند شاخه ها
یا موج هائی هم مجرای رودخانه های هریرود و هیرمند و فراه رود را که از کوه
پایه های آریانا بطرف غرب و جنوب غرب سیر میکنند تعقیب نمودند و به ماورای
غربی دشت لوط حایه پراکنده شدند . مهمترین قبایل آریائی که از آریانا
بطرف غرب مهاجرت نمودند قبایل «امادی» و «پارسوا» یعنی مادها و فارسی ها
است که با عشایر متعلقه و حیوانات خود از کوه پایه های «مهد آریائی»
یعنی آریانا بسه تجسس علف چر و چرا گاه بطرف غرب رفتند . در فصل
اول مختصراً اشاره نمودیم که در حوالی سه هزار سال ق م متها جمینی
از حوالی بین النهرین به اراضی جنوب خزر پیدا شده و مدنیتی با خود آوردند
که آنرا «پرونو عیلامی» گویند . بهمین ترتیب سامی ها از بین النهرین بطرف
شرق پیش آمده و بخاک های فارس جای گرفتند . علاوه برین در سواحل خلیج
فارس سیاه پوستانی هم زندگانی داشتند که اصلیت آنها چندان معلوم نیست .
اشوری ها که از روی نژاد سامی بودند در خاک های که پسان بنام مد با
و فارس شهرت یافت مستقر شده و قرن ها در آن قطعات حاکمیت مدنی و سلطه

(۱۷۱)

سیاسی داشتند. این وضعیت یعنی زندگی اقوام عناصر سامی در بن علاقه‌ها دوام داشت تا اینکه شاخه‌های آریائی از طرف مشرق یعنی از آریانا در حوالی دوهزار قم بنای مهاجرت را بطرف غرب گذاشته و با عناصر نژاد سامی مقابل شدند. بیشتر در فصل اول دیدیم که قرار تحقیقاتی که در زمینه قبل‌التاریخ در حوالی کاشان و دیگر نقاط فارس بعمل آمده. علائم ظهور قوم جدید که غالباً آریاها باشند در حوالی هزارقم دران دیار پیدا شده است. این آریاها از کانون سامی یعنی از بین‌النهرین و اراضی متصل شبه جزیره عربستان پیش نیامده اند بلکه قرار است که آئین و عقاید و زبان و عادات و هزار چیز دیگر و انمود می‌کند از کتله آریاهای باختری شاخه‌های در حوالی ۲۰۰۰ قم جدا شده و در امتداد راهای طبیعی یعنی مجرای رودخانه هائی که از آریانا بطرف غرب می‌رود حرکت آمدند و آهسته آهسته به اراضی مادرای دشت لوط پراگند شدند. در فصل سوم اهمیت رودخانه‌های غربی سفجات آریانا را از نقطه نظر اوستا شرح خواهم داد ضمناً بصورت دقیق تر به منازل حرکت قبایل مهاجر آریا بطرف غرب هم روشنی بیشتری خواهد افتاد بهر حال اینجا و مربوط به این فصل مبدأ حرکت بعضی قبایل آریا یعنی اما دی و یارسوا از آریانا شرح داده شد. تاثیرهای متقابل محیط نو در ایشان و از ایشان در محیط نو مختصراً بجایش ذکر خواهد شد.

فصل نهم

مدنیت اوستائی

عمومیات

اقتضایات محیط و نژاد: در سلسله تاریخ باستانی « آریانا » بعد از مرحله قبل تاریخ و دوره مدنیت پیش از « ویدی » و « ویدی » که به مهاجرت عناصر آریائی از حوزه اکسوس « باختر » و استقرار آنها به نقاط مختلف آریانا و ممالک همجوار هند و فارس منتهی میشود، در حوالی هزار قم ستاره مدنیت درخشان دیگری طلوع میکنند که میتوان آنرا « مدنیت اوستائی » خواند. مقدمانی که زمینه را برای ظهور این دوره آماده نمود در حوالی ۱۲۰۰ سال قم چیده شده و از ۱۰۰۰ قم به بعد اثرات مثبت آن طوری انبساط یافت که از آن کانون ثقافت و مدنیت بزرگ دیگری در شمال آریانا تشکیل شد و دامنه شععه پاشی آن بصورت محسوس نازمانه های مقارن حملات اسکندر دوام نمود. « مدنیت اوستائی » در حقیقت دامنه همان « مدنیت ویدی » است که هر یک بجای خود در همان کانون فروزان حیات آریائی در حوضه اکسوس « باختر » مشتعل شده و هر دو مانند مشعل درخشان یکی بعد دیگری در دامنه های کهنار وادی های شاداب این سرزمین روشن گردیده و شعله درخشان آنها بعد از تنویر خطه مستعد آریانا بر حسب تقاضای وقت و مهاجرت باره قبایل به ماورای جبال هم تابیده است چنانچه بهر نیکی که در فصل دوم گفته شد اولی حوزه سند و پنجاب را منور ساخت و درمی با باره مهاجرت های تازه تر و مخصوصاً کشور کشائی های شاهان مقتدر بختی و بعض عوامل دیگر تا حوزه بین النهرین را روشن نمود و در لباس تحول ازین هم بیشتر بخاکهای غرب آسیا نفوذ کرد.

(۱۷۳)

«مدنیت اوستائی» «عین» «مدنیت ویدی» و «مدنیت ویدی» «عین» همان ثقافت قدیم تری است که بدان اشاره شد و از قرن های متمادی بلکه هزاران سال در عروق آریائی های کوه نشین این دیار ریشه دوانیده و وقت به وقت فرار ایجابات زمان به رنگ و صورت مخصوصی جلوه نموده است. بعد از عصر ویدی که شرح آن در فصل دوم گذشت مقتضیات زمان و زندگانی تازه تر سبب شد که از همان سرود قدیمه از همان اساطیر عناصر طبیعی از همان مجمع ارباب انواع از همان مبادی اولیه حیات آریائی نظریات معتقدات سبک زندگانی و بالاخره ثقافت مادی و معنوی تازه تری بعیان آید.

تا گفته ماند که دوره «ویدی» دوره ایست که قسمت زیادو مهم مهاجرت قبایل آریائی از بخدی. سایر نقاط آریانا و ممالک همجوار هندو فارس در طی آن صورت گرفته و اختتام همین مسئله دوره مذکور را به پایان میرساند. به این ترتیب واضح معلوم میشود که مدنیت اوستائی را آریائی های همان آوردند که بطرف شرق و غرب به خاک های هندو فارس مهاجرت نکرده و به سرزمین اصلی باستانی خود آریانا مقیم و مسکون ماندند. عبارت دیگر تهذیب اوستائی که در حقیقت بکنوع تجدید مفکوره و حیات و عقیده است بدست طبقه منور آریانا همان طبقه ای که وید و تهذیب آن مال ایشان است صورت گرفت و علت تشابه بین این مدنیت و تهذیب هم از هر نقطه نظر که سنجیده شده به این دلالت میکند که هر دو در یک خاک بمیان آمده و محصول تبحر و ابتکار یک قوم است.

پس مرام این فصل عبارت ازین است که تحت عنوان عمومی مدنیت اوستائی تطورات مادی و معنوی آریائی های را مطالعه کند که با مهاجرت های بزرگ متذکره بطرف هند و فارس نرفته و در سرزمین باستانی و مستعد خویش آریانا ماندند و در اثر نفوذ و وراثت مدنیت کهن اولی آریائی و ثقافت عصر «ویدی» دارای نظام زندگانی جدیدی شدند و قرار اقتضای زمان و محیط اساسات مادی و معنوی حیات قدیم خود را شکل تازه تری دادند.

بیش از اینکه وارد اصل مطلب شویم و آریائی‌هایی را که در آریانا نامانند در فضای
 تهذیب اوستائی مطالعه کنیم در قسمت عمومیات مسائل به حیث تمهید باید مفصل‌تر
 صحبت کنیم تا علل اساسی «رفورم اوستائی» که بدان اشاره کردیم معلوم شود.
 بیشتر گفتیم که اقتضای آن زمان و محیط چنین تقاضا میکرد که آریا‌های
 باشند آریانا در حیات مادی و معنوی قدیم خویش تجدید نظر کرده و به مفاد
 خویش و جامعه خویش راه‌های نوی باز نمایند.

در اواخر هزار دوم قم مدنیت ویدی یا اقلاً آن حصه مدنیت ویدی که
 سرودهای معلوم آریائی از آن نمایندگی میکنند بعد از دوام اقلاً هزار سال به قوت
 و تاثیر و تازگی زمانه‌های اول نموده و تماس با داسیوها (بومیان هند در جنوب)
 و تورباها (آریاهای بدوی در شمال) مفکوره‌های متناقض و عجیب و غریبی
 وارد کرده بود که اگر از قوانین مدنی آریائی آریانا کشیده نمیشد نقص میکرد
 و این موضوع جلب نظر ریشی‌های دانا را نموده بود. پس زمان خود بخود ايجاب
 میکرد که در پایان يك سلسله مهاجرت‌های بزرگ آن دسته آریاهائی که در آریانا
 مسکون ماندند بحال و وضعیت و موقعیت و قوانین و نظامات حیات مادی و معنوی
 خود فکری کنند و میتوان این چیزها را ايجابات داخلی نامید.



همین قسم ايجابات خارجی هم در میان بود و تاثیر آن به هیچ وجه از عوامل
 داخلی کمتر نبود. تازمانی که آریاهای کتله باختر از چو کات سرزمین اصلی
 خویش بیرون رفته بودند، تماس با عناصر دیگر داشتند. در پایان عصر ویدی
 موضوع مهاجرت‌ها، جنگ‌ها و مقابله‌ها، معلومات ایشان را وسعت داد. در جنوب
 و جنوب شرق در اویدی‌های هندی را بحیث دشمن تلقی کرده و ایشان را «داسیو»
 خواندند، بطرف شمال از حوزه‌سر دریا گرفته تا نقاط مجاور بحیره خزر مخالفین آریائی
 و غیر آریائی در مقابل آریاهای مذهب باختری پیدا شد که از خود شعبات مختلف

(۱۷۵)

داشتند و رو بهم رفته اوستا ایشان را بنام تورا Tura و دانو Danu باد کرده . همین
قسم بطرف غرب از جنوب سواحل خزر و مازندران و تبرستان گرفته تا حوزه
بین النهرین و بابل که اوستا بوری Bouri خوانده چه اقوام آریائی مخالف
و چه عناصر سامی هر کدام در اوستا واضح بحیث دشمن و مخالف تہذیب اوستائی
نقلی شده و بجایش ازان واضح تر صحبت خواہیم نمود . پس محیط خارجی بیشتر تر
ایجاب میکرد کہ آریا های مقیم آریانا فکری بحال و آینه خود و کشور خود
نمایند . عبارت دیگر مردان منور و دانستهائی کہ در کوه پامپه های آریانا با ترویج
مدنیت و بدی مسئولیت حفظ عرق و نعمتات و تہذیب و اخلاق صاف قوم نجیب
را بعهده گرفته بودند و از قدیم ترین زمانی کہ خاطرہ آریائی سراغ داده میتوان
علم بردار مفاد مادی و معنوی آریائی بودند در یابان مهاجرت ها بہ بحران اخیر
دور و بدی خاتمه داده و رفورمی کہ میخواستند بشکل قوانین اوستائی ظهور کرد
مخاطرات فوق الذکر عوض اینکه دراز کان موجودیت آریا های آریانا رخنه
وارد کنند در تقویت شالوده زندگانی نوین ایشان موثر افتاد و حس یگانگی
تعاون ' اشتراک ماسی ' وحدت آمال در میان ایشان تولید نمود . دفاع منافع
مشترک ' سرپرستی حیوانات اهلی ' حفظ خاک ' نشت هائی را کہ بصورت موقتی
دراثر جنبش و مهاجرت و کثرت قبایل تولید شده بود بزودی خاتمه دادہ بایک
روح نو و مفکورہ جدید نظام مدنی ' اجتماعی ' سیاسی ' اداری خود را تجدید
کردند و آریانا باز جلوه گاہ دومین مظهر تہذیب و ثقافت آریائی شد . همان
مردمان اصلی کہ هسته حقیقی صاف نژاد آریائی را در بختی تشکیل دادہ و وارث
مبادی یک دورہ طولانی تہذیب قبل تاریخی مشترک آریائی و مدنیت و بدی بودند
بعد از جنبش مهاجرت ها و اثر اقتضای زمان و محیط داخلی و خارجی
اصلاحاتی را بہ حال زندگانی جدید خود مناسب دانسته بر شالودہ اصولات
کهن و مدنیت قدیم خود تہذیب جدید اوستائی را بمیان آوردند . آن دسته قبایلی

که از خاک آریانا جدا شده در حوضه پست و بکرتک و هموار کنگا مسکون شدند در میان « درآ ویدی » های بو می هند که خود شان « داسیوس » باد کرده اند خود را بیگانه و خارجی دیده و بی اتفاقی ها و مخالفت های قبیله‌ی خود را کنار گذاشته از نقطه نظر سیاست پیش از هر چیز به تشکیل سلطنت پرداختند و بعد از آریائی های باختری دومین سلطنت آریائی را کنار سواحل کنگا به میان آوردند و برای اینکه نژاد آریائی در اثر دخول خون بیگانه مخلوط نشود بر علاوه طبقات « پراهمه » و « کاتاریا » و « ویشیا » یعنی طبقه روحانیون و جنگجویان و اهل حرفه طبقه پست « سودرا » را هم تشکیل کردند همین طور در شرق مذهبی هم تغییراتی شروع شده سرزمین بکرتک و اوست حاصل خیزند به آنها تلقین نمود که دنیا و مافیها همه از یک قوه ماورای طبیعی تراش میکنند « انسان محتاج به نیرو و فعالیت نیست و در اثر ریاضت و ازین بردن قالب مادی بدن به روح بزرگ منشاء کائنات متصل خواهند شد. این بود بصورت خلص اثراتی که محیط‌هند بر آریاهای مسکونه خود وارد کرد و از نقطه نظر اجتماعی سیاست و دیانت باب تازه و مخصوصی را برای ایشان گشود .

• • •

شاخه هائیکه بطرف غرب مهاجرت اختیار کردند « امادی » و « پارسوا » است که بیشتر شرح جنبش آنها از بخدی و سیر حرکت آنها در امتداد مجرای رودخانه‌های غربی آریانا و رسیدن شان به خاک‌های ماورای غربی دشت لوط و جنوب سواحل خزر شرح یافت و چون تاریخ حرکت آنها از باختر و خروج ایشان از سرحدات غربی آریانا متفاوت است قبایل امادی یعنی ماد که اولتر بحرکت آمده بود سواحل بحیره خزر و دامنه‌های جنوبی آنرا که نسبتاً قابل زراعت بود مقر خود قرار داد . پارسوا که پسان‌تر کوچید و از روی نیرو و تعداد نسبت به امادی کمتر و ضعیف‌تر بودند اول به علاقه‌های کرمان جای

(۱۷۷)

گرفتند و چون علاقه های شمالی را مادیها اشغال نموده بودند و طرف غرب سدسامی حایل بود در اراضی جنوب در سواحل بحر که خشک و لم بزرع بود قهراً فرود آمدند. امادی چون اولتر به اراضی جنوب خزر رسیده و بیشتر در خط سیر خود بطرف غرب آمده بود زود تر و بیشتر با سامیها مخصوصاً آنوریها تماس پیدا کردند و سلطه چندین قرنه سامی در عرق و خون آنها بیشتر تأثیر افکند «پارسوا» که عقب آنها رسیده در اراضی امتداد سواحل اوقیانوس مسکون شدند بنویه خود مدتی تحت سلطه سامی بودند و بعد از آن هم مادها بر ایشان حکمفرمایی کردند. این دو شاخه مهاجرینی که از کانون اصلی آریائی جدا شده و بطرف شرق و غرب رفتند هر دو با عناصر بیگانه تماس دائمی پیدا کردند و کم و بیش با ایشان منحل شدند. شاخه شرقی با آریاها می مهاجر هندی ازید و امر ملتفت و خامت موضوع شده و برای نگه داری عرق خود به پاره اقداعات نسبتاً اساسی متوسل شدند که عمده ترین آن تشکیل طبقات است. در اوپدیها با داسیوها که تعداد آنها در ماورای شرقی سندھو خیلی از زیاد بود محض در اثر کثرت تعداد خود موجب تنزل عرق آریا گردیدند. مهاجرین در مقابل این خطر حتی المقدور در صدد علاج برآمده و موثرترین کار آنها تاسیس طبقه «سودرا» بود که با سایر طبقات معاشرت نمیتوانست ولی باز هم اصل مطلبشان کاملاً بدست نیامده و اختلاط در عرق و خون بعمل آمده. خطر امتزاج خون و تنزل عرق برای شاخه غربی امادی و پارسوا مدتها تر بود زیرا علاوه بر سیاه بوستان برهنی سواحل فارس تر از بزرگ سامیها تنها از روی تراکم بلکه من حیث امریت و نفوذ و حکمفرمایی و مخصوصاً بواسطه مدنیت چندین هزار ساله ایشان را تهدید میکرد. مادها و فارسیها مدتی جدا از هم و متفرق تحت ریاست ملکان خود زندگی کردند و چون مدت مدیدی تابع نفوذ سیاسی و مدنی آنوری بودند بدون اینکه متحس شوند خون عرق

وسجایای آنها رنگ سامی بخود گرفت و این نفوذ به اندازه‌ی در عرق آنها اثر بخشید که بسا مورخین در میان مادها و آشوری ها فرقی ندیده ایشان را دنیا له آشوری واز عرق سامی حساب می کنند . معماری ، شیوه رسم الخط و تحریر ، اصول اداره ، طرز حکومت و دوزبار ، طرز لباس و اصول ماندن ریش و موی سر و تمام مظاهر زندگی ماد و فارس هوبه هوقتش قدم سامی است که عصر آشوری و سرگونی به آنها تحمیل کرده (۱) و رونه کروسه در صفحه ۲۳ جلد اول تاریخ آسیا حتی « مدنیّت » عرب و فارس را تخم مدنیّت « کلدنه و آشوری » قمداد میکنند و توماشک جرمنی در کتاب « مطالعات آسیای مرکزی » خود چنینکه از زبان های پامیر صحبت میکند میگوید که مادها و پارسی ها خیلی ها تحت نفوذ سامی آمده بودند .



خلاصه دوشاخه مهاجرتی که از باختر و سائر کوه های به ها و نقاط مرتفعه آریانا جدا شده بطرف شرق و غرب رفتند و به عمالک همسایه یعنی هندو فارس منبسط شدند تحت تاثیر محیط های نو و اختلاطی که با اقوام بیکانه و عرق های مختلف پیدا کردند به تدریج چه از حیث نژاد و خون و چه از بهلوی عرف و عادات و آداب زندگی ، خواص و زبان و غیره تغییر کرده راهی را پیش گرفتند و بطرف هدف مخصوص ب حرکت افتادند که تعقیب آنها ازین بیشتر خارج نگارشات ما است زیرا آنچه که اصل مرام این فصل را تشکیل میدهد سبب در اطراف آن حصه آریائی هائی است که به دو جانب فوق الذکر مهاجرت نکرده در جلگه های حاصل خیز و دامنه های سرسبز و کوه های سربلک کشیده مسکن آریائی یعنی (آریانا) ماندند .

(۱) « ماسیرو » در تاریخ قدیم ملل شرقی صفحه ۷۶۲ می نویسد که عصر هخامنشی همان عصر عیلامی است که دوباره آباد شده است . در صفحه ۸۰۹ می نگارد که الفبائی مبغی را از عیلامی ها آشوری و از آنها ارمنی و سوزیان و فارس گرفت .

(۱۷۹)

« آریانا » قطعه‌خاکی که آریائی‌ها در آن ماندند سرزمینی است کهستانی که در میان اراضی پست چار درخوبش یعنی هامون و دشت فارس و اوقیانوس و حوضه سند و اراضی هموار جنوب روسیه و حوضه اکوس شکل فلات مرتفع بخود گرفته که از آن آبهای جاری رود خانه های بزرگ سه چار طرف افق جاری است . چوکات آریانای قدیم قراریکه ذکر رفت چیزی است طبیعی که ساختمان و چین خوردگی های خود زمین و جریان رودخانه‌ها و حوضه های آن معین کرده و پسان تمام مورخین کلاسیک آنرا تکرار کرده اند. سرزمین آریانا که بصورت عمومی مرتفع و چشمه‌خانه رودخانه‌های کرد افق میباشد در خود پستی و بلندی‌ها و مظاهر مختلف الشکلی دارد و روی هم رفته میتوان گفت که چند تیغه بلند سنگی تقریباً موازی هم از شرق به غرب امتداد یافته و تیغه وسطی بلند ترین و طویل ترین همه است که از گوشه شمال شرق شروع و از وسط فلات آریانا بطرف غرب ممتد میباشد. باین وصف بعلاوه تیغه‌های فوق الذکر دو گره کهستانی شکل فلات را کامل تر ساخته و آن یکی عبارت از گره سنگی پامیر در گوشه شمال شرق و دیگری گره وسطی است که نوده کهستانی مرکزی آریانا را تشکیل میدهد. تیغه‌های کوه‌ها و قله‌توده‌های که ذکر شده همیشه از برف پوشیده و سفید مینماید. دره‌ها و دامنه‌های زیبای آن بهترین بلاق و مناظر کهستانی جهان را تشکیل داده و اخردامنه‌ها با حاشیه شمال و غرب و جنوب به تپه‌ها و جلگه‌های فراخ و حاصل خیز منتهی میشود. دو توده کهستانی شمال شرقی مرکز آریانا سرچشمه یکدسته رود خانه های خورد و بزرگی است که به ترتیب از قله شامخه ی برف به دره های هول انگیز و از آنجا به دامنه های نرم فرود آمده بعد از آبیاری جلگه های داخلی به چهار گوشه افق جریان می یابد و بالاخره جمعی به اوقیانوس هند میریزد. دسته با آمو به بحیره او زال منتهی میشود و قسمتی به هامون منتهی

میگرد. از میان رود خانه های آریانا چهار رودخانه بزرگ آن که عبارت از اکوس (آمو) هری رود، هلمند و اندوس (سند) باشد خیلی مهم و در سر نوشت يك قسمت مدنیت آسیا رول مهمی بازی کرده اند زیرا سواحل زیبا و حوضه های حاصل خیز آنها مهد يك قسمت ثقافت بشر به شمار میرود.

ایریا: در اوایل فصل دوم مفهوم عمومی و خصوصی و اصطلاحی و تاریخی کلمه «آریا» را شرح دادیم و متذکر شدیم که آریاهای کتله باختری به شهادت و تابقی که از خود باقی گذاشته اند در سرود ویدی خود را «آریا» و در اوستا «ایریا» خوانده اند. با وجود اختلاف زمان بین عصر ویدی و اوستائی در اصل مفهوم این کلمه تغییری پیش نشده جز در لهجه و تلفظ که آنها فقط منحصر به حرکت حرف اول کلمه است. اصل مفهوم این کلمه در عصر ویدی و اوستائی «نجیب» معنی داشته و جنبه دین داری در هر دو عصر فوراً بدان اطلاق میشد و بعد از آن با دار و مالک و حر و دیگر صفات بدان پیوست میگردد. در عصر اوستائی در اثر ایجابات زمان در محیط خارجی که در مقدمه این فصل شرح دادیم با تقویت یافتن روحیات قومی در آریانا «ایریا» يك اندازه بیشتر مفهوم قومی و ملی هم پیدا کرد. در بنوقت ایریا از نقطه نظر دیانت تنها پیروان اوستارا در بر میگرفت و از نقطه نظر قومی و ملی بر کسانی اطلاق میشد که در خاک های اوستائی یعنی در آریانا زندگی داشتند و اقوام بادیه نشین شمال و باشندگان مازندران و نبرستان اعم از آریائی گرفته تا غیر آریائی تحت این اسم نامی آمدند و اسمای دیگری در مورد آنها اطلاق میشد مانند تورا Tura که آریا های ویدی شمال اکوس را در بر میگرفت و ازین مسایل در مبحث علیحدہ سخن خواهم راند. معنی اصطلاحی کلمه ایریا در عصر اوستائی بیشتر راستگو و راستکار بود و خود میدانید که اوستا در مسئله راستی و راست گوئی و راست کاری چقدر اهمیت بزرگ قایل شده بود.

(۱۸۱)

اوستا و اولین خاک آریائی : در فصل دوم موقعی که میخواهیم به کمک منابع مختلف به مسئله مهید اولیه آریائی روشنی اندازیم تحت عنوان «ایرینانا و بجه» متذکر شدیم که آریاهای عصر اوستائی مهید اول آریا را در «ایرینانا و بجه» قرار میدهد و محل آن به شهادت خود اوستا و فیصله مدققین بزرگ حوزه علیاسردریا و آمو و اراشی متصله آنست. از نقطه نظر اوستا هر چه در این باره گفتنی هستیم در بحث جغرافیای شانزده قطعه زمین اوستائی شرح خواهیم داد تنها موازی با خط رفتاری که در فصل ویدی تعقیب شده اینجا همین قدر متذکر میشویم که اوستا نسبت به سرود ویدی در تشخیص او این مهید آریائی واضح تر و نام گرفته صحبت میکند و حتی میتوان گفت که در میان تمام مدارکی که از کتله هند و اروپائی بصورت عمومی باقی مانده اوستا یگانه منبعی است که درین مسئله مهم واضح صحبت میکند و آن مهید اولی را نام میبرد و خواص و ممیزات آنرا بیان می کند. غیر از «ایرینانا و بجه» اوستا خاک آریا هارا به نام های دیگری هم یاد کرده مانند ایرینا و دناهو و Airyao Danhavo یا ایرینا و دهاو و Airyao Dahvu یا ایرینا و دهاو یا ایرینا و دهاو که همه اسمای مرکبه است و در اول همه آن کلمه «ایرینا» تکرار شده و با کلمات متصله خود همه «خاک و مسکن آریا» معنی دارد. با ملاحظاتی فوق معلوم میشود که اوستا نسبت به وید در تعیین سرزمین آریائی واضح و دقیق تر صحبت میکند و این مطلب در بحث جغرافیائی اوستا در همین فصل به تفصیل شرح داده خواهد شد. چیزیکه اینجا قابل ملاحظه است اینست که اسمای «ایرینانا و بجه»، «ایرینا و دناهو»، «ایرینا و دهاو» یا «ایرینا و دهاو» تمام آن مناطق اریائین را در بر میگرفت که اوستا ذکر کرده و مفهوم جغرافیائی آن در «آریانا» یعنی مسکن آریاها مشخص و معین شده است و گویا بکر آلمانی «آریانا» را من حیث مفهوم جغرافیائی و نژادی مترادف اسمای فوق الذکر میدانند.

(۱۸۲)

تأثیرات خاک آریانا : درین شبه نیست که تأثیرات محیط و خاک از هر چیز بیشتر در سر نوشت باشندگان يك قطعه دخالت نامه داشته و خطوط اساسی سجایا ، عرف ، عادات ، اختیصات و تمام مظاهر زندگانی مادی و معنوی و سیاسی آنها را در آن میتوان یافت بیشتر بصورت مختصر دیده شد که آریائی های مهاجر در محیط های نو حوضه گنسکا و فارس و مدیا و تضاد با عروق بیگانه و مدنیت های سامی چه شدند و بر چه تأثیرات آمدند حالا میخواهم به بینم که آریائی ها در خانه خود چه کردند و چه شدند و محیط از آنها چه ساخت و در سر نوشت زندگانی مدنی و سیاسی آنها چه رولی بازی نمود . و وضعیت جغرافیائی آریانا بصورت عمومی بیشتر شرح داده شد این مملکت در داخل حدود خود با داشتن کوه های بلند ، قله پر برف ، دره های هول انگیز ، کوهل های دشوار گذار ، رودخانه های سیلابی ، آب های خروشان ، تپه های سبز ، غددی های خشک ، جلگه های عموار و حاصل خیز ، بیشه های پر جنگل اراضی سنگلاخ منظره بی دارد که يك حصه آن به حصه دیگر نمی ماند . یکطرف قله شش هزار متری افتاده و يك حصه دیگر بیش از ۳۰۰ و ۴۰۰ متر بلندی ندارد . در دو نقطه نزدیک بهم یکجا تمام سال برف دارد و منجمد است و نقطه دیگر حرارت منطقه حاره را نشان میدهد . در يك فصل در یکجا گندم درو و در دیگر نقطه نو کشت میشود . به این صورت محیط مختلف الشکلی که يك حصه آن کهستانی ، يك حصه آن جلگه ، يك قسمت آن تپه زار و يك قسمت آن عموار ، يك طرف آن خشک و يك طرف آن سر سبز ، يك کوه آن گرم و کوه دیگر آن سرد است تأثیرات عمیقی در رو حیات ساکنین آریائی این دیار وارد نموده به ایشان حالی نمود که زندگانی و صحنه حیات جنبه های تاریک و روشن و دوره های آسان و مشکلی داشته هیچ گلی بی خار نیست ولی این خارها به هیچ صورت سد راه موفقیت های زندگانی

(۱۸۳)

شده نمیتواند و اسان با اعتماد به نفس باید به زور بازو و قوه قلب تمام مشکلات را از مقابل خود بردارد. دوره اوستائی که این فصل را برای آن وقف کرده ایم و پسان به اختصاصات حیات مدنی آن می پردازیم در حقیقت دوره پرورش و تربیه روحی آریائی های این سر زمین است و تمام اصلاحات اجتماعی، اخلاقی، مذهبی، مدنی که درین دوره بمیان آمده و مدنیت عصر اوستائی را تشکیل میدهد تزکیه نفس، نظافت بدن، تشدید مبانی راستگویی و راست کاری در فرد و جامعه فعالیت، مقابله با مشکلات، توسعه زراعت، اصول آبیاری، غرس اشجار، تربیه حیوانات مفید و قتل حشرات مضره و غیره و غیره است که اگر تمام آن را خلاصه کنیم این نتیجه بدست می آید که قرار ایجابات طبیعی محیط آریانا و مدانی اوستائی فرد و جامعه مستعد، متحد، نیرومند، با نشاط، فعال، زحمت کش، راست گو و راستکار و خاك مسكونه ایشان حاصل خیز و سحت بخش باشد. در اثر همین تاثیرات محیط آریائی های که چندین هزار سال در شمال آریانا مسکن گرفته و پسان به تمام نقاط منتشر شدند دارای سجايا و خواص مخصوصی شدند و چون کتله آریائی در کوهپایه های آریانا و مخصوصاً از جانب باختر باتورا و داتو و هونا اقوام آریائی بدوی و عناصر غیر آریائی مقابل بودند و خطرات نهاجمی که بک وقتی اسباب بیجا شدن آنها از آسیای مرکزی شده بود همیشه حس میشد در قدیم ترین زمانه های پیش از عصر مهاجرت از باختر، مفکوره اتفاق قبایل و بیوستگی برای حفظ منافع و خاك آریائی و نگه داری ما حاصل زراعت و حیوانات اهلی در میان آنها پیدا شده و برای اداره این سبک زندگی جدید بار اول نظام سلطنتی آریائی در میان آریائی های باختر ظهور کرد و این زندگی تا وقتی در باختر به تمام مفهوم خود ادامه داشت که مسئله کثرت نفوس و مهاجرت بمیان نیامده بود و جامعه آریائی تحت حکمفرمائی پادشاهان خود طوری شاد و مسعود می زیستند که خاطره آن در هزاران سال بعد مهاجرت از یازاد آنها رفته و همیشه

(۱۸۴)

دیوار شمال هند کوه " بخدی زیبا " اقامت گاه پادشاه را " فردوس " خوانده اند .

موضوع مهاجرت طبعاً تا یک اندازه اسباب پراگندگی این زندگانی مسعود شد ولی تاثیر آن بیشتر مربوط به خود مهاجرین بود و پادشاهان آنها از حدود آریانا خاتمه یافت .

آنها اینکه به گنگاو مدیار فارس رسیدند مجدداً سعادت و نجات خود را به پیوستگی و اتفاق دیدند . آریائی های مهاجر هندی برای مقابله با داسیوس ها در حوالی ۱۴۰۰ ق م در مین سلطنت آریائی را بمیان آوردند و مادها و فارسی ها برای نجات از نفوذ خون و حاکمیت اشوری سامی بار سوم و چهارم سلطنت آریائی را در خاک های خود در سالهای ۷۰۸ و حوالی ۵۴۹ تشکیل کردند .

زرتشتی سینه‌تیمان

از ریشی‌های عصر، بدی تا زرتشتی سینه‌تیمان: «تهذیب ویدی» که فصل دوم را وقف تشریح بهلول‌های مختلف آن نمودیم و اولین مظهر زندگی‌گانی مدنی آریا‌های کنتله باختری در دو طرفه هندو کش میباشد محصول ذکا و نبوغ جمعی از دانا‌بابایی است که ایشان را «ریشی» میخواندند و در فصلی که گذشت کم‌ربیش از آنها و رول بزرگی که در جامعه ویدی بهمه داشتند صحبت نمودیم. ریشی‌ها یا حکمای عصر ویدی کسانی بودند که رهنمائی جامعه از هر نقطه نظر بهمه آنها بود و از کابون کوچک خانواده تا دربار شاهان در تمام امور حیاتی نوده آریارا به راهای نیک و سواب‌هدایت میکردند. ریشی‌ها تنها شاعر نبودند بلکه به همه معرفت زمان آشنا بودند و در امور قومی، اجتماعی، مذهبی، سیاسی ملی، نژادی تبحر و معلومات کافی داشتند و همه این امور را به دور محور مفاد کنتله آریا میچرخانیدند.

ریشی‌ها از نقطه نظر دیانات روحانیون و علمای دینی بودند و معتقدات آریارا از اعصار قبل‌التاریخ بهم حل و مزج کرده و اساسی را در عصر ویدی بمیان آوردند که بیشتر مطالعه کردیم.

ریشی‌ها از بهلولی اجتماعی به حیث رهنما و مقنن بزرگ تلقی میشدند و تشکیلات نظام اجتماعی آریائی را سول و مقررات آن بدست ایشان وضع شده بود. ریشی‌ها از نقطه نظر مفهوم نژادی و حیات ملی رهنمائی نوده را بهمه گرفته رسمی داشتند که قوم بهم متحد و متفق بوده عرق و خون آن از لوث بیگانگی محفوظ باشد و ایشان با مجاهدت‌های خستگی‌ناپذیر روحیات آریائی را تقویت کرده و کوشش داشتند که فرد و جامعه آریادر فضای عنعنات و تهذیب و تمیزات مشخص

حیات خودشان پرورش باید. این چیزها که ذکر کردیم روی هم رفته از خلال سرود های ویدی واضح معلوم میشود و تشخیص میگردد که ریشی ها از هر رهگذر وظیفه رهنمائی جامعه آربابائی را بصورت صحیح بعهده گرفته بودند. از خانواده گرفته تا عشیره و قبیله ده و قریه و شهر و دربار پادشاهی در همه جار ریشی ها نفوذ داشتند ولی ازین نفوذ خویش مانند روحانیون کلمه به مفاد خود کار نمیگرفتند و مانند آنها برای خود اقتدار و آمریشی قائل نشده بودند و از همین جهت رهنمائی های آنها در هر زمینه نتایج مثبت بخشید.

این رویه افلا مدت هزار سال «از دو هزار ق م تا هزار ق م» دوام نمود و زمینه را از هر نقطه نظر برای ظهور مبادی يك دوره بزرگ رفورم اجتماعی آماده ساخت و ریشی بزرگ و حکیم دانائی مانند زرتشتر سینتمان عرض وجود کرد. گمانیکه سرود های ویدی را از هر نقطه نظر مطالعه کرده و در اعماق روحیات معنوی آن دقیق شده اند و به این موضوع هم ملتفت هستند که سرودها عموماً در سینه ها و خاطره ها حفظ میشد میدانند که وجود ریشی های باستان و نمره افکار آنها چقدر در راه ظهور زرتشتر سینتمان و کتاب او سناد خات داشت همان طور که ریشی های عصر ویدی از يك سلسله مبادی حیاتی و فکری و مذهبی قبل التاریخ آریا استفاده کردند. افکار خود آنها نیز که بصورت مجموعی بطرف هدف واحد متوجه بود نتیجه تراوش آن هم ضبط میشد به پیمانته بسیار وسیع در ظهور شخصیت برجسته زرتشتر و قوانین اوستائی دخالت کرد.

این طور واقعات تاریخی که ذهنیت جدید و انقلاب فکری در يك محیط تولید میکند عموماً عواملی بکار دارد و این عوامل را در مرور قرن ها ریشی ها و سرود های ایشان در چو کات آریانا آماده کردند.

چیزیکه این نظریه را ثابت میکند نشابه متن خود سرود ویدی و اوستا است و واضح معلوم میشود که زرتشتر سینتمان از مقررات قدیم عصر ویدی آنچه

(۱۸۷)

را که موافق زمان خود و جامعه آریا تا میدانست گرفته، بعضی را توضیح قسمتی
را تبدیل و حصه را حفظ کرده و افکار تازه و جدیدی به آن علاوه نمود.
این واقعه و تسلسل آن در تاریخ قدیم افغانستان بار دیگر نیز
تکرار شده و بار بعد از بزرگ دوره معین که اینجا به دو هزار سال تخمین
میشود در قرن چهارم هجری از همان منبع که منشأ این همه جنبش های فکری است
مردی مانند دقیقی و جمعی از حکما و شعرا سر بلند کردند و به احبای غمناک
بزمی در زمی باستانی آریا تا وند کار کار نامه های شاهان مقتدر آن
اقدام نمودند. قرار بیکه بعد تر در مورد شخص "زرا تشر" خواهیم دید یکی
از ترجمه ها می که هوگ Haug برای نام او میدهد "ستایش کننده"
و "خواننده سرود ستایش" است و چون "کات ها" هم "سرود" معنی دارد
و بزبان شعر سروده شده چنین نتیجه میگیرد که زرا تشر را اصلاً شاعر هم بوده.
گفتیم کات ها سرود معنی دارد. دارهستتر در صفحه ۹۷ جلد اول ترجمه زند
اوستای خود به فرانسه در اطراف این موضوع شرحی انگاشته و "کات ها"
یعنی قدیم ترین حصه اوستا را "سرود و چیز سروده شده" ترجمه کرده و میگوید
که زبان آن نسبت به سایر قسمت های اوستا قدیم تر است و اکثر کلمات آن
در زند عامیانه بلبلکه در زبان ویدی دیده میشود و این تنها قسمت اوستا است
که به نظم ساخته شده بعضی علمای ویدشناس مفکورهای قدیم تری را در آن
سراغ میدهند. ازین بیانات مطالب چندی بدست می آید و ضمناً هر بوط
به مبحث حاضر گفته میتوانیم که زرا تشر از جمله همان ریشی های دانا و حکمای
عصر ویدی است. همان طور که او را میتوان عامل ارتباط بین ریشی های
دوره اخیر ویدی و حکمای عصر اوستائی قرار داد. کات ها قدیم ترین حصه
اوستا هم چه از نقطه شعر و چه از نقطه نظر زبان و مفهوم حلقه تسلسلی بین
سرود های ویدی و سایر قسمت های اوستا میباشد. خلاصه مقصود از توضیح

(۱۸۸)

مطالاب این مبحث مهم این است که عصر وبدی : ربشی های وبدی ، افکار و نظریات وبدی ، زبان وبدی ، سیاست عصر وبدی زمینها را برای انقلاب فکری واجتماعی سراسر آماده نموده و این کار بدست یکی از حکمای فرزانه باختر زرنشتر سینتمان که حالا از شخصیت اوصحبت میکنیم صورت گرفت .

زرانشترا ، زرنشتر سیتمه یا زرنشتر سینتمان : صاحب کتاب او ستا در « گات ها » که قدیم ترین قسمت این کتاب است بنام « زرنشتر ا » یا « زرنشتر » یاد شده و بعضی اوقات کلمه « سیتمه » هم به اسم او الحاق شده و « زرنشتر سیتمه » گردیده است که پسان تر از آن « سینتمان » ساخته و « زرنشتر سینتمان » گفته اند . (۱)

این دو کلمه « زرنشتر ا » و « سیتمه » هر کدام از خود معنی علیحده دارد و ذیلاً نظریات مدققین را تا بیک اندازه در اطراف آنها شرح میدهیم :

مدققین معمولاً کلمه « زرنشتر » را مرکب از دو حصه دانسته و بصیر مختلف آنرا تجزیه و ترجمه نموده اند . دارمستتر فرانسوی حصه اول کلمه را « زرت » و دومش را « شتر » تشخیص داده . مشارالیه « زرت » را از « زراتو » مشتق میداند و آنرا زرد ترجمه کرده . یارتو لمه حصه اولی این کلمه را « زرت » تصور نموده و « پیر » معنی میکند .

کلمه دو می را این دو نفر و جمع دیگری از مدققین همین شتری میدانند که تا حال در فارسی هم چو د است . به این دو تعبیر که گذشت معنی اسم هر کجه « صاحب شتر زرد » یا « صاحب شتر پیر » میشود .

(۱) ملنفت باید بود که مامؤسس رفورم اوستائی را بنام قدیم واصلی باختری اش قرار بدهد در اوستا ذکر شده اسم برده و می بریم و صحیح ترین صورت اسم او همین است . این نام در مانخه قدیم شرقی و غربی با کمی تحولات بصورت های مختلف ذکر شده . در غرب یونانی ها اول او را « زورا دروس » و بعدتر « زاروس » ، « زرا دوس » ، « زراس » ، « زور و استروس » ، « زاروسترا » میگفتند . شکل « زردشت » را بیشتر مورخین ارمنی استعمال کرده اند .

(۱۸۹)

دا کتر ف. مولر F. Müller «زراشترا» را «مالک شترهای جری» ترجمه کرده. «بورنف» موسس معانیات زرد کلمه «زراشترا» را به این ترتیب دو حصه نموده یکی «زوت Zarath» و دیگر «اشترا Ushtra» و چون کلمه اول را «زرد» ترجمه نموده ازان «مالک شترزرد» بدست می آید. ولی یکنفر دیگر موسوم به هاگ Haug به ملاحظه میرساند که در زبان قدیم یا ختر زرد را «زیری Zairital» میگویند به این ترتیب اساس نظریه بورنف متزلزل گردیده است.

«هاگ Haug (۱)» کلمات «زوت» و «اشترا» را بصور مختلف تجزیه و ترجمه نموده یعنی کلمه اولی را «پیر» «دل» و «سناش کنند» و کلمه دوم می را نه شتر بلکه از «ایونارا» Uttara مشتق دانسته و (اعلی) ترجمه نموده است و باین ترتیب ترجمه «زراشترا» چنین میشود: «کسی که دل اعلی دارد» یا «کسی که شاعر و خواننده سرود سناش است» و این تعبیر به بحث بیشتر ما خیلی موافقت میکند زیرا گفتیم که زراشترا یکی از جمله همان ربشی های دانا و فرزانه‌ئی بود که در آخر عصر ویدی انقلابی در زمینه فکری و حیاتی باشندگان آریانا وارد کرد. چون «گات‌ها» یعنی قدیمترین قسمت اوستا هم مشتمل بر یک سلسله سرود است و به نمونه و رویه سرودهای باستان ویدی ساخته شده «هاگ» به این عقیده است که خود زراشترا هم شاعر بوده و چون او سنا مخصوصاً «گات‌ها» عبارت از «مانتراسپتا Manthracepta» یعنی «سخنان پاک» بود که زراشترا از طرف هر مزد آورده بود طبیعی باید که آورنده این سخنان در جمله فضایل دیگر شاعر هم بوده باشد و قرار بیکه بیشتر شرح دادیم چون گات‌ها «سرود و چیزی سروده شده» معنی دارد بدون اقامه سایر دلایل میتوان گفت که زراشترا یکنفر ربشی مقتدری بود. تا گفته نمائیم که «هاگ» کلمه

(۱) گات‌ها Gathas جلد دوم صفحه ۲۴۶.

(۱۹۰)

«زرتشترا» را «رهنمای اعلی» هم ترجمه کرده. علاوه برین این نام را بصورت های مختلف دیگر هم ترجمه نموده اند از قبیل: بدست آورنده غنیمت، بدست آورنده شتر بحدیث غنیمت، ستاره طلایی و غیره و غیره.

کلمه دیگر «سپینته» یا «سپینته» یا «سپینتمان» لقب زرتشترو معنی آن «سفید» یا «ازخانواده سفید» یا «نژاد سفید» است و بعضی ها این سفیدی را مفهوم معنوی داده و آن را «پاک‌زوان» ترجمه نموده اند. بهر حال قراریکه بندهاوش سلاله نسب زرتشت را میدهد یکی از اجداد او «سپینتمان» هم نام داشته. شبهه نیست که کلمه سفید که در پشتو بصورت سپین دیده میشود درین کلمه موجود است.

* * *

حالا که معنی کلمات مذکور تا بک اندازه شرح یافت بصورت تبصره در اطراف آن مینگاریم: اگر از نقطه نظر وظیفه ملی که زرتشت در جامعه آریایی به انجام رسانید، نگاه کرده شود معنی ستایش کننده، خواننده سرود ستایش، رهنمای اعلی بنام او بیشتر موافق است زیرا مشارالیه مانند پیشانی های باستان سرود ستایش ساخته و خواننده و توده مردم را بطرف هدف مخصوصی رهنمونی کرده و ذهنیت نو در میان آریایان تولید نموده است.

امکان زیاد دارد که کلمه «شتر» در یک حصه نام او داخل باشد چنانچه جمعی از مدققین به همین نظریه اند. شتر بخدی مهمترین و زیبا ترین و قوی ترین نسل شتر است که در تمام آفاق شهرت دارد و شتر دو کوهانه در تمام دنیا بنام شتریکتریان هم یاد میشود. تاریخ قدیم آریانا نشان میدهد که کلمات گاو و شتر و اسب در نام های آریایان این سرزمین دخالت زیاد داشت و این کلمات در اسمای خانوادها و اشخاص بزرگ دیده میشود اسم «کیومرث» اولین آدمی که اوستا نام می برد اصلاً مرکب از دو کلمه «گو و مرد» بود که از

(۱۹۱)

ترکیب آنها * کومرد * ساخته شده به تدریج که مفهوم قدیم آن فراموش شده از آن به شباهت اسمی دیگر کیومرث ساخته اند. خاندان شاهی اسپه باختری و اسمای اعضای آن مانند اروت اسپه (لهراسپه) و بست اسپه (کشاسپه) و غیره مثال های برجسته است و نشان میدهد که بکعبه شاهان و مردان بزرگی به صفت «داری اسپ های تندرو» و امثال آن یاد شده اند. پس هیچ غرابت ندارد که صاحب کتاب اوستا * صاحب یتر زرد * با «صاحب شتر پیر» و غیره نامیده شده باشد.

خویشاوندان و بستگان زرتشت: بیشتر راجع به نام زرتشت و لقب او و معنی آنها شرحی داده شد در اینجا میخواهیم راجع به بعضی بستگان و تعلقات خویشاوندی او چند سطر ی بشکایم. در پشت سیزدهم یا فروردین پشت بعضی خویشان و بستگان زرتشت اسم برده شده. نام پدر او یوروشسپه Paurushaspa و نام جد او پیر اسپه و نام چهارمین پشت او هچاناسپه Haechatacpa. تذکار یافته بعضی ها دوازدهم پشت او را به «مانوچیترا» می رسانند. در اوستا مانوچیترا پسر ایریو Airyu است و «ایریو» پسر «تری نوئا» است که از جمله شاهان «پاراداتا» یا پیشدادیان بلخی میباشد. علاوه برین چون نام پدر و پدر کلان و چند پشت او به کلمه اسپه منتهی میشود (۱) واضح مینوان گفت که زرتشت از احفاد دودمان شاهی باختری بوده. اوستا به زرتشت سه پسر و سه دختر نسبت میدهد. پسران او به نام های «ایست و استر» «ایروئت ترا» «هورچیترا» (۲) یاد شده و خورد ترین دختر او یورجست نام داشت. زرتشت که از خانواده نجیب بود با نجیبی با ختر خویشی و وصلت کرده از آنها دختر گرفته و به آنها دختر داده چنانچه دختر فراشترا برادر جام اسپه را که وزیر کشاسپه

(۱) از قبیل یوروشسپه، پیر اسپه، سیترا اسپه، هشت اسپه و غیره.

(۲) فروردین پشت مرقه ۹۸.

پادشاه باختر بود از دواج نموده بود و جوان ترین دختر خود «پورچیت» را به جام اسپه برادر فراشتر وزیر پادشاه با ختر داده بود. کلمه اسپه که در نام اجداد او ملحق است و خویشاوندی های که با وزیرای باختری نموده علاوه بر دلیل واضحی که شجره او نه پادشاهان پیشدادی یا پارادانا وصل میشود عوامل دیگری است که از روی آن میتوان گفت که زرتشت از نجیب زادگان باختر بود. در اینجا تولد و پرورش یافته و با تمام خویشان و بستگان خود در اینجا میزیست و در همین جا آئین خویش را اساس گذاشت.

زرتشت در افسانه ها و روایات تصویری: با وجودیکه اوستای باختری دستخوش حوادث روزگار شده معذک با آنچه که گمانها صحیح ترین قسمت اوستای قدیم شهادت میدهد پیش ما: در نام زرتشت سیمتمان باختری موسس آئین اوستایی و شخصیت او شبهه نمی نیست در باب اینکه بعضی او هام پرستان این شخص را وهمی و خیالی تصور کرده بنام او قصه و افسانه های عجیب و غریب ساخته اند میتوان گفت که اکثر این نظریات با در هو او خیالی و حالی از حقیقت است و سراسر به حساب افسانه می رود و تا یک اندازه علت این تصورات قداحت زیاد زمان حیات زرتشت و انقلابی است که روزگار و سلطه بیگانگان تا زمان قنوجات اسکندر مقدونی وارد کرده است و چون قسمت زیاد اصل اوستای باختری از بین رفته و پسان در عصر پارسی و ساسانی و حتی در قرن ۹ مسیحی یعنی تقریباً ۳ صدسال بعد از ظهور دین مقدس اسلام از روی افسانه ها و اساطیر او حافظه ها و سینه ها چیز نوی بمیان آورده اند و الحاقات نازمی بدان کرده اند طبعاً برده و تاریکی روی حقایق را گرفته و در نتیجه نه تنها افسانه ها اطراف «زرتشت» را فرا گرفته بلکه نزدیک بود که بکلی از شخصیت زرتشت بلخی انکار نمایند و او را شخص وهمی و تصویری قلمداد کنند. زرتشت بلخی طوریکه از روشنائی قسمت های قدیم اوستا معلوم میشود کسی است که

(۱۹۳)

مختصر شرح حال و خویشان و بستگان و محیط تولدی و پرورش او گذشت آنچه که عالم تخیل و افسانه و دزدی راه و عدم معلومات بمیان آورده باره نظر برات در هم و بر هم و متناقض است که خود بخود شکل افسانه بخود گرفته و به جمع داستان می رود و ذیلاً به شرح آن می پردازیم :

روایات یونانی : یونانی ها قرن ها پیش از عصر فتوحات اسکندر در شرق راجع به ممالک شرقی و ساکنین آن و عرف و عادات ایشان يك سلسله چیزها نوشته اند که جنبه زیاد آن داستانی و افسانه است چنانچه حتی نوشته های هرودت که پدر مورخین بشمار می رود ازین چیزها خالی نیست. همین طور راجع به زرتشت از حوالی قرن ۵ به بعد يك سلسله چیزهای نوشته اند که غیر افسانه حکم دیگری بران نمیتوان کرد.

اولین مورخ یونانی که در حوالی ۴۵۰ - ۵۰۰ ق م می زیست و از زردشت یاد کرده گزان توس Xantus است. افلاطون فیلسوف یونانی (۳۴۷ - ۲۹۴ ق م) زردشت را بانی مذهب ماژویسر او رومازس Oromazes میدانند. دبتون Deimon از اسم او نتیجه گرفته و او را یکمفر ستاره پرست قلمداد میکند «هرمی بیوس» که از اهل سمیرنا Smyrna بود زردشت را با ختری و شا کرد ازونا کس Azonakes یا اکونا کس Agonakes میدانند. دیودوروس Diodorus اطلاع میدهد که زوراستر در بین آریائی ها اظهار کرد که قوانین جدیدی را که در بین خلائق شیوع داده روح پاک به از تلقین نموده است. تروگوس پومپئوس Trogus Pompeius او را معاصر بنیوس شاه اشوری دانسته می نویسد که زوراستر شاه با ختری ها با صحت کاملی قوای عالیه دنیائی و حرکات ستاره هارا کشف کرد و آئین ماژرا اساس گذاشت و از دست بنیوس بقتل رسید. پلینی Pliny بملاحظه میرساند که زوراستر موسس آئین ماژر بوده در روز تولد خود می خندید. دیو کریسوستم Diochrysostom می نویسد که زوراستر در اثر عشق و علاقه که

(۱۹۴)

به حکمت و عدالت داشت منزوی در کوهی در میان آتش زندگانی میکرد چون پادشاه وقت با عرفا و بزرگان کشور به دیدن او رفت از میان آتش برآمده و ایشان را به آئین خود دعوت نمود. کفالیون اظهار میدارد که زوراستر ماز و شاه باختری با سمیرا سیس جنگیده و این زن او را مغلوب ساخت. مکنذا اربونیوس Arbonnis از جنگ نینوس با زوراستر باختری بی اطلاع بود. به همین منوال ایوزبروس Eusebruis از جنگ زوراستر ماز پادشاه باختر با نینوس حکایت میکند. Teon تئون باشنده شهر اسکندریه جنگ سمیرا سیس و زوراستر بلخی را متذکر میشود. «امی نوس مارسلینوس» زوراستر را یکمفر باختری خوانده و میگوید که هستاسپ Hystaspes پسر داریوش عقیده مازها را شیوع داد.

سیداس Suidas به وجود دوزوراستر قبایل است بکی را رو راستر فارس و مدی سردار و بزرگسمازها میداند و دیگر را بک نفر عالم هبث و منجم اشوری قلمداد میکند که در زمان نینوس زندگانی بسر می برد. کتزیاس Ktesias نقل میکند که زوراستر معاصر پادشاه اشور نینوس و زنت سمیرا سیس بود مشارالیه قبیله لشکر کشی پادشاه اشوری نینوس را بر علیه پادشاه باختر یعنی زردشت حکایت بنماید. آگاتاس Agathas ۵۳۶-۵۸۳ می نویسد که زردشت معاصر هستاسپس بود و این هستاسپس معلوم نیست که پسر داریوش یا کسی دیگر است. طوریکه بیشتر اشاره شد این روایات با وجودیکه همه اش از منابع یونانی نشئت کرده ولی تناقص و اختلافات نظر در آن به حدی است که خود بخود در قطار افسانه قرار میگیرد و نشان میدهد که معلومات مورخین قدیم یونان راجع به شرق بیش از فتوحات اسکندر چقدر جنبه داستانی داشته است.

اوستا

کلمه اوستا را مستشرقین اروپائی بصورت های مختلف ترجمه و تعبیر نموده اند بعضی آنرا « مضمون » و بعضی اشتقاق آنرا از کلمه « اوستاک Apstak » گرفته « و قانون » ترجمه کرده اند. پروفیسر « گلدنر » از پروفیسر « اندر آس » نقل کرده گوید که کلمه اوستا و با « اوستاک » بهلوی از کلمه « اویستا Upasta » مشتق است که معنی آن اساس و بنیان و متن اصلی میباشد (۱) کلمه « زند » را که به آن ملحق میکنند بصورت صفت تعبیر میشود و آن دو معنی دارد « شهر » و « نماز » و اصلاً از کلمه « زانتو Zantu » بهمان آمده است. پس معنی اسم مرکب « زنداوستا » بیک تعبیر « کتاب باقانون شهری » و به تعبیر دیگر « کتاب دعا و نماز » میشود. بعضی های دیگر « زند » را از « از انتی Azanti » گرفته و « شرح و بیان » ترجمه کرده اند. الحاق کلمه « زند » به اوستا به این معنی اخیر چیز تازه است زیرا مقصود از شرح و بیان تفسیر اوستا است که بزبان بهلوی نوشته اند و « بازند » بجای خود شرحی است که برای زند نوشته اند.

بعضی های دیگر مدعی اند که اوستا بمعنی مجهول است به این طریق که این کلمه مرکب از دو قسمت است « او » بمعنی « نه » و « ستا » بمعنی « دانش » و معنی شکل مرکب آنها غیر مفهوم مجهول میشود و علت این تعبیر را چنین می نویسند که چون اوستا باختری منحصر به دو نسخه بود و هر دو در اثر تهاجمات اسکندر از بین رفت در عصر یارتی و ساسانی که شروع به جمع آوری پارچه های خطی نمودند معنی آنرا عموماً نمی فهمیدند و به این مناسبت آنرا اوستا بمعنی مجهول نامیدند. لیکن روی هم رفته نسبت به تعبیر اخیر نظریاتی که اول ذکر نمودیم صحیح تر بنظر میخورد. اسلیکلوییدای برطانیای می نویسد

(۱) صفحه ۷۰؛ گانهای زرتشت تألیف بور داود.

که صورت قدیمی نام اوستا * Avistak او یستاک * بود و معنی حقیقی آن معلوم نیست .

روی هم رفته اوستا و مخصوصاً * گاتها * عبارت از مانتراسینا Manthracepta یعنی * سخنان پاک * است و بر مجموعه هدایات و قوانینی نیست میشود که زرتشت از طرف هرمزد آورده بود .

اوستای اولی با باختری : اوستای اولیه با اوستای باختری با تکامل و وضعیت اصلی خود چیزی بوده که متأسفانه تعریف صحیح آن امروز مجال است و نمیتوان گفت که چقدر آن از بین رفته و چه باقی مانده . درین شبه نیست که چون کشتاسپ پادشاه باختر به دین نوگروید حکم داد که مجموع قوانین اوستایی را روی پوست گاو نویسند و به معابد مملکت تقسیم نمایند ولی واضح معلوم نمی شود که چند نسخه نوشته و کجاها تقسیم کردند . پلینیوس Plinius از روی کتاب هرمیوس مینویسد که کتاب مذهبی زرتشتی مرکب از دو ملیون شعر بود طبری تذکار میدهد که اوستا روی ۱۲ هزار پوست گاو نوشته شده بود . این ارقام اگر چه تا یک اندازه فصیح است باز هم فرار مطلوب از آن نتیجه قاطعی نمیتوان بدست آورد زیرا معلوم نمی شود که این ۱۲ هزار پوست گاو یک نسخه اوستا بود یا بسیار بهر حال با وجود بکه ارقام فوق جنبه مبالغه کارانه هم داشته باشد از آن و از روی اوستای موجوده واضح معلوم می شود که اصل اوستا چیز سخیم و بزرگی بوده و بر ۲۱ کتاب بانسک تقسیم شده بود .

اوستای نو : وقتیکه زرتشت آئین خود را بخشور کشتاسپ پادشاه باختر عرضه داشت * در اثر حکم پادشاه باب مناظره بین او و دستم از علمای باختری باز شده و در نتیجه پادشاه و اهل دربار به دین او گروید * آنگاه کشتاسپ حکم کرد تا قوانین آئین نو را با آب طلا روی پوست گاو نوشته و به معابد مملکت تقسیم نمایند پس اصل اوستای باختری هر قدر نسخه که داشت همه اش در باختر

(۱۹۷)

وسائر نقاط آریانا تقسیم شده بود و این نسخه ها در تمام دوره ها نیکه اولاده
دودمان اسپه باختری در آریانا حکمفرمانی داشتند همه جا بجای خود
باقی وارگزند معصوم بود. چون متعاقباً يك دوره بر هرج و مرج شروع شده
آشوری ها مثل نینوس و سمیرامیس و سالماناسار دوم ' نیکت پیلسردوم خاك های
ماد و فارس را زیر و زیر کرده گزندشان تا باختر و حواشی غرب آریانا رسید
و پس از آن سیروس و داریوش هخامنشی به حملات شروع و هفت سال جنگ
بابادشاهان مملکت ما نمودند. درین گیردارها که تقریباً از اواسط قرن ۹ ق م
تا موقع ظهور اسکندر در خاك های آسیائی دوام کرد شیرازة زند گمانی از
هر نقطه در آریانا بهم خورده و در اثر جنگ های بیگانگان به معابد و آثار
مذهبی خسارات مدعی رسید و کتب و آثار قلمی و منجمه نسخه های اوستای
اصلی هم از بین رفت. شاهان هخامنشی بعد از تقریباً ۷ سال بیکار بالاخره
غلبه یافتند. ایشان که باسلطه و تماس چندین قرن سامی در عرق و خون و ثقافت
رنگ سامی بخود گرفته بودند در اثر جنگ های مذکور مجدداً به کانون
تهذیب صاف آریائی در آریانا تماس پیدا کرده و آئین اوستائی را برگزیدند
و با خود به فارس بردند و از اختلاط آئین باختری اوستائی و موهومات قدیم
سامی و بابلی مذهبی بین این هر دو بمیان آمد. درین گیردارها بعض
نسخه های قیمتی اوستاهم از آریانا به فارس رفت چنانچه گویند يك نسخه آن
همان اوستائی بود که اسکندر هم برای «استخر» طعمه حریق ساخت و يك جلد
دیگر آنرا از هر جائی که بدست آورد به یونان فرستاد. بهر حال چیز بسکه
مایه خوشی و مسرت است این است که با وجود این همه مصائب و بدبختی ها
که در طی آن نسخه های اوستا برا کشته و نابود شد باز هم مقصد بیگانگان
در امحای معارف و تهذیب و آئین قدیم باختر و کتاب اوستا تکلی بر آورده نشد
خواه از روی نسخه که به یونان فرستاده شده بود خواه از روی خاطرات نیکه

(۱۹۸)

در سینه‌ها و حافظه‌ها محفوظ بود خواه از روی پارچه‌های متفرق دیگر آنگذر مدارك
و آثار كافی بدست آمد كه از ان مجموعه نمی‌سازند و نظام و قوانین حیاتی، مدنی
نهدیمی قدیم با خترا تجدید نمایند. چون جمع کردن و تدوین اوستای نوهم شرحی
دارد ذیلاً بصورت مختصر به آن میگردانیم: اولین كسیكه بخیال جمع آوری اقتاد
و لكش Volkash یا « و لكش » یارنی بود و چون در میان یارنی‌ها اقلاً چهار
نفر به این اسم سلطنت نموده اند مدققین جمع كنده او ستا معروفتربین
و لكش‌ها و لاجس اول را میدانند (۱) كه معاصر « نرو Nero » امپراطور روم
بود و در نیمه دوم قرن اول مسیحی سلطنت داشت. و لكش اول و برادرش
تربدانس Tridates هر دو بیرواثنین زردشتی بودند و حتی « تری دانس » خودش موبد
بزرگ بود و این نظریه را مكاتبی ثابت میكند كه بین نرو و این دو برادر
تبادله شده است. بهر جهت اولین اقدام در جمع آوری كتاب اوستا از طرف
و لكش پادشاه یارنی در ربع سوم قرن اول مسیحی بعمل آمد و این او ستا
تا هر اندازه نمی‌که جمع شده بود ناظهور ساسانیان باقی ماند.

موسس سلاسه ساسانی « اردشیر » چون پسر بك نفر كا هنی بود كه بنام
« بابك » در بك معبد « اناهیتا » در شهر استخر مجاوری میگرد در اثر توصیه پدر
به جمع آوری اوستا اقدام نموده تنسار Tansar بزرگترین عالم وقت خود را امر
داد كه هیئتی تشكيل داده و به تعمیل این كار اقدام كند چنانچه تا اندازه زیاد
درین راه صرف مساعی بكار برده و آنچه در عصر یارنی جمع شده بود
مكملتر ساخت.

بعد از اردشیر پسرش شاپور اول (۲۴۱-۲۷۲ م) سومین شخصی
است كه در جمع آوری اوستا مجاهدت نمود. مشار الیه حكم داد تا بعضی
مباحث علمی، حكمتی، ستاره شناسی، فلسفی، جغرافیائی را از كتب قدیمه هند

(۱) قرار نظر به دارمستتر

(۱۹۹)

ویونان ترجمه نموده داخل اوستا نمایند. به این ترتیب اوستای نو در اثر یک سلسله اقدامات جدی بدست جمعی از علما و موبدان بزرگ و زحمات زیاد جمع شد و با وجودیکه تقریباً یک نلک اوستای قدیم را نمایندگی میکند اینقدر شد که بسکلی از بین ترقوت و علاوه بر اینسکه مبادی و اسول آئین قدیم زر تشر بلخی را بما معرفی میکند صفحه درخشانی از تاریخ و عظمت باستانی و تهذیب یک عصر معین کشور ما هم بشمار میرود.

تقسیمات اوستا: اوستا را معمولاً به دو حصه بر رگ تقسیم میکنند حصه اول و دوم.

حصه اول شامل کتاب های ذیل است: (۱) بسنا Yasna (۲) و سپرد Vispérad (۳) و ندیداد Vendidad این سه کتاب در اوراق قلمی به دو شکل دیده شده هر کدام تنها تنها یا هر سه بکجا و مخلوط در صورت اول هر کدام دارای ترجمه پهلوی و در صورت دوم بدون ترجمه میباشد و از این جهت مجموعه هر سه کتاب را «وندیداد ساده» گویند زیرا ساده است و از خود ترجمه ندارد.

حصه دوم شامل دو قسمت است یکی خورده اوستا و دیگری پشت ها با سرود سنا بش که تعداد اولیه آنها زیاد بوده و حالا جز (۲۱) آن باقی مانده است. بعضی ها مجموعه این هر دو را «خورده اوستا» یعنی اوستای خورد میگویند و این کتاب هر کب از اوراد کوچکی است که نه تنها موبدان و علما بلکه تمام مردم از بر داشتند در مواقع معینه روز - هفته - ماه - سال میخوانند.

بصورت دیگر که نام حصه اول و دوم را نگذاریم و مشتملات هر دو را حساب کنیم اوستا را به پنج کتاب تقسیم میکنند (۱) بسنا - (۲) و سپرد - (۳) و ندیداد (۴) پشت (۵) خورده اوستا.

(۱) یسنا : مهمترین قسمت اوستا است . معنی آن پرستش و ستایش است و هر کب از ۷۲ فصل میباشد و ۱۷ فصل آن سرودهای گاتهارا تشکیل میدهد که از حیث لهجه و زبان و غیره قدیمترین قسمت اوستا است .

(۲) ویسپرد : مجموعه ایست که هنگام رسومات مذهبی را عباد سروده میشود و آنرا به ۲۷ جزء تقسیم کرده اند .

(۳) وندیداد : وندیداد مرکب از ۲۳ باب بافرگارد است و هر باب تقریباً موضوع معینی دارد مثل فرگارد اول از آفرینش زمین و ۱۶ قطعه خاک اوستائی و خواص آنها و سایر کتبین آن بحث میکند و فرگارد دوم داستان های "یم" یا یما یا پادشاه را شرح میدهد . فرگارد های دیگر هر کدام مباحث اخلاقی یا باکی و نظافت و راستی و راستکاری را توصیف مینماید .

(۴) یشت : یشت ها بیشتر بصورت شعر بوده میتوان مجموعه آنرا " سرود ستایش " خواند ۲۱ یشتی که باقیمانده هر کدام یک چیز مخصوصی را توصیف میکند . داستان های تاریخی تمام آد یشت ها شرح داده شده است .

(۵) خورده اوستا : عبارت از اوراد و دعاها و غیره است و چون در عبادات روزانه مورد استعمال داشت نه تنها موبدان بلکه همه مردم آنرا از یاد داشتند . خورده اوستا چیز تازه و نو است که در زمان شاه بور دوم " اذربده مهر اسپند " اثر انانیف کرده است .

• • •

گات ها : اگرچه گات ها فصل ۱۷ یسنا را تشکیل داده و به عبارت دیگر جزء آنست معذالک از چندین نقطه نظر که ذیلاً شرح میدهم از تمام سایر قسمت های اوستا متمایز است و نشان دادن ممیزات آن برای ثبوت ارتباط دو صفحه تهذیب ویدی و اوستائی آریانا اهمیت خاص دارد .

گات ها قرار عقیده تمام مدققین نسبت به تمام سایر قسمت های اوستا

(۲۰۱)

قدیم تر است و این قدامت قرار عطا لغائی که بعمل آمده در زمینه های مختلف زبان 'مفکوره' اشکال جملات و غیره به مشاهده و ثبوت رسیده است. چیز دیگری که گات ها را از سایر قسمت های اوستا متمایز ساخته این است که گات ها به نظم است و سایر قسمت های اوستا به نثر میباشد چنانچه خود کلمه گات ها 'سرود و چیز سروده شده' معنی دارد. از روی تخیل شعری گات ها پنج دسته شعر یا سرود را در بر میگیرد که به قافیه جدا گانه ساخته شده. دارمستتر اظها میدارد که: 'گات ها قدیم ترین قسمت اوستا است و سرودهای آن خواه عیناً خواه بصورت تقلید و خواه بنام و بحیث مهم ترین قسمت کتاب در تمام اوستا ذکر شده و تدقیق روح کلام' این نظر به را ثابت میکند. زبان و شکل جملات آن قدیم است و دارای اشکال و کلماتی است که در زبان زنده عامیانه از بین رفته و تنها شباهت آن را در قدیم ترین زبان هند یعنی زبان ویدی میتوان یافت. گات ها به نظم است و تنها قسمت اوستا است که بزبان شعر نوشته شده، (۱). از روی تحقیقات دارمستتر واضح میشود که گات ها قدیم ترین قسمت اوستا اول بعلمت اینکه بصورت شعر خروده شده و باز از نقطه نظر زبان و کلمات و جملات به سرود های ویدی شباهت بهم میرساند. لذا به این اساس گفته میتوانیم که گات ها حلقه ایست که آخرین سرودهای ویدی و سایر قسمت های اوستا را بهم وصل میکند. همان قسم که گات ها تقریباً دنباله سرود های ویدی است 'زراشترا' هم بحساب ریشی ها آمده و فرار بکه بیشتر در مبحث شخصیت زراشترا گفتیم مشارالیه از جمله همان ریشی ها و حکمای دانا بوده و نظر به اقتضای زمان و محیط انقلابی در افکار و نظریات دانا یان قدیم آریانا بعمل آورده است. گات ها در سلسله تاریخ زبان و ادبیات قدیم آریانا صفحه ایست معین که آخرین سبک ادبی ویدی و طرز انشای عصر اوستائی را بهم پیوند میزند. خلاصه

(۱) صفحه ۹۸ مقدمه جلد اول زنداوستا جلد ۲۱ سالنامه موزة کیه.

(۲۰۲)

گات ها هر کب از پنج دسته سرود است و به اسمای ذیل باد میشود :

- (۱) گاتا او ناویتی .
- (۲) گاتا او شتاویتی .
- (۳) گاتا سینتامینو .
- (۴) گاتاوهو خشرانرا .
- (۵) گاتا واهشیتو ایشتی .

اهمیت اوستا در تاریخ آریانا: با وجودیکه او ستای قدیم باختری دستخوش حوادث روزگار شده اوستای موجوده راجع به دوره های باستانی کشور کشتاسیه و زرتشتی روشنی زیاد می اندازد .

از روی آنچه که بیشتر شرح یافت به وضوح معلوم میشود که متن اوستا راجع به دوره های تاریخ باستانی افغانستان نه تنها من حیث دین و آئین و عرف و عادات و حیات اجتماعی و غیره روشنی می اندازد بلکه به صورت دقیق و بیمانه وسیع وضعیت سیاسی و سلسله های سلطنتی باختر را توضیح میدهد . باب مهمی که اوستا من حیث تعلقات خارجی باز میکند فرقی است که بین آریاهای اوستائی و آریاهای بدوی که داخل این دیانت نبودند میان آورده و در مقابل توده آریائی اوستائی باشندگان آریانا و آریاهای بدوی هاورای سر دریا و اقوام غیر آریائی آن قسمت ها و آریاهای که در قسمت غرب هنوز پیرو دیانت و مذهب اوستائی نشده بودند و سامی های بین النهرین و بابل تمیز کرده است .

اوستا اولین منبعی است که توده « آریا » و « توریا » را با هم مقابل کرده و به مقصد کامیابی جامعه آریائی مذهب اوستائی علاوه اصلاحات حیات اجتماعی از تشکیل نظام سلطنتی و دودمان های شاهی آن بوضاحت تمام صحبت میکند . اوستا هرج و مرج ها و پراگندگی هائی را که داستان های جدید و تصرفات قصه سرايان وارد کرده از بین برداشته زمینه را روشن میسازد و موقع نمیدهد

(۲۰۳)

که نام های پادشاهان دودمان باختری و کارنامه های بزرگ آنها به کسان دیگر داده شود. اشتباهاتی که تا امروز از طرف بعضی هادر تعبیر نام های پادشاهان باختری آریانا شده چیز مضحکی است که امروز خود همان منابع به اغلاط خود پی برده است. با وجودیکه از یکطرف متن اوستا و سرود های وید حاضر است و از طرف دیگر ماد و هخامنشی و مراکز و پایتخت ها و هیچ اثر آنها در اوستا وجود ندارد همینکه به دستگیری مدققین مغرب پوره روشنی از طرف اروپا به پادشاهان ماد و اولاده تیسپس Teispes جد سلاله انشان Anshan و فارس افتاد با وجودیکه هر يك از خود در کتیبه های آشوری و خود نامی داشتند نویسندگان فارس يك يك نام دیگر از پادشاهان باختری انتخاب کرده و بدون سنجش عصر و زمان روفاغ به آنها تحمیل کردند. این اشتباهات در اذهان علمای اروپا راه ندارد و ازین بعد در هیچ جا موردی جز مضحکه پیدا نخواهد کرد. همچنین معلومات جغرافیائی که اوستا میدهد هم در تاریخ کشور ما مقام با اهمیت دارد زیرا از روی آن میشد به ساحت کمال پهنائی قلمرو و حدود حکمرانی پادشاهان آریانا را تعیین نمود پس اوستا از نقطه نظر تاریخ باستانی کشور ما منبع خیلی موق و بزرگی است که «و» هم با آن هم نواشته در دوره های باستانی روشنی زیادی می اندازند.

* * *

مطالع گرامی که این اثر را تا اینجا مطالعه کرده میدانند که آنچه ما راجع به سرویدی تاریخ مملکت خود نوشته ایم محور اساسی کار ما خود متن سرود های ویدی بوده و ضمناً برای توضیح و تشریح کلمات اسما و جملات سرود مذکور از نظریه و تحقیقات مدققین شرقی و غربی هم کار گرفته ایم و گمان میکنم این روبه مصون ترین راهی باشد که يك قوم را از روی عنعنات و ماخذ صحیح و موق خود آنها مطالعه کرد. عین همین کار را در فصل سوم

تاریخ قدیم کشور خویش هم اجرا میکنم و این کاری است که در حقیقت امر از همان روزگار باستان همیشه در مملکت ما تعقیب شده و شاهد آنهم این است که هر چه آثار و عنعنه و تاریخ و داستانهای رزمی و حماسی و قصص و فولکلور و ادبیات داریم همه آن انعکاس خاطرات قدیم سرود و بدی و اوستائی است .
 بعبارت دیگر و بد و اوستا دو صفحه پیوست تاریخ قدیم ما است و میتوانیم بگوئیم که تاریخ باستانی کشور کهن ما از اکثر ملل بیشتر نوشته شده .

• • •

درین شبهه نیست که اوستا جنبه مذهبی دارد ، سرود و بدی هم جنبه مذهبی داشت ولی تا کدام اندازه ازان معلومات قیمت داری برای جغرافیه و تاریخ و روشن ساختن قبایل و عرف و عادات و سوبه زندگانی و گوشه های اجتماعی حیات ما - که در حقیقت انتظار از تاریخ هم همین است - بدست آمد .
 همانطوریکه اوستا نسبت به سرود متفرق و بد بک آئین و دیانات مشخص را با تمام قوانین و اساس و فروع آن نمایندگی میکند در قسمت تاریخ و جغرافیه آریانا هم به مراتب دقیق تر صحبت میکند و مفادش بیشتر ازین است که وقایع در هر رشته تا اندازه زیاد تسلسل دارد . نقاط جغرافیائی آن عموماً مشخص است و وقایع با اراضی ارتباط و کمال هم آهنکی دارد و همه تحت اقتضا و پیرو کرام آئین بک ملت ، بک سیاست ، بک مملکت و بک نظام شاهی بزرگ و مقتدر بمیان آمده و بعضی « فرگادهای » و تدبیرات بذات خود « آنها بابلک میباشند جغرافیائی آریانا و بابلک رساله تاریخ پادشاهان بزرگ و پیرو مند است .

• • •

ملتفت باید بود که در بعض قسمت ها فهمیدن اصطلاحات اوستا و منحصراً تعبیر آن من حیث و قایع تاریخی تا بک اندازه مشکل است ولی با وسعت نظر مشکلات خود بخود حل میشود « گایبگر » جرمنی به این عقیده است که پهلوانان و شاهان و قبایل آریائی و غیر آن که در اوستا ذکر شده اند همه وجود

(۲۰۵)

خارجی داشته و واقعات متذکره و مربوطه آنها همه اش وقایعی است که حتماً بعمل آمده است و چون مشارالیه جدی ترین طرفدار این مسئله است که اوستا و تہذیب آن مربوط به خاک های کشور ما است خود قضاوت میتواند که اوستا در روشن کردن تاریخ قدیم مملکت ما چه اهمیت بزرگ دارد .

علاوه برین اگر تاحال اشخاص متذکره اوستا تنها در متن این کتاب اسم برده شده بود تا از زیر خاک هم شواهدی برای تأیید وجود آنها در یک وقتی بمیان آمده است . گویت ، یا گویت شاه یکی از اشخاص متذکره اوستا که اسمش در گوش بشت ذکر شده تاحال اگر جنبه داستانی داشت کشفیات جدید « تل برزو » نزدیک سمرقند نشان میدهد که در زمانه هائی که آریاها بیشتر جنبه مال داری داشتند در جامعه آریائی دو طرفه اکسوس پادشاهی میکرد . چنانچه صنعت کاران عصر مفکوره پادشاهی اوراد عصری که در جامعه آریائی مال داری مخصوصاً تر بیہ ر مہ های گاو اهمیت بسزا داشت طوری تصویر کرده اند که سر پادشاه بصورت انسان و باقی بدنش بشکل بدن گاو است و او را « پادشاه شبان » خوانده اند . این کشفیات امید وازی میدهد که شواهد سائر شاهان و اشخاص متذکره اوستا هم روزی از حوزة اکسوس از اراضی باختر و سفدیان کشف خواهد شد . اوستا از نقطه نظر تاریخ سیاسی تہذیبی ، ادبی آریانا اهمیت فوق العاده دارد و قدیم ترین منبعی است که از تشکیل اولین نظام سلطنتی آریائی در آریانا صحبت کرده و بحیث یک ماخذ تاریخی از زمانہ های باستان سلسله آنرا تا بعصر خود میرساند . دودمان های سلطنتی بخدی را بشت های اوستا با اسمای شاهان آن نام میرد و سیاست مشخص و قلمرو سلطنت آنها را بانذکار ولایات معین خاطر نشان میکند و به مخالفین ماورای سرحدات آنها در شمال و غرب اشاره هامینماید ، پس بگانه سرزمینی که یک صفحه تاریخ ادبی ، تہذیبی و سیاسی آن سرودیدی است صفحه دیگران اوستا است و این کشور آریانا یا افغانستان است .

تشکیل نظام سلطنتی آریانا در بخدی

« آریانم هوراینو » یا « فرشاهی آریانی »

در تمهید این مبحث ذکر شد که مدنیّت اوستائی عین مدنیّت ویدی و مدنیّت ویدی بجای خود دنبالهٔ ثقافت عصر پیش از مهاجرت و یادگار و انعکاس زمانه مسعودی است که آریائی ها در کاتون حیات مدنی مشترکهٔ خویش در باختر بسر میبردند و از همین جهت اثرات زندگانی « میمون بخدی » چهار جنبه های مذهبی و مدنی و چه در قسمت های نظام حیات اجتماعی و سلطنتی و غیره در سرود های ویدی و اوستائی مشهود است. همان طور که شعرای عصر ویدی در عصر خویش و سرودهای خود از داناتایان زمان گذشته و از حکمفرمایان اولیهٔ آریائی مثل یما پادشاه و غیره سخن میروانند و سلسلهٔ دودمان شاهی باختری را به آریاب انواع بیوند میزنند و میزنند اوستا هم به عصر خویش به آستانه زمانه های گذشته نظر افکنده اوائل خانواده های سلطنتی و شاهان آریائی را به زمانه های مجهول متصل میکند و با وجودیکه اصل اوستای باختری در اثر حوادث روزگار و جنگ های طولانی با آشوری ها، مخابششی ها و حملات اسکندر مقدونی از بین رفته و آنچه که در دست است بیشتر نمرهٔ خاطره هائی پریشانی است که در عصر پارسی کردهم جمع شده، معذک از خلال بعضی قسمت های حقیقی و قدیم اوستائی حقایق بخوبی معلوم میشود و صحت آن از روی مقایسه و مقابله سرودهای قدیم وید به اثبات میرسد و با اختلاط اشاره های متن « ودا » و « اوستا » میتوان نایک اندازهٔ زیاد حقایق مطلب برانه آنها در قسمت های مذهبی و مدنی که بذات خود در هر کدام روشن است بلکه خطوط اساسی نظام سلطنتی آریائی باختری را بصورت صحیح رسم نمود. متن اوستا از خانواده های سلطنتی باختر بنام « پارادانا » و « کاوی » و « اسپه » ذکری بمیان آورده و اسمای شاهان هر دو دمان را بیان کرده است و در بعضی قسمت ها سرود ویدی هم به آن هم نشناخته و موضوع را روشن تر میکند.

(۲۰۷)

فرازیکه از روی سرود ویدی و اوستا معلوم میشود نقل داستان ها و قصه سرانی
مخصوصاً تذکار کارنامه های پادشاهان و پهلوانان گذشته همیشه در آریانا
رواج داشته و این داستان ها به آب و تاب مخصوص در دربار پادشاهان
و بزرگان ملی ما خوانده میشد.

بیشتر در فصل ویدی (صفحه ۱۲۴) دیدیم که ریشی ها به چه ترتیبی
پادشاهان را مدح میکردند و سرود های مدحیه میساختند علاوه برین چون
احترام اجداد در میان آریاهای عصر ویدی متداول بود ازین جهت هم اسمای
پادشاهان و دیگر شخصیت های بزرگ در سرود ها داخل شده بود.

در اوستا این رویه به مراتب انبساط یافت و علاوه بر معلومات متفرقی که
درین زمینه از حصص مختلف آن بدست می آید بشت ها و مخصوصاً پنج بشت که
عبارت از: آبان بشت، رام بشت، گوش بشت، ارد بشت، و زمین بشت میباشد سراسر
بکافصل مستقل تاریخ است و دود مسان های سلطنتی آریانا و اسمای شاهان
مربوطه هر کدام از قدیم ترین زمانه ها که تجدید آن مشکل است تا عصر خود
اوستا مرتب ذکر شده در سرودهای ویدی اسمای شاهان آریائی زیاد ذکر گردیده
ولی مانند اوستا تسلسل در آن وجود ندارد. لذا از روی ماخذ ویدی بلاشک
گفته می توانیم که پادشاهانی معاصر سرودها و پیش از آن در آریانا به سلطنت
رسیده اند و اوستا با تسلسل و ارتباط آنها بهم رسته بدست میدهد که زمانه های
قبل التاریخ را به عصر اوستا وصل میکند.

ظهور اولین و قدیمترین سلطنت آریائی در باختر موضوعی است که جمعی
از مدققین را بخود متوجه ساخته. «وی وین دوسن مارمتن» به این عقیده
است که در حوالی قرن ۱۵ ق م امپراطوری های بزرگی در باختر و درین النهرین
کنار دجله و فرات وجود داشت. درین زمان در مصر دود مان رامسی های
جنگجو حکمرانی داشتند. (۱)

(۱) صفحه ۱۰. مطالعات جغرافیائی شمال غرب هند.

بر علاوه دو نفر از مدققین دیگر اروپائی دونکر Duncker و ویلیم گایگر
Weilliem Gaiger چنین نظریه دارند که پیش از هخامنشی ها و پیش از مادها
سلطنت مقتدری در باختر وجود داشت و هرگز نقل تهذیب آریادین علاقه بود.
ازین بیانات واضح معلوم میشود که اقلاً در قرن ۵ اقم سلطنت مقتدری
در باختر وجود داشت و این سلطنت قدیم ترین حکومت آریائی است که
بادولت های سامی بین النهرین و مصر معاصر بود. دودمان سلطنتی و شاهانی
که اوستا مسلسل نام می برد کسانی هستند که نظام اولین سلطنت آریائی را
در آریانا قايم کرده و مرکز این سلطنت بیرومند و مقتدر شهر زیبای بخدی
بود. پادشاهان دولت آریائی که اوستا تذکر میدهد، نصب العین سیاست
قوة اداری مخصوصی داشتند و همه آنها اساس امور را بلااستثنا بیک رنگ
تعقیب کرده اند. قلمرو این پادشاهان بزرگ همان ولایات شانزده گانه اوستا
است که بجایش شرح خواهیم داد و همان اراضی را دربر میگیرد که در فصل
دوم تحت عنوان آریانا حدود آریا به شهادت مورخین و جغرافیه نگاران
کلاسیک یونان و لاتین معین کردم. سیاست داخلی شاهان بخدی ترویج
قانون آریائی و بلند بردن معنویات قوم، آبادی و سرسبزی کشور، انبساط
زراعت و اصول آبیاری، ترویج اصول سحی، تربیه پهلوانان و جنگجویان
بود. با این رویه ایشان موفق شده بودند که بر علیه تورباها، و هونا، و دانو،
اقوام آریائی بدوی شمال سردریا و آریاهای بدوی غربی علاقه های مازندران
و طبرستان و اقوام سامی بین النهرین و بابل مبارزه کرده، تهذیب باختری را
فایق ننگه دارند و به بهترین وجهی هم به این سیاست هوشمندانه در داخل
و خارج موفق شده بودند. سرود ویدی و اوستا اگر در ظاهر امر در اثر احتیاج
میرم مذهبی بمیان آمده اند در حقیقت هر کدام صحنه از تربیه اخلاقی
مادی و معنوی اولاد آریانا است که دانا بان کشور بر طبق اقتضای آن نژاد

(۲۰۹)

و محیط و مطابق سیاست ملی و سلطنتی آریانی بمیان آوردند .
از اوستا تا شعرای داستان سرای قرن ۴ هجری : پادشاهانی که بید بصورت
بر اگشته ذکر کرده و اوستا تحت نام های جانواد کی یارادانا و کاوی واسپه
مرتب و مسلسل با نصب العین و سیاست و قلمرو مشخص و معین ذکر میکنند از
عصر اوستا به بعد در دوره های تاریخ ملی آریانا ، خراسان ، افغانستان
همیشه ذکر شده و اسمای بزرگ و کارنامه های درخشان آنها به اندازه ثنی
در عنفات رزمی تاثیر افکنده که گمان نمی کنم واقعه ازین بیشتر و عمیق تر
در دفتر خاطرات بشر ثبت شده باشد . از عصر ویدی تا اوستا از اوستا تا قرن
سوم و چهارم هجری و از شاهنامه های این عصر تا امروز عقیده و زبان این مملکت
بر چه بوده يك واقعه که وقت نذ کار و با قوت بیشتر تجدید شده اسمای
پادشاهان بزرگ ما و کارنامه های درخشان ایشان است که روزی در سرودهای
وید ، زمانی در پشت های اوستا و وقتی هم در شاهنامه ها تکرار شده و آوازه
عظمت و نیرو و جفا بینی آنها گاهی خاموش نشده و خاموش نخواهد شد .
تاریخ ملی ما نشان میدهد که دانایان قوم و پادشاهان مدبر ما هر وقت
خواستند روحیات قوم را تکانی بدهند یکی از بهترین وسایل آنها نذ کار
نام پادشاهان قدیم آریانا و کارنامه های با افتخار آنها بود . در عصر اوستا ثنی
همین کار آریانی هارا بهم پیوست و متحد ساخت ، از قرن دوم هجری تا قرن
چهارم باز همین مفکوره بزرگ باعث جنبش های آزادی خواهی در حوزه
مرجیان و هری رود شده و زمینه را برای ظهور سلطنت های مستقل و آزاد
اسلامی خراسانی در سیستان و هرات و باختر فراهم نمود . در اوستا پادشاهان
قدیم آریانا جزء مندرجات يك کتاب مذهبی ذکر شده اند . در قرون بعدی
تا زمان انتشار دین مقدس اسلام و بعد از آن مجموعه ها و کتب علیحدگی برای
نذ کار اسم و کارنامه های آنها وقف شد و به این ترتیب نام و نشان و شهرت

(۲۱۰)

آنها دهن بدهن افتاد و بشکل داستان وقصه در تمام اقطار کشور و خارج آن منتشر شد و بعد از فتوحات اعراب یادگار خاطرات قدیمه چه تحریری و چه در حافظه ها نزد طبقه دهقان در بیلاق و دهات باقی ماند .

دانشمندان آریانا با خراسان این وقت وارد بکر بفکر افتادند تا در تریبۀ ملی و تقویۀ روحیات قومی از تذکار کار نامه های پادشاهان و پهلوانان باستانی مملکت کار بگیرند این مرام از مدتی در دلها نهفته بود تا دورۀ علم پروری خاندان منور سامانی رسید و زمینه برای پرورش چنین امیدی از هر حیث مستعد شد پادشاه ' وزیر ' حکومت ' محیط موافق افتاد و مخصوصاً دربار احمد بن اسماعیل و نصر بن احمد و نوح بن نصر که روی همرفته سالهای بین ۳۴۳-۳۹۵ هجری را در بر میگیرد مساعدترین همه زمانها بود بکعبه فضلا و دانشمندان و گویندگان بزرگ از نقاط مختلف خراسان قد علم کرده و درین زمینه قلم برداشتند ولی باز مرکز این جنبش بزرگ و کانون تجدید خاطرات باستانی و مبدأ تقویۀ روحیات ملی باختر یعنی سرزمینی بود که وید و اوستا را به جامعه آریانی تقدیم نموده بود ' به تعقیب ریشی های ویدی و گویندگان اوستائی جمعی از دانشمندان بلخی مانند ابو منصور محمد دقیقی بلخی ' ابو علی بلخی ' ابوالموید بلخی ' ابوشکور بلخی و بکعبه فضلا دیگر بلخ مصمم شدند تا خاطرات عظمت و جلال پادشاهان قدیم کشور خود را تجدید نمایند . این کار با دقیقی بلخی شروع شد و شعرای دیگری هم در آن دست زدند و پادشاهنامه و کشتاسپ نامه فردوسی و اسدی طوسی به پایۀ تکمیل رسید . یاد شاهی را که شاهنامه ها کشتاسپ نامه ها ' کشتاسپ نامه ها ' نامه های خسروان و غیره نام می برند همه بلا استثنا همان پادشاهان و پهلوانان قدیم آریانا هستند که بار اول وید و بعد از آن اوستا از آنها تذکار نموده و شاهنامه ها بپایۀ تصرفات و تشکیل صحنه های خیالی متعدد و یاد آوری از بعض پهلوانان دیگر که بعد از عصر

(۲۱۱)

اوستا ظهور کرده اند همان خاطرات واقعات و گذارشات تاریخی قدیم آریانا را روی صحنه های حقیقی آن بلخ، زابل، کابل، قندهار، سیستان، هرات و غیره ترسیم کردند.



پس وید، اوستا، شاهنامه ها که نماینده نبوغ ادبی و تاریخی و حماسی آریانا، خراسان، افغانستان می باشند، دودمان های سلطنتی و پادشاهان و پهلوانانی را که ذکر کرده اند همایش مربوط به تاریخ قدیم کشور ما است و مقایسه بین آنها که در صفحات آینده بعمل می آید بهتر بن رویه است که این نظریه را ثابت میکنند.

دودمان های سلطنتی که در اوستا بنام « باراداتا » و « کاوی » ذکر شده منابع عصر اسلامی و شاهنامه ها از آن « پیشدادی » و « کوانی » یا « کیانی » ساخته اند بنام پیشدادیان بلخی و کیان بلخی معروف اند و شاهانی که در اوستا و شاهنامه ها اسمای ایشان به کلمه اسپه واسپ منتهی میشود و یکی از آنها « وست اسپه » یا « کشتاسپه » معاصر زرتشت و ظهور خود اوستا است و دقیقی بلخی آنها را یکجا روی صحنه بلخ تصویر کرده شاخه ایست که از دودمان کاوی با کیانی جدا شده است.

بعضی از مورخین فارس با شهنشاهه خوانی و خصصاً تعبیران بصورت غلط و ندانستن تطبیق صحنه و پادشاهان و پهلوانان حقیقی آن دچار اشتباهات شده و کاوی با کیانی را عبارت از هخامنشی تصور کرده اند و بر اساس این مفکوره غلط باراداتا یا پیشدادی ها را باید دودمان سلطنتی میدانستند که پیش از هخامنشی ها سلطنت کرده باشند و چون امید استند که پیش از هخامنشی ها که به سلطنت رسیده متردد بودند. این اشتباهات در افکار این طور مردم بیشتر از این ناحیه پیدا شده که تاریکی های قرون وسطی حقایق تاریخی

(۲۱۳)

کشورشان را از نظر آنها بکلی مستور کرده چنانچه این قبیل مورخین تا چند سال قبل که اروپائیها به خواندن کتیبه‌های هخامنشی اقدام نکرده بودند از دودمان و پادشاهان هخامنشی بکلی بی‌خبر بودند و شاهان ماد که پیش از هخامنشیها در مدیا سلطنت کرده‌اند بکلی نزد آنها مجهول بود حالا که وضعیت شاهان هخامنشی فارس و مادهای مدیا از روی کتیبه‌ها روشن شده شبهه‌ی نمائی که آنها بایشدادیان و کیان بلخی جزئی‌نمائی ندارند نام‌های عصر ورومان، قلمرو سلطنت و مرزها کز حکمفرمایی آنها هم فرق داشته و تنها فراموشی نام‌های دودمان ماد و فارس در قرون وسطی سبب شد که از روی اوستا و دیگر موافقات مستقل اسمای بیشدادیان و کیان بلخی را گرفته و به دیگران پیوند زنند بدون اینکه فکر کنند که این پیوند درست می‌آید بانه این هم قابل ملاحظه است که این پیوند را تنها در مورد کیان و هخامنشی کرده‌اند و بلندتر از آن جرئت ننموده‌اند که از شاهان ماد، بیشدادی سازند بلکه درین مورد اخیر میگویند که بیشدادی دودمان خیلی قدیمی است که پیش از جدائی آریاها و رفتن آنها به هند و فارس بر کتله مشترک آریائی سلطنت داشتند خیلی درست و معقول ولی در کجا، اینجا باز سکوت میکنند زیرا به نقص شان تمام میشود و گرنه این مسئله واضح و روشن است که آریاها پیش از مهاجرت به هند و فارس در باختر حیات مشترکی بسر می‌بردند.

مختر عین این قبیل نظریات اگر اوستارا بخوانند ملتفت خواهند شد که کتاب زرتشتی سینتمان بلخی هخامنشی و دودمان سلطنتی ماد و فارس را بکلی نمیشناسد و این مسئله جلب نظر جمعی از مدققین مثل « کریستن سن » (۱) « کلتمان هارت » (۲) را نموده و « هارت ماسه » در کتاب « فردوسی و اشعار رزمی ملی »

(۱) ساسانی Sassanide صفحه ۱۸

(۲) Clemeut Huart. La Perse antique p 267

فارس قدیم صفحه ۳۶۷ تالیف « کلمه مان هارت »

(۲۱۳)

صفحه ۱۷ و ۱۸ این سوال را میکند که چرا هخامنشی ها در اوستا ذکر نشده اند؟
اوستای قدیم باختر که من حیث زمان خیلی ها بیشتر از هخامنشی ها در شمال
آریانا بمیان آمده طبعاً باید هخامنشی ها را نشناسد چیزیکه بیشتر اسباب
حیرت « هاری ماسه » شده این است که حتی در قسمت نو اوستا که در عصر
ساسانی جمع شده و تفسیرهایی که درین زمان بران نوشته اند باز هم در هیچ کدام
آن يك کلمه از هخامنشی ها ذکر نشده .

به این ترتیب ایا باز هم کسی جرئت کرده خواهد گفت که کیانی عبارت
از هخامنشی است ؟ اوستا نه تنها از مادها و هخامنشی ها و سرزمین های شان
مدبا و فارس ذکر نکرده بلکه بعضی قسمت های اراضی آنها مثل مازندر ان
و طبرستان را سرزمین دیوها یعنی مخالفین آئین اوستائی قلمداد نموده و یکی
از سیاست پادشاهان پیشدادی و کاوی بلخی این بود که با ایشان مبارزه کنند .
در صفحات بیشتر ذکر نمودیم که قرار نظریه « دونکر » و « ولیم گایسگر »
بیش از اینکه هخامنشی ها و مادها ظهور کنند امیر اطوری مقتدری در باختر
تشکیل شده بود و اصل کانون تہذیب آریائی این علاقہ زیبا بشمار میرفت اوستا
بنام دودمان « یارادانا » « کاوی » و « اسپه » از پادشاهان همین امیر اطوری
آریائی در آریانا صحبت میکند شاهنامه هائی که در قرن ۳ و ۴ هجری باز
از قریحه شعرای مقتدر کشور ما تراوش کرده سراسر خاطرات باستانی اوستا را
نجدید میکنند و همان دودمان های سلطنتی قدیم آریانا را که در اوستا ذکر شده
به نام های پیشدادی گوانی یا کیانی اسم می برند . درین شبهه نی نیست که شعرای
داستان سرای بلخی و دیگر نقاط خراسان خطوط اساسی اوستا را بطوریکه
در خاطر ها و بعضی آثار محفوظ مانده بود حتی المقدور احترام کرده و از آن
بدر نشده اند ولی مرور زمانه و ظهور پهلوانان جدید و تفتن شعر گوئی در گفتار
آنها بی دخل نمائده بهر حال چیزیکه مهم است اول تحولات دو سلسله اسمائی
فوق الذکر را مطالعه کرده و در گذارش واقعات بیشتر بخود اوستا مراجعه میکنم .

پاراداتا

بیشدادیان بلخی

در پشت های اوستا مخصوصاً در پنج یشتی که بیشتر اسم بردیم اولین دسته پادشاهان آریائی بنام « پاراداتا » یاد شده که معنی آن « شاهان اولیه » « حکمداران زمان اولی » « موسسین عدل و داد و تهذیب » میباشد. « پاراداتا » مرکب از دو کلمه « پارا » و « داتا » است که اولی به معنی « بیش » و دومی به معنی « داد » باین خود کلمه « داتا » و « دات » است که « ت » آن به « د » ابدال شده . پس سلسله « پارا داتا » که اوستا ذکر کرده من حیث نام عیناً همان سلاله « بیشدادی » است که بیشتر بنام « بیشدادیان بلخی » معروف است و معنی کلمه بیشدادیان هم عین همان معنی پاراداتا میباشد. قراریکه نام های این دودمان سلطنتی باختری اشاره میکند متن اوستا و منابع جدید همه درین متفق اند که ایشان بانی عدل و داد اند و سنک اول نظام سلطنتی آریا به اساس عدل و انصاف بدست ایشان در بخدی گذاشته شده است .

در فصل دوم این کتاب حین شرح تهذیب ویدی آریانا (صفحه ۱۲۱) متذکر شدیم که اساس حکومت آریاهای کتله باختری به رؤسای گداخته شده بود و این رو به به اساس نظارت پدر بر کانون خانواده شروع شده و به انتخاب پادشاه منتهی گردید. سرود ویدی قراریکه یکی در جاقیل برین هم اشاره کردیم از پادشاهان زیادی در عصر ویدی اسم هم برد ولی تسلسل در میان آنها دیده نمیشود و باین ترتیب نمیتوان دودمان سلطنتی مشخصی را با ترتیب سلطنت شاهان آن معین کرد . این تقیضه را خوشبختانه اوستا رفع میکند و دودمان های سلطنتی کتله آریائی باختری را از قدیم ترین زمانه ها تا عصر و زمان خود مرتب و مسلسل روشن میکند .

(۲۱۰)

اوستا از پادشاهان خاندان پارا داتا بایشادیان بلخی طوری صحبت میکند که لهجه آن مارا به زمانه های خیلی قدیمه میکشاند و زمانی را مد نظر ما تصویر میکند که این پادشاهان جنبه پادشاهی و رب النوعی داشتند و بزبان دیگر نیمه بشر و نیمه رب النوع بودند. این مسئله بعضی ها را مشتبه ساخته و پادشاهان دودمان پیشدادی بلخی و دیگر خاندان هائی را که بعد از آن می آید افسانه ئی تصور کرده اند حال آنکه افسانه نبودند و واقعی با نام و نشان و شخصیت و سیاست معین از یخدی به تمام آریانا سلطنت کرده اند و قدامت زمان که حتی برای اوستاهم زیاد است ایشان را بشکل داستان و افسانه در آورده است. تذکر اسمای بعضی از پادشاهان پارا داتا در سرود ویدی مثلاً «پاما» که در اوستا «پما» اسم برده شده نشان میدهد که این پادشاهان از عصر اوستا به مراتب قدیم تر بودند. شهادت در منبع وید و اوستا دلیل بر این است که پادشاهان خاندان پارا داتا «پیشدادی» و گاوی (کیانی) در عصر قبل التاریخ قبل از بنسکه آریاهای کتله باخترو متفرق شوند بر همگان یکسان سلطنت میکردند. قبل برین در فصل ویدی در ذیل عقیده آریاهای عصر ویدی به این مطلب هم اشاره کردیم که احترام اجداد هم جزء آئین آریاهای عصر ویدی بود. حالا این موضوع خوب تر حل میشود که چرا پادشاهان خاندان «پارا داتا» در نظر اوستا شکل نیمه انسان و نیمه رب النوع بخود گرفته بود و چرا اسلا له نسب پادشاهان خاندان مذکور را به ارباب انواع رسانیده بودند و چرا تولدی پادشاهان این خاندان را در خانه های پدرهای ایشان به کشیدن عصا ه و ما نسبت داده اند.

يك چیز دیگر هم که اینجا قابل تذکار است این است که پیش از «پاما» موسس دودمان پارا داتا، پادشاهانی بنام هوشیا نفا (۱) و نیمه اوروپا (۲) Takhma Urupa (۲) Haoshyanha (۱) در منابع جدید از آنها هوشنگ و طهمورت ساخته اند.

هم در اوستا ذکر شده و بعضی ماخذ دیگر به اختلاف نظر از آنها اسم بردند و سرود و بدی به آنها اشاره نمیکنند به این لحاظ گفته میتوانیم که ایشان اگر پادشاه هم بودند از قبیل شاهان کوچکی بودند که پیش از نظام سلطنت نبرومند و قوی پارا داتا حکومت کرده اند چنانچه در فصل و بدی تحت عنوان حیات اجتماعی (صفحه ۱۰۱۰) یکی از پادشاهان آریائی را بنام « گویت شاه » شاه شبان اسم بردیم که حتی فرار بعضی نظریه ها بر آریاها در آریانا و بجه سلطنت میکرد . به این لحاظ از مسائلی و اشخاصیکه راجع به ایشان بعضی منابع خاموش و بعضی هم اختلاف نظر دارند صرف نظر نموده و سلطنت پارا داتا یعنی پیشدادیان بلخی را در « بخدیم سریرام اردو در فشم » یعنی « بلخ زیبادارای بیرق های بلند » بنام موس بزرگ و حقیقی آن « یاما کتا نا » یعنی یاما پادشاه « یامای اعلی و قشنگ شرح میکنیم .

یما پادشاه : موس و بانی سلطنت دودمان پاراداتا « یما » است که میتواند او را بر طبق مندرجات رید و اوستا اولین پادشاه آریائی خواند . هوما ربانوع مشروب کوهی میگوید که « یما » پسر « وی وانگاتا » Vivanghana است و چون مشارالیه اولین کسی است که عصاره نبات « هوما » را کشف کرده است در اثر این اقدام نیک « یما » قشنگ در خانه او تولد یافت و سردار اقوام شد و از همه کسانیکه آفتاب را دیده اند مشهور تر گردید و به مقام پادشاهی رسید .

از روی باره تذکرات اوستا واضح معلوم میشود که « یما » پادشاه نسبت به زمان ظهور زردشت خیلی ها بیشتر گذشته چنانچه در مقابل سوالاتی که زردشت از هر مزد میکند که اول عقیده و آئین را به کی تلقین کردی هر مزد میگوید اول با « یما اعلی » حرف زدم و به او گفتم که ای یما پسر قشنگ « ویوانگاتا » تو مبلغ و پیش برنده آئین من شوی و به این ترتیب چون (یما) خود را مستعد تبلیغ مذهبی ندید از قبول این وظیفه ابا و ورزیده و هر مزد او را حامی : « که بان » حکم فرما

(۲۱۷)

و پادشاه گروه مردمان معین کرد و به او هدایت داد تا در آرامی و رفاه رعیت و آبادی خاک کوشش کند. بپا عهده پادشاهی را تکمال خوشی قبول نموده عهده دار شد تا در کثرت نفوس مخلوقات و سرسبزی رها بشکاه شان کوشش کند و مردم را از ما احتیاج مستغنی سازد و به بهترین رویه می حامی حافظ و پادشاه شان باشد. آننگاه هر مزد در مقابل این تعهدات بقا و دو آله یکی عصای طلائی و دیگر کسا و آهنی داد که از طلا ساخته شده بود تا یکی نشان سلطنتش باشد و یاد دیگری مردم را به کشت زراعت و غرس درختان تشویق کند و در نتیجه تعهداتی که نموده جامعه عمل بخود بگیرد.

بپا پادشاه چون بر تخت سلطنت جلوس کرد با وسایلی که در دست داشت و هدایائی که به او داده شده بود از راه زراعت و نشان دادن درخت و آبیاری اراضی و تربیه حیوانات قلمرو خود را سبز و خرم ساخته و نوع مخلوقات از انسان گرفته تا حیوانات بارکس و قابل زراعت و تربیه و پرندگان و سگ و غیره به اندازه زیاد شد که جای برای رهاش انسانها و رومهها و حیوانات بارکس باقی نماند. آننگاه هر مزد موضوع کثرت مخلوقات را به بپا اخطار کرده و به او هدایت داد که با عصا و گاو آهن خود سطح زمین را وسعت بخشد. بپا پادشاه با عصای خود به زمین کوبیده و زمین سه چند وسعت خود بزرگ شد آننگاه انسانها و رومه های حیوانات قرار احتیاج و خواهش خود جای وسیعتری یافتند و مستریح شدند. بعد از سه صد سال باز نفی و حیوانات زیاد شد و سطح زمین خوردی میکرد و بپا پادشاه به همین ترتیب سه دفعه زمین را وسعت بخشیده اسباب راحت مخلوقات را فراهم کرد.

دوره سلطنت بپا پادشاه تا جائیکه از خلال سطور اوستا معلوم میشود یک دوره امن و آراهنش عمومی بود که اگر به کلمات ساده خود اوستا تو صیف کنیم باید بگوئیم که در آن دوره مسعود نه گرمی زیاد وجود داشت و نه سردی

نه عمر بودونه مرگ و نه ارواح خبیثه حسد و کینه و بغض تولید کرده میتوانست همه مردم برادر و ار مستتریح و آرام میزیستند ، دشمنی و ضرر رسانی بایکدیگر نداشتند و با کشت و کار و زراعت و آبیاری و درخت شالی و تر بیه حیوانات ویرندگان خود را شاد و مسعود و سر زمین خود را آباد و سرسبز ساخته بودند .
اخطار ورود سردی و اتخاذ ترتیبات لازمه: بعد از اینکه از آخرین دوره مسعود

سلطنت بمایادشاه هزار سال گذشت هر مزد به پادشاه خود خبر داد که سردی خیلی شدید خواهد آمد و قتل کوه ها و بلندی ها را برف زیاد خواهد گرفت و برای اینکه به او اذیت نرسد به او هدایت داد که مأمونی برای خود درست کند . بمایادشاه قرار هدایات هر مزد محوطه « وارا » (Vana) را که هر ضلع آن یک دوش اسپ طول داشت ساخته در آن آب برد و خانه ها آباد کرد . به دور او در محوطه حصار ی بلند کرد و بدان دروازه نمی نشانند و آن گاه زیباترین مردان و زنان که دارای قامت های بلند و بنیه توانا بودند بایک تعداد جفت حیوانات ویرندگان که از همه مقبول تر و قشنگ تر بودند و بهترین اقسام میوه جات و تخم های نباتات را با خود گرفته و داخل محوطه شد . این محوطه بزرگ با بروج و حصار این سرزمین امن و امان همان « بخدی زیبا با بیرق های بلند است » که در وندیداد ذکر شده و مقریما یا دشا و ورها بشگام اسیل ترین اولاد آریائی است که اولین بیرق آمریت و حکمفرمائی آریائی فراز کنگره های کهن آن به اهتزاز در آمده است . اوستا باز به کلمات ساده زندگی کانی داخل محوطه بمایا دشا را چنین ترسیم میکند که در آنجا هیچیک از انواع بد خلقی ' بدگویی ' مناقشه ' ضرر - فریب ' دنائت و هیچ یک از نواقص بدنی مثل دندان های بدترکیب ' اعضای مفلوج و شل و هیچ یک چیز بدترک و علامهائی که زاده مداخلت « انکرو مینو » یعنی اهریمن باشد دیده نمیشد بلکه برعکس زندگانی سرا سر میمون و شاد بود مردمان بهترین حیاتی به سر میبردند و هر دقیقه آنها مملو از خوشی و مسرت بود

(۲۱۹)

و از خوشی یکسال بمنزل لُبک روز میگذشت و بعد از هر چهل سال دو فرزند یکی
بسر د دیگری دختر از هر جفت انسانی تولد میشد .

شهادت ودا : چیزهایی که اوستا را جمع به یما پادشاه میگویند و ما هم در عموماً
آن سراسر همخوانی است اولین پادشاه کتله آریایی باختر که در اوستا *Yima*
ذکر شده در ودا عیناً به همان نام «*Yama* یا ما» خوانده شده . در اوستا او را
Yimakshaeta «*Yima* کشتا» گویند و در ودا «*Yama* را جان» *Yima* آمده
که معنی هر دو «*Yama* یا «*Yama* پادشاه» میشود. در اوستا اسم پدر او «*Yama* و انکا»
Vivanghana یاد شده و در ودا «*Yama* و اسوات» *Vivasvat* آمده. و در اوستا به اوصاف
در خشان ، نور افشان و نورانی داده اند . در ودا «*Yama* را جان» جمع کنند
گروه مردمان ، اولین پادشاه و اولین مخلوق خوانده شده که گروه مردمان
را از اعماق تیره بختی به نور و روشنایی رسانیدند ، دینی به میان آورده
و جامعه تشکیل کرده و اولین عصر طلایی را به میان آورده است که با آن حتی
از خاطر آریایی های مهاجر هم برفته و آریایی های هندی از ماورای اندوس
در قسّه *Uttara Kurus* «*Uttara Kurus* ایوتارا کوروس» فردس *Yama* پادشاه را در ماورای کوه های
مقدس شمال که عبارت از هندوکش است قرار میدهند .

حالا که موافقت متن ودا و اوستا هر دو نشان داده شد از سبک نگارشات
و اصطلاحات مخصوص این دو منبع برآمده موضوع را در چوکات واقعی آن
مطالعه میکنیم: درین شبیه نیست که لهجه و طرز گفتار اوستا بیشتر جنبه دینی دارد
و *Yama* پادشاه را گاهی بشکل انسانی و گاهی با قوه بلند ترسیم نموده و امریت او
را حتی بر دیوان هم متذکر شده و اعنیت دوره حکمفرمائی او را بجائی رسانیده که
حتی جزئی رنج و مالالی هم در خاطر مردمان نبود . این اصطلاحات وقتی
است که اوستا در آن نوشته شده و با تفسیر و تعبیر آن همه چیزها شکل واقعی
خود را بخود میگیرد .

(۲۲۰)

یا ما اصلاً و اساساً اولین پادشاه بزرگ و نیرومند کتلمه آریائی باختری
یا موسس سلالة پارادانا یعنی پیشدادیان بلخی میباشد اسم پدر او را سرود ویدی
«ویواسوات» خوانده و این کلمه را بعضی ها «آفتاب طالع» ترجمه کرده اند
و اوستا «ویوانگانا» یاد کرده است. دختر خورد او «یامی» و دختر کلان او
«آریا» نام داشت. مقصود از «وارا» یا قصری که به این نام تعمیر نمود همان
قلعه یا «ارگ شاه» است که بار اول بیرق سلطنت آریائی فرازان بلند شد
و با آبادی هائی که در اطراف آن بعمل آمد شهر زیبای بخدی اولین پایتخت
قدیم آریانا عرش وجود کرد و از آن یابان تحت عنوان جدا گانه صحبت
خواهیم نمود.

یا ما پادشاه به مجردیکه به سلطنت رسید به کشیدن لهرها بطرف بلخ و دیگر
صفحات باختر توجه نموده و مردم را به کشت و کار و زراعت و غرس اشجار
و آبادی تشویق نمود. موضوع انتخاب مردان و زنان سالم و زیبا و انتخاب
یک یک جوهره حیوانات و پرندگان اشاره به این میکند که پادشاه در سحت
و سلامت بدن و زیبایی شکل و صافی عرق نجیب آریا اهمیت فوق العاده میداد
و حتی میخواست که اسل حیوانات و پرندگان کثیر خود را هم بهتر تر سازد
به این ترتیب قزاز گذاشته بود که سالم ترین افراد قوم را در مرکز مملکت در
بخدی در اطراف خود جمع کند و جا بدهد تا همه رعیت بدانند که نفاقت و سلامتی
بدن عامل نزدیکی به شخص و مقر پادشاه است در عصری که پهلوانان نیرومند و قوی
رول مهمی در جنگها و در نتیجه در سر نوشت کشور و دولت بازی میکردند چیز
طبیعی است که پادشاه باید در سلامتی بدن و قوه جسمانی افراد رعیت خود اهمیت
بدهد. همین تزیین موسس دودمان پارادانای باختری بود که عرق آریاهای
کتلمه باختری را در آریانا صاف و نیرومند نگه داشته و کارنامه های پهلوانان
همین مملکت روح حماسی قوم آریا را در تمام دوره های تاریخ تشکیل نمود.

(۲۲۱)

تسلط پادشاه بر دیوها چیز خیالی و تصویری نیست . دیو در عصر اوستائی بصورت عمومی به کسانی که بپرو آئین و تهذیب اوستائی نبودند اطلاق میشد و چون این قبیل مردمان را موجودات خبیث و شریر تلقی میکردند مفهوم بدتری هم بخود گرفت و چون دیوها از ترس حکومت باختری به جنگل های ابوه نقاط دور دست فرار نموده بودند تصورات از آنها مخلوقات عجیب الخلقه هم ساخت در عصر اوستائی و پیش از آن این دیوها کانون معینی داشتند مانند مازندران و طبرستان و اوستا ایشان را بنام «دیوهای مازانا» که همان مازندران باشد یاد کرده است . پادشاهان پارادانا و کابری باختری همیشه با آنها مصروف بیکار بوده . پادشاه بر ایشان و اراضی شان تسلط داشت و زرتشتا (فریدون) و کاهو بوسا (کی کاهوس) که بجایش خواهیم دید بعد از جنگ های شدید بر آنها غالب شدند و خاک های آنها را جزء متصرفات آریانا ساختند و برایشان از طرف خود حکمفرمایی مقرر نمودند .

دوره سلطنت پادشاه در دوره امن و آرامی کشور بوده و این امنیت عمومی در تمام نقاط و اقطار دور افتاده آریانا بکسان حکمفرما بود . نبودن علالت و مریضی اشاره به خوشی و سعادت عمومی میکند چنانچه در اثر همین آرامی و راحت و خوشبختی بود که عصر سلطنت او از خلال متن اوستا بشکل فردوس جلوه کرده و اوستا نیکو کاران را در زندگانی ماورای قبر هم به سرزمین امن و آسایش بپادشاه وعده داده است . همانه تنها اولین پادشاه کشورهاست بلکه بیشتر ترتیبات نظام حیات اجتماعی ما هم به او نسبت میشود مشارالیه اولین کسی است که اصول زراعت و حرفه را به آریائی های باختر یاد داده و طبقه روحانیون را تشکیل نموده استعمال اسلحه را بمیان آورده و فن یافتن و بافتن زاب و قلمرو خود پهن ساخته و طبقات نظامی را روی کار آورده و اصول معماری و آبادی را به مردم تلقین کرده است . استعمال فلزات ، و سنگ های قیمتی ، و عطر و

(۲۲۲)

ادویه طبیعی همه در عصر درخشان او معمول شده و جشن روز اول سال، که طبیعی ترین تمام جشن ها است یادگار قیمندار دورۀ اوست از روی این چند سطر مختصر فوق واضح معلوم می شود که در سایه زمامداری پادشاه منور و مقتدر آریانا حیات کثله آریائی باختر از هرز هکذر تحولات ابتدائی را بپیموده و به مراتب بلند ترقی رسیده بود و به همین اساس بعض نظریه ها در بین است که قراران دورۀ سلطنت بامارا دورۀ طلائی تاریخ آریانا میدانند .

باما - بیا - جم - جمشید: سرود و بدی ' بشت های او ستا ' شاهنامه ها و دیگر ماخذ ادبی و تاریخی جدید همه بلا استثنا از موسس سلطنت پارا دانا بایشادادیان بلخی تذکر داده اند. سرود و بدی او را «باما» یا «ماراجان» (۱) «باما پادشاه بزرگ» خوانده ' اوستا او را «بما» ' یا «خاشائۀ» (۲) بمای قشنگ بمای درخشان ' شبان خوب ' یاد کرده و شاهنامه ها و منابع دورۀ های اسلامی از باما و بیا ' جدا ساخته اند و ' شید ' را که به معنی درخشان است و از جمله صفات باما میباشد به اسم او بیوست نموده و از اسم و صفت اسم واحد ' جمشید ' ساخته اند . همان طور که اسم اولین پادشاه بزرگ آریانا در دورۀ های مختلف تاریخ ملی از چندین هزار سال بابتطرف تا امروز بهم تطبیق می شود واقعات و کارنامه هایی هم که منابع مذکور به این پادشاه نسبت داده اند در خطوط اساسی خود همه بهم تطبیق می یابد و معلوم میشود که هر کدام در موقعی از ما خدیشینه استفاده کرده و به این طریق روح مسابله تغییر نکرده و جزئیاتی طبیعی در هر دورۀ بدان افزوده شده رفته است. مقصد از مقایسه نامهای مختلف اولین پادشاه آریانا این است که اشتباه در شخصیت او رخ ندهند و بدانند که اولین پادشاه آریائی مذکورۀ سرودهای و بدی ' سرسلسله دودمان پارا دانی اوستائی ' سر حلقه پادشاهان خاندان پیشدادی بلخی ' باما ' بیا ' جم و جمشید

(۱) یعنی باما پادشاه (۲) یعنی بیا پادشاه

(۲۲۳)

است و این چهار نام اسم يك پادشاه است که در منابع مختلف ذکر شده است.
یاما و جام سوما یا جام جم: یاما موسس سلطنت پیشدادی آریانا صاحب
چند چیز معروف بود که شعار سلطنت و حکمفرمائی و نیروی او شعرده میشد.
اول عصای سلطنت، دوم نگین سلطنت، سوم گاو آهن و چهارم شمشیر و پنجم
جام. باعصا زمین را برای ساختن قصر «ارازا» و تعمیر شهر بخدی معین کرد
و شعار حکمفرمائی و آمریت او بود. نگین علامه جریبان حکم او بر اقطار کشور
بود. گاو آهن الفزراعت و سرسبزی را بساط کشت و کار بشمار میرفت و با این سیاست
کشور او رشك فردوس شد. شمشیر قوه جنگی پادشاه و پهلوانان نیرومند و فاتح
آریانا را نمایندگی میکرد. جام علامه عیش و کامرانی این پادشاه بزرگ بود.
اگر چه شعرا تا يك اندازه همه این چیزها را یاد آوری کرده اند ولی
«جام جم» به پیرایه های گوناگون داخل ادبیات ما شده است. ادبیات دری
به بیروی قریحه شعرای اولیهائی که پرورش یافته بارگاه سامانیان بلخی بودند
«جام» و «جم» ظرف مشروب و نام پادشاه را فراموش نکرده و يك سلسله شعرا
تا امروز این خاطره قدیمی را تازه نگه داشته و در منظومه ها و اشعار خود
آنهاستوده اند. جم بابیانائیکه دادیم عبارت از «یاما» پادشاه مقتدر پیشدادی
بلخی و جام او غیر از جام مشروب سوما چیز دیگر بوده نمی تواند. سوما
و صورت ساخت و مرکبات آن همه با تمام نشریحات لازمه در فصل دوم شرح
یافت و این هم به تذکار رسید که نوشیدن سوما پیش از اینسکه کتله آریائی
باختری از هم جدا شوند در آریانا معمول و مروج بود. و در عصر ویدی
و اوستائی به پیمانۀ زیاد صرف میشد. سوما و هوما نزد روحانیون پیش شعرا
در کانون خانواده در محضر عبادت در مجمع ارباب انواع در عالم خیال و افسانه
همه جا معروف و شرب آن در فضای خوش آئیند نوای توله در دربار یاما
پادشاه رواج زیاد داشت. پس این «جام جم» که شعرای باختری اوائل

(۲۲۴)

اعتلای زبان دری در آریانا سروده و یادگار آن تا امروز در تخیلات شعرا
موجود است غیر از جام سومای با ما پادشاه با جمشید نمی باشد (۱)

قصر «وارا» و شهر «بخدی»

اولین یا بتخت آریانا: قرار شهادت او ستا و قتیکه با ما پادشاه به
سلطنت رسید در اثر امر «اهورا مزدا» شروع به تعمیر بنا گاهی موسوم به
«وارا» نمود. مقصد از «وارا» طوریکه بیشتر هم اشاره نمودیم قلعه یا
«ارگشاهی» است که موسس دودمان «پاراانا» با ما باسرا سلسله خاندان
سلطنتی بشداد بان بلخی جمشید سنگ تهداب انرا بدست خود گذاشت.
فرگاد دوم «وندیداد» تا یک اندازه از جزئیات قصر و ارا سبب میکند و از
روی آن تا یک اندازه کافی میتوان نظریه‌ئی راجع به قصر و احاطه اطراف
آن قایل گرد و چون همین احاطه است که آهسته آهسته بزرگ شده و منتهی به
شهر بخدی میگردد. هر اندازه معلوماتی که راجع به قصر «وارا» بدست آید اهمیت
شایان دارد. روح مطالب فرگاد دوم وندیداد از قفره ۳۱ تا ۴۰ قرار آتی است:
«آهورا مزدا به ما گفت ای پسر و توانگت:

زمین را با پاشنه پا بزنی و مانند کوزه کرگل را بادست هابت تر و هموار کن
بما قرار هدایات آهورا مزدا زمین را با پاشنه پا زد و طوریکه حالا کوزه
که ما میکنند گل را بادست های خود تر کرد و هموار نمود» «وارائی» ساخت که هر
ضلع آن برابر یک دوش اسپ طول داشت. در آنجا نهر آبی کشید و در کنارهای
آن چمن ها و سبزه زارهایی بعیان آورد که دائماً سبز و خرم بود و علف آن
تمامی نداشت. در آنجا منازل و عمارات ساخت و یکی از عمارت آن دارای برنده
و اطاق های داخلی و خارجی بود.

(۱) فردوسی گوید:

به شادی زمانی براریم کام
ز جمشید گویم و نوشیم جام
بده ساقی نوش لب جام می
که نوشم بیاد شه نیک پی

و در حصه علیای میدان ده خیابان در حصه وسطی شش خیابان در حصه سفلی سه خیابان کشید. در خیابان های حصه علیا هزار مرد وزن را جای داد. در خیابان های حصه وسطی شش صد و در خیابان های حصه سفلی سه صد. سپس باداس طلائی خود بک دروازه و بک دریچه کشید تا روشنی داخل شود. مردان و زنانی را که از حیث قد و قامت بلند و در زیبایی در روی زمین بی همتا بودند در اینجا آورد. همین قسم بهترین جنس یرندگان و حیوانات و نباتات و میوه هائی را که در روی زمین به زیبایی، قشنگی، لذت و خوشبویی و مزه نظیر ندا شدند در قصر «وازا» و محوطه اطراف آن جای داد و برای یرندگان در امتداد مجرای رودخانه و چمن زار های آن جای معین نمود.

در قصر و محوطه آن همه به منتهای سحت و سلامتی و خوشی زندگانی میکردند. مریس و معیوب و ضعیف و ناتوان و گمراه و شیطان و متقلب و حسود و دروغگو در میان باشندگان آن دیده نمیشد. کسی دندان بدشکل و بدتر کیب نداشت. مبتلا به جذام کسی نبود که از دیگران مجزی ساخته شود. خلاصه هیچ بک اثر خباثت و اغوای «انگرومینو» (اهریمن) در اینجا وجود نداشت همه به منتهای خوشی بهترین زندگانی مسعود را بسر می بردند.

این چند سطر متن اوستا علاوه بر اینکه معلومات دقیقی راجع به عمارت مرکزی قصر و اطاق های داخلی و خارجی و برنده های آن میدهد و اشاره به عمارات ملحقه آن میکند از میدان محوطه و تقسیمات سه گانه علیا و وسطی و سفلی و بازار تعداد خیابان های هر حصه و تعداد خانواده هائی که در هر حصه و خیابان جای گرفته بود از همه واضح و به جزئیات صحبت میکند مثلیکه مهندسسی بلان و نقشه قصر شاهمی و عمارات ملحقه و خیابان های شهر مربوطه آن را طرح نماید. از بیانات اوستا واضح معلوم میشود که یا مایادشاه بنای این قصر را به دست خود نهاد. این قصر را بيشگاه اولین پندشاه بزرگ آریائی مؤسس دودمان «پازادانا»

یا بیشتر از میان بلخی بود؛ این قصر احاطه وسیعی داشت مربع و در هر حصه آن دراعتداد
 بنکده خیابان های معین قرار انتخاب و دستور باها پادشاه نجیبی آریانا که
 از حیث تناسب اندام و زیبایی چهره و نیروی طبیعی و فضایل معنوی و اخلاقی
 سرآمد همه بودند و بحیث بهترین و زیباترین مردان و زنان جهان تلقی شده اند
 مسکن گرفته بودند و در اثر آبادی های ایشان دامنه عمرانات اطراف قصر
 خیلی وسعت یافت چنانچه بک اسب به دوش تنها در یک سمت هم طول آبادی ها را
 پیموده نمیتوانست. بیشتر گفتیم که با ما پادشاه بطرف قصر « وارا » نهر کشیده
 آب برد. موضوع بردن آب بطرف شهر بلخ یکی از موضوعاتی است که در داستان
 های ملی کشور ماقصه ها دارد و از آن جمله یکی قصه کشیدن « هرده نهر » است
 که از آن خوب تر اطلاع دارید. در اطراف این نهر چمنزارها و چراگاههای
 وسیعی احداث شده بود که به شهادت خود اوستا علف آن تمامی نداشت و این
 موضوعی است که به چراگاههای صفحات باختر اشاره میکند. بهترین و لذیذترین
 میوه ها و خوشبوترین گیاهها و نباتات و قشنگ ترین برندگان اشاره به باغ
 های مقبول و درختان پر میوه و انواع گلها و نباتات این قصر و این شهر میکند
 پس از روی این همه بیانات صریح اوستا گفته میتوانیم که در اطراف قصر « وارا »
 از مجموع این همه آبادی ها و عمرانات و باغ ها و چمنها شهر زیبا و معمور
 و قشنگ و بزرگ « بخدی » عرض وجود کرد چنانچه خود اوستا این شهر را
 به اسم و صفت « بخدیم سربرام » یعنی « بلخ زیبا » یاد کرده و ادبیات پهلوی
 آنرا « بخل بامیک » (۱) یعنی « بلخ درخشان » خوانده. مسعودی « بلخ
 الحسنات » گوید و عین این مطالب را دقیقی شاعر بلند پایه بلخ بصورت « بلخ
 گزین » بر آورده است.

(۱) در ادبیات « بلخ بامی » هم آمده بامی درخشان معنی دارد و از کلمه زند « بامیه »

(۲۲۷)

کلمه « وارا » که اوستا ذکر کرده هیچگاه از بختی و بلخ جدا نبوده و نداشته و ندارد و در تمام دوره‌های تاریخ این دو کلمه بهم پیوست بوده و هست. « وارا » اصلاً « بناهنگاه » معنی داشته و به تدریج در مورد خانه و قصر و معبد هم استعمال شده است و از استعمال بیرون نیست که وازاهای دیگر به مفهوم قصر یا انشکده در شهر بلخ بعد از ظهور زرتشت سیمتسان بلخی و بعد از سلطنت ویشتا سیه بنا شده باشد. بهر حال و قتیکه دیات بودائی در آریانا انتشار یافت و شرح آن مربوط به وقایع عصر موریاها درین کتاب داده شده است و جای دیات اوستائی را بودیزم گرفت معبدی بنام « وپهارا » شهرت بسزا یافت « وپهارا » کلمه ایست سانسکریت و درین عصر و بیشتر مفهوم حلقه و معبد بودائی را افاده میکرد و قراریکه از روی یادداشت‌های زایر چین هیوان تسنگ معلوم میشود در بلخ اقلادو « وپهارا » خیلی معروف بود که یکی محض به نام « وپهارا » خوانده میشد و دیگر روی بهارای نو که آرا « ناوا وپهارا » میگفتند و زایر چین بنای آرایسکی از پادشاهان قدیمه یا اولین پادشاه کشور نسبت میدهد و به اصطلاح زایر چین آرا « نایوسنگ کیلان » و در عرف بیروان بودائی مملکت « اوستاگارا » هم میگفتند که تمام آن « معبد نو » معنی دارد.

بهر حال مقصود من در اینجا تعریف « ناوا وپهارا » معبد بودائی جدید بلخ نیست (۱) بلکه میخواهم توضیح بکنم که کلمه « وارا » که اوستا یاد کرده و سنگ بنای آرا باها با جمشید بزرگ پیشدادی گذاشته بود و هسته مرکزی شهر بختی بشمار میرفت بعد از عصر اوستائی از بین نرفت و تذکار وپهارای قدیم و نواز طرف هیوان تسنگ الزام میکند که وپهارای قدیمه‌ئی هم در بلخ آباد و معمور بود.

(۱) وپهارا را از نقطه نظر معبد بودائی در یک مقاله مفصلی که از شماره ۲۰۱ سال ۱۶ اینس تا شماره ۲۰۹ سال مذکور نشر شده شرح داده ام.

شعرا و مورخین دوره اسلامی از «بهارا» (بهار) و از «ناو او بهارا» «نوبهار» ساخته اند و تا حال یکی از دروازه های سمت جنوبی حصار نیمه ویرانه بلخ بنام دروازه نوبهار معروف است. پس بخوبی می بینیم که همان «وارا» قصر معمور جمشید مرکز عمران و آبادی شهر بخدی در دوره های تاریخ ملی ما فراموش نشده و «بهارا» و «ناو او بهارا» عصر بودائی و «نوبهار» دوره های اسلامی خاطره اسم قدیم آنرا با مفهوم جدا گانه تا امروز محافظه کرده اند.

* * *

فرازیکه بیشتر هم اشاره کردیم درین شبهه می نیست که ناو او بهارای متذکره زا بر چین هیوان تستک معبد بودائی بوده و در جایش این موضوع را مفصل شرح خواهیم داد. درین هم گفتگویی نداریم که مورخین اسلامی مانند مسعودی و ابن فقیه همدانی، یاقوت رومی، عمر بن الارزق کرمانی، ذکریای قزوینی و غیره هم از بت و بتکده صحبت میکنند ولی این مطلب را میخواهم اینجا خاطر نشان کنم که همان طور که کلمه «وارا» با کمی تحریف تلفظ و معنی در تمام دوره های تاریخ ازین برفته، خاطرات قصر قدیم سلطنتی و پرچم ها و بیرق ها و تزئینات، مخصوصاً پرچم ها و بیرق های بدان بلندی و پهنائی که مسعودی شرح میدهد و معابد بودائی فاقد آنست حتماً بادی از شکوه قدیم قصر سلطنتی و بیرق های بلند بخدی میدهد که اوستا واضح و صریح بدان اشاره کرده است.

* * *

بلخ زیبا، بلخ در خشان، بلخ الحسناء، بلخ گز بن که کانون مد نیت و تهذیب و آئین و زبان و ادبیات قوم نجیب بود و همه افتخارات آریا از آنجا نشئت کرده بود مرکز سیاسی و اداری و کانون مملکت داری و جهان بانی هم گردید «آریانم هورینو» یا «فرشاهی آریانی» هم ازینجا طلوع کرد و بار اول باهای بزرگ، جمشید پیشدادی پرچم سلطنت و فریادشاهی خویش و سیادت

(۲۲۹)

قوم نجیب خود را فراز کنکره های قصر «وارا» بلند کرد و «بخدیم سر پر ام»
 «اردو و درفشام» شد (۱) سفت «اردو و درفشام» یعنی «دارای بیرق های
 بلند» را اوستا در تمام اراضی آریا نشین به «بخدی» داده و این صریح ترین
 شهادتی است که مر کزیت بخدی را ثابت میسازد و نشان میدهد که «بخدی
 زیبا دارای بیرق های بلند» پایتخت پادشاهان اولیه آریانا بود. (۲)
 ازهی دهاکا (ضحاک)

تعبیر واقعی این کلمه: در اوستا و مخصراً در پشت هائی که اسمای شاهان
 را متذکر میشود بعد از پادشاه «ازهی دهاکا» می آید که گاهی به کلمه
 «مار» یاد شده و گاهی تنها «سدهن» به او نسبت داده و خواهش او روی هم رفته
 این است که نسل بشر را از «هفت کرشور» یعنی «هفت کشور» که جمشید بران
 سلطنت داشت بردارد.

در پنداهش و دیگر قسمت های اوستا بزبان پهلوی هم این مطالب تکرار شده
 و ادبیات فارسی از آن ضحاک و «ضحاک ماران» ساخته است.

مدققین به استناد بعضی اشاره هائی که از خود اوستا و باز از پنداهش پهلوی
 بدست آورده اند «ازهی دهاکا» را پادشاه میدانند و احتمال زیاد میدهند که
 سلطنت یا پادشاه در اثر حمله و جنگ های اوسقوط نموده باشد. آبان یشت
 اوستا فقره ۲۹ ازهی دهاکا را از سر زمین «بوری Bawri» میدانند. دارمستتر
 درین باره می نویسد که «بوری» عبارت از بابلون است و چون در زبان زندق
 حرفی برای ادا کردن مخرج (ل) وجود ندارد این کلمه با (ر) نوشته شده
 و مقصد از آن بابلون است که در فارسی آن را بابلو Babilu هم گویند (۳) مشارالیه

(۱) یعنی بلخ زیبا دارای بیرق های بلند گردید

(۲) ماسپرو G. Maspero در تاریخ قدیم ملل شرقی سفت بیرق های بلند بخدی را

در پاورقی صفحه ۵۵۸ «مرکز سلطنت» تعبیر نموده.

(۳) صفحه ۳۷۵ جلد دوم زنداوستا ترجمه دارمستتر به فرانسوی.

(۲۳۰)

این را گفته و موضوع تسلط ازهی دهها که را تسلط کلدانی ها تعبیر میکنند
و میگوید که در دوره های بعدتر که موضوع کلدانی ها از خاطرها فراموش شده
است ازهی دهها کارا عرب ساخته اند . (۱)

رام پشت اوستا فقره ۱۹۹ قصر مستحکم غیرقابل تسخیر بنام «کوی رینتا»
Kvirinta و نخت و چتر طلا و غیره را به ازهی دهها که نسبت میدهند و به این ترتیب
از خود اوستا موضوع یادشاهی و جلال او معلوم میشود . در بنداهش بزرگ
شرح یافته که «دهاک» قوری داشت در بابل موسوم به «کننگ و بس ح»
و فردوسی از آن «کننگ دژ موخت» ساخته است .

پس از روی متن اوستا و اشاره های بنداهش و نظریه مدققین واضح معلوم
میشود که «ازهی دهها کا» یا «دهاکا» «بادهاک» «یا ضحاک» اسلا پادشاهی بوده غیر
آریائی و از نژاد سامی و شاید فرارنگه در اوستا میگوید کلدانی که از بابل
به حوزه بین النهرین و شاید به اراضی که بعدها بنام مدبا و فارس معروف شد
سلطنت داشت. در اوایل فصل دوم متذکر شدیم که با خنتر و سایر نقاط آریانا
به حیث کانون صاف آریائی ستگری بود که از طرف شمال با قوریاها
یعنی آریاهای بدوی و عناصر نورانی از طرف شرق با داسیوس ها و در او بدهای سیاه
پوست بومی هندی و از جانب غرب با عالم سامی مقابله میکرد و سیاست پادشاهان
پیشدادی و کماوی با ختری همین بود که با آنها همیشه مبارزه کنند. چون عالم
سامی ظهور و تشکیل سلطنت و کانون دفاع منافع آریائی و انبساط تهنذب
و آئین آنرا متحمل شده نمیتوانست احتمال قوی میرود که بعد از تشکیل سلطنت
پیشدادی در آریانا بدست پادشاه کلدانی ها بنای تهاجم را بطرف شرق
مانده و در نتیجه بعد از یک دوره حکمفرمائی سلطنت جمشید را در آریانا سقوط
داده باشند شاید این واقعه خاطره حمله و تهاجم کدام قوم دیگر سامی را

(۱) فردوسی ضحاک را عرب خوانده .

(۲۳۱)

هم‌دربار داشته باشد بهر حال دقیق‌تر ازین‌ترین موضوع چیزی نمیتوان گفت ولی درین هیچ شبهه‌ئی نیست که بعد از تشکیل نظام سلطنتی آریائی در باختر مراکز سامی، خواه کلدانی خواه کدام قوم دیگر سامی برای تهاجم و جنگ بر خاسته و سلطنت جمشید موقتاً سقوط کرده و فوراً «تری‌تونا» با فریدون ایشان را از سرحدات آریانا کشیده و بر تخت سلطنت بخدی قیام کرده است. مقابله میان عناصر سامی و آریائی خارج سرحدات غربی آریانا مدت طولانی دوام کرده و آمادی و یارسوا شاخه‌های مهاجر آریائی کتله باختری چندین قرن تحت سلطه آنها مخصوصاً آنوری‌ها ماندند و بالاخره برایشان غالب آمدند و آنها را پس پا کردند.

«تری‌تونا» (۱) فریدون: قرار او ستا پادشاهی که بعد از «یما» و فتنه «ازهی‌دها‌کا» بر تخت سلطنت بیشادای جلوس میکند «تری‌تونا» است که ازان «تریشون» و باز «فریدون» ساخته‌اند. پدر او «اتویا» Athwya نام داشت و مرد خیلی مقتدری به دجنا نچه خانواده «اتویا» در پشت هابصنت خانواده توانا یاد شده و در داستان‌های جدید از او «ابتن» ساخته‌اند. در «آبان‌بشت» فقره ۳۳ تحریر است: سداسپ هزار برگ‌گاو و ده هزار گوسفند به «اردوی سورا اناهیتا» (۲) ربه النوع آب (۳) تقدیم نمود تا بر «ازهی‌دها‌کای» شریب و شیطان و نیرومند که در سد خرابی دنیا بر آمده غالب آید. در گوش بشت فقره ۱۳ همان قریبانی‌های فوق‌الذکر را بنام «گوش» یا «در واسیه» روان حیوانات، و «بامحافظ سحت اسپ‌ها» تقدیم نموده آرزو میکند که «ازهی‌دها‌کا» شیطان و شریر و شوم را از میان بردارد و «ارنواک» (۴) و سوان‌ها واک (۵) قشنگ‌ترین زنان و اعجوبه دنیا را از دست او رهائی بخشد.

(۱) Thraetaona (۲) Ardvi Sura Anahita (۳) اوراربه النوع رودخانه آمویاس در ری هم خوانده اند (۴) Erenavac (۵) Savanhavac

همین قسم این مطالب در « رام یشت » فقره ۲۳ ذکر شده و در آنجا از تخت
و چتر طلای او هم سخنانی در میان است .

از روی متن اوستا و تبصره هائی که مذاققین بر آن نوشته اند معلوم میشود
که « تری توئا » که از خاندان مقتدر « اتویا » بود بعد از شکست جمشید
و انقراض سلطنت او بدست « ازهی دهاکا » فوراً برای اضحلال دشمن
متهاجم خارجی داخل اقدامات شده و آخر بر او غالب آمد و او را کشت .
داستان های جدید که همیشه برای متن اوستا شاخ و برگ ساخته اند از رفتن
فریدون به ماورای دجله بقصد جنگ « ازهی دهاکا » صحبت میکنند و از اینجا
باز معلوم میشود که این دشمن خارجی سامی و در علاقه بین النهرین که
کانون رهایش قدیم سامی است زندگانی داشت بهر حال « تری توئا » بر دشمن
فاتح شده و مظفر بر میگردد و « ارتواک » و « سوان ها واک » دختران جمشید را
که در شاهنامه های منظوم و منثور بنام های « ارتواز » و « شهر ناز » خوانده
شده اند و « ازهی دهاکا » اسیر برده بود پس می آرد و به کاهرانی تمام
سلطنت میکند مشارالیه بردیوهای مازانا یعنی بومی های غیر آریائی مازندران
هم حمله کرده و هزاران نفرشان را بقتل رسانید .

کرساسیه : قرار تری توئی که ابان یشت و رام یشت در نزد کاهرانی شاهان
پیش گرفته اند بعد از « تری توئا » فریدون کرساسیه به سلطنت رسیده است . مشارالیه
پسر تری تا Thritha و از نژاد ساما Cama بود و بعضی ها او را پسر « ساما »
میدانند . بهر حال « تری تا » یا « ساما » سومین کسی است که بعد از پدر پسر
پادشاه « دیوانگانا » و پدر فریدون « اتویا » به استخراج عصاره هوما اقدام نمود
و اولین شخصی است که در عالم طبابت اظهار تبحر و لیاقت کرد و میخواست به
این ذریعه امراض و آلام بدنی مخلوقات را رفع کند . برای موفقیت او هر مزد
انواع مختلف گیاهها را که اقسام آن از هزاران نجا وز میکرد خلق کرد

(۲۳۳)

و بکمک آنها دردها و آلام و تب‌های گرم و سرد را دور کرد. در مقابل عمل استخراج عصاره هو ما صاحب دو پسر شد یکی «ابورواک شایا» Urvakshaya که مقنن بزرگ بود و قوانین حیات را تدوین نمود و دیگری «کرساسیه» که جوان زیبا و خوش شکل و پهلوان جنگی و دلیر بود. کرساسیه یکی از پادشاهان نیرومند و مقتدر دودمان «پارا دانا» است و در مقابل بکعبه مخالفین داخلی آریانا و خار جی اظهار رشادت و شهامت نموده و صحنه فعالیت‌های او بیشتر در جنوب هندوکن از کابل و گندهارا تا حوزه ارغنداب و هامون سیستان را فرا گرفته است و «زمیادبشت» اوستا کارروائی‌های او را بکه بکه رسم کرده است.

یکی از اجزای آت او که در آبان‌بشت فقره ۳۷ شرح یافته قتل «گنداز یووا» است. قرار تذکار این بشت «کرساسیه» عقب در پاچه «پی شینا» Pishina که دارمستتر در «پشین» تعبیر کرده است قربانی هائی بنام «اناهیتا» تقدیم نمود تا بر پهلوان مذکور غالب آید. دارمستتر در نوبت ۸، ۴ صفحه ۳۷۶ جلد دوم ترجمه زند ارستای خود بفرانسه کرساسیه را «نیری مانو کر ساسیو» یعنی «گرشاسپ نریمان» (۱) پهلوان داستان‌های کابل خوانده است. «گنداز یووا» را بعضی‌ها پهلوان گندهار می‌خوانند و بعضی‌ها بواسطه دریاچه (ورواک شایا) Vouruksha که هامون سیستان تعبیر نموده اند از پهلوان‌های سیستان میدانند. بهر حال با از گندهارا یا از سیستان از هر جا بوده بدست کرساسیه کشته شده است (۲) دو مین کنار بزرگ کرساسیه انتقال می‌است که از «هیتاسپیه» Hitaspa، قاتل برادرش

(۱) دارمستتر «گرشاسپ نریمان» را که بعدها از ان کرساسیه و زبان دونفر ساخته اند یکفرمیدانند. (۲) تا گفته نماید که (گنداز یووا) در سرود ویدی بنام «گندهار وا» و بجای شهبان و محافظ آسمانی سوما تلقی شده است.

(۲۳۴)

« ایورواک شایا » میکشد. واورا کشته و نعشش را به عراده جنگی خود بسته میکند. همین قسم ۹ نفر پسران « پثانی Pathani »، پسران « نی ویاگا Niviaka »، پسران « دشتیانی Dashtayani » و یکصد پهلوانان دیگر موسوم به « ورشایا Vareshava »، « دانه یانا Dānayanāna »، « پی تو نا Pitaona »، « پی وینکا Pirikas »، « سناری دهیکا Snāvidhaka » و غیره را کشته است.

دار مستتر در نوشته های خویش (۱) به ملاحظه میرساند که « از روی کار روایی ها » کراسیه همان روی را در اوستا بازی کرده که رستم در شاهنامه بازی میکند. « به این اساس از روی اقتدار و نیرو در نبرد و پهلوانی کراسیه شبیه رستم است ولی از روی نام قرار بکه خود دار مستتر هم مقایسه کرده است عبارت از کراسیه داستان های ناز و پهلوان معروف کتابلی میباشد و اگر « نریمان » هم حصه از نام او باشد (۲) در افغانستان قلعه های جنگی زیادی بنام او معروف است که خرابه های یکی آن در نقطه تقاطع دره کاور و بامیان مجاور شهر ضحاک در بغل کوه دیده میشود.

به همین ترتیب از دو دهان یارادانا چند نفر دیگر هم هستند ولی شهرت زیاد ندارند همینقدر باید دانست که آخر آنها « ایریو » و پسر او « منو چیترا » است که منابع جدید از آنها ایرج و منوچهر ساخته است.

• • •

پس به ترتیبی که از ابتدائی این بحث تا اینجا شرح داده شد مردان بزرگی مثل و یواتگانا پدر یا ما، اتویا پدر نریثونا، ساما پدر کراسیه که هر کدام به خاندان های بزرگ و مقتدر آریانی نسبت میشوند و بلا شبهه همه در شهر زیبای بخدی زندگانی داشتند در تشکیل سلطنت پسا را دانا

(۱) نوته ۵۸ صفحه ۶۲۶ جلد دوم ترجمه زند اوستا به فرانسوی (۲) تلفظ باید بود که نریمان را پسر سام میداند و بیشتر متذکر شدیم که کراسیه پسر « ساما » بود.

(۲۳۰)

و بنای کاخ عدل و داد و دفاع تهذیب و تمدن آریائی صرف مساعی زیاد
نمودند، از هر خاندان فرزندی نجیب و با شهامت و مقتدری مانند پامنا و فریتونا
و کراسیه بر تخت بختی نشست و عناصر خارجی در برانداختن سلطنت و تهذیب
آریائی کامیاب نشد بلکه برعکس تمدن، قانون عدل، داد، انصاف، و اصول
و آئین آریائی که بنای آن بر راستی و عدالت و نیکوکاری و شفقت و شهامت و وطن
دوستی گذاشته شده بود بر افکار تاریک بیگانه برای همیشه غالب آمد. مشعل
تهذیب چندین هزار ساله که ریشی های دانشور ما از اوائل عصر ویدی و پیش
از آن در کانون بختی روشن نموده بودند از فراز قصر « وارا » و کشتگره های
« شهر پرچم های بلند » زیاده کشیده و از عقب کوه های شامخ آریانا چشم
بیگانگان و مخالفین نژاد نجیب را خیره ساخت و آفاق را منور نمود.

کاووی

کوانی = کیانی

« کاویم هورینو » یا « فرشاهی کاوی »

قرار اشارات اوستا بعد از دودمان « پارا دانا » یا « بیشد اذیان » که شرحش گذشت دستم دیگری به سلطنت رسیده اند که اول نام شان به کلمه « کاوی » شروع میشود. بیشتر دیدیم که کلمه پارا دانا با تحولات آئین وزبان و ایجابات زمانه جدید با جزئی تغییر و ترجمه « بیشدادی » شد. کلمه « کاوی » ترجمه هم نشده بلکه در خود کلمه قرار اصول صوتی تغییراتی بعمل آمده است. قرار متن اوستا وجود این کلمه در اول نام های یکمده پادشاهان شبههائی نموده که « کاوی » نام در دودمان سلطنتی نباشد بلکه عنوان مخصوص ریشت مخصوصی در اوستا موجود است که بصورت « کاویم هورینو » فرشاهی دودمان سلطنتی کاوی را پاددهائی میکند و یک قسمت زیاد بشت برای تذکار اسما و کار نامه های شاهان این خاندان وقف شده است.

خود کلمه « کاوی » مجرد از مفهوم دودمان سلطنتی در تاریخ کشورها سابقه قدیمی تری دارد زیرا حتی در سرود ویدی هم ذکر شده و آنجا هم بیشتر متصل به « یوسانا Usana » یعنی اسم « یوسا » است که از آن « کاؤس » ساخته شده و در موردش انرا مطالعه میکنیم.

« کری » « کاوی » و « کاویا » در سرودهای ویدی گاهی تنها و گاهی به اسم « یوسانا » متصل است. (۱) « برگین » فرانسوی « کاوی » یا « کوی » را « دانا » و « کاویا » را « دانا ئی » ترجمه نموده و ازین

(۱) مذهب ویدیک جلد دوم صفحه ۳۳۸ تألیف « برگین فرانسوی » .

(۲۳۷)

تذکار دومطلب بدست می آید یکی اینسکه کلمه کاوی و کوی و کاوی از عصر ویدی باینطرف در ادب و زبان و عنعنات کشور ما داخل است و دوم اینسکه معنی آن که دانا و دانائی می باشد از اوائل ظهور آن نزد ما روشن میگردد. «بوسائی» که در سرود ویدی به این صفت یاد شده یکی از ریشی های دانا و دانشور کشور ما بود و چون در عصر ویدی خانواده ها اسمای خانوادگی برای خود انتخاب می نمودند از احتمال بعید نیست که «کاوی» در همان دوره های باستان نام یکی از خانواده های بزرگ و نجیب کشور ما بوده و آخر به سلطنت رسیده باشد. پس از نقطه نظر معنی اسم خانواده دودمان کاوی را میتوان دودمان «دانا و فرزانه» خواند و قراریکه بعدتر شرح حال پادشاهان این خاندان بزرگ و محترم را خواهیم دید بر طبق نام خانوادگی خود هر یک پادشاه عاقل و دانا بوده و مصدر خدمات برجسته برای آریانا و تهذیب آریانی شده اند.

در دوره اسلامی منابع جدید داستان سرایان و شعرا همان طور بسکه از یارادات پیشدادی و از ان پیشدادی و پیشدادیان ساختند از «کاوی» بواسطه حروف علت (ا-و-ی) که در آخر کلمه بود اول کاوه، کوانی و کاویانی (۱) و باز کیان و کیانی درست کردند و چون «کیان» شکل جمع را بخود گرفته بود از ان صورت واحد و مخفف «کی» بمیان آمد که بیشتر از همه در ادبیات درسی معمول است. راجع به خاندان سلطنتی کاوی دو ملاحظه دیگر هم در بین است که تذکار آن در اینجا بر مورد نیست اول بر خلاف سلاله یاراداتا که پادشاهان آن از خانواده های متفرق مملکت تشکیل شده بود شاهان کاوی همه اولاد و احفاد «کوا کوانا» (کی قباد) موسس این دودمان بودند. دوم قراریکه از بعضی اشاره های زمیادبشت اوستا برمی آید احتمال دارد که اصل این خانواده از حوزه سفلی هیرمند و حوالی هامون سیستان بوده باشد زیرا در اینجا ها

(۱) صفحه ۲۰۸۷ شاهنامه فردوسی جلد دهم طبع کتابخانه بروخیم طهران.

(۲۳۸)

بشهادت مورخین کلاسیک شاخه از «آریاهای سوار کار» کتله باختری بشام «آریاسیه» توطن اختیار کرده بودند. بهر حال «کوا کوانا» موسس دودمان کاوی طوریکه بعدها مفضل خواهیم دید در کوه البرز (جنوب بخدی) تاج بر سر نهاده و مانند پادشاهان پیشدادی مرکز سلطنت او و اولاده او شهر بخدی بود.

کاوی کوانا - کی کوات - کی قباد : بعد از تطبیق «پارادانا» و پیشدادیان یا ماویما جم و جمشید کاوی و کاوه و کوانی و کاویانی و کیانی میخواستیم دنباله تطبیقات خود را بین متن اوستا و خاطره های پریشان داستان ها ادامه داده در روشنی هر دو مطالب خود را تصریح کنیم. گفتیم که دودمان «کاوی» اوستائی عبارت از کوانی و کاویانی و کیانی است. بینیم در باب موسس این دودمان که دومین خانواده سلطنتی آریانا است اوستا و داستان های رزمی مملکت که در حقیقت انعکاس آنست چه میگوید.

اوستا موسس خانواده سلطنتی «کاوی» شخصی را میداند که «کاوی کوانا» نام داشت. (۱)

داستان های رزمی کشور ما موسس سلاله کیانی «کیقباد» را قلمداد مینمایند. کیقباد هو به هو عیناً تلفظ دزی عصر اسلامی نام «کاوی کوانا» اوستائی باختری است که «کاوی» آن به شرحیکه ذکر رفت (کی) شده و «کوانا» اول «کوات» و بعد (ک) اول به (ق) . (وا) به (ب) . (ت) آخر بر طبق اصول فقه اللغة به (د) مبدل شده و (قباد) گردیده است. تطبیق نام «موسس دودمان «کاوی» اوستائی و کیانی داستان ها و متابع جدید عصر اسلامی و توافق سایر نام های این خاندان در دو منبع مذکور محکمترین دلیلی است که کیانی بدون شبهه و تردید عبارت از دومین خانواده شاهی آریانا است که اوستا بعد از

(۱) زمیا دشت فقره ۷۱ . فروردین یشت فقره ۱۳۲ .

(۲۳۹)

بارادانا ذکر کرده و دوره حکمفرمائی ایشان پسگی از دوره های درخشان تاریخ باستانی کشور ما می باشد.

اسم «کاوی کوانا» در اوستا در دو جا سریع ذکر شده یکی در زمیادبشت فقره ۷۱ و دیگری در فروردین بشت فقره ۱۳۲ در بشت اول الذکر اول «کاوی کوانا» بعد از او شش نفر دیگر از اعضای خانواده و جانشینان او تذکار شده اند و در فروردین بشت که فهرست مکمل تمام پادشاهان و پهلوانان و بزرگان آریانا و توران است بعد از «کاوی کوانا» هفت نفر دیگر از خاندان او اسم برده شده است.

در داستان های تازه تر چنین آمده که «کاوی کوانا» با کی قباد رومه های زیاد داشت و در جوانی خودش رومه های کوچکی را گرفته و در دامنه های کوه «اوش داشتار» Oshdāshār و پالبرز که در ۳۰ کیلومتری جنوب بلخ واقع است میجراتید که ناگهان دوباره سفید از هوا پیدا شده و تاج طلائی را که در جنگال خود گرفته بودند بر سر «کوانای» جوان گذاشتند. کوانا ازین بیش آمد متحیر شد و چوپان ها را از دور و نزدیک و شاخه های کوه سدازد پیر مردی که در میان چوپان ها بود آمدن بازها و آوردن تاج را لطف یزدانی و فرشاهی کیانی تعبیر نموده و فوراً به «کاوی کوانا» بیعت کرد و دیگران ازو متابعت کردند و کوانای جوان را به شهر بخدی مشایعت کرده و بر تخت سلطنت نشاندند. این موضوع هم در داستان های حماسی تصریح شده که بعد از وفات کرشاسپ تخت سلطنت خالی بود و رستم به کوه البرز رفته و کیقباد پادشاه را از آنجا آورد. (۱)

بهر حال صورت داستان ها هر چه باشد اوستا در بشت هائی که از پادشاهان
(۱) م. ن. دماله m.N. Dhalla مؤید موبدان فارسی های کراچی در صفحه ۲۵ کتاب تاریخ زوراستریرم طبع دارالعلوم اکسفورد. نیویورک میگوید: «باختر مرکز پادشاهان دودمان کاوی بود.»

(۲۴۰)

ودودمان کاوی ذکر می‌بمان می‌آرد سرسلسله آنها کاوی کوانا را معین دارد .
 وقتیکه کاوی کوانا (کقباد) در بخدی بر اورنگ پادشاهی آریانا نشست
 به رویه شاهان پیشدادی بنای عدل و داد گنتری را نهاد و حاضر شد که با تمام
 قوا خاک آریانا و تهذیب باختری را از دست گزند توربا (آریا های بدوی
 ماورای آمو و سر دریا) و عناصر غیر آریائی بر هاند و به این سیاست خود
 کمال موفقیت حاصل نمود .

در فروردین پشت فقره ۱۳۲ و زمیاد پشت فقره ۷۱ به تعقیب نام
 * کاوی کوانا * با کعبه دیگر از منسو بین این دودمان اسم برده شده اند که
 اوستا هم در مورد همه آنها معلومات بیشتری نمیدهد و از داستان ها هم که
 انعکاس اوستا است چیز روشنی راجع به تمام آنها بدست نمی‌آید برای اینکه
 نام آنها بکلی از قلم نماند در یاورقی از ایشان اسم می‌بریم و پادشاهان معروفی
 را که بعد از کاوه کوانا به سلطنت رسیده اند تعقیب میکنیم . (۱)

(۱) در فقره ۱۳۲ فروردین پشت بعد از کاوی کوانا از دودمان کاوی اشخاص ذیل
 ذکر شده اند : کاوی ایوانو - کاوی یوسادان - کاوی ارشان - کاوی بیسنا - کاوی
 بیارشان - کاوی سیاورشان - کاوی هوسراوا .
 در فقره ۷۱ زمیاد پشت بعد از کاوی کوانا اشخاص ذیل ذکر شده اند : کاوی ایوهو ،
 کاوی یوسادان - کاوی ارشان - کاوی بیسنا - کاوی بیارشان ، کاوی سیاورشان .
 در مستتر در صفحه ۵۴۹ جلد دوم ترجمه زند اوستا به فرانسوی نونه ۲۸۰ شجره گیاهی را
 چنین شرح داده .

کاوی کوانا

کاوی ایوانو (ایوه)

کاوی یوسادان	ارشان	بیسنا	بیارشان
کی کاؤس	کی ارش	کی بیسان	کی وبارشان
کاوی سیاورشان		(کی بسین شاهنامه)	کی ارمین
کاوی هوسراوا			
اخروره			

کاوی یوسان ، کاوه یوسا ، کی کاؤس : کاوه یوسان یا کاوه یوسا
یا کی کاؤس پسر « کاوه کوانا » یا کیقباد است که بعد از وفات پدر بر تخت
بغدی جلوس کرد . قراریکه در مقدمه این مبحث اشاره نمودیم اسم « یوسان »
یا « یوسا » بصورت « یوسانا » و متصل به کلمه « کاوی » در سرود های ویدی
هم ذکر شده ولی آنجا مطلب از یک فقره بشی دانا موسوم به « یوسانا » است .
آبان یشت فقره ۴۵ راجع به کاوه « یوسا » کی کاؤس چنین میگوید :
« کاوه یوسای دلاور و خیلی دانا به اردوی سورا اناهیتا » (ربه النوع اب)
بالای کوه « ارزقیه » (۱) صد اسب هزار نر گاو و ده هزار گوسفند قربانی
کرد و خواهش نمود که بر تمام ممالک حکمفرمانی کند و فرمائش بر تمام انسان ها
و ظالم ها و کورو کر جاری گردد . انا هیئا این استدعای او را پذیرفت .

کاوه یوسا جوان زبیا و قشنگ و با حرارت بود و بسیار میل داشت که بر طبق
آرزو و سیاست شاهن سلف آریانا دشمنان تهذیب آریایی را در شمال و غرب
محو و نابود کند و خاک آنها را متصرف شود چنانچه اول از همه بنا گذاشت
که بطرف سرحدات غربی آریانا رو آورده و مخالفین تهذیب آریایی را که
در مازندران بودند از بین بردارد . در اوستا این مردم بحیث « دیوها و شیاطین
مازانا » چندین جا ذکر شده اند و سیاست پادشاهان خاندان پیشدادی و کیانی
آریانا این بود که با ایشان جنگ کنند .

« شیاطین مازانا » یا « دیوهای مازندران » عبارت از اهالی بومی این قطعه
است که در مستقر ایشان زانزاد وحشی میخوانند . (۲) ایشان غیر آریایی بودند

(۱) یکی از قلعه های البرز بود و از طرف جنوب بر صفحات بغدی حاکمیت داشت . داستان
هم میگویند که کی کاؤس بالای کوه البرز هفت قصر ساخته بود اهالی بلخ بدون اینکه اسم
پادشاه بیادشان باشد نقل میکنند که پادشاهی در زمان قدیم باغ و قصر بالای کوه البرز ساخته
بود و آب دامشک در پشت خرهای قشقه دار بالا میبرد .

(۲) نونه ۳۲ صفحه ۳۷۳ جلد دوم ترجمه زند اوستا . فرانسوی

(۲۴۲)

و نهذب و آئین آریائی را قبول نمیگردید. اوستا ایشان را به همان نگاه می بیند که سرودیدی داسیوهای بومی هند را دیده است. یکی از سیاست پادشاهان پیشدادی و کیانی آریانا این بود که با ایشان مقابله کرده و نگذارند که افکار سیاه و خون بیگانه به کشورشان سرایت کنند. چنانچه «زیتونا» (فریدون) تا کوههای آنها رفت و هزاران نفر ایشان را قتل رسانید. همین قسم کاوه یوسا (کی کاوس) این روزه را تعقیب نمود و چون ایشان در جنگل ها و کوه ها مستور بودند و سر کوبی و فتح علاقه آنها کار آسان نبود بحیث دیو و جادوگر و غیره تلقی شده بودند.

کاوه یوسا بعد از اینکه برای سر کوبی آنها عازم مازندران شد در اول وهله پیشرفتی حاصل نتوانست و نزدیک بود شکست خورد و کشته شود لیکن فوراً قشون دیگر از آریانا و مخصوصاً از علاقه های جنوبی هندو کش بدان سو ب رفته پادشاه و قشون آریائی مظفر شد (۱) و آن قسمت های خاک بیگانه را هم جزء آریانا ساخت و حکمرانی در هر حصه آن مقرر نمود. خلاصه کاوه یوسا یکی از پادشاهان خیلی بزرگ و مقتدر آریانا بود و او را چهارمین پادشاهی میدانند که بعد از جمشید بر «هفت کشور» یعنی یردیای معلوم آن وقت سلطنت کرده است در پاریان عمر که شکوه و جلال سلطنتش به منتهای اوج رسید مانند با ما غرور بر او مسلط شد و فرزهای از او برگشت و سلطنتش به پایان رسید

کاوی سیاور شان کاوه سیاور شنا کی سیاوش: سومین پادشاه دودمان کاوی «کاوی سیاور شان یا کاوه سیاور شنا یا سیاوش» است. که با تورها جنگ میکند و آخر به مرگ فاجعه ناکی پدر و دحیات میکوید. مشارالیه در ماورای شمال

(۱) بیغام فرستادن کی کاوس را بطرف آریانا و خواستن قوای دیگر را فردوسی چنین

رسم کرده: سوی ز ایستان فرستاد زود

به نزدیک دستان بهمانند دود

(۲۴۳)

« کوس که درین وقت تحت سلطه تور باها آمده بود قلعه متحکم بنام « کنگه Kanah » بنا نهاد و میگوید که « کاوه هوسراوا » یعنی پسرش کی خسرو در اینجا تولد یافت (۱)

کاوه هوسراوا کی خسرو: « کاوه هوسراوا » پسر کاوه سیاورشنا (سیاوش) است و منابع جدید از اسم او « هوسراوا » « خسرو » ساخته اند و به « کی خسرو » معروف شده است. کاربرد « هوسراوا » بعد از مرگ پدر بر تخت آریانا جلوس کرده و کار نامه های او چه در بشت های او ستا و چه در منابع رزمی و حماسی دوره های اسلامی خیلی معروف است. مشارالیه در آبان بشت « کوش بشت » فروردین بشت « اردبشت » زمینا دبشت و در دیگر موارد اسم برده شده و در همه جا به حیث انتقام گیرنده خون پدر از تور باها محافظ و مدافع نیرو مند حاکم آریانی « موس امپراطوری آریانی » و فاتح بزرگ شناخته شده است که اول از یکی دو جا مضمون متن او ستا را در مورد او ترجمه کرده و بعد شخصیت و کار نامه های او را مطالعه میکنیم:

آبان بشت فقره ۵۹:

« بهلوان » هوسراوا « گردش کنان به امپراطوری آریا عقب دریاچه کیکسته Caëcata که عمیق دارای آب شور است سداسپ و هزار نرگاو و ده هزار گوسفند برای اناهیتا (ربه النوع آب) قربانی نمود و خواهش کرد که بر شیاطین و انسان ها و نظام ها و کورها و کرها (یعنی همه مخلوقات)

(۱) داستان سربان منابع اسلامی راجع به سیاورشنا و رفتن او به توران قسه های زیاد ساخته اند. میگویند که در زمان شهزادگی سوادیه مادر اندرش رابطه سیاوش و پدرش را خراب نموده و سیاوش نزد پادشاه توران افراسیاب فرار نمود و با دختر او فرنگیس بد آنجا از دواج کرد و آخربه مرگ قاجمه تا کی از دست تور باها کشته شد. قسه « کنگه » را دارمستتر در بخارا فرار میدهد. و میگوید که ترشعی بنای بخارا را به سیاوش نسبت میدهد. گاهی هم آنرا در توران در ماورای شمال شرقی آمو دریا فرار میدهد

(۲۴۴)

بادشاه شوم و در جمع سوار کارانی که در جنگل برای مقابله دشمن میروند همان دشمنی که بر اسب سوار است همیشه سرسلسله باشم .
در کوش بشت فقره ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ این خواهش را میکند که بر رهن توراتی فرانکراسیانا (افراسیاب) قاتل پدرم پهلوان « سیاوارشنا » غالب شوم و قاتل اورا عقب در پلچه « کیگسته » بقتل رسانم .

در زمیاد بشت فقره ۷۷ چنین شرح یافته : « که هوسراوا پادشاه بی دین را (مقصد از ایورو و اساره Aurvasara یکی از مخالفین کاوه هسراوا است که او هم توراتی است) مدت مدیدی در جنگل تعقیب کرد رهن به سواری اسپ در مقابل او میجنگید . هوسراوا پادشاه بردشمنش غالب شد . رهن توراتی فرانکراسیانا « افراسیاب » و « کرسه وزده » Keresavazda « کرزیواز برادر افراسیاب » را به زنجیر بر بست تا انتقام پدرش پهلوان سیاوارشنا را از ایشان بگیرد .

• • •

این چند بارچه که مستقیم از متن اوستا انتخاب و ترجمه شده و نمایند . اشارات سایر قسمت های مربوطه « کاوه هوسراوا » هم میباشد من حیث مفعوله نظریه « سیاست » دفاع خاک و مناقع آریا ، وسعت امپراتوری آریائی باختری ، سوق الجیشی ، سوار کاری ، محاربه ، سوار کاری دشمن ، موقعیت جغرافیائی و محل وقوع جنگ ها ، مقابله کتله آریائی باختری و توریبا ، بالاخره غلبه بردشمنان ، همه را مد نظر ما چون پرده نقاشی تصویر میکنند و جاداشت که شعرای حماسی کشور در دوره های بعدتر این کارنامه های درخشان را باخیالات شاعرانه خود گسل و برگ داده و از آن داستان های رزمی بسازند . از روی اشارات اوستا و شرح داستان های تازه تر معلوم میشود که کاوه هوسراوا وقتیکه بر تخت بخدی جلوس کرد به فکر اصلاحات داخلی افتاد .

بیرا گندگی هائی را که در اثر قتل « کاومسبا ورشنا » و مداخله تورباها تولید شده بود همرا بر طرف کرد. امن و امنیت کامله را در داخل آریانا قایم نمود و پهلوانان کشور را که در اثر پیشرفت تورباها افسرده شده بودند برای انتقام گیری و دفاع منافع آریائی دل داری و تشویق نمود « امپراطوری آریائی » را که بهمین صورت در اوستا ذکر شده رنگ و وحدت بخشید. این ها هر کدام خطوط برجسته سیاست داخلی این پادشاه و مرد بزرگ است. مشارالیه خوب درک کرده بود که تورباها از روز بیدایش سلطنت آریائی در باختر در سدد ایذا هستند و بعد از مرگ سیاورشنا جسه زهر شده اند بناءً علیه بهترین که باشد باید مملکت و تهذیب باختری مدافعه شود و بهترین راهی برای این کار اول اصلاحات داخلی، تربیه پهلوانان و قشون و سوار کاران، اتحاد قوم و وحدت خاک بود که همه به بهترین نهجی صورت گرفت.

آنکاه بطرف توران حمله برده فرانکر اسپانا « افراسیاب » و برادرش « کر سه زده » (کرزبواز) و « ایورواساره » یعنی پاد شاه تورباها و برادرش و دیگر روشای آنها را به کیفر جسارت های شان رسانید.

بیشتر قرار شهادت خود اوستا دیدیم که این فتح عقب دریاچه عمیق و آب های شور « کیسکته » بوقوع پیوست بعضی ها این کلمه را نام قدیمه دریاچه « ایورومیه » در آذربایجان میدانند ولی دسته دیگر مدققین موقعیت آنرا بطرف شمال شرق آریانا قرار میدهند « و کسایگری » آنرا عبارت از دریاچه « ایسیک کل » Issik-kul میدانند و به این ترتیب جنگ های « کاوه هوسراوا » بر علیه تورباها خوب تر فهمیده میشود.

بهر حال باشر حینکه گذشت کاوه هوسراوا (کی خسرو) یکی از پادشاهان خیلی بزرگ مدبر و شجاع دودمان کاوی آریانا است و بر علاوه اصلاحات مفید داخلی، کشور و تهذیب باختری را از تهدید تورباها رهانیده و بک جنبش جدید در بیکر پهلوانان و مدافعین مادی و معنوی مملکت دمید و هموائی پهلوانان

(۲۴۶)

آریانا با سیاست پادشاهشان « کاوه هوسراوا » از خود اوستا واضح است
و بطور مثال از یک نفر آنها ذکر میکنیم :

توزا یا طوس : یکی از پهلوانان خیلی رشید و دلاور آریانا که در اوایل
به « کاوه هوسراوا » هم سرخم نمیکرد همین « توزا » بود که بیان در سلك
پهلوانان شاه شامل شد . مشارالیه پسر « ناوانار » نوز و نواسه منوچیترا
منوچهر بود . اوستا در آبان پشت فقره ۵۳ اورا بحیث « جنگجوی توانا »
صفت نموده است و در بین جا چنین میگویند : « توزا جنگجوی توانا
بالای ساغری اسپ خود برای « اناهیتا » قربانی نموده و خواهش نمود
مرا صحت بده و در مقابل بد خواهان محافظه کن . اسپ هایم را قوت بده
دشمنانم را مغلوب ساز . مخالفین و کسانیکه بمن بدی میرسانند از بین بردار .
فقره ۵۴ همین پشت :

« ای اناهیتا نظر لطف بمن داشته باش تا پسر دلاور « وِسا کا » Vaesaka
را در قصر « خشانرو سو کا » در قلعه بلند و مقدس « کنگه » مغلوب کنم و تورا
هزارا به تعداد پنجاها ، سدها ، سدها و هزارها هزارها ، و میلیون ها ، و میلیون ها
و ملیا بدها بقتل رسانم » (۱)

قراریکه ملاحظه میشود « توزا » نظریات پادشاه آریانا « کاوه هوسراوا »
را تعقیب نموده و آرزو و نیتش مغلوب ساختن توراها بود و برای این کار سلامتی
خود و نیرومندی اسپ های خود را نیاز میکرد . مانند « توزا » به هزار ها پهلوان
نیرومند و با شهامت از میان اولاد آریانا ظهور کرده و به زور بازوی آنها پادشاهان
پیشدادی و کیانی نقشه های اصلاحات و کشورگشایی خود را عملی کردند و آوازه
شهامت و مردانگی همین پهلوانان بود که صفحات حماسی ویدی و اوستائی
و شهنامه ها را رنگین ساخته است .

(۱) وِسا کا در بندایش « وزاک » و در شاهنامه « وِیرا » آمده و برادر یاشنگ و عموی
افراسیاب بود . « خشانرو سو کا » و کنگه قله های مستحکم توران است و موفقیت آنها را در
بقارا قرار میدهند .

دودمان آریئیک

پادشاهانی که تا اینجا به نام خانواده های «پارادانا» (پیشدادی بلخی) و کاوی، کاوه، کاورانی، کیانی و به اسمای مختلف ذکر شد عبارت از یک سلسله پادشاهانی میباشند که خاطره های آنها برای اوستا هم قدامت زیاد دارد چنانچه شهادت «ودا» را در مورد بعضی های آنها در دوره ویدی هم نشان دادیم؛ ایشان کسانی بودند که پشت های اوستا در مورد آنها «آریانم هورینو» و «کاویم هورینو» یعنی فرشاهی آریائی و فرسلطنتی کیانی را نسبت داده است. عبارت دیگر میتوان گفت که سلطنت آریائی در آریانا باراول بدست پادشاهان سلاله «پارادانا» تشکیل شده و بعد از آنها سلطنت به خاندان «کاوی» انتقال کرده است و ایشان هم به اساس سابق در خاک های آریانا حکمفرمایی نموده اند. این پادشاهان را پادشاهان کتله مشترک آریائی باختری پیش از عصر مهاجرت میشمارند؛ زیرا در غیر این صورت هیچ امکان نداشت که نام و خاطره های آنها کم و بیش بیک تعبیر در میان سرود های ویدی و اوستا یافت شود. با زبان دیگر پادشاهان دوره قبل تاریخ آریانا میباشند زیرا تا جایی که امروز روایات نشان میدهد نوشته در صفحات شمال کشور ما با عصر و پشتا سپه در نگارش اوستاروی پوست های گاو بمیان آمده (۱) بهر حال این مسئله قابل ملاحظه است که خاطره های این پادشاهان برای اوستا قدامت زیاد دارد و هرچه از «یاما پادشاه» پایان آمده و بطرف پادشاهانی که اخیر نامشان به کلمه «اسپه» تمام میشود نزدیک میشود خاطره ها تازه شده میرود. به این اساس گفته میتوانیم که آخرین پادشاهان باستانی آریانا به مراتب از دسته های «پارادانا» و «کاوی»

(۱) گفته نماد که تدقیقات علمی و حفاریات هنوز ظهور اول رسم الخط را در خاک های کشور ما معین نکرده است.

خو اس داستانی خود را از دست داده و به دوره های تاریخی نزدیک تر شده اند چنانچه در حوالی ۱۵۰۰ ق م مدققین به وجود امیر اطوری بزرگ و نیرومندی در باختر شهادت میدهند (۱) و ویشت اسپه (کشتاسپه) را که معاصر زرتشتی سینتیمان بلخی و اوستا میباشد در حوالی ۱۰۰۰ ق م قرار میدهند .

اسپ و باختر : چون کلمه « اسپه » (اسپ) در آخر اسمای پادشاهان این سلسله آمده است برای رفع حیرت کسان و در عین زمان برای نشان دادن اهمیت اسپ در حیات آریائی کثله باختری چند سطر مینگاریم : آریاها چنینکه در « آریانا و بجه » (حوزه علیای ا کسوس و سردریا و اراضی متصل آن) زندگی گامی داشتند بواسطه تماس با اقوام مغلی نژاد و تورباها تربیه اسپ را از اقوام نورانی یاد گرفته و در نتیجه مهمترین و سریعترین عامل حرکت و انتشار و گامیابی های آنها در تسخیر اراضی جدید چه در اروپا و چه در دیگر نقاط آسیا گردید آریاها در زمان اقامت طولانی خود در باختر به اسپ و تربیه آن بیش از پیش توجه کردند و چون صفحات هموار و وسیع باختر برای تربیه این قسم حیوان فوق العاده مساعد بود بهترین نسل آن در آنجا بمیان آمده و به هر روز گاران نا امر بزرگتری یافتند . بیشتر اهمیت اسپ و اسپ درانی و سوارکاری ا در عصر ویدی شرح دادیم (صفحه ۱۳۲) . در دوره اوستائی به شهادت خود اوستا اهمیت اسپ در باختر و سایر نقاط آریانا بیشتر معلوم میشود و میتوان گفت که جامعه آریائی سراسریک جامعه سوار کاران بود چنانچه هنوز صفحات وسیع باختر مصداق این جمله شده میتواند . رؤسای خانواده های بزرگ گله های چندین هزاری اسپ داشتند و هر کدام از روی تربیه اسپ های خود بصفی یاد و مسمی شده بودند مانند : کرساسپه « صاحب اسپ لاغر » اروت اسپه « صاحب اسپان تندرو » پوروشسپه « صاحب اسپ پیر » ارجت اسپه (۱) صفحه ۱۰ . معالمان جغرافیائی شمال غرب هندتالیف وی و بن دوسن مارتین .

(۲۴۹)

« صاحب اسب گران بها » خواسیه « صاحب اسب خوب » و غیره همین قسم یکی از شهرهای نزدیک بلخ که به داشتن اسب های قشنگ و اعلی معروف بود به نام « زراسیه » یا « اسب طلائی » یاد میشد و اسم این شهر تا زمانه های مورخین و جغرافیه نگاران کلاسیک مشهور بود .

اگرچه کسانی را که ما به نام دودمان اسپه یاد میکنیم در حقیقت دنباله شاهان کاوی « کیانی » بلخ اند و به تعقیب سلسله آنها به سلطنت رسیده اند و اوستا به آنها لقب « کاوی » داده و منابع جدید هم ایشان را « کیانی » و « کی » خوانده اند معذالك از نقطه نظر بیوند مستقیم خا نوادگی از آنها فرقی دارند . در زمیادبشت و فروردین بشت اوستا سلسله کاوی (کیانی) به کاوه هوسراوا یعنی کی خسرو منتهی میشود و بعضی مدققین هم به استناد اوستا شجره خاندان « کاوی » را به همین پادشاه به آخر میرسانند . پس شهادت صریح اوستا يك سو و ظهور کلمه اسپه در اخیر نام های آنها از طرف دیگر عامل جدائی آنها و سایر پادشاهان کاوی « کیانی » شده است و بهمین جهت بعضی از مدققین از ایشان دسته ثی بنام (شاهان اسپه) جدا کرده اند . چون این رويه در تفکیک خاندان های شاهی آریانا و دوره های آنها و تسهیل موضوع کمک زیاد میکند در این اثر آنرا مراعات میکنم و اگر در نظر باشد که این دسته را به دودمان کیانی ارتباط دهیم میتوانیم ایشان را دسته کیانی اسپه بخوانیم : (۱)

اروت اسپه (لهراسیه) : سر حلقه دسته شاهانی که اخیر نام شان به کلمه اسپه (اسب) منتهی میشود یا بزبان دیگر کسی که بعد از « کاوه هوسراوا » (کی خسرو) در بخدی بر تخت آریانا نشسته است در اوستا بنام « اروت اسپه » Aurvatepa یاد شده که عبارت از « لهراسیه » منابع جدید است .
 طوری که ملاحظه میشود در آخر نام او کلمه اسپه (اسب) دیده میشود

(۱) صفحات ۴۷-۴۶ Duncker, History of Antiquity

Evelyn Abbott, Vol. V.

وروی هم رفته از روی اسم میتوان او را ' صاحب اسپان تندرو ' خواند .
دیونکر چرمی مبنی بر مطالعات اوستا 'سلسله نسب' اروت اسپه' رابه منوچیترا
(منوچهر) ' ابرو ' (ابرج) می رساند .

اوستا از او و کنارشات سلطنتش چیز زیاد نمیکوید بلکه بیشتر بواسطه
پسرش ' ویست اسپه ' شهرت یافته است (۱) . اروت اسپه دو پسر داشت
یکی ' ویست اسپه ' و دیگری ' زری واری ' Zarivari . از روی داستان های
نازه تر معلوم میشود که ' لهر اسپه ' آبادی های زیادی در باختر نموده بود . (۲)
ویست اسپه (کشتاسپه) . بعد از ' اروت اسپه ' (لهر اسپه) پسرش
' ویست اسپه ' که او را در استان های جدید ' کشتاسپه ' یا ' کشتاسپ ' گویند
بر تخت بخدی نشست . ویست اسپه شخص قوی و دلاور بود و پادشاه نیرومند
و جنگجویی بشمار میرفت . چیزیکه اسباب افتخار و در عین زمان موجب شهرت او
در دوره زمامداری اش گردیده است این است که ' زرتشت سپنتمان ' موسس
آئین زرتشتی و اوستا در عصر او در باختر بمیان آمده است . چون از تباط
و تعلق بین زرتشترا و ' ویست اسپه ' یکی از موضوعات مهم تاریخ دوره اوستایی
کشورما است و بعد از دوره اوستا منابع عصر اسلامی هم از آنها سحت کرده
و مدققین برای تعیین و تثبیت واقعات متذکره اوستا در زمان و مکان در اطراف
آن تحقیقات زیاد نموده اند اول از همه به شهادت متن اوستا آنرا شرح میدهم .
تعلقات زرتشترا و ویست اسپه و ملکه هوتاوسا Hutaosa در ابان بشت و گوش
بشت ذکر شده . زرتشترا در ابان بشت قفره ۱۰۵ گوید : ' ای اروی سورا
انا هبتای خوب ' به من مساعدت کن که کاوی ویشناسپه دلاور
پسر اروت اسپه را به آن وادار سا خته بشوا تم که بر اساس آئین فکر کنند ؛
(۱) ابان بشت قفره ۱۰۵ (۲) قرار نسخه اوستایی که بریان پهلوی از سمرقند بدست
آمده شهرقاین را هم لهر اسپه بنامیده است .

به اساس آئین سخن گوید و بر اساس آئین رفتار نماید «
 در گوش بشت فقره ۲۶ زراتشتر از «گوش» با «درواسپه» (۱) خواهش
 میکند که «هوتاوسا» زن ویشناسپه را به آئین خود داخل کند .
 «ای درواسپه تیکوکار و خوب بمن مساعدت کن که «هوتاوسای» خوب
 و نجیب را به آن وادار ساخته بتوانم که بر اساس آئین فکر کند» بر اساس
 آئین سخن گوید و بر اساس آئین رفتار نماید و دستور آئین مرا در آفاق
 منتشر سازد .»



از روی این دو پارچه معلوم میشود که زرتشتر و ویشناسپه و ملکه باختری
 «هوتاوسا» همه معاصر هم بودند . معمولاً عقیده برین است که ملاقات
 بین زراتشتر و ویشناسپه در بلخ در بخدی زیبا بوقوع پیوسته است (۲) میگویند
 و قتیکه زرتشتر در مجلس شاهی در بلخ حاضر شد سی نفر از علما و دانشمندان
 باختری طرف راست و سی نفر طرف چپ نشسته بودند و مدت سه روز مباحثه
 و مشاجره طول کشید تا آخر زرتشتر همه علمارا قانع ساخت و ویشناسپه به
 آئین او گروید . این را هم میگویند که پادشاه باز هم در قبول آئین او تردد
 داشت و زرتشتر کوشش نموده ملکه باختری را پیرو آئین خود ساخت و در اثر
 نفوذی که ملکه بالای شوهر خود داشت آئین زرتشتر در شخص پادشاه و اعضای
 خاندان سلطنتی تاثیر بخشید و در نتیجه خود ویشناسپه و پسرش که در او ستا
 بنام «سینیتوداتا» ذکر شده و عبارت از اسفندیار می باشد و «زری واری»
 برادر ویشناسپه که در داستان های جدید بنام «زریبر» یاد شده همه داخل
 آئین جدید شدند و هر کدام در انتشار آئین باختری صرف مساعی نمودند .
 زرتشتر علاوه بر خاندان سلطنتی باختر بعض خاندان های بزرگ و بانفوذ

(۱) روان حیوان یا حامی اسپ (۳) صفحه ۲۰۷ «مدنیت ایرانیان شرقی» تالیف کابگرمین
 مقاله دا کتر فن سیگل که عنوان آن گشناسپ و زوراستر است .

دیگر بلخ را نیز طرفدار خود و آئین خود ساخت، ازان جمله یکی خاندان معروف و مقتدر «هوکوا» Hvogva بود که در جمله خاندان های قدیم باختر بشمار میرفت و مردان معروفی ازان بمیان آمده اند و در عصر سلطنت ویشتاسپه وزیر پادشاه باختری «جم اسپه» از همین خاندان بود. او برادرش «فراشوشترا» از اشخاص مقتدر بودند و در دربار سلطنتی نفوذ زیاد داشتند. زرتشتی بعد از اینکه این دو برادر را طرفدار خود و نظر بات خود ساخت با آنها بیوند دوستی و خویشاوندی هم قایم نمود یعنی به آنها دختر داد و از ایشان برای خود زن گرفت چنانچه این مطالب در سر این فصل در مورد تذکار شخصیت زرتشتی سپنتمان شرح یافت.

خلاصه به ترتیبی که ذکر رفت زرتشترا به این مسئله خوب ملتفت شده بود که ریشی ها و دانایان باختری به سهولت رفورم او را قبول و پیروی نخواهند کرد و برای پیشبرد منظور خود کوشش نمود که شخص پادشاه و مملکه و اعضای خاندان سلطنتی و وزرا و خانواده های بزرگ و بانفوذ را قانع و طرفدار و پیرو افکار خود سازد و آنگاه به قوه سلطنتی و نفوذ مردان بزرگ رفورم او خود بخود عملی و پراکنده خواهد شد. این سنجش در ویریه او مفید واقع شد. آئین زرتشتی آئین رسمی مملکت قبول شد و ویشتاسپه حکم داد که اوستارا به آب طلا روی پوست های کاه نوشته و در تمام معابد مملکت تقسیم نمایند (۱) ازین وقت به بعد ویشتاسپه (کشاسپ) حامی آئین زرتشتی شد و به نیروی سلطنتی او و پسرش و همکاران و وزرای مقتدرش قوانین و تهذیب اوستائی نه تنها

(۱) در نسخه اوستا بزبان پهلوی که در قرن ۸ مسیحی نوشته شده و از سمرقند بدست آمده تحریر است که زرتشتی به امر ویشتاسپ ۱۲ هزار نسخه را جمع به دین خود روی پارچه های طلا نوشت و آنرا در خزانه آتشکده و زهران نهاد. این خزانه همان کتابخانه معروف «شایگان» است که آنرا در استخر تصور میکردند و این نسخه در سمرقند قرار داده و علاوه میکند که اسکندر آنرا در داد و در دریا انداخت.

(۲۵۳)

در تمام آریانا بلکه در خارج سرحدات هم پرا گنده شد .
 ویشتا سیه خودش به تعمیر آتشکده ئی اقدام نمود چنانچه بندها هش در
 فصل ۱۷ به این امر اشاره میکند و دقیقاً واضح شرح میدهد که کشتا سب
 آتشکده ئی بنام «مهر برزین» یا «برزین مهر» آباد نمود . بندها هش این
 آتشکده را سومین آتشکده بزرگ دانسته و میگوید که در عصر سلطنت کشتا سب
 در خراسان فراز کوه «ری و نکتا» Raevanta آباد شده بود . بندها هش در جای
 دیگر تذکار میدهد که «آتش فروبه» که آتش رو حانیون بود و آتشکده آن
 در کوه خوارزم ساخته شده بود از آنجا منتقل شده و به کابلستان آورد .
 شد. (۱)

در «شائروئیها» Shatroiha قفر ۸-۹ نسخه اوستائی که از سمرقند پیدا
 شده ثبت است که «سینددات» Spand-dat بسر ویشتا سب در بعل با میک
 Bakhl-Bamik شهر نوازک « Navazak رابنا نهاد و در اینجا آتشکده با شکوه
 «وهران» رابنا کرد» (۲)

ملکت باید بود که اینجا مقصود ما از تذکار آتشکده های نیست که بعد ها
 در سایر نقاط آریانا مخصوصاً در سیستان و حوزه هیرمند آباد شده . تنها این
 مسئله را یاد نمود کردیم که چطور ویشتا سیه ویرش در تعمیر آتشکده ها و حمایت
 از آئین زرتشتی صرف مساعی نمودند .

مجازبات ویشتا سیه : قسمت دوم حیات و سلطنت ویشتا سیه که از نقطه نظر
 تاریخ و مخصوصاً تاریخ قدیم آریانا قابل ذکر است موضوع جنگ هائی
 است که مشارالیه به تعقیب سیاست خارجی سلاله های سابق مملکت مخصوصاً
 با دشا هان «کاوی» نموده و عبارت از ادامه مجازبات بر علیه توربا های بدوی

(۱) صفحه ۲۲۱ تمدن ایرانی های شرقی تألیف کایگر متن مقاله دکتر فن سیگل که بصورت
 ضمیمه در این کتاب طبع شده است .

(۲) صفحه ۲۷۲ مطالعات زور استری تألیف و یلم چکن .

و غنا سر غیر آریائی میباشد که از ماورای سردریا به حوزه بین سر دریای
 آمودریا پراکنده شده بودند این حصه اقدامات و بشتاسپه در آبان بشت فقره ۱۰۸
 و ۱۰۹ و گوش بشت فقره ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و از دشت فقره ۴۹ - ۵۰ - ۵۱
 تذکار یافته و چون نام های مخالفین و بشتاسپه در آنها قدری متفاوت است
 اول به ترجمه آنها می پردازیم .

آبان بشت فقره ۱۰۸ و ۱۰۹ :

« کاوی و بشتاسپه کبیر عقب رودخانه (فراز داناوا) سداسپ هزارتر کاو
 و ده هزار گوسفند برای «انا هبتا» قربانی نموده و خواهش نمود که بمن آقدر
 توانائی بده که «تاتر باوانت» (۱) بی دین «بشانا» برستش کنند و دیوها
 و ارجت اسپه شریر را معدوم کنم .

گوش بشت فقره ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ :

« کاوی و بشتاسپه کبیر به «درواسپه» عقب رودخانه «دی تیا» سداسپ
 هزار تر کاو و ده هزار گوسفند قربانی کرد و خواهش نمود که بمن آقدر توانائی
 بده که حمله «اشته اروانت» (۲) یسر « و بسپا - توروو - اشتی » را (۳) که بر همه ظلم
 کرده و خود آهنی و زر آهنی و بخت کلفت دارد و با هفت صد شتر مال غنیمت
 رامی برد ، زد کنم ، و حمله های ارجت اسپه رهن قوم «هیونی» را رد کنم
 و حمله های درشینیکا (۴) برستش کنند ، شیاطین را رد بتوانم . خواهش نمود
 تا «تاتر باوانت» را که صاحب دین خراب است کشته بتوانم ، «سپین جوروشا»
 (۵) برستش کنند ، شیاطین را کشته بتوانم و اقوام «ورد هکا» را از
 تحت اطاعت «هیوناها» (۶) بیرون کشیده بتوانم و از هیوناها پنجا ها و سدها
 سدها و هزارها ، هزارها و ملیون ها ، ملیون ها و ملیاردها را بقتل رسانم .

(۱) Tathryavant (۲) Ashita - aurvant (۳) Ashi - thawro - asthi
 (۴) Darshinika (۵) Spinjaurusha

(۶) توت ۱۳۷ صفحه ۳۹۲ جلد دوم ترجمه زند اوستا به فرانسوی

(۲۵۵)

ویشتاسیه عین این خواہشات را در فقرات ۹-۴-۵۰-۵۱ اردبشت اظهار میدارد .

* * *

در پارچه اول الذکر ویشتاسیه قربانی های خود را عقب یا کنار رودخانه «فراز داناوا» بعمل می آورد بعضی مدققین اینجارا یکی از دریاچه های سیستان میدانند . شهنامه پهلوی قرار تذکار دارمستتر از قربانی با شکوهی حکایت میکند که ویشتاسیه در محلی موسوم به «بست واری» Bastavari یعنی جاتیکه پسرش شهر «بست» را آباد نمود بعمل آورد .

در شاتروئیها (۱) فقره ۳۶ نسخه اوستا بزبان پهلوی که از سمرقندیید شده و تاریخ آن به ۸۰۰ مسیحی میرسد تحریر است: «بست وار Bastvar پسر زریر شهر «بست» را آباد کرد درین وقت ویشتاسپ پادشاه در «فراز دان» مشغول تقدس مذهب بود و اصل ویشتاسپ و دیگر نجبا از آنجا بود (۲)»

ازین تبصره ها و یادداشتها و مخصوصاً از اشاره صریح اوستای پهلوی سمرقند چندین چیز معلوم میشود اول اینکه «بست وار» پسر زریر برادرزاده ویشتاسپ بوده نه قراریکه شهنامه پهلوی میگوید پسرش . دوم : چنین معلوم میشود که شهر «بست» در زمانیکه ویشتاسپ در سیستان بود (خواه بیحیث نایب السلطنه از طرف پدرش لهراسپ پادشاه باختر در اینجا حکومت میکرد و خواه در زمان سلطنت خود بعزم دوره با بقصد سرکوبی مخالفین داخلی یا مقابله و جنگ خارجی در مقابل سرحدات جنوب غربی آمده بود) از طرف برادرزاده اش «بست وار» یا «بسته واری» بنا و آباد شده است سوم : «فراز داناوا» اگر رود خانه باشد واضح مقصد از آن هیرمند سفلی است که از کنار بست میگذرد و اگر

(۱) Shatroiha (۲) معنی هست اخیر فقره قراریکه چکن در نونه ۱۴ صفحه ۲۷۴ مطالعات زور استری خود میگوید غیر محقق است شاید مطلب از آن این باشد که زمانیکه لهراسپ در بلخ سلطنت میکرد ویشتاسپ پسرش بعنوان نایب السلطنه در سیستان حکومت نموده باشد .

(۲۵۶)

در پارچه با شد طبیعی مقصد از آن یکی از در پارچه های هامون سیستان خواهد بود. درین صورت جنگ های ویشناسیه پادشاه باختر باسه نفری که در پارچه اول الذکر ذکر شده وی دین و پرستش کننده دیوها و شریر بودند در اطراف هامون سیستان پاد ماورای سرحدات جنوب غربی آریانا واقع گردیده و پادشاه باختر برایشان غالب شده است.

* * *

در پارچه دوم که از گوش پشت ترجمه شده ویشناسیه قربانی های بزرگ خود را عقب یا کنار رودخانه «دیتیا» بعمل می آرد. چون این رود خانه را بنام «دیتیا» و «وانکهو دیتیا» اکثر مدققین رود اکسوس یا مو دریا تعبیر کرده اند این قسمت جنگ های ویشناسیه متوجه ماورالنهر بوده در مقابل رؤسا اقوام «توریا» و «هونا» بعمل آمده است.

نام های مخالفینی که در پارچه مذکور آمده حاجت تکرار نیست و یکی آن «ارجت است اسیه» است که نسبتاً معروف است و در شاهنامه هم ذکر شده و برادر افراسیاب توراتی بود از روی شرح پارچه مذکور معلوم میشود که ایشان خود و زره آهنی داشتند و مخصوصاً به «بخه کلفت» آنها هم اشاره شده و معلوم میشود که بدور کلوی خود پارچه باد بگر چیزهای می بیچیدند تا از آنجا شرب کشندهئی به ایشان نرسد این هم معلوم میشود که صاحب قوم زیاد بودند و مصدر ظلم زیاد شده بودند و مال غنیمت را به شترها که اینجا تعداد آن «هفت صد» قید شده می بردند اینجا ارجت اسیه به قوم هیونی با «هونا» نسبت داده شده (۱) ولی معلوم نمیشود که ایشان از روی عرق آریائی بدوی بودند یا نه تنها چیزیکه واضح است این است که ییرو آئین اوستائی نبودند.

بهر حال ویشناسیه پادشاه آریانا بعد از اینکه به آئین اوستائی گروید

(۱) گایگر نظریه میدهد که شاید تجارت ازهن های تاریخی باشد.

(۲۵۷)

جدی‌ترین حامی این دیانت شد و همان طور که «کلوویس» برای دین مسیحی و آشوکا و کنشیکای کبیر برای دیانت بودائی و انتشار آن صرف مساعی کردند و بشتاسیه برای عمومیت و انبساط آئین زرتشتی و قوانین او ستائی جهد بلیغ نمود .

« کاوی و بشتاسیه » در اوستا به عنوان « کبیر » یاد شده و یکی از پادشاهان خیلی مقدر آریانا بود که در صفحات بیشتر اشعاره نمودیم علاوه بر اینکه یک سلسله خاطرات او با شهر بلخ مربوط است او و برادرش « زریبر » خاطرهای عمران و آبادی و بناهای شهرها و ائشکده‌ها در حوزه هیرمند و شهر بست و اطراف هامون و سیستان دادند و این خاطرات به اندازه‌ئی بنام این دو نفر مربوط است که از روی اغلب احتمالات میتوان گفت که بشتاسیه و « زریبر » به هر عنوانی که بوده یک حصه عمر خود را در حوزه هیرمند در شهر بست و زرنج مرکز سیستان گذرانیده‌اند و از یادگارهای آبادی و عمران آنها منجمله شهر بست در خاطرهای و حتی در بعضی نسخه‌های اوستا و بندهاشم و ماخذ پهلوی باقی مانده است .

بشتاسیه مانند « کاوه هوسرا » (کی خسرو) در اسمحلال مخالفین تهذیب آریائی با ختری کوشش زیاد نمود و درین راه سیاست پادشاهان سلف خود را قدم بقدم تعقیب کرد و در ماورای غریب هامون و ماوراءالنهر مخالفین و دشمنان را سرزنش نمود و بالاخره قراریکه در زمبابشت فقره ۸۷ شرح یافته « و بشتاسیه پادشاه رشید و دلاور بر « تریادانت » بیروین خراب « ویشانا » یرستش کشنده دیوها و ارجتاسیه شریر و دیگر بدکاران « هیونی » غالب و مظفر گردید . »

فرق میان کشتاسپ پادشاه

حامی زرتشتی و پدیدارپوش : برای رفع اشتباهات کسانی که مربوط به موضوع فوق باید یک مسئله دیگر را نیز روشن ساخت و آن عبارت ازین است

(۲۵۸)

که کشتاسپ حامی زرتشت که مرکز سلطنتش شهر بلخ بود غیر از کشتاسپ پدر داربوش پادشاه هخامنشی فارس است. اول این را باید متذکر شویم که زردشت و کشتاسپ اسمای عام هم می باشد و از جمله کشتاسپ هائی که گذشته یکی هم پدر داربوش شاه هخامنشی است بعضی هادر قطار اشتباهات د چار یکی دیگر هم شده و کشتاسپ پدر داربوش را حامی و معاصر زرتشت میدانند حال آنکه این مسئله سراسر غلط و تکلیفی بر اساس است. بیشتر در اوایل این فصل متذکر شدیم که اوستا قطعاً هخامنشی ها را نمی شناسد و از هیچ کدام آن ها نام نگرفته و حتی در قسمت های جدید اوستا که در عصر یازنی و ساسانی یعنی بعد از ختم جلال هخامنشی ها جمع آوری شده باز هم اثری از هخامنشی ها نیست و باید هم نباشد زیرا از نقطه نظر زمان و مکان میان اوستا و هخامنشی ها فاصله زیاد است علاوه بر اینکه مابین عصر پدر داربوش و زرتشت بلخی و یشتاسپه (کشتاسپ) شاه باختر اقل ۵۰۰ سال فاصله است پادشاه نبودن پدر داربوش دلیل دیگری است که این قبیل مفکوره ها را از میان می بردارد. داربوش در کتیبه های خویش وقتی که از خود و پدر خود سخن میزند هیچگاه پدر خود را پادشاه خوانده و پدرش گاهی سلطنت نکرد. است و یشتاسپه پادشاه باختری حامی زرتشت سینستان باشریحائی که دادیم یکی از پادشاهان خاندان آسیه بلخی است که اوستا و اوباه عنوان «کی و یشتاسپه کبیر» یاد کرده است.

زری و بری: زری و بری که در داستان ها و منابع جدید بنام «زری» یاد شده برادر یشتاسپه پادشاه باختر است. از روی اوستا معلوم نمیشود که او هم به سلطنت رسیده باشد. ولی بحیث پهلوان و مدافع مملکت چه در اوستا و چه در سایر منابع و چه در شاهنامه ها ذکر شده. در ابان یشت فقره ۱۱۲ و ۱۱۳ او هم مانند برادرش و یشتاسپه قربانی های بزرگ کتار و ودخانه «دیتیا» (امودریا)

(۲۵۹)

تقدیم نموده و از «اناهیتا» استعانت میخواهد تا با «پشوسینغا» (۱) هوما یا کا
(۲) و ارجت اسپه جنگ کند و ایشان را مغلوب و منکوب نماید. این دو نفر
که با ارجت اسپه برادر افراسیاب یاد شده اند اشخاص مجهول هستند ولی باز هم
اینقدر معلوم میشود که از جمله رؤسای نوریائی میباشند.

احتمال زیاد میرود که «زریر» از طرف برادر خود بحیث نایب السلطنه یا
نایب الحکومه در حوزه هیر مند یا کل سیستان هم حکمرانی نموده باشد
خاطرات او هم در سیستان زیاد است و قراریکه مستند بر شهادت نسخه اوستای
پهلوی سمرقند اشاره کردیم شهرست راپسر او «بست واری» بنا نهاده است.
خاندان هوگوا: یکی از خانواده های بزرگ باختری که در امور اداری

نظامی، مذهبی و سیاسی دولت آریایی در عصر ویشتاسپه و زرتشتی رول مهمی
بازی کرده خانواده «هوگوا» است. حین ظهور زرتشتی این خاندان رابطه
بین ویشتاسپه و زرتشتی بود زیرا «جم اسپه» یکی از اعضای این خاندان
صدراعظم ویشتاسپه بود. برادرش «فراشوشترا» با خویشاوندی که با زرتشتی
نموده بود خسرا و بشمار میرفت. علاوه برین چون خود زرتشتی هم دختری به
جم اسپه داده بود جم اسپه داماد او بود. به این ترتیب زرتشتی با خاندان
«هوگوا» یا «هوگوئی» تعلق و ارتباط ریونند خویشاوندی حاصل نموده بود.
در اوستا در فروردین بشت فقره ۱۰۳ جم اسپه و برادرش «فراشوشترا» در
جمله مقدسین آئین زرتشتی حساب شده اند. رول این دو نفر و دیگر اعضای
این خاندان در حفاظت مملکت و نشر معارف و تهذیب اوستایی خیلی زیاد و قابل
ملاحظه است. با همکاری های ایشان آنها شمشیر باختر فاتح بر آمد بلکه آئین
اسولات، مفکوره، قوانین، تهذیب و مدنیت آریایی در اطراف خارج مملکت
مخصوص در خاک های نوریائی نشین هم پخش شد.

Humayaka (۲) Peshocingha(۱)

(۲۶۰)

سینتوداتا : چون زرتشت و اوستای قدیم باختری معاصر ویشناسیه ظهور کرده اند از نقطه نظر تذکار اسمای پادشاهان قدیم آریانا اوستا نه پادشاه معاصر خود ویشناسیه متوقف میشود. معذالک طوریکه دیدیم از «زری واری» برادر ویشناسیه و برادر زاده اش «بست واری» پسر زری واری (زریبر) و از «جیاسیه» وزیر پادشاه و برادرش «فراشوترا» اسم میگیرد. اوستا تا پادشاه معاصر خود اسمای شاهان دودمان های سلطنتی آریانا را بیان کرده. خاموشی او را چه به وقایع ما بعد که چیز طبیعی است دلیل شده نمیتواند که سلسله حکمفرمایی و پادشاهی با ویشناسیه در بخدی منقطع شده باشد. «دوگر» جرمنی تعداد پسران ویشناسیه را بیست و نه نفر قلمداد میکند و تزئید مینماید که اوستا ازین جمله فقط «سینتوداتا» (اسفند یار) را اسم می برد ترجمه صحیح و تحت اللفظ این اسم «سپندداد» و از آن بصورت اصطلاحی «اسفندیار» ساخته اند. اسفندیار جوان خیلی باهوش و زرنگ بود و مخصوصاً در فنون جنگی مهارت زیاد داشت و در موقعی که پدرش مصروف جنگ با تورباها بود از خود ایافت و شجاعت های زیادی نشان داد و حتی عامل اساسی فتوحات پدرش گردید.

اگرچه از روی اوستا بصورت صریح پادشاهی «سینتوداتا» معلوم نمیشود ولی از احتمال بیرون نیست که بعد از ویشناسیه بر تخت بخدی نشسته باشد. نسخه اوستای بهلوی قرن ۸ مسیحی که از سمرقند پیدا شده بگوید که : «سپنددات» Spand-dat پسر ویشناسپ در «بخل بامیک» یعنی (بلخ در خشان) شهر «نوازک» Navazak را بنا نهاد. مشارالیه در آنجا آتش باشکوه «وهران Vahran» را برقرار کرد و نیزه خود را در آنجا نصب کرد سپس بیگامی نه گویانخ کان (۱) و سوزهی بیگانخ کان (۲) و شورخ کان (۳) و ریخ کان (۴) و گوهرم (۵) و نوزها (۶) و

(۱) Gubakh-kan (۲) Suzh-i-Pekakh-kan (۳) Churakh-kan
(۴) Rabkh-kan (۵) Guhram (۶) Tuzhav

و از چسپ شاه حیوان فرستاده و گفت : کسی که نوزک نیزه مرا به بیند جرئت نخواهد کرد که به مملکتتم حمله کند .

چکسن میگوید که این حکایت در تاریخ سیبوس Sebeos ارمنی هم آمده . شهر نوازک را بلوشه در مطالعات خود « نین بک » خوانده و « گنبد » ترجمه نموده و به این اساس فقره فوق الذکر را چنین ترجمه نموده : « در بلخ زیبا سیند دات » بک گنبد آباد نمود . بعضی های دیگر میگویند که این شهر عبارت از « نوبده » Nawidah است که به ۳۰ مایلی شمال بلخ کنار رودخانه ا کوس وقوع داشت و شهر سرحدی بود و سر راه بلخ و سمرقند افتاده بود . بهر حال از روی حکایت فوق معلوم میشود که سینتو داتا (اسفندیار) پسر « ویشناسیه » صاحب نفوذ او اقتدار زیاد بود و هیچ شبهه نیست که بعد از پدر در « نخل باغیک » (بلخ در خشان) سلطنت رسیده باشد . مشارالیه با عمل نصب کردن نیزه در کنار آتش گاه « وهران » بلخ به تمام رؤسا و شاهان کشور های مجاور فهمانید که کسی به آرزوی حمله بر آریانا نباشد و گرنه نیزه کار او را بکسر خواهد کرد و این نظریه را در طی بیغام رسمی به آنها و انمود نمود .

مشارالیه در راه انتشار تهذیب او ستائی و آبادی کشور و توسعه شهر بلخ اجتهاد زیاد بخرج داد .

* * *

سلسله پادشاهانی که اوستا بنام های « پارا دانا » پیشدادی و کاری (کیان) و اسپه شروع نموده بود با ویشناسیه و پسرش « سینتو دانا » « اسفندیار » به پایان میرسد . قرار شهادت اوستا « آریانم هورینو » و « کاویم هورینو » یعنی فرشاهی و سلطنتی آریانی و کیانی با ایشان در آریانا شروع شد و از یخدی زیبا به اراضی آریانشین که اوستا قطعه قطعه از آن اسم میرد و در مبحث علیحدده

آرا شرح خواهیم داد و عبارت از سرزمین مستعد آریانا می باشد قرن های متوالی
بیش هم سلسله و اسطانت کردند . اساس سلطنت حکومت و حکمفرمایی کثله
آریائی باختری بدست ایشان گذاشته شد . شالوده داد و عدل و انصاف را
ایشان گذاشتند و تهذیب مدنیّت و کولتور و تهذیب صاف و بی الایش آریائی
را ایشان در آریانا استوار کردند . بالاخره اوستا و زرتشت بلخی در عصر آخرین
پادشاهان همین سلسله در بلخ ظهور کرد و با پشتیبانی و حمایت و نیروی جنگی
آنها تهذیب اوستائی باختری در خارج سرحدات آریانا چه بطرف شمال و چه
بطرف غرب منتشر شد . توریاهای آریاهای بدوی شمال اکیوس حوزه
سردریا و اقوام مغلی همجوار آنها و سامعی ها و عناصر غیر آریائی مازندران
و نیرستان و دیگر مخالفینی که میخواستند سر بلند کنند و به سرزمین آریانا
و تهذیب و تمدن آریائی صدمه وارد نمایند هم در اثر سیاست عا فلا تها اقدامات
جنگی آنها متکوب و مغلوب شدند و قتل حیات در خشانی در هر طرف نصیب
آنها شد و قلمرو آنها به امپراطوری مبدل گردید چنانچه اوستا اثر پادشاهان
پارا داتا و کابری را پادشاه * هفت کشور * میخواند . اگرچه این اصطلاح را
بعضی ها دنیای معلوم آنوقت میخوانند و در نتیجه پادشاهانی را که بر * هفت کشور *
سلطنت کرده اند * پادشاهان دنیا * خوانده اند ولی مقصد واقعی آن عبارت
از امپراطوری های آنها است که دامنه آن خارج خاک آریانا ایساط یافته بود .
با کشور کشانی های ویشناسیه و بندش * سینتو دانا * و دیگر ببران ویشناسیه
که اوستا طبعی از آن ها اسم نمی برد زیرا جزء واقعات تازه است آئین و کیش
اوستائی * ارباب انواع اوستائی و قدیم تر و بدی و حتی قبل تاریخی
که در اوستا تاثیر افکنده بودند و دیگر مقررات و اصولات مدنی و تهذیبی
آریانا به چهار کرد افق مخصوص بطرف شمال و غرب انتشار یافت . با تجاوزات
آشوری ها بطرف شرق در خاک های مدیا و فارس و از آنها موقناً بیشتر

(۲۶۳)

تأخواری غربی آریاناختی ارا کوزیا (حوزه ارغنداب) و باختر، عالم سامی به عنعنات و تاریخ و آئین و کولتور آریائی کشورها تماس حاصل کرد و نام زرتشت و بعضی قسمت های رفورم او را با خود به مدیا و فارس و بین النهرین و اراضی سواحل بحر سفید بردند تا اینکه مادها و فارسی ها در سال های ۷۰۸ و حوالی ۵۴۹ به تدریج اول هر دو از سلطه سامی و بعد دومی از سلطه آمربیت ماد خلاص شده و در حوالی ۷۰۸ و ۵۴۹ سلطنت های درخاک های خود تشکیل کردند و از اختلاط آئین اوستائی و ستاره پرستی آشوری و بابلی دیانات و ثقافتی بمیان آوردند.

طوری که اظهار نمودیم بعد از ویشتاسپه و «سینتوداتا» معلومات اوستا را جمع به پادشاهان آریانا متوقف میشود. این مسئله به هیچ صورت دلیل شده نمیتواند که ازین تاریخ یعنی تقریباً از حوالی هزار ق م به بعد سلسله سلطنت و مملکت داری در آریانا سقوط کرده است. درین شبهه نیست که ازین وقت تا زمان لشکر کشی های سیروس هخامنشی تاریخ کشورها تقریباً در عرصه ۵ قرن تاریخ است ولی این مسئله سراسر مربوط به برپادی ماخذ است که بصورت مسلسل و واضح عجالتاً چیزی نمیتوان گفت معذک اشعار حماسی و رزمی و شهنامه ها و گرشاسپ نامه ها که خارج از یادشاهان و پهلوانان اوستائی آریانا به رویه اوستا عنعنات جدیدتر بعد از اوستا و در نتیجه پادشاهان و پهلوانان کشور ما را بعد از عصر ویشتاسپه و «سینتوداتا» قید کرده اند و ترتیب و شرح حال آنها مطالبات جدا گانه بکار دارد در قطار سلاله های باستانی ییشدادی و کناوی و اسپه بلخ از آنها هم کننده کننده اسم میکیرند. از ان جمله است سلاله کورنگ شاه زابلی که از کابل تا نیروز سلطنت داشتند و به نام هسای شیدسپ، تور، طورک، شم، اطرط، گرشاسپ و غیره یاد شده اند.

بهر حال مقصود من این است که تاریکی این دوره سراسر مربوط به نبودن

(۲۶۴)

منابع است والا در وجود پادشاهان و حکومت و سلطنت و حتی سلطنت های خبیلی
مقتدر و نیرومند شبیه و نوردیدی نیست زیرا مقابله های نیرومند و مرتب و متوالی
که در دفع حملات بزرگ خارجی مثل اشوری و هخامنشی و یونانی در سرحدات
و خاک آریانا بعمل می آید خود بخود ثابت میکند که رشته حکومت و سلطنت
در خاک های دو طرفه هندوکش از بین نرفته بود. از روزیکه بیری امریت
و حکمفرمایی نژاد آریا در بخدی زیبا به اهتزاز در آمد در تمام دوره های تاریخی
کشور باستانی ما از هر نقطه نظر خصوص از بهلوی تشکیلات سلطنتی و حکمفرمایی
اهمیت مخصوص داشته و هیچ گاه شهر های بزرگ و آبادان، جلگه های
حاصل خیز و شاداب و دره های سرسبز و قله شامخه جبال این سرزمین که آریا
آشیان حاکمیت و امریت میتوان خواند بی حکمفرمایان ملی و قوای نیرومند
نیست. اگر خوب دقت کنید هر محیط از خود اقتضا آتی دارد، کپسار بلند
آریانا مأمن آزادی، قوه و نیرو و حاکمیت است. آشیان عقابی است که با
شهبیر رسی خود فراز آن چرخیده ازان دیده بانی و بر آن حکومت میکند
و اگر چنین نمی بود موجودیت خود را حفظ نمیتوانست و این نظریه را مثالهای
چندی که مربوط به خود همین وقت و زمان است بطور قطع ثابت میسازد.
آشوری ها و قتیکه بنای تجاوزات را بطرف شرق گذاشتند از نینوس و سمرامیس
گرفته تا سلماناسار و نیکلت پیلر دوم در کشور ما به مشکلات فوق العاده دچار
شدند و پایان تر این موضوع را حواهم دید. همین قسم در فصل چهارم دیده خواهند شد
که قوای ملی ما چندین سال بیروس و دراپوش هخامنشی را متوقف ساخت
و چندی بعد تر که مملکت در اثر استیلا و سلطه هخامنشی ها متلاشی شده بود
چهار سال در مقابل نیروی اسکندر ایستادگی کرد (فصل پنجم). این حملات
که هر کدام آن در مدت اندک خاک های غرب آسیا را متزلزل ساخته است
در کشور ما کند شده و بطلی گردیده و آخر جز سلطه موقتی نیافته پس هر کدام

آن بجای خرد و انمود میکند که بعد از ویشتاسیه و «سینتودانا» نظام سلطنتی و وجود دولت‌های مقتدر بکلی در خاک آریانا از میان نرفته فقط بعزت فقدان منبع عجالتاً واضح در اطراف آنها سخن گفته نمیتوانیم.

آشوری‌ها و آریانا: از روی آنچه در فصل اول و دوم و سوم تا اینجا نوشتیم حالا این مطلب روی هم رفته واضح معلوم میشود که کانون نژاد و مدنیت و تہذیب و ادبیات و زبان و عنعنات و مملکت‌داری آریائی سرزمین در طرفه هندوکش یعنی آریانا بود. این مطلب یعنی مرکزیت کانون آریائی در اینجا از خلال ادب و عنعنات و تاریخ و کشورداری و سلطنت و سوا خواهد دیگر که تفصیل آنها در فصل‌های گذشته شرح داده شده است به ثبوت رسیده و حاجت به تکرار ندارد.

همین قسم سامی‌ها هم از خود کانونی داشتند که بین النہرین و گوشه‌ئی از عربستان شمال شرقی را در بر میگرفت. ایشان درین حدود پیش از آریائی‌ها مراتب مدنیت و تہذیب و مملکت‌داری را به نام‌های اقوام مختلف خود پیبوده بودند.

در فصل دوم زمانیکه از علل ظهور زقورم قوانین ارستانی صحبت میکردیم به این موضوع هم تماس نمودیم که وضعیت خارجی: نوری‌ها در شمال و داسیو‌ها در شرق و سامی‌ها در غرب ایجاد میکرد که آریاها هم در کشور خود آریانا بحال و موقعیت خود فکری کرده و سیاست معینی را در حیات تہذیبی و اداری خود پیش گیرند.

قراریکه در موضوع «ازهی دایا» (صفحه ۲۲۹) متذکر شدیم درین شبہ‌ئی نیست که سامی‌های بین النہرین تقویت یافتن کانون آریائی را در آریانا و تشکیل سلطنت‌هایی را در آنجا خلاف مصالح خود تصور می‌نمودند و بعد از یسکی سلطنت بیشدادی بلخی بدست موسس بزرگب آن یاها پادشاه

تاسیس شد در سدد مخالفت برآمدند چنانچه قرار نظر به بعضی مدققین شرح دادیم که « از هی دهاکاکا » را کلدانی ها میدانند و میگویند که بدست ایشان سلطنت موسس پیشدادی سقوط کرد ولی فوراً فر بدون متهاجم را عقب زده و سلطنت پیشدادی را مجدداً در آریانا برقرار نمود .

به این طریق سامی ها پس به حوزه رودخانه های بین النهرین محدود شدند و سلطنت آریائی در دو طرفه هندو کش روز بروز کسب قوت و شهرت نمود ولی آرزوی تجاوز سامی بطرف شرقی بکلی ساقط نشد .

یکی ازین دولت های قدیم سامی که مهاجمانی بطرف شرق نمود . و سلسله جنگ های پاشا خه های آریائی کتله باختری مهاجر یعنی امادی (ماد) و یارسوا (یارسی ها) داشته در خاک های آریانا هم فتوحات موقتی نموده است دولت آشوری است .

مملکت آشور یا آشوری اصلاً شامل حوزه سفلی دجله بوده از طرف غرب از نقطه تقاطع رودخانه دجله و « کور نیب » Kournib تا جلگه های مرسوبی کلمه و نزدیکی های حوزه فرات انبساط داشت و بطرف شرقی مجرای وسطی رودخانه « زاب » Zab و دامنه های کوه های « زگروس » Zagros حد فاصل بین آشور و اقوام « کسه ها » و قبایلی شده بود که در خاک های مدیا خود سرانه گشت و گذار داشتند . شمال و جنوب کشور آشور را کوه « مازبون » Masion و ادهم Adhem معین میکرد .

اوائل تاریخ واقعی آشور روشن و رضائیت بخش نیست اینقدر معلوم میشود که در حوالی قرن ۱۵ ق م اقتدار کلمه رو به ضعف نهاده و شاهان محلی در علاقه فوق بمیان آمده است . این وضعیت تاریک و در هم و برهم مدتی دوام کرده تا شخص مقتدری بنام « اینوس » در حوالی شاید هزار ق م با چیزی بیشتر از میان آشوری ها ظهور نمود .

(۲۶۷)

* نینوس * در داستان های آشوری بحیث پادشاه خیلی بزرگ و مقتداری
تربیم شده . مشارالیه پس از بشکه قشون بزرگی آماده تریبه و مسلح نمود
بابل * ارمنستان * و مدیا و اراضی غربی آسیا را تا سواحل بحر مدی ترانه
اشغال کرد و آنکاه به فکر تعمیر شهر بزرگ و با عظمتی افتاد که چهار صد و هشتاد
« استادی » (هشتاد و نو کیلومتر) احاطه آن بود و آنرا بنام خود « نینو » (نینوا)
نام نهاده و یکی از سحر انگیزترین شهرهای مشرق بود .

* * *

بعد از بشکه شهر « نینوا » به تمام رسید یا اقرار بعضی نظریه ها هنوز نیم کاره
بود که فکر حمله بر آریانا و فتح باختر هم در سر پادشاه آشوری افتاد . پادشاهی
که همه خاک های غرب آسیائی را مطیع خود ساخته از روی جاه طلبی تحمل
نمیتوانست که دولت مقتدر آریائی را ببیند . میگوید که « نینوس » از تعداد
زیاد مردان جنگی و حسن سلحشوری باشندگان آریانا و سپاه دولت باختری
و مشکلات اراضی مطلع شده ترتیبات بسیار بزرگ گرفت و قشون تمام ملل
و اقوام مطیع خود را جمع کرده و به تعداد ۱۷۰۰۰۰۰ پیاده و تقریباً
۲۱۰۰۰۰ سوار و ۱۰۶۰۰۰ عراد جنگی آماده نموده و بطرف سرحدات
آریانا به حرکت افتاد .

بعضی منابع پادشاه این وقت آریانا را که از « بخدی » بر کشور خود
حکمرانی میکرد بنام « اوگز یارتس » Oxyartes یاد کرده اند بعضی
منابع یونانی از مقابله پادشاهی بنام زوراستر در باختر با نینوس سخن رانده اند
بهر حال شخص پادشاه و نامش هر که و هر چه بوده به مجرد اطلاع از حمله
آشوری ها سپاه و یهوانان جنگی خود را که تعداد آنها را ۴۰۰۰۰۰ نفر
می نویسند جمع کرده و برای مقابله آشوری ها ناقصت های سمب العبور کهنستانی
غرب آریانا پیشرفت و در انتظار حمله دشمن ترتیبات گرفت آشوری ها که

(۲۶۸)

بواسطه تنگی درها دسته‌دسته شده بودند و به ترتیب عبور میکردند و در جلگه مجتمع میشدند چون یکجمله کافی آنها در یک نقطه جمع شد. پادشاه آریانا نام بجای نمرکز تمام قواربه آنها نداده و برایشان حمله برد و تقریباً صد هزار نفر آشوری را بقتل رسانید. درین فرصت مابقی قشون آشوری فوراً در اراضی هموار جلگه رسیده و در اثر تفوق تعداد باختری‌ها را بریشان ساختند و ایشان را عقب زدند. در شهرهایی که بین «بخدی» و سرحدات غربی آریانا افتاده بود مقاومت‌هایی بر علیه سپاه مهاجم آشوری بعمل آمد ولی یکی بعد دیگری فتح شد و پادشاه باختر و قسمت اعظم سپاه آریایی خود را به مرکز مملکت شهر «بکترا» بلخ محصور ساختند و آنجا در صدور مدافعه برآمدند و تا دو سال شهر مستحکم «بکترا» محاصره ماند و نیروی نینوس و تمام قشون آشوری و مستمکنات و متصرفات آسیائی او آنرا فتح نمیتوانست.

اینجا است که قصهٔ «میرامیس» بیان می‌آید. میرامیس یکی از زیباترین، دلاورترین، سحرانگیزترین دختران و زنان و ملکه‌های آسیائی است که اصلاً در آوان طفلی شبانی موسوم به «سیماس» او را یافته و در خانه خود کلان نموده بود. «اوانس» Oannes حکمران شامی با او ازدواج نمود و او را در جنگ‌های باختر با خود آورد. بود. میگویند که آخر در اثر نقشه‌های «میرامیس» و تدابیری که بخرج داد حصار مستحکم «بکترا» بعد از دو سال مقابلهٔ شدید و ناکامی‌ها زناامیدی‌های شام و قشون آشوری فتح شد. و نینوس با این زن دلاور از دواج کرد و ملکهٔ «میرامیس» شد و بسان شهر بابل را بنهاد.

نینوس و «میرامیس» بعد از فتح حصار «بکترا» بفرجه هجوم هند و اراضی ماورای غرب اندوس هم افتادند زیرا ثروت هند درین وقت هم چشم کشور

(۲۶۹)

کشایان را جلب میکرد، بهر حال کامیابی نصیب شاه و قشون آشوری نشده و از سواحل اندوس عقب نشینی کردند.

* * *

تهاجم نینوس بطرف شرق و فتوحات او در خاک‌های آریانا اولین تماسی است که میان کشور ما و نیروی آشوری بعمل آمده است. از شرح وقایع این زمان معلوم میشود که زمانیکه دولت جوان آشور در حوزه سفلی دجله در اثر ضعف دولت کلدی عرض وجود میکرد دولت مقتدری در آریانا وجود داشت که مرکز آن شهر بخدی بود. پیش ازینکه نینوس و سمیرامیس بدینا آید پادشاهان و حکمرمایان مقتدر و با عظمتی در آریانا سلطنت کرده و بخدی دودمان‌های محترم سلطنتی بازادان و کاوی را دیده بود. نینو او بابل کهن ترین و سحر انگیزترین شهرهای آشوری مانند طفلی در مقابل کنسکرهای حصار کهن و مستحکم بخدی عرض وجود کرد و کلان شد و شهرت یافت. زمانیکه حصار بکتر در مقابل نینوس و تمام قشون آشوری و متصرفات او دو سال کامل ایستادگی میکرد نینو نیمه آباد بود و بابل با بر سه وجود نگذاشته بود. بهر حال اینها پاره ملاحظاتی بود که ضمنی بعمل آمد.

* * *

فتح نینوس و سمیرامیس آمدن و رفتنی بیش نبود و مجدداً خاک آریانا بدست زعمای ملی افتاد و حکمرمایان ما به تشکیل سلطنت پرداختند. آشوری‌ها عقب‌نشسته رفتند و به خاک‌های اصلی خود در حوزه بین‌النهرین مستقر شدند و وضعیت آنها تا قرن ۹ مسیحی به همین ترتیب دوام کرد. درین وقت‌ها آمادی (مادها) و یازسا (یاری‌ها) در اراضی متقابل خود خوب آشنا و مستقر شده بودند و به آرامی به تربیه حیوانات و کشت و کار اراضی خود مشغول بودند که دوباره آشوری‌ها بنای تهاجم را بطرف شرق گذاشتند. صدمه‌هایی که به

(۲۷۰)

بیکر مادها و فارسی ها وارد شده بود بهیو دی نیا فته بود که باز جنگ و مقاتله آغاز شد. تیکلت بیلسر اول بطرف عرب تا بحر «بزرگ غرب» یعنی بحر مدی ترانه رسید و بنادر سواحل شام باج پرداز آشوری هاشد. آنکاه بطرف شرق توجه کردند «سلیمان» دوم و «بن لریر سوم» بر بابل غالب شدند و قوای آشوری بعلاوه مدیا تا سواحل بحر خزر نفوذ یافت و «تیکلت بیلسر دوم» بیشتر بطرف شرق توجه نمود تصادفاتی را که بین دولت آشوری و مادها و فارسی ها بعمل آمده در فضل هخامنشی شرح دادیم اما این انا ذکر آن در اینجا مورد ندارد بلکه فقط میخواهیم نامی را شرح دهیم که مجدداً بین حواشی غربی حرحدات آریانا و دولت آشوری بعمل آمده است. کتیبه تیکلت بیلسر دوم که در کلاخ Chalab پیدا شده و از سال اول تا ۷۷ سلطنت او را در بر میگردد و بصورت فهرست نقاط مفتوحه او را بطرف شرق شرح میدهد شامل يك سلسله اسمائی است که باعلاقه «نارمی» Narmi شروع شده و علاقه های پرسه Parsua و «زیکروتی» Zikruti نیا آ Nisaa و اراکونی Arakutti هم در آن تذکره رفته است. چیز مهمی که اینجا از نقطه نظر تاریخ کشور ما شرح میخواهد همین چند اسمی است که در کتیبه مذکور ذکر شده و مدققین هم برای تعیین حدود شرقی فتوحات تیکلت بیلسر دوم در اطراف آنها مطالعه کرده اند.

تاریخ این کتیبه را در سال ۷۴۵ یا ۷۴۴ ق م قرار میدهند و در باب اسمای «نیا آ» «زیکروتی» و «اراکونی» چنین اظهار نظریه میکنند که موقعیت آنها خیلی مشکوک است. معذالک فرار تحقیقاتی که بعمل آمده «نیا آ» عبارت از «نیا» شرق مدیا بود. «زیکروتی» که با «نیا آ» یکجا ذکر شده شایه عبارت از «سگارتی های» Sagartians هرودوت و «اساگارتا» Acagarta کتیبه های هخامنشی باشد و هرودوت در میان قبایل پارسی ازان ها نام برده است. (۱)

(۱) صفحه ۳ تاریخ قدیم دوتکر ترجمه انگلیسی اولین ابوت جلد سوم

«ارا کوتی» شکل‌سامی نامی است که در اوستا «هراوتی» ذکر شده و یونانی‌ها ارا کوتی ساخته‌اند و عبارت از رودخانه ارغنداب است که با هیرمند به‌همون سیستان منتهی می‌شود. از روی این اسم اخیر معلوم می‌شود که تیکلت بیلسر دوم آشوری در طی جنگ‌های خود بطرف شرق به‌دافتح خاک‌های مدیا و فارس داخل سرحدات غربی آریانا هم شده تاهامون سیستان و حتی حوزه ارا کوتی (ارغنداب) هم پیش آمده بود ولی از حواشی سرحدی و سیستان و ارا کوتی بیشتر بطرف قلب مملکت آمده توانست حتی از روی کتیبه که از اراضی مفتوحه جنگ دوم ارا بطرف شرق شرح میدهد معلوم می‌شود که نفوذ اردر سرحدات غربی آریانا و ارا کوتی بی‌دوام بوده زیرا نام «ارا کوتی» (حوزه ارغنداب) در آن نیامده حتی «بساآ» هم در آن ذکر نشده و ازین واضح معلوم می‌شود که سلطه او ازین قسمت‌ها بزودی برداشته شده است. برعکس نفوذ و تسلط او در علاقه «زیکروتی» و بالای مادی Madai (مادها) و یار سوا (فارسی‌ها) شدیدتر شده و با جنگ‌های دیگر تجدید و تکرار گردیده است که بدان‌ها کاری نداریم (۱)

این بود شرح تماسی که دولت آشوری بکدفعه در عصر تینوس و سمیرامیس و یاردیگر در عصر تیکلت بیلسر دوم با کشورها حاصل کردند و دومی را جز تماس سرحدی چیز بیشتر نمیتوان خواند. در اثر این تماس آشوری‌ها نظریاتی راجع به آئین اوستائی آریانا پیدا کرده اسم «زوراستر» و بعضی اصول آئین و فلسفه حیاتی او را خارج سرحدات غربی آریانا نشر کردند.

(۱) صفحه ۴ تاریخ قدیم دونکر ترجمه انگلیسی اولین ابوت جلد سوم.

سمر زمین اوستائی

بیشتر در تقسیمات اوستا ذکر شد که فرگاد اول یا باب اول حصه سوم اوستا یعنی «وندیداد» از اراضی آریائی و خراس و میزات آن بحث میکند. این اراضی قرار متن «وندیداد» و اصطلاح مخصوص اوستا عبارت از شانزده قطعه زمین زیبائی است که قرار عقیده آنوقت هر مزد میان آورده و اهریمن به تدریج در هر کدام آن آفتی تولید کرده است.

در فصل دوم تحت عنوان: «معلومات جغرافیائی ویدی» صفحه (۶۹) مبحثی برای مطالعات سرود ویدی از نقطه نظر جغرافیه وضع نموده و تا حدی که سرودها کمک میتواند خاک های کشور خود را در پرتو آن مطالعه کردیم. عبارت دیگر آن قسمتی از خاکها: کوهها و رودخانه های مملکت خود را که در سرودهای ویدی ذکر شده بود بایکسلسله تبصره ها شرح دادیم. چون روشن کردن قسمت های جغرافیائی: مخصوصاً جغرافیای تاریخی در مطالعات تاریخ اهمیت به سزادارد و بزبان دیگر واقعات و گذارشات يك دوره معین را روی سحنه واقعی آن مجسم میسازد درین اثر بدان اهمیت زیادی داده شده و به همین ملاحظه به تعقیب مبحث جغرافیائی ویدی خاک های کشور خود را از نقطه نظر اوستا هم معاینه میکنیم.

علمای تاریخ و جغرافیه: خصوص مدققینی که در اطراف مسابیل نژدای و مهاجرت های آریائی: ظهور مدیتهای ویدی و اوستائی در و طرفه هندوکش تحقیقات کرده اند این شانزده قطعه زمین خیلیها توجه شان را بخود جلب کرده و در اطراف آن نظریه ها: تبصره ها نوشته اند و حقیقت هم چه از نقطه نظر اصل خاک آریائی و سمت مهاجرت های آنها و چه از پهلوئی انبساط نفوذ آئین

(۲۷۳)

اوستائی و پهنائی حدود آن وجه از نقطه نظر تعین قلمرو حکمفر مائی سلاطین
باختری که در اوستا از آنها تذکری رفته در خور مقام و اهمیت بزرگ است
راجع به مسایلی که بالا بیان شد از هر پهلویی که به دقت نگاه شود بطور مطلوب
روشنی می‌اندازد.

چیز مهمی که قابل ملاحظه است این است که این شانزده قطعه زمین به چهار
طرف هندو کش پیوست و متصل بهم واقع شده و پراگندگی از هم ندارد و مجموع
هر شانزده آن به طور دقیق حدودی را در بر می‌گیرد که جغرافیه نگاران
و مورخین کلاسیک برای آریانا داده بودند.

علاوه بر شانزده قطعه زمینی که در فرگانه اول « وندیداد » شرح یافته
و از مجموع آن مملکت و احدى بمیان می‌آید بعضی قسمت های دیگر اوستا
راجع به کوهها، قلل مرتفعه، بلندیها، رودخانهها، دریاچهها که همه بلاشبهه
داخل همین شانزده قطعه زمین مساعدند بصورت دقیق صحبت میکنند (۱) مثلاً
« زمیادیشت » بایشت نوزدهم از فرقه اول ناهشت بیش از چهل کوه را نام می‌برد
که همه آن داخل خاک آریانا بوده و اکثر آن معین و تطبیق هم شده همین قسم
در « هومیشت » بایسنای دهم موقعی که از محل روئیدن گیاه « هوما »
صحبت در میان است باز از عددهائی از کوههای مملکت ما نام برده شده است همین قسم
راجع به رودخانهها و دریاچهها بعضی قلل کوهها که در اینجا پادشاهان بزرگ ما
قربانیها میکردند و حتی بعضی قلعههای مستحکم اسم برده شده و از نقطه نظر
جغرافیای تاریخی کمال اهمیت را حایز است.

با این مقدمه مختصر اینک اول فهرست شانزده قطعه زمین متذکره فرگانه
اول « وندیداد » را به ترتیبی که در خود اوستا ذکر شده داده بعد متن اوستا را

(۱) بعضی قاطعی که پادشاهان آریانا دشمن را تعقیب کرده و جنگ در آن واقع شده خارج
خاک آریانا نیز میباشد.

(۲۷۴)

در مورد هر کدام با یازده تبصره‌هایی بیان می‌کنیم و در پایان این قسمت به شرح
سائر مطالب جغرافیائی می‌پردازیم :

فهرست ۱۶ قطعه زمین او ستائی قرار ترتیب بنام اول « وندیداد »

Airyānem Vaējo	(۱) ایریانم و بچو
Sugbdha	(۲) سفده
Mouru	(۳) مورو
Bakhdi	(۴) بخدی
Nisāya	(۵) نیسایا
Harōyu	(۶) هر ویو
Vaēkereta	(۷) ویکرته
Urva	(۸) اوروا
Khñenta	(۹) خننتا
Haravaiti	(۱۰) هر وایتی
Haētumant	(۱۱) هیتو منت
Ragha	(۱۲) راغا
Kakhra	(۱۳) کخره
Varena	(۱۴) وارنا
Hapta Hindu	(۱۵) هپته هندو
Rangha	(۱۶) رانگه یا رانغه

* * *

اختصاصات شانزده قطعه اراضی مذکور قرار متن اوستا و بندهش و نظریات
بعض مدققین بزرگ قرار آتی است :

(۲۷۵)

(۱) آریاناویجو: اولین قطعه زمین اوستا در فر کاد اول «وندیداد» بنام «ایرپانم ویجو» یاد شده و معنی تحت اللفظی آن «تخم گاه آریا» «منشاء آریا» «مسکن آریا» است که قرار متن فقره سوم و چهارم وندیداد اولین زمین اعلامی بوده و رودخانه «وانگوهی دیتیا» آنرا آبیاری میکرد. دهها زمستان و دو ماه تابستان داشت. درین ماهها زمین و آب و نباتات همه سرد بود و اینجادل زمستان بشمار میرفت. بندهش میگوید قراریکه در کتب سلف ذکر شده اگر محبت مسقط الراس نمی بود همه مردم بواسطه زیبایی به «آریانا ویجو» میرفتند. از روی این اشاره معلوم میشود که «آریانا ویجو» در زمانه های اول سرزمین مطبوع و فشنگی بود.

محققین در باب تعیین قلمرو «آریانا ویجو» تحقیقات زیاد نموده و نظریات مختلف پیش کرده اند. لیکن از روی ترتیب و پیوستگی قطعات ۱۶ گانه و بعضی اشارات بندهش و اکثریت آراء محققین معلوم میشود که «آریانا ویجو» قطعه زمین بلند و سرد و چشمه خانه بعضی رودخانه ها بوده و موقعیت آن با اکثر احتمالات عبارت از حوزه علیای اکوس (امودریا) و ابکزارت (سیردریا) و اراضی متصل آنست.

«وندیداد» سرزمین «آریاناویجو» را کنار رودخانه «وانگوهی دیتیا» (۱) قرار میدهد. بندهش بعضی رودخانه هائی را که از «آریانا ویجو» میگذشت بنام «دائی تیک» (۲) و «دارا گدا Daraga» (۳) یاد کرده و یکی از کوه های آنرا «کوندراس» (۴) میخواند (۵) و تعبیر نام و تشخیص موقعیت این رودخانه ها در تعیین موقعیت «آریانا ویجو» کمک زیاد میکند.

(۱) Vanguhi Daitya (۲) Daitik (۳) Daraga (۴) Kondras
 (۵) صفحه ۳۹-۳۸-۳۷ فقره ۲۵. Pahlavi Texte. Vol V. Part I Oxford 1880.

اسم «وانکوهی دیتیا» مرکب از دو کلمه است: «وانکوهی» اصلاً نام رودخانه و «دیتیا» به معنی قانون میباشد و بصورت اصطلاحی از آن این معنی کشیده میشود که در جوار آن قانون و آئینی بمیان آمده است که عبارت از آئین زرنشتری باشد. این رودخانه «وانکوهی دیتیا» طوریکه بیشتر اشاره شد در بندهش بنام «دائمی تیک» ذکر شده و چنین تذکار رفته که: «رودخانه دائمی تیک از اران وج آمده از میان کهنستانات میگذرد». باند قیفاً نمی که شده و اکثر احتمالات آنرا تا میاید میکند رودخانه «وانکوهی دیتیا» عبارت از «رودخانه کسوس» یا امودریا است زیرا تا عصر ساسانی هم کلمه «وانکوهی» که درین اسم داخل است بشکل پهلوی خود «وه Veh» در مورد کسوس اطلاق میشد و (وه) به شهادت بندهش (۲۳ و ۲۲ و XX) نویسنندگان ارمنی و چینی نام این رودخانه بود (۱) گمان غالب برین است که رودخانه «دائمی تیک» متذکره بندهش و «وانکوهی دیتیا» متذکره او ستایکچیز و عبارت از رودخانه آمو باشد. رودخانه دومی که بنام «دراگما» در بندهش یاد شده زرافشان یا به احتمال قوی تر رودخانه سردریا میباشد که سریرسی سابقس آنرا ارانک Arang خوانده و گوید (۲): «راجع به خانه اصلی آریائی جروبحث زیادی شده حال آنکه روایات آنها واضح از اران وج» صحبت میکنند. این قطعه زمین بین دو رودخانه «واهی دیتیا» Vahi-Datya و «ارانک» واقع بود و این هانام های قدیم رودخانه کسوس و بکزارت میباشد.

قرارتحقیقات «کابکر» جرمنی و کشفیاتی که علمای روسی در بین سال های اخیر در «تلی برزو» نزدیک سمرقند نموده اند معلوم میشود که «آریانا و بجه» (۱) نفعه نونه ۴ صفحه جلد دوم ترجمه زند اوستا به فرانسه (۱۸۹۲) (۲) تاریخ افغانستان جلد اول صفحه ۳۴

(۲۷۷)

همین علاقه ئی بوده که فوقاً تعین نمودیم زیرا ایشان هم محل آراد در «فرغانه علیا» قرار میدهند (۱)

(۲) سغد: دومین قطعه زمین خوب جلگه است که در آن «سغد ها» زندگی داشتند و عبارت از سغدیان میباشد. اهریمن در اینجا بلخ را بمیان آورد که فصلها را میخورد و در میان حیوانات و نباتات امراض تولید میکرد. (۳) مورو: سومین قطعه زمین خوب «مورو» است که عبارت از حوزه مرغاب (مرو) میباشد. اهریمن در اینجا هرج و مرج سواران یغما گرا بمیان آورد چنانچه این قطعه همیشه صحنه گیر و دار توراتیها بود.

(۴) بخدی زیبا: چهارمین قطعه زمین زیبای اوستانی «بخدی زیبا» دارای بیرقهای بلند بود. بخدی در تمام دورههای تاریخ بصفت زیبا و درخشان یاد شده. در اوستا «بخدیم سریرام» در ادبیات پهلوی «بخل بامیک» آمده که معنی اولی «بلخ زیبا» و معنی دومی «بلخ درخشان» است و فرخی سیستان ازین خاطره قدیمی بصورت (بلخ بامی) یاد کرده مسعودی این مفهوم را به صورت «بلخ الحسنا» و دقیقی بشکل «بلخ گرین» ادا کرده اند و به این ترتیب واضح معلوم میشود که از قدیمترین زمانها تا عصر اسلامی سفت زیبایی و مقبولی و قشنگی به صورت: سریرام، بامیک، بامی، حسنا، گرین به نام بلخ پیوست و متصل بود.

شهادت دیگر اوستا در باب «بلخ» «اردو درفشام» یا (بیرقهای بلند است) که به مرکزیت بخدی اشاره میکند و نشان میدهد که بلخ پایتخت پادشاهان «پارادانا» (پیشدادی) و کاوی (کبانی) و اسپه بود و این افتخار را اوستا در میان اراضی شانزده گانه تنها به بخدی داده و مدققین شرقی و غربی (۱) مقاله «تور» K. B. Tréver در کتاب آثار شعبه تاریخ تہذیب و صنایع شرقی جلد دوم صفحه ۷۱ تا ۸۶)

از روی « بیرق های بلند » بخدی را یابنخت بادشاهان بارادانا وکاوای
تصدیق کرده اند (۱) .

(۵) نیسابا : پنجمین قطعه زمین اوستائی علاقۀ « نیسابا » است که موقعیت
آن بین هورو (حوزه مرغاب مرو) و بتخدی (بلخ) معین شده این محل
همان طوریکه اوستا تعیین کرده با جزئی تخریفی که در نام آن وار د شده تا زمان
یاقوت حموی در حوالی میمنه شهرت داشت چنانچه نامبرده این محل را بنام
« نسا » یاد کرده پس چه از روی موقعیت جغرافیائی که خود اوستا به آن میدهد
و چه از روی شهادت تاریخ نیسابای اوستا بین بخدی و هورو (بلخ و مرو) عبارت
از « نسا » بامیمنه است. اهریمن در اینجا بی اعتقادی را شیوع داد .

(۶) هرای وه : ششمین زمین اعلائی اوستا « هرای وه » بود که عبارت
از « هری » یعنی حوزه هریرود (ولایت هرات) میباشد اهریمن در اینجا
گریه و شیون را برای مرده رواج داد. قرار مقررات قوانین اوستائی اگر کسی
بر مرده میگردد قطرات اشکش مبدل به رودی میشد که مانع عبور او از بل
« کنیوات » میگردد و در نتیجه به سر زمین فلاح نمیرسید .

(۷) ویکرتنه : هفتمین زمین خوب اوستائی « ویکرتنه » است که عبارت از حوزه
کابل است . اهریمن در اینجا « پیر که خناتی تی » (۲) یعنی مفکوره بت پرستی
را شیوع داد. در داستان های زرتشتی (پریکا) را بشکل پهلوان بت پرستی
تصویر میکنند که آخر « ساوشیانی » Saoshyani پسر زرتشت بر او غالب

(۱) کتاب زورا-تیریم تالیف M.N. Dhalla مؤید موبدان فارسی های گراچی
طبع نیویورک یاورقی صفحه ۲۵ « ماسیرو » در تاریخ قدیم ملل شرقی صفت بیرق های بلند
بخدی را دریاوقی ۷ صفحه ۵۵۸ « مرکز سعادت » تعبیر نموده است .

(۲۷۹)

شده و آئین او را از میان می بردارد. چون علاقه کابل از زمانه های قدیم یکی از مراکز برهمنی بود و از آن بیشتر بواسطه مجاورت بخاک هند معتقدات قبل از آریائی در آنجا رواج داشت و بودیزم هم در اینجا زودتر نفوذ کرد. مصداق اشارات اوستاشده میتواند خلاصه ماخذی که از اراضی شانزده گانه اوستائی ذکر کرده اند همه تصدیق میکند که «ویکرته» عبارت از حوزه کابل است «دارمستر» در نوته ۳۲ صفحه ۱۰ جلد دوم ترجمه زند اوستای خود بفراسه که در سال ۱۸۹۲ به طبع رسیده میگوید: «ویکرته» نام قدیم (کابل) یعنی (۱) کابل است.

(۸) «اوروا» یا «اوروه»: هشتمین زمین خوب اوستائی «اوروا» یا «اوروه» است که بعضی ها بکلی محل آبرامین نکرده. بعضی های دیگر به حدس طوس یاغزته گفته اند ولی هیچ يك از این جاها نیست ز برقرار بیکه خواهیم دید غزته به اسم دیگری یاد شده و طوس جزء نام های دیگر آمده است. کابیر به این عقیده است که «اوروه» عبارت از علاقه «ارگون» است که قسوم فورملی در آن بود و بانی دارد (۲) چون علاقه ئی که ارگون در آن افتاده با نقاط اطراف خود بنام جامع «روه» در تاریخ یاد شده و «روه» و «اروه» از روی تلفظ هم شباهت تام دارند احتمالات بیشتر میشود که «اوروا» یا «اوروه» اوستائی علاقه روه باشد که اراضی کهستانی بین قندهار و سند را در بر میگرفت. چرا که های اینجا در اوستا ذکر شده. اهریمن در میان باشندگان آن غرور را تولید نموده بود.

(۹) خنتنا: نهمین زمین اوستائی «خنتنا» بود که قوم ورکانا Verkanas در آن مسکن داشتند. بعضی ها از روی تشابه نام اهالی که به (۱) در بنده اش بررک ذکر شده که افت کابل عبارت از عشق بری Peris بود که آنرا «پرستش بتها» ترجمه کرده اند.

(۲) صفحه ۶ جلد اول مدتی ایرانی های شرقی تالیف ویلم کایگر طبع لندن ۱۸۸۵ (ترجمه انگلیسی آراب دستور «پشوتان سنجانا»)

(۲۸۰)

«هیر کانی» قریب است آنجا را عبارت از «هیر کانی» با کرگان دانسته اند که داخل قلمرو آریانای قدیم است و یکی از ولایات غربی آن بشمار میرفت. (۱)

(۱۰) هری ویتی: دهمین قطعه زمین اعلاى اوستائی خطه زیبای «هری ویتی» یعنی حوزه شاداب ارغنداب بود که در اوستا بصفت «قشنگ و زیبا» یاد شده. آنچه اهریمن در اینجا رواج داد در دادن مرده بود.

(۱۱) ای تومنت: باز دهمین قطعه خالک اوستائی سرزمین قشنگ و با افتخار «ای تومنت» است که عبارت از وادی حاصل خیز هیرمند و سیستان میباشد. اهریمن در اینجا جادو و جادوگری را شیوع داد. رود خانه خروشان هیرمند با معاونین آن در فرقه ۶۷ زمینادشت ذکر شده و راجع به خود هیرمند چنین تصریح شده که امواج کف آلود آن تمام مصیبت‌ها را می‌برد.

(۱۲) را کایاره که: دوازدهمین زمین اوستائی «راکا» یا «ره» که است که آنرا عبارت از «ری» میدانند. اوستا می‌نویسد که اهالی آن مر کب از سه نژاد بود و آنرا سه طبقه اجتماعی «روحانیون» «جنگجویان» «دهاقین» تعبیر کرده‌اند. اهریمن در اینجا بی‌اعتمادی را بمیان آورد. «راغ» بدخشان چه من حیث شباهت نام و چه به مناسبت پیوستگی به دیگر علاقه‌های اوستائی مثل آریانا و یجه، بخدی سفته و چه از نقطه نظر زیبایی و سرسبزی بیشتر به «راکا» اوستائی مطابقت میکند «راغه» در پشته به معنی دشت پر از گیاه و سرسبز میباشد و عموماً مورد استعمال است و بصورت خصوصی لغت قبایل مالدار افغان میباشد (۲).

(۱) چندراداس در اثر خود (رکت و دیک اندیا) صفحه (۱۷۳) آنرا قندهار تعبیر میکند
 (۲) ناگفته نماند که اگر (ری) آنرا بخوانند باز هم جزو آخرین نقاط سرحدی غربی آریانای قدیم خواهد بود و از آن بیرون شده نمیتواند زیرا بطوریکه «بارتولد» حد و دگریمی آریانای متذکره «اراتوس تنس» و «استرابو» را شرح میدهد خط سرحد غربی آنرا از طهران امروزی میکند (صفحه ۲۱ ایران بارتولد ترجمه انگلیسی «زیربان»).

(۲۸۱)

(۱۳) کخرم: پسبزد همین زمین خوب اوستائی سرزمین پاک «کخرم» است که عبارت از غزنی میباشد. دار مستقر اینجا را با در خراسان و بادر غزنی قرار میدهد.

(۱۴) ورنا باورنه: چهاردهمین زمین اوستائی علاقه «ورنا» یا «ورنه» است که در آن «تری تو نا» یعنی فریدون قاتل «ازهی دهاکا» تولد شده است شاید عبارت از اراضی بامیان و بندامیر و با «وانا» وزیرستان باشد.

(۱۵) هیته هندو: پانزدهمین زمین خوب اوستائی «هیته هندو» یا «هفت دریا» است که عبارت از حوزه سند است و اهریمن در اینجا حرارت زیاد را تولید کرد

(۱۶) رانکه بارانکا: شانزدهمین زمین اوستائی اراضی است متصل سرچشمه «رانکه» که اهالی آن رئیس ندارند. «گایگر» رود «رانکه» را عبارت از «انگزارت» یا سردریا میداند و در اینصورت مقصد از علاقه «رانکه» حوزه یا اراضی متصل سرچشمه سردریا بود.

* * *

این بود ۱۶ قطعه زمین اعلاى اوستائی که همه به ترتیبی که ذکر رفت در فصل اول «وندیداد» ذکر شده. این شانزده قطعه زمین همه بهم متصل و پیوسته است و از هم دوری و پراکنندگی ندارد. این قطعات در اوستا همه به سفت «سرزمین اعلی» یاد شده معذالک در میان آنها بعضی ها مزیت های دیگری هم دارند مثلاً «هری ویتی» حوزه ارغنداب بصفه قطعه «قشنگ» «ای نومنت» حوزه هیرمند بصفه خصه «درخشان و با افتخار» کخرم یعنی غزنی بصفه «توانا» و «بخدی» (بلخ) بصفه «زیبا و دارای بیریق های بلند» یاد شده و طوریکه در جایش شرح دادیم واضح معلوم میشود که «بخدی

(۲۸۲)

زیبا» کانون اوستائی مرکز خاک آریائی نشین و پایتخت پادشاهان بزرگ ما بود
کوه‌های آریانا: در صفحات اول مبحث «سرزمین اوستائی» شرح دادیم که
اوستا علاوه بر شانزده قطعه زمین خوب یکسلسله کوه‌ها و رودخانه هائی را
هم نام میبرد که تدقیق آنها خیلی مفید و دلچسپ است. از مجموع شانزده
قطعه زمین زیبا به شرحیکه ذکر رفت سرزمین آریائی با «آریانا» عرض وجود
کرد. اوستا در دو قسمت معین یشت‌ها در میاد یشت با (یشت ۱۹) وهوم یشت
دوم با (یستای ۱۰) مخصوصاً در یشت اول الذکر از یکسلسله کوهائی ذکر میکند
که تنها اگر آتهائی را که اسم برده شمار کنیم از چهل کوه و سلسله کوه بیشتر
میشود در آخر فهرست اسمای کوه‌های مذکور برای اظهار اینکه کوه‌های دیگری
زیاد است به رقم دوهزار و دصد و چهل و چهار کوه اشاره شده است. همین قسم
در «یسنای دهم» که مخصوص سوها یا هوما است سلسله کوهائی تذکار رفته که
بته مذکور روی آنها میروئید و تقریباً همه آن داخل خاک افغانستان میباشد
بیش ازینکه به مطالعه اسماء و موقعیت بعضی ازین کوه‌ها پرداخته شود بصورت
عمومی به ملاحظه میرسانیم که خاک هائی را که اوستا میشناخت با
«قلمرو اوستائی» روی هم رفته سرزمین کهستانی بود و قتل مرتفعه و نیغه‌های
بلند و سلسله کوه‌ها هر طرف آنرا فرا گرفته بود.

اکثر قربانی هائی که پادشاهان آریانا متذکره اوستا برای احراز فتح
و فیروزی تقدیم کرده‌اند در دامنه ها و قتل کوه‌ها و کنار رودخانه‌های خروشان
بعل آمده است.

مطالعه کوه‌های متذکره اوستا از روی نام و موقعیت برای تاریخ باستانی
کشور ما کمال اهمیت دارد و نشان میدهد که علاوه بر قطعات بزرگ خاک
جزئیات ساختمان طبیعی داخل آنرا هم اوستا خوب بلد بوده و بادلیل قوی تر
میتوان گفت که تهذیب و دیانت اوستائی در سرزمین کهستانی آریانا بمیان

(۲۸۳)

آمده . بهر حال وضعیت و اسمای این کوه‌ها را اول قرار زمینادبشت و بعد از روی
 هوم بشت مطالعه میکنم . موقعیت بعض از این کوه‌ها تا حال معین و برخی دیگر
 تدقیق بکار دارد . کوهائی که در جزا اول زمینادبشت ذکر شده اند قرار ذیل اند :

(۱) هریتی بارز Haraiti-Barez (۱) اولین کوه متذکره زمینادبشت کوه
 «هریتی بارز» یا «هرابرزانی» Hara-berzati : است که قرار اصطلاح اوستا
 دورا دور زمین را گرفته و تا مناطق شرقی امتداد داشت و بای آنرا آب تر میکرد .
 گایگر در اطراف موقعیت این کوه مطالعه کرده و میگوید : در اوستا فقره است
 بدین سان که : «میترا» بیش روی آفتاب بیش روی ماء و ستارگان بالای
 «هرابرزانی» بلند میشود . از روی این فقره به این نتیجه میرسد که کوه مذکور
 بطرف شرق بوده سپس چنین اظها میدارد که من به این نظریه هستم که
 «هرابرزانی» نام محلی بوده و از روی موقع تذکار معلوم میشود که معنی اسم
 آن «کوه‌های بلند» بوده و عبارت از توده مرتفع بامیر میباشد زیرا هم بلندترین
 همه کوه‌هاست و هم شاخه‌های آن بطرف شرق امتداد یافته . گایگر این را گفته
 و نظریه بعضی کسانی را که کوه مذکور را عبارت از البرز جنوب سواحل خزر میدانند
 رد میکند . کوه «هو کریا» که در اوستا یاد شده هم عبارت از یکی از قله‌های پامیر است .

(۲) زره دهازا Zeredhaza : دومین کوه متذکره این بشت «زره دهازا»
 است که به اصطلاح اوستا مانند کوه فوق الذکر دورا دور زمین را تا شرق فرا
 گرفته بود . چون این دو کوه به تعریفی که ذکر شد موازی هم بودند احتمال میرود
 که «هرابرزانی» شاخه را که از پامیر بنام هندوکش جدا شده است هم در بر
 بگیرد در این صورت «زره دهازا» کوه بابا خواهد شد . قرار فقره دوم زمینادبشت
 ازین کوه شاخه‌های «اوشیدا او اوشیدارنا» Ushidhas-Ushidarena
 ارزیفه Erezifya . فرا اوری Fraorepa منشعب شده بود .
 شاخه اولی یعنی کوه «اوشیدا او اوشیدارنا» را کوه «اوشداشتار» هم

(۲۸۴)

خواننده اند و « کوه روشنی و دانش » ترجمه میکنند و میگویند همان طور که اشعه شفق بار اول قتل بلند آنرا روشن میکند آئینه دانش بشر هم در آنجا روشن میشود دارمستتر موقعت این کوه را در اطراف هامون سیستان تجسس نموده به این نتیجه میرسد که این کوه را باید جائی معین کرد که رودخانه هیرمند سرچشمه میگردد و به این ترتیب عبارت از « کوه بابا » یا « سیاه کوه » خواهد بود . (۱)

به این ترتیب می بینیم که « کوه بابا » شاخه های آن سر و کار داریم .

« ارزبقیه » هم قرار متن پشت مذکور از سلسله کوه « زره دهازا » منشعب شده این کوه در آن بان پشت قمره ۴۵ در موقعی ذکر شده که « کاوه بوسا » کی کاؤس قربانی فراز آن تقدیم کرده است . دارمستتر میگوید که محتملاً عبارت از البرز بابکی از قله های آن میباشد که « کی کاؤس » بالای آن « هفت قصر » آباد کرده بود چون خود دارمستتر کوهی را که بیشتر گذشت شاخه می از « کوه بابا » میخواند کوه البرز او به اساس نظریه خودش در جنوب خزر بوده بلکه عبارت از البرز جنوب بخدی میباشد و مربوط به هفت قصری که « کی کاؤس » فراز آن آباد کرده بود هنوز داستان های مفصل در میان اهالی بلخ و مزارشرف شیوع دارد و ایشان بدون اینکه اسم پادشاه را بخاطر داشته باشند نقل میکنند که پادشاه قدیمه بالای خرهای قشقه دار فراز کوه البرز آب بالا کرده و باغ ها و قصر ها ساخته بود . موقعت شاخه دیگر « فرا اورویا » معین نشده .

کوه های (۶) و (۷) و (۸) و (۹) زمیاد پشت به نام های « ارزروا » ، « بومیا » « رود هیتا » ، « مازیشوا او » یاد شده و موقعت آنها هنوز تعین نکر دیده است . دهم و یازدهم و دوازدهم را که بنام های « اتار دانیو » ، « اریشا » و « متی کیسا » خوانده شده ، دارمستتر عبارت از کوه های بادغیس میداند که حوزه مرو و هرات با مر جیان و هری رود را از هم جدا میکند .

(۱) صفحه ۳۶۳ ترجمه زند اوستا به فرانسه که از طرف موزه کیمه (۱۸۹۲) طبع شده .

(۲۸۵)

سیس در فقره سوم زمیادبشت کوه‌دسته دسته‌دگر شده‌اند به این ترتیب: «آدارانا»
Adarana، بایانا Bayana، ایشکته یویائی ری سنا Ishkata Upāiri saēna
راجع به دو کوه اول الذکر معلومات دیگری در دست نیست سوم آن عبارت
از کوه هندو کش است و از آن یابان با معلوماتی که هومبشت میدهد مفصل‌تر
سجبت خواهیم نمود.

هشت کوه و انسان Vashan، هشت کوه اوروانت Aurvant و چهار قله
ویدوانا Vidhwana. معلومات دقیق در اطراف این کوه‌ها در دست نیست.
فقره چهار زمیادبشت:

ای زخه Aēsakha، مینخه Maēnakha، واخدر بکایا Vāhedhrikaya،
اسایا Asayaya، نودسکایا Tudhaskaya و بشاویا Vishavaya، دروشیوانت
Draoshishvant، سائی ریوانت Sairivant، نگوشمانت Naghushmant، کپکه یو
Kakahyu، انتار کاهه Antar-Kagha.

فقره ۵ زمیادبشت:

سی‌سی‌دا و Cīcidava، اهورانا Ahurana، ربمانا Raēmana، اشاستمیانان
Asha-stembana، ارنوی وی دی می دهکایا Urunyo-Vāidhimidhkaya،
اسنوانت Asnavant، اوشوما Ushaoma، هوشته هو ربنا Ushya-hvarenah،
سیامکه Syāmaka، و فره یانت Vafrayant، وروشا Vourusha.

فقره ۶ زمیادبشت:

بمیا جتره Yamya-jatara، ادد بو توات Adhutavant، سینته ورنه
Spitavarenah، سینتو داتا Spento data، کدروماسیه Kadruva-aspa، کوارمیا
Kaoirisa، تیرا Taēra، بارانا Barana، اودریا Udrya، ربوانت Raēvant
و دیگر کوهانی که بحیث حدود و دفاع بکار رفته و انسان بدان‌ها اسم کوه‌ها

گذاشته اند . بهر چائی که کوهها شاخه های خود را منشعب کرده اند غذا به
روحانیون و جنگجویان و دهاقین میدهند .

* * *

به استثنای چند کوهی که در اول این مبحث شرح دادیم راجع به باقی آن
معلومات دقیق در دست نیست معذک معلومات صحیح و رضایت بخشی را که
در باب بعضی های دیگر آن موجود است شرح میدهم .

سیامکه : در بندهش «سیاک او مند» خوانده شده و معنی آن «کوه سیاه»
است و عبارت از «سیاه کوه» میباشد که بشمال شرق هری رود افتاده (۱)
و فره بان : در بندهش «رفار او مند» یعنی «کوه برفی» خوانده شده سیاه کوه
و «برف کوه» هر دو از پارسین (هندو کش) منشعب میشوند این کوه عبارت
از سفید کوه مقابل سیاه کوه است .

سپینه ورنه : که «کوه سفید پوش» معنی دارد هم یکی از کوه های بلند
و پر برف آریانا است و آنگاه باید سفید کوه خواند شاید سفید کوه مشرقی باشد .
سپینودانا : کوهی است که بنام اسفندیار پسر یشتاسپه پادشاه باختر
موسوم شده است .

* * *

جای دیگری که اوستا از یک سلسله کوهها نام می برد هوم یشت دوم بابسنای
دهم است که در اطراف بنه «هوما» یا سوم و وقف شده و در فقره ۱۰ و ۱۱
چنین تذکار رفته که این پته را خداوند (ج) روی کوه «هر بتمی» Haraiti
رویابید و از آنجا پرندگان آنرا بهر طرف روی کوه های «شکته یو پائی»
ری رسنا «ستبرا» که سران آن به ستاره میخورد بالای کوه «کوسرادا»
کوسرو پاتادا «روی کوتل» پورانا و «سپینا گونا گیری» یعنی سفید کوه

(۱) باورنی ۲۰ صفحه ۶۲۰ زنداوستا ترجمه فرانسوی دارمستر .

پراکنده ساخت این کوهها که به شهادت متن اوستا محل روئیدن بته هوما
باسو ما بود همش داخل خاک افغانستان است و اینک بیکه بیکه آنها را
مطالعه میکنیم :

بویائی ری سنا : « بویائی ری سنا » یا « ایشکنه بویائی ری سنا » عبارت از کوه
بلند هندو کش است که در اوستا در فقره سوم زمیادبشت و در فقره ده و یازده
بسنای دهم یکدفعه در قطار عمومی کوههای آریانا و بار دیگر مخصوص در مورد
روئیدن بته « هوما » ذکر شده . « بویائی ری سنا » اسمی است خیلی زیبا و ادبی
و مرکب از چند کلمه میباشد : « یو یا » یعنی (بلند) ، « ری » یعنی
(بطرف) ، « سنا » یعنی « عقاب » . معنی تحت اللفظی مجموعی آن « بالای
پرواز عقاب » یا « بلندتر از حد پرواز عقاب » میشود . این سلسله کوه
عظیم الشان که مانند دیوار بلندسنگی در وسط آریانا افتاده در بندهاش بنام
« اپارسین Aparsin » باد شده و این اسم خلاصه همان نام اوستائی است زیرا
مرکب از دو کلمه « اپار » یعنی « بالا و ماورا » و « سین » یعنی (عقاب)
میباشد یونانیها عموماً این کوه را « یارو یا میزوس » خوانده و به همین جهت
مورخین و جغرافیه نگاران آنها ولایت مرکزی افغانستان را که بکحصه زیاد
آن ولایت کابل فعلی را در بر میگیرد بنام « یارو یا میزادی » یاد کرده اند .
طوریکه بالا دیدیم در زمیادبشت اوستا اسم این کوه به کلمه « ایشکنه »
یا « شکنه Shkata » متصل است که در بندهاش « شکفت » Shkaft شده و یکی
از معانی که دارمستتر برای آن میدهد همین شکفت است که تا حال در زبان
دری آریانا از بین رفته و به این ترتیب آنرا (کوه شکفت و پسر از
غرایب) هم ترجمه میکنند که با معنی خود اسم آن میتوان آنرا « کوه بلندتر
از حد پرواز عقاب و پسر شکفت و غرایب » خواند
قراریکه از « بندهاش » و « زادسیرام Zad Sapram » برمی آید کوه « آپارسین »

(۲۸۸)

از «سیستان تا سینستان» یعنی از «سیستان تا چین» انبساط داشت. علاوه برین در فصل ۲۰ فقره ۱۶ و ۱۷ بنداهش چنین ذکر شده که رود خانه «هرو Haro» (هری رود) و «هتو متداند» (هیرمند) از کوه آیار سین سر ازیر میشد پس چه از روی زمینادبشت و بسنای دهم خود اوستا و چه از روی «بنداهش» واضح معلوم میشود که سلسله هندوکش بلندترین کوه آریانا که از آن بهر طرفی شاخه ها جدا شده است در عصر اوستائی و بعد از آن خیلی معروف بود طول بلندی، منتهیالیه شرقی و غربی، رود خانه های معروفی که از آن سر چشمه میگرفت و بنه هوما که روی آن میروئید همه معلوم بود.

کورادا: با اکثر احتمالات عبارت از کوه های غور میباشد. مبارک شاه غوری از کوه «کوراسون» در غور ذکر کرده و این نام با نام قدیم اوستائی بی مشابهت نیست که تا عصر اوزبکین برفته و شاید هنوز هم نزداهائی معروف باشد پورانا: واضح عبارت از «پروان» است و این کلمه بر کوه و کوتل و دره اطلاق میشود در متن اوستا به مفهوم کوتل و دره و معبر استعمال شده و درین شبهه نی نیست که کوه های اطراف پروان و «کوتل سالنگ» را در بر میگرفت چیز عجیب این است که در متن اوستا کلمه «پورانا» در جملهئی استعمال شده که آنرا «راه باز» هم ترجمه کرده اند اصل فقره چنین است «آوی پورانا ویشپانها» یعنی «بطرف راه باز پروان» ازین جا علاوه بر اسم کوه خاصیت طبیعی دره که یکی از راهای بازنهندو کش است در برف آرا یکی مسدود نمیشود ظاهر میشود. سین نا کونا گیری: این اسم هر کجا از سه کلمه است: «سینتا» یعنی «سفید» «کونا» یعنی «کون» و «گیری» یعنی «کوه» که معنی مجموعی آن «کوه سفید کون» میشود و عبارت از «سفید کوه» مشرقی است که پشتو عین کلمات قدیمی آنرا بصورت «سین غر» محافظه کرده است.

بیشتر به ملاحظه رسید که در زمینادبشت کوهی به اسم «سینته ورنه» هم ذکر شده

(۲۸۹)

که آنرا « کوه سفید پوش » ترجمه کرده اند و شاید « سیپته غرو نه » یعنی « کوه‌های سفید » بوده باشد این کوه هم با همان سپین غر مشرقی و با شاخه‌ئی از آن است و با کوه علیجده‌ئی میباشد که برف آنرا پوشانیده بود. این مسئله بر همه معلوم است که ما در کشور خود در دو حصه سیاه کوه و سفید کوه داریم: سفید کوه و سیاه کوه. بین هری زود و حوزه مار جیان و سپین غرو نورغر واقع در ننگرهار (مشرقی). در اوستا هم این تفریق مراعات شده. سیاه کوه و سفید کوه اول الذکر قرار یکه دیدیم در زمین دشت بنام های « سیا مکه » « سیاک او مند » و « وقره یانت » (رفار او مند) یعنی « سیاه کوه » و « برف کوه » خوانده شده اند و سفید کوه ننگرهار بنام « سیپتا کونا گیری » تذکار یافته و « نورغر » آنرا باید در میان اسمای کوه‌های اوستا تجسس کرد.

ستیرا: نام قدیم تیرا است که با تلفظ باشندگان دامنه شمالی سفید کوه (ST) به (T) تبدیل میشود. «ستیرا» در اصل حقیقت نام بلندترین قله و کوه این علاقه بود زیرا در سنای دهم اوستا در یک جمله آدبی چنین آمده: (اوی ستیرا ستارو سارا) یعنی «بطرف کوه تیرا که سر آن به ستاره میخورد». این هم از ملاحظه نماید که در فقره ۶ زمیادشت در قطار کوه‌ها از کوهی بنام «تیرا Taera» هم اسم برده شده است.

پورواتاوا Paurvatava: در فقره دهم سنای دهم این کلمه هم آمده و آنرا «بالای این کوه» ترجمه کرده اند حال آنکه این هم اسم خاص کوهی است که در علاقه ننگرهار افتاده و هنوز هم بنام «پروت» یاد میشود.

رودخانه‌ها: رودخانه‌ها همیشه بصورت عمومی در ظهور مدیته‌ها رول مهمی بازی کرده و نهذب بشر عموماً در حوزه و دلتای رودخانه‌های بزرگ عرض وجود کرده است. صرف نظر از دنیای بیرون این مسئله در مملکت خود ما به وضاحت دیده میشود و رول رودخانه‌های افغانستان در دوره‌های قبل تاریخ

در فصل اول و در عصر ویدی در فصل دوم شرح یافت و در عصر اوستائی هم این موضوع کمال حقیقت دارد و رودخانه‌های کشور ما مخصوصاً آمودریا و هیرمند درین زمینه امتیاز بیشتری دارند. ملتفت باید بود که در فصل اوستائی تا اینجا می‌که رسیده ایم اگر واضح و مستقیم موضوع رودخانه‌ها در میان نیامده بصورت غیر مستقیم چه در باب تعیین «آریانا و یجه» و چه در ضمن تشریح ۱۶ قطعه زمین خوب اوستائی از بعضی‌های آنها سخن گفته شده است مانند رودخانه «وانکوهی دیتیا» یا محض «دیتیا» و «داراگنا» و غیره که معمولاً اولی را عبارت از آمو دریا و دومی را عبارت از سردریا میدانند. بعضی مدققین مثل «گایگر» دورودخانه دیگر اوستارا عبارت از سردریا و آمودریا میدانند که عبارت از «رانگه Rangha» و «اردویسورا Ardisura» است و چون نام «انا هیتا» ربه النوع آب و حاصل خیزی که قدیم ترین ربه النوع اوستائی است و همه پادشاهان اوستائی بنام او قربانی‌ها تقدیم کرده‌اند همیشه به کلمه «اردویسورا» پیوست و متصل است مدققین او را ربه النوع «دریای آمو» تشخیص کرده‌اند بهر حال هر نام اوستائی را که بر سر رود آمو بگذاریم فرق نمی‌کند بلکه اهمیتش بیشتر می‌گردد و معلوم میشود که این رودخانه در سر نوشت تهذیب اوستائی رول خیلی مهمی بازی کرده. همین قسم سردریا در منتهالیه شمال شرقی خاک اوستائی در اوستا معروف است و نام هائی دارد که بالا بدان اشاره شد.

علاوه بر رودخانه‌های فوق‌الذکر که بصورت متفرق در هر جا ذکر شده و علاوه بر نام‌های رودخانه‌های که با اسم بعضی‌های آنها برخی از اراضی ۱۶ گانه اوستا معروف شده است در زمینادبشت از فقره ۶۶ تا ۶۹ عددهائی از رودخانه‌های جنوب غربی آریانا که از کهستانات مرکزی و از دامنه‌های غربی و جنوبی کوه‌ها با سر چشمه میگیرند و عموماً خط‌سیر آنها بطرف هامون سیستان است ذکر می‌بماند آمده.

(۲۹۱)

از موضوع تذکار فقرات مذکور واضح معلوم میشود که اوستا از سر چشمه رود خانه های مذکور گرفته (مثلاً کوه های «ابو شیدا او» یکی از شاخه های کوه بابا) تاریخشکاه آنها بحیره: کاسایا Kasaya (هامون سیستان) بر تمام خط سیر آنها اطلاع داشته این رودخانه ها قرار ذیل اند:

هیتومنت: این رودخانه عبارت از هیرمند است نام آن تمام حوزه هیرمند حتی کل سیستان را هم در بر میگرفت چنانچه در فهرست اراضی ۱۶ گانه بدان اشاره شد در زمیادبشت فقره ۶۷ بصف صا حب جلال و افتخار یاد شده و تذکار گرفته که امواج کف آلودان تمام مصیبت هارا با خود می برد.

خواسپه Kvaspa: این رودخانه از جمله معاونین رود هیرمند است و (اسپ خوب) معنی دارد شاید در حوزه آن اسپ های خوبی تربیه میشد زیرا فراموش نباید کرد که مورخین کلاسیک یونان از قوم «آریا سپه» شاخهئی از آریاهای سوارکار در حوالی هامون سیستان اسم می برند و صاحب شهری هم به همین اسم بودند. بطلمیوس جغرافیه نگار یونانی مصری این رودخانه را به نام «خوسپه Khuspa» یاد کرده و «سراورل ستن» و دارمستتر آنرا عبارت از رودخانه «خسپاس» میدانند.

هواستر Hvastra: این رودخانه با رودخانه خواسپه پهلو به پهلو در فقره ۶۷ زمیادبشت ذکر شده و قرار تحقیقات «سراورل ستن» عبارت از رودخانه خاش یا خاش رود میباشد. آب این رودخانه در بعض مواقع سال خیلی کم حتی خشک میشود.

فرادانا Fradatha: «فرادانا» عبارت از «فرارود» است. این اسم مرکب از دو حصه است «فرا» و «دانا» که اولی را فرو جلال و شکوه و دومی را عدل و داد ترجمه کرده اند و بصورت غیر مستقیم اشاره به آبادی و حاصل خیز بهائی میکند که رودخانه به اراضی دو طرف خود داده است. «فرا» قسمت اول نام

اوستائی رودخانه کلمه ایست که در ادوار باستانی در نام شهر بزرگی دیده میشود که در کنار این رودخانه معمور بود چنانچه «ایسدور» از شهری بنام «فرا» اسم میبرد که تا حال نام آن از بین نرفته و موجود است.

هورنا گو هیتی: این رودخانه بار اول از طرف «موسیوگلدنر» تشخیص شده (۱) پنکسال بعد سر اورل ستن موقعیت آنرا معین کرده است (۲) این رود خانه عبارت از «فرنا کوتیس» متذکره «بلینی» است حصه اول این نام «هورین» به تدریج «هر» شده و عبارت از رودخانه «هاروت» است که از گوشه شمالی به هامون سیستان می ریزد.

علاوه بر گوها و رودخانه های کشورها در اوستا از بعضی دریاچه ها هم مذکری بمیان آمده که راجع به موقعیت و تشخیص آنها نظریات مدققین تا بک انداز مختلف است. تنها راجع به (کاسیا) (۳) هامون سیستان شبهاتی در میان نیست زیرا اوستا این علاقدها خوب می شناخته و در زمانه های اخیر تا موقع نشر دین مقدس اسلام حتی ۴-۵ قرن بعدتر هم آئین «زردشتی» درین حدود باقی بود و در دریاچه دیگری را که بنام های «چیچسته» یا «کیکسته» و Chaichasta و هوسراوا Husrava یا ذ شده اند بعلمت جنگ های پادشاهان خاندان اسپه با توریها (تورانی ها) که کنار آنها واقع شده است «گایگر» عبارت از ایسیک کل Issuk-Kul و سون کل Soon-Kul میداند و نظریات دیگری هم درین باره است. (۴)

(۱) Drei Yasht (1884) (۲) «سر اورل ستن» کاشف بزرگ انگلیس در باب معلومات جغرافیائی اوستا مطالعات مفصل نموده و صورت مطالعات خود را در ۱۸۸۶ در هفتمین کنفرانس بین المللی مستشرقین در «وین» تقدیم کرده است.
(۳) این دریاچه به نام های دیگری هم یاد شده.
(۴) بعضی نقاط خارجی که پادشاهان آریانا برای جنگ در آنها قشون فرستاده اند در اوستا ذکر شده در نتیجه بعضی ازین دریاچه ها هم می آیند.

قلمرو و سلطنت و امپراتوری

دودمان پارادانا و کاوی و اسپه : مبحث جغرافیائی او ستائی از مباحث بسیار مفید و دلچسپ است و اهمیت آنهم بدون مبالغه سراسر مربوط به کشورها میباشد زیرا قراریکه دیده شد ۱۶ قطعه خاک اوستائی سرزمینی را تشکیل میداد که مورخین کلاسیک یونان و لاتین بنام « آریانا » یاد کرده اند. قراریکه در مبحث « سرزمین اوستائی » اشاره کردیم قطعات متذکره اوستا همه پیوسته و متصل بهم میباشد و این مسئله کمال اهمیت دارد زیرا واضح دیده میشود که مقصود اوستا قطعات خاک یک کشور است که در آن اولاد اسیل آریا زندگی داشت.

پادشاهان « پارادانا » و « کاوی » و « اسپه » که اوستا فرشاهی آریائی را به ایشان نسبت میدهد و پرچم های سلطنتی آنها را از کنشگرهای « بخدیم سربرام » در اهتزاز بود به قطعات ۱۶ گانه اوستا سلطنت کرده اند و ۱۶ قطعه خاک اوستائی و لایات قلمرو آنها بشمار میرفت بعبارت دیگر این پادشاهان از حوزه سردریا تا هراوینی که به مفهوم اوستائی تا اوقیانوس هند را دربر میگرفت و از هیته هند و (حرز سنده) ناراعا (ری) حکمفرمانی داشتند و به لحاظ همین سابقه مورخین و جغرافیة نگاران کلاسیک یونان و لاتین عین این حدود را برای آریانا معین کرده بودند و نظریات آنها در تعیین حدود آریانا وقتی فهمیده میشود که مبحث جغرافیائی اوستا مطالعه شود چنانچه یکی از مقاصد ما هم در مطالعه آن همین بود. در اوستا خاک های داخل حدود این چوکات همه بصفه اعلی و خوب یاد شده و مسکن مخصوص آریا تلقی گردیده است. تا گفته نمائند که پادشاهان مقتدر پارادانا و کاوی و اسپه در خارج حدود آریانا با تورباها در شمال و شمال شرق و بومی های مازندران و عناصر سامی بطرف غرب جنگها کرده و نابل به فتوحاتی شده اند.

و بعضی های آنها صاحب مستملکات گردیده و امپراطوری تشکیل کرده اند
 چنانچه خود اوستا در مورد بعضی از پادشاهان دودمان های مذکور ما نند
 « یاما » « کاوی یوسا » (کی کاؤس) کاوی هوسراوا (کی خسرو) شهادت
 میدهد که بر « هفت کشور » سلطنت کرده و « امپراطوری آریائی » تشکیل
 نموده بودند . اصطلاح « هفت کشور » را بعضی ها کلان تر کرده و دنیای معلوم
 وقت تعبیر نموده اند ولی مقصد ازان خاک های خود آریانا و مستملکات
 آنست همین قسم اصطلاح « امپراطوری آریائی » که در مورد « کاوی
 هوسراوا » (کی خسرو) در اوستا ذکر شده و از گردش این پادشاه بزرگ
 در خاک های امپراطوری سخن بمیان آمده است واضح معلوم میشود که بعضی
 از پادشاهان نبره مند بارادانا و کاوی واسپه موفق به تشکیل امپراطوری هائی
 شده بودند که دامنه متصرفات آن خارج از حدود آریانا بطرف شرق
 و غرب ابسط داشت .

* * *

چیز دیگری که شرح در اینجا بی مورد نیست بلکه کمال اهمیت دارد این
 است که قلمرو اوستائی با حدود خاک هائی که مورخین و جغرافیه نگاران کلاسیک
 یونانی و لاتین برای آریانا داده اند بهم سر میخورد و تا بک اندازه واضح معلوم
 میشود که این حدود و خاک هادردهن باشندگان کشور ما تا زمان ورود مورخین
 و جغرافیه نگاران مذکور روشن بود و از نیمه اول قرن سوم ق م به بعد به شهادت
 نگارشات آنها تثبیت شد . این حدود در فصل اول تحت عنوان (حدود آریانا
 صفحه ۴) ذکر شد و اگر با خاک های اوستائی تطبیق شود کاملاً سر میخورد . طبیعی
 دور های تاریخ در آن تغییراتی پیش کرده و آنرا خورد و کلان ساخته است
 معذالک بطليموس جغرافیه نگار کلاسیک یونانی مصری که در قرن دوم مسیحی
 میزیست آریانا را به هفت ولایت ذیل تقسیم کرده است :

(۲۹۵)

(۱) مارجیان (حوزه مرغاب) (۲) بکتر یا نا (بخ و بدخشان) (۳) آریا
 (حوزه هری رود، ولایت هرات) (۴) یا رود میزوس (هزاره جات
 و کابل تا سواحل رود سند معه نورستان و دارستان) (۵) در انجیان
 (سیستان و قندهار) (۶) اراکوزیا (غزنی و سلطه کوه سلیمان تا اندوس)
 (۷) جدوزیا (کج و مکران یا بلوچستان تا قباوس) قراریکه ملاحظه
 میشود درین تقسیمات سفیدان و یارتیا و نا که و کرمان نیامده و این مسئله
 مربوط به وقایعی است که تا قرن دوم مسیح بمیان آمده است. چیزیکه مهم
 و قابل ملاحظه است این است که اصل حدود آریانا به اساس چوکات خاک های
 اوستائی معین شده بود و باقی تغییرات آنی مربوط به دوره ها و وقایع تاریخی
 است معذالک قسمت اعظم خاک اوستائی همیشه جزو آریانا بوده و هنوز هم تنها
 قلمرو افغانستان است که اکثر اراضی مندرکه اوستا شامل آن میباشد.

در دوره های اسلامی مخصوصاً در نگارشات اعراب تقسیمات ولایتی کشور ما
 شکل دیگری هم بخود گرفته است نه این ترتیب که حصص شمال شرقی را باختر
 شمال غربی را غور حصص مرکزی و بعضی قسمت های شمالی را کابلستان
 و حصص جنوبی را زابلستان جنوب شرقی را روه و جنوب غربی را نیمروز
 هم خوانده اند. درین تقسیمات کابلستان شامل: «مارجیان، آریا، یارو
 یا میزوس» بود. زابلستان: «در انجیان، حصه اراکوزیا، کدور زیبا»
 را در بر میگرفت. باختر شامل: «بکتر یا نا، تخارستان، و مناصف شمال شرقی
 یارو یا میزوس» بود. در روه: «بقیه اراکوزیا و کدور زیبا و حتی کج و مکران»
 می آمد و بالاخره نیمروز مناصف غربی در انجیان و کدور زیبا و سیستان
 را در بر میگرفت. غور شامل تمام کهستانات مرکزی و جنوب غربی بود.

اوستا مدیا و فارس و شاهان ایشان را نمی شناسد. به این موضوع قبل برین
 هم در مجت تشکیل نظام سلطنتی آریانا در یخدی مخصوصاً در صفحه (۲۱۲)

و ۲۱۳) اشاره شد و چون مسئله مهم و قابل دقت است در پایان مبحث جغرافیائی اوستا در آن باره جداگانه صحبت میکنیم زیرا روشن ساختن این موضوع به دو مسئله بزرگ تبدیل روحی می اندازد: اول در سورتیکه اوستا خاک های مدیا و فارس را نمیشناسد و آنها اسم نبرده چطور بعضی کسان ظهور اوستا را در خاک های مذکور نسبت میدهند؟

دوم: در سورتیکه پادشاهان مدیا و فارس در اوستا ذکر نشده اند چندین نتیجه بدست می آید: اول اینکه اوستا خیلی ها بیشتر از ظهور پادشاهان آنها به میان آمده است. دوم پادشاهانی که در اوستا ذکر شده اند غیر از پادشاهان مدیا و هخامنشی های فارس هستند. از روی مطالبی که از شروع فصل سوم ناینجا نگاشته ام مخصوصاً از روی دو مبحث تشکیل نظام سلطنتی آریانا در بختی (صفحه ۲۰۷) و سرزمین اوستائی (صفحه ۲۷) این مسئله واضح شده است اوستا با آن دقتی که از اراضی صحبت میکند چرا از مدیا و فارس نام نمی برد چرا طوریکه پروفیسر 'گایگر' میگوید جزئی اشارهئی به اکبتانا (همدان) و استخر 'سوز' پرسیه پولیس 'هکنا' نو میو لیس سیرویو لیس مرا کر شاهان مدیا و هخامنشی فارسی نمیکند؟ این مسئله نظر جمعی از مدققین را بخود جلب کرده و حتی چیزیکه قابل دقت است این است که در بعضی قسمت های جدید اوستا که در عصر پارسی و ساسانی تدوین شده باز هم اثری از پادشاهان هخامنشی و مدیا نیست حال آنکه در مقابل خاک های آریانا نقطه به نقطه ولایت به ولایت به ترتیب و مسلسل ذکر شده و علاوه بر تذکار هر نقطه گوها، رودخانه ها، قلل مرتفعه، دریاچه ها، حوزه های رودخانه ها، میراث طبیعی هر منطقه، پایتخت مملکت و بیرق های بلند آن بیکانگائی که در اطراف خارج خاک مذکور افتاده بودند همه با تفصیل و با جزئیات معلومات داده شده است پادشاهانی که اوستا بنام دودمان پارادانا و کاری واسپه ذکر کرده مرکر شان بختی (بلخ) و کشورشان مرکباز ۱۶ قطعه خاک اوستائی یا 'آریانا' بود.

آئین اوستائی

ملاحظات عمومی: درین شبهه نیست که «سرود و بدی» همان طوریکه پیش از همه چیز جنبه مذهبی داشت «اوستا» هم از همه بیشتر دارای يك مفکوری و اصول و مقررات معین است و کتابی است که از يك آئین مشخص نمایندگی میکند. این دیانت در عرف ملل به نام های مختلف یاد شد. برخی از روی اسم وضع کنندگان آن «زرتشتر» آنرا «ز و استری» گویند بعضی بمناسبت نام «اهورا مزدا» آنرا «مزدئیزم» یاد کرده اند. برخی این عقیده را بعلمت مقابله عنصر خوب و بد «دوالیزم» خوانده. بعضی کسان آتش پرستی گویند و عدوئی هم از روی اسم کتاب این دیانت را اوستائی میخوانند. این نام ها هر کدام مناسبتی دارد ولی بیشتر این مناسبت مربوط بیک عصر و وقت معین تاریخ تحول این دیانت و بعضی دوره های آن است که یکی ازین نام ها اگر سر بخورد به دیگری نمیخورد و اگر سر هم بخورد از نقطه نظر مفهوم همه اطراف آن رادر بر نمیگیرد لذا همان طور که سایر مشخصات این عصر را بنام «اوستائی» یاد کردیم آئین انوقت را هم به همین نام یاد میکنیم. در شروع فصل اوستائی این مسئله را از پهلوی های مختلف شرح دادیم که اوستا و عصر آن و همه چیزهایی که به آن نسبت میشود دانه تحول دوره بدی است. همان طوریکه گفتیم «زرتشتر سبتمان» یکی از «ریشی ها» پادانایان اخیر دوره بدی است. همانطور که گفتیم اوستا ادامه سرودهای اخیر ویدی میباشد و حلقه تلسل آنهارا هم به وجود «گات ها» قدیم ترین قسمت اوستا به ثبوت رسانیدیم. همانطوریکه زبان آخرین سرودهای ویدی و زبان گات ها قدیم ترین قسمت اوستا شباهت زیاد بهم داشت. آئین اوستائی و آئین قدیم وید هم از هم جدائی نداشتند و مشخصاتی درین است که این دو

(۲۹۸)

دیانت را بهم بیوست میکند و حتی نشان میدهد که بیروان آنها در بیک قطعه خاک معین زندگانی کرده اند چنانچه در اوائل فصل و بدی زمانیکه میخواستیم خانه مشترک آریاهای کتله باختری را ثابت کنیم در میان باره عوامل دیگر مثل تشابه زبان و ادبیات و عنعنات و غیره بسکی هم شباهت عقیده و آئین عصر و بدی و اوستائی را مثال آوردیم. پس آئین اوستائی غیر از تحولانی که از روز ظهور خود حوالی هزار قم ناسه چهار قرن بعد از انتشار دین مقدس اسلام در داخل اصولات خود نموده دارای عوامل قدیمه عصر و دیانت و بدی نیز میباشد .

آئین اوستائی از روز ظهور خود در باختر در مرور زمانه در عصر و نقاط مختلفی که انتشار یافته، دوره های ترقی و بحران و تحولات زیادی را پیموده که اینجا موقع تذکار مهمه آن نیست زیرا بعض دوره های آن از چوکات این فصل حتی تاریخ آریانا بیرون است لذا بصورت عمومی به تحولات آن اشاره نموده و بعد از آن قیافه و شکل اصلی آن را به عصری که وارد آن هستیم شرح میدهم . فراموش نباید کرد که آئین اوستائی از روز ظهور آن در حوالی هزار قم در باختر تا امروز از بین نرفته و هنوز هم بیروانی دارد. این دیانت از حوالی هزار قم تا موقع ظهور هخامنشی ها در فارس تقریباً ۵۰۰ سال منحصر به قلمرو اوستائی یعنی خاک های آریانا بود. در اثر فتوحات و تبلیغات دودمان سلطنتی باخی اسپه و تعلقانی که بعدتر اشوری ها و هخامنشی ها پیدا کردند بجانب غرب نشر شد ولی عقاید سامی در آن تاثیر افکند و دیانت اوستائی عصر هخامنشی شکلی داشت مخلوط با ستاره پرستی و دیگر مفکوره های سامی. در خود قلمرو آریانا هنوز هم تا زمان فتوحات اسکندر این دیانت مختصات خود را محافظه کرده بود . حمله و فتوحات اسکندر سدمه مدهشی به آثار مذهبی و نسخه های اوستا رسانید. حتی قرار بعض نظریات هر چه نسخه اوستا در آریانا و نقاط فارس وجود داشت همه اش طعمه حریق شد و بر باد گردید و نسخه های را هم اسکندر به یونان فرستاد. طبیعی

(۲۹۹)

این بیش آمد مهلك ترين شرتي بود که به آئين و معتقدات اوستائي رسيد. معذالك بکلی از بين نرفت و محتوبات اوستا کم و بیش چه در سينه ها و چه در نسخ متفرق و مخفی باقی ماند. يونانی هائی که بعد از فتوحات اسکندر چه در باختر و چه در فارس و چه در شام و سائر قطعات آسیای غربی متمرکز شدند و حکومت های محلی تشکیل دادند به دین و آئين اهالی کار و غرضی نداشتند. لذا بعد از سپری شدن يك دوره بحران بزرگ مردم مجدداً به دیانت قدیم خود متوجه شدند. طبیعی معتقدات و ارباب انواع يونانی هم کم و بیش معروف شد.

در کشور ما آریانا این وضعیت دوام داشت و هنوز دولت مستقل یونان و باختری در باختر تشکیل نشده بود که اشوکا امپراطور موریا که تا جنوب هندو کش نفوذ یافته بود مبلغین بودائی را به خاک های شرقی آسیا فرستاد و در حوالی وسط قرن سوم ق م دیانت بودائی در شرق آریانا معمول شد و آهسته آهسته بنای انتشار را به طرف قلب مملکت و صفحات شمال آن گذاشت و در اوائل قرن ۲ ق م به باختر هم نفوذ کرد. (۱)

چون دولت یونان و باختری آریانا درین وقت به منتهای قوت رسیده و نقشه فتوحات خاک هندی مد نظر پادشاهان آن بود نشر دیانت بودائی را از روی سیاست استعماری خاک هند هم قبول داشتند. به این ترتیب آئين اوستائي روز به روز و به تدریج ضعیف شده و زمین را در مناسفه شرقی آریانا چه در شمال و چه در جنوب هندو کش برای بودیزم خالی کرده رفت و بدون اینکه بکلی از بین برود مرکز نقل آن بصورت غیر محسوس به مناسفه غربی آریانا و از انجا هم مخصوصاً به حوزه هیرمند و سیستان و حوالی هامون منتقل شد.

این دوره ایست که در مناسفه شرقی خطه بلخ - قندهار بودیزم عمومیت دارد و لی دیانت اوستائي بکلی از بین نرفته و در حصص غربی خط مذکور بیروان

(۱) صفحه ۴۴۱ و در جلد دوم کتاب کریک و بودیک کندهار تالیف موسیو فوشه.

(۳۰۰)

اوستائی عمومیت دارند و بودیزم در آنجاها راه نیافته است .
پارت‌های باختری که مقارن تشکیل سلطنت مستقل یونان و باختری در هیرکانیا
بنای سلطنت جدید را گذاشتند و بعد از آن بطرف خاك های فارس پیشروی
نموده و آن خاك هارا از سلطه یونانی بیرون آوردند کار بزرگی که کردند به
جمع آوری خاطر ها و تشکیل متن اوستا صرف مساعی کردند و این رویه در عصر
ساسانی تعقیب شد و چون دیانت اوستائی در غرب آریانا مخصوصاً در حوزه
هیرمند و سیستان و اراضی اطراف هامون مرکز آرامی یافته بود در بعض قسمت
های جدید اوستا خاطر ها ی زیادی به آنجا مربوط است .

برگردیم به آریانا در عصر کوشانی های بزرگ با وجودیکه دیانت بودائی
مخصوصاً در مناصف شرقی مملکت به منتهای شکوه و عظمت خود رسیده بود حتی
قرار بعض نظر به ها ' دیانت رسمی مملکت شده بود ' باز هم خاطر ات و مقررات
آئین اوستائی ازین نرفته و تقریباً تمام ارباب انواع اوستائی روی مسکوکات
سلاطین مختلف کوشانی نقش است و از آن مختصر بعدتر و در جلد دوم این سلسله
تاریخ در فصل کوشانی به تفصیل صحبت خواهم نمود . درین شبهه نیست که بودیزم
میدان رقابت را مخصوصاً در مناصف شرقی مملکت برده و عقاید دیگر که اینجا موقع
شرح آن نیست هم ظهور کرده بود ولی بیروان اوستا در حوزه هیرمند و سیستان
باقی مانده و تا زمان ظهور دین مقدس اسلام و ورود عساکر عرب دریای دیوار
های زرنج و بست ' این دیانت باقی بود و همین حال را در خاك های فارس داشت و در
مقابل نیروی فاتحین عرب ' پارسی ها به خاك هند پناه برده و تا حال به این دیانت
پابند اند . پس به ترتیبی که گذشت آئین اوستا دارای دوره های ذیل است که
هر کدام شامل یاره میزات مخصوصی میباشد .

(۱) دوره قبل از زوراستری که در آن عوامل دیانت ویدی داخل است

(۲) عصر ' گاتها ' یا دوره صاف و قدیم اوستائی که سراسر مختص به باختر

(۳۰۱)

و عصر ویشناسیه و خود زرتشتر سینتمان بلخی است که تقریباً پنجد سال را در بر میگردد.

(۳) عصر هخامنشی که آئین اوستائی در فارس سرایت نمود و معتقدات سامی در آن مخلوط شد.

(۴) دوره بحران معاصر فتوحات اسکندر.

(۵) دوره پارسی که آنرا عصر تاریک زو راستری میخوانند و در اخیر آن شاهان پارسی شروع به جمع آوری خاطرات قدیمه نمودند.

(۶) عصر ساسانی که آئین اوستائی بکلی در قلمرو سلطنت آنها تجدید و دو باره احیا گردید.

(۷) دوره معاصر فتوحات مسلمین.

این دوره هاهر کدام از خود میزانی دارد که شرح همه آنها هم از موضوع این فصل وهم از چو کات تاریخ کشور ما خارج است. لذا به آنچه که در قسمت عمومیات گفته شد اکتفا نموده و اصل اساس این دیانت رادریکی دو مرحله اول آن که جزء مرام این فصل و تاریخ کشور ما است شرح میدهم.

* * *

در فصل دوم تحت عنوان « عقاید » (صفحه ۱۴۱) متذکر شدیم که آریاهای عصر ویدی دینی به معنی مشخص و معین این کلامه با مقررات و رسومات متعلقه آن نداشتند. امید و بیم از عناصر نوراتی و ظلمانی ایشان را به احترام و ترس از عناصر وادار کرده بود. به وجود خالق کائنات هم تاحدی بی برده بودند و اجداد را هم احترام و ستایش میکردند.

در دیانت اوستائی این چیزها هم هر کدام بجای خود ابسط یافت و با قوت بیشتر شکل معین تری بخود گرفت. در فصل دوم شرح دادیم که عناصر طبیعی در عصر ویدی ستایش و احترام میشد این مسئله در عصر اوستا شکل معین مقابله

عناصر روشن و خوب را با عناصر تاریک و بد بخود گرفت و این مفکوره نهادن آئین او ستائی را تشکیل داد و بصورت عمومی قوه خوب و بد مفید و مضر روشن و تاریک در مخیله این وقت شخصیت پیدا کرد و صاحب نامها شد. چنانچه قوه نیکی را «سپینته مینو» و قوه بدی را «انگرو مینو» مینامیدند و آنها را «خرد مقدس» و «خرد خبیث» هم ترجمه کرده اند. اگرچه اساس آئین اوستائی بر روی مقابله همین دو قوه روشن و تاریک و بد مفید و مضر گذاشته شده بود معذالك «اهورا مزدا» (هرمزد) در رأس همه حکمفرمایی میکرد. به این ترتیب ملتفت باید بود که هر مقابله و ستیز که بود در میان «سپینته مینو» و «انگرو مینو» بعمل می آمد و در مقابل اهورا مزدا کدام قوه فاعل خبیث وجود خارجی نداشت.

پس «دوالیزم» اوستائی در گاتها مفهوم مخصوص و معینی داشت به این ترتیب که «اهورا مزدا» (هرمزد) به تنهایی نظام کاینات را اداره میکرد و مقابله میان قوه نیکی و بدی میان خیر و شر، میان نور و جدان و تاریکی های شهوت نفسانی بود که آنها را روح خوش بینی که درین دیات موجود بود با مراعات قوانین اخلاقی به فتح و غلبه روشنی بر تاریکی منتهی میشد.

اوستا در حقیقت حیات و تمام مربوطات آنرا دو جنبه داده بود که یکی آن نور و روشنی و دیگر آن ظلمت و تاریکی بود. جنگ و ستیز خواهشات نفسانی و هدایات وجدانی و عقلی انسانی مظهر همین دو مفکوره است که اوستا آنرا خارج وجود فردی بشری عمومیت داده و در هر مورد مقابله و ستیز و عزم و اراده را توصیف کرده و آخر هم به غلبه روشنی های وجدان بر تاریکی های خواهشات نفسانی اطمینان داده است. بیشتر گفتیم که «سپینته مینو» و «انگرو مینو» یعنی عنصر خوب و بد اساساً در نبرد بودند پس روشنی ها و محاسن مادی و معنوی بکطرف و سیاهی و خبیثات طرف دیگر صف بسته بود و همین روجه باعث شد که

(۳۰۳)

در دیانت اوستائی مجموعی از عناصر نورانی و ظلمانی بمیان آید و صاحب شخصیت و نام و نشان شود. عناصر نورانی باروی که بازی میگردند مقام بلندی در دیانت اوستائی پیدا کردند و مجموعه آنها را بعضی ها ارباب انواع اوستائی خوانده اند ولی ملتفت باید بود که مانند ارباب انواع یونانی نماینده مادیات نبودند و آنها را با مجسمه ها نمایش نمیدادند بلکه عموماً شخصیت های معنوی داشتند و آنها را رو به رفته «یزانا» میگفتند و «امشه سپنته» Amesha-Spenta یعنی «ارواح پاک جاودانی» در قطار آنها می آمدند و عده آنها به ترتیب ذیل به شش میرسید :

(۱) وهیومانو Vhou-māno (فکر خوب)

(۲) اشاوهیشته Asha-vahishta (بهر بن تقدس)

(۳) خشه نره وریا Khshathra-varya (سلطنت عالی)

(۴) سپنتا آرمتی Spenta-Armati (حسن اعتدال)

(۵) هروانات Hervatat (سعادت و صحت)

(۶) امرتات Amertat (جاودانی)

امشه سپنته هر کدام از خود وظیفه داشت مثلاً «وهیومانو» محافظ رمه ها بود. اشاوهیشته، رب النوع آتش شمرده میشد و تقریباً قاصد اهورا مزدا بود. سپنتا آرمتی محافظ زمین و هروانات و امرتات بخشاینده سعادت و خوش بختی و طول عمر تلقی شده بودند و بر آب و نبات سلطنت داشتند علاوه برین قواهای مفید و عناصر دیگری هم بود که دسته «سپنته مینو» یا «خرد نیک» را در مقابل «انگرو مینو» (ارواح حبیب) یادبوها و شیاطین تشکیل میداد.

سویه اخلاقی : رویه اخلاقی يك ملت علامه ممیزه میزان رشد اجتماعی و حیات مادی و معنوی آن میباشد. اساس آئین اوستائی قراریکه دیده شد بر سر مقابله قوه نیک و بد گذاشته شده بود و با این وضعیت انتخاب و مسئولیت همه به اختیار

مردم بود قرار اسولات او ستائی بشر مخلوق (هر مزد) بود و از روز تولد
 جزء قلمرو کشور نوروروشنی بشمار میرفت ولی چون از ادخلق شده بود انتخاب
 حق خود او بود و در حالیکه سعادت و نجاتش به همین انتخاب تعلق داشت در فتح
 و فیروزی آخری نور بر ظلمت هم سهم و موثر بود . زیرا هر عمل نیک بشر قوه
 عمومی نور و روشنی را تقویت میکرد و هر عمل بد قوه ظلمت و تاریکی را نیرو مند
 میساخت بناء علیه بشر باید طرف خوبی و روشنی را انتخاب میکرد تا نور فایح میشد
 و نجات او با فتح و پیروزی روشنی بر تاریکی صورت میگرفت .

علاوه برین چیز دیگری که در اخلاقیات پیروان اوستائی تاثیر زیاد داشت
 عقیده به نظارت اعمال و کردار بود که از طرف « امشه سینته » بعمل می آمد
 و هر کار خوب و بد تشخیص و تحریر میشد . به این ترتیب آئین اوستائی پیروان
 خود را به راه روشنی و نیکو کاری آورده و هر شخصی را آزادی در انتخاب
 راه روشن و تاریک داده و از تکرانی اعمال خوب و بد خبردار ساخته بود
 و راه سعادت و نجات فردی را در غلبه و پیروزی محاسن اخلاقی منوط ساخته بود
 و به این ترتیب هر فرد مکلف بود که مانند سر باز مجهز با مراعات اسولات اخلاقی
 و نیکو کاری به مفاسد و تاریکی ها و خواهشات نفسانی فایق آید .

هومته ' هوخته ' هورشته : روی هم رفته قوانین اخلاقی اوستائی به اساس
 و اجرای سه مطلب گذاشته شده بود که بحیث فورمول مشخص در آمده و آن
 عبارت از هومته ' هوخته ' هورشته یعنی ' پندار نیک ' گفتار نیک ' کردار نیک ' است .
 به این اساس پیروان اوستائی مکلف بودند که فکر ' زبان و عمل خود را
 از لوث و کثافت پاک کرده نه تنها از راه زبان و عمل به کار های ناشایست
 اقدام نکنند بلکه در فکر و خیال خود هم آنرا خطور ندهند . پیروان اوستائی
 به روز آخرت و پرستش و جزای اعمال عقیده داشتند . او ستابه پیروان خود
 بصورت عمومی پاک و نظافت ظاهری و باطنی یعنی بدنی و روحی ' راستی ' راستکاری

(۳۰۵)

مروت سخاوت و خیر خواهی را توصیه نمود و دروغ گوئی را بدترین گناهان شناخته است. اوستاسفارش شدیدی داده که زمین آتش و آب باک ننکند. شود و مخصوصاً از لوث جسد مردگان محافظه گردد. از همین جهت آتش علامه است باکی قرار گرفت و افراط درین راه بجائی رسید که این د بابت به آتش برستی معروف شد و گرنه فراریکه ملاحظه میفرمائید در اوائل موضوع پرستش آتش بکلی در میان نبود. همین قسم مراعات باکی زمین مخصوصاً از لوث جسد مردگان سبب شد که مرده را به زمین دفن نکنند و در بلندی ها و قله های کوه بگذازند تا مرغان هوا خورده و نابدید شود.

مقایسه بین بعضی نام های ارباب انواع ویدی و اوستائی: همان طور که «زرتشتر» خودش در قطار ریشی های «ویدی» ظهور کرد و «گاتها» قدیم ترین قسمت اوستا از حیث زبان و مفکوره واسطه ارتباط بین آحرین کتب ویدی و باقی حصص اوستا میباشد در نام های ارباب انواع ویدی و اوستائی هم شباهت زیاد موجود است. حتی بعضی ازین اسما بک چیز است که تلفظ آن جزئی فرق کرده در برخی دیگر مفهوم آن منقلب شده بهر حال مقایسه آنها در تاریخ تحول عقاید عصر ویدی و اوستائی در آریانا کمال اهمیت دارد و هر کدام بجای خود نشان میدهد که این دو مدنیت با تمام مربوطات آن در سرزمین آریانا عرض وجود کرده است و بک سر زمین و بک خالك است که نبوغ مدنی فکری اخلاقی مذهبی تهذیبی اجتماعی ادبی آن موافق مقتضای زمان تحول و به رنگ های دیگر ظهور کرده است.

مدققین به این نظریه معترف اند که «وارونا» بزرگترین رب النوع عصر ویدی که بعضی ها او را رب النوع آسمان ها تعبیر کرده اند در عصر اوستائی بنام «اهورامزدا» شناخته شده است و میگویند که «اهورامزدا» صفت جدیدی است که او شنا به او داده است و معنی آن «دانای توانا» است و این مفهوم

(۳۰۶)

معنوی است که بیروان آئین 'ویدی' به او داده بودند. بعضی‌های دیگر میان کلمه 'ارونا' و 'اهورا' مابینت زیاد نمی‌بینند حتی مربوط به این مطلب کلمه دیگری هم در 'وید' داریم که 'آشورا' است و بر مجموع ارباب انواع نورانی تطبیق میشود که در عصر ویدی از آن کلمه 'اهورا' عرض وجود کرده است اسم دیگر که در عقاید عصر ویدی و اوستائی کشورها قابل مقایسه است 'میترا' و 'میترا' است که رب النوع آفتاب میباشد و مفهوم آن در وید و اوستا تغییر نکرده و در تلفظ آن جزئی اختلافی که بعمل آمده عبارت از سقوط (ه) است. این اختلاف تلفظ از ده مرور زمانه است چنانچه همین کلمه را اگر تعقیب کنیم می‌بینیم که در عصر کوشانی تاریخ مملکت ما باز هم کمی بیشتر تغییر کرده و شکل 'میرو' بخود گرفته است چنانچه روی مسکوکات کنیشتکاره ووشکا با کمی نرمی و سختی حروف علت و تشدید حروف سدادار بصورت‌های ذیل تحریر است: Mipo ' Miipo ' Mippo ' Meipo ' Miypo (۱) و در ادبیات دری بشکل 'مهر' باقی مانده و هنوز هم معنی آن آفتاب است.

همین قسم 'امش-سینه' (ارواح نورانی) که در اوستا ذکر شده و بیشتر از آن اسم بردیم در وید مقابل خود ادیتیا Adityas دارد که دارای عنوان و وظائف اخلاقی جدید شده اند.

'دیوا' محض کلمه‌ئی که در 'ودا' ارباب انواع و مخصوصاً ارباب انواع مفید و نورانی را در بر میگرفت در اوستا بصورت 'دبو' باقی است و مفهوم آن منقلب شده و بر شیاطین و ارواح خبیث اطلاق میشود و مقابل مفهوم جدید آن در سرود ویدی کلمه را کشا Rakshas موجود است که شیاطین و عناصر مضر را در بر میگرفت. همین قسم میتوان 'سوما' و 'هوما'، 'اگنی' و 'انار' یعنی مشروب و آتش و دیگر چیزهای این دودیان آربانا را بهم مقایسه کرد.

(۱) ارباب انواع زوراستری در مسکوکات هندوسیتی (کوشانی) تالیف سرورلستین بیشتر ۱۸۸۸. تلفظ باید بود که (P) در کلمات مذکور آواز (R) را میدهد.

(۳۰۷)

عناصر طبیعی: آئین اوستائی با وجودیکه بخود شکل و خواص معینی گرفت و از برستش عناصر طبیعی که در عصر ویدی وجود داشت يك قلم مجزی شد و به نرتیبی که شرح داده شد تحت نظام جدیدی درآمد. معذالك احترام عناصر طبیعی بحیث عوامل مفید و از باب انواع فرعی دران دیده میشود و حتی بعضی ازین عناصر مثل آتش و آب شخصیت هائی بنام اشاوهیشته Asha-Vahishta و هر وانات Harvatāt در قطار ۶ «امشه سینته» هم داشتند. چون این عناصر در خود اوستا شخصیت مهم داشتند و بعضی های آنها از عصر اوستائی و حتی ویدی هم بیشتر در خاک های دو طرفه هندو کش رولی بازی کرده اند و بعضی های آنها باعث ظهور يك سلسله ادیان دیگر در اراضی آسیای شرقی و اراضی متصل حوزه بحر مدیترانه و حتی اروپا شده اند بيمورد نیست که اینجا از آنها تذکری بمیان آید.

آتش: اگر چه آتش در اوستا بنام «اتار» یاد شده ولی قراریکه بیشتر شرح دادیم در میان «امشه سینته» «اشاوهیشته» ازان نمابندگی میکرد ولی واضح معلوم نمیشود که مقصد ازین نمابندگی شخصیتی است که برای آتش قابل شده بودند یا مفهومی مادی آن بهر حال قراریکه در مبحث عقاید اوستائی شرح دادیم و طبقه اساسی بیروان «زرنشتر سپنتمان» مقابله با ارواح خبیثه و ستیز با خواهشات نفسانی و عناصر تاریک و مضر بود.

آتش بار و شنی ظاهری و حرارت خود و قابلهائی که بحیات بشری رسانیده از روز کشف خود در میان همه اقوام جهان بحیث يك عنصر مفید تلقی گردیده است و کشف و استعمال آن یکی از عواملی بود که در هر گوشه جهان بشریت را به مرتبه جدید تمدن و اصل گردانیده است.

باشندگان آریانا در عصر اوستائی با سابقه که قبل برین در عصر ویدی در تشخیص عناصر نورانی طبیعی داشتند نسبت به سائر ملل جهان برای آتش مقام مهمتری قایل شده بودند و او را بنام «اگنی» می شناختند و نسبت به همه

(۳۰۸)

از باب انواع برای اوسرود های بیشتری ساخته بودند (صفحه ۱۴۹) اوستا آتش را مقدس و پاک ترین همه عناصر محسوب میداشت و آنرا انعکاس نور «اهورامزدا» قلمداد میکرد. علاوه برین آتش علامه صفای اخلاق و بزرگترین حربه در مقابل دفاع ارواح خبیثه و دیوان شمرده میشد چنانچه عقیده داشتند که شب هنگام، هنگامیکه سیاهی شب فرا میرسد و ارواح خبیثه (دیوها و شیاطین) مشغول فتنه انگیزی میشدند تنها روشنی آتش عامل ترس و فرار آنها شده میتواند. ازین رو آتش را پسر و نور و علامه «اهورامزدا» تصور میکردند و از همین رهگذر به آن احترام میکردند. روشن کردن آتش در کانون خانواده در عصر ویدی در آریانا رواج داشت و چون آتش در عصر اوستائی مقام بلندتری پیدا کرد طبعی روشن کردن آن نه تنها در کانون خانواده و حفاظت آن بطور همیشگی عمومیت یافت بلکه در آتشکده ها هم رواج پیدا نمود. ناگفته نماند که نگاهداری آتش در کانون خانواده یکی از عادات قدیم اکثر اقوام هندواروپائی است این کار در عصر ویدی و اوستائی در آریانا منحصر نبوده جرمن ها و رومن ها هم در زمانه های نسبتاً جدید به آتش کانون خانواده کی احترام میکردند بهر حال در عصر اوستائی باشندگان آریانا چنین عقیده داشتند که بهترین حربه اشغال عناصر مضره آتش است بنام علیه روشن کردن آنرا در کانون خانواده و حفاظت آنرا شب و روز یکی از وظایف مذهبی خود می شمردند و معتقد بودند که در روشنی آتش «سینته مینو» باخرد مقدس محافظ ایشان و خانواده شان است و عناصر مضره کاری ساخته نمیتوانند. به اساس همین رویه و عقیده آتش کده هائی خارج کانون خانواده هم ساخته شد و آتش کده هائی مخصوص موبدان و شاهان عرض وجود کرد و آتش و آتشکده به اندازه ئی در دیانت اوستائی صاحب مقام بزرگ شد که دیانت مذکور را آتش پرستی هم نامیدند.

آب: آب هم در اوستا صاحب شخصیت بود و از خود رب النوعی داشت که

(۳۰۹)

اورا «ایام نیات» Apam-Napāt می‌گفتند اینجا فوراً متذکر میشویم که این رب‌النوع در دوره اوستائی کشور ما عرض وجود نکرده بلکه در عصر ویدی تاریخ ما هم به همین نام یاد شده و بلاشبهه خاطر می‌آید از عقاب دوره‌های قبل‌التاریخ مملکت ما هم در آن نهفته است و از آن پایان‌تر بحث خواهیم نمود.

اسم اوستائی «ایام نیات» بصورت تحت‌اللفظ «بسر آب» معنی دارد. نام «ویدی» او هم عیناً همین است. اسلاً این کلمه چه در اوستا و چه در وید به زبانۀ برقی اطلاق میشد که در ابرها نهفته است و چون آب باران هم از ابرها میریزد مکن و مقر او را در ابرها می‌پنداشتند.

آب باقوه نامیه‌ئی که در خود نهفته داشت خیلی‌ها بیشتر از عصر اوستائی و ویدی در دوره‌های قبل‌التاریخ کشور ما ستایش و احترام میشد. از روی خود اوستا واضح معلوم میشود که پیش از اینکه زرتشت عرض وجود کند آریاهای باشنده دوطرفه هندوکش آرا ستایش میکردند و از او استعانت میخواستند. در اوستا رب‌النوع آب بنام دیگر «اردوی سورا اناهیتا» Ardvi-sūra Anahita هم یاد شده و حتی میتوان گفت که نام اصلی او همین است و بصفه رب‌النوع خوانده شده این رب‌النوع پیش از عصر زوراستر در کشور ما معروف بود. گایگر به این عقیده است که «اردوی سورا» Ardvi-sūra اسلاً نام رودخانه بزرگ اکسوس (امودریا) بود و برای اثبات نظریه خود پارچه‌ئی از متن اوستا را آورده که ترجمه آن چنین است: «ما» اردوی سورا اناهیتا را که از تمام رودخانه‌های روی زمین عریض‌تر است و با شدت تمام از کوه «هوگریا» پایان شده و به دریاچه «ورو کاشا» می‌ریزد ستایش میکنیم. و قتیکه «اردوی سورا اناهیتا» داخل این دریاچه میشود و به آن می‌ریزد تمام سواحل و وسط آرا موج فرامیکبرد. این رودخانه هزار بازو و هزار شاخه دارد و هر یک از بازوها و شاخه‌های آن برابر چهل روزه راه سوارکار خوبی طول دارد.»

کابکر این پارچه را از منن اوستا از قمره ۳ و ۳ ابان بشت با بشت ۵ نقل کرده و در اطراف آن بصره کرده میگوید: « آنچه که بالا ذکر شد تصویر رودخانه بزرگ ویر آب است که دارای معارین متعدد میباشد و اگر به اصل مسکن ملت اوستائی، آتپور بکه از خلال معلومات جغرافیائی خود اوستا برمی آید نگاه بکنیم بلاشبهه ملتفت میشویم که «اردوی سورا» عبارت از رودخانه ا کسوس (آمودریا) است و کسانیکه مسکن ملت اوستائی را بطرف غرب قرار میدهند برای تعین رودخانه «اردوی سورا» هیچ چیزی در مقابل خود ندارند. » (۱) ملتفت باید بود که «اردو سورا اناهیتا» تنها نام جریان آب رودخانه ا کسوس نبود بلکه «بزانا» باژنی این رودخانه بزرگ را هم نمایندگی میکرد و حتی گفته میتوانیم که اساساً مقصد اصلی اوستا از «اردوی سورا اناهیتا» ژنی باره النوع رودخانه ا کسوس بود.

اوستا، ابان بشت یا بشت پنجم خود را سراسر وقف ستایش این ربه النوع کرده. دارمستتر کلمه «اردوی سورا اناهیتا» را «قوه عالی مطهر» ترجمه کرده و میگوید که مقصد از آن سر چشمه طبیعی است بالای کوه «هو کیریا» که از بلندی به ستاره میخورد و از آن به اصطلاح اوستا تمام رودخانه های زمین پابان میشود (۲) در ماخذ جدیدتر اردویسور Ardvīsūr نام رودخانه شده و اناهیت Anahit ژنی باره النوع آن را در بر میگیرد.

به این ترتیب کلمه «اردوی سورا» از «ناهیتا» جدا شده و «ناهیتا» بحیث ربه النوع آب و رودخانه امور ربه النوع زمین و فراوانی و حاصل خیزی زمین و حتی قوه ثابت زن و غیره در صفحات باختر در آریانا و خارج سرحدات دوام کرد.

(۱) صفحه XLV (۴۵) مقدمه جلد اول مدنیت ایرانی های شرقی در زمانه های قدیم ترجمه انگلیسی داراب دستور «پشوتان سنجانا»
(۲) «هو کیریا» یکی از نقل یا میراست.

از روی پشت بنجم اوستا معلوم میشود که اناهیتا بحیث ربه النوع آب ورودخانه امودر زهان زرتشتی باشکل واندام و رشعیت معینی که پایان شرح میدهم درخاطرها ترسیم شده بود. اوستا ازین زنی باربه النوع طوری صحبت میکند که کسی قیافه و صورت شخص زنده و یا هیکل مجسمهئی را تعریف کند علاوه برین همین پشت ۵ که وقف ستایش «اناهیتا» شده قسمت تاریخی هم دارد و آن عبارت ازین است که نه تنها «از باها» گرفته به بعد تمام پادشاهان و پهلوانان آریانا از او استعانت خواسته و بنام ان قربانی تقدیم کرده اند بلکه «هورا مزدا» و زرتشتی همه از او استمداد کرده اند و ازین مسئله و ازین پشت و از سایر قسمت های اوستا واضح معلوم میشود که «اناهیتا» یکی از ربه النوع قدیم باختری است که پیش از عصر اوستا و بود مجسمه های آن در دوره های قبل تاریخ کشورها هم از حوزه انوس (سند) و کوس (امو دریا) کشف شده و در اراضی غربی آسیا از سوزو عیلام و بین النهرین و آسیای صغیر و فلسطین و قبرس و بلقان و مصر هم بدست آمده است و معلوم میشود که در دوره کلکولی تیک از سواحل سند تا وادی نیل و شرق مدیترانه آنرا می شناختند. مجسمه های او عموماً بشکل زن و نیم تنه است و مدققین معمولاً درین وقت ها او را «مادر کبیر» یا ربه النوع مادر خوانده اند و چون او را ربه النوع زمین و قوه نامیه آن میدانستند نیم تنه تعایش میدادند زیرا تصور میکردند که مناسبه بدن او زیر زمین است. مجسمه های او در خاک های آریانا از وادی سند (موهنجودایرو) و گدورزیا (بلوچستان) و باختر (خرابه های شهر بانو ۱۸ کیلومتری شمال تاشقرغان) از گل پخته بدست آمده است. (۱)

(۱) سرجان مارشال که در موهنجودایرو و هریه بلوچستان درزمینه قبل تاریخ حفاریات نموده به این عقیده است که از روی کشف مجسمه این ربه النوع از سند تا نیل معلوم میشود که پرستش آن در عصر کلکولی تیک تمام این ساحه وسیع را فرا گرفته بود.

(۳۱۲)

اوستا در ابان یشت از فقره ۱۱۹ گرفته تا ۱۳۲ قیافه و شکل و زیورات
 اناهیتا را مفصل تعریف میکند و اینک آنرا خلاصه میکنم: « اناهیتا بشکل دختر
 جوان و قشنگی پیراهن طلائی پوشیده، قد بلند، اندام زیبا دارد، آثار باکی
 و نجابت در او هویدا است که مرش بسته است. و قباى شبیه زربین در بر کرده است
 قرار رواج وقت گوشواره های بزرگ مربع طلائی پوشیده و گلو بندى در
 گلوى فشنکش دیده میشود. که مرش را بسته تاسینه هایش زیبا تر و بشکل اصلی
 آن جلوه کند. بر سرش تاج طلائی است مدور مرکب از صد ستاره که هر کدام
 هشت رخ دارد و بین هم با نخچیره ها خوش شکل متصل است و لباس های او از
 بهترین پوست سمور آبی است که نگاه را خیره میکند و چنین تصور میرود که
 روی صفحه طلاقره کار شده باشد. »

* * *

رَبَّةُ النُّوعِ مادر که در دوره کلمکونی نیک قبل تاریخ در کشور ما معروف بود
 و مجسمه های آن پیدا شده در عصر او ستائی بنام « اناهیتا » و بشکل زیبای
 دختر جوانی معرفی شد و بصورت خصوصاً از رِبَّةُ النُّوعِ رود خانه امو تلقی
 گردید زیرا آب این رودخانه با معاونین آن باعث آبادی و سرسبزی صفحات
 باختر و سفدیان یعنی کانون اولی اوستائی شده میباشد. بعد از عصر اوستائی
 در امتداد جریان امو و دیگر نقاط باختر معابدی بنام « اناهیتا » وجود داشت.
 « راولنسن » در کتاب « بکتریاى » خویش ذکر میکند که یکی از مجلل ترین
 معابد « اناهید » یا « انالیتس » که پارسی ها آنرا *Tanata* و اوستا
 « انائیا » خوانده در شهر بکتریا وجود داشت (۱) معروف ترین معبد اناهیتا
 پیش از سلطه هخامنشی در کشور ما در باختر وجود داشت و قرار اشاره راولنسن
 محتملاً چندین قرن پیش از ظهور این پیش آمد این معبد معروف در باختر

(۱) صفحه ۸ بکتریا تألیف اج، جی راولنسن طبع لندن ۱۹۱۲.

(۳۱۳)

تعمیر شده بود و سیروس هخامنشی بعد از جنگ‌های اول و مراجعت خود بر ستش
آنها را به مدیا و فارس انتقال داد و ازین به بعد فارسی‌ها هم آنها را شناختند
و معابدی مثلاً در آکتا (همدان) برای اوساختند و در زمان «ارتاکزارسس
منمون (Mnemon Artaxerxes)» (۳۶۲-۴۰۴ ق م) که از بیرون جدی آنها را
بود پرستش آن در خاک‌های فارس خیلی‌ها معمول شد.

همین «اناهیتا» اوستائی با ختری ربه النوع آب و رودخانه‌ها مو
با قراریکه بعضی‌ها میگویند ربه النوع سرچشمه آمو بدان شکل زبانی
دختر جوان و قشنگی که در اربابان پشت اوستا تعریف شده در ادبیات عربی و فارسی
شکل «ناهید» بخود گرفت و نام ستاره «وینوس» هم شد و علامه فارقه زبانی
زن گردید چنانچه ناهید مخصوصاً در مورد زن‌هایی اطلاق میشد که سینه‌های زیبا
و برجسته میداشتند.

میترا: در جمله عناصر طبیعی که در عصر و دیانات اوستائی مقام بزرگ
داشت یکی هم «میترا» یعنی مهر یا آفتاب بود. «میترا» دفعتاً در عصر
اوستائی در آریانا معروف نشد بلکه قبل برین در عصر ویدی تاریخ‌ها بهمین نام
«میترا» سرودی دارد و یکی از ارباب انوای است که مانند «اناهیتا»
از عصر کلکولی نیک به بعد در آریانا و آسیای غربی معروف بود. اسم او در دوره
تاریخ کشورها فقط به اختلاف لهجه (ت) و (ته) ذکر شده و این از اختصاصات
عمومی زبان این دو عصر مملکت ما است. پس میان این دو اسم اختلافی نیست
و هر دو عبارت از یک رب النوع آفتاب است. اصلاً کلمه «میترا» را مخصوصاً
بشکل تلفظ ویدی آن «دوست» ترجمه میکنند و بزبان اوستائی آنها «قرار داد»
معاهده و مراقبه تعبیر کرده اند ولی معنی اولی را صحیح‌تر میدانند و از همین اسم
است که در زمانه‌های نسبتاً جدید کلمه «مهر» در زبان دری برای آفتاب
بیان آمده است.

در سرود های ویدی « میترا » با « وارونا » و « اندرا » بیشتر متصل
 و پیوست ذکر شده در اوستا در جمله « بازاتا » آمده و چنین تذکار رفته که
 « اهورامزدا » بالای کوه « هرا برز نی » (باهیر) که آفتاب فراز آن بر میخیزد
 برای « میترا » مسکنی ساخته بود . چون روشنی علامه فارقه « راستی » است
 « میترا » زنی یازبالتووع روشنی آفتاب و راستی و عدالت تلقی شده بود
 چیز مهمی که از نقطه نظر تاریخ صنعت برای کشور ما مهم است يك پارچه مختصر
 دیگر اوستا است و در آن تذکار رفته که « میترا » روی عراده می حرکت
 میکرد که چهار اسپ سفید آنرا میکشید . « میترا » یازبالتووع آفتاب با عراده
 و چهار اسپ سفید مذکور در سقف طاق هیکل ۳۵ متری بامیان تابش یافته
 و تا حال موجود است .

همان طور که پرستش « اناهیتا » از آریانا به خاک های مدیا و فارس و دیگر
 نقاط آسیای غربی و سواحل بحر مدی ترانه و غیره انتشار یافت پرستش « میترا »
 هم قدم قدم این راه را تعقیب کرد . درین شبهه می نیست که « میترا » مانند
 « اناهیتا » به نام و مفهوم کلمی مختلف مثلاً در حوزه اندوس بنام شیوا
 و همراي « ترگناو » در عصر کلتکولی نیک معروف بود و بنام های دیگر
 در بعض نقاط غرب آسیا هم آنرا میشناختند و در کتیبه های هیتیت « بوغاس کوی »
 در قرن ۱۵ ق م نام آریا « اندرا » و « وارونا » ارباب انواع ویدی یکجا برده شده
 معذک اینقدر میتوان گفت که عصر ویدی و اوستایی نام و مقام و ستایش
 او را بیش از پیش در آریانا تثبیت کرده است . در کتیبه های داریوش اول
 (۴۸۵ - ۴۲۱ ق م) و Xerxes اول (خشا پارشاه) (۴۷۲ - ۴۸۵ ق م) اسم
 او ذکر شده ولی از نا گزرس دوم (اردشیر دوم) بار اول بعد از اهورامزدا از اناهیتا
 و میترا یاد کرده و ازین برمی آید که این ربالتووع ویدی و اوستایی در دورهای

(۳۱۵)

نسبتاً نازمتر در خاک فارس معروف شده است (۱)
 « میتھرا » و « اناھیتا » در خاک های غرب آسیا در کتیبه های « سوز »
 و « پرسه بولیس » از منی لیدی آسیای صغیر همیشه بهم پیوسته و متصل رختی
 بحيث يك « جفت » ذکر شده اند و بهمین صفت در امپراطوری رومن کمال شهرت
 داشتند و این تمها در ب النوع و ربه النوع اوستائی است که معابدی در امپراطوری
 رومن داشتند و با انبساط امپراطوری مذکور در خاک های انگلستان و حتی
 هسپانیا هم پیروانی پیدا کرده بودند.

* * *

علاوه بر اناھیتا و میتھرا بعضی دیگر از عناصراً طبیعی مثل ماه و بعضی
 ستاره ها بنام های « نیشتریا » Tishtrya « ستاویزا » Satavaisa و غیره ذکر شده
 اند. همین قسم در اوستا يك سلسله ارباب انواع معنوی هم نام و شخصیت پیدا
 کرده بود مانند عدالت (راشنو Rashnu) فتح (ورترا Vertiragnha) زرحم
 (اشی Ashi) و غیره.

ارباب انواع اوستائی

روی مسکوکات شاهان کوشانی : اراده نداریم که درین فصل که مخصوص
 عصر و تہذیب اوستائی کشور ما است از دوره کوشانی و پادشاهان این عصر
 مملکت خود چیزی بگوئیم. تنها از ذکر يك چیز در اینجا خود داری نمیتوانیم
 و آن این است که با انتشار دیانت بودائی در آریانا آئین اوستائی حتی
 در مناسفہ شرقی مملکت که مخصوص انبساط بودیزم بودیم نکلی تازمانه های
 سلطنت کوشانی های بزرگ از يك ربع قرن پیش از عهد مسیح تا ربع اول قرن سوم
 ازین نرفت. مناسفہ غربی بلخ - قندھار مخصوصاً حورہ ہیرمند و سیستان
 موضوع جدا گانه است که دیانت اوستائی تازمان نشردین مقدس اسلام حتی
 (۱) صفحہ ۴۶ مېتھرا - زوراسترو قبل التاريخ آریائی و مسیحی تالیف شارل اوتران پاریس ۱۹۳۵

بعد از آن هم در اینجا معمول بود. با وجودیکه عصر کوشانی های بزرگ عصر
 ترقی بود بزم در مناصف شرقی آریانا محسوب میشد و کوشانی های بزرگ در
 انبساط و انتشار این دیانت در خاک های شرق سنکیانگ و حوزة نارم و چین صرف
 مساعی زیاد کردند و حتی قرار بعضی نظریه ها دین بودائی آئین رسمی این عصر
 و سلاطین شمرده میشد. معذالک از باب انواع او ستائی در چیه مسکوکات آنها
 زیاد استعمال شده و حتی خلاف عصر او ستائی شکل و قیافه ای هم بخود
 گرفته است. این کار بار اول با کنیشکای کبیر شروع شده و بعد از او «هووشکا»
 و «واسودوا» این رویه را تعقیب کرده اند. «میتهرا» رب النوع آفتاب
 که قبل برین شرحش گذشت در مسکوکات کنیشکا به اسم (میرو) Myipo
 Meipo Miipo و در مسکوکات هووشکا «میرزو» «میورز» و «مورز» به
 دیگر صورت ها از قبیل: Mopo Miipo Mippo Mipo Mypo Miypo
 «مین» قسم «ماو که» یا «ماو» رب النوع مهتاب که در اوستا ذکر شده روی بعضی
 مسکوکات کنیشکا بصورت «ماو» Mao دیده می شود. در مسکوکات
 کنیشکا کلمه دیگری نقش است که «لر هاسپو» یا «لر واسپو» خوانده شده
 و معنی آن «صاحب اسپ تندرو» است. این کلمه مرکب علاوه بر اینکه اسم
 پدر «ویشناسیه» پادشاه باختری است در اوستا صفات رب النوع آفتاب «میتهرا»
 و «ایام نیت» رب النوع آب است و سر او دلستن نتیجه گرفته میگوید که چون
 «میتهرا» بصورت «میورز» روی مسکوکات کنیشکا ذکر شده مقصد
 «لر واسپو» که روی مسکوکات او دیده میشود همان «ایام نیت» رب النوع
 آب اوستائی است (۱)

یکی از ارباب دیگر اوستائی که در مسکوکات کنیشکا بشکل پیر مرد در پیش دار
 و در حال دوش نمایش یافته «واته» Vata «رب النوع» باد است که به نام «وادو»
 (۱) صفحه ۱۰۰ انواع زور استری در مسکوکات هند و سیتی نگارش سر او دلستن.
 مینی ۱۸۸۸ - ملنفت باید بود که P در اسمای مذکور آواز R را میدهد.

(۳۱۷)

خوانده شده در ادبیات پهلوی این کلمه «وانو» شده و از آن به تدریج کلمه «باد»
 بهمان آمده است. هیکل دیگری روی مسکو کات هویشکا دیده میشود که از
 بالای شاه‌های آن آتش زبانه میکشد. اگرچه از روی زبانه‌های آتش هم
 میتوان گفت که «آتش» اوستائی را شخصیت داده و نمایندگی میکند ولی اسم
 او «انرو» «انورو» شبهه‌ئی درین مورد نمیکند زیرا «آنهر» در «زند» و
 «آنرو» در پهلوی آتش است و در اوستا «اتار» Atar آتش بحیث بزرگترین
 رب‌النوع مفید ذکر شده است.

«فر» یا «جلال‌شاهی» که در مورد ظهور دودمان آریائی پیشدادی و کیانی
 ذکر کردیم در مسکو کات هویشکا بصورت «فرو» و «فررو» ذکر است همین قسم
 «ورتراگنا» رب‌النوع فتح که با لایزان ذکر شد بصورت «ورلاگنو» در
 مسکو کات کنشکا اسم برده شده.

پس از روی این تذکار مختصر و واضح و به سراحت تمام دیده میشود که
 از باب انواع اوستائی با وجود کشمکش‌ها و جنگ‌ها و لشکرکشی‌های اسکندر
 و انتشار آئین بودائی و غیره در معتقدات باشندگان آریانا فوق‌العاده اثر
 انداخته بود و اگر این ارباب انواع باستانی اوستائی تا عصر کوشانی‌ها نفوذ زیادی
 در روحیات اهالی دو طرفه هندو کس نمیداشت قطعاً روی مسکو کات «آنهم»
 در زمانی که آئین بودیزم در دوره عروج خود رسیده بود نقش نمیشد.

ارواح بستگان و اجداد: چون بیرون از سنائی به فتای روح عقیده نداشتند
 و آنرا جاویدان میدانستند موضوع احترام ارواح بستگان متوفی و اجداد
 در میان آنها شیوع داشت. در اوستا روح مردگان به نام «فراواشی» Fravashi
 یاد شده. ناگفته نماند که احترام ارواح اجداد بحیث یکی از مراسم خانوادگی
 در میان تمام اقوام هندوآریائی وجود داشت و در موقع احتیاج و خطر از آن‌هم
 انتظار کمک و مساعدت داشتند. در میان آریاها با آریا‌های کتله باختری این
 رویه بیشتر تقویت یافته بود. آریا‌های مسکونه دو طرفه هندو کس چه در عصر
 ویدی و چه در عصر اوستائی به این عقیده یا بند بودند. در سرود ویدی

پارچه‌های زیادی موجود است که خاطرات پدران واجداد را نجات می‌دهد. ایشان بیشتر بحیث پهلوانان و نوابغ رزمی تصویر شده‌اند و مخصوصاً در میدان‌های جنگ از آنها کمک و مساعدت می‌خواستند.

چون در دوره اوستائی تاریخ ملی ما محبت به خانواده و علاقه به بستگان بیشتر شد احترام ارواح اجداد بیشتر عمومیت پیدا کرد و چون خانواده‌ها منبسط شده و از آن عشیره و قبیله و نوده ملت واحد تشکیل گردیده بود «فراواشی‌هایی» برای خانواده «عشیره» قبیله و مملکت بمیان آمده به این ترتیب احترام ارواح مردگان به ستایش پهلوانان ملی منتهی گردید و کار بجائی رسید که عید مخصوصی در اول بهار بنام «هماسپت می دایا» *Hamaspatmaidhaya* تشکیل کرده و مدت چندین روز از بستگان متوفی واجداد و کارنامه‌های ایشان یادآوری میکردند و چنین عقیده داشتند که ارواح آنها در میان بازماندگان آمده و مشاهده میکنند که آیا نام و نشان و کارنامه‌های آنها فراموش شده یا نه و اگر فراموش نشده بودند کمک‌هایی به خوشبختی و سعادت خانواده‌ها و سرسبزی و آبادی کشور بعمل می‌آورند. باشندگان آریانا در عصر اوستائی مانند عصر ویدی از ارواح گذشتگان و پهلوانان و قهرمانان ملی در جنگ و بیروزی چشم‌امید و استعانت داشتند و حتماً در اثر همین رویه بود که امروز يك سلسله معلومات مفید راجع به پهلوانان و سلاله‌های سلطنتی آریانا و کارنامه‌های بزرگان آنها از متن اوستا بدست می‌آید. تذکار نام و نشان و کارنامه‌های اجداد و پهلوانان و قهرمانان ملی و پادشاهان بزرگ کشور با سرود ویدی در مملکت ما شروع شده در پشت‌های اوستا فوق‌العاده انبساط یافته است و درام همین عقیده باستانی موجب ظهور شاهنامه‌ها گردیده است. نوروز عبارت از «عید با ما» است که بشهادت اوستا از آن ذکر کردیم و در حالیکه زمستان به پایان رسیده و طبیعت مجدداً احیا میشود در روز اول سال خانواده‌ها و عموم قاطبه ملت برای یادآوری کارنامه‌های بانی سلطنت آریانی در باختر و دیگر پادشاهان آریانا و قهرمانان ملی واجداد خانواده‌های خویش مجالس سرود برپا میکردند.

زندگانی اجتماعی

درین شبهه نمی‌نست که جامعه اوستائی همان جامعه ویدی است که در هر زمینه مراتب تحول و ترقی را پیغمده و بعد از پیدا کردن پاره مشخصات جدید نام نو « اوستائی » بخود گرفته است در اثر کوچکی که بنام آریانا نشر شده است بصورت غیر مستقیم به این موضوع تماس نموده و روی هم رفته این مطلب را تصریح کرده‌ام که آئین و زبان و ادبیات و تہذیب و تمام قسمت‌های حیات مادی و معنوی اوستائی شکل ویدی دارد که تحول نموده و تغییر شکل یافته است یعنی همان یک مدنیت قدیم آریائی است که نسبت به مقتضای زمان پاره تغییراتی نموده و به اشکال و نام‌های ویدی و اوستائی عرض وجود کرده است .

روی هم رفته اینقدر میتوان گفت که در عصر اوستائی همه مبادی حیاتی آریائی بکسوع مر کریت بخود گرفته و همین مر کریت در تمام اصولات زندگانی مادی و معنوی این عصر مشهود است . عقیده ، آئین ، ازیاب انواع ، زبان ، تشکیلات جامعه ، دربار سلطنتی ، نظام ، اداره ، مشاغل ، حرفه ، پیشه ، زراعت عرف و عادات ، مراسم زندگانی حیوانات کی ، عروسی و خوبشاندی همه چیز از و شعیت نسبتاً مبهم شکل معین و دقیق بخود گرفته است و از همین جهت است که درین دو فصل تاریخ ملی نسبت به دوره وید معلومات مادر هر زمینه در عصر اوستائی مشخص ، معین و مفصل تر است چنانچه این نظریه از روی مطالعه دو فصل دوم و سوم معلوم میشود .

طبقات اجتماعی : قراریکه در فصل ویدی شرح دادیم تا زمانیکه آریاها در آریانا بودند موضوع تفکیک طبقات اجتماعی در میان نبود و این مسئله با مهاجرت شاخه‌های بطرف هند به علت تماس با دراویدی‌های بومی هند در آنجا

(۳۲۰)

کسب وجود کرد. در دوره ویدی آریانا نازمانی که مهاجرت‌ها و جابجا شدن‌ها دوام داشت طبیعی این مسئله عرش وجود کرده نمیتوانست زیرا انقدر مردم به زمین و زراعت متوجه نشده بودند که طبقه زارع و دهقان با مفهوم مشخص بیان آید. با شروع دوره اوستائی از یک طرف مذهب شکل معین و متمركز بخود گرفت از طرف دیگر شهرهای بزرگ عرش وجود نمود و از جانبی هم زراعت و کشت و کار اهمیت بی سابقه پیدا کرده مذهب با پیدا کردن مراسم و مراکز مشخص سبب شد که طبقه روحانیون (موبدوموبدان) عرش وجود کنند زراعت و کشت و کار طبقه دهقان و بذرگر و زارع را بمیان آورد و با تمرکز یافتن امر اداره و سلطنت و مملکت داری، طبقه سوار کار و جنگجو هم شغل و وظیفه معینی یافت چنانچه در مورد دودمان شاهی اسپه دیده شد که رؤسا و نجیبی مملکت پاداشتن گله‌های اسپ به عناوین مختلف شهرت یافته بودند. به این ترتیب چون در عصر اوستائی جامعه آریائی از هر رهگذر قدمی در مسیر ارتقای خویش بیشتر گذاشت به تدریج و بصورت غیر محسوس طبقات اجتماعی عرش وجود کرد این طبقات در اوستا به سه نام یاد شده اند: «خوتو و رزن» ایریامن «مدققین در اطراف تعبیر این سه کلمه اظهارات مختلف نموده اند در تفسیر بهلوی اوستا سه اسم مذکور به کلمات «خوتو - الوانا - ایریامن» تعبیر شده کلمه خوتو هنوز در زبان دری کشورها موجود است برز و ورز به معنی کشت و کار آمده در پیتو «بزرگ» به معنی دهقان است. ایریامن «سابقه قدیمی تر دارد زیرا در عصر ویدی «آریامن» نام یکی از ارباب انواع بود و چون به معنی دوست هم آمده احتمال دارد که کلمه (بار) بی ارتباطی با آن نباشد بهر حال مفسرین بهلوی اوستا و مدققین اروپائی اصل کلمات سه گانه اوستارا هر چه تعبیر کرده باشند اهمیتی ندارد چیزی که مهم است این است که مقصد واقعی آنها سه طبقه اجتماعی روحانیون، دهاقین و طبقه شرفاء سوار کار

(۳۲۱)

(شو الیه) بود و «خوتو» برز و خانیون «وززن» بر برز گران و «ایریامن» بر نجبای جنگجو و سوار کار استعمال میشد قرار اشاری که در بسنای نوزده فقره ۱۷ شده احتمال وجود يك طبقه دیگر هم در عصر اوستائی میرود در اینجا چهار طبقه به نام های ذیل یاد شده: «اتروان» «رتشتر» «استریه فشیانت» «هوئی نی» اتروان مرکب از دو کلمه است (اتر= آتش) و (وان) یعنی «آتش وان» یا آنکه بان آتش که مقصد از رو خانیون وقت باشد در کلمه رتشر (رت) گردونه معنی دارد و آنرا «گردونه ران» ترجمه کرده اند و مقصد از آن طبقه شرفاء جنگجو است «واستر» چرا گناه است و بصورت غیر مستقیم دهاقین و مالداران را در بر میگیرد در «هوئی نی» عبارت از اهل حرفه و پیشه میباشد (۱) ملتفت باید بود که چهار دسته مذکور که بعنوان طبقات اجتماعی یاد کردیم اصلاً و اساساً به مفهوم طبقاتی نبود که در هند در میان آریاهای مهاجر بمیان آمده بود. «کابگر» در اطراف همین مسئله دقیق شده و بر آن عوض طبقات اسم «مراتب» را گذاشته و می نویسد که روحانیون و شرفاء و دهاقین بدون کدام فرق بارز بیلو به بیلوی هم زندگانی میکردند و همه دارای حقوق مساوی بودند و حتی چیز واضحی در دست نیست که به تنزل مقام دسته چهارم اهل حرفه و پیشه اشاره کند. در فصل دوم اشاره کردیم که در عصر ویدی طبقات اجتماعی در آریانا وجود نداشت و بعدها در اثر تماس آریاهای مهاجر با دراویدی های بومی ماورای شرق اندوس در هند بمیان آمد این روح در جامعه آریانا در عصر اوستائی هم محسوس میشد. با وجودیکه اوستا از مراتب چهارگانه اجتماعی اسم می برد ولی حقوق همه یک رنگ و مساوی بود (۲) تذکر اوستا اشاره به ظهور مراتب چهارگانه است که در جامعه پیدا شد. ایشان از هم جدا و متفرق نبودند. بین خود

(۱) صفحه ۸۷ کاتها سرودهای زرتشت تالیف و ترجمه یورداد

(۲) صفحه ۷۶ تمدن ایرانی های شرقی در زمان قدیم تالیف کابگر ترجمه انگلیسی

دربار دستور پشوتان سنجانا (جلد دوم)

خویشاوندی میگردند. بعبارت دیگر همه بیکدیگر متصل و پیوست بودند همان مقامی که در اوستا « انروان » بارو جانپون داشتند طبقه سوار کاران جنگجو، ردها قین هم دارا بودند اوستا زراعت و کشت و کار را به کدام پایه توصیف کرده و دهاقین را چه مرتبه بزرگ داده است همین قسم سوار کاران و پهلوانان در حر است کشور و دفاع نهذب اوستائی رول عمدهائی بازی کرده و مقام خیلی از جمندی داشتند. اوستا بدون استثنا همه مردم را به جنبش و فعالیت و مقابله با مشکلات حیات دعوت کرده و همه را با تذکار مراتب چهار گانه بیک نگاه می دید. پندار نیک، کردار نیک، گفتار نیک را بدون تمیز به همه سفارش کرده و از دروغ و ناپاکی های روحی و بدنی جدا منع نموده است و احترام و عدم مرافات همین دو سنخ مفکوره تنها تمیز واقعی افراد جامعه اوستائی آریانا شمرده میشود.

صحت و زیبایی بدن: اوستا اول به صحت و سلامتی بدن و باز در زیبایی و تناسب و قشنگی اندام را اعضا اهمیت زیادی میدهد، به این موضوع در مبحث تشریح سلطنت با ما پادشاه هم تماس کردیم و دیدیم که موسس سلطنت پیشدادی بلخی چه اهمیت بزرگی در صحت و سلامتی افراد رعیت خود میداد و سلامتی و تناسب بدن و بلندی قامت در انتخاب کسانی که در مجاورت پادشاه در احاطه « قصر و ارا » زندگانی میکردند دخالت داشت. سینه فراخ، شانه های عربض، قامت بلند، و مخصوصاً چشم نافذ و روشن افتخار مرد خوانده شده (۱) « روشنی نگاه » نیز یکی نگاه در موارد مختلف تعریف شده و نشان میدهد که در جامعه اوستائی به چشم و حفظه و مواظبت آن توجه خاصی مبذول میشد. بلندی قامت، تناسب اعضا، قوت، توانائی چشم روشن، پاشنه کوچک، بازوی رسا و طویل همه صفات با افتخاری است که اوستا نه تنها برای مرد داده حتی « بزاتناها » موجودات نوراتی را (۲) هم بدان تعریف کرده است، همین طور به زیبایی چهره و چشمان بزرگ، سفیدی ساعد

(۱) پشت ۱۵ قمره ۵۴ (۲) فرشتگان.

(۳۰۳)

انگشتان نازک خانم‌ها هم اشاره‌ها شده از روی تعریف اوستا واضح معلوم میشود که مردان کشور ما درین عصر قامت بلند، سینۀ فراخ و عریض و بنیه قوی و نیرومند داشتند و زن‌ها هم دارای قد بلند و چهره زیبا و چشمان گیرنده و جذاب بودند و هنوز هم بصورت عمومی باشندگان افغانستان صفات نیاکان خود را دارا هستند و سل و نیرومند و قوی میباشند. پس فراریکه ملاحظه میشود سلامتی و تناسب بدن و زیبایی چهره و اندام و قوه بدنی و نیروی طبیعی از اختصاصات جامعه اوستائی بود و یکی از موجبات مراعات باکی و نظافت ظاهری و باطنی که به منتهای درجه در اوستا توصیه شده همین بود که مردم از روی جسم و روح قوی نیرومند و توانا باشند تا در مبارزه زندگی همیشه فایز شوند و نور بر تاریکی غلبه کنند. اوستاسن بلوغ مرد که آنرا «ayuu» ایو میخوانند ۱۵ سال تعیین کرده و این مسئله بیشتر مربوط به تاثیر آب و هوا و خاک است. همان طوریکه امروز بچه‌ها از حوالی سن ۱۵ درین سرزمین جوان میشوند در زمان‌های باستانی هم این تاثیر درین آب و هوا بوده و نسبت به بعضی جاهای دیگر بچه‌ها و جوان‌ها زودتر وارد مرحله مبارزه حقیقی حیات میشدند.

عروسی: همان طور که در عرویدی تاریخ آریانا عروسی یکی از نیکوترین اعمال اجتماعی حتی جزو وظائف مذهبی بشمار میرفت اوستا به مفهوم دقیق‌تر این اهمیت را برای آن قابل بود. بیشتر گفتیم که سن ۱۵ سن بلوغ شمرده میشد ازین تاریخ به بعد پسر و دختر حتماً مکلف بودند که به اساس عشق و محبت همسری برای خود انتخاب کنند و نداشتن همسر گناه تلقی میشد مخصوصاً از طرف زن زیرا عقیده داشتند که مرد با تکرار قرائت اوستا در زندگانی آینده صاحب احفادی خواهد شد ولی زن برای احراز اولاد چاره‌ئی غیر ازین نداشت که شوهر بگیرد. پسر و دختری که در خانه بدون انتخاب همسر و عقد عروسی کلان میشدند مورد طعن همگان واقع میشدند. فراریکه

(۳۲۴)

از خلال اوستا معلوم میشود و قتیکه سن دخترها متقاضی میشد شوهران نیرومند
ورشید نیاز میکردند. برای خواستگاری به والدین و یا به کسانیکه حامی دختر
می بود. مراجعه میشد. در بعضی مواقع به خود دخترها هم مراجعه میکردند
و از اینجا آزادی آنها در انتخاب و قبول شوهر معلوم میشود.

واضع تشخیص نمیشود که عامل حقیقی عروسی 'عشق با اقتضای طبیعی یا
تشکیل خانه و عاقله بوده معنای قرار بکه گاتها قدیم ترین قسمت اوستا
اشاره میکند 'عشق و شفقت' تنها عوامل خوشی زناشوهری تلقی شده است.
در عصر اوستائی این طور هم قاعده بود که بعد از موافقت طرفین 'عروس خیل'
'و داماد خیل' عروس به داماد سیرده و اعتماد میشد و این دوره تا زمان
انجام عقد عروسی کم و بیش طول میکشید و ممکن چندسالی هم از بین میگذاشت.
مراسم عقد عروسی به تماس دست عروس و داماد و خواندن دعاهائی از طرف
موبدان انجام میگرفت و آنگاه عروس با آرایش تمام در طی مراسمی از خانه
پدر به خانه داماد برده میشد، داماد و عروس در خانه خود در عصر اوستائی
بیک عنوان 'ناتو بانهنی' و 'ناتو بی تی' یعنی صاحب اختیار خانه یاد میشدند
و ازین معلوم میشود که زن و شوهر در خانه مقام و اختیار را
تقریباً مساوی داشتند. زن مانند شوهر بهمان بک عنوان یاد میشد و امور اداره
خانه خود را هر کدام به تقسیم و سهم خود اجرا می نمودند. یعنی کارهای
خارج خانه 'دهقانی' کشت و زراعت، شکار و محاربه کار مرد و تربیه اطفال
بختن خوراک و دوختن لباس و مراقبت امور داخلی خانه کار زن بود.

زنان عصر اوستائی آریانا مانند زن های عصر ویدی در مراسم مذهبی با مردها
شامل میشدند. اولین خواهش شوهر از عروس عفت و پاکیزگی و حفظه شرف و نام
است و جزئی شبهئی درین راه منجر به طلاق میشد.

در مسئله عروسی بک چیز با رزی که میان عصر ویدی و اوستائی فرق داشت

(۳۲۵)

این بود که در عصر ویدی عروسی میان آن خوبشاوندانی که اشتراك خون بین خود داشتند ممنوع بود و در عصر اوستائی برخلاف این قانون رفتار میشد و حتی ضد آنرا ترجیح میدادند این مسئله ناشی ازین شده بود که در عصر اوستائی موضوع حفاظت صافی خون و عرق در آریانا به ممتنا حد خود رسید و این رویه خانواده هارا به اندازه ئی مجتساط ساخته بود که باید تنها بین خانوادها و خوبشاوندان خود مزاجت کنند.

را جمع به وحدت زوجه و عدد زوجات معلومات صریحی از او ستا بدست نمی آید ولی از بارها اشارات غیر مستقیم معلوم میشود که تعدد زوجات هم ممنوع نبوده.

ترقی زراعت : دوره ویدی تاریخ کشورها روی هم رفته دوره ایست که مالدارانی و زراعت هر دو در آن معمول بوده ولی مال داری نسبت به زمین داری و زراعت ترقی و عمومیت داشت تا جائی که از روی سرودهای ویدی معلوم میشود و در فصل دوم شرح یافت باشندگان آریانا در عصر ویدی بیشتر مردمان مالدار بودند و مالدارانی به اندازه ئی در زندگانی آنها دخالت داشت که تشکیلات اجتماعی آنها هم به اساس اغیل و چراگاه و غیره صورت گرفته بود (صفحه ۱۱۶)

(۱۱۵) علت آنها واضح فهمیده میشود زیرا بیشتر وقت مردم در حرکت و جنبش و مهاجرت و انتخاب اراضی به دو طرفه هندوکش سپری شد. اگرچه آریاها بعد از ورود به بخدی مدت طولی را در آنجا سپری کردند و حیات آنها مراتبی را بيمود و حتی به مدارج بلندتر قی رسید ولی باز شروع مهاجرت و پراکنده شدن آریاها به دو طرف هندوکش و مهاجرت بعضی شاخه ها بطرف شرق و غرب تقریباً وضعیت چادر نشینی را برای چندی روی کار آورد و این زندگانی بیشتر به تریبه حیوانات مساعد بود . بهر حال با شروع عصر اوستائی مهاجرت هائی که بخاک های هند و فارس بعمل آمد خاتمه یافت و کسانی که در داخل آریانا باقی ماندند همه در نقاط مختلف مسکون و مستقر شدند و زندگانی از مرحله مالدارانی بیشتر

(۳۲۶)

بطرف زمین داری و کشت و کار میلان پیدا کرد و این قدم دیگر ی است که آریاهای محیم دو طرفه هندوکش در راه ارتقاء و مدنیت گذاشتند و این وضعیت در دوره اوستائی تاریخ ملی کشور ما خیلی ها انبساط یافت و به اندازهائی عمومیت پیدا کرد که عامل ممیزه خاک و باشندگان کشورها با سرزمین بیگانه و بیگانهگان گردید. اهمیت زراعت و کشت و کار و دهقانی و بزر حیوانات و غرس اشجار نسبت به سرود ویدی در اوستا بیشتر نشان داده شده و حتی گفته میتوانیم که فرگاد باباب سوم « وندی داد » سراسر وقف امور زراعتی میباشد و از محتویات آن دیده میشود که اوستا چه اهمیت بزرگ برای بزر حیوانات و غرس اشجار و کشیدن نه‌های آبیاری و غیره امور زراعتی قابل شده بود چون آئین اوستائی به اساس سبب قوه نیک و بد گذاشته نده بود سر سبز گردانیدن زمین و کشت و کار هم بکنوع مقابله با کرسنگی و قحطی بود؛ لذا آریاهای عصر اوستائی از روی وظایف مذهبی به انبساط زراعت و کشیدن نه‌ها و غرس اشجار و بزر حیوانات مکلف بودند و در اثر مراعات همین قوانین بود که خاک‌های اوستائی یعنی ولایات آریانا هر کدام سر سبز و خرم و آباد شده و در متن اوستا به صفت « زمین اعلی » یاد گردیده است. در کات‌های اوستا طبقه دهقان و زراعت بیشه به کلمه « ورزن » یاد شده که در آن ریشه « ورز » مهم و قابل یاد داشت است زیرا از آن کلمه « برز » و « بزر » عرض وجود کرده و با الحاق کلمه « کر » از آن برز گرو « بزر کر » ساخته اند و کلمه اخیر در پیتو معمول و مروج است و برد دهقان اطلاق میشود.

جنگ و ادوات جنگی : قر آریا که سرود های ویدی و متن اوستا شهادت میدهد آریا های آریانا مردمان باشهامت و دلیر و جنگی بودند و سلحشوری اولاد نجیب هندو کهن را سرودهای رزمی وید و مهاباراته و متن اوستا و شاهنامه ها و دیگر ماخذ ملی مزین کرده است. در فصل دوم مختصر آ وضعیت جنگجویی باشندگان کشور خود را در عصر ویدی شرح دادیم (صفحه ۱۳۵)

(۳۲۷)

چون در دوره اوستائی احساسات قومی و ملی آریائی در آریانا بیش از پیش تقویت یافت و ظهور مخالفین توربائی و عناصر غیر آریائی و سامی در شمال و شمال غرب و غرب احساسات مقابله را بیشتر در آریانا برانگیخت روح سلحشوری و جنگ از مائیه قدیمی در اولاد مملکت بمراتب قوی تر شد و پادشاهان بزرگ مادرپرورش بهلوانان و مردان جنگی و تقویت نسل صرف مساعی زیاد کردند و در نتیجه تریبه خانوادگی و تاثیر محیط و تقاضای مفاد ملی و سیاست پادشاهان بزرگ و مدبر روح جنگ از مائیه در نسل و جامعه انبساط زیاد یافت .

در عصر ویدی بمناسبت مهاجرت ها و جابجا شدن ها و اشغال اراضی و حیات مالداري تا يك اندازه مجادله و مخالفت ها میان خود قبايل آریائی هم پیش میشد . در عصر اوستائی این مفکوره به تدریج از بین رفته کسانیکه در سرزمین اوستائی آریانا زندگانی داشتند همه عند المزوم بحيث اولاد يك کشور واحد با خارجی ها و بیگانگانی که از روی عرق و آئین با ایشان فرق داشتند میچسبیدند و از کشور و آئین و تهذیب و خاك و حکومت خویش دفاع میکردند چنانچه جنگ های «آریا» و «توریا» یا مقابله های «آریائی» و «تورائی» یکی از بزرگترین موضوعات حماسی و رزمی کشور ما است و انعکاس آن از عصر اوستائی به بعد به اندازه زیاد است که تمام داستان ها و عنعنات رزمی مملکت ما را در دوره های بعد اشغال کرده است .

* * *

در عصر اوستائی کشور ما بیشتر تریبه بهلوانان باب بود . در جنگ ها سران خانواده با منسوبین آن که عبارت از پسران و ملازمین مربوطه باشد همه بحيث يك «دسته بهلوان» شامل میشدند . گایگر اظهار میکند که تشکیلات نظامی هم بیشتر به همین اساس بوده و بهلوانان و رزم اوران خانواده خانواده و قبیله قبیله صف میکشیدند تا علائق خویشاوندی در موقع خطر ایشان را جسورتر

(۳۲۸)

کنند. ملت وعسکر از هم فرق نداشت ملت عبارت از رزم اوران ورزم اوران عبارت از توده ملت بود وتنها اطفال وزنان وبیر مردان از مشاغل جنگی معاف بودند. ترتیب وصف آرائی مراعات میشد وبادشاه مملکت وشهزادگان مستقیماً قشون پهلوانان خود را اداره میکردند وبجنگ سوق میدادند.

در پشت ۱۳ فقره ۳۹ قشون به کلمه سپاده Spadha بادشده وازان کلمه سپاه بمیان آمده که تا امروز در زبان دری معمول است.

برای تفریق دسته های قشون بیرق و علائم معمول بود چنانچه کلمه « درفش » از کلمات اوستائی است و « گابگر » به این عقیده است که بیرقهای بلند بخدی که اوستا ذکر نموده یکی از علائم ممیزه رشادت باختری ها را نیز نشان میدهد. همین قسم دراوستا ذکر است که فراواشی Fravashis «ژنی ارواح اجداد» هم دارای علامه ونشان مخصوص عسکری بود از روی مطالعاتی که مدقق فوق المذکر در اسلحه آریاهای اوستائی نموده اظهار میکند که نسبت به سلاح دفاعی اسلحه تعرضی آنها زیاده تر بود.

در عصر اوستائی هنوز مانند دوره ویدی جنگ با عراده های جنگی در آریانا رواج داشت ولی بیشتر مخصوص شاهان وشهزادگان ونجیبای قوم بود. مانند عصر ویدی هنوز هم دونفر جنگجو وعراده ران در یک عراده جنگی جای میکردند وفتح وشطارت وحتى حیات جنگجو بیشتر به قابلیت عراده ران منوط بود. ازین جهت با عراده ران نه به قسم نوکر بلکه بحیث رفیق رفتار میشد. زره وجوشن وبوشیدن آن در نبرد معمول بود. « میترا » ربالنوع آفتاب که در جنگها ملت اوستائی آریانی ازو استعانت میخواستند بعنوان « صاحب زره طلائی » خواننده شده؛ از روی تشریحاتی که « وندیداد » راجع به یک عراده جنگی وبهلوان مربوطه آن میدهد معلوم میشود که رزم اوران کشور ما درین وقت زره جوشن خود و چهاراینه و کمر بند وغیره را میشناختند. زره از کلمه زرادۀ Zradha

(۳۲۹)

مشتق شده و معنی این کلمه صدای « جع جع » را افاده میکند و معلوم میشود که از روی صدای حلقه آن این کلمه بمیان آمده و تا حال باقی مانده است. پوره معلوم نمیشود که زره این وقت کاملاً از پارچه‌های فلزی تشکیل شده بود یا از مجموع حلقه‌ها بهر حال خود زره معمول و مروج بود.

خود به کلمه « ساره‌واره » Saravara یاد شده و مرکب از دو جزء است: « ساره » به معنی سر، « واره » محافظه کردن یعنی « حافظ سر » (۱) پوره معلوم نیست که آیا خود را از چرم میساختند یا از فلز، با اشاراتی که در مورد « فراواشی » ژنی ارواح مردگان و « واهبو » رب النوع باد و میثمرا رب النوع آفتاب شده واضح معلوم میشود که کلاه خودهای فلزی در عصر اوستایی معمول بود. در پشت‌ها کلمه خود هم بصورت « خودهه » Khaodha یاد شده و خود برنجی (آبو خوده Ayo-khaodha) و خود طلائی زرانبو خوده (Zaranyo-khaodha) (۲) تذکار رفته است. علاوه برین چیزهایی دیگری هم بهلوانان برای حفاظت قسمتهای مختلف بدن می‌پوشیدند مانند « کوی ری » Kuiry که خود را به زره وصل میکرد « پیتی دانه » Paiti-dana که حصه یا بان روی را محافظه مینمود « کمره » Kamara یعنی کمر بند که هم شمشیر در آن آویزان میشد و هم حصه کمر را محافظه میکرد و بدن را استوار نگه میداشت. رانه یا نه Rana-pana یا « ران بند » که ران‌ها را محفوظ میداشت. سیر هم درین وقت مجهول بود در پشت‌های ۱۳ فقره ۳۵ و ۱۹ فقره ۴۵ به کلمه « سیاره دانته » یاد شده و از همین اسم کلمه « سیر » بمیان آمده است.

قدیم ترین سلاح تعرضی این وقت کرز بود که صورت ابتدائی آن بشکل دانگ چوبی بود گره‌دار که بعض اوقات برای زیاد ساختن وزن به آن پارچه‌های

(۱) نونه ۳۳ ص ۲۳ جلد دوم مدنیت ایرانی‌های شرفی در زمانه‌های قدیم تألیف گایگر
(۲) پشت ۱۳ فقره ۴۵ و پشت ۱۵ فقره ۵۷.

(۳۳۰)

فلز را هم نصب میکردند. بکنوع گرز کوچک دیگر هم داشتند که معمولاً آنرا به کمر می بستند و آنرا بردشمن پرتاب میکردند. این گرز معمولاً تیغه های تیز داشت و آنرا میخ کوب میکردند و اوستا آنرا خطر ناک ترین تمام اسلحه قلمداد کرده است و سلاح مخصوص «میترا» رب النوع آفتاب بود و آنرا «وزره» Vazra می گفتند که معادل آن در سانسکریت «وجره» Vajra است و پهلوان معروف کابلی یا سیستانی کر سپه Kersapa این سلاح را همیشه با خود داشت. (۱)

چکوشه Chakusha یا تیرزین سلاخی بود دودمه و برنده. کلمه چکش از ان بمیان آمده.

پهلوانان دوره اوستائی کشور ما بکنوع نیزه های کوچکی داشتند که نسبت به تیر بزرگتر بود و به قوت بازو بردشمن پرتاب میشد و معمولاً بک پهلوان ۳۰ عدد آنرا با خود می برداشت همان طوری که شدت تیر به قوت انعطاف کمان تعلق بیشتر داشت تیزی رفتار و اصابت این نیزه ها مربوط به قوت بازو و مهارت انداخت پهلوان بود. تیر و کمان در جنگ های این زمان استعمال میشد. کمان را معمولاً از چوب های قابل انعطاف می ساختند و زره آن را از پی باروده حیوانات تهیه میکردند و آنرا «ارمزازه» Arezazhi یعنی «فاتح جنگ» می نامیدند. تیر را «ئی شو» Ishu می گفتند و از پی یا شاخه های اشجار می ساختند. آن حصه تیر را که در چله کمان مانده میشد. «پای» می گفتند و معمولاً از شاخ ساخته میشد نوک تیر را «دهن» می گفتند زیرا آن قسمت به بدن دشمن اصابت میکرد و خون دشمن را می مکید و از مفرغ ساخته میشد. بک پهلوان ۳۰ عدد تیر در تیرکش با خود می گرفت. «ارخشه» Erkhsha در اوستا بحیث ماهرترین تیر انداز آن عصر خوانده شده که تیر را از کوهی به کوهی پرتاب میکرد. نیزه و خنجر و فلاخن هم در میان پهلوانان کشور ما در عصر اوستائی معمول و مروج بود نیزه هارا (۱) مجسمه های «واجرایانی» محافظ بودا بجهت باگرزیه تعداد زیاد از همه پیدا شده.

(۳۳۱)

نوك تيز و طوليل ميساختنند. شمشير هاى اين وقت معمولاً كوتاه و دو دمه بود
و بيشتر شباهت به قمه‌ها و پيش قبض هائى داشت كه تا حال در ميان قبايل بينتون
و نورستانی دېدمه ميشود. در آخراين راهم متذکر ميشويم كه بما پادشاه قرار شرح
اوستا خنجر مزین طلائی داشت كه علامهٔ نیروی سلطنتی او بود (۱)

زبان زند: در فصل دوم تحت عنوان «زبان ويدى» (صفحه ۱۶۰) متذکر
شدیم كه آریاهای كتلهٔ باختری بيكی از السنهٔ هند و اروپائی تكلم ميكردند
كه مدققين در اول وهله آنرا «زبان باختری» و بعدا به نام‌های زبان «آریا»
یا «هند و ایرانی» موسوم ساختند. درین هیچ شبهه‌ئی نیست كه مهند نشوونماى
اين زبان باختر و كافرن بزرگسا انبساط و توسعه و ظهور شاخه‌های مهم و اساسی
آن سرزمین آریانا است. در فصل دوم متذکر شدیم كه از زبان آریائی باختری
شاخه‌ئی كه اول نشوونما كرد و نمونه‌های اولی آن با سرودهای ويدى در
دست است زبان سرودهای مذکور است كه آنرا مدققين «هند و آریا» گویند
و بنام «ويدى» هم ياد شده و ما هم آنرا بهمين اسم شرح دادیم.

از همان زبان آریائی باخترى موازى با زبان ويدى زبان‌های ديگرى هم در آریانا
جدا شده است. از آن جمله بيكى زبان گات‌های اوستا است كه معمولاً آنرا بنام زبان
«زند» ياد ميكند. اين زبان راهم در ارائل بعضى از مدققين زبان باخترى خوانده‌اند
و اوستائى هم گویند ولى بيشتر به زبان «زند» معروف است. ميان آخريين
نمونه‌های ادبى كه بزبان ويدى در کشور ما بميان آمده و قدیم‌ترين نمونهٔ كه در زبان
زند ظهور کرده است مانند «گات‌ها» فرق خيلى كم است. نشابه کلمات بين
اين دو زبان کشور از حد قياس بيرون است و با امراءات جرئى تبدلات صوتى
كه آنهم اصول معينى دارد ميتوان حتى يارچه‌های شعر يك زبان را به زبان
(۱) در قسمت اسلحه از مبحث جنگك و آلات جنگى جلد دوم مدنيت ايرانى‌هاى شرقى
در زمان قدیم تالیف گاینگر استفاده شده.

دیگر گردانید راجع به این مطلب کتب زیادی از طرف مدققین و علماء زبان نوشته شده . (۱)

پس زبان « اوستائی » یا بهترتر بگوئیم زبان « زند » - زیرا تمام اوستا به این زبان نوشته نشده و تنها « گات ها » نمونه قدیم آن است - زبانی است که مانند زبان سرودهای ویدی از اصل تنه زبان آریائی باختری جدا و در خاک های کشورها نشوونما یافته . در زمانیکه زبان ویدی زبان سرودها بود زبان زند و دیگر شاخه هائی که مستقیماً از زبان آریائی باختری جدا شده بودند کم و بیش در نشوونما بودند تا اینکه زبان ویدی بعد از یک دوره حیات اولی که سرودها بهترین شاهد آنست از خاک های آریانا به اراضی ماورای شرقی اندوس « سند » منتشر شد و زبان زند آنقدر ابسط یافته بود که با عصر و آئین و دیگر ممیزات اوستائی کشورها عرض وجود کند چنانچه گات ها که قدیم ترین قسمت اوستا است و در زمان حیات زرتشت سپینتمان و وبشتاسیه پادشاه باختر سروده شده بهمین زبان میباشد .

همان طور که از زبان وید بعدها زبان سانسکریت و دیگر ایراکریت ها در هند و بعضی نقاط آریانای شرقی عرض وجود کرد زبان زند در زبان های بعضی حصص شمال شرقی آریانا (تخارستان) و السنهائی که پسان در خاک های فارس بنام فارسی قدیم پیدا شد دخالت زیاد دارد و از همین فارسی بعدها به تدریج و در مرور زمانه های جدید فارسی متوسط پهلوی و فارسی جدید بتیان آمده است .

اگرچه راجع به بیشتر در فصل دوم هم نظریات مدققین را اظهار نمودیم ولی چون قرار تحقیقاتی که تا حال بعمل آمده ارتباط آن با « زند » بیشتر است مجدداً متذکر میشویم . رویهمرفته دو نفر از مدققین بزرگ « مولر » Fr. Muller

(۱) گرامر اوستا و مقایسه آن با سانسکریت ۱۸۹۲ تالیف جکسن . لجه ها (Dialectes) پروفیسر میه و غیره .

(۳۳۳)

و دارمستتر به این عقیده اند که پیتو یا از زبان زند یا از زبان دیگر مشتق شده که موازی بازند از زبان آریائی باختری منشعب شده است. در صورتیکه پیتو از زند منشعب نشده باشد یا خودش مانند زبان ویدی و زند راساً از زبان آریائی باختری جدا شده و با اصلاً موازی بازند زبان دیگری از اصل آریائی باختری مجزا گردیده که صورت قدیم ادب آن در دست نیست و پیتو نماینده آنست و از همین جهت بعضی ها مانند دا کتر «ترومپ» پیتو را زبان مستقلی بین زبان های دسته هندی و دسته ایرانی میخوانند. (۱) و چون دسته های مذکور از زبان سرودهای ویدی و زبان گات های اوستا یعنی زبان «وید» و «زند» میان آمده اند بعقیده دا کتر ترومپ زبان پیتو مقام مستقلی میان این دو زبان داشته و درین صورت میتوان گفت که پهلوی وید و زند، زبان پیتو با اقلا زبان دیگری که امروز بنام پیتو زبان ملی ما را تشکیل داده است مستقلاً از زبان آریائی باختری جدا شده بود. از زبان ویدی ما السنه هندی منشعب شد، از لسان زند ما السنه غلجی، منجی، شغنی و فارسی قدیم و شعبات آن بمیان آمد و پیتو در خود کشور باقی ماند.

یک مسئله دیگر که تذکار آن درین مبحث بی مورد نیست این است که زبان های گوشه شمال شرقی آریانا یعنی علاقه تخارستان که عبارت از زبان های غلچه منجی یا منجانی، واخی، اشکاشمی، شغنی و غیره باشد به زبان اوستائی خیلی ها شباهت دارد. علاوه بر شباهت زبان های دره های بامیر و اکوس علیا و بدخشان به زبان زند روی هم رفته بقایای تہذیب اوستائی در میان باشندگان این گوشه افغانستان نظراً کثر سیاحین و مدققین بزرگسار را بخود جلب کرده است (۲)

(۱) اشتباه نشود که دسته السنه ایرانی از همان زبان زند بیان آمده است.

(۲) صفحه ۲۱۸ - ۱۱۷ کتاب مسافرت Journey تالیف وود صفحه ۱۴۱ کتاب

بامیر تالیف گوردن.

فصل چهارم

سلطه بیگانه

هخامنشی ها

در فصل دوم مهادولی قبايل هند و اروپائی « در آریانا و بیجه » و فرود آمدن يك دسته به باختر و معروف شدن آنها به نام مخصوص « آریا » یا « کنتله آریائی باختری » و تشکیل اولین کانون بزرگ مدنی و سلطنتی ویدی در باختر و باز پراکنده شدن و استقرار آنها در اثر کثرت نفوس به سائر نقاط آریانا و مهاجرت دو شاخه یکی بطرف هند و دیگری بجانب مدیا و فارس شرح یافت. هکناد در فصل سوم به تفصیل جزئیات شرح داده شد که سرزمین مستعد آریانا و جامعه مدنی باختر اولین پرورشگاه تقات آریائی بوده و در اثر مقتضیات این کانون بزرگ سلاله های پارادانا (پیشدادی) کاوی (کیانی) (اسپه) یکی پشت دیگر سلطنت کرده رفتند و در حالی که شاخه های مهاجر از خطه زیبای آریانا به هند و « مدیا » و « فارس » رفتند آریاهائی که در سرزمین اجدادی خود باقی ماندند دوره درخشان اوستائی و مدنیت و تهذیب آنها را بمیان آوردند و اثرات معنوی این مدنیت هم مانند دوره های پیشینم بخاک های بیگانه خصوص جانب غرب نفوذ کرد. این دوره که در حوالی ۱۰۰۰ ق م بایک دو قرن پیش شروع میشود از نقطه نظر معیارات مدنی و روحی و معنوی و آمریت سیاسی تا حوالی ۵۰۰ ق م دوام میکنند زیرا مقارن به این زمان خانواده از فارسی ها موسوم به هخامنشی خویش را بالاخره از حاکمیت ماد و آشوری نجات داده در سوزیان (شوش) به سلطنت میرسند و بنای يك سلسله نهاجمات را

(۳۳۵)

در مملکت ما میگذاردند. چون هخامنشی خانوادگی از قبایل یارسوا و یارسوا مدتی مطیع «اما دی» و هر دو دوره های طولانی تحت اثرات و نفوذ سیاسی عالم سامی و مخصوصاً آشوری ها بودند با وجود اینکه ما در تاریخ باستانی آریانا به عالم سامی و آشوری و ماد و غیره تماس دائمی نداریم چون در ضمن تذکار سلطه و نهاجمات هخامنشی بسامایل به تعلقات هخامنشی ها و فارسی ها و اثرات وارده بر ایشان از عالم سامی ربط میگیرد مختصراً پیش از ظهور سلطنت هخامنشی و نهاجمات آنها بر آریانا از بعضی اقوام سامی آسیای غربی و اثراتی که بر اقوام مهاجر آریائی امادی و یارسوا نموده اند ذکر میکنیم و بعد به مطلب اصلی بر میگردیم.

* * *

مرکز او لین مدنیت سامی

کلده و عیلام: در فصل سوم راجع به مسقط الرأس ابتدائی و قدیم عناصر نژاد سامی اشاره شد و توضیح یافت که شرق مدیترانه و شبه جزیره عربستان مهد نژاد سامی بوده از اینجا موج های این نژاد به بین النهرین و مصر و شمال آفریقا و غیره نقاط انتشار یافت. روایات سامی مرکز مدنیت خود را در کلده و عیلام یعنی بین دجله و فرات در بین النهرین قرار میدهند و نه گروسه می نویسند که آسیای مرکزی و مناطق همجوار (دره نیل و ترکستان) از روی مدنیت هم رنگ خود نسبت به سائر نقاط تقدم زیاد داشت و دوره جدید حجر که در اروپا در حوالی ۷۵۰۰ شروع میشود از ۲۰ هزار سال قبل از مسیح در مصر و کلده عیان بود و کانون های خیلی مهم مدنیت جدید حجر در مصر علیا فلسطین کلده و عیلام نائر کستان غربی (حفریات انو Anau) دیده میشود. این مراکز به تاریخ های مختلف دست به فلز زده اند و از کلده و عیلام در حوالی ۵۰۰۰ ق م آثار فلزات پیدا شده. مدنیت کلده و عیلام در عصر مس کار سه قوم

بوده (۱) « سومری » با « سومری » نژاد مخصوص کلمده که رسم الخط ارباب انواع مهیب. جادو ستاره شناسی و مذهب « ایشتار Ishtar » را به کلمده ارمغان دادند « اکاد » یا « اکادی ها » که اسلاً سامی بودند و از عربستان به بین النهرین آمده بودند و شمش Shamash (آفتاب) و ماردوك Mardouk را می پرستیدند. عیلامی ها باشندگان سوزیان که ایشان هم قومی مرکب بود و اگر چه با « سومری ها » و « اکادها » يك مدنیت مشترك داشتند صاحب مجمع ارباب انواع و زبان مخصوصی بودند که نه سامی بود و نه سومری .

موضوع اصلیت سومری ها یکی از مسایل خیلی پربینج تاریخی است و معلوم نمیشود که آیا بومیان خود کلمده هستند یا قوم متهاجم و فاتح. بعضی ها که « رونه گروسه » هم در آن جمله میباشد به اساس يك نظریه قدیم اصل ایشان را از حوزه اکوس و نرکستان میدانند (۲) و چون به کلمده رسیدند قوم دیگری موسوم به اکادها را در آنجا مستقر یافتند که صاف سامی و از عربستان آمده بودند این دو قوم زمین کلمده را تقسیم کرده در اوائل عصر تاریخی قسمت جنوب قریب سواحل فارس در دست سومری ها و حصه شمال یعنی بایلیون عصر تاریخی سهم اکادها بود. کلدانی ها (۳) در ستاره شناسی و فلکیات معلومات زیاد داشتند و حتی آئین آنها عبارت از احترام اجرام سماوی و تاثیرات و نفوذ آنها بوده و هر شهر از خود رئیس داشت که در عین زمان اسقف بزرگ رب النوع محلی یعنی ستاره آن شهر بود. کلدانی ها در امور زراعت توجه زیاد داشتند و در ساختن اسباب لازمه زندگی و وسایل راحت کوشش زیاد میکردند و از راه رودخانه فرات و خطوط دشتی مال التجاره خود را به کوه های ارمنستان و شام می بردند و رسم الخط معروف میخی را که با قلم فلزی روی پارچه های گل

(۱) صفحه ۶ تاریخ آسیا جلد اول « رونه گروسه » .
 (۲) صفحه ۷ و ۶ تاریخ آسیا جلد اول تالیف رونه گروسه، پاریس ۱۹۲۱ .
 (۳) فرار بعضی نظریه های جدید کلدانی ها زاعم بعضی ها آریائی شمار میکنند .

(۳۳۷)

زردمی نوشتند به اقوام همجواری خویش که در حال بربریت می زیستند یاد دادند. باشندگان کلدیه مدت های مدیدی بین خود قصبه به قصبه شهر به شهر جنگیده و جنگ های شان پسان ها جنبه مخالفت ملی بین عیلامی و کلدانی بخود گرفت و غالبیت نوبه به نوبه گاهی نصیب سامی های «کش Kich» و گاهی قسمت سومری های «لگاش Lagash» و اوروک Oourouk و گاهی سهم اگاده Agade میشد و آخر در حوالی ۲۴۷۰ ق م امیر اطوری کلدیه از سامی های اگاده به سومری ای «اور Our» تعلق گرفت و در حوالی ۲۳۰۰ ق م آخرین امیر اطور «اور» مغلوب عیلامی ها شد و عیلامی ها نفوق حاصل نموده کلدیه اور و بابل را بخود ملحق کردند. در اثر این جنگها در سومین هزار ق م اقوام سامی از هم منتشر شده بنای مهاجرت هارا گذاشتند و قسمتی از اگاده در امتداد دجله پراکنده شده و از آنها قوم اشوری بمیان آمد که ازان بایان ذکر میکنیم.

اشوری ها: چون اشوری ها دسته از اگاده های بابلون بودند از روی نژاد سامی و آرامی از روی مدنیت کلدانی بودند که بیشتر از ۲ قرن ق م در محل تلاقی رودخانه دجله و زاب در پای کوه های ارمنستان مستقر شدند. اشوری ها اشخاصی بودند دارای قامت پست چار شانه و دارای اعضای ماهیچه دار. بینی آنها بشکل اول طوطی چشمان شان بزرگ و از حدقه برآمده بود و قیافه جدی داشتند این قوم خیلی سخت سر بود. بادشمنان خیلی ظالم و با خود هم خشن بودند جنگ و نهاجم از معاملات عادی زندگانی آنها بشمار میرفت. پادشاهان اولیه آنها اسقف های بزرگ ارباب انواع ملی «ابشتار» و «آشور» بود. چون اراضی مسکونه آنها نسبتاً باثر و بی حاصل بود پادشاهان شان همیشه چشم به اراضی حاصل خیز بابلون و عیلام و سواحل بحر الروم دوخته بودند.

در دوره دو قرن بین (۱۳۸۰) و (۱۱۹۰) ق م در مقابل پادشاهان بابل بنای نیرو و پیکار را گذاشته به نیروی خود نفوق حاصل کردند و در نتیجه ملت

(۳۳۸)

جوان آشور جای قوم کهن «Bel» یا «بابل» را در بین النهرین اشغال کرد.
اولین پادشاه آشوری تیگل پاتسار اول Teglathphalasar بود (۱۰۹۰-
۱۱۳۰) که حاکمیت خود را بالای اقوام بین النهرین شمالی برقرار کرد. ولی
دراثر مداخلت هیتی ها یک قرن دیگر آشوری ها دچار فراموشی شده و بعضی
اقوام دیگر مثل بهودی ها و ارمنی ها اقتدار حاصل کردند تا نوبت به حکمفرمایی
«آشور نزر اهابال» رسید.
آشور نزر اهابال III Assurnazirabal سوم اولین پادشاه آشوری است که
مقام و اهمیت قوم خود را در آسیا بلند برد. این پادشاه قراریکه از خلال کتیبه ها
معلوم میشود خیلی ظالم و خون آشام و مغرور بوده مفلوین را زنده پوست میکرد
و از کله ها احرام میساخت. پسرش سلمانسار Salmanasar دوم (۸۲۵-۸۶۰) بر شام
حمله کرده آخرین عناصر هیتی و ارمنی را مطیع ساخت.
معمولاً بیداری ملت آشوری را به تیگل پاتسار سوم (۷۲۷-۸۴۵) نسبت
میدهند که دمشق و بابلون را اشغال نموده و بعد از او یکی از ژنرال های
او «سارگون Sargon» بر تخت نشسته و سلاله او که در تاریخ به نام «سارگونی ها»
یاد میشوند عامل بزرگترین دوره اعتلای آشوری گردید. «سارگون» موقعی
که بر تخت نشست با اتحادیه های دیگر مثل عیلام و بابل و شهزادگان ارمنی
و اسرائیلی و مصر و غیره داخل نبرد شده نفوذ و حاکمیت خویش را بر همه استوار
کرد. پسرش «سناخریب» کلدان را کاملاً بخود ملحق ساخت و «اشار هادون» پسر
اخیرالذکر (۶۶۷-۶۸۱) بر مصر بنای نهاجمات را گذاشت. بالاخره
«اشور باننیال» (۶۶۷-۶۲۵) بابلی ها را که بغاوت نموده بودند رگوشمالی
داده و در ۶۴۵ آخرین دولت مستقل آسیای قریب یعنی سلطنت عیلام را
مطیع ساخت «نینوا» مرکز سارگونی ها مرکز عظمت و مدنیت سامی بشمار
میرفت و آشوری این دوره که خاک های کیباد و چیه - مدبا - فارس - اراضی

(۳۳۹)

سواحل خزر- ارمنستان، اراضی سواحل متصل خلیج فارس و مصر را در بر گرفته بود
مقتدر ترین دولت آسیائی بشمار میرفت و قرن های متوالی آشوری ها عرف و عادات،
کولتور و مدنیت، صنعت، طرز حکومت و دربار و آئین و دیانت و دیگر مظاهر
زندگانی خود را بر اهالی تعمیل کردند. آشوری ها از روی تذکرات کتیبه های
خود آنها مردمان جنگجو، بی رحم معرور و متکبر معلوم میشوند. جنگ و تهاجم
از مشاغل عادی آنها بشمار میرفت. این قوم در عین زمانی که جنگی و سخت سر
بودند عیاشی و زندگانی آرام و مستریح را نیز خوش داشتند. پادشاهان آشوری
به آرایش سر و بر و موی سروریش و پوشیدن البسه فاخره و مزین و رهاش در قصر
های که چار طرف آن دیوارهای ضخیم و بلند و ملون داشت عادی بودند. با شدت
و دهشت و جنگ و جدل از نبل تا ارارات Ararat. تمام اقوام آسیای غربی را
مطیع خود ساخته مسلح را برقرار کرده بودند که از آن پسان تر آمادی
و هخامنشی های فارس استفاده کردند.

پادشاهان آشوری مانند فرعون مصر مقام رب النوعی نداشتند بلکه رئیس
عسکری و قشون بشمار میرفتند و تقریباً مناصف حیات خود را به سواری اسب
به جنگ و تهاجمات و شکار حیوانات درنده و کشتار اقوام بیگانه صرف
میکردند. آشوری ها قشون خیلی منظمی مرکب از عراده های جنگی - سوار -
نظام و پیاده داشتند در عراده های جنگی سه سه نفر سوار میشدند. پیاده نظام
آنها به خود های مخر و طی و پیرا هن های چرمی مجهز بودند و زره فلزی
به برداشتند و بایک سپر کلان، یک کمان، یک شمشیر و یک نیزه طویل شش قدمی
مجهز بودند صنعت آشوری ائینه رو حیات آنها است و اصل مبادی آن را
از کلدان نقل کرده اند. صحنه هایی که از صنعت کاران آنها باقی مانده اکثرش
مناظر شکار حیوانات وحشی و مقابله شخص پادشاه با بعضی حیوانات است که
به تدریج مادها و هخامنشی ها و حتی سامانی ها آنرا قدم به قدم نقل کرده

(۳۴۰)

رفته اند ، آشوری ها در نمایش شیر و اسب مهارت زیاد داشتند و با وجود آنکه
مدرسه صنعتی آنها واجد مقام بزرگ است خالی از معایب هم نیست خصوص
در قسمت جزئیات که در آن مبالغه زیاد بکار رفته و زیبایی صنعت « نینوا » را محقر
ساخته است و این معایب که زاده کثرت جزئیات است در طرح صورت و روی
اشخاص خوب تر بنظر می آید معذالک با وجود معایب خود صنعت آشوری
صنعت خیلی بزرگی است و قرا ر بکه رونه گرو سه میگوید (۱) آثار عصر
سر کونی نفوذ عمیقی در مدرسه های صنایع هیکل تراشی هخامنشی و ساسانی
بخشیده است .



(۱) صفحه ۲۸ - ۲۹ تاریخ آسیا جلد اول پاریس ۱۹۲۱

امادی یا ماد

در فصل دوم ذکر شد که «امادی» مادها و «پارسوا» چطور و چه وقت از کانون حیات و مدنیت آریائی یعنی باختر مرکز آریانای قدیم برآمده یکی در مناطق همجوار سواحل خزر و دیگری در اراضی مجاور سواحل جاگزین شدند و این علاقه‌ها بنام شان «مدیا» و «فارس» معروف گردید. پیش از اینکه این دو شاخه مهاجر آریائی به زمین‌های مسکونه خویش رسیده و مستقر شوند بجای آنها در مدیا و فارس خصوصاً در نقطه اخیر الذکر اشخاص سیاه پوست بومی‌ها پیش داشت چنانچه بقایای آنها هنوز در امتداد سواحل فارس از بین نرفته است. از طرف دیگر چون مرکز مدنیت سامی یعنی بین‌النهرین متصل این مناطق است و یک سلسله حکومت‌های مقتدر سامی از ۵ هزار سال قبل به اینطرف از اینجا به اراضی دور و نزدیک آسیای غربی حاکمیت و نفوذ داشتند. انتشار عناصر سامی هم در نقاط فوق‌المرطبی است؛ بزبان دیگر گفته می‌توانیم که مدیا و فارس ما بین دو کانون دو عالم؛ دو مرکز؛ دو مدنیت مشخص و معین افتاده که یکی آریانان می‌دهد ظهور و بیدار و استوار و «کانون تهذیب آریائی» و دیگر بین‌النهرین مرکز نژاد و ثقافت سامی است. باختر مرکز آریانای قدیم کانون صاف نژاد و عرق آریائی و اولین مرکز مدنیت کورنور، آئین، سلطنت، ثقافت صاف آریائی بوده که مهاجرین شرقی آن در هند با درآوردی‌ها مخلوط شده اند و مهاجرین غربی آن، آمادی و پارسوا با عالم سامی امتزاج پیدا کرده اند یعنی در مرحله که هنوز قبیله و عشیره و عشیره بودند از کانون آریائی آریانان برآمده و با سیر مهاجرت به کانون سامی نزدیک شده رفتند و چون تعداد آنها در مقابل توده سامی کمتر و سلطنت هم قرن‌های متوالی در دست سامی بود تا ایشان بخود

(۳۴۲)

آمدند و مرکزیتی تشکیل دادند از بهلوی های مختلف زند گانی زیرا اثر نفوذ سامی آمدند و خصایص خالص آریائی را از دست دادند. چنانچه بهمین جهت است که مدققین مدت ها در اصل و اصلیت مادها مشتبه بودند بعضی ها ایشان را احفاد اشوری با اولاده عناصر مختلف سامی می خواندند و بعضی های دیگر که اوپرت Oppert فرانسوی (۱) هم در آن جمله باشد ایشان را تورانی و از تورانی های النائی می شمردند ولی آخر معلوم شد که مادها آریائی هستند ولی دوری از کانون صاف آریائی باختر و قرابت به مرکز حیات سامی و حکومت چندین قرن سامی و اختلاط خون برایشان تاثیر افکنده و در عرق و ثقافت و دیگر مظاهر زند گانی آنها اثر بخشیده است.

درین شبهه نیست که مادها قبیله قبیله مهاجرت کرده قرن ها بجات مالدار ی و قبیله وی امرار حیات می نمودند مهمترین قبایل ایشان شش است که بنام های بوسها Busae پاراتا کنها Parataceni، ستر و خاتها Struchates اری ساتها Arisanti، بودی ها Budii و ماجی ها Magi یاد شده اند. این قبایل مدتی را گنده و جدا از هم زند گانی میکردند و قراریکه هر دوت شهادت میدهد بیش از اینکه صاحب مرکز و سلطنتی شوند در قریه های پرا گنده بدون قوای مرکزی و قوانین و تشکیلات زند گانی داشتند (۲) و وضعیت پرا گندگی مادها و عدم تشکیلات سلطنتی و مرکز قوای آنها چیزی است که کتیبه های اشوری بدان روشنی زیاد می اندازد و در موقعش این چیزها را مفصل تر خواهیم دید

اولین تذکر اسم مادی (ماد): در آثار و سرودهاییکه محصول کانون صاف آریائی دو طرفه هندوکش است یعنی در سرودهای «وبدی» و اوستائی از امادی (ماد) اسمی برده نشده لذا ازین کانون روگردانیده متوجه کانون سامی میشویم

(۱) صفحه ۱۶۸ جلد اول ایران باستان تالیف حسن پیرنیا.

(۲) صفحه ۱۸۹ هرودوت راولسن طبع جدید لندن ۱۸۶۲

(۳۴۳)

بیشتر متذکر شدیم که آشوری‌ها با نیکلت بیلسراول (۱۰۹۰-۱۱۳۰ ق م) بنای پادشاهی را گذاشتند. این پادشاه و چندین نفر جانشینان او با وجود جنگها و تهاجماتی که هر طرف کرده و از اقوام اسرائیلی و ارمنی در کتیبه‌های خود نام برده‌اند از مادی ذکر نمی‌کرده‌اند و اولین پادشاه آشوری که از ایشان اسم میبرد «سلمانسار» یا «سلم نصر دوم» آشوری است که بین ۸۵۹-۸۲۳ ق م میزیست و بعد از حمله بر شام و مطیع ساختن عناصر هیتی و ارمنی داخل خاک‌های مدیا و فارس هم شده این قطعات را مسخر و ۲۷ نفر امرای «پارسوا» یا «پارسواش» را اسیر کرد و بعد به اراضی و جلگه‌های که امادی در آن می‌زیست رخ نمود (۱) به این ترتیب بار اول منابع سامی از اقوام امادی و پارسوا ذکر میکنند و معلوم میشود که این دوشاخه آریائی تا حوالی قرن ۸ ق م هنوز به زندگانی قبیلوی و قریبه‌های بزا کننده حیات بسر برده دارای قوا و مرکزیتی نشده بودند و ملک هر قبیله بر قبیله خود آمريت داشت «وشلم نصر» بانسخیر خاک و اسیر بردن رؤسای آنها بار اول این دو قبیله آریائی را در حوالی قرن ۸ در کتیبه‌های خود اسم میبرد

مادها از خلال کتیبه‌های آشوری: منابعی که تا بک اندازه راجع به ماد معلومات داده میتواند یکی کتیبه‌های شاهان آشوری و دیگر نگارشات هرودوت است که اولی از وضعیت امادی در تحت سلطه سامی‌ها و دومی عموماً از سلطنت بومی شان ذکر میکند.

بعد از «سلم نصر» که تذکرات کتیبه‌های او مبنی بر مادها گذشت نیکلت بیلسراول (۷۲۷-۷۴۵ ق م) شاه دیگر آشوری گوید که «زمین نيساآ Nisaa و شهرهای زمین مادی Madai (مدیا) را گرفتم زمین پارسوا را گرفتم زیکرونی Zikruti را گرفتم و مدیا را به زمین آشور علاوه کردم» در جنگ نهم بار دیگر بر مدیا

(۱) صفحه ۲۸۱ History of Antiquity-Evelyn Abbott Vol V London 1881

صفحه ۱۶۹ ایران باستان جلد اول تالیف حسن پیرنیا.

(۳۴۴)

حمله کرد. کتب بهود اظهار میکنند که بعد از سقوط ساماریا Samaria در ۷۲۱ ق م
پادشاه اشوری اسرائیلی هارارانده در کالاه Chalah (کالاح = تورات) و شهرهای
مادها جای داد و چون « ساماریا » بدست « سرکن » (۷۰۵ - ۷۲۲) فتح شد
معلوم میشود که انتشار یهودی ها در شهرهای ماد در عصر او صورت گرفته است
چنانچه در کتیبه های خود عین این وقایع را ذکر کرده است و میگوید که خراج گرافی
در سال ۷۱۶ ق م از ۲۵ نفر روسای ماد گرفته هیکل های خویش را در وسط
شهرهای آنها برقرار کرد. يك سال بعد باز بر مادها حمله کرده « دیوکو »
Dayauku و خانواده و ملتش را اسیر گرفته و مجبور نمود که در زمین « امات »
Amat مسکون شوند. برای مواظبت و وضعیت مدیا قلعه های جنگی ساخت
و از بیست و دوازده نفر روسای ماد باج گرفت و ۳۶ شهر و حصه « مدیا » را اشغال
کرد و آنها را به اشوری ملحق ساخت يك دفعه دیگر باز در سال ۷۱۳ بر علیه
« مدیا » لشکر کشیده « دیوکو » و دیگر روسای آنها را که سر از اطاعت اشوری
کشیده بودند مجدداً مغلوب ساخت. از ۴۵ نفر روسای آنها باج گرفت
۴۶۰۹۰ اسب و خر و يك تعداد زیاد گوسفندان آنها را ضبط نمود.

« سارکن » در میان شاهان اشوری کیست که از همه بیشتر بر مادها فشار آورد
خاک آنها را چندین مرتبه یامال کرده و در کتیبه های خود اظهار میکنند
که تا آخرین شهر سرحدی شرقی مدیا تمام اراضی آنها را مسخر نموده
به اشوری ملحق کرد.

خلاصه به همین ترتیب سائر پادشاهان اشوری مثل « سناخریب » Sennacherib
(۶۸۱ - ۷۰۵ ق م) و « اثار هادون » Esarhaddon (۶۶۸ - ۶۸۱ ق م) و
« آشوربانی پال » هر کدام به همین ترتیبی که گذشت در کتیبه های خود شرح وضعیت
باج گیری و تسخیر اراضی ماد و ضبط اموال و حیوانات آنها را بیان میکنند
و معلوم میشود که بین سال های ۸۵۹ و ۶۵۰ تقریباً دو قرن کامل مادها و پارسی ها

(۳۴۵)

تحت سلطه و تهاجمات آشوری بوده و درین گیرودارها و لشکر کشی‌ها و بیجا
ساختن اسرا و باشندگان شهرها و آوردن یهودی‌ها بجای آنها و حاکمیت وحشت
ناک عسکری و سیاسی و مدنی ' اخلاق و عرف و عادات و مدنیت سامی در میان
مادها و بارسی‌ها اثرات عمیق بخشید (۱) و معیضات سامی را بیش از پیش
در میان آنها متداول ساخت چنانچه اثرات و انعکاس آن در تمام دوره‌های
حیات ما دوفارس از هخامنشی گرفته تا زمان ساسانی و پسان ترها باقی ماند
و عواملی بمان آورد که اسباب بیگانگی و جدائی و تفرقه آنها از آریائی
های اصل کانون آریائی آریائی یا تا کردید. علاوه برین از تذکار
کتابیه‌های شاهان اشوری وضعیت زندگی قبیلوی ماد و فارس و عدم تشکیلات
سلطنتی و دیگر اختصاصات حیات اجتماعی آنها معلوم میشود تا اینکه از فشار
سلطه خارجی و ظلم زیاد سامی به تنگ آمده حاضر شدند بهر قیمتی که تمام شود
کرده جمع شده و حکومتی از خود تشکیل کردند.

ظهور سلطنت ماد: قبایل شش گانه ماد که بیشتر نام بردیم بعد از دوره‌های
طولانی پراکندگی و اسارت بالاخره در حوالی کوه زگروس Zagros و جلگه
شرقی آن بکجا شده به اطاعت رؤسای یکی از قبایل خود تن در دادند و ازان
بعد روزگار ایشان رونق گرفت. مرکز اولیه حکومت شان عمدان (اکبتانا)
بوده و بعد ازان به تدریج نفوذ و قوای آنها بطرف شمال تا سواحل بحیره خزر
انبساط یافت و بطرف شمال غرب آذربایجان هم داخل حوضه نفوذ آنها شد
و بجانب غرب با ایالات الیبی Ellipi و خرخر Kharkhar به سلطنت آشوری
تماس پیدا کرد و پسان تر خاک آنها به سه حصه منقسم شد:

یکی (مدیا مکتنا) یا عراقی عجم حالیه دوم (مدیا اتر و پاننه) یا آذربایجان
و سوم (مدبارا کیانا) یا ایالت تهران امروزی به این ترتیب سرحد شمالی آنها

(۱) صفحه ۱۷۴ ایران باستان تألیف حسن پیرنیا ملاحظه شود.

روداراس، سرحد غربی دروازه خزر، و سرحد جنوبی شان با رس و پشت
 کوه بود. دیوکس اولین رئیس ماد است که بصورت غیر مترقبه به پادشاهی رسید
 مشارالیه ابتدا بصورت شخص صاحب رسوخی در قریه خود زندگانی میکرد
 و گفتگوها و مناقشات اهل قریه خود را از روی امانت و عدالت فیصله مینمود
 تا اینکه رفته رفته به امانت داری و عدالت معروف شده و اهالی او را حکم
 یا قاضی مناقشات قومی خود انتخاب نمودند. به این صورت از صبح تا شام «دیوکس»
 مصروف فیصله مناقشات اهل قریه خود بود و از کار و بازرندگانی خود بازماند
 آخر ایشان را جواب داده به کارهای معموله خود پرداخت و چون قانون
 و عدالت و نظام اداری در میان اهل قریه و کرد و نواح آن وجود نداشت
 اختلافات و جنگ و جدل روز بروز زیاد شده آخر نفی قریه کرده جمع شده
 راجع به مناقشات دعاوی و بدبختی های خود صحبت های طولانی نمودند و علاج
 رفع آنرا به این دیدند که برای خود سری و شاهی انتخاب کنند و سر و صورت
 زندگانی خود را رونقی دهند و چون نام «دیوکس» به عدالت و انصاف مشهور
 شده بود او را به پادشاهی قبول کردند. این هم تا گفته نمائند که دیوکس
 يك دفعه به پادشاهی رسیده بلکه ملك قریه بوده و به این صفت مورد حمله
 آشوری ها قرار گرفته و شاید در اخیر عمر به مقام پادشاهی نایل شده باشد.
 زیرا بیشتر ذکر شد که سارگون شاه آشوری «دایوکو» Dayauku را
 با تابعینش در ۷۱۵ ق م اسیر کرده به مقام امانت Amat نقل داد و در ۷۱۳ ق م
 در مقابل «بت دایوکو» Bit Dayauku آشوری ها حملات دیگری کردند
 و «بت دایوکو» را دونکر جرمنی «زمین دیوکو» ترجمه کرده است بهر حال
 قرار شهادت هرودت، دیوکس مذکور در ۷۰۸ به شاهی رسیده
 و تا ۶۵۵ به سلطنت باقی مانده است و به این حساب ۵۳ سال سلطنت
 کرده است و چون با مقایسه متن کتیبه های سارگون و نگارشات هرودت تاریخ و

(۳۴۷)

مدت سلطنت دیو کس خوب موافقت نمیکنند و ۵۳ سال در آخر عمر يك شخص از اندازه طبیعی زیاد است بعضی ها حدس میزنند که شاید دیو کس نام خانوادہ بوده که دوسه نفر روسا به ماد داده و آخر بکنقر آن به پادشاهی رسیده است .

دیو کس چون به پادشاهی انتخاب شد پایتختی برای خود بالای مادها آباد کرد و نام آنرا «اکبتانا» گذاشت که امروز همدان شده است . «دیو کس» به تقلید شهرهای آشوری دورادور شهر هفت دیوار آباد کرد و هر دیوار داخلی از دیوار بیرونی بلندتر بود و قلعه خود در میان هفتمین پرده دیوار مخفی داشت این دیوارها به اصول ستاره شناسی آشوری به الوان سبزه رنگ شده بود (۱) دیو کس به تقلید اصول آشوری مراسم عجیبی برای دربار خود وضع نموده بود به استثنای قاصدی که پیش اورقت و آمد میکرد کسی را به دربار و قلعه محفوظ و مخفی خود نمیکذاشت و هیچ کس حق نداشت که پادشاه را ببیند هر کاری که بود بواسطه قاصد و به او امر تحریری اجرا میشد . کسی در حضور او خنده نمیتوانست و خنده کننده به هلاکت میرسید . علت محکم بندی و مخفی ساختن قصر باد دیوارهای بلند هفت پردهئی و اجازه ندادن کس به دربار و کنار گیری پادشاه از معاشرت با اهل دربار و بزرگان قوم را هر وقت سوء نیت و قصد فقا و همقریه های دیو کس می نویسد و این تعبیر حقیقت هم دارد زیرا چون نظام سلطنتی بیشتر در میان مادها وجود نداشت و خانوادہ سلطنتی که مورد احترام همگان واقع شود در میان آنها موجود نبود و «دیو کس» را یکعده اهل قریه انتخاب نموده بودند و ازو هیچ کدام شان چیزی کمی نداشتند احتمال میرفت که او را از بین بردارند علاوه برین چون ده نشینان «ماد» مال و حیوانات شان همیشه و لاینقطع مورد حملات و تهاجمات آشوری واقع بود در محکم بندی شهر «اکبتانا» بیم تهاجم ناگهانی هم مدخلیت

(۱) این نوع رنگ آمیزی را در بابل علامات سیارات سبزه میدانستند و برج معبد معروف (بیرس نرود) در بابل به این رنگها ملون بود ولی در همدان رنگ آمیزی های مزبور را بر حسب تقلید کرده بودند جلد اول ایران باستان تألیف حسن بیرنیا صفحه ۱۷۷ .

داشت . بهر حال چون « دیوکس » مرد با تاجر به بود و بارینکی وضعیت خود و سواکت
اهل قریه خود را میدانست در جمله مراسم تشریفاتى قرار گذاشت که باید احدی
پادشاه را ببینند و به این رویه تصور کنند که شخص شاه از ارکان قبایل و عوام
مردم چیزی بالا تر است .

راجع به اینکه آشوری ها بعد از تشکیل سلطنت ماد از چه درى بیش آمدند
اشاره مختصرى میکنیم که با وجودیکه عظمت آشوری در تنزل بود باز هم مادها
و شاه شان دیوکس را آرام نمائند و « سناخریب » به علاقه « الیپی Ellipi » یعنی
کرمانشاه و حوالی آن حمله نموده و اسباب اضطراب مادها و حکومت شان را
فراهم کرد و باج را به اصول سابق از ایشان میگرفت .

فرا اورنس و محکوم ساختن قبیله یار سوا : فرا اورنس چون بر تخت پدر
نشست (حوالی ۶۳۳-۶۵۵ ق م) به انبساط نفوذ خویش بالای مادها و تحکیم
وضعیت و سلطنت خویش مصروف شد زیرا مادها با وجود تشکیل سلطنت باج
گذار آشوری بودند و تهدیدتهاجمات آشوری از سر آنها کم نشده بود از کار
های عمده این پادشاه ماد مطیع ساختن قبایل یار سوا است که با تمام شعبات
عشایری خویش در منطقه خشک و با حرارت سواحل خلیج پارس متفرق و پاشان
زندگانی داشتند . یار سوا که ازان یسان مفصل تر صحبت خواهم
کرد از روی عرق نسبت به مادست عنصر و ملایم طبیعت تر بودند و چند
قرن فشار و استبداد و حاکمیت آشوری ایشان را ضعیف تر ساخته بود
« فرا اورنس » ازین وضعیت مساعد استفاده کرد آنها را مطیع خود دولت ماد ساخت
چون با فرا اورنس و تابعینش مادها قوی تر شدند و قرار گفته « سریر سیابکس »
« از مدت مدیدی با بشطرف کدام درین سختی از طرف آشوری ها به ایشان داده نشده
بود و محتملاً در اثر کامیابی وقتوحات خود بر پادسی ها غر شده بودند » (۱)

(۱) صفحه ۱۴۳ تاریخ فارس به انگلیسی تالیف سریر سیابکس .

(۳۴۹)

از دادن باج خودداری کردند. در فرستیکه «آشور با بی پال» از کارهای عیلام و بابل و مسایل داخلی آشوری قراغت یافته فرا اورنس باغور و فتح یارس جدی شده بر آشوری حمله کرد ولی شکست مد هت خورده و خودش هم بقتل رسید.

سیاکزاسیس: این شخص به ۶۳۳ به پادشاهی رسیده و تا ۶۸۵ سلطنت کرد مشارالیه از شکست های تلخ «فرا اورنس» درس عبرت گرفته در صدبرآمد که اوضاع داخلی ماد را اصلاح کند زیرا با آنچه که بود و آنچه سلطه آشوری مخصوصاً شکست اخیر فرا اورنس و غلبه آشور بانی پال وارد کرده بود امکان نداشت که دولت بر تاسیس ماد دوام کرده بنواند لذا بلاوقفه به فکر اصلاحات خود افتاده و چون میدانست که سپاهیان قومی ماده هیچ صورت باقشون مرتب و منظم و ورزیده آشوری مقابله نتوانسته و کاری از ایشان ساخته نمیشود اول از همه ب فکر تشکیلات عسکری افتاده و به تقلید نظام آشوری دسته های پیاده و سوار مجهز باتبیر و کمان و نیزه بمیان آورد چون صاحب قوای مرتب شد بر «آشور بانی پال» حمله کرد و شهر «نینوا» یا بخت آشوری را محاصره نمود.

ظهور و حمله سیتی ها با اسکائی ها: وضعیت مادها و آشوری ها به این شکل رسید. بود که اقوام اسکائی که اصل موطن آنها در شمال شرق آمو دریا بود با موج خروشان بطرف مدبا رفته در اثر با بجان ریختند و وضعیت دو حریف مذکور را بکلی منقلب کردند. مادها با این پیش آمد وضعیت خود را بین دو قوه آشوری و اسکائی مواجه با خطرانی کردند و چون خاك خود را زیر خطر تهاجم دیدند از محاصره «نینوا» دست کشیده بغم جان خود شدند و سوار کاران اسکائی بابتیزی باد و سر بنبجه فولادی نظام قوای ماد را به سرعت از هم شکستند و چون آشوری ها هم ضعیف و مشرف به زوال بودند قوای شاه ایشان آشور بانی پال راهم مضحل ساخته تا کنار سواحل بحر مد پترانه پیش رفتند. مادها که بعد

از قرن ها اسارت بزديك بود كه از سلطه آشوري خلاص شوند زير نفوذ و آمريت اسكائى ها آمدند و امكان داشت كه باز مدت هاى مديدى اسكائى ها بر آنها حكومت كندولى خدعه و مكبرى بكار برده و خود را از بن و رطبه نجات دادند تفصيل اينكه ماديس Madyes شاه اسكائى ها را با سران قوم سيبا گراس پادشاه ماد هممان كرده بعد از صرف مشروب در عالم مستى آنها را بقتل رسانيد و اسكائى ها را به حيله بي سروسر كرده ساختند. مقارن به اين زمان يعنى در ۶۲۶ * آشور باني پال * آخرين شاه آشوري وفات نمود سيبا گراس در حوالى ۶۲۰ بر اسكائى هاى كه در مديا مانده بودند غالب شده و در آن خطه صاحب نفوذ گرديد و از موقع مساعد و راه صافى كه اسكائى ها تهيه نموده بودند استفاده نموده بطرف غرب تا هاليس Halis پيش رفت * نابويو لاسار * Nabopolassar نايب الحكومه آشوري در بابل كه اصلاً بابلي بود با پادشاه ماد هم دست شد. در آسيابى صغير امرى * ليدى * از هرج و مرج واقعات و آمدن اقوام قاهرى استفاده كرده و با مادها در آويختند و ۵ سال جنگ كردند آخر * نابويو لاسار * به آرزوى اينكه مادها را متوجه * نينوا * كند بين ابشان و ليدى ها صلح كرد و آخر * نينوا * در عصر سلطنت * آشور ايدى پل ايلي * Assur-idil-ili در اثر حمله مشترك بابلي ها و مادها سقوط كرد. بابلي ها با مادها بناى خوبى و قرابت را گذاشتند و از اين راه هم بار ديگر اختلاطى در عرق مادها توليد كردند.

استياك: استياك آخرين پادشاه ماد است كه بعد از ۵۸۴ ق م بجاي سيبا گراس بر تخت نشست اگر چه دوره سلطنت او به آرامى گذشت باز هم در آخر رعيت خصوص عناصر پارسوا از او خوش نبودند. موضوع انتقال قوا و سلطنت از ماد به پارسوا واضح معلوم نيست جز افسانه هاى كه هر ودوت نقل كرده و در اكثر كتب آنرا تكرر كرده اند. مطابق به اين افسانه در اثر خوابى كه استياك ديده بود چنين مى پنداشت كه در خانه دختر او و فرزندى متولد

(۳۵۱)

خواهد شد که تمام اقتدار و سلطنت به دست او خواهد آمد ازین جهت استیباک
نمیخواست که دختر خود را به کدام مرد نیر و مند داد بلکه در صدد افتاد
که از میان قبایل سست عنصر یار سوار مرد ملایم طبیعتی را پیدا کند که فرزندش
مصدر کار بزرگی شده نتواند. چنانچه «کمیو جه» یا کمبیز یارسی را
پیدا کرده و دختر خود را به او داد و وقتی که در خانه او فرزندش متولد شد
باز هم از او در اندیشه بود و به همین مناسبت چون نواسه اش تولد شد او را
به «هریاز» نام یکی از اشخاص خاندانی و طرف اعتماد خود داد تا بقتل رساند
ولی چون در همان شب در خانه عیال این مرد «اسیا کو» پسر مرده تولد شده
بود «هریاز» نواسه «استیاک» را در خانه نگه کرده و پسر مرده خود را
در جنگل دفن کرد به این سورت نواسه استیاک مخفیانه بزرگ شد و همان
سیروسی گردید که به کمک خود مادها سلطنت شان را برانداخت.

پارسوا - پارسواش

فارسی‌ها

در فصل دوم موضوع مهاجرت قبایل «پارسوا» مانند «امادی» از کانون آریائی باختر مرکز آریائی قدیم بطرف غرب واستقر از آنها در جنوب خاگ‌های مدیا گذشت ایشان به ترتیبی که در صفحات بیشتر شرح دادیم مانند مادها از ۶۵۰ ق م تا ۸۵۹ ق م تقریباً دو قرن تحت سلطه و حاکمیت آشوری بودند. سپس مادها برایشان سلطنت کردند تا اینکه از تحت نفوذ آمریت آنهاهم خلاص شده و به تشکیل سلطنت پرداختند و تمام خاگ‌هایی که عبارت از ایران کنونی باشد بنامشان معروف شد. پارسوا یا قبایل وعشا بر مرز بو طه خود که بابان نیز از آن بحث خواهیم نمود در میان عناصر بومی سیاه پوستانی که تاحال بقایای آنها در امتداد سواحل فارس موجود است و بعضی اقوام دیگر منتشر شده و قرن‌های طولانی بدین نام در نشان به حیات مالدار و زمین‌داری در قریه‌های خود زندگی داشتند. همان طوریکه در مورد مادها ذکر کردیم راجع به نام و نشان وهست و بود پارسوا منابع صاف آریائی سرودهای ویدی و اوستائی چیزی نگفته و مجبور هستیم که به کانون سامی و کتیبه‌های شاهان آشوری مراجعه کنیم.

منابع آشوری که با راول در حوالی قرن ۹ ق م ازین قوم نام میبرد ایشان را بنام «پارسوا» ذکر کرده و از خلال نگارشات کتیبه‌های آنها معلوم میشود که ایشان دسته دسته و عشیره عشیره بودند. اولین پادشاه آشوری که نام ایشان را میگیرد «سلمانسار» یا «شلم نسر دوم» است و میگوید که در ۸۳۳ از ۲۷ نفر سران پارسوا باج گرفت. دفعه دیگر

در زمان نیکلت بیلسردوم ۷۲۷-۷۴۵ قم تذکاری از یارسوا بمیان آمده
 مشارالیه بعد از اشغال شهرهای مادی Madai (مادی) اراضی یارسوا را هم اشغال
 کرد. سپس «اشر هادون» Esarhadon بر یارسوا و خاک مسکو نه شان تسلط
 یافت و قراریکه منابع عبرانی شهادت میدهند مشارالیه یارسی ها و «دی ها» Dai
 یعنی داهها Dahas را به Samaria «ساماریا» نقل داد چون قبایل یارسوا در موقع
 اعتلای اشوری و در نظر پادشاهان آنها به مراتب از قبایل مادی اهمیت تر بود
 و آنقدر واجد قوا و نیرو و اهمیتی نبودند که پادشاهان مغرور آشور به مطیع
 ساختن سران و باج گرفتن امرای آنها فخر کنند یا وجود تهاجمانی که بر خاک
 ایشان کردند و ۲۷ سر کردگان آنها را مطیع نمودند آنقدر زیاد در کتیبه
 های خود از آنها حرف نزدند و ایشان را همیشه تحت الشعاع و در ضمن شاخه
 بزرگتر و قوی تر «مادی» قرار داده اند چون ما در ااز نقطه نظر بعضی عوامل
 نژادی، خواص روحی و تشکیلات زندگی و روحانی و غیره بر یارسوا برتری
 داشتند و قیمت های حاصل خیز و آبادتر هم نصیب آنها شده به نظر اشوری ها
 مادها نسبت به یارسوا مهم تر می آمدند و به عشایر اقوام اخیر الذکر چندان
 اهمیتی نمیدادند. قبایل یارسوا بعد از تحمل دوره سلطه آشور مدت دیگر
 مطیع امر شاهان مادها شدند زیرا از زمان فرادرس (۶۳۳-۶۵۵ قم)
 دومین پادشاه ماد که ایشان را مطیع ساخت تا اخیر دوره سلطنت استیا گ یارسی ها
 تحت سلطه و نفوذ سیاسی مادها بودند و از روی مدنیت همان نفوذ اشوری بود
 که چند قرن بصورت مستقیم و مدتی هم با مادها بصورت غیر مستقیم و بالواسطه
 آنهاوزندگانی شان را زیر تاثیر گرفته بود.

مخامنهشی و دیگر عشایر و قبایل یارسوا: بیشتر ذکر کردیم که یارسوا هم
 عشیره عشیره و قبیله قبیله بودند و بشکل قبیلوی حیات بسر می بردند. «اکزنفون»
 Xenophon تعداد قبایل آنها را ۱۲ و هرودت ۱۰ می نویسد که شش آن

مسکون و زمین دار بودند و چهار دیگر حیات بدوی و کوچی بسر می بردند.
و قرار ذیل اند : شش قبیله اولی :

پاسار گاد - مرفیان - ماسیبیان - بانثالیان - وروسیان - کرمانیان .

چهار قبیله کوچی : دائی ها Daans ، مردمان Mordian درویک ها Dropicans و ساگارتیان Sagartians چون قبایل مذکور بازار حیث درجه و اهمیت بین خود فرق داشتند ، مهمترین آنها سه قبیله اول الذکر پاسار گاد ، مرفیان و ماسیبیان بودند و در میان اینها هم قبیله پاسار گاد بر دیگران برتری داشت . تا گفته نمایند که « پاسار گاد » تنها اسم قبیله نبی بلکه اسم اولین پایتخت آنها هم بشمار میرود که « استیفن » بیزانسی آن را « پاسار گادی » خوانده ، و خیمه گاه پارسیها ترجمه نموده و شکل اصلی آن شاید قراریکه « کنتوس کرتیوس » Quntus curtius میگوید پاسار گادی Parsagadae بوده باشد (۱) که محل آن را در مقام « مرغاب فارس » تعیین نموده اند .

بهر حال « پاسار گاد » مهمترین قبیله پارسوا است و هخامنشی عشیره کوچکی ازین قبیله است که از میان آن شاهان پارس ظهور کرده اند و اصلاً هخامنشی هم اسم رئیسی بوده که عشیره اش هم بنام او شهرت یافته است .

وضعیت هخامنشی ها پیش از سیروس : بیشتر ذکر شد که قبایل پارسوا مدنی تحت سلطه اشوری و بعد از عصر فراورتس تحت نفوذ و امریت مادها آمدند . از وضعیت قبایل پارسوا درین دوره ها چنین معلوم میشود که برخلاف ماد برای احراز آزادی و تشکیل حکومت اقدامی ننکرده و خصوصاً بعد از اینکه امریت و اداره بدست شاهان ماد افتاد پارسها سراسر منقاد و فرمان بردار بودند تا اینکه کوروش بواسطه استیلاک سلطنت ماد را بر انداخته و سلسله هخامنشی را بنیاد نهاد .

(۱) صفحه ۲۱۰ جلد اول « راولسن هرودت » لندن ۱۸۶۲

(۳۰۰)

میگویند که قبایل پارسوا پیش ازینکه به سلطنت برسند کارهای قبیلوی خود را بصورت یک جرگه قومی و قبیلوی اداره میکردند و بعد ازینکه صاحب تشکیلات اداری شدند باز هم قوه اجرائیه بدست هفت نفر اعضای قبایل هفت گانه بود که یاسارگاد در میان آنها مقام مساوی با دیگران داشت. پسان با مرور زمانه نماینده قبیله یاسارگاد در میان سایر اعضای قبایل و عشایر مقام اولیت حاصل کرد و هخامنش نام رئیس عشیره کوچک یاسارگاد امتیاز سلطنت محلی را به خاندان و عشیره خود مخصص نمود رؤسای قبایل دیگر اگر چه مطیع او شدند باز هم دارای بکعده امتیازاتی بودند. حق مشوره در امری داشتند و در هر موقع نزد شاه رسیده میتوانستند راجع به شخصیت مهم هخامنش و اینکه چطور به پایه نفوذ رسید چیزی در دست نیست. تنها میتوان گفت که قبایل متفرق و پیریشان پارسوا را جمع کرده و در اصلاح روابط آنها با مادها کوشش کرد آریقی هم که داشته کاملاً جنبه محلی داشت که در یک علاقه بسیار خورد محدود بود چنانچه این وضعیت مدت ها بعد از هخامنش تا زمان سلطنت سیروس که اولین مرحله تاریخی هخامنشی است درام نمود و چند نفر شاهان محلی تا زمان قبل از کشف کتیبه «نابونید» شاه بابل نام و نشان و هست و بود شان را کسی نمیشناخت و از روی «لوحه سیاه» پادشاه موصوف بنام «چشیش» و «کوراخ» و «کموجیه» بمیان آمدند از جمله همین رؤسای قبایل با امرای محلی بشمار میروند که هیچ ماخذ دیگر از ایشان سراغی نمیدهد و همین اشخاص است که بعضی افسانه سرایان نظر به عدم معرفت تاریخی به شاهان کیانی نسبت داده و کارنامه های دودمان کیانی را که خانواده کاملاً علیحده و از سلاله پادشاهان مقتدر مرکز آریانای قدیم میباشد و عن حیث زمان و مکان ما بین آنها فاصله بعید است به چشیش ها بکعده امرای محلی نسبت میدهند. بهر حال از «هخامنش» رئیس قبیله که هخامنشی ها بنام او یاد میشوند تا زمان ظهور سیروس یا کوروش کبیر تاریخ

هخامنشی ها چندان روشن نیست و امرای آنها سراسر جنبهٔ محلی داشته و با کوروش اصل مرحلهٔ تاریخی آنها شروع میشود و چون خود سیروس هم در چند سال اول سلطنت تنها شاه علاقهٔ «شوش» و پسان نژاد فارس خوانده میشد آنچه را که به دوره‌های پیش از او نسبت دادیم بخوبی تأیید میکند.

سیروس و احفاد او : عصر تاریخی :

با استیلاگ آخرین شاه ماد و افسانه هائی که هرودوت نقل میکند دیده شد که چطور سلطنت از «ماد» به «پارسوا» منتقل شد. از دختر «استیلاگ» مادی و «کمبوجیه» پارسی شوهرش 'پسری تولد شد موسوم به «سیروس» که خلاف آرزوی پدر کلانش استیلاگ کشته نشده و در خانه «هریباژ» کلان شده میگویند که روزی پدر کلانش او را در میان اطفال شناخته از «هریباژ» سخت رنجید و به عنوان انتقام 'فرزند او را مخفی بدست آورده و گوشت او را در ضمن مهمانی به او خوراند و در آخر مجلس سرواعضای او را به پدرش نشان داد. «هریباژ» اگرچه بظاهر چیزی نگفت بدل کدورت زیاد نسبت به شاه ماد پیدا کرده و با سیروس که جوان شده بود بنای دوستی و مکاتبه را گذاشت و او را بجنگ شاه «ماد» تحریک کرد و از میان خود ماندها برای او طرفدارانی پیدا کرد. و چون در ۵۵۳ سیروس با قشونی به شاه ماد حمله کرد و استیلاگ غلظی دیگری نموده برای مقابلهٔ سیروس قشونی بدست «هریباژ» دادا خیرالذکر که منتظر ورود چنین روز بود با سیروس همدست شده هر دو به اتفاق هم در ۵۵۰ ق م سلطنت مادها را برانداختند و «هریباژ» تمام قشون ماد را با به سیروس تسلیم نمود.

سلطنت انشان با سوزیان یا شوش : واقعهٔ تسلیم شدن استیلاگ و کامیابی سیروس اولین و هلهٔ حقیقی تاریخی هخامنشی است که وقوع آنرا کتیبهٔ «نابونید» تأیید میکند و ازان واضح استنباط میشود که سلطنت هخامنشی درین وقت محض یک حکومت محلی بوده و دایرهٔ وسیعی نداشت زیرا سیروس در ۵۴۹ بعنوان شاه

(۳۵۷)

«انسان» یا «سوزیان» یاد شده و تمام منطقه حکمفرمایی او عبارت از علاقه شوش بود و پس این وضعیت تا زمان فتح اکتانانا (همدان) در ۵۵۰ دوام کرده و بعد آن سیروس در ۵۴۶ «شاه پارس» خوانده شده و معلوم میشود که در عرصه سه سال دایره نفوذ او از سوزیان به فارس سرایت کرده است.

وقایع محاربات هخامنشیها با مادها که در بابل و لیدی بودند زیاد است و از آن در اینجا صرف نظر میکنیم همین قدر متذکر میشویم که سیروس بزرگ ایشان غالب شده و اراضی متعلقه شان هم به تصرف هخامنشیها درآمد. آنکه سیروس به طرف شرق به تهاجم خاکهای آریانا متوجه شد و ۶۰۵ سال از ۵۴۵ تا ۵۳۹ مصر و جنگ با قوا و نیز وی ملی مملکت ما بود تا آخرین حیات خود را بر سر آن باخت چنانچه شرحش بیان می آید.

حوادث اخیر سلطنت سیروس خیلی پرمهنگامه و اضطراب بخش بودا گرچه موسس خاندان هخامنشی آخردر طی جنگ های کشورها بقتل میرسد لیکن جزئیات پوره معلوم نیست که در کدام گوشه آریانا کشته شده است.

ستز باس Cetesias می نویسد که سیروس در جنگ «در بیک ها» که پادشاه آنها «امورایوس» نام داشت کشته شد مشارالیه شرح این حادثه را چنین مینویسد که سیروس چون با سواره نظام خود بر آنها حمله کرد در بیک ها را محصور نمودند و یکی از ایشان تیری بر او افکندند و هلاکش نمود. رپسن Rapsan در بیک ها را قومی میدانند که در سرحد افغانستان و هند مسکون بودند هرودت میگوید که سیروس از دست مساجت ها در شمال اکسوس کشته شد. بهر حال واقعه هرطور بوده سیروس در جنگ های اقوام سلحشور آریانا یا در علاقه سمت شرقی و یا در شمال مملکتها بقتل رسیده است.

کمبوجیه: بعد از قتل سیروس کمبوجیه با کمبیز که در زمان حیات پدر هم در امور مملکت داری با او شریک بود در ۵۲۹ بجای پدر نشست ولی پاتوسیبه ها

(۳۵۸)

که نموده بود پسر دیگرش که از کمبوجیه خور دتر بود و باردیا نام داشت و مورخین کلاسیک او را سمرویس گویند و حکمران اراضی مفتوحه خوارزم یارتیا - کرمانیا بود کما فی السابق بجای خود نایب الحکومه ماند بزبان دیگر اگرچه شاه رسماً کمبوجیه بود اراضی مفتوحه سیروس بدست دو پسر او اداره میشد . چون این دو برادر با یکدیگر اعتماد نداشتند و از نفوذ یکدیگر می ترسیدند کمبوجیه وقتی که به مصر قشون کشی داشت از ترس اینکه مبادا باردیا در شرق در خاک های متصرفه مذکور اعلان سلطنت کند او را مخفیانه طوری در ۵۲۶ بقتل رسانید که حتی مادر و خواهران او هم خبر نشدند و آننگاه روانه مصر گردید .

قراریکه هرودت می نویسد یکنفر مغ موسوم به گوماتا Gaumata که خیلی به باردیا شبیه بود از مصروفیت کمبوجیه به مصر و کشته شدن سری «باردیا» استفاده نموده بنام باردیا اعلان شاهی نمود . کمبوجیه از اضطراب خبر این واقعه خود کشتی کرد و گوماتای مغ چندی حکومت نکرده بود که سراو کشف شده مردم براو شوریدند و او را هم بقتل رسانیدند .

داریوش و اخفا داو : چون قبل از داریوش از نقطه نظر اداری دولت هخامنشی اساسی نداشت و قتل باردیا و گوماتا در آن هرج و مرج بیشتری تولید نموده بود مردمان اراضی مفتوحه در هیچ نقطه ای از سلطه و حکومت آنها خوش نبوده در صدد احراز آزادی بودند .

داریوش بعد از آرام ساختن نقاط فوق جنگ هائی با سیتی ها با اسکائی ها هم نمود و این اقدام کار او را بطرف غرب کشال تر ساخته با یونانی ها در ولایت تراس Thrace و مقدونیه مصادف ساخت که تذکار و قابع آن خارج نگارشات ماست .

داریوش به تعقیب خط حرکت سیروس بطرف شرق در آربانا فتوحات مزیدی

(۳۵۹)

کرد که در ذیل واقعات عصر داریوش علیحده می آید .

باقی احفاد او: بعد از داریوش اول پسرش خشایارشا که یونانیان بنام اگزرسس یاد نموده اند در ۴۸۵ ق م به سلطنت رسید و عسکر بزرگی برای جنگ یونانی ها فرستاد و پایتخت آنها را آتش زد و انتقام گیری یونانی ها در زمان اسکندر از همین جهت شروع شد بعد از خشایارشا پسرش اردشیر اول ۴۶۱ سال سلطنت نمود درین وقت شخصی موسوم به ویستاسیه یا هشتاسیه در باختر دعوی سلطنت کرد این شخص بلاشبه از احفاد عمان دودمان نجیب باختری است که سلطنت باختر و کل آریانا قرن های متوالی ارث پدران او بود و هیچگاه در دوره تسلط یونانیان او و عثمانی او آرام ننشسته بودند ویستاسیه نه محض اعلان پادشاهی کرد بلکه قوه کافی هم از هموطنان خود تمرکز داده بود چنانچه اردشیر وقتی که برای مقابله او به طرف باختر آمد مخار به مدت دو سال طول کشید و آخر بازرنگ دفعه دیگر جنگ به مفاد دشمن تمام گردید و ویستاسیه کشته شد .

بعد از اردشیر اول بگ پسرش بنام خشایارشا دوم مدت ۴۵ روز و بعد از او برادرش اوکس Oechus نام به عنوان داریوش دوم در ۴۲۴ ق م و سپس اردشیر دوم و سوم و بالاخره داریوش کدومانوس Codomannus بعنوان داریوش سوم در ۳۳۶ ق م به سلطنت رسید .

درین وقت که جام سیر اهالی مفتوحه لبریز شد بود و شاه هم شخص سست عنصر و بی اراده بود ضعف عمومی در ارکان دولت هخامنشی مستولی شد . با وجودیکه حکام نقاط مفتوحه آریانا همه از نجای خود کشور بود باز هم در دوره سلطنت هیچ یک از شاهان هخامنشی نبود که میلان به سر کشی و احراز آزادی نشان نداده باشند تا اینکه بالاخره عصر داریوش سوم فرا رسید . درین وقت حکمرانان و لایات مفتوحه به اندازه قوا و نفوذ پیدا کرده بودند که حکمرانی و اداره در خانواده های آنها ارثی شده بود و حکومت مرکزی هخامنشی آقدر توانائی نداشت که

(۳۶۰)

ایشان را بر طرف کند. پنجاب - سند کاملاً از تحت ساطه بیگانه خلاص شده بود در نقاط مختلف آریانا امرا هر کدام 'مخصوص' 'بسوس' حکمران باختر اقتدار و حیثیت بلندی پیدا کرده بود و این وضعیت حتی در خود خاک‌های مدبا و فارس در اراضی نزدیک بحیره خزر دیده میشد.

درین وقت واقعه بزرگ دیگری در غرب یعنی در یونان نشئت کرد که در نتیجه آن دولت هخامنشی بکلی از بین برداشته شد بعد از اینکه فیلیپ در سال‌های ۳۳۶-۳۵۹ ق م مقدونیه را بر سایر ولایات مرکزیت داد در ۳۳۷ مجلسی از نمایندگان تمام ولایات تشکیل نموده یونانی‌ها را به جنگ هخامنشی و انتقام گیری از ایشان تحریک نمود. اگرچه عساکر برای تمهیل این نظریه در حیات خود فیلیپ آماده شده بود لیکن مشارالیه درین ضمن بقتل رسیده و قشون یونانی به سرکردگی پسرش اسکندر داخل خاک هخامنشی شد بعد از دو سه مقابله مختصر قوای هخامنشی از هم پاشیده و داریوش سوم سوی باختر فرار نمود درین وقت فرمان روایان باختری 'هری' در انجیانا بهم متفق شده و جنبش بزرگ ملی سرتاسر آریانا را فرا گرفته بود داریوش در سرحدات کشورها در هیرکانیا به این جنبش برخورد و از دست بسوس رئیس قوای ملی کشته شد بسوس پس از 'دارای سوم' به باختر برگشته و اعلان سلطنت نمود.

آریانا و شاخه‌های هخامنشی‌ها

در فصل گذشته دیده شد که باختر مرکز آریانا نام قدیم همان طور بود که کانون ساق نژاد آریائی بود و مدیته و تهذیب آریائی در اینجا نشو و نما یافت اولین نظام سلطنتی آریائی هم در اینجا بمیان آمده و قرن‌های متوالی در زمان حکمرمائی دودمان یازا دانا (بیشدادیان) و کوری (کیانی) و اسپه و بعد ها همیشه باختر مرکز مقتدرترین سلطنت آریانا بشمار میرفت و زمانی که این سلاله‌های باعظمت و جلال در آریانا حکمرمائی داشتند قبایل ماد و پارسوا باعشایر و شاخه‌های خورد و ریزه خود مثل یاسارگاد و هخامنش و غیره اول به زندگانی ده نشینی و قبیلوی و بعد به اسارت اقوام سامی می‌زیستند و شاخه‌های پارسوا که هخامنشی هم در آن جمله است مدت دیگری مطیع مادها بودند.

در زمانیکه هخامنشی‌های قبیله یاسارگاد به ترتیبی که ذکر شد به اقتدار رسیدند سلطنت در آریانا سقوط نکرده بود بلکه کما فی السابق دامنه آن دوام داشت و همیشه آریانانارهایشگاه مردان و زما مداران بزرگ بوده و حتی معاصر خود هخامنشی و بعد از ایشان در زمان هنگامه اسکندر حیات داشتند نیرومند و قوی بودند، نفوذ و اعتبار داشتند، حکمرمائی و آمریت می‌نمودند چنانچه ۶۰۵ سال جنگ‌های سیروس، و چندین سال، محاربات داریوش و ۴ سال مقاومت و مقابله با قوای مقتدر یونانی که هخامنشی‌ها یکسالی هم دم آنرا گرفته نتوانستند بزرگترین شاهد این مدعا است ولی چون منافقان مدارک صحیحی عجالتاً در دست نیست که بصورت مسلسل نام و کارنامه‌های هر کدام از شاهان آریانا را ذکر کنند مسئله قدری در تاریکی مانده است و نباید تصور شود که هخامنشی‌ها بدون مقابله با کدام پادشاه و حکمرمائی

داخل آریانا شده است . طبیعی نیروی شاهان مقتدر آریانا مقارن زمین
هخامنشی ها ضعیف شده درین شبهه نیست و اگر اینطور نمیشد چرا هخامنشی ها
جری میشدند ولی بلکنر ازین رفته بودند چنانچه صحت این وضعیت را عکس العمل
هائی که در مقابل آنها جماعت آنها بعمل آمد تأیید میکند .

○ ○ ○

از میان شاهان هخامنشی آنکه اول به فکر نهانجام خاک آریانا افتاد سیروس
است که بعد از یک رشته محاربات بطرف غرب در بابل ولیدی بجانب شرق فارس
رخ نموده بنای تاجوز را بر خاکها گذاشت . جزئیات حملات سیروس
و مقابله های زمامداران و نیروی ملی ما پوره معلوم نیست روی هم رفته اینقدر
میتوان گفت که وطن داران مادر مقابل متهاجم ۶۰۵- سال دفاع کردند
و این اشاره خودش واضح نشان میدهد که نسبت به اراضی غرب فارس مثل بابل
ولیدی و غیره نیروی مقابل آریانا قوی تر بود تا توانست دشمن را ۶۰۵ سال
مشغول سازد . مورخین می نویسند که سیروس در محاربات شرقی دچار مشکلات
زیاد شد بهر حال باحتر در انژیوان - سنا کیدیا - کندار تیس (۱) یعنی باحتر سیستان
هزارهجات - کندهارا بدست او مفتوح شد . سپس براسکائی ها که در « ساکتاناه »
سیستان بودند هم دست یافت و از آنجا به مکران بلوچستان توجه نمود
و در قسمت های ریگستانی جنوب غرب سیستان تلفات زیاد داد .
میگویند که سیروس در حمله کاپیساتلفات زیاد داد و از غیظ در خرابی آن
کوشش زیاد کرد . پوره معلوم نیست که در کاپیسا که بر علیه سیروس مقابله میکرد
چون این محل پیش از هخامنشی نازمانه های کوشانی هامرکز صفحات جنوب
هندوکوه بشمار میرفت احتمال زیاد میرود که یکی از پادشاهان محلی در آنجا
مرکزیت داشته و در مقابل سیروس استادگی نموده باشد .
بهر حال سیروس هخامنشی در کاپیسا مقاومت خیلی شدیدی دیده و این مقاومت

در مقابل موسس دولت هخامنشی بدون اداره کدام سر کرده و پادشاه مقتدر نمیشود
اگر چه سیروس حاشیه غربی و بعضی حصص صفحات شمال و حتی قسمت های
جنوب شرقی آریانا را هم فتح نمود ولی این فتح به قیمت جان او تمام شد
یعنی با «در بیک ها» که پس ایشان را از طوایف شرقی آریانا میدانند او را بضررب
تیری هلاک ساخت و با در صفحات شمال در مرغاب کشته شد

بوره معلوم نیست که بعد از سیروس نازغان داریوش وضعیت هخامنشی ها
در آریانا چگونه بوده از قشون گشی های مجدد داریوش و جنگ های چندین
ساله او معلوم میشود که فتوحات سیروس نتوانست سلطه هخامنشی را در آریانا قائم
سازد چنانچه تا آخر با او جنگیدند و او را کشتند بعد از مرگ آسا و طبیعی آمریت
بدست شاهان محلی بود اگر چه با دیاسیر کوچک خود را هم زمانی تائب الحکومه
ساخته. دلی مناقشه هائی که ما بین او و برادرش بود به آرامی خاطر حکومت
توانسته. خود امرا و ره ساری محلی تمام اقتدار و نفوذ را در دست داشتند تا اینکه
شاهی فارس به داریوش اول رسید.

مشکلاتی که برای داریوش در تمام نقاط مفتوحه و معصوم سا در آریانا عرض
اندام نمود بیشتر اشاره شد لشکر گشی های او دفعه دیگر در آریانا ثابت میکنند
که تنها جمات سیروس جز آمد و رفتی درین کشور کوهستانی نبود که بس رفتن
آنها صورت نگرفت داریوش با لشکر گشی های خود دامنه فتوحات را نسبت
به سیروس وسعت بخشید و علاقه سند را نیز فتح کرد. میگوید داریوش تحت
ریاست بکتفر یونانی موسوم به سیلاکس Syllax هبثی فرستاده بود که از راه
دریای کابل به سند واصل شد و معلومانی در دلتای سند بدست آور دند
برای اینکه باشند گان آریانا بیشتر مزاحم او نشوند خاک ملکت را بیک عده
ولایات تقسیم کرده و در هر کدام حکمرانانی چه از طرف خود و چه از میان خود اهالی
برگماشت و باج و محصولانی بر هر حصه علیحده تعیین نمود. این وضعیت در زمان
اولاده او خشایار شاه وارد شیرا و غیره نازمان داریوش سوم دوام داشت.

فصل پنجم

حصه اول

لشکر کشی های اسکندر

از مقدونیه تا هابرهاکانیه

اسکندر مقدونی: اسکندر پسر فلپ دوم و فلپ پادشاه مقدونی بود. مقدونیه در قسمت شمالی شبه جزیره بالقان در شمال یونان واقع و دارای جلگه های وسیع و کوهستان های رفیع می باشد. منطقه کوهستانی جای پرورش گله ورمه و جلگه ها موضع کشت و زراعت است. مردمان مقدونیه قوی البنیه و تنومند اخلاق شان خشن و درشت و سلحشوری شان بیشتر بود از یونانی ها ایشان را از خود شمرده نیمه وحشی می خواندند.

فلپ مردی لائق و کار آگاه بود. بزودی مملکت خود را از اضطراب و نشویش رهایی بخشیده بنیه شان را قوی گردانید. چندین سال بعد بنابر حمایت مقدسات یونانی در دل یونانیان جای گرفت. و مقصدش این بود که خود را سپهسالاری کل یونان برگزیند. باین مقصد در محل «کرونه» بنابر رخ ۳۳۸ ق م بر آتنی ها غالب آمد و پرچم استقلال یونانیان بآین کرده شد. در نتیجه پادشاه مقدونیه پادشاه کل یونان معرفی گردید. در پیشنهادی که بنا بر لزوم جنگ با آسیانمود موفق شد و نمایندگان جمیع بلاد یونان او را سپهسالار خود خواندند.

فلپ تدارکات حمله بر آسیا را در سال ۳۳۶ ق م تمام کرد و جنرالهای خود را کماشت که شهرهای یونانی را در آسیای صغیر از اطاعت پادشاه فارس رهایی بخشند. ولی خودش نتوانست که باین آرزوی خود برسد و در یک جشن باشکوه بافتخار سپهسالاری کل یونان که نصیب او شده بود بدست یک نفر یونانی

(۳۶۵)

گشته شد . گویند که منشأ قتل او زنتس اولمیباس و اسکندر پسرش بوده .
 اسکندر بعد از مرگ فلیپ بر جایش نشست . مشارالیه سومین اسکندری است
 که پادشاه مقدونیه شده . تولد او در شهر یلادر سال ۳۵۶ ق م اتفاق افتاد پدرش فلیپ
 پسر «امین تاس سوم» مقدونی و مادرش المیباس دختر (نه اوپ تولم) Néoptolème
 پادشاه مردم مواس Mollosse بود که خود را از احفاد آشیل Achille یهلوان
 افسانوی یونان می دانستند . و چون شاهان مقدونی خود را از نژاد هر کولس نیم
 ربا لنوع یونان میخوانند لذا نسب اسکندر از روی اساطیر از طرف پدر به هر کولس
 و از طرف مادر به آشیل می رسید . اسکندر در سال ۳۳۶ ق م بر تخت نشست
 و درین وقت سنش به بیست بالغ می گردید .

اسکندر جوانی بود پست قامت ، سفید پوست ، قوی الاعضا ، بینی ما نند
 بینی عقاب و چشمهای مختلفاللون داشت . نگاهش با نفوذ و ذکی و فوق العاده عصبی
 بود . موسیقی را دوست داشت و اشعار هومرا را بر همه شعرا ترجیح میداد . در
 عسکرت ذوق خاصی داشت و سوار کار ماهر می بود .

مردم اعتنائی با او نداشتند و او را بچه می بنداشتند و لی اسکندر نطقهای جذاب
 نموده و در دل ایشان جای گرفت . بعضی هارا که سر از اطاعت او کشیده بودند
 معطیع ساخت . و بعد از آن با ترتیباتی که پدرش گرفته بود بطرف مشرق
 قشون کشی نمود .

دولت هخامنش : در مشرق پادشاهی سلسله هخامنش روبرو ال بود و داربوش
 سوم پادشاه فارسی چندی قبل از مرگ فلیپ پادشاه شد . بعد از دارا و خشایارشا
 امور ملک بدرستی پیش نرفته بود و اقتدار هخامنشیان محکوم به فنا بود . داربوش
 اطلاع داشت که دولت او با چه خطری مواجهه است . اما مرگ فلیپ او را راحت
 ساخت و دشمن را حقیر شمرد . اصلاً هم این مرد روح جنگ آوری نداشت
 و در چنان موقعیکه دولت هخامنش دچار بحران بود بایستی کسی اداره کشور را

بدست میگرفت که سلحشوری و فعالیت بیشتر از آرام طلبی میداشت. همین سهل انگاری بود که نه تنها دولت او بلکه مملکت ما را هم باخطر اسکندر مقدونی مواجهه ساخت. غلطی های بزرگی که از او سرزد او را بدبخت ترین شاهان پارس گردانید. البته جای انکار نیست که بعد از خیر یافتن از قشون کشی اسکندر سپاه اجیری از یونان گرفت و هم در تعداد عسکر داخلی افزود ولی همه سپاهی لشکر بودند نه مردان جنگی.

قشون کشی اسکندر: اسکندر از هیبوات گذشت و در جنگ گرانیکس بر سپاه داریوش فائق شد. گرانیکس در یونانی است در شمال غرب ترکیه امروزه که در بحیره مارمیرا می ریزد. این جنگ بسیار شدید و نزدیک بود که خود اسکندر نیز کشته شود ولی سرداری موسوم به کائتوس سر وقت اوردید و حیات اسکندر را از خطر وارها نید.

جنگ دیگری که بین یونانی ها و فارسی ها واقع شد در موضع اسوس بود درین جنگ داریوش خودش فرمانده قشون بود. در ترتیبات جنگ داریوش فکر نکرد و شکست خورد. تمام بار گناه شاهی بدست اسکندر رسید.

بعد ازین محاربه اسکندر شهر (سور) را که از شهرهای تجارنی و مهم فنیکه بود گرفت و چون اهالی از خود مردانه دفاع کرده و اسکندر و لشکر پایش را چند بار مابوس ساخته بودند مورد غضب او قرار گرفتند حکم قتل عام داده شد مردان بقتل رسیدند و زنان و اطفال برده وار فروخته شدند.

اسکندر از اینجا متوجه مصر گردید. مصریان که از حکومت هخامنشی خوش نبودند مقدم او را گرامی شمردند و اسکندر بدون جنگ مصر را تصاحب کرد. اسکندر در مصر تابع معبد آمون رفت و در داخل معبد اظهار احترام و عبودیت زیاد کرد و بنا بر توطئه خودش کاهن معبد او را پسر آمون خواند و این لقبی بود که سابقاً فراغنه مصر داشتند. بهر حال همین خطاب کاهن معبد آمون بود که

مومی الیه پساها هنگامیکه در مملکت هارسید ادعای الوهیت کرد .
 پادشاه هخامنشی خوب خود را باخته بود و آرزو داشت که اسکندر با او
 صلح کند و همینکه اسکندر به طرف موصل پیش آمد موسوف بوحشت افتاده
 طالب صلح شد و حاضر گردید که سلطنت موروثیها با اسکندر قسمت کند و حد
 فاصل دولت خود و دولت اسکندر را رود فرات قرار داد . این بی دست و پایی
 داریوش سکندر را بیشتر قوت داد و بر فتح مذهبش ترساخت و خواهنش
 داریوش را رد کرد . داریوش ناچار آمادگی جنگ دید و از هر طرف استعداد
 جست . و جمیع عساکر و معاونین خود را در بابل احضار نمود و خود در فکر
 اسلحه و اصول جنگ شد .

در موقع عبور اسکندر از رود دجله فارسیان بسیار غفلت کردند و گرنه عسکراو
 در آن موقع بوحشت در افتاده بود .

میدان جنگ گوگاملا بود که محلی است قریب شهر موصل جنگ شروع
 گردید و هر دو لشکر بر روی هم افتادند در اوائل معلوم میشد که داریوش غالب
 خواهد آمد ولی اسکندر مانند جنگ ایسوس خود را بیدار بوش رسانیده ژوینی
 بطرف او افتند این ضربت با اوصابت نکرد ولی عرابه ران او را سرنگون ساخت
 در میان فراوان مهمه بیچید زبر ایندا شدند که این ضربت بخود داریوش
 رسیده است و شکست از يك صف بصف دیگر سرایت کرد . داریوش هم بدون آنکه
 کاری کند فرار کرد . این جنگ شکست قطعی بود که بر فارسیان وارد آمد
 و کلیم دولت هخامنشی جمع کرده شد .

اسکندر در گرفتن سرزمین فارس هیچ مانع ندانست . مواضع را یکی پس
 از دیگر گرفت تا اینکه به برسی پولس رسید و اهالی را بکشت و اسیر ساخت
 و چون درین اوقات مانعی برای خود ندید بیشتر مجالس داده نوشی ترتیب میداد
 در یکی از مجالس های عیش و نوش تائیس نام يك زن آتنی اراو خواهنش کرد

(۳۶۸)

که اجازه بدهد تا او بادست خود در قصر خشبارشا آتش اندازد. چه این قصر همان شاهی است که بیکی از شهرهای آتنی (۱) آتش افکنده بود. خلاصه در شب فرازیدی که حکایت آن در افسانه ها جای گرفت واقع گردید. اسکندر مشعلی افروخته بدست تائیس داد و خودش او را در بغل گرفته بلند نمود و باینصورت زبانهای آتش را تماشا نمودند.

مرگ داریوش سوم: اسکندر بعد از آن در تعقیب داریوش افتاد. زیر میدانست که تمام ساختن کار داریوش تحکیم چهارنداری اوست. از اینجهت در تلاش شده و پادشاه فارس را دنبال نمود. داریوش از اول وقت اسکندر را بر خود غالب پنداشته و روحاً تسلیم قدرت او بود لذا نمی توانست اقدامی صحیح بگیرد. بر هر کاری که میخواست بکند اطعینان نداشت. چاره نمی جست و بیچاره محض بود.

بسوس حکمفرمای باختر از دشمنان خطرناک دولت هخامنشی بود و برای اینکه وجود این دولت را که دشمن می پنداشت از میان بردارد موقع خوب یافت و سرداران دیگر مانند بارسائتمس حکمران در آنکیاناوارا کوزیا و نابارزاس جنرال کارد شاهی با او متفق شده داریوش را بکشند (۱) و باینصورت خطری را که از دولت هخامنشی تصور میکردند برداشتنند و در فکر خطر آینده که از مقدونیان و اسکندر آمدنی بود افتادند. از اینجهت بطرف منطقه های خود رفتند تا درصدد آمادگی و مقابله برآیند.

۱- ۱- آکروپولیس Acropolis

۱- داریوش سوم پنجاه سالگی درماه جولائی (۴۴۰) ق م کشته شده.

اسکندر در آریانا

حرکت اسکندر از هایلر کانیه به یارت وهرای و : بعد از فوت داریوش مقدونیان گمان کردند که جهانگیری اسکندر خاتمه یافت . بعد ازین بطرف وطن خود مراجعت میکنند . اما مشا را لیه بعد از با نزده روز توقف در یکی از شهرهای مهم هایلر کانیه که موسوم به زود را کارتا Zudracarta بود در صدد حرکت بطرف شرق شد . اما قبل از آنکه باین کار اقدام کنند لازم بود بر علیه تابورها (Tapurians) یعنی مردان کوهستانی طبرستان فعلی و همچنین بر علیه ماردها Mardians باشندگان حصه شرقی مازندران حمله نماید . امر کرد که لشکریان او در زاد را کات را Zadracatra (استرآباد) جمع شوند . در پنجا بود که بوی خیر دادند که بسوس حکمران باختر تاج شاهی بر سر نهاده و اعلان استقلال کرده . اسکندر از او فوق العاده هراسان بود . زیرا می دانست که او از مدتی در صدد بر انداختن دولت هخامنشی بوده میخواید دولت قدیم آریانا را دوباره سر و صورت ببخشد . خیال کرد که اگر ازین وقت که هنوز دولت او خوب قائم نگردد در فکر استیصال آن بیفتد بزودی قوای یونانی را ازین صفحات خواهد راند و کار مشکل خواهد گردید .

بسوس بزودی بعد از مرگت داریوش پادشاه هخامنشی از راه پارتیا وارد بکتریا نه شد . زیرا میخواست که هر چه زودتر نظم و نسق کشوری مملکت خود را درست کند . سرداران محلی مانند نابار زانیس Nabarzanes ساتراپی بار زانیس Satibarzanes و ارسائتیس باو همراهی نموده و این فکر را تقویه کردند . این سرداران بزرگ حس کرده بودند که کوچکترین غفلت دشمن خارجی را بمملکت ایشان مسلط خواهد کرد . لذا همه باهم متفق شدند . بسوس در

باختر یانه اعلان پادشاهی کرد و سانی بارزاس به آریا (هرات) و بارسانتس
 به درنگیانا (سیستان) برگشتند.
 بنابراین اسکندر زودتر آمادگی حرکت بطرف باختر یانه نمود و از بین
 یارتها گذشته خود را بولایت آری رسانید. چون در شهر سوزیا Susia یعنی
 طوس (۱) که در آن وقت داخل ولایت هرات بود رسید. سانی بارزاس
 حکمران هرات باستقبال آمد. زیرا او به تنهایی نمی توانست باقوای زیاد
 اسکندر مقاومت کند. لذا صلحت در آن دید که فعلاً با او مقاومت ننموده بگذارد
 که در میان گرهستان های بلند افغانستان داخل شود و آنوقت بادیگر متفقین
 جنگ آور کار او را بسازند. اسکندر سانی بارزاس را دو باره بجگو متش
 ایفا کرده اناکسیپ یونانی (Anaxippe) را با چهل کماندار مامور کرد که
 این ولایت را از آزار فسون مقدونی حفظ کنند.

اولین اقدام ملی بر ضد اسکندر: اسکندر چون از طرف حکمرمای (هرای و)
 فی الجمله آسوده گشت میخواست که از قسمت های شمالی این مملکت بسمت
 شمال شرقی بطرف باختر یانه در حرکت آید و در آنجا بابسوس که لباس ارغوانی
 بپوشیده خویش را پادشاه آریا خوانده بود حساب خود را تصفیه نماید. باین
 قرار از هرات بطرف باختر یانه عزیمت نمود. اما بعد از سه چار روز کشف کرد
 که سانی بارزاس بابسوس پادشاه باختر در یک اتحاد است. و علاوه بر آن درین
 چند روز غیبت او مردم آریا بقیادت سردار خود سانی بارزاس بهیچان
 آمده واقدمات بر علیه بیگانگان را شروع نموده اناکسیپ یونانی و همراهانش
 را کشته اند. سانی بارزاس چون اسکندر را از هرات دور دید در سددنیاری
 جنگ گردید قادر اثباتیکه بسوس باو در آویزد خودش از عقب بریونانیان
 کار را تنگ ساخته این آتش را در میدانهای باختر یانه خاموش سازند. برای

۱ - ص ۱۳۴ - ۱۳۵ تاریخ یونان موافق گروت.

(۳۷۱)

اینکه خیر اقدامات او با اسکندر نرسد انا کسپس یونانی و همراهانش را بکشت
و خودش با مردم آزاده این مملکت با جوش و احساسات ملی داخل اقدامات جدی
گردید. چه می خواست که رابطه اسکندر را با ولایات مملکت همسایه (فارس)
و با واسطه با یونان قطع کرده نگذارد ازین راه امدادی یار برسد و با این وسیله
زودتر بهرام ملی و رفع خطر از مملکت خود نائل شوند.

شنیدن این مسئله زیادتر اسکندر را بدهشت دست و گریبان کرد. زیرا او
خود را در میان میدانهای آریانا خیلی دور از مملکت خود (مقدونیه) میدید
که دچار سر نیزه دلیران این محیط کوهستانی گردیده. بنا بر این با سرعت
فوق العاده زیاد از راه رفته بر کشت و بشدت و قوت بطرف آرتا کوانا Artakoana
که شهر مهم آریه بوده آمد. آنوقت اسکندر بخطر ناکی مرقع و غلطی که در رهله
اول نموده بود پشیمان گردید و ناچار در سدد چاره برآمد.

سانی بارزانی چون از سرعت حرکت اسکندر خیر یافت که ۶۰۰ سینه
(۲۰ فرسخ) را در مدت دور و وزنی کرده متوحش شد و با چندی از فدائیان خود هرات
را ترک کرد تا در کدام منطقه دیگر برای راهی مملکت خود آنچه در دل دارد
بساحه عمل بیارد. قسمتی از قشون ملی در حوالی شهر داخل جنگل کوهی شده آراستگر
گرفتند. اسکندر چون نمی توانست برایشان دست یابد امر کرد جنگل را آتش
زند. عده زیادی از سربازان دایر و وطن پرست قربان شدند. همچنان اسکندر
مدستان این نورش را تعقیب کرده قسمتی را از تیغ کشید و قسمتی را در زنجیر
نگاهداشت.

برای اینکه خویش را از دست عکس العمل های اهالی این سر زمین نجات
دهد (آریان الکذامدیه) Arian Alexandria را بنا نهاد که شاید با آرتا کوانا
Artacoana یا یسخت منطقه مطابقت کند (۱). این محل يك قلعهٔ عسکری بود

۱- ص ۳۷ امیر یازمی مقدونی تالیف ژوگی.

(۳۷۲)

و برای بودو باش قشون یونانی ساخته شد. یونانیان برای زنده داشتن نام اسکندر آنرا شهر خواندند و همین معامله را با سایر قلعه‌های نظامی که در دیگر نقاط مملکت ماساخته اجرا نمودند. پروفیسر ولسن آرتا کوانا و اسکندریه آریس Alexandria in Arūs هر دو را با موقعیت هرات منطبق میدانند (۱). «روز» راجع به آن چنین گوید: او (اسکندر) شهری آباد کرد موسوم به اسکندریه آریوروم Alexandria Ariorum یعنی هرات که هنوز یکی از مراکز مهم تجارت آسیای مرکزی است (۲) بارتولد درین موضوع چنین نوشته: مسلمین اسکندر کبیر را بانی هرات و مرو میدانستند در بصورت روایات مورخین یونان راجع به بنای شهر اسکندریه در ولایت آریا موبدداستان فوق‌الذکر است. بعلیموس تحت عنوان آریا متروپوس Aria Metropolis، چنین «ریز بدور خارا کسی» غیر از شهر آرتا کوان یا بتخت قدیم بومی ازین شهر هم نام می‌برند. بدینجهت محل وقوع شهر آرتا کوان بین علما موضوع بحث بود. بعقیده «توماتشک» شهر آرتا کوان در جای ارک هرات واقع بوده که بعدها در زمان سلسله کرت (قرن ۱۳ و ۱۴) با اسم اختیارالدین معروف گردید. (۳)

اسکندر چند روز توقف کرده منظر رسیدن آن قسمت اردوی خود که در تحت اداره کراتیروس Kraterus بود نشست (۴) (Arzacés (ارشک) را بجای ساتی برزنس گذاشته خود قشون خود ملحق شد.

حزکت اسکندر جا نپ سیستان: و فنیکه اسکندر از هرات برون میرفت سر بازان نماز. نفسی که خسو استنه بود و اصل شد نند. اسکندر ز این دسته قشون را داخل عسکر خود کرد. عازم در انگیان

۱- فصل سوم آریانا انیکوا.

۲- تاریخ یونان تألیف د. روز.

۳- آریانا انیکوا.

۴- ص ۳۷ امیر یازمی مقدونی.

(۳۷۳)

با زرانگیا *Zrangiana, Drangiana* گردید. بعضی از مورخین این نام را درانگی *Drangi* و زرنگی «*Zaran gae*» هم نوشته‌اند که عبارت از سیستان حالیه بوده است. سیستان از کلمه ساکاستن *Sakastene* که حصه از زریج بوده برآمده و اکنون بر تمام ولایت زرانگیا تا اطلاق میشود. عرب‌ها سکستان را سجستان خوانده‌اند و پسان هاسیستان گردید.

قشون مقدونی بطرف جنوب جانب یا بتخت زرنگک موسوم به پروفتا زیا *Profthasia* که پروفسر ولسن آنرا پشاوران *Pishavaran* یکی میداند معارض نمود این شهر قدیمی است که در شمال هامون یا دریاچه سیستان بمفاصله ۱۸۰ میل بطرف جنوب از هرات فاصله داشت. زرنگی نام آنرا پرا دایر و فتها زیا یا *Parada-prophthasia* نوشته. بعضی هم هستند که معتقدند پروفتا زیا با فراه منطبق میدانند. انطباق پروفتا زیا با فراه قدری مشکل بنظر می‌آید؛ زیرا بقول اسپیدور (۱) منطقه انبان *Anban* ولایت آری مربوط بدرانگیا نبوده و شهر عمده آن بهر *Phra* است که یقیناً فراه موجوده است (۲) و واضحاً معلوم میشود که این شهر از شهرهای مهم ولایت آریا بوده. بررسی سابق نیز هرگز منطقه زرنگیا یا زافراه میدانند که روی نامی بهمین اسم قرار داشته (۳). بنا بر دلیل فوق معلوم میشود که بهر ادا پر و بهتھا زیا و پر و فتا زیا یا پشا ورن یکی بوده. اسکندر درینجا مقاومتی ندید؛ زیرا حکمران این ولایت که بارسانتس *Barsaentès* نام داشت و برای بدست آوردن استقلال مملکت در مسئله قتل دارا یابوس و ساتی بارزانس عهدستان بوده امیدوار بود که بزودی سر رفته و انتظام منطقه خود را درست کرده بمقابل خطر حمله بیگانگان با برادران دیگر خود

۱- هخامنشی‌ها تالیف کهزاد.

۲- شهر فراه امروزه باشهر فراه دروزفرق داشته و یکی نیست. شهر باستانی اکنون خراب و کسی در آن سکنی ندارد.

۳- تاریخ فارس جلد اول تالیف سایکس ص ۲۶۶

پهلو خواهد داد ، چون در خود هنوز آن قوت را نمید بد که با اسکندر در آویزد لذا سیستان را گذاشت و اقدامات خود را برای موقع مناسب تری محول کرد . در نتیجه اسکندر بر این ولایت مستولی شد ، در همین شهر مهم در آنکیانا بود که تراژیدی فیلوئاس رخ داد . مطالعه این سانسحه که در ماه اکتوبر سال ۳۳۰ ق م روی داده کافی است که خود خواهی ، تکبر و عدم اطمینان اسکندر را نشان بدهد . فیلوئاس از جنرال های بسیار بزرگ اسکندر بوده خودش و پدرش پارمنیو Parmenio از مهمترین اشخاص فتح آسیا شمرده میشدند . اسکندر مدتی بود که از رشادت فیلوئاس می ترسید اسکندر سوء ظنی نسبت باین جنرال خود که در میدان جنگ بهیچوجه از خودش کمتر نبود پیدا کرد و در اثر بد گوئی کراتیرئوس و دیگر جنرال ها که به مقام و جاه او حسد میبردند اسکندر بر آنکیخته شد و حکم اعدام او را صادر کرد اسکندر در موقع قتل این رفیق دلاور خود که در کسب افتخارات او در نظر عالم یونانی خدمات برجسته کرده بود خوب سنجش نکرد و بایر ای اینکه آن همه افتخارات منحصر بخودش بماند بچنین عمل اقدام نمود . پارمنیو پدر فیلوئاس مردی بود از جنرال های بزرگ فلیبیدر اسکندر که بامهارت فوق العاده در جنگ و تجارب متواتر و کسب افتخارات و نام نیک در قشون مقدونی اولین مرد شمرده میشد . یلوئاس که گوید : پارمنیو تنها شخصی بود از رفقای یبیر و مشاورینش که او را بحمله بر آسیا تشویق میداد سه پسر جوانش نیز مانند خودش عسکر شدند . خوردرترین آنها هکتور Hector در اثنای لشکر کشی بدریای نیل غرق شد ، نیکانور Nikanor نیز مردویسر بزرگ که بگانه مایه دل بستگی پدر بود نیز اعدام گردید . پارمنیو در اکتانا (همدان) بالشکر عظیم و خزانه زیاد بود . اسکندر مخفیانه حکم اعدام او را نیز صادر کرد و باینصورت این بازی بیابان رسید .

اسکندر در آریاسپ : دیدیم که اسکندر برای اتمام مقصدی که شاید خودش

(۳۷۵)

اهمیت آنرا میدانست از قتل وحشیانه مشاورین و همکاران بسیار قیمتدار خود هم دریغ نمیکرد. رفقای فیلوئاس نیز محاکمه شدند اما اسامبلی لشکر آنها را تبرئه کرد. ولی پسانتر فریالی دیگری یافت که آن دیمتریوس Demetrios سردار گاور بود. در تاریخ فتوحات و لشکری مقدونی هیچ چیز آنقدر حیرت آفرین است که مردم بیک پادشاهی اطاعت داشتند که هر روز منفردتر میکردید و در فکر با هیچکدام از آن افراد که سبب عظمت و شهرت او شده بودند شریک نمیشد. وقتیکه دیمتریوس اعدام شد لشکر مقدونی در میان مردم آریاسپی ها Ariaspian بودند. اسکندر از یابخت زرنگیانا بطرف شرق پیشرفته باین ایالت رسیده بود یونانیان ایشانرا اورگیتی Eurygetae نامیده و قبلاً به نام آریاسپی Agriaspae یا آری ماسپی Arimaspi یا بلا شبهه تلفظ صحیح تری آریاسپی Aryaspae یا آریا سواها Aryaswas یعنی سواران اسپهای اعلی نامیده میشدند. این مردمان دارای کدام ایالت مستقل بوده بلکه سرزمین شان جزء ولایت ذراتجیا نا بشمار میرفت که بطالیموس شهر بزرگ آنها یعنی آریاسپ را در آن نشان میدهد اورگیتی ها در کنار دریای اینی مانند Etymander یا رود هلمند نیز آباد بودند قرار نظریه که دیو دورس Diodorus در باره این قوم اظهار میدارد قبیله مذکور به گدروزیا Godrosia خیلی نزدیک بوده و اسکندر آنها را در یک ایالت که تحت حکمرانی تیری دیس Tiridates بود (۱) ملاقا شد.

سایکس نسبت باین مقام می نویسد: «... اما هرگز نفوس بایستی همیشه دلتای هلمند بوده باشد. این دریا مجرای خود را چنان بزودی تغییر داد که ناموقع اثبات آریا لوجیکی ممکن نیست بطور صحیح وجود دلتا و باین سرعت آباد شدن آن را درین عصر فهمید. هنری مکمهن (Sir H. Mc. Mahon) که لیاقت و مهارت فایلی قدری دارد چنین نتیجه گرفت که آن دلتای تارا کان Tarakan بوده (۱) آریانا انیکوا.

(۳۷۶)

و خرابه های رام رود Ramrud را انتخاب نموده آنرا مرکز آریاسپه Ariaspae دانست که مقدر نیان بعد از درانگیانا در آنجا آمدند .

هنگامیکه لشکر مقدونی وارد ملک یورگنها شده مقابل وی هیچ مقاومت نشان ندادند . زیرا در مقابل قوای بزرگ اسکندر اقوام متفرق یورگنها نمی توانستند کاری بکنند . اهالی کدروزیه که آنرا بابلوچستان کنونی تطبیق میکنند نیز چون متفرق زندگی می کردند مقاومت نکردند .

دومین اقدام سانی بارزانس بر ضد اسکندر: پنجروز پس از ورود باین محل اسکندر شنید که سانی بارزانس با سواره نظام بهرات حمله کرده یونا نیان را صدقات زیاد رسانیده . این خبر پردهشت اسکندر را خیلی بریشان ساخت از یغرو قشونی مرگبارش هزار پیاده یونانی و ششصد سوار سرداری کارانس Caranus و دیگران به آنجا فرستاد و خودش با اضطراب دو ماه درین قسمت توقف کرد و منتظر نتیجه شد .

اسکندر در ارا کهوزیا: از مملکت اورگنها اسکندر بطرف شمال پیشرفته بارا کهوزیا رسید . اولاً مردمان درانجی و دره گوگی Dragogi را متابعت خویش در آورد و بعد از آن داخل ارا کهوزیا شد ولایت ارا کهوزیا با ولایت قندهار امروز یکی است . در بانی که ازین ولایت می گذرد نظر به تذکر بطلیموس ارا کونس نامیده میشد که غیر از اندوس بوده . دریای ارا کونس که بطلیموس ذکر نموده مسئله را مشکل می سازد که آیا کدام دریا خواهد بود . زیرا در ولایت ارا کهوزیا چندین دریا دیده میشود . بزرگترین این دریاها رود هلمند است که قدما آنرا انبی ماندر ' هر مندوس Hermandus و یاری مانس Erymantus می گفتند . این دریا از کوهائی که بطرف غرب کابل واقع اند فرود آمده . بسمت جنوب غربی جریان داشته و تاربخستان رفته و از آنجا بسوی شمال غربی متمایل میگردد ' و ازین حصه از سیستان گذشته در غنبر رزمه می ریزد .

(۳۷۷)

برنوف (M. Burnouf) این دریا را عبارت از ارا کونس دانسته و اصطلاح ارا کونی را برای آن از زند پیدا میکند که این کلمه زندی در سنسکرت از سرا سوانی Saraswati نمایندگی می نماید و معنی آن بمفهوم عمومی دریائست که ارتباطی با کدام غدیر نداشته باشد (۱). اما از نظریات خود و لسن ظاهری می گردد که دریای ارا کهوزی عبارت از رود ارغنداب است که بنام رود ترنگ Turnuk از جوار غزنی سرچشمه گرفته از بین غدیر کوچکی گذشته به ارغنداب می ریزد. زیرا ارغنداب یا ارغنداب بحیث دریای ارا کهوزیا بیشتر تشبیه میشود. ولی معلومات خصوصی و مکملی راجع بسمت جریان و سرچشمه دریای ارا کونس در دست نیست.

معروف ترین شهر های ارا کهوزیا که بطایموس از آن ذکر نموده عبارت انداز: آزولا Azola، فو کلیس Phoklis، اسکندریه، ارا کونس Arachotus، اسیدور چند شهر دیگر ذیل را نیز علاوه میکند: بیوت Biut، فرسا گ Pharsag، کروشاد Chorochad، دیمتر باس Demetrias، و الکذا بدروبولیس که پایتخت ولایت بوده و در کنار رود ارا کونس یعنی ارغنداب وقوع داشت.

کننگهم آزولا یاوزولا Ozola را عبارت از کذر Guzar یا گذارستان واقع در هلمند علیانی داد. و فو کلیس امکان دارد که عبارت از قلات غلزائی کنار رود ترنگ بین غزنی و قندهار و یا خود غزنی باشد. کننگهم آنرا با دیمتر باس یکی می داند اسکندریه عبارت از شهر قندهار و ممکن با فرسا گ هم تطبیق شود. ارا کونس مرکز ناحیه کنار رود ارا کونس (ارغنداب) بود و موقعیت آن قرار گرفته است رایو ۳۳۰ میل انگلیسی از قطه ایست که سه راه در شمال اورتسپانا Ortopana هم یکجا میشوند. بیوت یا بیوت (Biut) عبارت از بیجس Bigis یا «بست» باشد (۲).

(۱) آریانا آنتیکوا فصل سوم.

(۲) شماره ۹ سال ۹ آریانه رفان مقاله شهر های قدیم آریانا.

در بین این شهرها الکذاندربیه دیده میشود که عموماً آنرا قندهار تصور میکنند . در اینکه این شهر بر سر راه مقدونی ها واقع شده است تردیدی نیست . اما در وقتیکه اسکندر باین قسمت وارد میشد شهری درین جای وجود داشت و آن اسکندربیه نمی باشد . اسکندر در حوالی قندهار حالیه حسب معمول قلعه نظامی بنا کرد و نام آنرا « اسکندربیه ارا کهوزی » گذاشت . دیوارهای این شهر در تابستان سال ۳۲۹ ق م بقدر کافی بلند شده بود و اسکندر قرار قاعده که داشت بکعبه عسکر رادر آنجا مقیم کرد . موقعیت این قلعه نظامی غالباً بجنوب قندهار بوده که اگر شهرهای قدیم و جدید را در نظر بگیریم این قلعه نظامی اسکندر باشهر قدیم قندهار و شهر احمدشاهی سه کنج مثلثی را تشکیل میدهند مردمانی که باطراف و نواحی قندهار قدیم و در پای ارغنداب بسر می بردند ارا کوتی Arachoti گفته میشوند . اسکندر از مردمان بومی عسکر گرفت و بمنین راوالی این ایالت مقرر نمود .

جنگ سانی بارزاس : از ارا کهوزی اسکندر آمادگی نمود تا بمقابل بسوس دریا کتربانه مارش کند اما باو خبر دادند که آریا باز مورد حمله سانی بارزاس واقع گردیده . سانی بارزاس سردار نامی این مملکت آنی از کوشش و سعی برای نجات وطن خود فارغ نمی نشست . باوجودیکه از دست و نانیان شکست یافته بود اما روح بلند او ذلیل نمیشد و گردن بلندش نمی خمید . سانی بارزاس از خود امید داشت و باوجود قلت قوای خود بمقابل بیگانگان میگفت آخر غالب خواهم آمد . این جمله او از سائر اقداماتش شدیدتر بود مخصوصاً بسوس پادشاه باختر نیز باوا امداد کرد و دوهزار عسکر دلور فرستاد . اسکندر خیلی ها مضطرب شد و بیشتر از بیشتر ازین مرد وطن خواه بدهشت افتاد . قوه بزرگی از عسکر خود جدا کرد و سر داران نامدار خود مانند آرتابازوس Artabazus ، ایری ژیبوس Erigyios و کارانوس Caranos را برای دفع سانی

بارزانی و نجات یونانیان آریافرستاد همچنان والی پارتیارا که «فراتافرون» نام داشت فرمان کرد که با تمام قوای خود با این سرداران ملحق گردد و متفقاً بر خلاف سردار برمی در آویزند . سانی بارزانی که خود را با قوای قلیل در مقابل سه قوه مشاهده کرد از جان دست شست و درس فدا کاری بآینده گمان خود داد . این جنگ بسیار سخت و مدهش بود . قشون ملی افغان در مقابل یونانیان خیلی با فشاری کردند اما از سوء انفاق که سانی بارزانی بدست ابریژی بوس کشته شد و قشونش تفرقه در افتاد ، و اسکندر بعد از دادن تلفات خیلی زیاد موفق شد و یکی از بزرگترین دشمن های او از میان در رفت .

حرکت اسکندر بطرف پارو یا میزادی : بعد از اطاعت اهالی ارا کهوزی اسکندر بطرف شمال رخ نموده میخواست که از بین سلسله پارو یا میسن از راه دهنرنگی راه کوتاهی بیاختر پیدا کند ولی کوه های بلند و سعب العبر را این مناطق و حمل و نقل لوازماتی که با خود داشت او را خیلی ها دچار زحمت و مشکلات می ساخت . لهذا برای اسکندر بجز همان بکراه که از ارا کهوزی بطرف ولایت پارو یا میزادی یا ولایت فعلی کابل میرفت چاره نبود . مجبور شد همین راه را گزید . و این همان راهی است که اکنون نیز موجود است .

در اتنای این لشکر کشی باز کوه نشینان متفرق افغانی کار را بروی تنگ ساختند . در منطقه سخت و لامرروع اطراف غزنی در ملتقای قلل و ارتفاعات غربی کوه سلیمان با جبال هزاره یا پارو یا میسن این قبایل دلاور و وطن خواه سکونت داشتند . با وجودیکه ایشان متفرق و دور از هم بوده اند اما هر طائفه جدا جدا چنان بر لشکر مقدونی حمله می آوردند که مقدونیان بیچاره می گشتند . چون از حدود يك طايفه افغان بهزار مشکل می گذشتند دچار حمله دیگر می شدند اسکندر درین منطقه با این دلیران سخت سر بسی جدال کرد و حتی کارش بعباوسی کشیده بود . چون حمله يك طايفه را ردمی کرد خیال می نمود دیگر کار تمام

(۳۸۰)

است و برخلاف انتظار باز دچار حمله سنگین تر از اولی می شد اما چون این طوائف افغانی از هم دور بوده و یکجائی بر مقدو بیان حمله نکردند کوشش هایشان به نتیجه دلخواه نماند و مقدو بیان با دادن تلفات زیاد و گذشتن از اسطوانات و مشکلات بی شمار بشواخی کابل وارد شدند .

شهرهای معروف پارویامیزادی یعنی منطقه که تقریباً عبارت از ولایت کابل فعلی میشود نظر بنسبته اشعار بطلیموس قرار ذیل است :

نوبی لیس Naubilis، کابورا Kabura، اورتسپانا Ortospana، پارسیانا Parsiana و بطرف شرق کیزا Kaisana یا کارناسا Karnasa استرابولینی در ضمن تشریح استحکامات اسکندر شهر اورتسپانا و بر علاوه اسکندریه را نیز ذکر نموده اند بطلیموس و دیگر مورخین اسکندر در دره کابل از بسیار شهرهای دیگر نام می برند اورتسپانا یا کابورا عبارت از کابل فعلی است که باشندگان آن را بطلیموس کابلی می Kabolitae خوانند و چند نقطه مجاور آن مثل ارغنده، لوگر و وردک را بنامهای ارگردا Argurda، لوکارنا Locarna و بگردا Bagarda یاد نموده است (۱) .

چون اسکندر بوادی کابل رسید اوائل زمستان و ماه نومبر ۳۲۹ ق م بود . موصوف در اینجا توقف نموده فوراً عازم کاپیسا (کوهستان و کوه دامن) شد . علت عدم توقف اسکندر در محل کابل فعلی خوب فهمیده نمیشود . غالب گمان اینست که عدم توقف اسکندر بنا بر عوامل لشکری بوده زیرا در عصر لشکر کشی یونانیان کابل آباد بوده و چنانیکه گفتیم مورخین آنرا بنام اورتسپانا یا اورتسپانا و هم باسم کارورا Karoura یا کابورا یاد کرده اند . استرابون مورخ یونانی آنرا اورتسپانا خوانند و چهار راهی نوشته که از آن راههای تجارنی بطرف بکتریان، ارا کپوزی، رهند منشعب میشود . مرکزیت

(۱) شهرهای قدیم آریانا سال ۹ آئینه عرفان .

(۳۸۱)

اورتسیا یا شاید اسکندر را مشوش کرده بود زیرا میدانست که باشندگان دره های این محیط کهستانی اگر از دو طرف بروی هجوم کنند دیگر نجات مجال خواهد بود. مخصوصاً سدهائی که از اقوام افغانی در اتنای عبور از ارا کهوزی بطرف یارو یا میزادی دید، هنوز چرا حانی التیام بافته شمرده میشد. لذا تصور کرد که توقف درین منطقه او را ممکن است دچار حمله مدهش بنماید. از اینجهت توقف ترا مصلحت ندید و خویش را گوشه کرد. بعضی از مؤلفین از روی اشتباه تصور می کنند که علت عدم توقف اسکندر در کابل بنا بر عدم آبادی بوده. حال آنکه اگر وضعیت جغرافی این منطقه دیده شود بزودی بطسلا ن این تصور ظاهر میگردد. زیرا کابل آبادان بود و اهمیت تجاری داشت. خلاصه مقصد ما اینجا تذکر قدامت تاریخی کابل نیست بلکه میخواهیم بگوئیم که اسکندر بنا بر جهات عسکری در کابل توقف ننمود. علت دیگری که بدرجه دوم شایان اهمیت است عجله خود اسکندر برای واصل شدن بولایت یا کتریا نه نیز شده میتواند. زیرا بسوس پادشاه باختر در آنطرف کوهای هندو کش روز بروز بر قدرت خود می افزود و موقعش مستحکمتر میشد.

بهر حال هر چه باشد اسکندر از دره کابل بسرعت گذشته وارد کوه دامن گردید در آنجا کوه های بلند و سعب العبور هندو کش با دره های پر برف بمقابلش عرض اندام کرد. و چون از بوهیان معلومات کرد دانست که عبور در آن وقت سال از کوتل های بلند این سلسله کوه ممکن نیست ناچار در برابر کوه های بلند و با عظمت چیز تسلیم چاره ندید و مجبور بتوقف شد.

اسکندر به قفقاز: اسکندر قشون خود را در اوییان (دامنه کوه خواجه سیاران) که نسبتاً از مجرای وزش باد برکنارست اعراض داده و در پای هندو کش یعنی قفقاز یونانی ها در نقطه که مداخل دره های پنجشیر سالنگ شتل و غیره را دفاع کرده بتواند اساس قلعه نظامی جدیدی را در نظر گرفته

و سال آینده قبل از آنکه بطرف با کتربانه عازم شود نظریه خود را عملی ساخت.
 نام این قلعه قرار معمول الکذاندریه بوده و برای امتیاز از سایر الکذاندریه ها
 آنرا اسکندریه قفقاز یا الکذاندریه ادکو کا زیوم Alexandria ad Caucasum
 یا الکذاندریه پارویانی زادی Paropanisadai خواندند. موقعیت این اسکندریه
 هنوز بطور قطع مشخص نشده اما جای اصلی آنرا از روی خرابه های زیادی که در
 اوپیان باهو بیان Houpian در حوالی چاریکار (که تخمیناً سی میل بطرف شمال
 کابل واقع است) دیده میشود تطبیق میکنند (۱) . کنشگم نیز موقعیت آنرا در
 اوپیان با فاصله سی و شش میل بطرف شمال کابل قرار میدهد .

راجع به تعیین موقعیت اسکندریه قفقاز از سالهای اول قرن ۱۹ اروپائیان
 که موقع مسافرت در کاپیسا یافته اند اظهار نظریه نموده ببلاب غور بند و اوپیان
 را پیشنهاد نموده رفتند . و چون خرابه های شهر وسیع در بگرام افتاده است
 بیشتر توجه آنها بآن طرف معطوف میشد . غافل از اینکه اسکندریه قفقاز
 يك قلعه نظامی بوده نه شهری با عظمت . موسیو فوشه در سال ۱۹۲۲ بدستیاری
 معلومات مفید زوار چینی تدقیق نموده دریافت که بگرام با بتخت قدیم یعنی
 محل شهری است که آریین بونانی « نیه » Nicée و خود زوار چینی هیون تسائنگ
 کاپیسی Kapsi خوانده است . پس خرابه های بگرام موقعیت قلعه نظامی
 اسکندر را نداشته و اسکندریه قفقاز را بایستی در جای دیگر تجسس نمود .
 اینکه موقعیت آنرا در اوپیان قرار داده اند نیز درست بنظر نمی خورد .
 زیرا در اوپیان که در چند کیلومتری شمال چاریکار واقع است دلالت از بقایای
 کدام شهر قدیمی نمیکند . از طرف دیگر تاجائیکه از تذکرات بعض مورخین
 قدیم برمی آید اسم اوپیان تنها منحصر بیک شهرنی بلکه بیک ولایت اطلاق میشده .
 از روی افسانه های محلی معلوم میشود که پروان معاصر با بگرام آبادی داشت
 علاوه بران موقعیت آن که هم دریای هندو کوه وهم در مدخل دره های آن

(۳۸۳)

وهم در ولایت او پیانه است تمام شرائط را در بر می گیرد. پس گفته میتوانیم که اسکندر به قفقاز در بر روان قدیم یعنی جبل السراج بنا یافته بود. مورخین قدیم آنرا از اوزر تسپانم پنجاه میل و از یو کلا او تیس (۱) ۳۳۷ میل می نویسند. چون حد قفقین امر وزه اولی را عبارت از کابل و نسا نوی را هشت نفر فریب پشاور می دانند پس از نقطه نظر فاصله هم موقعیت بر روان با اسکندریه قفقاز موافقت می کند. از طرف دیگر او پیان بذات خود شهر مهمی داشته چنانچه زوارچینی آنجا را به لهجه هوبی نا Ho-pi-na ذکر کرده و شهر بزرگ میخواند. میگویند که مناندر شاه بزرگ کابلستان و گندهار و پنجاب در آنجا تولد یافته است (۲) اهالی آنرا الاساد Alasade می نامیدند (۳). اسکندر علاوه بر اسکندریه قفقاز فاصله بیکر و زراه دو قلعه دیگر آباد نموده که یکی عبارت از کارتانا Cartana است که قرار تعریف پلینی در بای کوه قفقاز (هندوکوه) واقع بوده. موقعیت آن طوری که گفته شد نزدیک اسکندریه بود زیرا این شهر با کارسا Karsanau متذکره بطلمیوس موافقت می کند. و دیگر جایی که میگویند آباد کرده اوست موسوم به کاردوسی (۴) می باشد که شاید در پنجشیر بوده. سکنه این جاها از هفت هزار نفر مقدونی و بیرو سه هزار سپاهی ابلجاری Irregulier و عده از سربازان اجیر ترکیب شد (۵).

- (۱) یو کلا او تیس Peukelaotis یا یو کلاس Peukelas نامهای یونانی شهر است که کمی از اندس بسواحل شمال دریای کابل افتاده. از روی خلوط مسافرت زائرین چینی میشود موقعیت آنرا در هشت تن بسواحل چپ صوات فعلی معین کرد ممکن است یکی از شاهان قدیم نام آنرا تغییر داده باشد گمان غالب بر دیمتریوس می رود که آنرا بنام خود دیمتریاس Demetrias خوانده باشد زیرا در وقت فتح پنجاب نام شهر سنگلا Sangaia را بنام پدر خود او تیدیمیا Euthydemia تبدیل کرد (کننگهم).
 (۲) صفحه ۵۰ - ۵۳ بگرام دیده شود.
 (۳) ص ۴۹ آسیا مولفه رونه گروسه (که بتوسط بناغلی علی احمد نعیمی ترجمه شده و تاحال بطبع رسیده است).
 (۴) ص ۱۵۲ سالنامه کابل ۱۳۱۴
 (۵) ص ۳۴۶ هستورین هستری و ص ۱۴۴ تاریخ یونان مولفه کروت

بهر حال موقعیت اسکندریه قفقاز هر کجا بوده ، بوده مطلب اینست که اسکندر
با این مناطق اهمیت فوق العادهٔ عسکری داده میخواست این موضع را بصورت
یک کولونی یونانی در آورد تا در وقتیکه مصر و فیکار با بوس شود واقعات
این اطراف او را مضطرب نسازد .

مقصود از کوه های قفقاز چیست : یونانیان وقتیکه در پای کوه سر بفلک
هندو کش رسیدند آنرا کوههای قفقاز خواندند و یکی از قشنگترین قصص
از باب انواع خود یعنی حکایهٔ پرومته Prometheus را به آن نسبت دادند
موضوع افسانه اینست که پرومته رب النوع با ژوی آتش و اولین پیشوای مدنیت
بعد از اینکه هیکل انسانی را (بعقیدهٔ یونانیان) از خاک درست کرد خواست
روح بدعد . برای این کار آتش آسمانی را دزدی نمود . ژوی تر برای تو بیخ
او « پاندور » اولین زن قشنگ مخلوقه را فرستاد . اما پرومته از در مکر پیش آمده
او را اسیر ساخت . آنگاه ژوی تر به ضرب آمده پسرش « واکن » Vulcan را
مامور نمود تا او را بسزا برساند . مشا رالیه پرومته را در کوه قفقاز فراز صخره
چارمیخ کرده عقابان را گذاشت تا او را عذاب نموده چگرسش را بخورد . آخر
هر گول پهلوان اسباب نجات او را فراهم آورد .

این قصه بکوههای قفقاز تعلق دارد ولی از روزیکه یونانیان وارد کاپیسا
شدند و چشمشان بکوههای یربرف و بلند هندو کوه افتاد آنرا قفقاز نام کردند
و حکایهٔ فوق الذکر را به آن نسبت دادند . گمان میرود که نسبت دادن این حکایه
با این کوه ها و نامیدن آن بکوههای قفقاز از طرف سرداران اسکندر بوده باشد
دورهٔ نیست که اطرافیان اسکندر برای خوش ساختن اوزاراه چابلوسی چنین
کرده باشند زیرا میدانستند که اسکندر تا چه حد بیک شخص خودخواه و جاه طلب
بود . مخصوصاً از روزی که سروش آمون معبد بزرگ مصر او را پسر ژوی تر
نامید ، دیگر تجرد او از اطرافیان زیادتیر شده رفت . سرداران و اطرافیان برای

(۳۸۵)

اینکه کارهای او را مانند کارهای ارباب انواع بایهلو انان اساطیری یونان جلوه دهند نام های محلات ' کوهها و غیره را تبدیل نموده رفتند. اسکندر هم از فرط جاه طلبی و خود بینی بر این گفته ها باور می کرد. مورخین مابعد نیز تاریخ های خود را بر روی باد داشت های سرداران اسکندر استناد نمودند. عبور از هندو کش: در اواخر بهار سال ۳۲۹ ق م هنگامیکه آفتاب بر قهارا بقدر کافی آب کرده بود اسکندر عسا کر خود را که بالغ بر پنجاه ' شصت هزار اورویائی میشد آماده حرکت ساخت. اسکندر میخواست وارد صفحات با کریانه شده بسوس را مضمحل کند.

منطقه یارو بامیزادی را از منطقه با کریانه سلسله کوه هندو کش یا باصطلاح یونانیان کوههای قفقاز جدا می کرد اسکندر برای رسیدن باین صفحات لازم بود از بالای این کوهها بگذرد. اما اینکه اسکندر از کدام راه از کوه هندو کش گذشته واضحاً معلوم نیست. مورخین در تعیین آن با هم متفق نیستند. بعضی نوشته اند که اسکندر از راه بامیان رفته باشد. اما اگر خوب دقت کنیم این راه موافقت نمیکند زیرا نظریت کرمورخین ' اسکندر بعد از طی شانزده روز از بالای کوههای هندو کش به دراپسا Drapsaca رسید که اولین مقام است در طرف شمال هندو کوه و صفحه با کریانه بدینقرار باید در موقع عبور خود از کوههای هندو کش از دره کوشان گذشته باشد. مولف جرمنی موسوم بسه شورتس Schwarze که در اپسا کار را بطور قطع اندراب تعیین کرده ' بحقیقت فرین معلوم میشود. اگر دراپسا کا اندراب قبول گردد در تعیین خط سیر اسکندر از بالای کوههای هندو کش خیلی آسانی رخ میدهد زیرا از راه دره کوشان که بشمال سیاه گرد غوربند واقع است رفتن باندراب خیلی آسان میباشد. و از اندراب خط سیر رودخانه انسانرا بصفحات باختر و ضمناً بقندوز رهنمائی میکند. حاجت بتذکار نیست که در اراضی کوهستانی هر دره بذات خود بهترین راه طبیعی است و غیر ازان عبور و مرور مشکل میشود.

ممکن بعضی ها بگویند که اسکندر وقتیکه از اسکندر به قفقاز حرکت می کرد از راه گل بهار و خاواک عبور نموده است. این نظریه هم داخل فرضیات می آید لیکن قبول آن باین جهت مشکل بنظر می آید که حرکت اسکندر مصادف با اول بهار بود درین وقت خاواک برف دارد و برای عبور قشون خطرناکست. حالانکه از دهن دره غوربند تا سیاه گردن بآدو ازده کرده است و از راه دره کوشان به آسانی باندراب رفته میشود و برای رونده که باندراب واصل شد بانعقیب مجری رودخانه آن که به «دوشی» با آبهای بامیان و کامرد یکجا میشود و رودخانه قندوز را تشکیل میدهد دیگر اشکالی برای رفتن صفحات باختر باقی نمیماند. رودخانه قندوز بعد از دوشی بدامنه تپه های جنوب و جنوب شرقی کیلکی واصل شده از پای رشته کوه جنوب پل خمیری که آخرالذکر شمالی ترین دامنه هندو کوه است گذر شده دهن غوری را آبیاری میکند. و چون راه خط سیرش را بطرف غرب سلسله تپه ها گرفته تغییر جهت داده از میان تپه ها بطرف بغلان که بسمت شمال پل خمیری واقع است خم میشود. از بغلان تقریباً بخط مستقیم بقندوز واصل و به نقطه که آنرا «قلعه ذال» گویند بدریای آمو می ریزد. (۱)

از روی دلائل فوق میتوان حکم کرد که اسکندر از راه دره کوشان گذشته که اگر امروز خط سیر او را تعقیب کنیم از مقامات ذیل می گذریم: چاریکار، اوییان، پل متک، دره غوربند، برج گلجان، سیاه گرد، دره کوشان، اندراب. در موقع صعود بکوه های هندوکش قشون اسکندر با برف و یخبادی برخورد. عده کثیری از ایشان تلف شد و مابقی با بسیار سختی جان بدر بردند. گرسنگی و فحطی نیز در ظرف مدت شانزده روز کوه پیمائی در تکلیف و زحمت ایشان ازدیاد نموده بود. تاریکی، غبار و مه در بالای کوهها نیز اندازه بر سختی مسافرتشان می افزود و همین ابر و مه مانع می شد که سپاهیان یکدیگر را ببینند. ممکن است

(۱) مقاله قندوز تألیف آقای کهزاد

(۳۸۷)

سرداران اسکندر برای جلب توجه مردمان قدری در توصیف ابن راه و عبور از کوهها مبالغه کرده‌اند و ابن اعراب گوئی در کتب مورخین قرون بعدا انعکاس یافته و سرچشمه روایات رفتن اسکندر پسر فلیپ بقطب ظلمات گردیده . عبور اسکندر از کوه هندو کش در اواخر بهار سال ۳۲۹ ق م اتفاق افتاده است .

بسوس: بسوس طوری که گفتیم در با کتر یانه در صد آماجی بر آمد تا اگر بتواند قشون مقدونی را مضمحل سازد . ولی اسکندر قبل از آنکه او کاری کرده باشد رسید . بناچار بسوس سیاست مدافعه وی را برای خود انتخاب نمود . نظر بتحریر کنت کورس بسوس همینکه از نزدیک شدن اسکندر خبر یافت تمام بیروان خود را جمع کرده مجلسی ترتیب داد تا موافق عادات قومی در باب خطر اسکندر و صورت دفع او جر که نمایند . درین مجلس بسوس از قوای خود تعریف و از جنگ آوری مقدونیان تکذیب کرده و گفت که همه پیشرفت های مقدونی بیشتر از بی کفایتی و عدم تجربه داربوش بود . داربوش می بایست بعوض رفتن در جلو مقدونی و جنگ در تنگی های کوه های سلیشیا عقب نشینی نموده آنها را بجایهای سخت می کشاند و از رود ها و تنگی های کوه چنان استفاده میکرد که برای ایشان نه راه برگشتن و نه راه پیش آمدن باقی می ماند . و باینصورت دشمنان را محو میکرد . عقیده من چنین است که ما باید در مقابل قوای زیاد یونانی بحال مدافعه در آئیم و بیشتر از عوارض طبیعی استفاده کنیم و دشمن را ضعیف ساخته برویم . ب فکر من چون نمی توانیم با این قوای قلیل در برابر دشمن قوی کار حسب خواهش انجام بدهیم باید به سو گدیانه برویم و رود جیحون در جلوماسگری باشد تا کمک های لازم از ملل همجوار یعنی خوارزمیان ، سکاها داهی ها و باقی اقوام مجاور برای ما برسد . اینها جنگی هائی هستند که شانه آنها بانالاق سر مقدونیان مساری است . مجلسیان همه فریاد زدند که این نقشه برای نجات آنان بهترین وسیله است . درین مجلس شخصی از اهل میدیا که کوبارس

(۳۸۸)

Cobares یا بابا گوداراس Bagodaras نامداشت نیز در جمله باختری ها شامل شده بود. این شخص بنا بر طبیعت خویش چنین اظهاررأی کرد و به بسوس پادشاه باختر توصیه نمود: «بهر جا بروی اسکندر از تو دنبال خواهد کرد. پس بهتر است بروی و تسلیم شوی شاید تاجی را که از دست فاتح می گیری بهتر بتوانی حفظ کنی». این رأی با گوداراس قلب بسوس را که نصب العینی جز نجات مملکت نداشت جریحه دار ساخت. مشارالیه برافروخته شد و بقیض در آمده خواست او را باقمه خود باره باره کندولی دست او را گرفتند. غوغائی روداد و مجلس بهم خورد و بدون آنکه مشوره پیاپیان رسد خاتمه یافت. با گوداراس از موقع استفاده کرده با اسکندر پیوست.

لشکر بسوس عبارت بود از هشت هزار باختری مسلح. اینها در ابتدا تصور می کردند که بواسطه مشکلات و مواعع اسکندر با اینطرف نخواهد آمد و راهند را پیش خواهد گرفت. پیش خود می اندیشیدند که درین راه از دست اهالی دلیر ممکن است مجبور بوقفه های زیاد گردد. تا آنوقت سر رشته و انتظام حربی خود را درست کرده و حمله مدهشی بدشمن نمایند و دفع شر کنند. ولی بعد چون آمدن اسکندر ایشار یافت بعضی ها بسوس را گذاشتند و متفرق شدند. بسوس مجبور شد که از اینجا حرکت کرده بطرف سوگدیانه برود و قوتی از آن اطراف بدست آورد. درین احوال بدو راجز چندی از مردان کار نمانده بود. بقول آریان بسوس با هفت هزار سپاهی باختری و سوارهای داهی که در اینطرف تاناابیس (سیحون) سکنی داشتند صفحائی را که پائین کوه قفقاز بود عاری از هر آذوقه میکردند تا اسکندر بتواند درین صفحات پیشرفت نماید.

بسوس بطرف رود اکیوس حرکت در آمده صفحات باختر را تماماً خراب و آذوقه و غیره را تلف نموده از رود بگذشت و بعد از عبور تمام کشتی هارا بسوخت تا بدست اسکندر نیفتد.

(۳۸۹)

اسکندر در باختربانه : گفتیم اسکندر از فراز کوه‌های هندو کس عبور نموده بعد از شانزده روز کوه پیمائی داخل صفحه باختربانه شد. اولین موضعی که اسکندر به آن رسید در ایسا کا با اندراب بود. در اینجا توقف کرد و این توقف چند روز بطول انجامید. اسکندر و عسکر او که نفس نازمه کرده بودند بنای پیش‌رفت را گذاشتند. قشون در اتنای این حرکت خیلی دچار قحطی و کرسنگی شد زیرا بومیان انبارهای غله خود را در زیر زمین پنهان کرده بودند که کسی نمی‌دانست. این عادت اهالی باختربانه از زمان‌های قدیم تا امروز دوام دارد و مردمان از مزار تا خان آباد و غیره عادت دارند که چاه کنده‌غله را از ذخیره می‌کنند. در آن وقت که قشون مقدونی داخل این صفحه گردید چون از ذخائر اهالی خبر نداشته و از طرف دیگر بسوس تمام آن مناطق را از غله عاری ساخته بود از کرسنگی با علف صحرا و ماهی رود خانه هانغذیه میکردند. بعد که این مواد هم تمام شد اسکندر امر نمود تا چار بایان بار بردار لشکر را بکشند و با این بالاخره به باختربانه رسیدند.

باختربانه : باختربانه نظر به تحریر کیمت کورس Quinte curce (۱) چنین بود. زمین این صفحات در بعضی جاها حاصلخیز است و غله زیادی میدهد. چراگاهها هم کم نیست و بنا بر این اهالی چشم زیاد نگاه میدارند. ولی قسمت وسیع از این صفحه از سرمه ریگ پوشیده و بکلی لم یزرع است. این جاها نه سکنه دارد و نه محصول. وقتیکه بادهای شمالی می‌وزد ریگ روان را در جاهائی جمع کرده تل‌های می‌سازد و راه‌ها را می‌پوشد. ازینجهت مسافرین مجبورند مانند دریاوردان شب بهدایت ستاره‌ها راه را بیابند و مسافرت در روز عملی نیست بخصوص که اگر بادهای شمالی بوزد مسافر را در زیر ریگ روان دفن می‌کند ولی جاهائی که چنین نیست خیلی مسکون می‌باشد و اسپه‌ای زیاد دارد. بهترین دلیل

(۱) ص ۱۶۹۲ ج ۲ ایران باستان.

(۳۹۰)

این معنی آنکه باختر می تواند سی هزار سوار بدهد. یا بخت باختر یا باکتر یا نه باختر (باکتر) نام دارد و دریای کوه پاریامیز واقع است (۱). رودی که باختر و Bactrus نام دارد از شهر می گذرد و نام ایالت و شهر از اسم همین رود است. رو به مرز قفقاز این ولایت از ولایات آباد شمرده می شد. معروفترین شهرهای باختر در عصر بطلمیوس عبارت بود از زار باسیه Zariaspa، چاکترا Chatrakarta، باکتر Bactra و ایوکرانیدیا. استرابون مورخ یونانی هم شهر باکتر را ذکر کرده و آنرا زار باسیه، داراسیه Daraspa یا دراسیه Adraspa هم خوانده است. مشارالیه ایوکرانیدیا Eukratidia (خلم) را نیز یاد نموده است. در زمان اسکندر معروفترین شهرهای باختر شهرهای ذیل بود: اورنوس Aornos و باکتر.

آرین مورخ از زار باسیه هم اسم برده و آنرا «زار باسیس» خوانده اگرچه تشریحات مخصوص در اطراف آن نداده معذالک واضح است که این شهر در عصر اسکندر مرکز ولایت بوده زیرا اسکندر در هنگام جنگ های سفدیانه زمستان را در آنجا گذراند.

عموماً عقیده برین است که زار باسیه یا باکتر عبارت از شهر موجوده بلخ میباشد بطلمیوس تنها کسی است که باکتر را از زار باسیه تمیز میدهد. و اول الذکر را شهر شاهی می خواند. چون زار باسیه او در میان اراضی قومی موسوم به «زاربسی ها» و کنار رودخانه «زاربسیس» واقع بود آنرا عبارت از شهر بلخ میدانند. می نویسند که چون آنشکده بزرگ بلخ آذری اسپ Azar-i-asp نام داشت یونانی ها از آن اسم «زار باسیه» را درست کردند.

کپتان کننگهم انگلیس می نویسد که بفکر من شهر «اورایسه» متذکره استرابون هم عین شهر «زار باسیه» است که تلفظ نام آن کمی فرق کرده زیرا ادار اسپ

(۱) شهر باکتر یا بلخ دریای کوه نیست بلکه در میدان واقع و درست جنوب شهر خیلی دور رشته های ضعیف کوهها دیده میشود و بس. ازین جهت در آبادی های باکتر سنگ دیده نمیشود و عمارات قدیمه که هنوز برجاست از خشت خام پایخته تعبیر شده.

(۳۹۱)

تلفظ معموله «آزریاسیه» می باشد. اماموسیوها کن بکترارا بلخ وزاریاسیه را شاه جوی در نزدیکی بلخ میداند.

اورنوس : کنسنگهم اینجارا عبارت از شهرشاهی بکترامی داند که بطلیموس در نگارشات خود متذکر شده است. بطلیموس این شهر را کنار رودخانه دارگیدوس Dargyduz بجنوب شرق زاریاسیه قرار میدهد. این موضع بموقعیت شهر قدیم و مستحکم سمنگان Samangan نزدیک هیک کنار رود خلم موافقت می کند. در اینجا دره که از ته آن رودخانه می گذرد باندازه تنگ است که آنرا «دره زندان» یا «رودنجون» گویند و جدارهای اطراف آن کوه بقدری بلند است که آفتاب در نصف روز به بعضی حصه ها روشنی افکنده نمی تواند. بمجاورت شهر اورنوس بطلیموس از قومی اسم میبرد که وارنی Varni یا یارنی Yarni نام داشت. و قرار اکثر احتمالات بنام خود محل معروف شده اند. قرار نگارشات مورکروفت Moorcroft خرابه های شهر سمنگان خیلی منبسط است و در عصر ادریسی مساحت آن برابر شهر خلم بود (۱). بعضی از مولفین (۲) اورنوس را خلم می دانند. حالانکه بطلیموس موقعیت شهر ایوکرانیدبارا کنار رودخانه «دارگیدوس» بطرف شرق قریب شهر زاریاسیه معین میکند و ازین معلوم میشود که خلم موجوده عبارت از خرابه های شهر مذکور میباشد. قراریکه از نامش معلوم میشود بانی این شهر «ایوکرانیدس» سلطان معروف یونانی باختری بوده است.

اسکندر در باکتریا به اورنوس وزاریاسیه را بدون جنگ و مقاومتی بدست آورد. باقی ولایت باکتریا به از آن پس مطیع او گشت. اسکندر در اورنوس بنای اسکندر به دیگری گذاشت که موسوم است به الکذا ندر به اورنوس.

(۱) شهرهای قدیم آریانا مجله آئینه عرفان.

(۲) مثلاً ص ۳۸ کتاب زوکی، ص ۶ قلب آسیا آنرا عبارت از غوری یا خلم می داند و غیره.

(۳۹۲)

بعد از آنکه ولایت باختر باستیای اسکندر در آمد آرنه بازیوس Artabazus را
دژبکتر و ارچیلوس Archelaus را با یک عسکر محافظ در اورنوس مقرر داشته
سپس در سدد حرکت بطرف شمال بسوی دریای اکس و سو گدیانه شد .
از با کتر یانه بطرف سو گدیانه عبور از رود آمو: زما بیکه اسکندر در باختر یانه
بود باو خبر دادند که سکاها کنار رود سیحون که یونانیان آنرا بارود نائیس
اشباه کرده اند بکمک بسوس خواهند آمد . چون کارهای اسکندر در با کتر یانه
با انجام رسید و تهیه سفر داشت قشون خود را برای تعقیب بسوس حرکت داد
در خلال این احوال اریکیوس که بهرات برای دفع سانی بارزاس رفته بود وارد
شد و اسلحه و لباس او را که علامت فتح بود نزد اسکندر گذاشت .

آریان گوید (۱) : اسکندر بطرف اکس (و خش ، جیحون ، آموبه)
حرکت کرد . سرچشمه این رود قفقازست (۲) . و بزرگتر از رودهای هند است
اسکندر در آسیا از آن گذشته بود . فقط رودهای هند ازین رود بزرگتر است
این رود در نزدیکی گرگان ببحر کسپین می ریزد (حالاً بدریای ارال جار بست) .
وسیله برای گذشتن از آن نبود . عرض رودش استاد (قریباً ۱۰۰ متر) است
عمق مجرایش ازین هم بیشتر و پراز سر مه ریگ میباشد (این گفته آریان
نسبت بعرق دریا اغراق است) . جریانش بسیار تند است و خیلی مشکل میباشد
که درینجا نمی توان پایه های در آب گذارد . چون چوب بدست نمی آمد
نمیشد پلی روی این رود ساخت و اگر میخواستند از جای دیگر چوب بیاورند
وقت گرانها از دست می رفت . لذا بدین وسیله متشبث شدند بوستهائی را که
برای خیمه سر بازار بکار می بردند از گاه و ساقه های خشک گیاه آنها شدند
و درزهای آنرا محکم دوختند . بعد ازین پوستها را سر بازار بهم اتصال داده

(۱) ص ۱۶۹۴ ایران باستان . (۲) مقصد یا میراست

(۳۹۳)

بکمک بکدیگر در پنج روز از رود گذشتند. اسکندر قبل از عبور از آمو نسیان و نیز مقدونی‌های را که از جهت زخم‌های زیاد بکار جنگ نمی‌آمدند مرخص کرد بعدسناز انور Stazanor را بجای آرزامس Arzames (پوفانی شده ارشام است) که به نظر می‌آمد باغی میشود بحکومت هرات گماشت.

اسکندر در اثنای این مسافرت که تا برود آمد منتهی میشد بسی زحمت دید. و قشوائش خیلی سختی کشید موسم گرم نایستان و بیابان‌های خشک و بیداشدن آب مقدونی‌ها را خیلی پریشان ساخته بود. اسکندر پس از مخن زیاد شبانه بکنار رود آمور رسید ولی قسمت بزرگ قشون عقب مانده بود. اسکندر امر کرد آتش‌هایی روی بلندی‌ها روشن کردند تا عقب مانده گمان بدانند که از دو گام دور نیست و نیز اشخاص را بامشکها و ظروف مملو از آب بکمک آنها فرستاد مقدونی‌ها چون به آب رسیدند چندان نوشیدند که ناخوش شدند و تعداد زیادی از آنها بمرد. بسوس در اینجا اشتباه کرده بود زیرا اگر در همین حوالی درجائی اردو می‌زد و با مقدونی‌ها در بین میدان جنگ میکرد و موقعتش بیشتر احتمال داشت. اما او در آنطرف رودا کس در تلاش کار خود افتاد.

چنانچه گفته شد اسکندر با تمام قشون خود بواسطه بل شناور مرکب از مشک‌ها و جوال‌های پرکاه به آنطرف دریا برآمد. مشارالیه رودا کس را از موضعی که از کلیف Kilif حالیه دور نبود عبور کرد (۱) و باینصورت در سوگد یانه داخل گردید.

سوگد یانه و مقامات مهم آن : سوگد یانه عبارت از سوگودا Sughuda قدیم و امروز با منطقه تطبیق میشود که متضمن بخارا و سمرقند میباشد. ابن ابی‌الت در شمال ولایت باکتربانه در بین رودا کس و جکسارتس Jaxartes واقع و عبارت از وادی شاداب رودخانه یالی تیمه نوس Polytimetus بازار افشان میباشد. یانه‌ها و قتیکه

۱- ص ۳۸ امیر یازمی مقدونی تالیف زوکی .

(۳۹۴)

دولت باختر قوت گرفت سوگدیانه نیز ضمیمه با کتربانه شد (۱) . سوگدیانه طبق نگارشات بطلمیوس شهرهای عمده قرارذیل داشته :

دریسمتر ویولس Drepna Metro Polis ، اوکز بانه Oxiana ، ماروکا Maruka اسکندریه اوکسیان Alexandria Oxiane ، اسکندریه اسپچانه Alex-Eschate پلینی شهر پاندا Panda را بعنوان مرکز ولایت ذکر نموده می نگارد که در انتهای سرحدی اسکندریه است که اسکندر بنا مانده است . امی نوس Ammi nnos که نوشته های بطلمیوس را نقل میکنند از اسکندر به سیر شاتا Cyrschata و شهر دریسمتر ویولس اسم میبرد بدون اینکه در باب موقعیت آنها چیزی اضافه کنند (۲) .

بوس در دست اسکندر : گفتیم بوس بتصور اینکه ترتیبات خوبی برای جنگ اسکندر خواهد گرفت با هفت هزار سوار باختری و غیره صفحات باختر بانه را از یارو بامیسس تا اوکس خراب کرده از رودا کس بگذشت و بطرف نوتا کا Noutaka رفت نازمستان را بگذراند . موقعیت آن کدام جایی در عرض راه بین باختر و مار کندا بوده و احتمالاً کس Kesh که شهر بزرگی بجنوب سمرقندست موقعیت آنرا نمایندگی بکند . بعد از اینکه اسکندر سمرقند را خراب نمود چنین معلوم میشود که نوتا کا یا بتخت سفیدبان بوده و حین ارباط سلطه یونانی اینجا هنوز مرکز این ولایت بشمار میرفت . گریگورف Gyrgorieff نوتا کا را بمعنی ایالت واقع در بین رود آمو و شهر سبزمی داند (۳) زوکی مؤلف امیرالزهی مقدولی آنرا عبارت از قرشی یا شهر سبزمی تصور میکند (۴) برسی سایکس

۱- م ۹۲۵ جلد ۱۲ انسکلوپدیای بریتانیکا طبع چاردهم .

۲- شهرهای قدیم آریانا .

۳- قلب آسیا صفحه ۶ .

۴- م ۳۸ .

نیز راجع بموقعیت آن نوشته که «تونا کناوادی شادابی درین سمرقند واکس بوده و واضحاً قرشی کمنونی است» (۱) .

درین وقت بدبختی دیسگری روی داد. بسوس را مرض ناامیدی و مایوسی ازیا در آورد. این وضعیت اورا سرداران دیگر و سپاه قلیل او نپسندیدند و از او برگشتند و کاروضع خطرناکی اکتساب نمود. اسکندر بطلیموس را مقرر داشت تا رفته بسوس را که دچار چنین بحران روحی شده بود بگیرد. چون بسوس بدست بطلیموس افتاد بحکم اسکندر با اورفتاری وحشیانه شد. اول خواستند اورا بکشند ولی بعد قراردادند که در باختر محاکمه اش کنند و با کمانده اش بقتل رسانند.

وقایع سفدیانه اسکندر در سواحل جاگسارتس؛ ظهور سینی تا مینس؛ اسکندر

را اقبال مدد کرد و چنانکه ذکر شد بردشمن خود راه رفته موفقیت حاصل نمود. پس از آن بطرف مارا کندا Maracanda یعنی سمرقند رهسپار شد مقصدش این بود که مرگروادی را که جاگسارتس (سیردریا) از ایالت مردمان بربری جدا میکند بگیرد گرفتاری بسوس بدست اسکندر کافی نبود که امنیت را در لایتهای سوگد با نه و با کثرت با نه قائم کند. اسکندر مجبور شد که درین منطقه توقف نماید زیرا هنوز درین مناطق حکمران های پیدامیشد که مطیع نگردیده بودند. اگرچه ایشان عنوان پادشاهی نداشتند ولی هنوز تسلیم اسکندر نگردیده بودند و دشمنی و مخالفت زیاد در دل می پروریدند. از آنجمله یکی سینی تا مینس است. این مرد فوراً بصورت دشمن مخوف برضد اسکندر جلو آمد. مشارالیه در میان سرحدی ها طرفدارانی مانند ساکاها Sacaes و ماسا جیت ها Massa getae و چندین قبیله دیگر داشت که نسبت بمقدونیان وضع تهدید کننده اختیار کرده بودند. اسکندر میخواست درکنار رود تاناریس (سیحون) قلعه نظامی بسازد تا در مقابل

(۱) ص ۲۶۷ تاریخ فارس .

مردمانی که میخواست مطیع کنند سنکری باشد. ولی درین وقت خبر رسید که سفدیانه و با کتریانه سر از اطاعت او بدر کرده اند. بر اثر این خبر اسکندر به سپی نامینس مراجعه کرد و خیال نمود که این وطن پرست حقیقی آله دست اوست و میخواست ازودرفرو نشاندن آتش شورش و ضدیت با ختری ها کار بگیرد غافل ازینکه او خودش مصدر این هنگامه گردیده و بوطن داران خود اعلام کرده بود که اسکندر میخواهد تمام سواره نظام باختر را نزد خود بطلبد و با این مقصود تمام آنها را از دم شمشیر بگذراند. و نیز اظهار داشت: که اسکندر حتی برای انجام این مقصد میخواهد او و کاتبان را استعمال و بمقابل وطن و قوم بخیانت و ادا رکشد در نتیجه مردم مسلح گشتند تا بدفاع بپردازند. آنوقت اسکندر خبر یافت و حس کرد که سپی نامینس خطر بزرگی است که باید برداشته شود. اسکندر فوراً بعد از دستگیر کردن بسوس لازم دید که گروه سی هزاری بر برهاریا که قاتل مخبرین مقدونی در ساحل رود جگسارتس بودند سزابدند. ازینرو مجبور بود که بر هفت شهر مستحکم حمله ببرد که اکثر در جوار ساحل تعمیر یافته بود و ایشان مقدونیان را از تنگ کشیده بودند (۱). آنگاه به کرانتر امر کرد تا شهر سیر و یوایس Cyropolis یعنی «اورا تیبه» امروزی را محاصره بشماید و خودش بقول آریان شهر گازا Gaza را محاصره نمود و گرفت. تمام جوانان این شهر بحکم اسکندر بقتل رسانیده شد و باقی اهالی را برده وارد میان مقدونیان تقسیم نمودند. خاک شهر را بیاد دادند تا برای اطرافیان عبرت شود.

اسکندر به آن ترتیب پنج شهر را محاصره و فتح کرده بطرف سیر و یوایس رفت. این قلعه خیلی مستحکم بود و در بورش اول آنرا گرفته نتوانست. مگر سپاهیان او از مجرای رودی که بشهر میرفت و در آن وقت خشک بود داخل شدند. جنگ خونینی روی داد. مقدونیان غالب شدند و هشت هزار نفر را کشتند

(۱) ص ۷۱ فارس قدیم و تهذیب ایران مولف کلی مان هار.

(۳۹۷)

بعد از آن شهر دیگری که هفتمین شهر درین نواحی بود تسخیر گردید و مدافعین کشته دست بوتائی شدند.

قومی نامسن Mémacene نام که قوی بودند سر تسلیم فرو نکرده و فرستادگان اسکندر را کشتند و او را بخشم آوردند. اسکندر «پردیکاس و ملاگر» سرداران خود را فرستاد تا آن را محاصره کنند چون از تسخیر شهر سیروپولیس فراغت یافت خودش نیز به آن صوب شتافت. گرفتن این شهر از تمام شهرهای دیگر مشکل تر بود زیرا اهالی سخت با فشر دند. بهترین سپاهیان مقدونی درین جنگ تلف شدند در اثنای جنگ سنگی بر خود اسکندر نیز آمد و او را بیهوش ساخت. قشونش گمان کرد که کار او تمام است ولی چون بیهوش آمد حمله سخت برد و غالب شد.

اسکندریه اقصی: سپس اسکندر خود را به تعمیر آخرین کولونی بوتائی که اشتباهاً آنرا اسکندریه تانائیس Tanais نامید مصروف ساخت (۱). زیرا اسکندر موقعی که بدر بای سیحون (سیردریا) پیشرفت آنرا گمان کرد که روز خانه تانائیس بادون Don است (۲). این منطقه را اکثر مورخین و محققین با چند امروزه یکی می دانند. اسکندر اولین بار که باین مناطق رسید خواست تاسیس شهری نماید مگر شورش باختری ها و سفدی ها نقشه او را برای وقت دیگری معطل گردانیده بود. اسکندر بعد از آنکه بران صفحات غالب آمد در ظرف مدت کوتاهی دوباره اقتدار خود را بر دریای سیحون قائم نمود.

در این اثنا خبر دو واقعه خیلی مهم با سکندر رسید. یکی اینکه سکاها باسیت ها Scythians قشونی بر ساحل مقابل دریای سیحون گرد آورده اند. دوم اینکه سپی تائینس «مراکندا» را محاصره نموده. کار روائی های سپی تائینس اسکندر را بقصر می انداخت زیرا میدانست که سپی تائینس از مردان کار و جنگ است ناچار قوای مهمی برای دفع او فرستاد و خودش بدریای سیحون برگشت و بر ساحل

(۱) ص ۳۹ امیر یازمی مقدونی تالیف ژوکی
(۲) ص ۸ قلب آسیا.

چپ آن در طرف هفده روز قلعه بنا نمود و بر حسب معمول اسکندریه نام کرد . پس از تکمیل آن امر بساختن عده مکفی جاله ها نمود . شهر های زیادی در کنار سیحون خراب شد تا این اسکندریه در کنار همان رود آباد گردید . یونانیان آنرا اسکندریه اقصی یا الکذا تدریه اسپجات Alexandria Eschate خوانند که همان خجند فعلی باشد (۱) . بعد از آن اسکندر خواست با ساکاهادرو آویزد و مشوره نمود که جنگ را بداخل مملکت ایشان ببرد . اما رسولان ایشان آمده از اوضاع و جنگ خود و غلبه خود بر شاهان فارس بیانات دادند و رفتند . اسکندر ترسید که مبادا بعد ازین قدر غلبه های متواتر بدست این قوم مضحل شود عزمی که در گرفتن ملک ایشان داشت فسخ کرد .

ظفر سیی تا مینس : در خلال این اوقات فوجی که برای خلاص کردن ساحلوی مرا کنده سرداری « منهدیم » اعزام شده بود به آن شهر نزدیک شد . سیی تا مینس سیاهی کاردان و خوب از فن جنگ آگاه بود . برای نابود کردن این فوج قوی یونانی خود را در جنگلی پنهان کرده کمین گرفت . چون لشکر منهدیم نزدیک رسید سیی تا مینس حکم حمله داد و لشکر مقدونی از هر طرف مورد حمله قرار یافت . مقدونی ها سخت یا فشر دند و مقاومت کردند . ولی سیی تا مینس استادانه ایشانرا مغلوب نمود و قسمت عده این لشکر را محو کرد . قسمت شکست یافته را تعقیب کرد . مغلوبین بیک بلندی پناه بردند و سیی تا مینس آنها را زیر محاصره گرفت تا از کرسنگی تسلیم شوند . درین جنگ که در وادی رود خانه بالی تیمینس Polytimetus یعنی زرافشان واقع گردید مقدونیان دوهزار پیاده و سه صد سوار تلفات دادند . و اسکندر از بیم آنکه مبادا چنین تلفات در یک جنگ روحیات عسکراورا خراب سازد تعداد تلف شدگان را پنهان داشت و فراری های آن جنگ را که عده قلیلی بودند تهدید بمرگ کرد تا این خبر را افشا نکنند .

(۱) ژوکی ، کلی مان هار ، یرسی سائکس ، و سائر مورخین متفق بر این اند که اسکندریه اقصی خجند و سبرو پولیس « اورا تینه » امروزه است .

(۳۹۹)

اسکندر بعد از آنکه از تباهی قشون خود اطلاع یافت جنترالی موسوم به «کراتز» را گفت از دنبال بیاید و خود به عجله با قشون منتخبه خود بطرف «مارا کندا» شتافت و در ظرف چهار روز خود را به آنجا رسانید. سپی نامینس که این خبر را شنید بباختر برگشت و اسکندر او را تعقیب کرد ولی تا کام شد. بعد مراجعت کرده تمام وادی زرافشان را با وحشتی که مختص او بود غارت و ویران نمود. زیرا درین وقت کراتز نیز بوی ملحق شده بود و اسکندر قشون را بدسته‌ها تقسیم کرده گفت تمام دهات را بسوزند و اهالی را از بیر و برنا بکشند. بعد از آن بر کولائوس یکی از سرداران مقدونی را با سه هزار عسکر در سفدیانه مقرر نمود و خود در سدد رقتن بباختر شد.

تذکر بعضی از شهرهای مهمه سفدیانه: مارا کندا - کنگهم نظریه دارد که نام دیگر مارا کندا با سمرقند در بسا Drepsa است. که قرآن نگارشات استرابیو اسکندر آنرا خراب نمود. تا گفته نماند که شهر سمرقند کنار رود زرافشان واقع است که اسم یونانی شده آن داراپسان Drapsane و شهر مارا کندا در سواحل آن «مارا کندا داراپسان» با بطور مختصر در بسا یاد آرا یسا میشود.

اسکندریه اوگریاته: چون این شهر کنار ا کسوس و قریب شمال زارپسیه یا بلخ واقع بود احتمالات زیاد باین دلالت میکند که عبارت از شهر ترمز باشد. اسکندریه اسپا نه: شاید عبارت از بوش Ush جنوب اندجان یا خجند باشد. نوتا کا: آنرا بعضی کش و بعضی بخارا دانسته اند. معلوم میشود که نوتا کا پایتخت سفدیان بوده و حین افساط سلطه یونانی اینجا هم مرکز این ولایت بشمار میرفت.

برگشت بباختر یانه: درین هنگام که اسکندر مصروف خونریزی بود زمستان رسید. هنوز کارهای سفدیانه طوریکه با یستی بانجام نرسیده بود. اسکندر مجبور گردید که برای گذشتاندن فصل زمستان بباختر برود. و قتیکه بباختر رسید

(۴۰۰)

فراترافرس و «ستاناتور» والی آریه وارد شدند و از امس والی سابق هرات و برانس نام والی سابق یارت را که از طرف بسوس مقرر گردیده بودند با بعضی عمراهان شان درزنجیر کرده آوردند. درین ضمن (۳۲۹ - ۳۲۸ ق م) قوه الظهری بالغ بر نوزده هزار تن از یونان رسید (۱).

بعد اسکندر برای گرفتن انتقام از بسوس مجلسی از سرداران منعقد نموده او را محکوم قرارداد و به اکیاتنه اش فرستاد تا کشته شود.

در باکتر اسکندر خیر اطاعت فار اسمانس Pharasmanes شهر اده کهور اسمی ها (Chorasmians) یعنی خوارزمی هارا که بطرف شرقی کپین زیست دارند شنید و از ورود سفارت دوستانه سیتی های جگسارنس اطلاع یافت (۲). شورش در سوگدیانه 'عاقبت سبی تا مینس: درین آوان خبر شورش جدید سوگدیانه با اسکندر رسید. او باز بطرف آمورفت و در کنار آن اردو زد. اسکندر قسمتی از قشون را در باختر گذاشت تا اگر شورش بعمل آید جلوگیری کرده باشد. مابقی لشکر را به پنج حصه تقسیم نموده اولی بر ریاست هفستیون ' در می بفرماندهی بعلیموس ' سومی در تحت امر پردیکاس ' چارمی بر سرداری سنوس و آرتنه بارس و پنجمی در اداره خودش. قسمت چارگانه از سمت های مختلف حرکت کردند تا قلعه هارا محاصره و شورش هارا با اسلحه یا مذاکره رفع کنند. این قسمت ها بعد از آنکه تمام سفدیانه را طی کردند در پای دیوار مراکندا جمع شدند. هفستیون مامور گشت که مهاجرینی برای شهرهای سفدیانه که در اثر گشت و خون مقدونی ها نابود شده یا برده و از فروخته شده بودند ببرد. خود اسکندر با قوه الظهری که از مقدونیه رسیده بود درین موقع که اوائل بهار بود توانست که بمر گیانا Margiana بتازد. درین حوالی تنها یک مقام مستحکم

(۱) ص ۸ فل آ سیا.

(۲) ص ۴۰ امیرالزمی مقدونی - ژوکی.

(۴۰۱)

باقی مانده بود که موسوم به پترا اوکسیانه (Petra Oxiana) که شاید سنگ بست امروزه باشد.

آریمازس Arimazes رئیس آنجا که آذوقه در ساله را در قلعه داشت ازان دفاع می کرد. ولی بالاخره این مقام هم بدست مقدونیان درآمد. مدافع دلیر آنرا با منسوبین و امرای معتبر او با امر اسکندر بدارزدند.

اسکندر در جنوب شهر مرگینا (مرو) دو حصار بنا کرد که در سرخس و مرو چاقی امروزی باشد. سپس بطرف مشرق برگشته ببلخ آمد و در راه چار حصار نظامی دیگر بمیمنه اندخوی شبرغان و سریل تاسیس نمود که از نقطه نظر عسکری اهمیت داشتند. بعد از آن از باکتریا به مراکندا رجعت کرده باقشون خود که در بای دیوار مذکور جمع آمده بودند پیوست (۱).

در خلال احوالی که اسکندر و قشونش داخل صفحات سفدیانه شهرهای شورش کرده را دوباره نافع می کردند و باینصورت تا بمرآکندا رسیدند سی تامینز در باکتریا ظاهر کرده بر ساخلوی زاری آسپه حمله آورد. قشون این شهر را «پهتی تون Peitton» اداره می کرد اما اسپر دست سی تامینز شد. کراتیروس باقوای زیادتری سی تامینز را مجبور بیازگشت نمود.

درین موقع زمستان رسید کواوس Coenos را در سفدیانه گذاشت و خرد به نو تا که آمد تا زمستان را در آنجا بگذراند. سی تامینز که نمی خواست یونانیان در مملکتش دمی بخوشی بگذرانند باز در باکتریا ظاهر کرد و با خود بتعداد سه هزار سوار سفدی باختری و ماساژیتی را آورد در اینجا باز بانداز قفعلیت نشان داد که اسکندر را با اضطراب در انداخت اسکندر چون نمی توانست دستی بر سپی تامینز بیابد غضب خود را بر معزول کردن آرتنه بازس والی باختریا فرودشاند. برای عزل او چنین بهانه کرد که با سپی تامینز همدستان است حال آنکه آرتنه بازس با تاجر بقزبادی

(۱) س ۸ و ۹ قلب آسیا.

(۴۰۲)

که داشت در مقابل سپی نامینز جانشانی کرد اما چون حریفش استادتر بود گناهی نداشت. اسکندر امین تاس مقدونی Amyntas را بعوضش والی مقرر نموده کواوس را نیز با وی همراه ساخت که باقشون زیادی دریا کتر با نه زمستان را بسر برند. اینها مامور بودند که سپی نامینز را در صورتیکه بیا کتر با نه وارد شود دست گیر نمایند.

این سرداران باقشون جنگی اسکندر وارد با کتر با نه شدند. سپی نامینز که آنی از فعالیت و پیشبرد مفکوره نجات وطن فراغت نداشت بر بیگانگان حمله کرد جنگ سختی در گرفت. بعد از کشت و خون زیاد مقدونیان که عده شان خیلی زیادتر بود غالب شدند علت این غلبه خیانت قوم ماسازیت بود. ماسازیت ها که در حقیقت مردمان بی سرو پا بوده نه شهر داشتند و نه جای سکونت در اثنای که آتش جنگ شعله ور گشت متحدین خود را غارت کردند و فراری شدند این سده سبب شکست سپی نامینز شد و نه با کاردانی که موصوف در جنگ داشت احتمال میرفت یونانیان را باز مضمحل کند. سپی نامینز نیز فرار کرد. و قتیکه ماسازیت ها شنیدند که سکندر بقصد ایشان حرکت کرده باشخص سپی نامینز نیز خیانت کرده او را سر بریدند و سرش را نزد اسکندر فرستادند تا از جنگ منصرف گردد. روایتی هم موجود است که میگوید سپی نامینز بدست زن خود کشته شد و زنش از شرم اینکجه میاد شوهر دلاورش کشته دست دشمن شود باین عمل اقدام کرد زیرا احتمال نجات بکلی وجود نداشت. خلاصه این سردار نامی با کتر با نه که اسکندر را درین قدر مدت الحظه آرام نگذاشت واضطرابات او را در هر حمله زیاد میکرد آخر الامر روزهای واپسین زندگانی را چنین بیابان رسانید: و مراکب خود را از دست متحدین خود چشید. (۳۲۸-۳۲۷ قبل المیلاد).

اسکندر اکثر حصه زمستان عمان سال را در نونا که گذرانده مصروف سنجش چاره های بود تا مردمان هر حصه ممالک مفتوحه را که متواتراً می شوریدند

(۴۰۳)

و برای آزادی بابونیان مجادله می کردند آرام بسازد. از جمله کارهایش چنانچه گفتیم آرتهمبازس را معزول و امین تاس را عوضش والی باختر مقرر نمود فرنا فرس Phartaphernes پارنیائی مامور شد که رفته ستراب باغی تاپوری ها Tapurians و ماردی ها Mardians را در باره بیارد آتروپاتس Atropates در میدیا بعوض او کسی داتس Oxydates تقریباً یافت که بقول زو که عمان حصه مملکت نام او را تا امروز نگاه داشته (آتروپاتس Atropatene آذربایجان) در بهار سال ۳۲۷ در اتنا نیکه کراتیریوس کاتانس Catanes و استانس Austanes را در پاری تانس Paratacene گرفت اسکندر نیز آخرین اعتشاشیون وطن خواه را که در سفدیانه و با کتربانه بمقابل سلطه اجانب کوشش داشته و خود را مستحکم کرده بودند اسیر نمود. از آن جمله دونفر از اشراف باختر که یکی از ایشان ازرقای قدیم بسوس و موسوم به او کزبارتس Oxyartes بود نجات یافتند (۱) این شخص اکیبارتس پدر رکسانه قشنگ بود.

اسکندر و رکسانه : در سفدیانه کوهی بود که بنظر می آمد بر آن نمی توان دست یافت. موقعیت این کوه را اکثر مؤلفین تاریخ قدیم تعیین نکرده اند بهر حال هر کس گمان میکرد این کوه از دست برد مقدونیان در امان خواهد بود ازینرو مردمان زیادی بانجا رفتند. اوکیبارتس نیز که از نجیبی در جد اول بوده و نمی خواست از اسکندر تمکین کند بازن و دخترانش درین کوه پناهند. تفصیل واقعه جنگ قبلاً بیان شد. مقدونی ها برای این کوه غالب شدند و اسرای زیادی گرفتند که در آن جمله دختر اکیبارتس موسوم به رکسانه نیز بود که از حیث و جاهت در میان تمام زنان نظیر نداشت. اسکندر عاشق او شد و با او ازدواج نمود. این بود که او اکیبارتس چنانچه ذکر شد خود را با اسکندر تسلیم نمود و بنابر اقتضای خویشی با احترام پذیرفته شد. سر آوردلستین گوید که رکسانه

یا روشانه یار خشانه دختر او کسب اونس یکی از نجبای باختر بواسطه حسن خارقه که داشت یکی از قلاع سفدیان فرستاده شد تا در آنجا محفوظ بماند. در هنگام لشکرکشی های اسکندر بدست او افتاد و ملکه اسکندر شد. شاید روشانه از دره روشان (که بجوار شغنان است) باشد و در شرق رسمی است که بعضی زنان را باسم موطنش یاد میکنند (١) تفصیل ازدواج اسکندر و ر کسانه بدینقرار است : در یک صیافتی که از طرف یکی از والی ها بسلیقه مردمان مشرق داده شده بود دختران زیادی نیز از خانواده های درجه اول سفدیان حضور داشتند. ر کسانه نیز در آن میان بود. این دختر از حیث زیبایی و لطافت مثل و مانند نداشت و بقدری دلربا بود که در میان آن همه دختران زیبا توجه تمام حضار را بخود جلب می کرد. اسکندر عاشق او شده بود. کنت کورس گوید * پادشاهی که زن دار بوس و دختران او را دیده بود که کسی دروجاهت جز ر کسانه با ایشان نمی سید ولی با وجود این نسبت به آنها حسباتی جز محبت پدر با اولاد نپروریده بود در اینجا عاشق دختری شد که نه در عرقش خون شاهی جاری بود و نه از حیث مقام می توانست قرین آنها باشد. بزودی اسکندر بی پروا گفت لازم است مقدونی ها و بومی ها با هم مزاجت کنند تا محفوظ گردند و این بیگانه وسیله است برای اینکه مغلوبین شرمسار و فاتحین متکبر نباشند. بعد برای آنکه فکر خود را ترویج کند آ شیل پهلوان داستانی یونان را که از نیاکان خود میدانست مثل آورده گفت مگر او یکی از اسرا را از دواج نکرد. و بعد اسکندر از شدت عشق در همان محل امر کرد موافق عادات مقدونی نان بیاورد و آنرا با شمشیر بدو نیم کرده نیم را خودش برداشت و نیم دیگر را به ر کسانه داد تا وثیقه زناشویی آنان باشد. مقدونی ها را این رفتار اسکندر خوش نیامد. زیرا در نظر آنان پسندیده نبود که یک رئیس محلی پدر زن اسکندر گردد ولی چون ازومی نرسیدند هر آنچه از سر میزد با سیمای

(١) ص ٨٨٠ اثر موسس ایشا .

کشاده تلقی میشد . (۱) عروسی اسکندر ور خسانه در باختر در بهار سال ۳۲۷ ق م اتفاق افتاد .

قتل کلیتوس: با اینصورت بعد از دو سال جنگ های سخت و خونین اسکندر درین صفحات با اشکالات زیاد بیابان رسید . این اشکالات تماماً از طرف مدافعین نی بلکه از طرف خود مقدونیان نیز روی میداد . قشون مقدونی اسکندر را واقعاً از روی وفاداری و عقیدت پیروی می کردند . ولی تفکر شخصی او را بیشتر از بیشتر مجرد می ساخت . فیلو تاس و پارمنیو سرداران نامدار خود را بقتل رسانید و سلسله رابطه رفقای او را منقطع ساخته رفت . در ابتدای توقف در مراکندا (سمرقند) واقعه دیگری رخ داد که باز صحنه های دهشت آور سابق را بخاطر ها زنده کرد . چه درین موضع ضیافتی روی داد که در آن ضیافت اسکندر بدست خود باز جنرال مهم و دوست عزیز را بقتل می رساند . کلیتوس Kleitus همین سردار بدبخت بود . کلیتوس حیات اسکندر را در موقع جنگ کرانیکس نجات داد زیرا دست شمشیر گرفته سپی تری دانس Spittridatès را که نزدیک بود کار اسکندر را بسازد قطع کرد . بعد از مرگ فیلو تاس کار عمده جنرالی رساله شاه در بین هفستون Hephaestion و کلیتوس تقسیم گردید . علاوه بر آن فامیل کلیتوس با فلیپ رابطه داشته بنا بر این ارتباط قدیمی خواهر کلیتوس موسوم به لانیکه Lanikè دایه طفلی اسکندر انتخاب گردید . دو پسرش در جنگهای آسیائی هلاک شد . پس اگر شخصی در قطار اول خدمتکاران او می ایستاد با امتیاز صحبت آزادانه با اسکندر داشت همانا کلیتوس می بود . در ام قتل کلیتوس در بهار ۳۲۸ ق م عملی شد . تفصیل واقعه اینکته : در مجلس شراب نوشی همه شراب زیاد نوشیدند . یکی از مدعوین اشعار پرائیکوس Pranicus یا پی ئیرون Pieron را خواند که آن در قدح

(۱) - من ۱۷۳۸ و ۱۷۳۹ ایران باستان .

(۱) - من ۱۵۱ تاریخ یونان تألیف جورج کروت .

(۴۰۶)

سر کردگان مقدونی که در جنگی از خارجیها شکست خوردند ساخته شده بود. مقدونیان از آن مکدر شدند. و از خواننده بدگفتند. ولی اسکندر گفت که دوام بدهد. کلیتس که از همه زیاد تر مست شده بود آنرا تو همین بزرگ دانسته برخاست و سخنان درشت گفته علاوه کرد. خونهای مقدونی است که ترا بزرگ ساخته که نمی خواهی پسر فلیپ باشی و خود را پسر آمون میدانی. اسکندر بغضب آمد و شور بالا گرفت. بزرگان داخل شدند تا هنگامه را فروشانند. پلوتارک می نویسد که (۱). کلیتس هنوز از اطاعت سر می پیچید و باز حمت زیاد بواسطه رفقایش از اطای بیرون کشیده شد. ولی او دوباره باطای از در دیگر داخل شده به بسیار بی حرمتی اشعار اندروماتس یوری پید Euripides's Andromache را خواند و قتیکه بیت ذیل را سرود: «افسوس! دریونان چه احکام و چه چیزهای بد جریان دارد!» اسکندر نیزه یکی از سیاهبانان را گرفت و خود را در عقب پرده پنهان کرد. در موقعیکه کلیتس پیش می آمد با نیزه او را زد. کلیتس با یک فریاد و ناله افتاد. غضب شاه فوراً زائل شد و بخود آمد. و قتیکه رفقایش را دید که دور او جمع شده ساکتانه می دیدند نیزه را از جسم بیجان او کشیده میخواست در حلق خود فرو برد. نفری گارد دست او را گرفت و او را بکجا می باطایش بردند. اسکندر تمام آتش و زور را با کریمه تلخ گذراند.

تباری سفر همد: در بهار سال ۳۲۷ ق م جنگهای دوساله اسکندر در ولایات باکتریانه و سوسو گدبانه با انجام رسید پس در فکر سفر همد شد. زیرا در موا قعیکه بدون جنگ می ماند کارهای راهبر تکب می شد که نام او را بر زمین می زد و ناراضائی در قشون او تولید می کردید. اسکندر مجبور بود که همیشه قشون خود را مشغول بدارد. از طرف دیگر جاه طلبی های بی حد و حصر او نیز سبب حرکت او بطرف همد شد زیرا در افسانه های یونانی خواننده بود که هر کول و پاکوس پسران

۱- ص ۵۱-۵۲ سوانح اسکندر کبیر تالیف پلوتارک.

(۴۰۷)

ر به انواع بزرگ ناهند رفته اند . چون او خود را نیز چنین نسبت میداد
می بایست ناهند برود و این فکر او از طرف چابلوسان اطرافش تقویت می یافت
علت دیگری که او را بسو قیات هند وامیداشت همانا ثروت مبالغه آمیز
هندوستان بود .

بدینقرار اسکندر در رسیدن آمادگی حرکت بطرف هند شد . در باختر قسمی
از عسکریان او که رضامند نبودند در خصم داد که برگردند و عوض شان از جوانان
آسامان بتعداد سی هزار گرفت نادر جنگها با او همراه باشند (۱) . مقصدش
این بود که از یکطرف عساکر بیکاره و نازنا خوش باشد و از او دور شود و از طرف
دیگر با گرفتن این قدر عسکرازهالی با کثرت بانه و سفیدبانه خود را از شورش های
آینده این صفحات آرام نمود که دو سال کامل او را مصروف ساخته بود .
در بهار ۳۲۷ ق م با عسکری که بالغ بر یکصد و بیست هزار پیاده و پانزده هزار
سوار میشد بقصد هندوستان عزیمت کرد . گمان غالب اینست که کم از کم هفتاد
هزار ازین عسکر آسیائی بوده اند (۲) . اسکندر بطرف کوههای پاروپامیس
روان شد و امین تاس را پیاده هزار و پانصد و سه هزار و پنجاه سوار گذاشت که آن
اطراف را باهن و اطاعت نگهدارد (۳) .

عبور از هندوکش: اسکندر صفحه با کثر یا نه را طی کرده دریای کوههای
پاروپامیزادی رسید . درین نوبت از راه کوتل خاداک کوههای پاروپامیزاد را
در مدت دهم روز طی کرد و داخل وادی شاداب کوه دامن شد . در اینجا وارد قلعه نظامی
شد که دو سال قبل آباد کرده بود . حاکم آنجا را که در اداره و تشکیلات خود
بخوبی از عهد نیر آمده بود معزول کرد و عوضش نیکانور Nikanor را گذاشت

(۱) ص ۳۵۱ - هتورین هتیری جلد چهارم .

(۲) ص ۳۵۵

(۳) ص ۱۶۶ تاریخ یونان مؤلفه کروت و ص ۵۸ حمله اسکندر کبیر بر هند مؤلفه مکرندل

(۴۰۸)

نفوس این شهر بواسطه ساکنین جدید از منطلق کرد و نواح پوره کرده شد
 ساخلوی آنرا بواسطه سربازان فنوت که نعتوا بستند در سلسله قوای حمله
 آوراد داخل باشند و طاقت مشقات حملات تازه او را نداشتند قوی ساخت. موقعیت
 مهم اسکندریه که بر راه‌های سه گانه خاکم بود تماماً مامون گردانیده شد. زیرا
 اسکندر بنا بر عادت خود همیشه احتیاط میکرد. همچنین در منطقه بارویامیزادی
 و سایر نقاط واقع بین راه‌ها و دریای کوفن Kophen با کابل تیر باسیس Tyriaspes
 را والی مقرر نمود. (۱)

آمیهی شاه تکسیلا: در موقعیکه اسکندر از اسکندریه قفقاز بحرکت آمده
 بطرف نیکابا می‌رفت با آمیهی Ambhi شاه تکسیلا ملاقی شد. موقعیت اصلی نیکابا
 بطور قطع معلوم نیست چه بعضی مانند برویسرولسن و مکرنند آنرا در نواح
 بگرام می‌دانند و برخی چون و سنت سمت آنرا در غرب جلال آباد فعلی
 بر راه کابل دهند تعیین می‌نمایند و بعضی هم هستند که آنرا با کابل یکی می‌دانند.
 در هنگام حمله اسکندر آمیهی شاه تکسیلا Taxila که نزد یونانیان به نامفسر
 Omphis یا بنام ولایتش تاکسیل Taxiles معروف است، بیک موقعیت حریبی
 خطرناکی دچار بود زیرا از بسکطرف با سلطنت قوی پارس در آن طرف دریای جلم
 در جنگ بود و از طرف دیگر با مملکت کوهستانی و همسایه خود آمیهی سار
 (Abhisara) زده خورد داشت خودش میدانست که موقعیت او درین جنگ‌ها
 ممکن نیست پایدار بماند زیرا سلطنت قوی پارس هر طوری بود بر او غالب می‌آمد
 لذا کسان اسکندر را که از طرف ارباب خود برای دعوت اطاعت مردمان
 آن سمت‌ها رفته بودند امداد غیبی تصور کرده برای دفع این دشمنان سفارنی
 نزد اسکندر فرستاد و ورود عقد و نیان را در او نهادند (اودابها نده Udabhandha)
 منتظر شد ۲۰ و لی اکثر مورخین می‌نویسند که آمیهی خودش نزد اسکندر

(۱) ص ۵۲ - ۵۳ تاریخ هند مولفه و سنت سمت، ص ۵۸ حمله اسکندر کبیر بر هند مولفه مکرنند

(۲) ص ۱۰ رهنمای تکسیلا، مولفه سرجوهن مارسل

آمد و در شهر نیکائیا با وی ملاقی شد. ابن شهزاده با اقتدار هندی بیست و پنج
فیل را بطور تحفه به اسکندر تقدیم نمود. اتفاق و دوستی این راجه هندی
برای اسکندر خیلی قیمت دار بود * ۱۰ .

اسکندر در نیکائیا - بردیکاس و هفستیون: اسکندر در آن زمانیکه
در نیکائیا بود اطلاع یافت که قبائل کوهستانی کمر اسمار باجور و سوات
و دیگر مناطق سرحدی افغانستان در قلعه های کوهی زندگی کرده به هیچکس
سر اطاعت فرو نمی آرند. اسکندر در صدد فتوحات این کوهستانها شده قشون
خود را بدو حصه منقسم ساخت. حصه رادر تحت قیادت هفستیون Hephæstion
و بردیکاس Perdikkas که بزرگترین رو ساری مقدونیه بودند مقرر نمود
که براهنمائی شهزاده تکسیلا بطرف منطقه یوکی لا و نیس Peukelaotis که
واضحاً قدری دور از ملتقای رود کابل و اندس است فرستاد و امر نمود که در خلال
توقف خود ها در آن جا روی دریا ساند با اندوس پلی بسازند تا در عبور عسکر
او بطرف هند معطلی رخ ندهد. و در عین زمان تمام مخالفین آن صفحات را باطاعت
در آورند. هفستیون و بردیکاس براهنمائی آمیبهی به آن سوب عزیمت کرده
رود کابل را تعقیب نمودند. غالباً از بین دره خیبیر گذشته بصفحات اندوس
واصل شدند. شهزاده منطقه یوکی لا و نیس موسوم به استس Astes اسیر گردید
و در همان شهری که خود را محصور ساخته بود بقتل رسانیده شد. جدال با این
شهزاده دلیر (بقول آریان) هفستیون را مجبور کرد که سی روز کامل آنجا را
در محاصره بگیرد * ۲۰ .

حزکت اسکندر: گفتیم اسکندر با نیم عسکر دیگر که در نیکائیا با هفستیون
و بردیکاس قسمت کرده بود عزم نمود قبائل اسپاسی Aspasi، گورائی Guræi

(۱)-س ۱۶۶ تاریخ قدیم هند مولفه و نشت سمت .

(۲)-س ۱۶۷ تاریخ قدیم هند مولفه و نشت سمت .

(۴۱۰)

واسا کتی را که در نشیب های جنوب هندو کش مو قیمت های سعی داشتند مطیع بسازد. اسکندر برای گرفتن مناطق اسپاسی ها و اسوا کها و غیره که عبارت از مردم لغمان و کتر کمونی باشد کنار رود خانه کپوئیس Khoés (کتر) را گرفته بالا رفت تا به بلندی هائی که نشیب تند داشت رسید و با زحمت از رود نگذشت. اگر چه از شرح عملیاتی که اسکندر در سواحل این رود خانه انجام داد اطلاعی در دست نیست ولی اینقدر معلوم است که اهالی وطن پرست این سرزمین تا مسافتی زیبا دی او را در وا دی بر نقوس در بای کتر مصرف داشته اند. چون اسکندر باین مناطق واصل شد در جنگی که دریای دیوار اول این صفحه نمود دریافت که با چه اشکالی برخورد کرده. اهالی دلیرانه از شهر خود دفاع میکردند و این دفاع باندازه سخت بود که اسکندر صدمات زیاد دید و مخصوصاً خودش زخمی بشانه برداشت. بطلموس بسر لاگوس Lagos و لئوناتوس Leonatos هم مجروح شدند (۱) اسکندر از بن طرز مدافعه افغانان بعصیت درآمد و امر داد که تمام اسیرانی را که از مدافعین دلاور این مناطق بدست آورده بودند از ته تیغ بکشند. چون دید که شهر آسانی فتح نمیشود لذا دور آن گردید، اطراف آنرا از نظر گذرانید و جایهای ضعیف استحکام را پیدا کرد و شروع بجنگ نمود. اهالی مردانه جنگیدند و اسکندر بعد از يك محاربه خونین برایشان غالب آمد اهالی شهر را ترك داده فرار کردند و مقدونیه ان ایشان را دنبال نموده بواسطه زخمی که اسکندر از دست دلیران این شهر برداشته بود هر که بدستشان آمد کشتند و از هیچگونه بیرحمی دریغ نکردند. اسکندر نیز برای فرو نشانیدن غیظی که از مقاومت مردم آن شهر داشت امر داد که آنرا از بیخ و بن برکنند.

بعد از آن اسکندر بشهر اندراک Andraque رفت و شهر مذکور را بدون جنگ گرفت و کراتیروس قوماندان معتمد خود را با عسکر کافی در پنجا گذاشت

(۱) ص ۶۱ کتاب حمله اسکندر و کبیر بهند تا لیف مکر نعل.

تاسائز قبائل وادی کنر را مغلوب نماید. خودش بقصد امیر اسپسی سی هابطرف رود سوآست Soaste حرکت کرد و روز دوم خود را بیای دیوار شهر رسانید. این شهر غالباً بایستخت اسپسی سی ها بوده. آریان گوید: زمانیکه اهالی از آمدن اسکندر شنیدند شهر خویش را آتش زدند و در کوهها فرار کردند و قطعات قشون اسکندر آنها را نابه کوهها تعقیب نمود. پس معلوم میشود که این شهر در یک سطح نسبتاً همواری بردامن کوه واقع بوده امیل ترنگلر جرمنی این همواری را عبارت از سطح هموار لغمان می داند زیرا در خبر آریان چنین تعقیب شده که اسکندر کوهها را عبور نموده شهری رسید پس معلوم میشود که در هنگام تعقیب قبائل این مناطق باید بشمال لغمان آمده و سلسله کوهی که دره الینکار را از دره کنر مجزی می سازد طی نموده باشد (۱). مقدونیهها درین تعقیب چون از دست اهالی زحمت بیشمار دیدند کشتار زیاد کردند. درین اثنا در جنگ تن به تنی که در بین بطلمیوس و امیر این طائفه واقع گردید رئیس مذکور کشته شد.

ازان پس مقدونیها از راه کوهها غالباً از راه اسمار و کوههای هند و راج به باجور و چندول به قریه که مورخین یونانی آنرا آری گائون Arigaon گفته اند فرود آمدند. درینوقت کراتیروس که کار خود را انجام داده بود غالباً از راه سرکانی و کوه چمر کند و نواگشی باسکندر ملحق شد. علاقه های متصله بهم که عبارت از بیسات، چندول و نواگشی باشد بسیار سبز و معمور است. لذا گمان غالب همین است که محاربه دومین با اسپسی سی هادر یکی ازین علاقه ها بوقوع پیوسته باشد. مورخین یونانی می گویند که اسکندر درین جنگ ۲۰۰۰۰ اسیر و ۲۳۰۰۰ گاو را بغنیمت گرفت. چون این گاوها خوب و کلان بود اسکندر امر داد که چند رأس ازان را نگهدارند تا بعدها بمقدونیه فرستاده شود (۲)

(۱) کتاب افغانستان قسمت دوم مولفه امیل ترنگلر.

(۲) ص ۱۰۴ سالنامه کابل ۱۳۱۴.

(٤١٢)

جنگ با اساکینوئی : سپس اسکندر متوجه قوم زبردست دیگری موسوم به اساکینوئی Assakenoi شد. پادشاه مقدونی از خاک گوره‌ن‌ها Guréens عبور کرده و از رود گوری Gauri با مشقات زیاد بگذشت. رودخانه گوری سنسکرت بادربای گورائیوس Guraios مقدونی و پنجکوره Panjkora یکی است که از کوهستانهای «در» Dir سرچشمه گرفته از طرف شرق با جور عبور و بدریای سوات ملحق میشود که این دریای موخرالذکر در دره های تنگ و عمیق صعب العبور بطرف وادی پشاور جریان می کند. حمله بر منطقه مردمان قوی اساکینوئی بهمان راه گورائیوس یا پنجکوره شروع شد که هیچ جانی جز سوات شده نمی تواند. و از دبر است که از طرف علما شناخته شده است. برای نشان دادن تعداد قوه ملی و حجم منطقه که بواسطه آن اشغال شده بود، آنچه آریان از لشکر گیری اساکینوئی برای جلو گیری از پیش قدمی او گفته کافی است. این لشکر بطور مجموعی عبارت بود از دو هزار سوار و زیاد از سی هزار پیاده و سی فیل. این لشکریان مناسب ندیدند که در دشت جنگ کنند لذا بهتر دانستند که بشهر های خود رفته دفاع نمایند. منطقه اساکینوئی هادران بصری بردند وسیع و از طرف راست نارودخانه اندوس می رسد. و علاوه بر تمام سوات شامل مناطق بنیر و وادی های که بشمال بنیر واقع است می باشد. چون این ساحه خیلی بزرگ است موقعیت صحیح جایهای را که اسکندر محاسره و تسخیر کرده ممکن نیست تعیین کرد. درست است که در زمان قدیم مانند امروز راه مستقیمی که اهمیت داشته باید همان بوده باشد که از پنجکوره شروع شده از بین تالش Talash و از بالای کوتل سهل العبور کاتگالا Katgala گذشته بوادی وسیع تادربای سوات می رسد که از روی تدقیقات «آورل ستین» از نقطه نظر فن محاربه مهم بوده و اکنون نیز بواسطه قلعه چاکدره Chakdara محافظه میشود ملاحظات جغرافی نشان میدهد چندین شهر مستحکم را که اسکندر محاسره و تسخیر نمود

(۴۱۳)

غالباً دروادی سوات بوده . زیرا این منطقه همیشه حصه شاداب و پرفوس این
ساحه بوده و می باشد .

اسکندر بطرف پایتخت ایشان مسا کا Massaga که کلاترین شهر هادر آن
قسمت بود رفت . موقعیت مسا کا چنانیکه قبلاً هم اشاره شد معلوم نیست .
از اشاره که در نوشته های آریان راجع بسردار «اساکینوئی» هاموسوم به مسا کی نوس
Assakénos شده است می بر آید که مسا کا مرکز بوده . متأسفانه که نه آریان
از موقعیت شهر سخن رانده و نه نوشته های سائرین مانند کورتیوس تذکری
درین زمینه دارد . «آورل ستین» موقعیت شهر «مسا کا» را در سوات سفلی تخمین
می کند و می گوید که این شهر باید مانند امروز دارای زمین وسیع و حاصلخیزی
بوده باشد که به آسان از آن بیک سلسله راههای که بوادی کشاده بشا وریا کند هارا
میرفت رسیده میشد و بایستی اهمیت عسکری و اقتصادی آن زیاد بوده باشد .
ولی می گوید که موقعیت حقیقی مسا کا عجالتاً ممکن شده نمی تواند .

در هنگامیکه اسکندر بطرف شهر مسا کا پیش می آمد قشون مسلحی از پنجاب
ب تعداد ۷۵ هزار نفر بکمک اهالی رسید و بر اسکندر حمله نمود . اسکندر و عسکرش
در اثر این حمله عقب نشستند متأسفانه که این جنگ آوران درین وقت از خوشی
غلبه بر مقدونی صف های خود را رها کرده بطور غیر منتظم بحمله دوام دادند .
اسکندر چون عدم انتظام را دید حمله آورد و آنها را شکست داد . ایشان بشهر
در آمدند و اسکندر آنها زیر محاصره گرفت . چار روز اهالی دلیرانه از شهر
خود دفاع کردند مقدونیان چندین حمله شدید کردند و منجیق های قلعه کوبی
را استعمال نمودند تا به فتح شهر فائق آمدند و علت عمده غلبه مقدونیها کشته شدن
سردار مدافعین بود . اهالی درخواست صلح کردند . اسکندر که از جنگ ایشان
دلخوش نبود قبول کرد و شرط گذاشت که ساخلوی شهر باید داخل قشون او
شوند . آنها با اسلحه بیرون آمده بر بلندی در مقابل مقدونی ها جای گرفتند

و میخو استند که شبانه فرار کنند تا مجبور نشوند شمشیر بر روی هم و سلطان خود بکشند. اسکندر در تاریکی امر کرد که ایشان را محاصره کنند و تا آخرین شانرا از دم شمشیر بگذرانند. سپاهیان مذکور که بدعهدی اسکندر را دیدند مریعی تشکیل کرده جنگیدند و بسی از یو تانیان را بکشتند تا کشته شدند.

جنگ با زیر: سیس اسکندر کوئی نوس Koinos را به « با زیر » Bazira فرستاد. توقع می کرد که اهالی آن وقتیکه از تسخیر مساکا شنیدند تسلیم خواهند شد اتالوس Attalos را به اوره Ora شهر دیسگری فرستاده هدایت داد که شهر را تا آمدن او محاصره کنند. قشون اوره در تحت اداره الکیتاس مقابله کرد ولی قوای اندک ایشان در مقابل مقدونیان تاب نیاورد و شهر تسخیر گردید. اما شهر « با زیر » باین سهولت بدست مقدونیان نیفتاد زیرا مردم « با زیر » بموقعیت مستحکم خود اعتماد داشتند چونکه موضع خیلی بلند و از هر جهت مستحکم و مضبوطی نمود. اسکندر وقتیکه برین امر آگاهی یافت بطرف « با زیر » روان شد. اما همینکه فهمید بعضی از مردمان همچو اور بطور خفیه میخو اهند داخل شهر « اوره » شوند عثمان عزیمت به آن طرف گردانید. کوئی نوس را هدایت داده شد که در مقابل مردمان « با زیر » استحکام قوی بگیرد و طوری سر رشته ببیند که اهالی بزمین های خود نرسند. و قسمتی از قشون خود را بنزد اسکندر بفرستد. وقتیکه اهالی از این مسئله آگاهی یافتند که کوئی نوس با قسمت بزرگتر قشون خود جدا شده رقت بقصد مقدونی های باقی مانده فرود آمدند. بعد از یک جنگ مختصری پنجصد نفر از ایشان کشته شد و زیاد از هفتاد تن اسیر افتاد مابقی بشهر حصاری شدند. درین هنگام خبر فتح « اوره » بدست اسکندر انتشار یافت و اهالی را مضطرب ساخت زیرا میدانستند که اسکندر باین سمت می آید و قوای کوچک ایشان در مقابل او ایستادگی نخواهد توانست. ازین قرار در پایان شب شهر را ترک کردند و رفتند. از نقطه نظر نیو گرافی ظاهرست که اسکندر بعد از تسخیر صوات سفلی مجبور بود که توجه خود را باین مقام مستحکم

(۱۵)

بری کوت نیز معطوف کند زیرا این مقام بر راه بزرگ طبیعی واقع شده که از بالا ناوادی سوات سفلی می‌رفت. «آورل ستین» که شخصاً در این مناطق مطالعات عمیق نموده موضع «بازیرا» را بر خرابه‌های باقی‌مانده استحکام قدیمی بر کوه بر کوت Birkot تعیین می‌کند و می‌نویسد که کوه بر کوت عیناً مطابق ایضاحات آربن است زیرا او گفته که مقامی «خیلی بلند و از هر طرف مستحکم و مضبوط بود» پس باسانی گفته می‌توانیم که مردم این شهر چرا بعد از فتح مساکا به کوئی نوس سرد از اسکندر تسلیم نشد (۱) و اسکندر ریشرف فوری توانست.

فتح اور نوس: بعد از آنکه شهر «اور» فتح شده اهالی «بازیرا» چاره‌جز نخلیه شهر

ندیده و بطرف قلعه ارن نوس Aornos که در قله کوهی واقع بود پناه بردند. اسکندر نیز به آن طرف حرکت کرد. موقع این کوه بقدری مستحکم بود که می‌گفتند «هر کول» پهلوان داستانی یونان هم نتوانست آنرا تسخیر کند. اسکندر چون این قلعه را دید که از هر طرف تشیب‌های تند داشت و مانند منار سربه آسمان کشیده بود در فکر فرورفت که چگونه آنرا تصرف خواهد کرد. موقعیت این شهر را میجر ابوت Major Abbot در مجله اشیا نیک سوسایتی بنگال (۲) نوشته و کوشش کرده که خط سیر و عملیات اسکندر را از اسکندریه قفقاز تعقیب نموده تا بکوه اورنوس برساند. مشارالیه قرار توضیحات آربن اورنوس را کوه مهابن Mont Mahabunn میداند که نزدیک ساحل راست اندوس (بعرض ۳۴ درجه و ۲۰ دقیقه) و شصت میل بالاتر از ملتقای رود اندوس و رود کابل می‌باشد. اما این موقعیت با توضیحات کر نوس که اورنوس را «بامتا» Meta منطبق دانسته بر این نمی‌آید زیرا اندوس بر پای این کوه چپ می‌زند (۳) جورج کرو ت موقعیت آنرا

(۱) ص ۴۶ خط سیر اسکندر تا اندوس مولفه آورل ستین

(۲) - نمره ۴ سال ۱۸۵۴

(۳) - ص ۱۶۷ تاریخ یونان مولفه کرو ت .

در بین منطقه واقع بین گفته آریان و کرتیوس می‌داند اما جایش را تعیین نمیکنند
پترسن گوید: اورنوس بمعنی «بی براده» است و شاید تحریف کلمه سنسکرت
اوارانا Avarana بمعنی قلعه باشد و سی میل بالاتر از محلی واقع است که
دریای کابل وسند یکجا میشود (۱).

راجع بموقعیت «اورنوس» پروفیسر ولسن در کتاب آریانا آنتیکو اچنین
می‌نویسد: بعد از آن اسکندر به ایمبولیما Embolima که شهری بود نزدیک
اورنوس رسید. کورت M.Curt درباره موقعیت این شهر پیشنهاد میکند که
شاید شهر امبر Ambar باشد که ساحل چپ دریای اندوس واقع است و با اینسکه
شهر امب Amb باشد که کمی بالاتر از شهر مذکور وقوع دارد. این نظریات
خواه صحیح باشد یا نباشد این قدر معلوم و مبرهن است که اقدامات اخیر
اسکندر پیش از عبور از دریای اندوس در منطقه صورت گرفت که بین دریای
پنجکوره و دریای قبل الذکر افتاده است.

معلومات و اکتشافات اروپائی‌ها در باره مناطقی که از طرف مهمند
و یوسف زائی‌ها اشغال شده آنقدر کم میباشد که ممکن نیست بگوئیم بقابای
شهرهایی که آدرین از آن‌ها نام برده و در آثار خوبش ذکر آن نموده است
و چون داریم یاخیر. معلوماتی که از طرف کورت در بن زمینه تهیه شده
ماراخیلی نمون ساخته است چه از رایورهای بومی که بدست آمده و از مساعی
شخصی چیزی نمیتوان استفاده کرد. بهر کیف تقریباً هر چه درین باره می‌دایم
از مورخ مذکورست.

قرار اطلاعاتی که باور رسیده است در ولایت بنیر Buner شهری بنام اوورا
Oora وجود دارد و علاوه بر تعداد لاشه‌ها و کوه‌های مرتفع موجود است
که وضع آنها شباهتی زیاد با کیفیت جغرافی اورنوس داشته و کم و بیش با موقعیت

(۱). س ۱۴۴ تاریخ عمومی دنیا فصل ۴۶ مولفه پترسن.

(٤١٧)

آن مشابهت بهم می رساند . بهر کیف تقریباً محقق است که اورنوس اسم خاصی نبوده . میدانیم که مقدونی‌ها با تعداد زیادی از کوه های قلعه دار و مستحکم مواجه گردیدند که نام مذکور را به آن داده و اصطلاح فوق‌الذکر را بر آن اطلاق نمودند . مثلاً یکی از ینها در با کتر یانا بود که اسکندر وقت مارش از دزایسکا آنرا گرفت . تشریح این مسئله چندان مشکل نیست اورنوس قراریکه قبلاً تذکار یافت اسم خاص نبوده و صرف صورت و شکل یونانی اصطلاح سنسکریت است . این اصطلاح عبارت « آو » را « Awarana » یا « اوه ره نه » Awarana میباشد که معنی آن مانند کلمه Awur با قراریکه یورین ها می نویسند اور Ore است . این کلمه سیلا به ایست که اخیر نام يك حصه بیشتر شهر های آریانا را تشکیل میدهد ، مانند « ريجور » Rajore « بیجور » Bajore است که اگر بصورت بسیار صحیح نوشته شود راجور Rajawur و باجور Bajawur میگردد ازینرو اورنوس جز « يك سدجویی محاط » که بر یکی از کوه بچه های مستقل و جدا گانه و وصول به آن متضمن زحمت و اشکال باشد بوده (١) . این سدر اسکندر بقیادت و آمریت هندیها سی سی کوتس Sisicottus یا بهتر گفته شود سبسی کوتس Sisicoptus که در آن روح کلمه سبسی کپتا Sisi-gupta مشاهده میشود که مانند و شبیه کلمه چند را کپتا است و بمعنی « چیزی که مهتاب آنرا حفاظت کند » است گذاشته بود (٢) .

بهر حال هر چه باشد اینقدر هست که موضعی مستحکم در منطقه سرحد شرقی آریانا بوده که اسکندر آنرا با بسیار سختی اشغال نمود ، تفصیل واقعه اینکه :

- (١) این مسئله مفایر نظریه « تروال » درباره ریشه کلمه مذکور نیست . تروال گوید : « معلوم میشود که نام محلی آنرا یونانی‌ها فرازغات دیرین خود تعریف نموده و از آن اورنوس ساخته‌اند که ارتفاع زیاد موضع مذکور از آن معلوم شده و جایی را نشان میدهد که بنا بر بلندی زیاد برنده نمی‌تواند از فراز آن بگذرد » (تاریخ یونان جلد ٧ صفحه ٨٤) .
- (٢) فصل سوم آریانا انتیکوا مولفه ولسن .

ز مایکه اسکندر در فکر تسخیر آن بود پیر مردی با دو پسرش نزد او آمده
طلب پاداش کرد تا راه کوه را پایشان نشان بدهد. اسکندر در حال وعده داد
و گفت هشتاد تالان یاو بدهند و یکی از پسرهای او را بقمه‌گر و نگاهداشت
و مولی نوس Mullinus منشی خود را امر داد که با عسکر سبک اسلحه مقدونی از بیراهه
بالا روند و دشمن را اغفال کنند. بای کوه مذکور وسیع است ولی هر چه بالا
تر میشود باریک‌تر می‌گردد. از بیک طرف آن رو دسند می‌گذرد و در طرف دیگر
دره‌های وحشت‌آورد دارد. اسکندر برای اینکه بورش کرده بتواند لازم دید دره‌ها را
پیر کنند بنا بران امر کرد از جنگل‌های آن اطراف درختان را قطع کنند
و در آنجا پیمتازند و با اینصورت هفت روز کامل این کار طول کشید. چون
از این کار فراغت حاصل شد امر بیورش داده شد اسکندر و لشکر باش حمله
سختی نمودند. بسیاری از مقدونی‌ها ببرد شده بروی خانه‌ها افتادند و هلاک
شدند. چون مقدونی‌ها دیگر بالا رفته نتوانستند قلعه نشینان سنگ‌های
بزرگ را برایشان غلط بیداند و ایشانرا عقب‌رانندند و نفر از سرداران اسکندر که
بیایای قلعه رسیده بودند در جنگ کشته شدند. مدافعه مؤثرانه اهل قلعه اسکندر را
تا کام ساخت. آنگاه امر داد که عقب نشینی کنند و دست از حمله بردارند
اسکندر با وجود بکه تا کام و مایوس شده بود اما باز هم نمی‌خواست مایوسی خود را
اظهار دارد و چنان وانمود میکرد که در فکر گرفتن آنست و بلان می‌سنجد.
کوه نشینان که هنوز دشمن را در پای کوه متوقف می‌دیدند تصمیم به تخلیه کوه کردند
«گنت کورس» می‌گوید که مدت دو روز چنین وانمود کردند که از فتح خود
غرق شادی هستند زیرا آواز دهل در تمام شب شنیده میشد شب سوم خاموشی
قلعه را گرفت ولی آتش‌های زیاد روشن شد. اسکندر «بالا کورس» Bataerus را
فرستاد که خبر بگیرد. «بالا کورس» رفته خبر آورد که مردمان کوه را تخلیه می‌کنند
و فرار می‌نمایند. اسکندر چون از فرار آنها خبر شد فرمان داد که تمام سپاهیان

(٤١٩)

اونعه بکشند. آنها چنین کردند و این سدا سبب وحشت فراریان شد اکثرشان
 لغزیدند و هلاک شدند و بعضی زخمی گردیدند. پس از آن اسکندر امر کرد قلعه کوه
 را بگیرند و بشکرانه این کامیابی که از ترس بی موقع کوه نشینان حاصل شده
 بود امر کرد مذبحی برای میزد (رب النوع جنگ و نقل) و نیز برای ربه النوع
 فتح بسازند. اسکندر «سی سی کس توس» Siccostus را در آنجا مقرر کرد و خود
 از آنجا بیرون رفت. این بود شرح فتحی که مورخین یونانی آنرا با افتخار
 می نویسند. اهالی «اور توس» که نخواستند تابع و محکوم اسکندر شوند به علاقه
 «ایساره» یعنی منطقه چناب و جیلم عقب نشستند.

در عین حال یو کلا توتیس (Peukelaotis) (هشت نفر که هفده میل بطرف
 شمال غرب پشاور است) نیز مطیع گردانیده شد. وئی کانور Nicanor مقدونی
 حکمران مملکت غرب اندوس مقرر شد (١)



(١) م ١٣ امیریل کریتر آف اندیا.

اسکندر در نژاد

مراجعت از اور نوس : بعد از تسخیر اور نوس اسکندر يك هارش قهرائی اختیار نمود یعنی دوباره از ساحل دریای اندوس به منطقه اساکینوئی داخل شد زیرا ایشان در هنگام مصروفیت های او در « اور نوس » علم مخالفت بر افراشته بودند. قرار بگه قبلاً نیز دیدیم « ماسا گاه » از شهر های بزرگ اساکینوئی بود. در یشموقع اسکندر بمقابل اهالی (دیرتا) Dyrra شتافت که ولسن آنرا دهر Dyhr میداند که شهر بست بفاصله زیاد از اندوس. اسکندر بعد از آنکه قبل های زمامداران اساکینی را در جنگل های که قریب دریا بود گرفت . قرب وجوار شهر مذکور را ترک نمود بعد از آن بطرف پلی که افسران او در حین اشغال (پیش کلوانی) ساخته بودند عزیمت نمود .

شهر نیسا : میگویند که اسکندر بر سر راه خویش بطرف بل مذکور داخل منطقه ولایت مذکور شد که بین دریای اندوس ورود « کوفن » و قوع داشت و اکنون آنرا ولایت « چمله » Chumla میگویند و به شهر نیسا Nysa باناسا Nyssa موسوم بود که با کوس Bacchus آله شراب و فاتح هند آنرا بنانهاده بود. در ین شهر بود که اکوفیس Acuphis رئیس نیسانی ها قریب کوه میروس Mont Meros با اسکندر مذاکره نموده و از او خواهش کرد که برای خاطر بیکوس آزادی شانرا محترم دارد . اسکندر قبول کرد و با يك دسته از عساکر سواره و پیاده خود بر قلعه میروس بر آمد . یونانی ها در اینجا با جمایل های بیچک خود را تزیین نموده و تاجهای ازان بر سر خود زدند و برای بیکوس قربانی ها کردند بیچک گیاه خاص این منطقه بود و در جای دیگر یافتن نمیشد .

(۴۲۱)

ازینرو شهر نیسا باید بغرب دریای اندوس بالای اتک و قوع داشته باشد و یا اینکه ازان دور نباشد .

عبور از اندوس و رود به تکسیلا : اسکندر بعد ازان بطرف رود اندوس روان شده و از راه جمله ونو شهره با افوا جی که در تحت قیادت هفستیون ویردیکاس بود ملحق شد . اسکندر ایشانرا در نزدیک اوهند Ohind یافت که قرار هدایت او پلی برای عبور عسکر روی در یابسته بود ند . اسکندر با تمام قوای خود ازان بگذشت و داخل ولایت تکسیلا Taxila شد . شهر تکشاسیلا Takshasila قریبده میل بطرف شمال غرب راول پندی امروزه (در قرن چارم قبل از میلاد) وقوع داشت .

این شهر از زمانهای قدیم در بین شهر های هند مرکز بزرگ علمی بود در سال ۳۲۷ ق.م مرکز را جائی شده که قلمرو او در بین رود سند و معاون آن جیلیم (ویتاستا Vitasta قدیم و هیداسپس Hydaspes یونانی) واقع بود . مانند راول پندی امروزه تکشاسیلا در وازه بزرگ هند را از طرف شمال غرب محافظه میکرد . این شهر اولین شهر بزرگ هندی بود که در آن تجار از وادی کابل آمده اندوس را در جوار اتک عبور می نمودند و بعد از سه روز سفر از دریا به آنجا می رسیدند . حکمران آن در میان شاهان پنجاب اولین کسی بود که از خطر آمدن فلات مرتفع افغانستان و واقعاتی که در بین این دیوار های که های بلند رخ میداد خبر می یافت (۱) .

عبور اسکندر از رود اندوس در فروری سال ۳۲۶ ق.م اتفاق افتاد (۲)
موضعی که سرداران او بل بسته بودند عبارت از اتک فعلی یا جائی در جوار آن بوده . قبلاً نیزند کار نمودیم که در هنگام حمله اسکندر آمبھی Ambhi شاه

(۱) س ۳۴۵ کمرج هستری آف انڈیا جلد اول .

(۲) س ۱۵۹ کفرورد هستری آف انڈیا .

(۴۲۲)

حکمر ما بود که یونانیان او را او مفسس Omphis با بنام ولایت او تکسیل می نامیدند. مشارالیه از یکطرف با سلطنت قوی یوروس و از طرف دیگر با آریانی های امپه ساره در جنگ بود. آمپه در نیکائیا آمده از اسکندر کمک طلبید و او را برفتن هندوستان تشویق داد. درین وقت آمپه در «اوند» شخصاً عسکر بان خود را از تکسیلا رهنمائی کرده تا ایشانرا بر حسب وعده که داده بود با اسکندر تقدیم کند. اسکندر همراهی او را با خوشی تلقی کرد و پنجهزار مرد جنگی را که آمپه در جنگ یوروس تقدیم او کرد پذیرفت (۱) و دعوت های او را قبول نمود. در مقابل اینقدر مساعدت دوباره آمپه را بجای او مقرر داشت. آمپه که پادشاه تکسیلا گفته میشد با اینصورت ستراب اسکندر در تکسیلا گردید.

اسکندر و یوروس: اسکندر از ولایت تا کیلا بطرف قسمت علیای دریای «هیداسپس» روان شد. در میان راجه های هند آنکه با یونانیان بنای مجاربه را گذاشت یوروس راجه پنجاب بود و در آن زمان سلطنت بزرگی داشت. مشارالیه میخواست بولایات همجوار نیز نفوذ نموده آنها را زیر سلطه بیارد. ازینرو شاه آمپه با وی از در مخالفت پیش آمد و بالاخره چون رسع خود را نمی دید با اسکندر پناهیید. اسکندر در ماه می ۳۲۶ ق.م بکنار دریای جهلم رسید و در ماه جولائی جنگ را با یوروس شروع کرد (۲) اسکندر در موقع باران با کمال خفا از دریا بگذشت. یوروس خبر یافته با دو هزار عسکر خواست ازو جلو گیری کند ولی کشته شد در این اثنا یوروس با امداد رسید. جنگ شد و بعد از جنگ مقدونیان غالب آمدند. خود یوروس بدست اسکندر اسیر افتاد گویند چون ازو پرسید که اکنون چه طور بانو رفتار کنم او گفت طوری که در خور پادشاهان باشد اسکندر ممالک او را با ویس داد و او را در جمله دوستان خود شمرد.

(۱) ص ۱۰ رهنمای تکسیلا موافق سر جوهرن مارشل .

(۲) ص ۱۵۵ سالنامه ۱۳۱۴

بازگشت اسکندر

اعلام بازگشت ^۱ مراجعت اسکندر: بعد از آن اسکندر تاستلیج پیشرفت کرد و در بین انشا قومی که با او مقابله نمود مورد قتل عام قرار گرفت چنانچه بعد از عبور از درهای راوی در يك مقام هفده هزار هندی را بکشت و هفتاد هزار نفر از ایشان را اسیر کرد (۱). فوج اسکندر در کنار دریای «بیاس» که نام یونانی آن «هایفاسیس» Hyphasis است از بیس جنگیده و راه رفته بودند دیگر تاب نداشتند و از پیشرفت مزید سرباز زدند و قطعاً پیش رفتند. اسکندر بغضب شده سه روز از خیمه خود بیرون نکرید ولی عاقبت فرمان معاودت داد.

در وقت مراجعت اسکندر قشون خود را به حصه منقسم نمود. دسته را با کراتیروس مقرر داشت که همراه مریض ها از راه قندهار و سیستان عازم شود. نیارکس Nearehus را با دوازده هزار سپاهی و دو هزار ملاح مامور کرد که با تجربه او که عبارت از یکصد کشتی بود از راه دریا برگردد. خودش با حصه باقی عسکر خود بسواحل اندوس حرکت نمود. در نزدیک ملتان مردم مقابله شد بد کردند و اسکندر زخم شدیدی برداشت. مقدونیها با انتقام زخمی شدن اسکندر زن و مرد بیر و برتا همه را از تیغ کشیدند. همچنان در وادی سفلی دریای اندس در حدود هشتاد هزار نفر بقتل رسانیده شد. بالاخره در نزدیک حیدر آباد سندحالیه به «پاتالا» Patala واصل شد. (جولائی ۳۲۵) بر روی اندوس سفلی يك اسکندریه ^۲ سودراس Caudras بنا نموده و يك اسکندریه بحری دیگر در جای کراچی موجوده اساس گذاشت (۲).

اسکندر از هند برگشت از جنوب آریانا یعنی ولایت گدوشیا بفارس رفت

(۱) من ۱۰۰ سالنامه ۱۳۱۴ کابل

(۲) من ۱۲ بلوچستان (امیربال گریتر آف اندیا).

هر سه دسته لشکر او در شوش ملافی شدند و سخت ترین قسمت مسافرات خود را
با انجام رسانیدند مورخه ۳۲۴ ق م .

حرکت بطرف بابل و مرگ اسکندر : سپس اسکندر ببابل رفت . میخواست
آنرا پایتخت این ممالک پهناور بسازد و در آنجا مشغول تشکیلات آن شود و از
طرف دیگر عربستان و نواحی بحیره خزر را نیز فتح کرده داخل قلمرو وسیع
خویش گرداندا مگر وقت عبور از صحراهای خشک و بی علف پارس دچار مرض
ملریا شد . در شب ۱۳ جون ۳۲۳ ق م در اثر حمله شدید ملریا وفات نمود .
درین وقت ۳۲ سال داشت .

پلوتارک شرح مرض اسکندر را از روی روزنامه حوادث دربار چنین می آورد:
۱۸ ماه از بوس چون بر پادشاه تب عارض شده در اطاق حمام می خوابید .
۲۰ ماه استحمام می کند و قربانی عادی را بعمل می آورد و به استماع بیانات
« تیار کس » از مسافرت دریای بزرگ مشغول میشود . ۲۱ ماه نیز همین کار را
می کند . فردا صبح تب بسیار شدیدست ، در باب مشاغلی که در قشون بلامتندی است
با سرداران گفتگو می نماید و سفارش می کند که اشخاص کار آزموده را
بکار بگمارند . . .

۲۴ ماه تب خیلی زیادست و قتیکه سرداران داخل میشو و چیزی نمیگویند .
۲۶ ماه حال شاه بوضع سابق است . مردم مقدونیه که او را مرده می پنداشتند
جلو در آمده بفریاد و تهدید راعرا باز می کشند درها باز میشود و بگان بگان
از جلو تخت او می گذرند . در حالتیکه قبائی بیشتر در بر ندارند . همان روز
« بیطوس » و « سلوکوس » را بمعبد « سراییس » می فرستند که پیرسند که اسکندر
را در آنجا نقل بدهند یا نه ؟ جواب میدهد که همانجا که هست بگذارند - ۲۸ ماه
بعد از ظهر شاه می میرد . (۱)

(۱) ص ۳۰۳ و ۳۰۴ تاریخ ملل شرق و یونان - آیرمهاله و ژول ایزاک .

اوضاع امپراطوری بعد از مرگ اسکندر : بعد از مرگ اسکندر بین سرداران او جنگهای خونینی رخ داد. رخساره زن او پسری زائید و پیردیکاس پسری سنی این پسر مقرر شده مبخراست باین نام تمام سلطنت اسکندر را مالک شود. برای حصول این مقصد بمصر حمله کرد ولی از دست عسکران خود بقتل رسید. بعد ازین واقعه محاربات و خانه جنگی های یونان دوباره شدت گرفت و هر طرف هرج و مرج پیدا شد. «انتی کونس» Antigonus بابل را بتصرف داشته در مشرق کامیابی ها حاصل کرد و معلوم میشد که کل رقبای خود را خواهد برداشت. در همین زمان شخصی کاسندر Cassander نام در یونان و مقدونیه اقتدار بهم رسانیده «اولمپاس» ما در اسکندر را در موضع «پدنا Pydna» محاصره نمود. بعد از اشغال مقام مذکور یونانیان که دشمن شدید اسکندر و مادرش بودند او را سنگسار نمودند.

خلاصه بعد از هرج و مرج زیاد امپراطوری وسیع او بدست سه نفر رسید بدینقرار :

- ۱ - بطلمیوس در مصر پادشاه شد و تاسیس سلالة بطلمیوسیها نمود که تا سنه ۳۰ قبل المیلاد در مصر دوام داشتند و آخرین شان ملکه کلتویاتر مشهور است.
- ۲ - انتی کونس در مقدونیا اولین شاه یونانی بعد از اسکندر شد. خانواده او از سنه ۳۰۶ قبل المیلاد تا سال ۱۴۶ میلادی در یونان و مقدونیا دوام کرد.
- ۳ - سیلیو کوس در سوریه، فارس و غیره اقتدار بهم می رساند. با کتریانه بزودی در تحت اقتدار سیلیو کوس ملقب «به تکاتور» موسس سلسله سلویو کوس درآمد. مقدونی ها و خصوصاً سیلیو کوس اول و پسرش آنتیو کوش اول بزرگترین شهرهای یونانی را در آریانا بنا نمودند و تامدنی زبان یونانی زبان رسمی بود. حملات بطلمیوس نانی مشکلات زیادی برای شاهان سلویوسی فراهم آورد و این موقع برای دیودوتس والی بکتریانه مساعدت خوبی کرد که او خود را مستقل کرده و سوادکتریانه را فتح نماید (در حدود ۲۵۵ ق م).

در قسمت شرق آریانا یعنی غرب رود اندوس بعد از نیکاتور فیلیپس Philippus
والی گردید. اهالی بزودی بعد از آنکه اسکندر هند را ترک گفت یونانیان اجیر را
مقتول نموده خود را مستقل ساختند بعد از آن ایوداموس Eudamos و تکسیلائیها
رشته اتحاد خود را از مملکت غرب اندوس گسستند و جدا شدند.

بعد از مرگ اسکندر یوروس وادی سفلی رود اندوس را گرفت و بطور زبونی
از طرف ایوداموس در ۳۱۷ ق م بقتل رسید. بعد از آن ایوداموس هند را ترک
کرد و از رفتن او سلطه یونانی چیده شد و ساندر و کوتس Sandrocottus
(چندرا گپتا) بانی سلطه موریای خود را مالک الرقاب آن منطقه گردانید.
نوادۀ او «اسوکا» Asoka بود بزم را در کندهاره و با کهلی Pakhli و هزار Hazara
دین رسمی قرارداد که بعد از او در اوائل قرن اول میلادی در عصر کوشکای کبیر
بلندترین مدارج ترقی را می بینماید.

اسکندر طوری که گذشت در مدت کوتاهی امپراطوری بزرگی را تاسیس نمود.
ولی این امپراطوری آنقدر ناپایدار بود که بهمان سرعت از هم گسیست
و معالک شرق بایک بحران و هرج و مرج دست و گریبان شد. حقیقتاً اسکندر
از بزرگترین جنرال های دنیا است اما این کشور کشائی او وقتی رخ داد که در سر
ناسر شرق بحرانهای سیاسی حکمفرمائی داشت چه از یکطرف سلطنت هخامنشی
رو باضمحلال می رفت و از طرفی در آریانا حکمرانان نامتحدی وجود داشتند.
اما با وجود آنهم از جمله ده سال لشکر کشی های او در مشرق یعنی از سال ۳۳۰
تا ۳۲۳ ق م که وقت مرگ اوست مدت چهار سال را از ۳۳۰ تا ۳۲۶ ق م درین
سرزمین کوهستانی با قبائل دلیر آن زد و خورد داشت و مدت شش سال دیگر را
در آسیای صغیر، شام، مصر، بابل، فارس و هند مصروف کردید. خلاصه
بحران های شرقی سبب نام آوری اسکندر شد ورنه ممکن بود تاریخ آهنگ
دیگر می گرفت.

سجده در م

سلطنت موریا

نفوذ مو قتی دولت موریا در جنوب هند و کش. شیوع دین بودائی در افغانستان

• • •

اگر چه اساساً بعد از شرح لشکر کشی های اسکندر باید از صورت تجزیه شدن امپراطوری او و بعد از آن از سلطنت مستقل یونان و باختری و سلاطین آن صحبت میکردیم ولی درین بین در هند واقعه بمیان می آید که از لحاظ تاثیرات سیاسی و مذهبی و صنعتی بر آریانا تا نذکر آن در اینجا بی مورد نمی بلکه ضروری است. این واقعه عبارت از ظهور اولین امپراطوری بزرگ تاریخی هند است که در حقیقت مجاریات اسکندر زمینه آنرا تهیه نموده عنا سر متفرق و از هم پاشیده هندی را در مقابل دست خارجی بکجا ساخت و بعد از اینکه قادر به اخراج یونانیان از پنجاب شدند گندهارا (منطقه پشاور) سمت مشرقی حالیه دره کابل) ولایت اراکوزی (حوزه ارغنداب) و بعضی نقاط دیگر صفحات جنوب افغانستان را نیز جزء امپراطوری خود ساختند. اگر چه این وضعیت مدت زیادی دوام نمیکنند زیرا طوریکه بعدها دیده میشود فوراً سلطنت مستقل آریانی (یونان و باختری) بمیان آمده و دست موریاها از مناطق جنوب و شرق آریانا کوتاه میشود ولی چون در عصر موریا مبلغین آشوب دین بودائی را در نقاط شرقی افغانستان انتشار میدهند و بعدها در اثر تصادم آن با رویه هیکل تراشی یونانی سبک صنعت جدیدی در آریانا بمیان می آید که بنام صنعت باختر در تاریخ کشور ما مقام بلند دارد و این دیانت و صنعت جدید مدت هزار سال در وطن عزیز معمول میباشد. برای درک این دو مطلب اساسی که عبارت از شیوع بودیزم و تشکیل سبک

(۴۲۸)

جدید صنعتی است و باره ملاحظات دیگر تذکار گذارشات عصر موربا های
 هندی خصوص آن قسمتی که به افغانستان ربط دارد لازمی و حتمی است :
 چون اسکندر مقدونی در ماه جون ۳۲۳ ق م در بابل وفات کرد جنرال های
 بزرگ او اجتماع نموده برای تقسیم معالک امپراطوری او مجلس منعقد و فیصله
 نمودند که چون عجله وارث مقتدری که بتواند این همه معالک وسیع را اداره
 کند وجود ندارد باید ایالات دوردست هندی و آریانا به شهزادگان و افسران
 معتمد سپرده شود .

این تصویر در « نری پرادیا سوس » (طرابلس شام) صورت گرفت و دو سال بعد
 امور اداری را کوزی یعنی حوزه ارغنداب : جدروزی Gedrosi یعنی ولایت
 مکران به « سیبیر تپاس » Sibyrtias و « آریا » یعنی حوضه هری رود در انجیانا
 یعنی سیستان به « ستاساندر » Stasandar که از اهالی قبرس بود سپرده شد . سفدیانا
 و بکثریانا به ژنرال دیگر موسوم به « ستاسانور » Stasanor که از نیز
 از اهالی قبرس بود مفوض گردید . « آریانا » یعنی ولایت
 « یارو پامیزا دی » Paropamisadai که ولایت کابل و نواحی گرد و قریب
 آن را در بر میگردد به « گزیارتس » Oxyartes که یکی از رؤسای ملی و پدر
 « روشانه » (رخشانه) Roxana زوجه سکندر بود سپرده شد (۱) . به این
 ترتیب خاک آریانا تقریباً به چهار ولایت مرکزی : شمالی ، غربی و جنوبی
 تقسیم شده و امورات هر کدام بدست نایب الحکومه های علیجده سپرده شده بود .
 بهمین اساس در خاک مفتوحه هندی هم تقسیماتی شده و در آنجا هم بکعبه
 حکمرانانی معین شد چنانچه و ولایات قریب هند تا حصص غربی اندوس به

(۱) سریرسی سابق در صفحه (۸۸) جلد اول تاریخ افغانستان میگوید : « فراریکه ملاحظه کردیم
 اسکندر پدر روجانه « اگر یارتس » را نایب الحکومه « یارو پامیزوس » که « علاقه دو طرفه
 هندو کش را در بر میگردد مقرر کرده بود . بعد از مرگ اسکندر اگر یارتس عملاً مستقل
 شده و پسران خود او با یکی از جانشینانش قبول سلوکوس را قبول کرد . »

(۴۲۹)

پیتون Peithon پسر اجنور Agenor داده شد و این شخص کسی بود که اسکندر در زمان حیات خویش او را والی سند مقرر نموده بود ولی بعد از وفات ولینعمت خود دیگر نمیخواست در آنجا بماند .

چون حملات اسکندر و فتوحات او در هند چشم حکمفرمایان بومی آن سامان را باز و حقایق را تا بکدر چه به آنها جالی کرده بود هر کدام در صدد تحکیم مقام و نفوذ خود افتاده بودند چنانچه « آنتی پاتر » که در غیاب اسکندر نائب السلطنه یونان بود و تقسیمات فوق الذکر تحت اداره و رای او تصویب شده بود هم این وضعیت را حس کرده دانست که دیگر نمیتواند از اقتدار راجاهای وادی اندوس کاسته و بر آنها سلطه پیدا کند لذا مجبور شد که امفیس Amphis با امپهی Ambhi شاه تا کزیلا و پوروس Poros رقیب بزرگ اسکندر را به حیث حکمرانان ایالات پنجاب شناخته و در عوض به اینکه صرف بنام « تحت الحما به مقدونیها باشند راضی باشد .

نا گفته نماند که در حقیقت وضعیت ایالات هندی امپراطوری اسکندر پیش از وفات فاتح مقدونیه مشرف بر برابری گندگی شده و حکومت بدست شهزاده گان هندی و جنرال های یونانی یکجا اداره میشد . اگر خوب دقت شود در زمانیکه هنوز اسکندر حیات داشت پراگندگی در وضعیت یونانی هادر هند حس میشد چنانچه « فیلیپوس » Philippos که از طرف اسکندر در ایالات هندی والی بود در سال ۳۲۴ قبل المیلاد بدست بگدسته عساکر یونانی مقتول شد و چون قضیه به اسکندر رسید یکی از افسران دیگر خود را که « اودیوموس » Eudemós نام داشت بقسم حکمران نظامی مقرر کرد تا بهلوی (امپهی) شاه هند امورات حربی را مراقبت کنند . چندی نگذشته بود که این جنرال از راه تحریک و خیانت پیش آمده همقطار هندی خویش را بقتل رسانید و خودش با عسکر مجهز و بکصدویست قیل بر آمد تا بومنس Eumenes جنرال دیگر یونانی را که با (آنتی پاتر)

(۴۳۰)

داخل حرب بود کمک کند. در حالیکه حکمرانان نظامی یونانی در هند مشغول این گیرودارها بودند (ساندروکتس) هندی ظهور کرد. (ساندروکتس) اگرچه موسس اولین امپراطوری بزرگ تاریخی هند بشمار میرود اما اصلیت و اوائل زندگی او پوره روشن نیست بعضی او را از اهل پنجاب حساب میکنند و برخی اصلیت او را به سرزمین گنگا نسبت میدهند (۱) و عده او را از باشندگان شهر «موریانا گارا» Moriyanaگارا میدانند که در یکی از دره های همالایا افتاده بود همین قسم راجع به اصل و نسب او هم معلومات کامل صحیح در دست نیست اگرچه بعضی ها او را از طبقات پست حساب میکنند ولی بصورت عمومی نجابت خاندان موریانا و ارتباط (چند را گویند) با خاندان شاهی (ناندا) موثق تر است بلکه بعضی ها او را پسر «میورا» Mura یکی از زن های پادشاه «ناندا» میدانند و به همین جهت این خاندان به «موریانا» مشهور شده است احتمال دارد که «چند را گویند» به رتبه جنرالی هم در دربار «ناندا» رسیده باشد. بهر حال به علتی که پوره معلوم نیست به دستیاری یکنفر برهنه موسوم به «ساناکیا» Canakya که پسان وزیر او میشود سلطنت «مگده» را از یاد او افکنده و مرگ آن را متصرف شد. اگرچه درین وقت ۶ سال از مرگ اسکندر گذشته بود هنوز پنجاب تحت اثر یونانی ها بود یعنی کافی السابق امورات ملکی بدست «امفیس» ناکزیلائی و «پوروس» و «امبهی» و امورات عسکری بدست «ایودموس» Eudemos اداره میشد. اما پس از ورود او وضعیت ناگهان تغییر کرد. میکوبند که «امبهی» هندی بعد از اسکندر نایب الحکومه قسمت سفلی دره اندوس بود و «ایودموس» همیشه او را زیر نگرانی خود گرفته و بالاخره به ظلم و تحریک او را بقتل رسانید و چون درین وقت میخواست «ایومنس» Eumenes را بر علیه «انتی پاتر» کمک کند سه هزار پیاده - ۵۰۰ سوار ۱۲۵ فیل را با خود گرفته بطرف غرب رهسپار شد. حرکت او با یکدسته قشون برای یونانی ها اسباب

(۱) هندمدنیت بخش تالیف سیلون اوی صفحه ۴۷ L. inde civilsatrice

تشویق گردید چون هندی ها انتظار موقوف مساعدی را برای احراز آزادی داشتند و از قتل (امپری) هم متاثر شده بودند بنام بغاوت را گذاشتند و به ساندرو کتس "چند را گویتا" که سر کرد گی شورشیان را احراز کرده بود ملحق شده حکومت یونانی ها را از یا افکنند و چند را گویتا به سرعت دامنه سلطنت خود را به پنجاب و اندوس سفلی انبساط داده بین اندوس و گنگا امپراطوری بزرگی تشکیل کرد و پایتخت خود را به "پاتالی پوترا" یعنی (پتته) انتقال داد. هندی ها که مدتی بین خود جنگیده و صدمه آن را به جا کمیت یونانی ها دیدند مفاد اتحاد و یگانگی را فهمیده به "چند را گویتا" بیشتر بسته شدند (۱).

ریسن در کمبریج هستری آف اندیا و (ونسنت سمیت) در اثر خود بنام "اشوکا" می نویسد که "چند را گویتا" در زمان حکومت "ناندا" سپه سالار بود و در اثر تحریک بکنفر "برهن" که پادشاه مخالفت داشت بنام مخالفت را گذاشته شاه را بقتل رسانید و پایتخت او را متصرف شد و او لیسن سلطنت بزرگ تبار بخی هند را بین سند و گنگا بمیان آورد و اکثر خوب دقت شود وفات اسکندر، تجزیه شدن امپراطوری یونانی "جنگ های جنرال ها در شرق آسیای قریب" و در نتیجه ضعف عمومی یونانی ها به این واقعه کمک بزرگ کرده و تا بگذرد چه اسباب ظهور آن گردید. چون درین وقت خاک آریانا هم بدست جنرال های یونانی اداره میشد و قراریکه دیده شد در چهار گوشه مملکت ایالات بدست اشخاص مختلف بود و با این هم ایشان در گیر و دار عمومی و تحریکات بر علیه یکدیگر گرفتار بودند "چند را گویتا" چون به اقتدار رسید برای انتقام گیری از یونانی ها به آریانای شرقی هم تجاوز کرد و دامنه نفوذ خود را در تمام جنوب هند و کوه ناحوزه ارغنداب انبساط داد.

(۱) صفحه ۴۰۵ - Ancient India. The invasion by Alexandre The Great by Mc Gindle

مقابله چند را گوپتا با سلوکوس نیکاتور یونانی: بعد از تجزیه شدن امپراطوری اسکندر در ۳۱۲ ق م در مقام « تری برادباسوس » (طرابلس شام) سلوسیدها که خود را میراث خور عمدتاً او در آسیا تصور میکردند برای انحصار سلطنت جدید هندو استرداد اراضی مفتوحه اسکندر، کوششات زیاد نمودند. « سلوکوس » ملقب به « نیکاتور » یعنی فاتح حکمران بابل شده و از آنجا میخواست سیادت خود را به کل آسیا انبساط دهد درین راه « انتیگون » مدت شش سال با او مخالفت کرد تا او را موقتاً پس با و مجبور به فرار مصر ساخت ولی سه سال بعد باز به آسیا حمله نموده حریف خود را از پای در آورد و استوارتر بنای تعمیر نظریات خود را در آسیا گذاشت چنانچه به ترتیب پیش آمده سوز، فارس، پارتیا را یکی بعد دیگری تصرف شده بعد از ۳۱۱ ق م آریا و بکتريا را هم فتح کرد و در ۳۰۵ ق م از راه کابل به پنجاب هجوم برد و تقریباً در همین سال از رودخانه اندوس گذشت.

چند را گوپتا چون آوازه لشکر کشی او را شنید به سرحدات غربی مملکت خود کنار سواحل شرقی اندوس سف آرانی نمود. وضعیت این جنگ را مؤلفین به انواع مختلف تعبیر میکنند بعضی میگویند که اساساً جنگ بمیان پیامد و سلطان یونانی شامی در عوض دریافت ۵۰۰۰۰ قیل: پنجاب غربی، سمت مشرقی آریانا، کابل و آراکوزی (حوزه ارغنداب) را به « چند را گوپتای » هندی گذاشت. بعقیده بعضی های دیگر جنگ مدتها اینطرف با آنطرف اندوس بمیان آمده و در نتیجه شکست فاحش « سلوکوس نیکاتور » یونانی به مصالحه راضی شد. از اراضی فوق الذکر آریانا که تازه اشغال کرده بود گذشت بهر حال حقیقت هر طور بوده باشد در حوالی ۳۰۵ ق م هر دو امپراطور کنار رودخانه اندوس بهم مقابل شده باجشک یا بدون جنگ بین خود سلح و معاهده دوستی نمودند. حقیقت اوضاع طرفین از چند صفحه که بیشتر

(۴۳۳)

گذشت بخوبی روشن میشود . بکنفر شاه یونانی که خود را « نیکاتور » یعنی فاتح هم خوانده و به شمال اسکندر کبر کشور کنائی را بسته باشد تا خود را مجبور و ضعیف نبیند چطور مفت و را بگان چندین ولایت را میگذارد ؟ سلو کوس نیکاتور علاوه اینکه در گرداب کشمکش عمومی جنرال های اسکندر برایشان شده بود شش ساله مقابله های او با « آنتیوگون » او را کلنی خسته ساخته بود و علاوه برین چون میدانست که در سر زمین پر شور آریانا هم بود حکومت نمیتواند چون باچند را گوینا مقابل شد و به قوه او ضعف خود بی برد از در صلح و سلام پیش آمده دختر خود را به حباله نکاح شاه هندی در آورد و در مقابل پنجصدفیل ایالات کندهارا - اراکوزیا - جدور زیبا و یارا یا میزادی یعنی صنجات جنوبی هند را کوه را برای او وا گذاشت . به این ترتیب سلو کوس نیکاتور عقب نشست و مناصف جنوبی آریانا بتصرف خاندان موریان درآمد و تنها باختر و آریا بدست سلوسیدها ماند که بلا تأمل « دیودوتس » را که از سالها به رو حیات آن قطعه آشنا بود به نام نایب الحکومه از طرف خود در اینجا گذاشت و پسان می بینیم که بدستباری قوای باختری نه تنها دست یونانی های شام و موریان های هندی از تمام نقاط آریانا کوتاه میشود بلکه خالک هند هم تحت سلطه شاهان مقتدر آن می افتد .

بهر حال بعد از صلح و مسالمت روابط امپراتوری موریان و سلوسیدها منبسط شده مال التجاره هندی به پیمانته وسیع تر از راه کنابل و بلخ به بنادر بحیرة خزر منتقل میشد . سیاستاً « سلو کوس نیکاتور » بعد از شکست خود (۳۰۵ ق م) چند را گوینا را با خود مساوی شناخته و بکنفر از مصاحبین و جنرال های نامی خود را که « مگاستنس Megasthenes نام داشت بحیث سفیر به دربار موریان به « پتالی پوترا » فرستاد . مگاستنس شخص بصیر و مدقق بوده و حین اقامت خویش نظریات و ملاحظات سودمند خود را راجع به طرز زندگی گمانی هند

(۴۳۱)

اخلاق و عادات عصر موریا، قوای حربی و طرز ساختمان شهرهای ایشان بصورت کتابی در آورده که متأسفانه گم شده و بعضی قسمت های آن در نگارشات «استرابو» و دیگر مورخین کلاسیک یونانی یافت میشود. منجمله در باب قوه «چندرا گوپتا» می نویسد که چهار صد هزار نفر در کمپشاهی سی هزار سو ارد نه هزار فیل و شش صد هزار پیاده در آنجا می بود. علاوه برین یکمده زیاد نفری دیگر مخصوص خدمات شاه و یا مشغول وظائف دیگر بود که در وقت مجاربه شامل صنف سپاه میشدند. این قوت اولین دفعه بود که در هند در دست یک نفر گرد آمده و وجود همین نیروی بزرگ و عدم قوای مرگزی مقتدر در آریانا باعث شد که تقریباً تمام خاک هند و مناسفه آریانا یعنی سفجات جنوب هند و کوه جزء امپراطوری موریا شود.

هندو سارا: بعد از «چندرا گوپتا» پسرش «هندو سارا» به سلطنت رسیده و طول دوره حکمرانی او را ۲۵-۲۸ و حتی یک نفر از مورخین ثبت ۳۵ سال گفته. این شاه نزد یونانیها به اسم «الی ترو کاداس» Allitrochadas یا «امی تراکاتس» Amitrachates معروف بوده و این اسم از روی عنوان هندی «امی تاخادا» Amitakhada (خورنده دشمنان) و یا از عنوان «امی تراگاتا» Amitraghata (کشنده دشمنان) بمیان آمده است.

در زمان حکمرانی «هندو سارا» قسمت شرقی و جنوبی افغانستان کمافی السابق جزء امپراطوری موریا بود و آنچه که محتملاً تازه در قلمرو امپراطوری او افزوده شده اراضی قسمت جنوب شبه جزیره هند یعنی کن میباشد در زمان او مانند عصر پدرش روابط امپراطوری موریا با سلوسیدها و حتی مصر مستحکم و برقرار بود و مرادات تجارته و سیاسی به پیمان و وسیع از راه گند هارا، علاقه های جنوبی و لایبت پارویا میزادی و آرا کوزی و در انجیان و هری با قلمرو سلوسیدها انبساط داشت.

(۴۳۵)

در زمان سلطنت او سلوکوس نیکاتور ، شاه یونانی شاهی هم بعد از عمر ۷۸ سال در (۸۰ ق م) در گذشت و پسرش « انتوخوس سوتر » Antiochos soter بجایش نشست . چون روابط سیاسی بین سلوسید ها و موریان ها بر هم نخورده بود شاه جدید سلوس هم به رویه مصر پدر خود نمایندده خویش را به « یتالی پوترا » فرستاد چنانچه « دی ما کوس » ، Deimachos سفیر در حدود (۲۹۸ تا ۳۰۱ ق م) به دربار موریان واصل شد و « دیونیوس » Dionyoos نام باز اول از طرف « پتو فیلاذف » شاه یونانی مصری به عنوان نماینده این کشور به هند رسید (۲۸۵-۲۲۷ ق م) .

اگرچه این نمایندگان دول غربی آسیای آتوقت قرار بکه گذشت از راه خشکه و از قسمت های جنوبی آریانا به هند رفت و آمد میکردند باز هم راه دریا هم مجهول بود زیرا « پاتروکلوس » Patrokles افسری که در خدمت سلوکوس و پسرش شامل بود در ابحار هند مسافرت و سیاحت کرده و معلومات جغرافیائی خوبی بدست آورد که بعدها مور استفاده « پلینی » Pliny و « استرابو » Strabo قرار گرفت .

آشو کا : « آشوکا » پسر « بندو سارا » که قرار نظر به « رپسن » در (۲۳۷ الی ۲۷۲ ق م) و قرار عقید « سمیت » Vincent smith از (۲۳۲ الی ۲۷۳ ق م) مدت تقریباً ۴۰ سال سلطنت نموده بزرگترین شاه دودمان « موریان » و بلاشبه یکی از بزرگترین فرمانروایان هند است که از بشکال تا حوضه ارغنداب سلطنت نموده و بطرف جنوب در « دکن » دامنه امپراطوری خود را تا « میسور » انبساط داده است .

افسانه ها آشوکا را در زمان جوانی بکنفر برهمن درشت طبیعت و ظالم رسم کرده ، منگوبند پیش از اینکه به یادشاهی برسد چندی نایب الحکومه تا کیلا مدت نایب السلطنه « یوجن » Ujjain بوده و وقتی هم سمیت

تائب الحکومتی هر دو ایالت فوق را حایز بود . اوائل دوره سلطنت او پراشوب
 و ملو از يك سلسله جنگ های مدهش بود چنانچه کبر و دار های خونین آن
 بر سجایای شخصی از تاثیرات عمیق بخشید در سال ۹ تاج پوشی و ۱۳ تخت نشینی او
 واقعه خیلی مهمی در میان آمد که شخصیت او را چه از بهلوی سیاست و چه از نقطه
 نظر عقیده و نظریات بکلی عوض کرد . این واقعه عبارت از محاربه خونین
 « کلنگا » Kalinga بود که در سواحل خلیج بنگال بر وقوع بیوست اگر چه
 آشو کا درین جنگ فاتح بر آمد و ایالات « کلنگا » و « اوریسا » Orisa یعنی
 ولایت « مدراس » فتح شد ولی چون ۱۵۰ هزار نفر مجوس « تقریباً
 يك لک نفر کشته و همین قدر نفر از قحطی و کرسنگی هلاک گردیدند
 بود فجایای هول انگیز جنگ و سحنه خونین آن تا اثرات عمیقی
 بر شخصیت شاه مورییا وارد نموده او را بیش از پیش بطرف بودیزم و فلسفه امن
 و امان آن معطوف ساخت چنانچه بهمین واسطه آشو کا در ۲۶۰ ق م داخل
 دیانت بودائی گردید . ازین تاریخ به بعد دوره سلطنت او سراسر عصر امنیت
 و آرامش و دوره تعمیرات مذهبی و بسط ام رخیریه گردید . پلان های جنگ و خون
 ریزی ها و کبر و دارها حتی شکارهای شاهی از بین رفته و آشو کا بر سریر سلطنت
 آهسته آهسته شکل راهب بخود گرفت و تمام اقتدار سلطنتی را در راه بهبود حال
 مردم تعمیر معابد بودائی ، سرکها ، کاروان سرایها ، مهمان خانه ها و اشعار
 قوانین مذهبی صرف نمود چنانچه کم کم بنام « دواناپیا » Devanapiya « محبوب
 از باب انواع » « و پادشاه مهربان » موسوم شد . آشو کا در توسعه دیانت بودائی
 چه در هند و چه در خارج کوششات فوق العاده نموده و رول او را درین زمینه
 با خدمانی مقایسه میکنند « کسن یول » و « کونستانن » برای دین مسیح بر خود
 گوارانمودند از یکطرف آشو کا بنای اعزاز مبلغین را به مالک همجوار نهاد و از طرف
 دیگر با نقش يك عدد فرامین سنگی که ۱۲ عدد آن در اقطار امپراطوری کشف

(۳۷)

شده مردم را به پیروی اصول اخلاقی فلسفی و مذهبی دعوت نمود. از روی مضمین فرامین سنگی معلوم میشود که شاه نسبت به رفاهیت رعایا و خوشبختی اهالی دل بستگی زیاد داشت چنانچه موضوع تهیه ادویه برای انسانها، حیوانات، تور بد و تقسیم نباتات مفید صحتی در جنوب هند و حتی در ممالک مجاور و صد ها اقدامات مفید اجتماعی و صحنی و غیره در آن ها ذکر شده است برای اینکه شاه خوب تر از احوال رعایا و مخصوصاً از طبقه غریب و بیچاره ملت خود خیر دازد با صد عدد از طبقات عسکری بنام صاحب منصبان خیر به مقرر بود تا هر تیب از بیچارگان در ماندگان، مرغان خیر گیری نموده احوالات شان را بلا تاغه به شاه برسانند. آشوکا شکار شاهی را که در هند «ساعت تیزی مجلی» شمار هیزت از بین برده عوض آن گردش های مذهبی مبتنی بر خیر گیری احوال رعایا و کنفرانس های مفید دینی تر تیب داد فرامین سنگی: یکی از چیز های خیلی مهم دوره زمامداری آشوکا نقش يك سلسله فرامین سنگی است که بالا بدان اشاره نمودیم.

فرامین اشوکا یگانه منبع موثقی است که در تاریخ تاریخ هند روشنی می اندازد و به کمک آن تا بلك اندازه تعلقات سیاسی و مذهبی موریا با يك قسمت افغانستان هم روشن میشود. چون امپراطور اشوکا بعد از داخل شدن به مذهب بودائی شکل يك فر ر اهب و فیلسوف را بخود گرفت و همیشه در حضر و سفر در اطراف Dharma «دارمه» یعنی قوانین و اصول دین بودا جر و بحث میکرد کم کم و ضعیف بکنفر متفکر بزرگ را پیدا کرد و بعد از تطبیق آن با مبادی زمامداری نتیجه برای اطلاع و تنویر افکار مردم بصورت فرامین در آورده و در دل سنگ نقش کرد مخصوصاً در سال های ۱۳ و ۱۴ سلطنت فعالیت اشوکا به منتهای عروج رسید ۱۶ قطعه فرمان صادر کرده است که (۱۴) آن يك مضمون به نقاط بعیده امپراطوری در «جیر نار» Girnar «کتیا وار» «منهیرا» Manochra و شاه باز گارهی (پنجاب) و (۱۲) آن با دو فرمان دیگر در مقام Dhaur

• دهولی و • جاگادا (Gangada) (اورسا) یافت شده است .

وضعیت سیاسی چگونگی رفتار اسوکا با ساکنین جنوب شرقی آریانا :
بیشتر متذکر شدیم که دامنه امپراطوری موریا از سواحل گنگا تا حوضه
ارغنداب انبساط داشت . در حقیقت قلمرو امپراطوری موریا از دو نوع خاک
تشکیل شده بود یکی اصل خاک هندی که از « پاتالی پوترا » (اضلاع متحده بهار)
و نایب السلطنگی های « اوانتی » Avanti ، « یوجاوانی » Ujjavani
(مرکز و شمال هند) ، « کالینگا » Kalinga و « اورسا » Oressa و (ولایت
مدراس) مرکب بود و هسته امپراطوری موریا را تشکیل میداد و دیگر متناصفه
آریانای جنوبی با سفجات جنوب هندو کوه که سلوکوس نیکاتور شاه یونانی
شامی در اثر ضعف و شکست خویش حین مصالحه برای موریاها واگذاشت و ایشان
هم اینچازا موقتاً جزء قلمرو نفوذ خود نمودند .

با وجودیکه « سلوکوس نیکاتور » به استثنای باختر سه چهار ولایت بزرگ آریانا
پاروپامیزادی (اراکوزی) در انجیان را برای چندرا گوپتا گذاشته بود ولی فراریکه
ظاهر آ معلوم میشود دو ستین فرامین سنگی هم وانمود میکند با وجود آزادی که از
طرف سلوکوس نیکاتور برای موریاها داده شد به تمام نقاط فوق الذکر آریانا باسط
نفوذ و حکومت نتوانستند در باختر و سایر نقاط دور دست مثل آریا و در انجیان
و اراکوزی مردان آزادمنش و عناصر بارو ح دست بهم داده و عنان اداره را به
رؤسای خود سپردند چنانچه در اثر پشتیبانی و تقویه روح قومی بود که عناصر
پراکنده یونانی نه تنها از زیر نفوذ موریاها برآمدند بلکه بلاد رنگ استقلال
خویش را از سلوسیدهای شامی هم اجراز کردند .

موریاهاى هند چون از شهامت اقوام آریانای بودند صلح سلوکوس نیکاتور
محض صلح مقرر کرده در سدد استفاده های سوء و تجاوز نبرآمدند و چون
میدانستند که اگر سلوکوس نیکاتور ولایات آریانا را به ما بخشش هم کرده

(۴۳۹)

باشد رؤسای محلی نقاط فوق گاهی زیر اثر تجاوزات نمی آیند ازین رو همیشه با نرمی و ملایمت پیش می آمدند و به هیچ مسئله‌ئی به قوه متوسل نمیشدند. اگر محض به معنی فرامین سنگی نگاه شود نفوذ سیاسی موریا محض به گندهارا منتهی میشود که آخرین حد آن به دره علیای کابل تماس داشت چنانچه این علاقه‌ها به نام‌های گندهارا، کباجا یاوانا در فرامین سنگی ذکر شده که عبارت از سمت مشرقی و دره علیای کابل است. وضعیت امپراطور و چگونگی رفتار از باقبا بل سرحدی و سمت مشرقی حالبه و حوضه کابل از روی کتیبه فرمان «کلنگا» بخوبی معلوم میشود و ارائه میکند که نفوذ زیادی بالای ایشان نداشت چنانچه ضمناً در کتیبه مذکور تذکار رفته: «... آنها باید از من ترسند» قول مراباور کنند از من خوشبختی انتظار داشته باشند نه بدبختی دیگر باید بدانند که پادشاه تاحدی که ممکن است باها به صبر و ملایمی رفتار میکند بخاطر من باید به قوانین رحم و مروت یابند باشند نادین و دنیا از ان ایشان باشند» (۱) پس بوضاحت معلوم میشود که امپراطور آتو کا از ترس اینکه به جنبش علنی اهالی مصادف نشود نسبت به اهالی مناطق جنوب هند و کوه و شرق آریانا با نظر خوش بینی و زبان شیرین پیش می آمد و ساکنین کهستانی و وطن جز در صفحه معاهده سیلوکوس نیکاتور عملاً مطیع موریاها نبودند و شاهان موریا این مطلب را خوب می فهمیدند فقط برای حفاظت سلاح و آرامش حکومت خود با آنها به سلوک و نیکوئی رفتار میکردند و تا حد امکان از در صبر و صلاحیت پیش می آمدند و اعزام قشون را برای سرزشتن آنها مناسب نمی دیدند زیرا میدانستند که تسلط آنها بر آریانای جنوبی کاری است که روی صفحه ورق معاهده با سلوکوس نیکاتور شاهی بمیان آمده و خود رؤسای آریانی قطعاً به این امر موافق نیستند و اگر استعمال اسلحه و قشون به میان آید نه تنها نفوذ آنها ازین قطعات برداشته خواهد شد

(۱) صفحه ۵۱۵-۵۱۳-۱۲ کتاب کبیرج هستری اف اندیا متعده شود.

بلکه خطر مئی برای خاک هندی و تزلزل در کنار کان امپراطوری موریا بمیان خواهد آمد .

دیانت بودائی و آریانا :

چیزی که با گذارشات سلطنت خانواده موریا و مخصوصاً آشوکا در تاریخ این عصر آریانا بیشتر قابل ذکر و مهم است مسئله دیانت و ترویج آئین بوداست .
ناگفته نماند که معمولاً بطرف شرق آریانا ، خاک هندو بطرف غرب آسیا سرزمین بین النهرین ، شام و فلسطین و شبه جزیره عربستان را کانونی دین و دیانت میداند زیرا سمت غرب آسیا که وطن نژاد سامی است سرزمین ادیان سامی و خاک هر موز هند مواد جنیزم و بودیزم و هندوئییزم را غیره میباشد اگر چه در حقایق این مسئله گفتگویی نیست ولی درین مسئله هم شبهه نباید داشت که اساس چندین دیانت بزرگ در خاک آریانا گذاشته شده و ازین جا به شرق و غرب نفوذ پیدا کرده است مثلاً آئین عصر ویدی و زوراستر بزم که پیش از مهاجرت در میان آریائی های این سرزمین معمول و مروج بود و با مهاجرت بعضی شاخه های آنها به دو مملکت همسایه نشریانت و تنها عناصر پرستی قدیم آریائی و عصر ویدی چون داخل هند شد با مرور زمان تحولات نمود و از آن به تدریج برهنی و جینیزم رواج یافت و شالوده تقریباً تمام مذاهب غیر سامی خطه هند شد و وقت بوقت در اثر مقتضیات زمان و مکان شاخه های متفرق برهنی جینیزم و بودیزم و هندوئییزم بمیان آمده رفت . ازین جمله یکی دیانت بودائی است که تحت عنوان جدا گانه از آن مختصراً صحبت خواهیم کرد . این دیانت که در قرن ۶ ق م در بنارس بمیان آمد مدت تقریباً سه سده سال در خاک هند آهنگم در قسمت مرکزی آن محدود ماند تا اینکه آشوکا در ۲۷۲ ق م به سلطنت رسید و در ۲۶۰ ق م دیانت بودائی را قبول کرد و بنا گذاشت که توسط یک دسته مبلغین اصول آئین نورا در خاک هند و بمالک همجوار و حتی به مالک دورتر

(۴۴۱)

انتشار دهد. در موقعیکه مبلغین آشوکا به آریانا نامی آمدند آثار برهمنی قدیم یا بقایای دیانت ویدی هنوز باقی بوده و آئین اوستایی عمومیت کامل داشت و چون دیانت بودائی از زمان «آشوکا» به بعد بیش از هزار سال در آریانا عمومیت داشت و با تفصیلی که پسان هاداده خواهد شد قطعات کهنستانی مملکت ماسرزمین مساعده و کاتون نشوونما و اصلاح این دیانت گردید و در هزار سال تاریخ مملکت از چندین نقطه نظر حیاتی، فکری، صنعتی، و غیره تا اثبات عمیق افکند و اول مختصر تفصیلی در باب خود دیانت داده سپس از ورود مبلغین آشوکا و طرز انتشار این دیانت در آریانا صحبت میکنیم:

دیانت بودائی: بعضی از هندشناسان «بودا» را شخص افسانه‌ئی تصور میکنند دسته‌ئی حیات واقعی تاریخی او را قبولدار شده می‌نویسند که آنقدر افسانه و اساطیر اطراف او را فرا گرفته که ظاهراً هر کردن صورت شخصی او از آن همه پیرایه‌های افسانه‌ئی مشکل است و دسته سوم چنین نظریه دارند که بودا اصلاً زندگانی واقعی داشته و تشکیل سوانح حیاتی او آسان است. قرار نظریه این دسته «بودا» اصلاً شهزاده‌ئی بوده از توده جنگجویان (کاشتری یا Kashtriya) و قبیله ساکیا Sakyā و بنام «ساکیا مولی» یعنی «تاقل قبیله ساکیا» معروف شده است. این شهزاده بقول مورخین سیلان در حوالی ۵۲۳ و قرار عقیده عمومی در حوالی ۵۶۳ در شهر «کیلی لاواستو» (قریب قریه پادریه Paderia) در دومیلی شهر باکدان بورا در نیپال تولد شده است. مشارالیه اگر چه شهزاده بود و به دربار و حرم سرای پدر زندگانی شاهانه داشت به جاو جلال و شکوه شاهی احمقانه نداد. به سن ۲۹ سالگی خانوادۀ خود را گذاشته به اسم «گوناما» حیات منزویانه در نواچی (بازا کارا) Pajagara در «مگدها» یعنی بهار جنوبی بسر میبرد. بعد از ۵-۶ سال ازوا و نجس چون به معلومانی که برهمن‌ها به او میدادند قانع نمیشد در شبی که به اصطلاح پیروان بودا آنرا «شب روشنی» گویند در

مقام « بددهه کاسیا » Bodhgaya به نصب العینی که می یابید رسید و در بن شب « بددهه » یا « بودا » شد. این اسم از فعل سانسکریت « بددهه » اشتقاق شده و معنی آن این است: « کسی که بیدار شده باشد. کسیکه در اثر معلومات تازه منور شده باشد » و عین همین کلمه « بددهه » تا حال در عرف امروزی ما در مورد زنان پیر سالخورده و با تاجر به استعمال میشود بودا بعد از اینکه او این خطابه خود را در شهر بنارس ایراد نمود شروع به ترتیب قوانین خود « دارمه » Dharma، تشکیل دائره را بین « سامکه » Samgha نموده و در حوزه کشکابنای تبلیغ را گذاشت

دو پادشاه مقتدر و وقت بکلی « هندوی سارا » پادشاه مگدده (بهار) با تخت آن « باجا کره » و دیگری « براسنجت » پادشاه کوزالا Kosala (اود) با تخت آن سراواستی) از حمایت می نمودند .
بودا ساکیامونی قرار نظریه مورخین سیلان در ۵۴۳ ق م و قرار عقیده عمومی در ۴۸۳ ق م بعمر ۸۰ سالگی در مقام « کوچر ناگارا » Kucingara وفات نموده است .

بودیزم در مراحل اولیه نه دین بود و نه فلسفه داشت با این اگر در آن تعمق شود اساس آن شاره فلسفی داشت و آن عبارت از مسئله (درد و پیدایش علاج آن بود) بودا به مریدان خود میگفت در باب پیدایش دنیا و صورت ساختمان آن صحبت نکند که جز بیاباع وقت چیز دیگری بدست نمی آید فقط این را بدانید که (درد) چیست و علاج آن کدام است قرار روایات اساطیری در سال وفات بودا در « باجا کره » محفل مذهبی تشکیل شده و سه نفر مریدان عمده او (Anauera) (بوپالی Upali) و (کاسیایا Kasyapa) سخنان او را گرد هم جمع نموده مجموعه قوانین مذهبی بنام (تری پی تا کا Tripitaka) یعنی « سه سبد گل » تدوین نمودند .

(٤٤٣)

مجلس مذهبی واعزام مبلغین: بیشتر ذکر شد که چون آشوکا داخل دیانت بودانی گردید شخصیت او سراسر عوض شد چه زندگی شخصی و چه امور کشورداری او همه شکل و صورت دیگر بخود گرفت و بزبان دیگر دوره آغاز شد که میتوان آنرا عصر اصلاحات و رفورم امور مذهبی و کشور داری و غیره خوانند. از کارهای برجسته‌ای که بسال یازدهم جلوس آشوکا (٢٥٩ ق م) نسبت میشود ریاست محفل مذهبی موقوف کردن شکار شاهی، منته عیاشی و نشاط بزرگتر از همه بیداشدن مفکوره اعزام مبلغین است. قرار بیکه از روی روایات تاریخی معلوم میشود در سال فوق الذکر در شهر پاتالی پوترا سومین محفل مذهبی تحت قیادت شخص شاه و ریاست عالم بزرگ موسوم به موگالی بوتیسا (١) دایر گردیده و در آن علاوه بر ترتیب و تنظیم قوانین مذهبی و باره تصمیمات دیگر چنین فیصله شد که یک دسته مبلغین به نقاط غیر بودائی هند و بما لک همجواری و حتی کشورهای دورتر آسیای غربی شرق اروپا و افریقای شمالی فرستاده شود فرمان سنگی نمبر ١٣ که با چهار ده فرمان سنگی دیگر در سال چهاردهم جلوس خویش (٢٥٦ ق م) نشر نموده حاوی شرح و فهرست مفصل اسمای اشخاص و ممالکی است که شاه موریاشوکا مبلغین و نمایندگان خویش را نزد آنها فرستاده است.

چون درین عصر دیانت بودائی در تمام صحنه پهنای هند پهن شده بود آشوکا مبلغین خود را علاوه بر شهرها نزد قبایل و نقاط دور افتاده هند نیز فرستاد چنانچه از دکن و هند مرگزی گرفته ناداعنه های نیم وحشی و پیر جنگل همالیا همه جا مبلغین اورفت و آمد داشتند و حتی پسر و دختر خود را با همت مبلغین بطرف سیلان فرستاده بود.

(۴۴۴)

در فرمان ۵ در قطار دوسه جای دیگر موسوم به «راش تریکاس» Rashtrikase و «مراتا» Maratha از گندهارا هم اسم برده شده و قراریکه از روی کتیبه های دیگر استنباط میشود مبلغی که در گندهارا و کشمیر و نقاط شرقی آریانا اعزام شده بود «مجهان نیکا» Majjhantika یا «مد هیان نیکا» Madhyantika نام داشت علاوه بر آن «دهه مارا کبی تا» Dhammarakkhita و «مهاراکی تا» Maharakkhita دو نفر مبلغ دیگر نیز بطرف آریانا آمده و از مملکت ما عبور کرده اند چنانچه طوریکه می نویسند اولی به «مالک غربی» و دومی نزد یونانی ها اعزام شده بود. ازین جا بوضاحت معلوم میشود که ازین سه مبلغ اولی در منطقه پشاور و کشمیر و سمت شرقی حالیه تا حدود کابل و دو نفر دیگر در سایر نقاط آریانا و از آنجا نزد یونانی ها که در نقاط غربی آسیا و شرق اروپا و حتی شمال افریقا بودند فرستاده شده بود چنانچه آشوکا در فرامین سنگی خویش فخر میکند که نزد شاهان باوانا Yavana یعنی یونانی های غرب مثل انشیاکا Antiyaka (انشی کوش دوم سلوسی) شاه شام و آسیای غربی (۶۱-۶۰-۵۹ ق م) «توراها یا» Turarmaya «بتولمی فیلا دلف» شاه مصر (۲۸۵-۲۷۰ ق م) «انتی کتا» Antikena «ماگس» Magas شاه سیرین Cyrene در افریقای شمالی برادر اندر بتولمی (۲۸۵-۲۵۸ ق م) «انشی کونوس کوهانس» Antigonos Gomatos شاه مقدونیه (۲۷۷-۲۳۹ ق م) و اسکندر شاه ایلروس Epirus (۲۷۲ ق م) نماینده و مبلغ فرستاده است. (۱) از روی تاریخ سلطنت کسان که آشوکا نزد آنها مبلغ فرستاده چنین معلوم میشود که سال اعزام آنها به (۲۵۸ ق م) موافق بوده زیرا این سال در دوره زمامداری تمام ایشان موجود است و چون درین وقت «دیو دوتس» مؤسس سلطنت مستقل باختر ظهیر نکرده بود اسم او در فرامین سنگی آشوکا ذکر نشده است

(۱) آشوکا، تالیف ونست سمیت.

(۴۲۵)

بعبارت دیگر مبلغین شاه موریا تقریباً ۸ سال قبل از اعلان سلطنت مستقل
باختر شروع به تبلیغ دین بودائی در شمال هندو گندهارا نمود و در اوائل
قرن ۲ ق م آئین نوبه شمال هندو کش در باختر سرایت کرده است تبلیغات مذ هبی
نزد شاهان یونانی فوق الذکر که درین وقت خارج از خاک اریانا در شام و سمت های
غربی آسیا و شرق اروپا و شمال افریقا حکمفرمایی داشتند نتیجه نداد . آسیای
مرکزی هم چند قرن بعد در عصر کوشانی ها و بدست مبلغین آریانی داخل
دیانت بودائی شد . تنها دیانت نو درین وقت یعنی در اواسط قرن ۳ ق م
در سمت شرقی آریانا در گندهارا انبساط یافت و آخرین حدود آن درین
وقت درهٔ علیا کابل بود و از کشمیر تا کابلیسا اولین پارچه خاک آریانا
است که دین بودائی در عصر خود آشو کا در آنجا شیوع یافت و باوجود بکه
این علاقه از « مگده » یعنی زمین خاص بودائی دور بوده کم وقت به اندازه
اهمیت و مرکزیت پیدا کرد که آنرا « سرزمین موعود » خطاب می نمودند .

سقوط آخرین عناصر موریا از درهٔ کابل : اشو کا در کتیبه های خود
حینیکه از مبلغین بودائی واعزام آنها نزد شاهان یونانی آسیا سخن میزند
از « دیودوتس » مؤسس سلطنت مستقل یونان و باختری چیزی نمیگوید واضح
معلوم میشود که درین وقت هنوز ساختار استقلال نگرفته بود و چون نام
« انتیا کا » یعنی انتیو کوش دوم سلوسی در کتیبه های او برده شده به
صحت تمام معلوم میشود که باختر هنوز بدست حکمرانان خاندان سلوسی
شام دارمیشد . چون « دیودوتس » مؤسس آینده سلطنت مستقل یونان
و باختری از طرف انتیو کوش اول حکمران باختر بود شهبه نمی ماند که
این شخص در زمان اشو کا و دورهٔ نفوذ موریا در جنوب هندو کوه بضم
حکمران در باختر امریت داشت و در وقت اشو کا هنوز اعلان استقلال نکرده
بود بعد از ۲۵۰ ق م که دیودوتس در باختر اعلان استقلال نمود جنوب

هندو کش در عصر زمامداری او و پسرش دیودوتس دوم بهمین وضع سابق
بدست حکام موریا بود و این وضعیت تا زمان تخت نشینی ابوتیدموس
دوام کرد .

چون ابوتیدموس پادشاه باختر شد . اکتیو گوش سوم خاندان سلوسی
بقصد جنگا و وارساسی هائی که در یارتیابه رویه باختر اعلان استقلال نموده
بودند برآمد . آنچه که مابین اکتیو گوش سوم و « ابوتیدموس » پادشاه باختر
واقع شد در جلد دوم بجایش خواهد آمد اینجا مختصراً اشاره میشود که
چون سلج و صلاحیت بین این دو پادشاه برقرار شد ، شاه یونانی شامی استقلال
بباختر و حقوق سلطنت ابوتیدموس را شناخته از راه جنس و ب
هند و کوه و دره کابل و غزنی و آراک و زری پس به شام
مراجعت کرد .

آخرین حکمران یا امیر موریا که درین وقت در دره کابل حکومت میکرد
(سواگازیس) نام داشت . مشارالیه تا اوائل دوره زمامداری ابوتیدموس
شاه باختر هم در علاقه کند هارا و قسمت های غربی دره کابل نفوذ داشت .
چون استقلال ابوتیدموس از طرف اکتیو گوش سوم خاندان سلوسی شناخته شد
شاه باختر به طرف جنوب هند و دش اشکر کشیده به نفوذ و امریت موریاها
در دره کابل خانمه داد و صفحات جنوب هندو کش هم جز و قلمرو سلطنت
مستقل یونان و باختری شد و ابوتیدموس اول پادشاه مستقل یونان و باختری است
که از هر کسز خویش باختر به تمام آریانا حاکمیت
داشت .

* * *

طوریکه در اول بر مبحث مندرک شدیم همان طوریکه ورود اسکندر و حملات
او در هند باعث تشکیل اولین سلطنت تاریخی موریا در آن دیار شد ، پس رفتن

(٤٤٧)

اسکندر و تجزیه شدن امپراطوری او و بالاخره ضعف حکمرانان دودمان یونانی
سلوسی شامی در آریانازمینه را برای تجاوز موریاها در جنوب شرقی کشور ما
فراهم کرد عبارت دیگر نفوذ موریاها در جنوب هندو کش یکی از نتایج مستقیم
قشون کشی های اسکندر در شرق و مخصوصاً در هند بشمار میرود که بعد از دوره
موقتی با ظهور سلطنت مستقل آریایی « یونان و باختری » خاتمه می پذیرد .
با اختتام نفوذ موریاها در جنوب هندو کش دوره هرج و مرجی که میتوان آنرا
در تاریخ آریانا دوره « قشونکشی ها » نامید به پایان رسیده و مجدداً یک سلطنت
مقدر آریایی بنام دولت یونان و باختری عرض وجود میکند . بناءً علیه بیاد
اختتام ابن بزرگ جلد اول تاریخ افغانستان قدیم را خاتمه داده و جلد دوم را
با ظهور و تشکیل سلطنت مستقل آریایی یونان و باختری آغاز میکنیم
ومن الله التوفیق .

خاتمه جلد اول



فهرست اسما و رجال و قبایل

حرف ا

احمد زائمی (قبیله) ۷۲	ابو علی بلخی ۲۱۰
ادریسی ۳۹۱	ابو المویذ بلخی ۲۱۰
ادریگیو ۹۵	ابو شکور بلخی ۲۱۰
ادیشیا ۳۰۶، ۱۵۰۰	ابوت (میجر) ۴۱۵
ا-ما بر ۶۴	ابن فقیه ۲۲۸
ارترمکدونل ۶۰، ۵۴، ۵۳	ابهی ساره ۴۲۲، ۴۰۸
۱۵۴، ۱۳۷، ۸۶	اتویا (ابتن) ۲۳۴، ۲۳۲، ۲۳۱
ار جت اسیه ۲۵۴، ۲۴۸	اتار ۳۱۷، ۳۰۷، ۳۰۶
۲۵۹، ۲۵۷، ۲۵۶	انسان زائمی (قبیله) ۷۲
اروت اسیه ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸	اتروسک ۳
ارتا گراسس ۳۱۳	اترویانس ۴۰۳
آریا ۲۷، ۲۶، ۱۰، ۹، ۸	اتالوس ۴۱۴
۳۵، ۳۲، ۳۱، ۳۰، ۲۹، ۲۸	ایام نیات ۳۰۶، ۳۰۹
۵۶، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۳۷، ۳۶	ایریدی (قبیله) ۱۰۱
۹۷، ۷۸، ۷۷، ۷۳، ۶۵، ۶۳	ایالا ۱۳۰
۱۲۵، ۱۲۳، ۱۱۴، ۱۱۰	ایاریتی (قبیله) ۱۰۱، ۹۹، ۹۳
۱۶۰، ۱۵۱، ۱۴۳، ۱۲۹	ایولودوروس ۴۴
۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۶	اجنور ۴۲۹
۹۹۰، ۱۸۰، ۱۷۷، ۱۷۴	احمد بن اسما عیل ۲۱۰

(۴۴۹)

اوروقت نرا ۱۹۱	۰۲۲۸۰۲۰۶۰۲۰۵۰۲۰۲
ارتواك ۲۳۲۰۲۳۱	۰۳۱۷۰۲۹۸۰۲۶۵۰۲۴۸
ارتواز ۲۳۲	۳۳۴۰۳۲۵۰۳۲۱
ارتكنزارس ۳۱۳	۰۳۸۲۰۱۶۰ آرين آرين
ارتيفنت ۹۲	۰۳۹۶۰۳۹۲۰۳۹۰۰۳۸۸
ارتاگنروس ۳۱۴	۰۴۱۳۰۴۱۲۰۴۱۱۰۴۰۹
ارتچسپ ۲۶۱	۰۴۱۶۰۴۱۵
ارتبونوس ۱۹۴	۲۲۰ آريا (دختر ياما)
ارتى ساتى (قبيله) ۳۴۲	۳۲۰ آريامن
ارتجوتايانا (قبيله) ۸۳	۲۹۱۰۲۳۸۰۴۲ آرياسيه
ارتساس ۳۷۳۰۹۰	۳۷۴
ارتشك ۳۷۲	۴۱۰ آرياكى
آزادخان ۱۰۸	۳۹۲ اريكوس
ازهى دهاكا (ضحاك) ۰۲۲۹۰	۴۰۱ اريمازس
۰۲۶۶۰۲۶۵۰۲۳۲۰۲۳۱۰۲۳۰	۳۶۳۰۳۵۹۰۱۹۸ آردشير
۰۲۸۱	۳۱۴ آردشير (دوم)
ازوناكس ۰۱۹۳	۰۳۹۲۰۳۷۸ ارته باز يوس
استياك ۰۳۵۴۰۳۵۱۰۳۵۰	۰۴۰۳۰۴۰۱۰۴۰۰
اسياكو ۰۳۵۱	۰۴۰۰۰۳۹۳ اريامس
اسكندر ۰۱۹۳۰۱۹۲۰۸۳۰۴۲	۰۳۷۵ اريماسپى
۰۲۵۲۰۲۰۶۰۱۹۷۰۱۹۵۰۱۹۴	۰۳۹۲ ارچيلاس
۰۳۱۷۰۳۰۱۰۲۹۹۰۲۹۸۰۲۶۴	۰۴۲ اريستوفيل
۰۳۶۶۰۳۶۵۰۳۶۴۰۳۶۱۰۳۶۰	۲۸۰۰۴۴ اراقوس تنيش

(۴۵۰)

اسورا (قبیله) ۹۸۰	۳۷۰۰۳۶۹۰۳۶۸۰۳۶۷
اسو کا یا اشو کا ۲۵۷۰۶۵۰	۳۷۶۰۳۷۵۰۳۷۲۰۳۷۲۰۳۷۱
۴۳۶۰۴۳۵۰۴۳۱۰۴۲۶۰۴۲۹۹	۳۸۳۰۳۸۱۰۳۸۰۰۳۷۹۰۳۷۷
۴۴۳۰۴۴۱۰۴۴۰۰۴۳۸۰۴۳۷	۳۸۸۰۳۸۷۰۳۸۶۰۳۸۵۰۳۸۴
۴۴۰	۳۹۴۰۳۹۳۰۳۹۲۰۳۹۱۰۳۸۹
اسدی ۲۱۰۰	۴۰۰۰۳۹۹۰۳۹۷۰۳۹۶۰۳۹۵
اشی ۳۱۵۰	۴۰۶۰۴۰۵۰۴۰۴۰۴۰۱
اشا و ہشتہ ۳۱۷۰۳۰۳۰	۴۱۲۰۴۱۱۰۴۱۰۰۴۰۹
اشور با نیبال ۳۴۹۰۳۳۸۰	۴۳۳۰۴۳۲۰۴۳۰۰۴۲۹۰۴۲۷
۳۵۰	۴۴۷۰۴۴۶
استرا یو ۱۰۲۰۹۱۰۵۵۰۴۴۰	۱۰۲۰۹۱۰۵۵۰۴۴۰
اشور (رب النوح) ۳۳۷۰	۳۹۹۰۳۹۰۰۳۸۰۰۳۸۰۰۲۷۷
اشار ہادون ۲۵۳۰۳۴۴۰۳۳۸۰	۴۳۵۰۴۳۴
اشتہ ارواقت ۲۵۴۰	استیفن ۳۵۴۰
اشور اید ل ایل ۳۵۰۰	استانس ۴۰۳۰
اشیل ۴۰۴۰۳۶۵۰	اسیا سی (قبیلہ) ۴۱۱۰
اطرط ۲۶۳۰	اسا کنی (قبیلہ) ۴۱۲۰۴۱۰
افراسیاب ۲۴۵۰۲۴۴۰۲۴۳۰	۴۲۰۰۴۱۳
۲۵۹۰۲۵۶	اسوا کا (قبیلہ) ۴۱۰۰
افریدی ہا (قبیلہ) ۱۰۱۰۹۳۰	اسا کوس ۴۱۳۰
افلانون ۱۹۳۰	اسا کارتتا ۲۷۰۰
افمان ۱۰۸۰۱۰۷۰۹۲۰۴۶۰	اسفندیار ۲۸۶۰
۲۸۰۰۱۳۷۰۱۳۶۰۱۳۲۰۱۲۴	اسون ۱۳۱۰۹۷۰۹۶۰۹۵۰
۴۱۰۰۳۷۹	

(٤٥١)

امشه ميخته ٣٠٦٣٠٤١٣٠٣	٤٢٠٠	اكو فيس
٣٠٧	١٩٤٠	اكتاس
امرتات ٣٠٣	١٩٣٠	اكو تاكن
امى تراكتاس ٤٣٤	٣٧٥	اكر ياسين
امى تاخادا ٤٣٤	١٤٦١٢٤٦٢٦٠	اكنى
امى تاكتا ٤٣٤	٣٠٧٣٠٦١٦٩١٥١١٤٩	
امى نوس ٣٩٤	٣٥٣	اكر نفون
اميل ترنكلير ٤١١	٣١٤	اكر رس
امور ايبوس ٣٥٧	٤١٤	الكتاس
انا هيد ٣١٢	٤٢٤	البرماله
انائيس ٣١٢	٤٣٤	الى قرو كاداس
اناهيتا ٢٣٣٠٢٣١٠١٩٨	٨٩٠٦٨٣٧٤	الينا (قبينه)
٢٥٠٠٢٤٦٠٢٤٣٠٢٤١	١٠٤١٠٣٩٥٠٩٤	
٣٠٩٠٢٩٠٠٢٥٩٠٢٥٤	١٧٠٠١١٥٠٩٠	امادى (مادها)
٣١٣٠٣١٢٠٣١١٠٣١٠	١٨٤٠١٧٨٠١٧٧٠١٧٦٠١٧١	
٣١٥٠٣١٤	٣٤١٠٢٦٩٠٢٦٦٠٢٦٣٠١١٩٧	
انداندا ٤٤٢	٣٤٨٠٣٤٥٠٣٤٤٠٣٤٣٠٣٤٢	
اندرانى ١٣	٣٥٤٠٣٥٢٠٣٥١٠٣٥٠٠٣٤٩	
اندروس ٢٣٠٢١٠١٣	٣٦١٠٣٥٧	
اندراس ١٩٥	٤٢١٠٤٠٩٠٤٠٨٠٣٨٠٣٧٠٣٦٠	امبين
اندر ٩٧٠٩٦٠٦٢٠٦١٠٣٤	٤٣١٠٤٣٠٤٢٩٠٤٢٢	
١٤٦٠١٤٢٠١٢٤٠١١٢٠٩٨	٤٠٧٠٤٠٢٠٣٠٦٥٠	امين تاس
١٦٨٠١٥١٠١٤٨٠١٤٧	٤٠٦٠٣٨٤٠٣٦٦٠	امون

(۴۵۲)

اور کیتی ۳۷۵	۳۱۴'۱۶۹
او کسی داتس ۴۰۳	انو (قبیلہ) ۰'۸۹'۸۶
او گنزیارتس' اکیسارتس ۲۶۷	اندرہ برتلو ۰'۴۲'۱۰۰'۱۰۱
۴۲۸'۴۰۳	'۱۰۳
اولدبیر ک ۶۵	انتیکل دو پرون ۰'۲۹'
اومفیس ۴۳۰'۴۲۹'۴۲۲	انگر و مینو ۰'۲۲۵'۲۱۸
او کس ۳۵۹	'۳۰۳'۳۰۲
ایستواستر ۱۹۱	اندر و ماش بوری پیدا ۴۰۶
ایسیدور ۳'۷'۲۷۳'۲۹۲	انتی بانر ۰'۴۳۰'۴۰۹
ایشتار ۳۳۷'۳۳۶	انتیو کوش ۰'۴۳۵'۴۲۵
ایوروالکشابا ۲۳۴'۲۳۳	۴۴۶'۴۴۵'۴۴۴
ایورواسارہ ۲۴۵	انتی کما ۰'۴۴۵'۴۴۴
ایتمہتر ۱۲	انتی کون' انتی کونس ۴۲۵
ایو ۹۸	'۴۴۴'۴۳۳'۴۳۲
ایزیدور خارا کسی ۳۷۲	انتی کونوس کومانس ۴۴۴
اپری زیوس ۳۷۹'۳۷۸	انتیا کما ۴۴۴
ایوزبروس ۱۹۴	اوپرنتا ۳۴۲
ایومنس ۴۳۰'۴۲۹	اوانس ۰'۲۶۸
ایونیدموس ۴۴۶	اولین ابوت ۲۷۱'۲۷۰
ایو کرائیدس ۳۹۱	اور ۳۳۷'۲۴۰'۷
ایو-موس' ایوداموس ۴۲۶	اور و مازس ۱۹۳
۴۳۰'۴۲۹	المیاس ۴۲۵'۳۶۵
ایریو (ایرج) ۲۵۰'۲۳۴'۱۹۱	

(٤٥٣)

اهورامزدا ٣٠٢'٢٢٤'١٢٣'٣٠٢
اهريمن ٢٧٧'٢٧٢'٢٢٥'٢٧٨
٣١٤'٣١١'٣٠٨'٣٠٥'٣٠٣

حرف ب

٤٤٢'٤٣٥'٤٣٤'٤٤٢	بندوسارا	١٩٨'	بابك
٧٢'٤٤'٤٢'١٦	بطليموس	٩٥'	بابيرو
٢٩١'١٠١'١٠٠'٩٣'٩١		٣٦٣'٣٥٨'	بارديا
٣٧٧'٣٧٦'٣٧٥'٣٧٢'٢٩٤		٣٨٨'	باكوداراس
٣٩١'٣٨٩'٣٨٣'٣٨٠		٣٧٣'	بارسانتس
		٩٧'٩٤'	بريكوس
٤٠٠'٣٩٥	بطليموس (زترال)	٧٨'	برون هوفر
٤٢٥'٤١١'٤١٠		٧٦'	برت
١٨٨'	بارتولمة	٢٨٠'٢٧٣'٢٦'	بارتولد
١٠٥'	برسنتس	٤١٨'	بالا كروس
٣٧٠'٣٦٩'٣٦٠	بوس	٤٠٠'	برانس
٣٨٤'٣٨١'٣٧٨'٣٧٢		١٠٦'١٠٥'	بريسيا (قبيله)
٣٨٩'٣٨٨'٣٨٦'٣٨٥		١٠٩'١٠٨'	
٣٩٥'٣٩٤'٣٩٣'٣٩٢		١٠٧'١٠٦'	بريخي (قبيله)
٤٠٣'٤٠٠'٣٩٦		١٠٩'١٠٨'	
٣٧٧'١٨٩'١٦٦	بورنفا	١٠٧'	بريج
١٠١'٩٣'٤٤'٤٤	بيلو	١٢٣'	برهنا
	بيولر	٢٣٦'١٤٥'	بركين
	بيكوس	٣٦'	برهانا
١٠٢'	بكت (قبيله)	٢٦٠'٢٥٩'٢٥٥'	بستواري

بهارانه (قبيله) ۸۰'۴۰'۳۸'	بن لرير ۲۷۰'
۸۸'۸۷'۸۶'۸۴'۸۳'۸۲'۸۱	بل (قوم) ۳۳۸'
۱۶۷'۹۰'۸۹	باوشه ۲۶۱'
بهارادوجا (قبيله) ۸۳'	بلو جي ۱۶'
بها لالا (قبيله) ۹۴'۸۹'۷۷'	بلو ج ۱۷'
بهادرا ۸۲'	بوريسو ۱۱۰'
بها لالا ۸۲'	بودا (بدنه) ۴۳۲'۴۴۱'
بوجبو ۱۳۱'	بوس (قبيله) ۳۴۲'
	بودي (۲) ۳۴۲'

حرف پ

پاراوانا (قبيله) ۱۰۵	پاراانا کنها (قبيله) ۳۴۲'
پاندور ۳۸۴	پارمن بو ۴۰۵'۳۷۴'
پارتيان (قبيله) ۱۰۵	پاروس پوروس ۴۴۳' ۴۰۸
پاراانا ۳۴۲'۳۱۴	۴۳۰'۴۲۹'۴۲۶
پاريتي ۱۰۱	پارسو ۱۷۱'۱۷۰'۱۱۵'۹۱'
پالي (قبيله) ۱۰۵	۲۶۹'۲۶۶'۲۳۱'۱۷۷'۱۷۶
پالي ۱۶۳'۸۳'	۳۴۸'۳۴۵'۳۳۵'۳۴۳'۳۴۱
پکتها (قبيله) ۸۹'۸۶'۸۳'۷۲'	۳۵۵'۳۵۴'۳۵۳'۳۵۲'۳۵۰
۹۷'۹۶'۹۵'۹۴'۹۳'۹۲'۹۱'۹۰	۳۶۱
۱۴۷'۱۳۷'۱۰۳'۹۹'۹۸	پاترو کلس ۴۳۵'
پانتاليان (قبيله) ۲۵۴	پاسارگر (قبيله) ۳۵۵'۳۵۴'
پترسن ۴۱۶	۳۶۱
پکتويسر ۹۲'۸۹'۸۶'۸۳'	پاشنگک ۴۴۶'

(۲۵۵)

۳۲۱۰۱۹۵	پوردارد	۹۲۹۰۰۸۹۰۸۶۰۸۳	پختون
۲۵۴	پشانا	۱۴۰۱۰۲۹۴	
۴۲۹۰۴۰۱	پیتون	۲۳۴	پتانی
۱۹۳۰۱۰۴۰۹۱۰۴۴	پلیتی	۸۹۰۸۷۰۸۶	پشکه جانا
۴۳۵۰۳۸۳۰۳۸۰۲۹۲۰۱۹۶	یزارد	۱۹۱	پیترا سپه
	پژواک	۴۴۴	پتو اعه
۱۲۴۰۹۴۰	پشوسینغا	۴۴۴۰۴۳۵	پتولمه فیلا دلف
۲۵۹	پشوتان سنجانا (داراب دستور)	۴۰۵	پرانیکوس
۳۲۱۰۳۱۰۲۷۹	پشتون	۴۴۲	پراسنجت
۳۸	پکته	۳۹۹	پرکولایوس
۹۶	پومیلی	۴۰۹۰۴۰۰۳۹۹	پردیاساس
۲۳۰۱۴	پوراوا	۴۲۵۰۴۲۱	
۸۷	پیرون	۱۴۶	پریتی دی
۴۰۵	پیژونا	۳۸۴	پرومته
۲۳۴	پیری کا	۹۲	پرسوتس (قبیله)
۹۷	پیشل	۸۳۰۸۲۰۳۵	پرزلی لوسکی
۱۰۰	پهلوا (خاندان)	۸۰۹۰۰۸۷۰۸۶	پورو (قبیله)
		۲۴۸۰۱۹۱	پوروشسپه
		۴۲۴۰۴۰۶۰۳۷۴	پلوتارک
		۱۹۲۰۱۹۱	پورچست

حرف ت

۱۰۴۰۱۰۳۱۰۲۹۳	تاجیک	۲۵۴	تاترویات
۲۱۵	تخمه ازوبا	۳۶۹	تاپور ها

(۴۵۶)

تور و اساک ۸۹'۸۶'	ترومپ ۳۳۳'۱۶۴'
تورن (قبیله) ۷۲'	تزاول ۴۱۷'
توتان خامون ۲۵۰'	تزیارات ۲۸۷'
توراهایا ۴۴۴'	تزدگوس یومیبوس ۱۹۳'
تور ۲۶۳'	تزی دانس ۳۷۵'۱۹۸'
تورا ۱۸۳'۱۸۰'۱۷۵'	تزی یاسپس ۴۰۸'
تورهاور ۲۶۰'	تزته ور ۱۱۲'۱۱۰'
توما شک ۳۷۲'۱۷۸'	۲۷۶'۱۱۳
توسار ۱۹۸'	تزیشا ۲۲۲'
تکسیل ۴۲۲'	تزیتو ۲۳۱'۲۲۱'۱۹۱'
تیت ۱۰۷'	۲۸۱'۲۴۲'۲۳۵'۲۳۴'۲۳۲
تیسس ۲۰۳'	تزیسو ۹۴'۸۹'۸۶'
توزیا (طوس) ۲۴۶'	تزیسا داسیو ۹۶'
تیکت پلیسر ۲۷۰'۲۶۶'۱۹۷'	توزیا ۲۳۰'۲۰۸'۲۰۲'۱۷۴'
۳۴۸'۳۳۸'۳۳۵'۲۷۱	۲۵۶'۲۵۳'۲۴۸'۲۴۵'۲۴۳
تیمور ۱۰۸'۱۷'	۳۲۷'۲۹۲'۲۶۵'۲۶۰'۲۵۹
تئون ۱۹۴'	توزوایاتا ۹۸'۹۷'
	تواشتار ۱۴۷'

حرف ج

جم (جمشید) ۲۲۴'۲۲۲'	جام اسپه ۲۵۲'۱۹۲'۱۹۱'
۲۳۱'۲۳۰'۲۲۹'۲۱۸	۲۶۰'۲۵۹
۲۴۲'۲۳۸'۲۳۲ (بامایما)	جلال الدین قیروز شاه ۱۰۸'
هم ملاحظه شود.	

(٤٥٧)

حرف ج

چند را کو بقا ٤٣١'٤٣٠
چشیش ٣٥٥' ٤٣٨'٤٣٤'٤٣٣'٤٣٢

حرف ح

حسن پیر نیا ٣٤٥'٣٤٣'٣٤٢'٣٤١
٣٤٧

حرف خ

ختک (قبیله) ١٠١٠
خشا یار شام ٣١٤
خشا ترا سو کا ٢٤٦
خشه تره وریا ٣٠٣ ٣٦٨'٣٦٥'٣٦٣'٣٥٩

حرف د

داسا (قبیله) ١٠٥٠
داد بکی ١٠٣١٠٢١٩٩٠٩٣
دارا ٣٦٥
داری ١٠٤
دار ادری ١٠٢
دار اندی ١٠٢
دادی ٩٣
دار یوش ٢٦٤'١٩٧'١٩٤
دار مستقر ١٥٣'١١٣'٩٩
دار یوش سوم ٣٥٨'٣١٤'٢٧١'٢٦٩'٢٦٨
داس (چند را) ٩٨'٨٦'٧٥'٣٧' ٣٦٧'٣٦٦'٣٦٣'٣٦١'٣٥٩
داس اور جا ٢٨٠ ٤٠٤'٣٨٧'٣٦٨
داس اور جا ٩٦ ٣٦٨'٣٦٥'٣٦٢'٣٦٠'٣٥٩

(٤٥٨)

دیو کو ٣٤٧'٣٤٦'٣٤٤'	دا کیو ١٠٣'
٣٤٨	دراو بدی ١٠' ١٧٦١٦٩'
درییک (قبیله) ٣٦٣'٣٥٧'	٣٤١'٣١٩'١٧٧'
دینون ١٩٣'	درانجی ١٦'
دیودوروس ١٩٣' ٣٧٥'	دره گو کی (قوم) ٣٧٦'
دیو کریسوس ١٩٣'	دا سیوس ١٢١' ١٤٧' ١٣١' ١٢١'
دیو ٣٠٦'	١٧٦' ١٧٤' ١٧٠' ١٦٩' ١٦٨'
دیو ٣٠٦'	٢٦٥' ٢٤٢' ١٨٤' ١٧٧'
دیواداسا ٨٣' ٨٤' ٨٨' ٩٨'	درویش خیل (قبیله) ٧٦'
١٠٦' ١٠٥'	دریوهو (قبیله) ٧٦' ٨٩' ٩٠' ٩٤'
دیوس ١٤٦'	دردی ١٠٢'
دیودتس ٢٢٥' ٤٣٣' ٤٤٤'	دوتکر ٢٠٨' ٢٤٩' ٢٥٠'
٤٤٦' ٤٤٥'	٣٤٦' ٢٦٠'
دی ما کوس ٤٣٤'	دقیقی ١٨٧' ٢١٠' ٢٢٦'
دمتر یوس ٣٨٣' ٣٧٥'	٢٧٧'
دما را کی تا ٤٤٤'	درواسیه ٢٣١' ٢٧١' ٢٥٤'
دما له ٢٣٩' ٢٧٨'	درشینیکا ٢٥٤'

حرف ذ

ذ کربای قزوینی ٢٢٨'

حرف ر

٣٥٤' ٣٤٢'	راشنو ٣١٥'
را کشا ٣٠٦'	راولنسن ١٠٠' ٢٠١' ٣١٢'

(٤٥٩)

رستم ٢٣٤	رامسن ١١٤
رونه گرو سه ٣٣٦ ١٧٨	ربخ كان ٢٦٠
٣٤٠	رپسن ٤٣١ ٣٥٧
رکسانه ٤٢٨ ٤٢٥ ٤٠٥ ٤٠٤ ٤٠٣	رجيسوان ٩٦
	ررت ٧٦

حرف ز

٢٤٨ ٢٢٧ ٢١٦ ٢١٣ ٢١١	١٢٦ ١١٨ ٧٦	زيمر
٢٥٤ ٢٥٣ ٢٥٢ ٢٥١ ٢٥٠	٢٥١ ٢٥٠	زري واري (زرير)
٢٦٣ ٢٦٠ ٢٥٩ ٢٥٨	٢٥٩ ٢٥٨ ٢٥٧ ٢٥٥	
٢٧٨ ٢٧٦ ٢٧١ ٢٦٧		٢٦٠
٣٠٧ ٣٠٥ ٣٠١ ٢٩٧	١٨٧ ١٨٦ ١٨٥	زرتشتر
٣٣٢ ٣٢١ ٣١١ ٣٠٩	١٩٢ ١٩١ ١٩٠ ١٨٩ ١٨٨	
١٦	٢٠٢ ١٩٩ ١٩٦ ١٩٤ ١٩٣	زربخي

حرف ژ

٣٩٨ ٣٩٧ ٣٩٤ ٣٩٣	٤٢٤	ژول ايراک
٤٠٣ ٤٠٠		ژويي تر ٣٨٤
٢٩	٣٨١ ٣٧٣ ٣٧١	ژو کي ژورژ پواسون

حرف س

٣٧٨ ٣٧٦ ٣٧٣ ٣٧٢	٤٣٠	سانا کيا
٤٠٠ ٣٩٢ ٣٧٩	٤٤٠	سا کياموني
٣٥٤	٤٤١	سا کيا (قبيله)
٣٦٤ ٣٤٤ ٣٣٨	٣٧١ ٣٧٠	ساتي بارزاس

(۴۶۰)

سپین جوروشا'۲۵۰	ساویقار'۱۴۵:۱۴۶
سپینتو داتا (سپین دات)	ساسی'۱۳۰
(اسفندبار)'۲۵۱'۲۵۳'۲۶۰	ساوشیانی'۲۷۸
'۲۶۱'۲۶۲'۲۶۳'۲۶۵	ساما:۲۳۲'۲۳۴
سپینتو ارعتی'۳۰۳	سالمانسار'۱۹۷'۲۶۴'۲۵۲
سپینتو مینو'۲'۳۰۳'۳۰۸'۳۰۸	'۲۷۰'۳۳۸'۳۴۳'۳۴۳
سپینگل'۲۵۱'۲۵۳	سیوس'۲۶۱
سر کون'۱۷۸	ستا کیدی' (قبیله) ۹۳:۹۹
سر اورل استن'۱۵۳'۱۵۵	'۱۰۰
'۲۹۱'۲۹۲'۲۹۳'۳۰۶'۳۱۶'۳۰۳'۴۰۳	ست کوسو (قبیله) ۱۰۰
'۴۱۲'۴۱۳'۴۱۳'۴۱۵	ستا کوی'۱۰۰
سر جان مارشل'۳۱۱'۳۰۸'۴۲۲	ستاندرا'۲۲۸
سر برسی سایدکس'۲۷۶'۳۴۸	ستزیاس'۳۵۷
'۳۷۳'۳۷۵'۳۹۴'۳۹۸'۴۲۸	ستازانور'ستا ساتور'۳۹۳
سر اییس'۴۲۴	'۴۰۰'۴۲۸
سکارتمی (قبیله)'۲۷۰	سترو خانها'۳۴۲
سمیر امیس'۱۹۲'۱۹۷'۲۶۴	ستاویزا'۳۱۵
'۲۶۸'۲۶۹'۲۷۱'۲۷۱	ساندرو کومس'۴۲۶'۴۳۰
سمر دیس'۳۵۸	'۴۳۱
ستا خریب'۳۳۸'۳۴۸'۳۴۴'۳۴۴	سپی تامنس'۳۹۵'۳۹۶'۳۹۷
سنوس'۴۰۰	'۳۹۸'۳۹۹'۴۰۱'۴۰۲
سنت توهاس'۱۰۰	سپی تری دانس'۴۰۵
سن بول'۴۳۶	سپتیر اسپه'۱۹۱

(٤٦١)

سو ما' ١٤٢' ١٤٦' ١٤٩'	سناوی دها کا' ٢٣٤'
٢٠٦' ١٥١	سودرا' ٣٦'
سیت' ٨٢	سوان هاواک' ٢٣٢' ٢٣١'
سینا' ١٥٢	سوقا گزازنس' ٤٤٦'
سیلون لوی' ٨٤' ٨٥' ١٦٧' ٤٣٠'	سویداس' ١٩٤'
سیروس' ١٩٧' ٢٦٣' ٢٦٤' ٣٥١'	سودابه' ٢٤٣'
٣٥٨' ٣٥٧' ٣٥٦' ٣٥٥' ٣٥٤	سولو کوس' ٤٢٤' ٤٢٥' ٤٢٨'
٣٦٣' ٣٦٢' ٣٦١	٤٣٢' ٤٣٣' ٤٣٥' ٤٣٨' ٤٣٩'
سیا کرارنس' ٣٥٠' ٣٤٩'	سوداس' ٨٤' ٨٨' ٨٩' ٩٨'
سی سی کوتس' ٤١٧' ٤١٩'	سوریا' ١٣٠' ١٤١' ١٤٦'
سیماس' ٢٦٨	سودرا' ١٧٧' ١٧٦'
سی بیرتیاں' ٤٢٨	سوزهی پیکساخ کان' ٢٦٠

حرف ش

شوشیناک' ٢٥٠	شارل اوتران' ٣١٥'
شورخ کان' ٢٦٠	شاندرا داس' ٧٠' ٧٥' ٧٨' ٨٧'
شیاوانا' ١٩٧' ١٣١	شلم نصر' ٣٤٣' ٣٥٢'
شیوا' ١٨٩' ٩٤' ٩٥' ٣١٤	شم' ٢٦٢'
شهرناز' ٢٣٢	شعاش' ٣٣٦'
شیرانی (قبیله)' ١٥٧'	شورتز' ٣٨٥'

حرف ض

ضحاک' ٢٣٤'

حرف ط

طهمورت' ٢١٥'	طورک' ٢٦٣'
--------------	------------

(٤٦٢)

حرف ع

عمر بن الارزق ٢٢٨

حرف ف

فوشه ٣٨٢'٢٩٩	فتح خان ١٠٩'١٠٧
فورملي (قوم) ٢٧٩	فراورتنس ٣٥٣'٣٤٩'٣٤٨
فرانسو النورمات ٣١	٣٥٤
فراانا فرنس ٤٠٣'٤٠٠	فارساهانس ٤٠٠
فردوسي ٢٤٢'٢٣٧'٢٣٠'٢١٠	فراواستی ٣٢٦'٣١٨'٣١٧
فريدون ٢٣٢'٢٣١'٢٢١	٣٩٢
٢٨١'٢٤٢	فراعنه ٢٥
فيليب 'فيليبس ٤٢٩'٤٢٦	فراانا فرون ٣٧٩
٤٠٦'٤٠٥'٣٨٢	فرنكيس ٢٤٣
فيلوتاس ٤٠٥'٣٧٥'٣٧٤	فراشسترا ٢٥٢'١٩٢'١٩١
	٢٦٠'٢٥٩

حرف ك

٢٩٤'٢٨٤'٢٤٢'٢٤١	كانوا (خانواده) ٩٦'٦١
كاوي ارشان ٢٤٠	كاسياپا ٤٤٢
كاوي بيسانانا ٢٤٠	كاسننر ٤٢٥
٢٤٠	كاتانس ٤٠٣
كاوي بيارشان ٢٤٠	كارانوس ٣٧٨'٣٧٦
كاوي سباور شان (كي سباوش) ٢٤٤'٤٤٣'٢٤٢'٢٤٠	كاوي ايبي وانيو ٢٤٠
٢٤٥	كاوي يوساوان (كاوي يوسا)
كاوي هوسراوا (كي خسرو) ٢٤٠	كي كاوس ٣٤٠'٢٣٦'٢٢١

(۴۶۳)

کمبیز ۳۵۸'۳۵۵'۳۵۱	۲۴۹'۲۴۶'۲۴۵۰'۲۴۴'۲۴۳
کننداری ۱۰۰	۲۹۴'۲۵۷
کنت کوروس ۳۸۹'۳۸۷	کنتزیاس ۱۹۴
۴۰۴	کرسه وزده (کرزیواز) ۲۴۴'
کنتوس کریتوس ۳۵۴'	۲۴۵
کنگم ۳۸۳'۳۸۲'۳۷۷	کراتیروس (کراتر) ۳۷۴'۳۷۳'
۳۹۹'۳۹۱'۳۹۰	۴۱۰'۴۰۳'۴۰۱'۳۹۹'۳۹۶
کنیشکا ۳۱۶'۳۰۶'۲۵۷	۴۲۳'۴۱۱
۴۲۶	کرت (خانواده) ۳۷۲'
کفالیون ۱۹۳'	کروت ۳۸۳'
کوسه (قبیله) ۲۶۶'	کرساسیه ۲۳۲'۲۴۸'۹۹'
کوراخ ۳۵۵'	۲۳۵'۲۳۴'۲۳۳
کونساتن ۴۳۶'	کریستن سن ۲۱۲'
کورنیوس ۴۱۶'۴۱۳'	کشاتریا ۱۷۶'۳۶
کورت ۴۱۶'	کنتاسیه ۲۰۲'۱۹۶'۱۹۱'
کوانوس ۴۱۴'۴۰۲'۴۰۱'	۲۵۸'۳۵۳'۲۵۲'۲۴۸'۲۱۱
کوبارس ۳۸۷'	کشودراکسا ۸۳'
کوروش ۲۱۹'	کلعت (لویبغ) ۱۶۳'
۳۵۶'۳۵۵'۳۵۴	کلینوس ۴۰۶'۴۰۵'۳۶۶'
کوتیسا ۹۸'	کله اویانتره ۴۲۵'
کورنی لیه ۱۵۱'	کلهمان هارت ۳۹۸'۳۹۶'۲۱۲'
کوردو ۳۰'	کلوویس ۲۵۷'
کوزیکا ۸۸'	کمیوچه ۳۵۷'۳۵۵'۳۵۱

(٤٦٤)

کیومرث ١١٠ ١١٣ ١١٠ ١٩٠	کی کوانا (کی قباد) ٢٣٧
١٩١	٢٤١ ٢٤٠ ٢٣٩ ٢٣٨
کهنزاد (احمد علی) ٣٧٣ ٣٨٦	کی ارمین ٢٤٠

حرف گ

گلدنر ١٩٥ ٢٩٢	گا بسکر ١٨١ ٢٠٤
گنداروا ٩٩	٢٥١ ٢٤٥ ٢٠٨
گندوفارس ١٠٠	٢٧٩ ٢٧١ ٢٥٦ ٢٥٣
گنداریس ٧٩ ٩٣	٣٠٩ ٢٩٥ ٢٩٢ ٢٨٣ ٢٨١
٩٩	٣٣١ ٣٢٩ ٣٢٨ ٣٢١ ٣١٠
گنداریوا ٢٣٣	کریشمن ١٦ ١٥ ٩ ٨
گومانا ٣٥٨	٢٢ ٢١ ١٩ ١٨
گوش ٢٣١	کریگوریف ٣٩٤
گویت شاه ١١٠ ١١٢ ١١٣	گری فت ٩٤ ٧١ ٥٠
٢١٦ ٢٠٥	کرمانیان (قبیله) ٣٥٤
گوشا ١٣٠ ١٣١	کریر سن ١٦٥ ١٠٤
گوشاریا ٩٦	کرشا سب ٢٣٤ ٢٣٣
کرمر ١١٠ ١١٣	٢٦٣
کدرائی (قبیله) ٤٠٩	کروت ٤٠٧ ٤٠٥ ٣٧٠
کوهرم ٢٦٠	٤١٥
کویاخ کان ٢٦٠	گران نوس ١٩٣

حرف ل

٧ کوس ٤١٠	لا نیکه ٢٠٥
-----------	-------------

(٤٦٥)

لهراسيه ١٩١٠ ٢٤٩٠ ٢٥٠٠
٢٥٥
لسن ٧٣٠ ٨١٠

لويبا مودرا ١٣٠٠
لروهاسيو ٣١٦٠
لثو فاثوس ٤١٠٠

حرف م

ماسير و ١٧٨٠
مانو چيترا (منو چهر) ١٩١٠
٢٥٠٠ ٢٤٦٠ ٢٣٤٠
مبارك شاه غوري ٢٨٨٠
مجهان تيكا ٤٤٤٠
محمود (سلطان) ١٠٧٠ ١١٨٠
ماور كه ٣١٦٠
ماكس ٤٤٤٠
مولر (فرديريك) ١٨٩٠ ٣٣٢٠
مكس مولر ٣٠٠ ٦٤٠ ٦٣٠ ٥٠٠

ما از ٣١٦٠
ماجي (قبيله) ٣٤٢٠
سا ماتا ١٣٠٠
ماديس ٢٥٠٠
مار دوک ٣٣٦٠
مارد ٣٦٩٠
ماد ١٠٧٠ ٩٠ ١٧٦٠ ١٧٧٠
١٧٨٠ ١٨٤٠ ١٩٧٠ ٢٠٣٠
٢١٢ ٢١٣ ٢٦٦ ٢٦٣
٢٧٠ ٢٧٠ (امادی هم دیده شود)

١٦٤٠ ٧٨٠
مکاستنس ٧٢٠ ٤٣٣٠
مساجت ٣٧٥٠
مسيح ٧٢٠
مورگان ٨٠٥٠ ٣٠٠
مكدونل كرنديل ١٠٢٠ ٤٠٧٠
٤١٠٠ ٤٠٨٠
مد هيان تيكا ٤٤٤٠

مادا (قبيله) ٨٢٠ ٣٥٠
مادرا (قبيله) ٨٢٠ ٣٥٠
مادراكا (قبيله) ٨٢٠ ٣٥٠
مالا (قبيله) ٨١٠ ٥٢٠ ٣٤٠
مادا وا (قبيله) ٨٢٠ ٣٥٠
ماروت ١٤٦٠ ١٤٢٠ ٧١٠
١٥٠٠
مانو ١٢٣٠

(٤٦٦)

میسودی ٢٢٨	مرفیان (قبیلہ) ٣٥٤
میورا ٤٣٠	ماسیدان (قبیلہ) ٣٥٤
میرو ٣١٦	موریا (خاندان) ٨٣'٨٢'
میتہ ٣٣٢	٤٣٤'٤٣٣'٤٣٠'٤٢٧'٢٩٩
میتھرا میترا میرو مور ١٤٢	٤٣٩'٤٣٨'٤٣٥
٣٠٦'٢٨٣'١٥٠'١٤٦	موگانی پوتاتیا ٤٤٣
٣١٦'٣١٥'٣١٤'٣١٣	مولی نوس ٤١٨
٣٣٠'٣٢٩'٣٢٨	مور کروت ٣٩١
٣١٣' مہر	مکھن (هنری) ٣٧٥
٢٠٠' مہرا-پند	ممنون ٣٧٨'٣١٣'
٤٤٤' مہارا کی تا	مدھہ پانی تیا ٩٦
٤١٩' میزو	محمد کل (توری) ١٠٦
٣٩٨' منہ دیم	مور گسقرن ١٦٥
٣٨٣' مناندرا	موجاوات (قبیلہ) ١٥٣'٧٩'
٣٩٦' معاسن	١٥٤
	مسعود ٧٢

حرف ن

١٩٨' نرو	٣٦٩'٣٦٨' ناپارزاس
٢٨٠'٨٤' نریمان	٣٥٥' نابونید
٨١' نری پندارا کومار	٣٥٠' نابویولا سار
٨٦'٨٣' نورستانی (قبیلہ)	٤٣٧'٤٣٠' ناندا (خاندانہ)
١٠٣'٩٥'٨٩	١٣١' ناساتیا س
٤٣٢' نیار کس	٣١٣' ناھید

(۴۶۷)

لیکا اور ۴۱۹'۴۰۷'۳۷۴'	بیابانیا ۹۶'
نعیمی (علی احمد) ۳۸۳'	بیکا تور ۴۳۲'۴۲۶'۴۲۵'
تہاویتولہ ۳۶۵'	۴۳۵'۴۳۳'

حرف و

وزیری (قبیلہ) ۷۲'	واتا ۱۴۶'
وزالک ۲۴۶'	وایو ۱۰۶'
وسیتاس ۸۹'	وارونا ۱۴۸'۹۴۶'۱۴۳'
وسیشتا ۱۳۷'	۳۱۴'۳۰۶'۳۰۵'۱۵۱'۱۵۰'
ولسن ۳۷۳'۳۷۲'۱۶۹'	واتہ ۳۱۶'
۴۱۷'۴۱۶'۳۷۷'	وادو ۳۱۶'
ولکش و لکش و لجنس ۱۹۸'	واسو ۱۵۰'
ولکن ۳۸۴'	واہو ۳۲۹'
ویزا ۲۴۶'	واجرا یانی ۳۳۰'
ویسوامیترا ۱۰۳'۸۹'۸۸'۸۳'	وارنی (قوم) ۳۹۱'
۱۳۱'۱۱۵'	واسودوا ۳۱۶'
ویسیا نورواشتی ۲۵۴'	والہ دوریوسن ۸۲'۸۱'۷۸'۶۴'
ویسیا ۳۶'	۱۶۱'۱۰۴'۸۴'۸۳'
ویست اسینہ ویشتا سیہ ۱۹۱'	ورقرا گنا ۳۱۷'۳۱۵'
۲۵۰'۲۴۸'۲۲۷'۲۱۱'	ورلا گنو ۳۱۷'
۲۵۴'۲۵۳'۲۵۲'۲۵۱'	ورکانا (قوم) ۲۷۹'
۲۵۸'۲۵۷'۲۵۶'۲۵۵'	وردھکا ۲۵۴'
۲۶۲'۲۶۱'۲۶۰'۲۵۹'	وروسیان (قبیلہ) ۳۵۴'
۳۰۱'۲۸۶'۲۶۵'۲۶۳'	ورشوا ۲۳۴'

(۴۶۸)

وېوشیت اسوه '۸۲'	۳۵۹'۳۳۲'۳۱۶
وېرخ (قبيله) '۱۰۸'	۲۵۷'۷
وېليم جکسن '۲۵۵'۲۵۳'	۹۵'۹۴'۸۹ (قبيله)
۲۳۳'۲۶۱	و کرناکلی '۱۶۲'
وېواننگا نا '۲۱۹'۲۱۶'	وئدانا '۱۳۱'
۲۳۴'۲۳۲'۲۲۰	وئترقیس '۶۴'
وېایم جان '۳۷'	وئسنت سمیت '۴۰۸'۳۸۲'
وېواسات '۲۲۰'۲۱۹'	'۴۴۵'۴۴۴'۴۳۱'۴۰۹
وېنوس '۳۱۳'	وی وین دوسن مارتن '۷۱'۶۳'
وېساکا '۲۴۶'	'۱۶۷'۱۱۳'۸۴'۸۰'۷۳
وېیومانو '۳۰۳'	'۲۴۸'۲۰۶

حرف ه

هروودوت '۹۹'۹۳'۹۲'۹۰'	هاکن (زوزف) '۱۸'۱۵'
'۱۹۲'۱۰۲'۱۰۱'۱۰۰'	هانزی '۱۶۵'۹۲'
'۳۴۶'۳۴۳'۳۴۲'۲۷۰'	هانزی-اسه '۲۱۳'۲۱۲'
۳۵۸'۳۵۷'۳۵۴'۳۵۱'۳۴۷	هرزفلد '۸'
هرووات '۳۰۷'۳۰۳'	هرمزد (اهور امزدا) '۱۹۶'
هلبرات '۷۶'۷۵'۷۰'۷۰'	'۲۳۲'۲۱۸'۲۱۷'۲۱۶
۱۰۶'۱۰۵'۸۵'۷۷	'۲۹۷'۲۷۲
هستا سپ '۱۹۴'	هرمن پیوس '۱۹۶'۱۹۳'
هچا تاسیه '۱۶۱'	هر کولس '۳۸۴'۳۵۶'
هن '۲۵۶'	'۴۱۵'۴۰۶
هوشنگ '۲۱۵'	هریاز '۳۵۱'

(٤١٩)

هيوئا ٢٥٦'٢٥٤'	هوسر اوا ١١٣'
هكتور ٣٧٤'	هوتلوسا ٢٥١'
هوك ١٨٩'١٨٧'	هوريشكا ٣١٧'٣١٦'٣٠٦'
هيولي ٢٥٧'	هوما ٣٠٦'
هييتا سيه ٢٣٣'	هوتا ٩٧'
هستيون ٤١١'٤٠٩'٤٠٥'٤٠٠'	هوكوا (خانواده) ٢٥٩'
هيون-تسنگ ٢٢٧'٧٣'	هومايا كا ٢٥٩'
٣٨٢'٢٢٨	هوتا ٢٠٨'١٨٣'
هييت (قوم) ٣١٤-٣٠'	هوشينقا ٢١٥'

حرف ي

ياقوت حموي ٢٧٨'	ياما ١٥١'١٣٤'١١٣'
يامي ٢٢٠'	٢١٦'٢١٥'١٨٤'١٥٦
يارئي (قبيله) ٣٩١'	٢٢١'٢١٩'٢١٨'٢١٧
يوچي (قبيله) ٨٣'٨٢'	٢٢٥'٢٢٤'٢٢٣'٢٢٢
يود هيا (قبيله) ٢٨٣'	٢٣٠'٢٢٩'٢٢٨'٢٢٦
بويالي ٤٤٢'	٢٣٨'٢٣٥'٢٣٤'٢٣٢
يوشان ١٤٦'	٢٩٤'٢٦٥'٢٤٧'٢٤٢
يوساتا ٢٤١'	٣٢٢'٣١٨'٣١١
يما ١٣٢'	يادو (قبيله) ٩٠'٨٦'
	ياقوت رو مي ٢٢٨'

فهرست اسماہ اداکن و محلات

حرف ا

ارمنستان ۳۳۶'۲۶۷'۹۱'۹۰	ا کتانا ۳۴۷'۳۴۵'۲۹۶
۳۳۹'۳۳۷	۴۰۰'۳۹۵'۳۷۴'۳۵۷
ارا کوتی ۲۷۱'۲۷۰	انک ۴۲۱'۱۶۳'۸۳'۷
ارانک ۲۷۶	اختیارالدین (قلعه) ۳۷۲
ارال ۳۹۲	انی ماندر ۳۷۶'۳۷۵
ارا کونس ۳۷۷'۴۱	آتش فروبه (آتشکده) ۲۳۵
ارا کوتی ۴۱	امرویان ۴۰۳
ازاس (رودخانه) ۳۴۵	اترک ۳۷۰'۹۰
ازارات (رودخانه) ۳۳۹	ایارسین (کو) ۲۸۶'۲۸۵
ازانوج ۲۷۶'۱۱۰'۳۹'۳۸	۲۸۸
ارتا کانا (شهر) ۳۷۱'۴۲	ایروس ۴۴۴
۳۷۲	ادهم (کو) ۲۶۶
ارغند ۳۸۰	ادروا ۲۷۹'۲۷۴
ارگودا ۳۸۰	آدارنا ۲۸۵
اری ماتس ۳۷۶	ادیونوات ۲۸۵
ارغنداب ۳۸۱'۳۷'۳۲	اوراسیه ۳۹۰
۷۵'۷۰'۶۳'۵۷'۴۱'۴۰	ادری اسپ ۳۹۰
۸۵'۸۴'۸۳'۸۱'۷۷'۷۶	اذربایجان ۳۴۵'۲۴۵
۱۰۵'۱۰۰'۹۱'۸۸'۸۶	۴۰۳'۳۴۹

(۴۷۱)

آریا ورشه '۸۶'۴۳'۳۸'	۲ ۶۳'۲۳۳'۱۶۶'۱۰۷
آریاسپ (شهر) '۴۲'۴۷'۳۷۵	۳۷۷'۲۸۱'۲۸۰'۲۷۱
آریا کا '۴۱'	۲۳۲'۴۳۱'۴۲۸'۴۲۷'۳۷۸
آریوس (رودخانه) '۴۳'	'۴۳۸
آریا (ولایت هرات) '۲۰'۱۰۰	۷۸'۷۵'۴۱'۳۲'۱۰۰
'۳۷۳'۳۷۲'۳۷۰'۲۹۵	'۱۰۰'۹۸'۹۳'۹۱'۸۴
'۴۳۲'۴۲۸'۴۰۰'۳۷۸	'۱۰۶'۱۰۰
'۴۳۸'۴۳۳	آریا متروپولیس '۳۷۲'
آرزروا (کوه) '۴۸'۴۰'	آریانا '۱۰'۹'۷'۵'۲'۱۳
آرزیشا (کوه) '۴۸'۴۰'	'۲۵'۲۴'۲۳'۱۶'۱۵'۱۴
آرزیفیه '۴۸'۴۰'۲۸۳'	'۳۴'۳۳'۳۲'۲۹'۲۷'۲۶
آرگون '۲۷۹'	'۴۵'۴۴'۴۳'۴۲'۳۸'۳۶
آری کاؤن '۴۱۱'	'۶۳'۵۸'۵۷'۵۵'۵۱'۵۰
آریان الکتر اندریه '۳۷۱'	'۷۷'۷۱'۷۰'۶۹'۶۷'۶۶
آروپوری دی می دهکایا (کوه)	'۹۰'۸۹'۸۷'۸۴'۸۳'۸۱
'۲۸۵	'۱۰۰'۹۹'۹۳'۹۲'۹۱
آزولا '۳۷۷'	(و غیره تقریباً در اکثر صفحات
آزریاسیه '۳۹۱'	کتاب تا آخر)
اسکندریه او کیان '۳۹۴'	آرویا '۳۲'۳۰'۲۸'۱۰'۴'۱۰
اسکندریه اقصی '۳۹۸'۳۹۷'	'۳۰'۷'۲۴'۸'۲۰'۳'۱۶۰
اسکندریه سیرشانا '۳۹۴'	'۴۴۵'۴۴۴'۴۴۳
اسکندریه نائیس '۳۹۷'	آریا ورته '۸۶'۸۵'۴۳'۳۸'۳۷'

٤٤٤٠٤٣٢٠٣٩٧٠٣٩٤	اسکندریه اسجات ٣٩٩٠٣٩٨٠
٤٤٥	اسکندریه سودراس ٤٢٣٠
١٨٣٠١١٢٠٣٠	اسکندریه ٣٧٨٠٣٧٧٠١٩٤
٣٧٢٠٢٨٠	٤٠٨٠٣٨٠
١٠٨٠١١١٠١٠٧٠	اسکندریه قفقاز ٣٨٢٠٣٨١٠
٣٣٩	٣٨٦٠٣٨٤٠٣٨٣
٣١٥٠٣١١٠٣	اسکندریه یارویا میزادی ٣٨٢٠
٤٢٦٠٣٦٤٠٣٥٠	اسکندریه اریوروم ٣٧٢٠
٢٦٦	اسکندریه اریوس ٢٧٢٠
٢٨٥ (کوه)	اسوس ٣٦٧٠٣٦٦٠
٤٤٥٠٤٤٤٠٤٤٣٠٤٠	استرابان ٣٦٩٠
٢٨٠١٦٠١٥٠٨٠٧٠	استس ٤٠٩٠
٦٤٠٤٤٠٣٩٠٣٣٠٣١٠٢٩	اسمار ٤٠٩٠
٨٩٠٨٨٠٨٣٠٨٠٧٠٠٦٥	اسایا یا (کوه) ٢٨٥٠
١٣٥٠١٢٣٠١١٨٠١٠١٠٩٣	استرالیا ٤٠
١٣٩٠١٣٨٠١٣٧٠١٣٦	اسود (بحیره) ٣٠٠
١٥٣٠١٥٠٠٠١٤٧٠١٤١	اسکاتدیشاور ٣٠٠
٢٠٢٠١٨٧٠١٥٦٠١٥٥	اسیکتی (رودخانه) ٧٤٠
٢١٠٠٢٠٩٠٠٢٠٦٠٢٠٥	استهر ٢٥٢٠١٩٨٠١٩٧
٢٨٢٠٢٧٦٠٢٣٤٠٢١١	٢٩٦
٣٢٣٠٢٩٥٠٢٨٩٠٢٨٧	اسیا ٣١١٠٢٦٧٠٢٤٨٠١٨٠
٤٢١٠٤١١٠٤٠٩٠٣٧٠٣٥٧	٣٤١٠٣٣٨٠٣١٥٠٣١٣
٤٤٧٠٤٣٧٠٤٣٤٠٤٢٨٠٤٢٧	٣٩٢٠٣٨٣٠٣٧٤٠٣٦٤

(٤٧٣)

٢٤٣٢٤٠٢٣١١٨١١٨٠	٣٦٨' كرويوليس
٣٠٩٢٩٠٢٥٨٢٥٦٢٥٤	١٥٠١٤٠١٣٠٧٦' اكسوس
٣٨٦٠٣١٣١٢٣١١٣١٠	٣٤٠٣٣٠٣٢٠٣١٠٢٣٠٢٢٢
٤٠٠٠٣٩٤٠٣٩٣٠٣٩٢	١٠٧٠٦٧٠٥١٤٠٠٣٩٠٣٧٠٣٥
آهويه ٣٩٢	١٥٦٠١١٣٠١١٢٠١١١٠١١٠
امات ٣٤٦٠٣٤٤٠٣٤٣	١٨٠٠١٧٩٠١٧٢٠١٦١٠١٦٠
امباله ٧٦	٣١١٠٢٥٦٢٤٨٠٢٤٣٠٢٥٠
اندجار ٣٩٩	٣٩٣٠٣٩٢٠٣٥٧٠٣٣٦٠٣٣٣
اندخوي ٤٠١٠٤٠٠	٣٩٩٠٣٩٤
اندراك ٤١٠	٢٧٥٠٢٣٩٠١١٣٠
اندراب ٣٨٩٠٣٨٦٠٣٨٥٠	الينكار ٤١١
اناكيب ٣٧١٠٣٧٠	الكراندروليس ٣٧٧
انسان ٣٥٧٠٢٠٣	الرخج ١٠٥
انبان ٣٧٣	الاساد ٣٨٣
انر ٢٢٠٢١٠١٤٠١٣٠٧٠٦	اليبي ٣٤٨٠٣٤٥٠
٣٣٥	التائي (كوه) ٣٠٠
انشار كغه (كوه) ٢٨٥٠	البرز (كوه) ٢٤١٠٢٣٩٠٢٣٨
اندوس ١٤٠١٣٠١٢١٠٠٧	٢٨٤٠٢٨٣
٤٤٣٣٠٢٦٠٢٥٠٢٣٠٢٢٠١٥	امب ٤١٦
٩٠٠٨٧٠٨٤٠٨٢٠٧٦٠٧١٠٤٥	امير ٤١٦
١٣٤٠١٢١٠١٠٠٩٩٠٩٥٠٩٣	امبولينا ٤١٦
٢٩٥٠٢٦٩٠٢٦٨٠٢١٩٠١٨٠	امريك ٦٥٤
٤٠٩٠٣٣٨٠٣٣٢٠٣١٤٠٣١١	آمودريا ١٧٩٠١٠٠٣٩٠١٣٠

(۴۷۴)

اورال ۰۱۷۹۰۳۰	۰۴۲۰۰۴۱۹۰۴۱۶۰۴۱۵۰۴۱۲
اوقیانوس بزرگ (بحر هند) ۴۴۰	۰۴۳۲۰۴۲۸۰۴۲۶۰۴۲۳۰۴۲۱
۰۴۵	۰۷۴۰۷۱۰ (رودخانه)
اوش داشتار ۰۲۸۳۰۲۳۹۰	اندرا لاپا ۰۳۴۰
اورنوس ۰۳۹۲۰۳۹۱۰۳۹۰	انتار دانیو (کوه) ۰۲۸۴۰
۴۲۰۰۴۱۹۰۴۱۷۰۴۱۶۰۴۱۵	اویبانه ۰۳۸۲۰
اهورانا (کوه) ۰۲۸۵۰	اوره ۰۴۱۴۰
ایساره ۰۴۱۹۰	اوراسیه ۰۳۹۰۰
ایو کراتیدیا ۰۳۹۱۰۳۹۰۰۳۹۰	اوگرینا ۰۳۹۹۰۳۹۴۰
ایودریا (کوه) ۰۲۸۵۰	اوراتیبه ۰۳۹۸۰۳۹۶۰
ایسیک قل ۰۲۴۵۰۲۹۲۰	اوهند ۰۴۲۱۰
ایزخه (کوه) ۰۲۸۵۰	اودا ۰۴۴۲۰
ایران ۰۳۵۲۰۳۴۵۰۳۴۲۰۳۴۰	ارانتی ۰۴۳۸۰
۰۳۸۹	اودانپانده ۰۴۰۸۰
ابطالیا ۰۳۰۱۰	اوریس ۰۴۳۸۰۴۳۶۰
ایربانانویجه ۰۳۹۰۳۸۰۳۵۰۳۱۰	اورا ۰۴۱۶۰
۰۱۴۱۰۱۱۳۰۱۱۰۰۴۳۰۴۰	اورتسیانا ۰۳۸۱۰۳۸۰۰۳۷۷۰
۰۲۷۵۰۲۷۴۰۲۴۸۰۲۱۶۰۱۸۰	۰۳۸۳
۰۳۳۴۰۲۹۰۰۲۸۰	اوبیان ۰۳۸۶۰۳۸۲۰۳۸۱۰
ایرنام ریجه ۰۴۲۰۳۸۰	اوتیدیا ۰۳۸۳۰
ایگزارت ۰۲۷۶۰۱۱۰۰۳۹۰	اوروک ۰۳۳۷۰۸۰
۰۲۸۱	اوروات (کوه) ۰۲۸۵۰
ایشومنت ۰۲۸۱۰۲۸۰۰۴۱۰	

(٤٧٥)

ایر با یوشایانا ۱۸۸۱	۳۷۳ ۳۷۰ ۰۴۱ (هرات)
ایورومیه ۲۴۵	۰۸۷ ۰۷۴ (رودخانه)
ایوشیدا اوشیدارا (کوه) ۲۸۳۰	ایر با ودناهو ۱۸۸۱
۲۹۱	ایر با وودهیو ۱۸۸۱

حرف ب

کتاب ناخر باختر یانه و بکتر یانا هم	با بل ۲۰۸ ۲۰۳ ۱۷۵ ۱۸۱
(ملاحظه شود)	۳۴۷ ۳۳۸ ۳۳۷ ۲۶۷ ۲۳۰
با هلیکا ۵۰۰ ۵۳۰ ۵۱۰ ۵۰۰ ۳۵۰	۳۶۲ ۳۵۷ ۳۵۵ ۳۵۰ ۳۴۹
۸۲ ۷۸ ۷۷ ۷۰ ۶۹	۴۴۲ ۴۳۸ ۴۳۴ ۳۶۷
با هیکا ۸۳ ۸۲ ۳۵۰	با بیلون ۳۳۷ ۳۳۶ ۲۳۹
با لقان ۳۶۴ ۳۱۱ ۳۰۰	۳۳۸
با دغیس ۲۸۴ ۱۷۵	با جور ۴۱۱ ۴۰۹ ۱۵۶
با میان ۳۹۹ ۳۹۳ ۲۳۴	۴۱۷ ۴۱۲
با گدان رور ۴۴۱	با ختر ۳۰ ۲۸ ۲۷ ۲۶ ۹
با ز برا ۴۱۵ ۴۱۴	۳۷ ۳۶ ۳۵ ۳۴ ۳۳ ۳۲ ۳۱
با نو (شهر) ۳۱۱	۵۴ ۵۳ ۵۱ ۴۵ ۴۲ ۴۱ ۳۹
با یا (کوه) ۲۸۴	۸۲ ۸۱ ۷۸ ۷۷ ۷۰ ۶۷ ۶۲
با یانا (کوه) ۲۸۴	۱۱۹ ۱۱۴ ۱۱۲ ۹۰ ۸۷
با رانا (کوه) ۲۸۵	۱۷ ۲ ۱۶ ۰ ۱۵ ۲ ۱۲ ۲
باختر یانه (بکتر یانا ملاحظه شود)	۱۸ ۸ ۱۸ ۳ ۱۷ ۸ ۱۷ ۴
بت وایو کو ۳۴۶	۱۹۶ ۱۹۴ ۱۹۳ ۱۹۱ ۱۸۹
به اس (رودخانه) ۷۴	۲۰۶ ۲۰۵ ۲۰۳ ۱۹۸ ۱۹۷
بخدی ۵۳ ۵۱ ۵۰ ۴۰ ۳۹	۲۰۸ ۲۰۷ (تقریباً در تمام صفحات)

(۴۷۶)

۴۰۱'۳۹۹'۳۹۶'۳۹۵'۳۹۴	۸۱'۸۸'۶۷'۶۶'۵۶'۵۵'۵۴
۴۲۵'۴۱۷'۴۰۷'۴۰۳'۴۰۲	۱۲۳'۱۱۳'۱۱۱'۱۱۱'۱۰۹'۱۰۹
۴۲۸	۱۷۳'۱۷۰'۱۶۷'۱۶۱'۱۳۴
۲۶۰'۲۵۳'۲۲۶' بخل	۲۰۵'۱۹۰'۱۸۴'۱۷۶'۱۷۵
۲۷۷'۲۶۱	۲۲۴'۲۲۰'۲۱۵'۲۱۴'۲۰۸
۳۹۰'۳۱۲'۲۶۹'۲۶۸' بکتر	۲۳۵'۲۳۴'۲۲۹'۲۲۷'۲۲۶
۳۹۲'۳۹۱	۲۶۰'۲۵۰'۲۴۴'۲۴۱'۲۳۸
بکتر یانه (بکتر یانا ملاحظه شود)	۲۸۰'۲۷۷'۲۷۴'۲۶۷'۲۶۳
بگرام ۳۸۳'۳۸۲'	۲۹۶'۲۹۵'۲۸۴
بغلان ۳۸۶'	۲۷۷'۲۶۹'۳۹۳'۱
بگردا ۳۸۰'	۲۹۲
بمبئی ۳۱۶'	۸۲'۷۸'۷۷'۷۰'۳۵'
بند امیر ۲۸۱'	۲۲۰'۲۱۶'۲۱۱'۲۱۰'۱۱۳
بلوچستان ۱۵'۱۴'۱۳'۷'	۲۴۱'۲۳۹'۲۲۸'۲۲۷'۲۲۶
۲۹۵'۲۳'۲۲	۲۵۷'۲۵۵'۲۵۲'۲۵۱'۲۴۹
بحر هند ۲۹۳'۴۵'۴۴'۴۴'	۲۶۳'۲۶۲'۲۶۱'۲۶۰'۲۵۸
بحر الروم ۳۳۷'	۲۹۵'۲۸۴'۲۷۸'۲۷۷'۲۶۸
بحر سفید ۲۶۳'۷'	۳۹۱'۳۹۰'۳۱۵'۲۹۹'۲۹۶
بدخشان ۳۴'۲۶'۲۵'۲۴'	۴۲۳'۴۰۱'۳۹۹
۱۵۳'۱۰۸'۱۰۴'۷۹'۴۰'۳۹	بکتر یانا ۴۴'
۳۳۳'۳۱۱'۲۹۵'۲۸۰'۱۵۵	بکتر یانا ۳۶۹'۲۹۵'۷۸'۴۴'
۴۲۳'۳۷۶'۳۶۲	۳۸۳'۳۸۱'۳۸۰'۳۷۸'۳۷۰
بدنه گابا ۴۴۲'	۳۹۲'۳۹۱'۳۹۰'۳۸۹'۳۸۷

(۴۷۷)

بهارا ته ورشه ۸۶'۸۵'۳۸'	بریکوت ۴۱۵'۷۴'
بهارا ته ورته ۱۶۷'۸۴'	برج کلجان ۳۸۶
بهارا ۴۴۲'۴۴۱'	برکوت (کو) ۴۱۵'
بیوت ۳۷۷'	برزین مهر ۲۵۳'
بین النهرین ۹'۸'۷'۶'۴'۳'	بوشهر ۸'
۲۵'۲۴'۲۳'۲۲'۱۲'۱۱'۱۰'	بولان ۸۸'۸۴'۷۷'
۲۰'۲'۱۷۵'۱۷۲'۱۷۱'۱۷۰'	بوری ۲۲۹'۱۷۵'
'۲۳۲'۲۳۰'۲۰'۸'۲۰۷'	بوری ۹۳'
۳۱۱'۲۶۹'۲۶۶'۲۶۵'۲۶۳'	بست ۲۵۵'۱۰۸'۱۰۶'
۳۴۱'۳۳۸'۳۳۶'۳۳۵'	۳۷۷'۳۰۰'۲۵۹'۲۵۷'
بیجیس ۳۷۷'	بو حیا (کو) ۲۸۴'
بیجور ۴۱۷'	بنگال ۴۳۶'۴۱۵'۴۳۵'
بیاس ۴۲۳'	بشیر ۴۱۶'۴۱۲'۴۱۴'
	بشارس ۴۴۲'۴۴۰'

حرف پ

پارویامیس ۳۷۹'	پاهیر ۲۸۳'۱۷۸'۱۰۴'۳۳'
پارویامیزاد ۹۳'۹۱'	۳۹۲'۳۳۳'۳۱۵'۳۱۰'
پارویامیزادی ۳۷۹'۴۲'	پارتیا ۳۵۸'۹۰'۴۵'۴۴'
۴۲۸'۴۰۸'۳۸۵'۳۸۱'۳۸۰'	۴۴۶'۴۳۲'۴۰۰'۳۷۹'
۴۳۸'۴۳۳'	پارویامیزوس ۲۸۷'۱۰۳'۴۴'
پاتالا ۴۲۳'	۴۲۸'۴۰۷'۳۹۴'۲۹۵'
پارسیانا ۳۸۰'	پاراتا کنه ۴۴'
پاتالی یوترا ۴۳۳'۴۳۱'	پاروشنی (رودخانه) ۸۷'۷۴'

(٤٧٨)

٤١٢٠٣٨٣١٥٤٧٥٠١	بشاوړ	٤٤٣٠٤٣٨	
٤٤٤٠٤٢٧٠٤١٩		٤٤١٠١	پاژا کارا
٩٢٠٩١٠١	پښتېڅا	٤٤٢٠٥	پاجا کر
٢٣٣٠٩٣٠	پشین	٤٤١٠١	پادریه
٤١١٠١	پشات	٤٢٦٠١	پاکلی
٩٢٠٩١٠١	پکتین	١٠٠٠٠	پارو پانیز
٩٩٠٩٣٠٩٢٠٩٠٠	پکتیکا	٣٥٤٠١	پاسار گاد
١٠٠١		٤٠٣٠١	پاری قاسن
١٠٧٠١	پالاک	٣٧٣٠١	پارادا پروفتاز با
٣٨٦٠١	پل خمري	٣٦٩٠١	پارت
٣٨٦٠١	پل متک	٣٤٠٠٣١٥٠١	پاریس
٣٤٠٣٠٠٢٧٠٢٣٠١٠٠	پنجاب	٤٣١٠١	پتنه
٦٩٠٦٨٠٦٧٠٦٦٠٥٨٠٣٨٠٣٧		٤٠١٠١	پترا او کینانا
٨٣٠٨٢٠٨١٠٨٠٠٧٨٠٧٤٠٧٠		٣١٥٠٢٩٦٠٨٠١	پرسه پولیس
١٥٣٠١٢٠٠٠١٠٨٠٨٧٠٨٤		٣٦٧	
١٧١٠٠١٧٠٠١٦٩٠١٦١		٢٨٩٠٠	پروت (کوه)
٤٣٠٠٤٢٩٠٤٢١٠٣٨٣٠٣٦٠		٢٨٨٠٠١٥٣٠١٥٢٠٠١	پروان
٤٣٧٠٤٣١		٣٨٣٠٣٨٢	
٤١٦٠٤١٢٠٩٣٠٠	پنجگوره	٢٧٠٠٠	پرسوا
٣٨٣٠٣٨١٠٠	پنجشیر	٣٧٣٠٠	پروفقاز با
٤٠٩٠٠٣٨٣٠٠	پو کلا اوتیس	٢٣٣٠٠	پیشا
٤٢٠٠٤١٩		٣٧٣٠٠	پشاوران
٣٨٣٠٠	پو کلاس	٩٢٠٩١٠٠	پشمو نخوا

(٤٧٩)

٣٧٣٠ بهرا	٣٩٨٠٣٩٣٠ يولي تمبوس
٧٤٠٠ (رودخانه) پيچ	٢٨٩٠٠ يورواتارا
٤٢٥٠٠ بيندنا	٢٨٨٠٢٨٦٠١٥٢ (كوه) يوراننا

حرف ت

٤٣٢٠٤٢٨٠ تزي پرادباسوس	٤١٢٠ تالش
٧٤٠٧١٠ تزيشماما (رودخانه)	٣١٠ تاشقرغان
٣٦٦٠ تزيكيه	١٦٠٠٣٣٠ (رودخانه) تارم
٤٠٠٠٠ تگاو	٣١٦
٤٢١٠٤٠٩٠٤٠٨٠ تگسيلا	٣١٢٠ تانانا
٤٣٥	٢٩٥٠١٠٢٠ تاناکنه
٢٧٦٠١١٢٠١١٠٠ تالي برزو	١٥٠ تاروسار
٢٠٥	٣٧٥٠ (رودخانه) تاراكان
٢٤٦٠٢٤٣٠ توران	٣٨٨٠ (رودخانه) تانا ايس
٢٨٩٠ تورغر	٣٩٥٠٣٩٢
٣٩٩٠ تورمز	١٧٥٠ تيرستان
٧١٠٠٠ تهل	٣٣٣٠٣٣٢٠٢٩٥٠ تخارستان
٣٤٥٠٠ تهران	٣٣٦٠٣٣٥٠ تر كستان
٢٨٩٠١٥٣٠١٥٢٠٠ تيسيرا	٣٥٨٠ تراس
٢٨٥	٣٧٧٠ ترنگ

حرف ج

٤٣٨٠٠ جانگدا	٤٠٠ جاپان
٣٨٣٠٠ جبل السراج	١٤٠١٣٠٧٠٠ جالهوان

(٤٨٠)

٤٠٨'٤٢٢'٤٢١'٧٤' جيلم	١٥٤' مجر
٤١٩	٣٠' جرمنی
٤٣٧' جیرنار	٤٢٨' ٢٩٥' ١٤' جدورزیا
٤١١' چندول	٤٣٣
٣٩٦' ٣٩٥' ٣٩٣' چکز ارنس	٢٤' ٨' جمدت نصر
٤٠٠	جزا یر شرق الہند
٨' جیان (تپہ)	٣٩٢' ٣٨٧' جیحون

حرف چ

٧٤' چغہ سر ای	٣٨٦' ٣٨٢' چار بکار
١٠٧' چقنسور	٣٩٠' چا ترا کار تا
٧٧' چمن	٧٤' چاند راتا کا (رودخانه)
٤١١' چمر کند	٤١٢' چا کد رہ
٣١٦' ٢٨٨' ٧٣' ٤' چین	٤١٩' ٧٤' چناب
٤٢١' ٤٢٠' چملہ	١٠٤' ٧٣' چترال

حرف ح

٤٢٣' حیدرآباد	١٠٨' ٨' حصار (تپہ)
---------------	--------------------

حرف خ

٣٩٩' ٣٩٨' ٣٩٧' خچند	١٠٧' خاش
٣٣' ٢٨' ٢٥' ٢٣' ٢٢' ٦' خزر	٢٩١' ١٠٧' خاشرود
١٧٧' ١٧٥' ١٧٤' ١٧٠' ٩٠' ٤٤	٤٠٧' ٣٨٦' خاواک
٣٤٥' ٣٤١' ٣٣٩' ٢٨٣' ٢٧٠	٢١٠' ٢٠٩' ١٢٣' خراسان
٢٣' ٢٥' ٢٢' ٢٦' خلیج فارس	٢٨١' ٢٥٣' ٢١٣' ٢١١

(٤٨١)

خیونان ' ٢٦١	خسپاس (رودخانه) ' ٢٩١٠
خوارزم ' ٢٥٣ ' ٢٥٨	خواجه سیا ران (کوه) ' ٣٨١
خواسپس (رودخانه) ' ٧٣١	خلم ' ٣٩١٠٣٩٠
خواسپه ' ٢٩١	خر خر ' ٣٤٥
خوسپه ' ٢٩١	خمننا ' ٢٧٩٠٢٧٤

حرف د

دا نیوب ' ٣٠	دریای سفید ' ٢٦
دارستان ' ١٠٤	درویشوات (کوه) ' ٢٨٥
داراکا ' ٢٧٥ ' ٢٧٦ ' ٢٩٠	دون ' ٢٩٧
دائی نیک ' ٢٧٥ ' ٢٧٦	دریسامتر ویولیس ' ٣٩٩ ' ٣٩٤
دارا کیدوس (رودخانه) ' ٣٩١	دیر ' ٤١١
دارستان ' ٣٧٦ ' ٢٩٥ ' ٩٣	دیرقا ' ٤٢٠
دجله ' ١٠٥ ' ١١٤ ' ٢٠٧	دیهر ' ٤٢٠
٣٣٧ ' ٢٦٩ ' ٢٦٦	دکن ' ٤٤٣
درانجیان ' ٤٢ ' ٤٤ ' ١٠٢	دهولی ' ٤٣٧
٣٧٠ ' ٣٦٨ ' ٣٦٢ ' ٣٦٠ ' ٢٩٥	دوش ' ٣٨٦
٤٣٤ ' ٤٢٨ ' ٣٧٥ ' ٣٧٤ ' ٣٧٣	دیمر یاس ' ٣٨٣ ' ٣٧٧
٤٣٨	دی تپا ' ٢٥٤ ' ٢٥٨ ' ٢٥٦
درایسا کا ' ٣٨٥ ' ٣٨٨ ' ٤١٧	٢٩٠
دراسپه ' ٣٩٠	دیرم جات ' ١٤

حرف ر

راغا ' ٢٧٤ ' ٢٨٠ ' ٢٩٣	رانکه ' رانکا ' ٢٧٤ ' ٢٨١ ' ٢٩٠
------------------------	---------------------------------

(٤٨٢)

روم ٢٨٠' ٢٧٩' ٩٣'	راغ ٢٨٠'
رونجون ٣٩١'	راگ (راغا ملاحظه شود)
رم ١٩٨'	راسا (رودخانه) ٦٧' ٦٣' ٥٧'
روسبه ١٧٩' ١١٠' ٣٠'	١٦٦' ٧٤' ٧٣' ٧١'
رود میتیا ٢٨٤'	راوی ٨٧' ٧٤'
ریمالا (کوه) ٢٨٥'	رام رود ٣٧٦'
ریوانت (کوه) ٢٨٥'	راجور ٤١٧'
ریجور ٤١٧'	راول پندی ٤٢١'
ری ٢٩٣' ٢٨٠'	راش تریکاس ٤٢٤'
ری ونگتا (کوه) ٢٥٣'	روشان ٤٠٤' ١٠٤'

حرف ز

زره دهازا ٢٨٤' ٢٨٣'	زابل ٢١١'
زرنکی ٣٨٣'	زابلستان ٢٥٩' ٢٠٢'
زرانگیالا ٣٧٥' ٣٧٣'	زاب (رودخانه) ٣٣٧' ٢٦٦'
زره ٣٧٦'	زارباسیس (رودخانه) ٣٩٠'
زندان ٣٩١'	زارسیه ٣٩١'
زرنک ٣٧٣'	زادراکات ٣٦٩'
زودرا کازتا ٣٦٩'	زرنج ٢١' ١٨' ١٦' ١٥'
زگروس (کوه) ٣٤٥' ٢٦٦'	٣٠٠' ٢٥٧' ١٠٧'
زیکرونی ٢٧١' ٢٧٠'	زارسیه ٣٩٩' ٣٩٠' ٢٤٩'
٣٤٣	زارافشان ٣٩٩' ٣٩٩' ٣٠٢٧٦'

(۴۸۳)

حرف س

سراواستی ۴۴۲'۳۷۶'	سائیریا ۳۰۰'
سروی ۴۰۰'	ساکتن ساگشتانا ۱۰۷'۴۴۰'
سردریا ۳۹۳'۳۵۳'۴۳'۳۱'	۳۷۳'۳۶۲'
۱۸۰'۱۶۱'۱۶۰'۱۵۶'۴۵	سائی ری وانت (کوه) ۲۸۵'
۲۴۸'۲۴۰'۲۳۱'۲۰۸'۲۰۲	سالنگ ۳۸۱'۲۸۸'
۲۸۱'۲۷۶'۲۷۵'۲۶۲'۲۵۴	سارابو (رودخانه) ۷۱۰'
۲۹۳'۲۹۰	سبز (شهر) ۳۹۴'
سمرقند ۲۵۲'۲۰۵'۱۱۰'	سلاج ۴۲۳'۸۸'۷۴'
۲۷۶'۲۶۱'۲۶۰'۲۵۹'۲۵۵	ستردی (رودخانه) ۸۸'۷۴'
۴۰۵'۳۹۹'۳۹۵'۳۹۲'۳۹۳	ستیرا (کوه) ۲۸۹'۲۸۶'۱۵۲'
سعیریا ۳۴۴'	ستا کیدیا ۳۶۲'
سوارا ۹۸'	سینتودانا (کوه) ۲۸۶'۲۸۵'
سنکیانگ ۳۱۶'۱۶۰'	سپیتا کونا کیری (کوه) ۵۶'
سند ۱۳۰'۱۲۱'۱۱۰'۹۷'۷۷'	۲۸۹'۲۸۸'۲۸۶'۱۵۲'۹۲
۱۶۶'۴۴'۲۶'۲۳'۲۲	سپته سندهو ۸۴'۷۴'۳۴'
۶۸'۶۷'۶۳'۵۷'۵۲'۴۵	سپته ورته (کوه) ۲۸۶'۲۸۵'
۱۶۸'۸۴'۷۷'۷۶'۷۱'۶۹	۲۸۸
۲۷۹'۱۸۰'۱۷۹'۱۷۲'۱۷۰	سپین غرا ۸۴'۷۲'۶۳'۵۶'۴۰'
۳۶۳'۳۶۰'۳۳۲'۲۹۳'۲۸۱	۱۵۶'۱۵۵'۱۰۱'۹۲'۹۱
۴۳۱'۴۲۱'۴۰۹'۴۱۸	۲۸۹'۲۸۸
سندهر ۵۷'۵۴'۵۰'۳۸'۳۳'۲۳'۱۷'۵	سرخس ۴۰۱'
۷۱'۷۰'۶۹'۶۸'۶۷'۶۶'۶۳	سریل ۴۰۱'۱۰۰'

(٤٨٤)

٧٠ ٦٣٠٥٧٠٤٠٠ سر اسواتی	١٠٨٠٨٨٠٨٧٠٨٩٠٨٤٠٧٨
١٦٦٦٠١٠٥٠٨٨٠٨٤٠٧٧٠٧٦٠٧٥	١٧٧٠١٦٨٠١٦٧٠١٦٦
٢٩٦٠٢٥٠٢٣٠٢٢٠٢١٠٦ سوزیا	سنکالا ٣٩٣
٣٣٢٠٣٣١٠٣١٥٠٣١١	سنک بست ٤٠١
١٧٨٠٢٢٠١٠٠٨٠٦٠ سوزیان	سوات (رودخانه) ٦٣٠٥٧٠٥١٠
٣٥٧	١٦٦٠٧٢٠٦٧
١١٢ ٠١١٠ ٠٣٩ ٠٣٦ سعد	سواستوس ٧٣
٢٨٠٠٢٧٧٠٢٧٤	سواستس (رودخانه) ٧٣٠٧٢٠
١٦٠ سفید داغ (تپه)	سوات ٧٦٠٧٥٠٧٤٠٧٣٠٤٠
٩٢٠٧٢٠٧١٠٤٠ سفید کوه	٩٣٠٧٧
٢٨٩٠٢٨٨٠٢٨٦٠١٥٣٠١٥٢	سواستوس ٧٣٦٠٧٠٦٣٠٥٧٠٤٠
٤٤٠٤٠٠٣٩٠١٤٠ سعدیان	سونی ١٦٦٠٧٣٠٧٢٠٧١
٢٠٥٠١٦١٠١١٢٠١٠٠٠٤٥	سون گل (دریاچه) ٢٩٢٠
٣٩٥٠٣٩٤٠٣١٢٠٢٩٥٠٢٧٧	سوریه ٤٢٥٠
٤٠٤٠٣٩٩	سواست (رودخانه) ٤١١٠
٩٣٠٩٢٠٤٠٠ سلیمان (کوه)	سوکهودا ٣٩٣
٣٧٩٠٢٩٠	سوریا ٣٧٠
١١٩٠ سلطان یور	سویونا سوتو ٧٣
٣٩٠٠٣٨٨٠٣٨٧٠ سکد یا نه	سیامکه (کوه) ٢٨٦٠٢٨٥٠
٣٥٩٠٣٩٤٠٣٩٦٠٣٩٣٠٣٩٢	٣٩٧٠٣٩٥٠٢٨٩
٤٠٧٠٤٠٦٠٤٠٣٠٤٠١٠٤٠٠	سرخ داغ (تپه) ١٨٠١٧٠١٦٠
٤٢٨٠٤٢٥	٢٢٠٢١

(۴۸۵)

۳۹۸'۳۹۷'۳۹۵	سمنگان ۳۹۱'
۲۴'۲۲'۲۰'۸' (تپه) سیالک	سیاه کوه ۲۸۹'۲۸۶'۲۸۴'
۲۶'۲۵	سیاک او منند (کوه) ۲۸۹'۲۸۶'
۱۶'۱۵'۱۴'۱۳'۷' سیستان	سیلان ۴۴۱'
۲۵'۲۳'۲۰'۲۰'۱۹'۱۸'۱۷	سیرن ۴۴۴'
۲۰۹'۱۰۷'۱۰۰'۹۹'۲۶	سیاگرد ۳۸۶'۳۸۵'
۲۵۵'۲۵۳'۲۳۷'۲۳۳'۲۱۱	سیر و بولیس ۳۹۷'۳۹۶'۲۹۶'
۲۸۴'۲۸۰'۲۷۱'۲۵۹'۲۵۶	۳۹۸
۳۰۰'۲۹۲'۲۹۱'۲۹۰'۲۸۷	سینبسان ۲۸۷'
۳۷۴'۳۷۳'۳۷۰'۳۶۲'۳۱۵	سی سی داوا (کوه) ۲۸۵
۴۲۸'۴۲۳'۳۷۶	سیحون ۴۵۰'۳۸۸'۳۹۲'

حرف ش

۳۵۷'۴۲۴' شوش	شام ۳۴۳'۳۳۸'۲۹۹'
۴۰۴' شغنان	۴۴۵'۴۴۴'۴۴۰'۴۲۶
۳۸۱' شتل	شاباز کاهی ۴۳۷'
۴۰۱' شبرغان	شال ۹۳'
۹۵' شیو کی	شایبکان (قلعه و کتابخانه) ۲۵۲'
۹۵' شیو دوشکی	شور اوک ۱۰۸'۱۰۷'

حرف ص

۴۱۵'۴۱۴'۴۱۳	سود (شهر) ۳۶۶
	صوات ۴۱۲'۴۰۹'۳۸۳'

(٤٨٦)

حرف ط

طوس' ٢٧٩' ٣٧٠	طبرستان' ٢٠٨' ٢٢١' ٢٢٢' ٢٢٣' ٢٢٤' ٢٢٥' ٢٢٦' ٢٢٧' ٢٢٨' ٢٢٩'
طرابلس' ٤٢٨' ٤٣٢'	طهران' ٢٣٧' ٢٨٠'

حرف ع

عربستان' ١٧١' ٢٦٥' ٣٣٥'	عیلام' ٨' ١٠' ٢٢' ٢٥'
عرب' ١٧٨' ٢١٠' ٢٣٠' ٣٠٠'	عید' ٢٥٨'
	عراق' ١١٧٨' ٣٣٥' ٣٣٨' ٣٣٩' ٤٤٠' ٤٤٣' ٤٤٤'

حرف غ

غور' ١٥٢' ١٥٣' ١٥٤' ١٥٥' ١٥٦' ١٥٧' ١٥٨' ١٥٩' ١٦٠'	غزنی' ٤١' ٤٠' ٩٣' ١٠٠'
غوربند' ٣٨٢' ٣٨٥' ٣٨٦'	غوری' ٣٧٧' ٤٤٦'
غوری' ٣٨٦' ٣٩١'	

حرف ف

فارس' ٤' ٧' ٨' ٩' ١٢' ١٤' ٢٥' ٢٦'	فردادانا (رودخانه)' ٢٩١'
فرازداناوا' ٣٢' ٣٣' ٣٤' ٣٥'	فرازداناوا' ٢٥٤' ٢٥٥'
فرامرود' ٦٣' ٧٧' ١١١'	فرامرود' ١٧٠' ٢٩١'
فرگامو' ١٦٦' ١٦٥' ١٦٦' ١٦٧' ١٦٨' ١٦٩' ١٧٠'	فرگامو' ٢٤'
فرات' ١٧٨' ١٧٣' ١٧٢' ١٧١' ١٧٠'	فرات' ١٥٧' ١٥٥' ٢٥١' ٢٦٦' ١١٤'
فرات' ١٧٩' ١٨٢' ١٨٤' ١٨٤' ١٩٤' ١٩٧'	فرات' ٢٠٧' ٢٦٦' ٣٣٥' ٣٣٦'
فرساگ' ٤٨٧'	فرات' ٣٦٧'
فرات' ٢٩٢' ٣٧٣'	فرانسه' ٨' ٤' ١٥' ١٦' ٣٠' ٢٨٤'

(٤٨٧)

فرغانه ٢٧٦'	فرنا گوئیس (رودخانه) ٢٩٢'
قرازیبا ٢٨٤' ٢٨٣'	فلسطين ٣٤٠' ٣٣٥' ٣١١'
فنلند ٣٠'	فوکلیس ٣٧٧'

حرف ق

قاین ٢٥٠'	٣٩٢' ٣٧٨' ٣٧٦' ٢٩٩' ٢٩٥'
ققاز ٣٨٥' ٣٨٤' ٣٨٣' ٦'	٤٢٣
٣٨٨	قبرس ٤٢٨' ٣١١'
قندوز ٣٨٦'	قلات ٣٧٧'
قندهار ١٠٦' ١٠٣' ١٠٠' ٨٤'	قلعه زال ٣٨٦'
٣١٥' ٢٨٠' ٢٧٩' ٢١١' ١٠٧'	قرشی ٣٩٥' ٣٩٤'

حرف ك

کاشان ٢٤' ٢٣' ٢٠' ٩' ٨'	کابلستان ٣٨٣' ٢٩٥' ٢٥٣'
١٧١' ٢٦' ٢٥'	٤٢٩' ٤٢٧' ٤٤١' ٤١٥' ٤٠٩'
کابل ٩٢' ٨٧' ٤٢' ٤١' ٣٤'	٤٤٦' ٤٤٤'
٢٣٣' ٢١١' ١٥٤' ٩٩' ٩٣'	کابورا ٣٨٠' ٩٣'
٣٧٩' ٣٧٦' ٢٩٥' ٢٧٩' ٢٦٣'	کایسا ٦٩' ٦٧' ٤٠' ٣٢'
٤٢٨' ٣٨٣' ٣٨٢' ٣٨١' ٣٨٠'	٣٨٤' ٣٨٢' ٣٨٠' ٣٨٣' ٧٠'
٤٣٢	٣٤٥'
کابل (رودخانه) ٥١' ٤٠'	کایسی ٣٨٢'
٧٣' ٧٢' ٧١' ٧٠' ٦٩' ٦٧' ٥٧'	کاشغر ٧٣'
١٠٠' ٩٩' ٨٤' ٨٣' ٧٩' ٧٧' ٧٤'	کارون ٢٦'
٤٠٨' ٣٨٣' ٣٦٣' ٢٧٨' ١٦٦'	کارورا ٣٨٠' ٩٣'

کرو شاد ۳۷۷'	کافرستان ۱۵۴'
کدروه اسپه (کوه) ۲۸۵'	کافی ۱۵۴'
کسین ۳۹۲' ۴۰۰'	کالو ۲۳۴'
کس ۳۹۴' ۳۳۷'	کاسایا ۲۹۲' ۲۹'
کشمیر ۴۴۵' ۴۴۴'	کالح ۳۴۴'
کلکنه ۳۰'	کارناسا ۳۸۳' ۳۸۰'
کلده ۱۷۸' ۲۶۶' ۳۳۵'	کاهرد ۳۸۶'
۳۳۸' ۳۳۷'	کارقالا ۳۸۳'
کلیف ۳۹۳'	کاردرسی ۳۸۳'
کلاشه ۱۵۴'	کچ ۲۹۵'
کلاح ۲۷۰'	کیادوجیه ۳۳۸'
کلنگ ویرس حت ۲۳۰'	کییلاواستو ۴۴۱'
کلنگ ۴۳۶' ۴۳۸' ۴۳۹'	کتیاوار ۴۳۷'
کلنگ دز هوجت ۲۳۰'	کخره ۲۸۱' ۲۷۴' ۴۰'
کنگ کنگه (قلعه) ۱۷' ۱۵'	کران ۲۴'
۲۴۶' ۲۴۳' ۱۸	کرومو ۶۹' ۶۳' ۵۷' ۴۰'
کوبها ۶۹' ۶۷' ۶۳' ۵۷' ۴۰'	۱۶۶' ۸۱' ۷۱
۸۱' ۷۵' ۷۴' ۷۳' ۷۱' ۷۰	کرم ۷۱' ۶۹' ۶۷' ۵۷' ۵۱'
۱۶۶' ۸۸' ۸۴	۱۶۶' ۷۷' ۷۲
کنتر ۱۶۶' ۱۵۶' ۷۳' ۵۷' ۴۰'	کرمان ۲۹۵' ۱۷۸' ۴۵' ۴۴'
کوفن ۴۱۰' ۴۰۸' ۲۰' ۲۰'	کراچی ۴۲۳' ۲۷۸' ۲۳۹'
کوشان (دره) ۳۸۶' ۳۸۵'	کرمانیا ۳۵۸'
کوچی یا گارا ۴۴۲'	کروه ۳۶۴'

(٤٨٩)

کوہستان ٣٨٠٠	کوسر ادا (کوہ) ١٥٢
کوہ دامن ٤٠٧٠٣٨١	کوراسون (کوہ) ٢٨٨٠١٥٢
کھویس ٤١٠٠	کورنیب (رودخانه) ٦١٦٠
کھکھ بو (کوہ) ٢٨٥٠	کونبوراس (کوہ) ٢٧٥٠
کیکسته ٢٤٥٠٢٤٤٠٢٤٣	کویته ١٤٠١٣
٢٩٢	کوزالا ٤٤٢
کینوات ٢٧٨	کوسر ادا کوسرو یاد انا (کوہ) ٢٨٨٠٢٨٦
کیزا نا ٣٨٠٠	
کیلگی ٣٨٦	کواربسا (کوہ) ٢٨٥٠

حرف گ

١٧٦٠١٦٧٠١١٥٠٨٧٠٧٥	گازا ٣٩٦
٤٣٨٠٤٣١٠٤٣٠٠١٨٤٠١٨٢	گاوا ١١٠٠
٤٤٢	گرگان ٣٩٢٠٢٨٠
گندھارا ٨٧٠٧٩٠٧٥٠٧٣٠	کرانیکس ٤٠٥٠٣٦٦
١٥٤٠١٠٢٠١٠٠٠٩٩٠٩٠	گد روزیا ٣٧٦٠٣٧٥٠٢٩٥
٣٨٣٠٣٦٢٠٢٩٩٠٢٣٣٠١٥٦	گدرو شیا ٤٢٣
٤٤٤٠٤٣٣٠٤٢٧٠٤٢٥٠٤١٣	گرشک ١٠٧٠
٤٤٦٠٤٤٥	گدر ٣٧٧
گندار تیس ٣٦٢	گزارستان ٣٧٧
گومل ٦٧٠٥٧٠٥٢٠٤٠٠٣٤٠	گل بہار ٣٨٦
١٦٢٠٧٧٠٦٩	گلکت ٤٥٠
گومانی ٦٩٠٦٧٠٦٣٠٥٧٠٤٠٠	گنکسا ٧٠٠٦٧٠٥٧٠٣٨٠٧٠

(٤٩٠)

٤١٢' کوری	١٦٦'٨١'٧١
٤١٢' کوراهوس	١٠٦' کواربان
٢٨٤'٢٠'١٠' کیمه (موزه)	١٠٨' کواراوالا
	٣٨٧' کوکامل

حرف ل

٣٨٠'٩٣' لو کرنا	٢٠٨'٤٥'٤٤'١٤'٥٠' لاتین
١٠٧' لندی بر یخی	٢٩٤'٢٩٣'٢٩٢
٣٥٤'٣١'٢'١٥'٢' لندن	١٥٦'١٥٤'٩٥'٤٠' لعمان
٣٣٧' اسکاتش	٤١١'٤١٠
٣٦٢'٣٥٧'٣٥٠' لیدی	٧٣' لندی سین
١٥٦'١٥٤'٩٥'٤٠' لوط	٣٨٠'٩٣' لو کر

حرف م

٤' مالیزی	٢٤١'٢٣٢'٢٢١' مازانا
٢٨٩'٢٠'٩'٤١' مار جیان	٢٢١'٢٠'٨'١٧٥' مازندران
٤٠١'٤٠٠'٢٩٥	٢٩٣'٢٦٢'٢٤٢'٢٤١'٢٣٢
٤١٥' متا	٣٦٩
٢٨٤' متی کيسا (کوه)	٢٥٧'٢٥٦' ماوراءالنهر
١٦٢'١٦١'٤٥'٤٤'٩' مدینا	٢٨٤' مازیشوا (کوه)
٢٣٠'٢١'٢'١٩٤'١٨٤'١٨٢	٣٦٦' مار مور (بحیرہ)
٢٧١'٢٦٧'٢٦٦'٢٦٣'٢٦٢	٣٩٧'٢٩٥'٣٩٤' مار کسندا
٣٣٨'٣٣٤'٣١٤'٣١٣'٢٩٦	٤٠٥'٤٠١'٤٠٠'٣٩٩
٣٦٠'٣٥٢'٣٤٤'٣٤٣'٣٤١	٣٩٤' مارو کا
٤٠٣'٣٨٧	٢٦٦' مازیون (کوه)

(۴۹۱)

منجان ۱۵۴'۱۵۳'۷۹'
 منهبرا ۴۳۷'
 موسیان (تیه) ۸'
 مورو ۲۷۷' ۲۷۴'۴۰'۳۹'
 (مروهم دیده شود) ۲۷۸
 مولوس ۳۶۵'
 موریانا کارا ۴۳۰'
 موصل ۳۷۸'
 مصر ۲۵۱'۲۱۰'۶۵'۴۳'
 ۲۱۱'۲۰۸'۲۰۷'۱۱۴'۲۷
 ۳۶۶'۳۵۸'۳۳۹'۳۳۸'۳۳۵
 ۴۳۲'۴۲۶'۴۶۵
 مغل کوت ۱۰۶'
 میمنه ۴۰۱'۲۷۸'۴۰'
 موهنجودایرو ۱۴۰'۱۳۱'۲۱۰'
 ۳۱۱'۲۶۶'۲۳
 مهمندا ۱۵۶'
 مهریرین (آتشکده) ۲۵۳' (برزین
 مهرهم دیده شود)
 مینیکه ۲۸۵'
 مها بن (کوه) ۴۱۵'
 میروس (کوه) ۴۲۰'
 میسور ۴۳۵'

مدیا مکننا ۳۴۵'
 مدیا اترو یا تنه ۳۴۵'
 مدیارا کیانا ۳۴۵'
 مدی ترانه ۳۰۷' ۲۷۰' ۲۶۷'
 ۳۴۹' ۳۳۵' ۳۱۴' ۳۱۱
 مد راس ۴۳۸' ۴۳۶'
 مرانا ۴۴۴'
 مرغاب ۲۷۷' ۲۷۴' ۴۰' ۱۴'
 ۳۵۴' ۲۷۸
 مرکیان (مارجیان) ۲۸۴' ۱۳'
 (ملاحظه شود)
 مرتضی علی (دشت) ۱۷'
 مرو ۳۹' ۲۱' ۱۴' ۱۳' ۷' ۶'
 ۴۰۱' ۲۸۴' ۲۷۸' ۲۷۷' ۴۰'
 مرو چاق ۴۰۱'
 مزار شریف ۲۸۴'
 مقدونیه ۳۵۶' ۳۶۴' ۳۶۰'
 ۴۴۴' ۴۲۹' ۴۲۵' ۴۱۱' ۳۷۱
 مکران ۲۹۵' ۴۲'
 مساکا ۴۱۵' ۴۱۲' ۴۱۳'
 ۴۲۰'
 مکده ۴۴۵' ۴۲۲' ۴۴۱' ۴۳۰'
 منجوان ۱۵۴' ۱۵۳' ۱۴۹' ۷۹'

(٤٩٢)

حرف ن

١٣٨٠١٣٦٠١١٨٠١٠٤٠٩٣	٢٣٠١٦٠١٤٠١٣٠٧٠	نال
٢٩٥٠١٦٥٠١٥٦٠١٥٣	٢٢٧٠	نا وا سنگا راعه
٣٧٢٠	٢٢٨٠٢٢٧٠	نا و او بهار
٢٥٠٢٣٠١٥٠١٢٠٧٠٦٠٤٠	٢٧٠٠	نا رمی
٣٧٤٠٣٣٩٠٣٣٥٠٣١٠١٢٦	١٠٧٠١٧٠١٥٠٧٠	نا دعلی
٢٧٨٠٢٧٤٠٤٠٠	٢٢٧٠	نا پوستنگ کیلان
٣٤٣٠٢٧١٠٢٧٠٠	٢٨٩٠٩٣٠	ننگرهار
٣٨٢٠	٤٠٠	نجر و
٤٢٢٠٤٠٩٠٤٠٨٠٠	٢٢٨٠٢٢٧٠	نو بهار
٤٢١٠٤٢٠٠	٧٤٠	نور (دره)
٤٢٠٠	٢٦١٠٢٦٠٠٢٥٣٠	نوازك (شهر)
٤٤١٠	٢٦١٠	نو بد
٢٩٥٠٢٦٣٠	٣٨٠٠	نو بی لیس
٣٤٠٠٣٣٨٠٢٦٩٠٢٦٧٠	٣٩٩٠٣٩٥٠٣٩٤٠	نو تکه
٣٥٠٠٣٤٩	٤٠٢٠٤٠١	
٢٦١٠	٤١١٠	نوا کشی
٢٧٨٠٢٣٩٠	٤٢١٠	نو شهر
١٧٠	٧٩٠٧٤٠٧٣٠٤٠٠	نورستان

حرف و

٣٢٢٠٢٣٥	٢٢٤٠٢٢٠٠٢١٠٨٠٠	واز ا
٢٨١٠	٢٢٩٠٢٢٨٠٢٢٧٠٢٢٦٠٢٢٥	

(٤٩٣)

٢٨٩	وارنا ٢٨١٠٢٧٤٠
وردك ٣٨٠٠	واشان (كوه) ٢٨٥٠
و يشاوايا (كوه) ٢٨٥٠	وانكو هي ديتيا ٢٧٥٠ ٣٩٠
ويدوانا (كوه) ٢٨٥٠	٢٩٠٠٢٧٦
و بها را (وارا ملاحظه شود)	واخذريكا يا (كوه) ٢٨٥٠
ويقا سنا (رودخانه) ٧٤٠	وخش ٣٩٢
٤٢١	وروك سنا ٣٠٩٠٢٣٣٠
ويكره تا ٢٧٨٠٢٧٤٠٤٠	ورهران ٢٦٠٢٥٣٠٢٥٢٠
٢٧٩	٢٦١
ويات (رودخانه) ٧٤٠	وزيرستان ٢٨١٠١٤٠
وياس (رودخانه) ٨٨٠٧٠	وروشا (كوه) ٢٨٥٠
وين ٣٩٢٠١٥٣٠	وفازاومند (كوه) ٢٨٩٠٢٨٦٠
و ٢٧٦٠٠	وفرويات (كوه) ٢٨٦٠٢٨٥٠

حرف ه

هزاره ٣٧٩٠٤٢٦٠	هاليس ٣٥٠٠
هره ٣١١٠٢٣٠١٤٠١٢٠١٠٠	هامون ٢٢٠١٦٠١٥٠١٤٠
هری و ٣٧٠٠٣٦٩٠٢٧٨٠٤٠	٢٥٧٠٢٣٧٠٢٣٣٠١٧٩
هروير ٢٧٤٠٤١	٢٩٩٠٢٩٢٠٢٩١٠٢٨٤٠٢٧١
هری ٣٦٠٠٢٧٨٠٤١	٣٧٣٠٣٠٠
هری رود ١٥٥٠٤٢٠٤١٠٤٠	هاروت (رودخانه) ٢٩٢
٢٨٦٠٢٨٤٠٢٧٨٠٢٠٩٠١٧٠	هسته هندو ٢٩٣٠٢٨١٠٢٧٤٠١٧٤٠
٤٢٨٠٢٩٥٠٢٨٩٠٢٨٨	هزاره جات ٣٦٢٠٢٩٥٠٩٣٠

هندوراج (کوه) ۴۱۱'	هریوانی ۸۸'۸۴'۷۷'۷۶'۴۱'
هندو کش ۳۶'۳۴'۳۲'۳۱'	۲۸۱'۰۲۸'۰۲۷'۱۱'۰۷'۱۰۵
۴۳'۴۲'۴۱'۴۰'۳۹'۳۸'۳۷	۲۹۳
۶۶'۶۳'۵۷'۵۶'۵۴'۵۳'۵۱	هرمنندوس ۳۷۶'
۸۱'۷۸'۷۳'۷۲'۷۱'۶۹'۶۷	هری نمی بریزا ۳۱۲'۱۵۲'
۹۰'۸۸'۸۷'۸۶'۸۵'۸۴'۸۳	هری نمی نازز ۲۸۳'
۱۱۰'۱۰۳'۱۰۰'۹۵'۹۱	هریتی (کوه) ۲۸۶'
۱۲۳'۱۲۲'۱۱۴'۱۱۳'۱۱۲	هرو (رودخانه) ۲۸۸'
۱۶۶'۱۶۳'۱۵۴'۱۵۳'۱۳۴	هرات ۱۵۵'۱۰۲'۱۰۰'۱۰۰'۱۰۰'
۲۱۹'۱۱۵'۱۸۲'۱۷۰ (و غیره)	۲۹۵'۲۸۲'۲۷۸'۲۱۱'۲۰۹
در اکثر صفحات تا آخر کتاب	۳۷۶'۲۷۳'۲۷۲'۳۷۱'۳۷۰
هندو کوه ۳۶۲' (کلمه)	۳۹۳'۳۹۲
هندو کش دیده شود	هژده نهر ۲۲۶'
هینوت ۳۶۶'	هکاتومپو ایس ۲۹۶'
هشت نهر ۴۱۹'۳۸۳'	هفت دریا ۷۴'۷۰'۵۰'۵۰'
هو بیان ۳۸۲'	هو استرا (رودخانه) ۲۹۱'
هیک ۳۹۱'	هورنا گو هیتی (رودخانه) ۲۹۲'
هیداسیس ۴۲۲'	هو جراوا (دریاچه) ۲۹۲'
هیر کاتیا ۳۶۰'۳۰۰'۲۸۰'	هو کریا (کوه) ۳۰۹'۲۸۳'
۳۶۹'۳۶۴	۳۱۰
هندا ۲۸'۲۶'۱۳'۱۲'۱۰'	هو بی نا ۳۸۳'
۳۶'۳۵'۳۴'۳۳'۳۲'۳۱'۲۹	همسد ان ۳۵۷'۳۱۳'۲۹۶'
۷۰'۶۵'۶۲'۵۵'۵۴'۳۸'۳۷	۳۷۴

(٤٩٥)

٢٦'٢٣'٢٣'٥'٧' هیرمند	٨٥'٨٤'٨٢'٨١'٧٨'٧٧'٧٥'٧٣
١٠٧'١٠'٦'١٠'١٠'٠'٠'٤٢	١٠٨'١٠'٧'١٠'٦'١٠'٤'١٠'٠
٢٥٣'٢٣٧'١٨'٠'١٧'٠'١٠'٨	١٢٠'١١٥'١١٤'١١٢'١١١
٢٨'٠'٢٧'١'٢٥'٩'٢٥'٧'٢٥٥	١٤٥'١٤١'١٣١'١٢٩'١٢١
٢٩١'٢٩'٠'٢٨٨'٢٨٤'٢٨١	١٦٦'١٦٥'١٦١'١٥٥'١٤٨
٣٧٦'٣٧٥'٣١٥'٣٠٠'٢٩٩	١٧٤'١٧٣'١٧٢'١٧٠'١٦٧

(و دیگر صفحات تا آخر کتاب)
٣٧٧

هندوستان ٤٠٧ (به کلمه هند) هید اسپ ٤٢١٠٧٤٠
مراجعه شود) هیتومنت ٢٩١'٢٨٨'٢٧٤'١٠٧

حرف ی

یو یانی ری سنا (کو) ٥٦٠	بمکان ٢٤
٢٨٧'٢٨٦'٢٨٥'١٥٢	یونان ١٩٧'٤٥'٤٤'٢٩'٠
یوش ٣٩٩	٢٩٣'٢٩٢'٢٩١'٢٠'٨'١٩٩
یوجن ٤٣٥	٣٦٦'٣٦٥'٣٦٤'٣٦٠'٢٩٨
یوجاوینی ٤٣٨	٣٨٥'٣٨٣'٣٧٢'٣٧١'٣٧٠
یعیاجتره (کو) ٢٨٥٠	٤٢٥'٤٠٦'٤٠٥'٤٠٠

